

مجله تبیینی - تحلیلی
شماره چهارم - مهر ۱۴۰۳
دوره جدید

مسئله

نصرانی اعلیٰ بر مغانه

با آثار و گفتاری از:

شهید سید هاشم صفی‌الدین

شهید محمد مهدی طهرانچی

شهید عباس نیلفروشان

علی اکبر ولایتی

عباس کعبی

مجتبی‌امانی

علی شمشیری

محمد رضا زائری

سید حسن عاملی

مسعود اسداللهی

محسن رفیق دوست

حسین جابری انصاری

سید عبدالله صفی‌الدین



بسم الله الرحمن الرحيم

قال بر غزوجل :

- والله العزة والمرسله وللمؤمنين ولكن لما قتلوا السليمان

مجاهد کبير، وزعيم يثتاز مقامات در منطقه، حضرت سيد حسن نصرالله
اعلیٰ مقامه، اکنون در اوج عزت است. بدن پاک او در سرزمین جاد
في بئر به خاک سپرده میشود، ولی روح و راه او هرگز سرافراز نخواهد
بیشتر جده خواهد گردنشاده و راه را به رهروان نشان خواهد داد.
در حق بدانکه مقامات در برابر غضب و ظلم دستگیر، تمام شدنی نیست و
تا رسیدن به سر منزل مقصود ادامه خواهد یافت باذن الله.

نام نیک و چهره ی نورانی جنب سید، ششم صفی الدین، فخریه تیرستان ساری در
تاریخ این منطقه است. او یامعز زریک و جزء جهانشدنی رهبری مقامات
در لبنان بود. سهم ضداد بنده گان مهاجر برای مجاهد سرافراز، و بر سر مبارک
نباغ و فدالار که در برهه ی اخیر به ثمرت رسیدند، و به همه ی مسلمانان
و مسلمانیان عزیز به تفویض و تحویل می دهیم. جوانان مسلمان لبنان

سید علی

۲۰۳، ۱۲، ۳

درآمد

۵ | مسير يك فرمانده

خوانشی از پیوند سیدحسن نصر الله با جماران و نقشی سربازان در گهواره امام در شکست همینه آمریکا و صهیونیسم

بیانات رهبر انقلاب

۶ | راه ماندگار نصر الله

مروری بر بیانات رهبر انقلاب درباره‌ی مکتب شهید سیدحسن نصر الله

۱۰ | فصل اول

سیدالقائد

۱۳ | راز پیروزی های بی وقفه حزب الله

گفت وگو با شهید حجت الاسلام والمسلمین سیدهاشم صفی‌الدین، دبیرکل حزب الله لبنان

۱۹ | جهان بین جامعه نگر

بازخوانی نگاه سیدحسن نصر الله به آیت الله خامنه‌ای در همایش نوآوری و اجتهاد

۲۹ | برای یک تصویر روشن

درباره‌ی همایش نوآوری و اجتهاد از دیدگاه آیت الله خامنه‌ای

۳۵ | نصر الله و راه رهبر

مروری بر روابط بین رهبر انقلاب و دبیرکل حزب الله لبنان

۷۲ | فصل دوم

فرمانده مجاهد

۷۲ | فرمانده ایمان و مقاومت

اطلاع‌نگاشت | مروری بر زندگی سیدحسن نصر الله

۷۹ | برای ماحاج قاسم علم باش

گفت وگو با شهید دکتر محمدمهدی طهرانچی، درباره‌ی شهید سیدحسن نصر الله

۸۵ | قرار در ضاحیه

روایت دیدار آقای سیدابراهیم سجّادی با سیدحسن نصر الله

۹۳ | با خدا حرف بزن

۹۷ | از امام موسی صدر تا حزب الله لبنان

روایت آقای علی اکبر صالحی از شکل‌گیری و قدرت جریان مقاومت

۱۰۱ | اتاق عملیات در جنگ ۳۳ روزه

۱۰۷ | مصداق آیه ((فَاسْتَقِمَّ))

گفت وگو با حجت الاسلام والمسلمین احمد مروی درباره‌ی شخصیت سیدحسن نصر الله

۱۱۱ | اولویت: سلامت مردم

گفت وگو با آیت الله کعبی درباره‌ی شهید سیدحسن نصر الله و حزب الله لبنان

۱۱۵ | الگوی صبر و پیروی در مکتب ولایت

۱۳۵ | الگوی توانمندسازی اجتماعی و اقتصادی

۱۶۰ | فصل چهارم

ایران و سید

۱۳۹ | حافظ وحدت و عزت لبنان

۱۴۵ | ثبات در راهبردها

گفت وگو ی منتشر نشده با سردار شهید عباس نیلفروشان

۱۵۳ | برای همه‌ی مردم لبنان

گفت وگو با حجت الاسلام اختری سفیر اسبق جمهوری اسلامی ایران در سوریه

۱۶۳ | روایت دیپلماسی مقاومت

گفت وگو با دکتر ولایتی به مناسبت سالروز شهادت سیدحسن نصر الله

۱۶۹ | وعده‌ی صادق

روایت دیدار خانم الهام حیدری با سیدحسن نصر الله

۱۷۵ | مرد چند بُعدی میدان

گفت وگو با حجت الاسلام علی شیرازی

۱۸۷ | قهرمان ماندگار روزگار

۱۹۱ | به احترام آقا

روایت احمد عبدالرحیمی از دیدارهایش با سیدحسن نصر الله

۱۹۷ | مصاحبت شیرین

۲۰۱ | از خزمشهر تا بیروت

گفت وگو با سردار محمّدجعفر اسدی، فرمانده اسبق سپاه در سوریه

۲۰۷ | فراتر از سکوت

گفت وگو با دکتر آقامیری، رئیس دانشگاه شهید بهشتی

۲۱۵ | پرچم‌داران راه مقاومت

گفت وگو با آقای زیاد التّخّاله، دبیرکلّ جهاد اسلامی فلسطین

۲۱۹ | راه ماندگار نصرالله

۲۲۳ | شعارزنده‌ی مقاومت

۲۲۷ | حیات عین جهاد

گفت وگو با آقای حسین جابری انصاری دیپلمات در حوزه‌های مختلف جبهه‌ی مقاومت

۲۴۷ | بین سطور زندگی و زمانه یک رهبر بی بدیل

روایت‌های کمتر خوانده‌شده‌ی زندگی شهید نصر الله در گفت وگو با دکتر مسعود اسداللهی

۲۹۷ | فراتر از زمان و مکان

۲۱۲ | فصل پنجم

مقاومت جهانی



۳۰۱ | رازدار حزب الله

گفت وگو با آقای سید عبدالله صفی الدین درباره ی شهیدان نصر الله و صفی الدین



۳۱۵ | روایت امید و اندوه در لبنان پساستید

چند روایت متفاوت از ضاحیه



۳۲۵ | یک لشکر حزب الله

گزارشی از روز تشییع شهید سید حسن نصر الله در بیروت



۳۳۷ | بر خلاف مسیر کوچ



۳۴۵ | محفوف در حجاب معاصرت

نگاهی به چهار کتاب درباره ی شهید سید حسن نصر الله



۳۵۵ | نمونه ی خدمت خالصانه

گفت وگو با خانم زینب نصر الله، دختر شهید سید حسن نصر الله



۳۶۱ | «تریبون»؛ بی قرار سید

مروری بر زبان بدن و سخنرانی های سید حسن نصر الله



۳۷۵ | به ایرانی ها می گفت قدر رهبر انقلاب را بدانید

گفت وگو با حجت الاسلام عاملی درباره ی شهید سید حسن نصر الله



۳۸۵ | متواضع مقتدر

روایتی متفاوت از زندگی سید حسن نصر الله



۳۹۳ | تمرکز بر جزئیات مؤثر

گفت وگو با سردار علی شمشیری، از اعضای سابق شورای حزب الله



۴۰۵ | الگوی نصر الله



۴۰۹ | صندلی کنار خودم بنشین



۴۱۵ | رهبر دلاور و مؤمن عربی



۴۲۳ | سه دیدار



۴۲۷ | من دبیرکل نمی شوم

روایت کمتر شنیده شده از تاریخ و دبیرکلی حزب الله

مسیر یک فرمانده

خوانشی از پیوند سید حسن نصر الله با جماران

ونقش سربازان در گهواره امام در شکست همینه آمریکا و صهیونیسم

آن روز که «حاج آقا روح الله» در پاسخ به سؤال طعنه آمیزی که «شاه ارتش و گارد و ساواک دارد، شما حتی یک اسلحه یا سرباز ندارید؛ چطور قصد مقابله با شاه را دارید؟» با شکوهی لبریز از یقین گفته بود «(سربازان من در گهواره ها هستند)»، شاید کسی تصوّر نمی کرد با همین سربازان در گهواره، ژاندارم آمریکا در منطقه را از تخت به زیر خواهد کشید! اما قطعاً دشوارتر، باور این نکته بود که در بین سربازان امام، کودک خردسالی با نام «سید حسن نصر الله» خواهد آمد از محله برج حمود بیروت که معادله منطقه را تغییر خواهد داد. اما نصر الله، بیش از چهار دهه، افتخار خود را سربازی در «مکتب روح الله» می دانست. آن روز که حاج سید مصطفی خمینی در واقعه ی «انتفاضه ی اربعین» همگام با یاران «سید محمد باقر صدر» در مقابل حزب بعث صف آراییی کرد، «سید حسن» نیز همراه آنان در مسیر نجف به کربلا در حرکت بود؛ وقتی ایران چشم به راه پیام «(امام خمینی)» در نوفل لوشاتو بود، او نیز در بعلبک چشم به مرجع در تبعید داشت و درس مبارزه می آموخت؛ و آنگاه که بیروت را در آستانه ی سقوط دید، فرمان جهادش را از جماران گرفت. او از آن روز که در اقلیم التّفّاح عبا و عمامه را برداشت و لباس رزم پوشید، تا آن هنگام که در قلب ضاحیه و در اوج فرماندهی نبرد با اسرائیل به مقام «عند رّیّهم» دست یافت و الگویی جاویدان برای جهاد شد، توانست چنان هیمنه ی آمریکا و صهیونیسم را به چالش بکشد که بارها نمایندگان آمریکا و فرانسه و قدرت های دیگر برای یافتن راه صلح، به دنبال واسطه ای برای مذاکره با وی برآیند! و البتّه که در تمام این ایّام، دست در بیعت مردی داشت که پیر جماران، از روز نخست، امر لبنان را به او سپرده بود. نصر الله که از سوی رهبر معظّم انقلاب اسلامی «(رهبر دلاور و مؤمن عربی)» خوانده شد، به معنای حقیقی، حزبی برای «الله» ساخت و همان گونه که یارانش در دهه ی ۶۰ شمسی او را «چراغ راه» می خواندند، «مسیر نصر الله» را به عنوان معبری به سوی پیروزی و رستگاری در تاریخ جاودانه ساخت و با خون مبارکش، صحتّ این طریق را امضا کرد. اما صدای بلند جنگ و غبار برخاسته از بمب هایی که زنان و کودکان را از غرّه تا بیروت نشانه رفته بود، مانع از امکان به تصویر کشیدن نقشه ی این مسیر بود. اینک، در نخستین سالگرد عروج او، بر عهده ی ما بود تا برای روایت این مهمّ مغفول مانده بکوشیم. هرچند به یقین این تلاش تنها یکی از نخستین گام ها خواهد بود و ترسیم «مسیر نصر الله» در «جنگ روایت ها» نیازمند عزمی بلندمدّت و مجاهدتی به پهنای جبهه ی حزب الله است تا مانع از راهبرد وارونه سازی دشمن از این قهرمان آزادگان شود.

راهِ ماندگارِ نصر الله

مروری بر بیانات رهبر انقلاب درباره‌ی مکتب شهید سید حسن نصر الله

در نگاه رهبر انقلاب اسلامی، شهید سید حسن نصر الله تنها یک شخصیت سیاسی یا یک رهبر مقاومت نبود؛ «یک راه و یک مکتب بود، و این راه همچنان ادامه خواهد یافت.» ۱۴۰۳/۰۷/۰۷ حضرت آیت الله خامنه‌ای طی سال‌های متمادی در پیام‌ها و بیانات خود، جایگاه بی‌بدیل مجاهد کبیر شهید سید حسن نصر الله و نقشی را که در شکل‌گیری و بالندگی جبهه مقاومت ایفا کرد، تبیین کرده‌اند. آنچه در ادامه می‌آید، مروری برگزیده‌ای از بیانات ایشان درباره مکتب شهید سید حسن نصر الله است.

◆ سید حسن نصر الله ثروت عظیم برای دنیای اسلام

«سید حسن نصر الله ثروت عظیمی بود برای دنیای اسلام؛ نه فقط برای تشیع، نه فقط برای لبنان؛ ثروتی برای دنیای اسلام بود.» ۱۴۰۴/۰۷/۰۱ «او پرچم بلند مقاومت در برابر اهریمنان ستمگر و غارتگر بود؛ زبان گویا و مدافع شجاع مظلومان بود؛ مایه‌ی دلگرمی و جرئت مبارزان و حق‌طلبان بود. گستره‌ی محبوبیت و تأثیرگذاری او از لبنان و ایران و کشورهای عربی فراتر رفته بود.» ۱۴۰۳/۰۷/۱۳ «اگر بزرگانی مثل شهید سید حسن نصر الله پیدا نمیشدند که جهاد و عقل و شجاعت و فداکاری و از خودگذشتگی را با هم مخلوط کنند و به میدان بیاورند، حرکت [و سرنوشت منطقه] یک جور بود، حالا که پیدا شدند، حرکت یک جور دیگر است؛ اینها خیلی مهم است.» ۱۴۰۳/۰۸/۰۸ «مرحوم آقای نصر الله... حقاً و انصافاً به اسلام عزّت دادند، به جبهه‌ی مقاومت هم عزّت دادند و توانایی و قدرت مضاعف دادند.» ۱۴۰۳/۰۸/۱۷ «مجاهد کبیر، پرچمدار مقاومت در منطقه، عالم با فضیلت دینی و رهبر مدبر سیاسی» ۱۴۰۳/۰۷/۰۷ «و زعیم پیشتاز مقاومت در منطقه، حضرت سید حسن نصر الله (اعلی الله مقامه)، اکنون در اوج عزّت است.» ۱۴۰۳/۱۲/۰۵ «امروز رهبرانی چون نصر الله و صفی‌الدین به ظاهر در این نشئه حضور ندارند ولی روح و رهبری آنان در میدان حاضر است.» ۱۴۰۳/۰۸/۰۳ «سید حسن نصر الله جسمش از میان ما رفته ولی شخصیت حقیقی او، روح او، راه او، و صدای رسای او همچنان در میان ما هست و خواهد بود.» ۱۴۰۳/۰۷/۱۳ «سید مقاومت، یک شخص نبود، یک راه و یک مکتب بود، و این راه همچنان ادامه خواهد یافت.» ۱۴۰۳/۰۷/۰۷

قدرت حزب الله

«حزب الله» به برکت شجاعت سید و درایت سید و صبر و توکل عجیبی که او داشت، رشد فوق‌العاده‌ای کرد و حقیقتاً تبدیل شد به یک تشکیلاتی که دشمن مجهز مسلّح به انواع سلاحهای مادی و بیانی و تبلیغی و رسانه‌ای و غیره، نتوانسته بر آن فائق بیاید



◆ حزب الله، یادگارِ ماندگار

در «میدان» میراثی ماندگار و کارآمد و قوی از شهید نصر الله باقی مانده است که استمرار پرقدرت راه و مکتب او را نوید می‌دهد: «سید عزیز، سی سال در رأس مبارزه‌ای دشوار قرار داشت؛ حزب الله را قدم به قدم بالا آورد... با تدبیر سید، حزب الله مرحله به مرحله و صبورانه و منطقی و طبیعی رشد کرد و آثار وجودی خود را در مقاطع گوناگون در عقب نشانندن رژیم صهیونی، به رخ دشمنانش کشید... حزب الله حقّاً «شجره‌ی طیّبه» است.» ۱۴۰۳/۰۷/۱۳ «سید عزیز ما... یک یادگار ماندگاری هم در اینجا گذاشت و آن «حزب الله» است. «حزب الله» به برکت شجاعت سید و درایت سید و صبر و توکل عجیبی که او داشت، رشد کرد؛ رشد فوق‌العاده‌ای کرد و حقیقتاً تبدیل شد به یک تشکیلاتی که دشمن مجهز مسلّح به انواع سلاحهای مادی و بیانی و تبلیغی و رسانه‌ای و غیره، نتوانسته بر آن فائق بیاید و ان شاء الله نخواهد توانست فائق بیاید. مرحوم آقای سید حسن نصر الله «حزب الله» را به یک چنین موجودی، به یک چنین پدیده‌ای تبدیل کرده.» ۱۴۰۳/۰۸/۱۷ «[سید حسن نصر الله] رفت، اما این ثروتی که او ایجاد کرده بود باقی است. داستان حزب الله لبنان داستان دنباله‌داری است. نباید حزب الله را دست‌کم گرفت و نباید از این ثروت مهم غفلت کرد. این ثروتی است برای لبنان و برای غیر لبنان.» ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

◆ مکتبِ ایمانی مقاومت

«برکات تدبیر و جهاد چند ده ساله‌ی [سید حسن نصر الله] هرگز از دست نخواهد رفت.» ۱۴۰۳/۰۷/۰۷ «روح و راه او هر روز سرافرازتر از پیش جلوه خواهد کرد ان شاء الله.» ۱۴۰۳/۱۲/۰۵ اما «راه نصر الله» چیست؟ و چگونه است که هر روز سرافرازتر از پیش جلوه خواهد کرد؟ راه نصر الله، راه مقاومت است و «مقاومت یک ایمان است، یک تفکّر است، یک تصمیم قلبی و قطعی است؛ مقاومت یک مکتب است، یک مکتب اعتقادی است.» ۱۴۰۳/۰۹/۲۱ پایه‌گذار مکتبِ مقاومت در دوران معاصر حضرت امام خمینی (ره) بود: «آن چیزی که امام را در هیئت یک مکتب، یک اندیشه، یک تفکّر، یک راه، مطرح کرد برای زمان خود و در تاریخ، بیشتر این خصوصیت بود؛ خصوصیت ایستادگی، مقاومت، عدم تسلیم در مقابل مشکلات و موانع.» ۱۳۹۸/۰۳/۱۴ و او بود که در مقام رهبری الهی و سیاسی با جهاد در مبارزه‌ای مستمر، منطقِ مقاومت در مقابل طواغیت و قدرت‌های مادی و مستکبر را سر دست گرفت و وارد عرصه‌ی عمومی کرد: «امام بدون دژهای عقب‌نشینی در راه مبارزه ایستاد... اصل مقاومت را، ایستادگی را از دست نهد، مقاومت کرد.» ۱۳۹۸/۰۳/۱۴



از جنس عزای سیدالشهدا

شهادت سیدحسین نصرالله فقدان بزرگی است و جدّاً ما را عزادار کرد. البتّه عزاداری ما به معنی افسردگی و پریشانی و نومیدی نیست: از جنس عزاداری برای سیدالشهدا حسین بن علی (علیهما السلام) است: زنده‌کننده، و درس‌دهنده، و انگیزه‌بخش، و امیدآفرین است.

در این تفکر و دستگاه محاسباتی «معنای مقاومت این است که انسان یک راهی را انتخاب کند که آن را راه حق میدانند، راه درست میدانند، و در این راه شروع به حرکت کند و موانع نتواند او را از حرکت در این راه منصرف کند و او را متوقّف کند.» ۱۴/۰۳/۱۳۹۸ و در مناسبات و معادلات کلان سیاسی و تمدنی و اجتماعی «مقاومت به معنای ایستادگی در مقابل سلطه‌ی آمریکا و هر سلطه‌گر دیگری است... مقاومت به معنای مبارزه‌ی با وابستگی به این قدرتها است.» ۲۱/۰۹/۱۴۰۳

بنابراین «هر کسی ایستادگی کند، در خطّ [ائمه علیه السلام]... دارد حرکت میکند. امروز هم اینهایی که در غزه، در لبنان دارند ایستادگی میکنند، اینها در واقع در خطّ همین ائمه‌ی دین، ائمه‌ی هدّی دارند کار میکنند.» ۰۴/۰۲/۱۴۰۴

◆ گسترده‌تر شدن جبهه مقاومت با دیدن خباثت‌های دشمن

بر این اساس «چیزی که ایمان یک عده مردم است، چیز قراردادی‌ای نیست این، با فشار آوردن نه فقط ضعیف نمیشود بلکه قوی‌تر میشود.» ۲۱/۰۹/۱۴۰۳

در مناسبات مادی با اِعمال فشار و ضربات سخت‌افزاری بر یک جریان و جبهه، قاعدتاً آن جبهه و جریان باید ضربه خورده و در صورت سخت بودن ضربات، دچار فروپاشی شود اما این معادله‌ی مادی اینجا عمل نمی‌کند بلکه بالعکس «انگیزه‌ی افراد جبهه‌ی مقاومت و عناصر جبهه‌ی مقاومت با دیدن خباثت‌ها قوی‌تر میشود و دامنه‌ی جبهه‌ی مقاومت گسترده‌تر میشود... وقتی جنایات سَبْعانه‌ی دشمن را می‌بینند، آن کسانی که تردید داشتند که باید مقاومت کرد یا نه، از تردید بیرون می‌آیند و می‌فهمند که جز با سینه سپر کردن در مقابل ستمگر و ظالم و زورگو، نمیشود انسان راه خودش را ادامه بدهد.» ۲۱/۰۹/۱۴۰۳

◆ جهاد فی سبیل الله حزب الله

حزب الله لبنان پس از عملیات طوفان الاقصی وظیفه خود را در دفاع از مردم غزه دانست و به آن عمل کرد: «ورود لبنان به قضایای اخیر فلسطین و غزه تأثیر عمیقی داشت و اگر چنین کاری انجام نمی‌شد قطعا بیشترین خسارت به خود لبنان وارد می‌شد.» ۰۲/۰۳/۱۴۰۳ در واقع «مردم فلسطین و غزه که دارند به معنای واقعی کلمه مجاهدت میکنند، در واقع دارند جهاد فی سبیل الله میکنند. آن کسانی که به اینها کمک میکنند، کمک به جهاد فی سبیل الله میکنند؛ حزب الله لبنان که به خاطر غزه سینه‌ی خودش را سپر میکند و در معرض این حوادث تلخ قرار می‌گیرد، دارد جهاد فی سبیل الله میکند.» ۰۴/۰۷/۱۴۰۳ اما سرانجام دشمن صهیونی انتقامش را از سید مقاومت گرفت و در تاریخ پنجم مهر سال ۱۴۰۳ ایشان به دست دشمن پلید صهیونی به شهادت رسیدند و «سید عزیز مقاومت

پاداش دهها سال جهاد فی سبیل الله و دشواریهای آن را در خلال یک پیکار مقدس دریافت کرد. در حالی شهید شد که سرگرم طرّاحی برای دفاع از مردم بی‌پناه ضاحیه‌ی بیروت و خانه‌های ویران‌شده و عزیزان پرپرشده‌ی آنان بود، همچنانکه دهها سال برای دفاع از مردم ستمدیده‌ی فلسطین و شهر و روستای غصب‌شده و خانه‌های تخریب‌شده و عزیزان قتل‌عام‌شده‌ی آنان طرّاحی و تدبیر و جهاد کرده بود. فیض شهادت پس از این همه مجاهدت حق مسلّم او بود.» ۰۷/۰۷/۱۴۰۳ شهادت سیدحسین نصرالله «فقدان بزرگی است و جدّاً ما را عزادار کرد. البتّه عزاداری ما به معنی افسردگی و پریشانی و نومیدی نیست؛ از جنس عزاداری برای سیدالشهدا حسین بن علی (علیهما السلام) است؛ زنده‌کننده، و درس‌دهنده، و انگیزه‌بخش، و امیدآفرین است.» ۱۳/۰۷/۱۴۰۳

«مهم‌ترین پیام گفتاری و عملی [شهید نصرالله] در حیات دنیایی‌اش برای ملّت وفادار لبنان این بود که با از دست دادن شخصیت‌های برجسته‌ای چون امام موسی صدر و سیدعباس موسوی و دیگران، ناامید و پریشان نشوید؛ در مسیر مبارزه تردید نکنید؛ بر تلاش و توان خود بیفزایید؛ همبستگی خود را دوجندان کنید؛ در برابر دشمن متجاوز و متعزّض با تقویت ایمان و توکل مقاومت کنید و او را ناکام بگذارید.» ۱۳/۰۷/۱۴۰۳

◆ طرف‌داران حق، پیروز نهایی‌اند

تفکر مقاومت برگرفته از حقیقت ناب قرآنی است که براساس وعده‌ی الهی پیروزی نهایی را از آن جبهه‌ی حق و مقاومت می‌داند: «خداوند متعال در آیات مکرّر قرآن این وعده را داده است که اهل حق، طرف‌داران حق، پیروز نهایی‌اند... اَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ؛ خیال میکنند دارند زمینه‌سازی میکنند، توطئه برای جبهه‌ی حق و مقاومت درست میکنند، [اما] نمیدانند که توطئه علیه خود آنها دارد چیده میشود طبق طبیعت و سنّت الهی. آیه‌ی دیگر: «وَأُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ» تا آخر آیه. آیه‌ی دیگر: إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ؛ آیه‌ی دیگر: وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرْهُ. آیات فراوان قرآن همه همین عاقبت را نوید میدهند به آن کسانی که در راه مقاومتند.» ۱۴/۰۳/۱۳۹۸

«دشمن بداند که مقاومت در برابر غصب و ظلم و استکبار، تمام‌شدنی نیست و تا رسیدن به سرمنزل مقصود ادامه خواهد یافت باذن الله. نام نیک و چهره‌ی نورانی جناب سیدهاشم صفی‌الدّین (رضوان الله علیه) نیز ستاره‌ی درخشان تاریخ این منطقه است. او یاور نزدیک و جزء جدانشدنی رهبری مقاومت در لبنان بود. سلام خدا و بندگان صالحش بر این دو مجاهد سرافراز و بر دیگر مبارزان شجاع و فداکار که در برهه‌ی اخیر به شهادت رسیدند.» ۰۵/۱۲/۱۴۰۳



در فصل نخست، به پیوند دیرینه و راهبردی سیدحسن نصرالله با رهبر انقلاب اسلامی می‌پردازیم؛ پیوندی که از نخستین سال‌های آشنایی او با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۱۳۶۱ آغاز شد و تا واپسین لحظات حیاتش تداوم یافت. این ارتباط، تنها یک رابطه‌ی سیاسی یا نظامی نبود، بلکه پیوندی عمیق در ساحت معنوی، اعتقادی و عاطفی به‌شمار می‌رفت. نصرالله در سخنرانی‌های خود معمولاً رهبر انقلاب را «(سید القائد)» می‌خواند و بر التزام کامل مقاومت لبنان به رهنمودهای ایشان تأکید داشت. نمونه‌ی برجست این پیوند، در همایش «نوآوری و اجتهاد» در لبنان نمایان شد؛ جایی که سید صریح و روشن اعلام کرد: «(رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، پشتوانه‌ی اصلی تداوم خط مقاومت است.)»

مسیر

فصل اول سیدالقائد



راز پیروزی‌های بی‌وقفه حزب الله

گفت‌وگو با شهید حجت الاسلام والمسلمین سیدهاشم صفی‌الدین
دبیرکل حزب الله لبنان

حزب الله لبنان، از همان سال‌های آغازین، در سخت‌ترین شرایط و مشکلات شکل گرفت. تلاش رزمندگان و حمایت از مردم، آن را به نمادی استوار از مقاومت در برابر اشغال و ظلم تبدیل کرد. این جریان مبارزاتی، گام به گام، مسیر پایداری و ایستادگی را پیمود و امروز جایگاهی ویژه در قلب مردم لبنان و جهان اسلام دارد. مسیر پُرفرازونشینی که پیموده شده، پایداری و امید ملّتی است که هرگز نتوانسته است در برابر ظلم سر فرود آورد. مقاومت حزب الله در طول سال‌ها، با صبوری و مبارزه، چهره‌ی واقعی مبارزه با اشغال و ظلم را به جهان نشان داد و به نماد مقاومت تبدیل شد.



♦ از سال‌های تأسیس حزب‌الله بگویید.

بسم‌الله الرحمن الرحیم. من در دوران ابتدایی تشکیل حزب‌الله، در شهر مقدّس قم بودم و به عنوان یک طلبه، در جمهوری اسلامی تحصیل می‌کردم. علوم دینی را توسط اساتید و علما فرا گرفتم اما از آنجایی که مرحله‌ی تشکیل حزب‌الله مرحله‌ای بسیار سخت بود، به دلیل وابستگی‌ام به حزب‌الله، از همان ابتدای امر، تحوّلات لبنان را دنبال می‌کردم. در آن زمان، با آن دسته از برادرانی که در قم بودند و در مرحله‌ی تأسیس حزب‌الله مشارکت داشتند، تمامی جزئیات و مسائل مرتبط با تشکیل حزب‌الله و شکل‌گیری فعالیت‌های مقاومتی را پیگیری می‌کردیم. در آن زمان، امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) مسئولیت رسیدگی به امور حزب‌الله را به سماحة القائد، سیدعلی خامنه‌ای، سپرده بودند. من پیگیر امور لبنان بودم و به طور مستقیم با ایشان ارتباطی نداشتم. پس از آنکه امام خمینی ﷺ رحلت کردند و رهبری به سماحة القائد سپرده شد، من به لبنان بازگشتم و به عنوان عضو شورای حزب‌الله، به طور مستقیم پیگیر امور بودم. البته مقصودم دهه‌ی ۹۰ میلادی است، نه دهه‌ی ۸۰.

♦ زبان فارسی را چگونه یاد گرفتید؟

در ادامه‌ی حضورم در ایران، زبان فارسی را یاد گرفتم و تحوّلات ایران را در سایه‌ی رهبری شجاعانه و حکیمانه‌ی سیدعلی خامنه‌ای و پیش از آن، در سایه‌ی رهبری امام خمینی ﷺ دنبال کردم. بسیار به خطبه‌های نماز جمعه‌ی ایشان به عنوان یک جانباز، عالم و سید، علاقه‌مند بودم و زبان ایشان در خطبه‌ها را حاوی یک فرهنگ بسیار عمیق و گسترده می‌دانستم. در آن زمان، درباره‌ی محوری که سیدعلی خامنه‌ای – به عنوان رئیس‌جمهور – نمایندگی‌اش را بر عهده داشتند، حرف‌های زیادی را می‌شنیدیم؛ حضور سیاسی ایشان در سطح جهان و در عین حال حضور فعال و قدرتمندانه‌شان در جبهه ملموس بود و جدّیت زیادی در این زمینه داشتند.

♦ از روزهای اوّل بعد از پیروزی انقلاب چه چیزهایی به یاد دارید؟

در روزهای آغازین انقلاب اسلامی در ایران، آمریکا و صهیونیسم برنامه‌های گسترده‌ای برای کنترل منطقه و جهان اسلام داشتند؛ انقلاب اسلامی اختلال جدّی‌ای در این برنامه‌ها ایجاد کرد، اما آن‌ها قصد داشتند به هر شکل ممکن سیاست‌های خود را ادامه دهند. یکی از اقدامات مهم، مقابله با نفوذ آمریکا در ایران و منطقه بود که به شکل مقابله‌ای سخت، نمود پیدا کرد. جنگ هشت‌ساله‌ی ایران و عراق، در واقع، بخشی از این مواجهه بود که توسط آمریکا و برخی کشورهای منطقه طرّاحی شد تا نظام تازه‌تأسیس جمهوری اسلامی را ضعیف کنند و از بین ببرند. با وجود تمام فشارها و توطئه‌ها، مردم ایران پیروز شدند و این مقاومت، ملّت ایران را قوی‌تر کرد.

بشارت پیروزی

سید حسن نصرالله تلفنی با من تماس گرفت و گفت «بشارتی دارم». وقتی پرسیدم چیست، گفت «پیامی از سماحة القائد دریافت کردیم که پراز بشارت است، گرچه روزهای سختی پیش روداریم.» سماحة القائد نبرد ما را به جنگ خندق که جنگ سخت و دشواری بود تشبیه کردند. این پیام در هفته اول جنگ بود.

♦ از حال و هوای حزب‌الله و مردم بعد از رحلت امام بگویید.

امام خمینی شخصی برجسته در جهان اسلام بودند که آمریکا را در منطقه در هم شکستند. پس از رحلت ایشان، مردم و حزب‌الله نگرانی‌های زیادی داشتند که چه کسی رهبری را بر عهده می‌گیرد و امور به کجا می‌رسد. روز اعلام رحلت امام، همه‌ی مردم ایران به شدّت غمگین بودند، خیابان‌ها پُر از اشک و اندوه بود و حتی راننده‌های تاکسی و صاحبان مغازه‌ها نیز غمگین بودند. فقدان امام برای همه‌ی انسان‌ها سنگین بود و این غم به طور گسترده حس می‌شد.

♦ واکنش حزب‌الله نسبت به انتخاب رهبر جدید چگونه بود؟

هنگامی که خبر انتخاب رهبر جدید اعلام شد، احساس کردیم روحمان به بدن بازگشت و اطمینان یافتیم. این یک مسئله‌ی درونی و فکری است، اما صرفاً درونی نیست و این احساس و عاطفه به کسانی می‌رسد که ویژگی‌ها و برکاتش را می‌شناسند. احساس کردیم دست خداوند بلند شده و همان قدرتی که در ایام حیات رهبر پیشین بود، همچنان با رهبری جدید حاضر است. به یاد دارم که ما نه‌تنها از ابتدا به این رهبری باور داشتیم، بلکه در حزب‌الله مطمئن بودیم که این انتخاب، پیش از هر چیز، الهی و موقّق است و اعتقاد داشتیم الطاف الهی در این موضوع دخیل بوده است. این باور، تأثیر عمیقی در کلّ تشکیلات حزب‌الله از رهبری تا سطوح پایین‌تر داشت.

♦ ارتباط حزب‌الله با رهبر انقلاب چگونه تعریف شده؟ در مورد جایگاه ایشان در حزب‌الله بگویید.

حزب‌الله از زمان شهید سیدعبّاس موسوی رهبری آیت‌الله خامنه‌ای را به خوبی می‌شناخت و از رهنمودهای ایشان بهره‌مند می‌شد. سماحة القائد همیشه همراه حزب‌الله بود و راه را برای مقاومت باز می‌کرد. موضع ایشان کاملاً درست بود و در راهنمایی حزب‌الله در مواجهه با چالش‌های نظامی، امنیتی و سیاسی، نکات دقیقی ارائه می‌شد. کلید عزّت، پیروزی و هدایت مقاومت لبنان، در همه‌ی مراحل، به دست ایشان است.

♦ خاستگاه و نقش اصلی حزب‌الله لبنان چه بوده است؟

موارد زیادی هست، اما به چند مرحله‌ی اصلی اشاره می‌کنم که حیاتی هستند. ابتدا بحث این بود که آیا حزب‌الله فقط مقاومتی باشد یا وارد فعالیت سیاسی شود. حزب‌الله، در اصل، گروهی مقاومتی بود اما با تحوّلات لبنان لازم شد که در سیاست هم حضور داشته باشد. این مسئله برای گروه‌های مقاومت در جهان معمول است که بین مبارزه‌ی نظامی و فعالیت سیاسی تداخل پیش بیاید؛ در حزب‌الله هم بحث و نظرات مختلفی وجود داشت، اما رهبران حزب‌الله تأکید کردند که ماهیت اصلی حزب‌الله مقاومتی است و فعالیت سیاسی باید در خدمت مقاومت باشد. این نگاه، راه فعالیت مقاومت را باز کرد و باعث شد مقاومت با قدرت پیش برود. گرچه در برخی مقاطع تمرکز زیادی روی فعالیت سیاسی شد، اما اگر مقاومت را در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ حفظ نکرده بودیم، امروز به این موفقیت‌ها نمی‌رسیدیم.



انتخاب سیدالقائد

هنگامی که خبر انتخاب رهبر جدید اعلام شد، احساس کردیم روح مان به بدن بازگشت و اطمینان یافتیم. این یک مسئله درونی و فکری است، اما صرفاً درونی نیست و این احساس و عاطفه به کسی می‌رسد که ویژگی‌ها و برکاتش را می‌شناسند

♦ رهبر حزب الله در زمان سازش سیاسی فلسطین چه می‌گفت؟

در زمان‌هایی که بحث سازش سیاسی فلسطین مطرح شد و قراردادهایی مانند اُسلو و وادی عربیه امضا شد، خیلی‌ها فکر کردند کار تمام شده است اما ما در دهه‌ی ۹۰ مرتّب با رهبر حزب الله دیدار می‌کردیم و درباره‌ی تحوّلات منطقه صحبت می‌کردیم؛ او همیشه لبخند می‌زد و می‌گفت باید به مقاومت ادامه دهیم و ان‌شاءالله سازش اتّفاق نخواهد افتاد.

♦ درباره‌ی مذاکرات زنووپایان ریاست جمهوری حافظ اسد چطور؟

در یک زمان خیلی حسّاس، کمی قبل از مرگ حافظ اسد و آخرین سال‌های ریاست جمهوری کلینتون در آمریکا، چند جلسه سریع و پشت سرهم برگزار شد. همه فکر می‌کردند حافظ اسد درباره‌ی مشکلات جولان با آمریکا به توافق رسیده است. کلینتون و حافظ اسد در زنو ملاقات کردند و به نظر می‌رسید همه چیز تمام شده باشد، اما رهبر حزب الله پیش از آن گفته بود نگران نباشید، این اتّفاق نمی‌افتد. مذاکرات رسمی شروع شد و همه انتظار داشتند که نتیجه‌ای به دست بیاید اما ناگهان مذاکرات شکست خورد، چون حافظ اسد حاضر نشد عقب‌نشینی کند. رهبر حزب الله معتقد بود سازش در منطقه به جایی نمی‌رسد.

♦ پیروزی سال ۲۰۰۰ حزب الله چه تأثیری بر مبارزه‌ی فلسطینی‌ها داشت؟

پس از عقب‌نشینی اسرائیل از لبنان در سال ۲۰۰۰ و پیروزی بزرگی که به دست آمد - که یکی از بزرگ‌ترین پیروزی‌ها در جهان عرب علیه رژیم صهیونیستی بود - به جمهوری اسلامی رفتیم و با رهبر انقلاب ملاقات کردیم؛ ایشان تأکید کردند این پیروزی متعلّق به حزب الله است و تأثیرات آن در منطقه، مخصوصاً در فلسطین، دیده خواهد شد؛ همچنین، گفته شد که ملّت فلسطین از این پس در یک انتفاضه‌ی جدید به خیابان‌ها خواهند آمد و تنها راهکار واقعی و مؤثّر را در مبارزه با اشغالگری خواهند پذیرفت. درست کمتر از یک ماه پس از این دیدار، انتفاضه‌ی فلسطین آغاز شد؛ این پیروزی موجب شد که امید به مقاومت در میان فلسطینی‌ها زنده شود و مقاومت لبنان الگویی برای آن‌ها باشد.

♦ پیام مهمّ رهبر انقلاب درباره‌ی جنگ سی‌وسه‌روزه‌ی حزب الله چه بود؟

من پیام مشهور اوّل ایشان را که برای دبیرکلّ حزب الله فرستاده شد، به خوبی به یاد دارم. سیدحسن نصر الله تلفنی با من تماس گرفت و گفت بشارتی دارم؛ وقتی پرسیدم چیست، گفت پیامی از سماحة القائد دریافت کردیم که پُر از بشارت است، گرچه روزهای سختی پیش رو داریم. سماحة القائد نبرد ما را به جنگ خندق که جنگ سخت و دشواری بود تشبیه کردند. این پیام در هفته‌ی اوّل جنگ بود و در آن آمده بود که اگر این جنگ اتّفاق نمی‌افتاد، اسرائیل ممکن بود غافلگیرانه حمله کند. ما اطلاعی از این نداشتیم اما بعد از پایان جنگ، خود اسرائیل و کارشناسان غربی تأیید کردند که اسرائیل برای حمله‌ی ناگهانی آماده بود.

♦ امروز وضعیّت امنیّت لبنان چگونه است؟

پس از پیروزی سال ۲۰۰۰، مقاومت حزب الله توانست صهیونیست‌ها را مجبور به عقب‌نشینی کند و اکنون اسرائیل قادر نیست همچون گذشته آزادانه وارد خاک لبنان شود و مردم لبنان را مورد هجوم قرار دهد. امروز جنوب لبنان آرام، قوی و شجاع است و نگرانی و اضطراب در میان مردم آن دیده نمی‌شود؛ حتی شهرک‌نشینان و نظامیان اسرائیل از ترس حملات موشکی مقاومت در حالت نگرانی و اضطراب به سر می‌برند. سخنان و رهبری سیدحسن نصر الله تأثیر فراوانی بر افکار عمومی اسرائیل دارد و این باعث شده که پیروزی‌های بزرگ استراتژیک برای مقاومت حاصل شود. آینده‌ی مقاومت بسیار درخشان و پُر از دستاوردهای بزرگ است.

♦ چرا مردم لبنان و حزب الله این قدر قوی و آماده‌ی مبارزه‌اند؟

جامعه‌ی لبنان امروز یک جامعه‌ی کربلایی و حسینی است که مردم، علما، مدارس و رسانه‌های آن، همه با عشق و محبّت به مقاومت تربیت شده‌اند و آماده‌ی جان‌فشانی در این راه هستند. ما همواره مصمّم به حرکت در مسیر سیدالشّهداء، اباعبدالله الحسین (ع)، بوده‌ایم و امروز با جامعه‌ای کربلایی روبه‌رو هستیم؛ جامعه‌ای که با روحیه‌ی حسینی زنده است. سلام و درود بر سیدالشّهداء باد! تجربه‌ی بزرگ سوریه عظمت محور مقاومت را نشان داد و این مقاومت تنها مبارزه‌ی نظامی نیست، بلکه تجربه‌ای کربلایی، ولایی و مهدوی است که بر اساس تفکّر انقلاب اسلامی شکل گرفته است. هدف مقاومت رهایی ملل عربی و اسلامی از ظلم حکومت‌های ظالم و استکبار جهانی است. ما ایمان داریم که جبهه‌ی مقاومت، در جهان اسلام و عرب، ادامه‌ی مسیر می‌دهد و دستاوردهای خود را به امام زمان (عج) تقدیم می‌کند و آماده‌ی فداکاری‌های بیشتر برای ظهور آن حضرت است. فرج امام زمان به دست خداوند است و فقط اوزمان آن را می‌داند؛ از خداوند می‌خواهیم فرج آن بزرگوار را نزدیک بفرماید.

♦ به عنوان آخرین سؤال، چطور مقاومت فلسطین امروز قوی‌تر از گذشته است؟

ملّت فلسطین یک ملّت مقاوم است که هیچ‌گاه دست از مقاومت و سلاح نمی‌کشد. فشارها بسیار زیاد است، کوچ دادن اجباری فلسطینیان، توطئه‌های جهانی و پشت کردن برخی حگام عرب به آن‌ها از جمله‌ی این فشارها است؛ با وجود همه‌ی این‌ها، مقاومت فلسطین در طول هفتاد سال متوقّف نشده و امروز بسیار قدرتمندتر از گذشته است، گسترده‌تر شده و موشک‌هایی در اختیار دارد که تل آویورا تهدید می‌کند. مقاومت فلسطین مقاومت حزب الله را در کنار خود می‌بیند و حزب الله نه تنها تهدیدی برای تل آویو، بلکه تهدیدی برای تمامی نقاط رژیم صهیونیستی است. مردم فلسطین هرگز دست از مقاومت نکشیده‌اند و نخواهند کشید، بلکه همراه با حمایت جمهوری اسلامی و رهبر انقلاب، امیدوار به آزادی قدس هستند.



زینب حیدری

فعال رسانه ای



جهان بینِ جامعه نگر

بازخوانی نگاه سید حسن نصر الله به آیت الله خامنه ای
در همایش نوآوری و اجتهاد

همایش «نوآوری و اجتهاد از دیدگاه آیت الله خامنه ای» در سال ۱۳۹۰ در کشور لبنان برگزار شد؛ همایشی که در آن به ابعاد مختلف شخصیت رهبر انقلاب با تمرکز بر جریان اجتهاد پرداخته شد. بررسی و بازخوانی صحبت های سخنران افتتاحیه^۱ از آن جهت اهمیت دارد که نگاه دقیق او به رهبر انقلاب را نشان می دهد؛ نگاه عمیقی که علاوه بر ایجاد رابطه ی عاطفی، رابطه ی ولایت مدارانه را تعریف می کند. این همایش با تلاش مؤسسه ی «معارف الحکمیة» برگزار شد. حجت الاسلام شیخ شفیق جرادی، مدیر پژوهشکده ی مطالعات دینی و فلسفی این مؤسسه و دبیر برگزاری همایش، از جلسه ی مشورتی اش با سید حسن نصر الله روایت متفاوتی دارد. او وقتی برای مشورت و تبیین ضرورت برگزاری همایش به سراغ دبیرکل حزب الله می رود، با واکنش جالب او مواجه می شود: «من خدمت حجت الاسلام والمسلمین سید حسن نصر الله رسیدم و در این فکر بودم که چگونه سید حسن نصر الله را به ضرورت برگزاری همایشی در این زمینه قانع کنم، ولی از استقبال سریع ایشان از این موضوع جا خوردم. ایشان به محض شنیدن این موضوع، یعنی بررسی آراء امام خامنه ای در همایش، نه تنها قبول کردند بلکه بعضی از پیشنهادات را در این رابطه مطرح نمودند که خیلی مفید بود و ما از جهت معنوی هم در این کار از ایشان بهره ی فراوان بردیم.»^۲

۱. متنی هایی که درون (()) آمده عین عبارت ترجمه شده ی سخنرانی سید حسن نصر الله در نشست افتتاحیه است.

ر.ک: <https://khl.ink/f/12605> است.

۲. مصاحبه با دبیر همایش «نوآوری و اجتهاد از دیدگاه آیت الله خامنه ای» در لبنان (۱۳۹۰/۳/۲۱): ر.ک: <https://khl.ink/f/12643>





روایتی از آگاهی نظامی رهبری

سید حسن: بنده به صورت اتّفاقی در یکی از جلساتی که رهبری در زمینه ی نظامی صحبت می‌کرد حاضر بودم و دریافتم ایشان انواع سلاح، استراتژی‌های نظامی و حتی روش‌های جنگ و کاربرد اسلحه را نیز می‌شناسند

آشنایی با جزئیات

سید حسن، در بخش ابتدایی سخنرانی خود، به شناخت نزدیک از رهبر انقلاب اشاره می‌کند. او ارزیابی خود از آیت‌الله خامنه‌ای را نه بر شایعات و گزارش‌های ثانویه، بلکه بر تجربه‌ی مستقیم بنا می‌کند: «شناخت شخصی و مستقیم و نزدیک بنده از امام خامنه‌ای به سال ۱۹۸۶ بازمی‌گردد.»^۳ وی در ادامه به موضوع آشنایی با افکار و نظرات رهبر انقلاب اشاره می‌کند: «... دیدارهای متعدّد و فشرده‌ای برای بنده فراهم شد و باعث شد تا با افکار، آراء، مبانی، طرز تفکر و تحلیل وقایع، روش رهبری و حکومت و تصمیم‌گیری و شاخصه‌های اخلاقی دلپذیر ایشان که با تواضع، نرم‌خویی، مهربانی، صبر، سعه‌ی صدر، زهد و ساده‌زیستی همراه بود، بیش‌تر آشنا شوم.» وی در ادامه به جایگاه علمی رهبر انقلاب در این حوزه اشاره می‌کند: «بنده اکثر کتاب‌های ایشان را خوانده‌ام و می‌توانم ادّعا کنم قریب به اتّفاقِ نگاشته‌ها، گفت‌وگوها و بیانات ایشان را... دنبال کرده‌ام. ... حجم وسیعی از دروس فقهی ضبط‌شده‌ی ایشان ... را گوش کرده‌ام.» او در ادامه به جایگاه متفاوت حاکمیتی و دینی رهبر انقلاب اشاره می‌کند: «ما در برابر امامی هستیم در رهبری و حُسن حکومت، در تقوا و زهد، در فقه و اجتهاد، در تفکر و تفکیک ساحات و نوآوری، عظیم‌الشّأن. ما در برابر امامی هستیم که نگاهی همه‌جانبه، عمیق، مستحکم و استوار دارد.» او در ادامه مبانی نگاه رهبر انقلاب را این‌گونه می‌شمرد:

«اول) مبانی اصیل فکری و علمی؛

دوم) شناخت نیازهای معاصر و مشکلات موجود؛

سوم) شناخت ظرفیت‌های انسانی و مادی موجود در اَمّت؛

چهارم) شناخت راه‌حل‌های مناسب و تنیده در اصول و مبانی اسلام.»

او با توجّه به این مبانی که در اندیشه رهبر انقلاب وجود دارد، به یک نتیجه‌ی روشن می‌رسد: ورود روشن و عمیق به

۳. «در سال ۱۳۶۵ با چند نفر در قالب هیئت شورای مرکزی حزب الله به ایران رفتیم و نخستین بار حضرت سید قائد را که رئیس‌جمهور بودند، دیدم. در آن جلسه، دیدار غیر مستقیم بود و بعدها که من عضو شورای حزب‌الله شدم، رابطه‌ام از نزدیک با حضرت سید قائد شروع شد. وقتی در هیئت اعضای شورا به ایران می‌رفتیم، همواره با حضرت سید قائد و جناب شیخ هاشمی رفسنجانی و بقیّه‌ی مسئولان دیدار داشتیم اما در موضوعات ویژه و فوری، تنها می‌رفتم؛ برادران مرا به تنهایی می‌فرستادند و من به تنهایی با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دیدار می‌کردم. وقتی با شورا می‌رفتیم، دو یا سه ساعت پیش ایشان می‌ماندم. در یکی از دیدارها، به تنهایی یک ساعت در خدمتشان ماندم. حضرت سید قائد توجّه و اهتمام بسیاری به حزب‌الله دارند و دوستدار حزب‌الله هستند و افراد را به خوبی و به اسم می‌شناسند، از وضعیّتشان، مشکلاتشان و نقاط مثبت و منفی‌شان مطلع هستند؛ از همه چیز آگاه هستند و از نزدیک پیگیر موضوعات هستند. ما با ایشان نه به عنوان رئیس‌جمهوری، بلکه با این عنوان که ایشان از طرف امام مسئول لبنان بودند، قضایا را پیگیری می‌کردیم. حق در برخی مسائل که به آقای هاشمی رفسنجانی مراجعه می‌کردیم، او پاسخ نمی‌داد و می‌گفت «شما لازم است که از حضرت سید خامنه‌ای بخواهید» و ما پیش سید قائد می‌رفتیم و خواسته‌هایمان را مطرح می‌کردیم.» | داودآبادی، حمید (۱۴۰۳)؛ سید عزیز، چاپ یازدهم، تهران: یا زهرا. ص ۵۲

موضوعات.

او با همین منطق و استدلال‌های مبنایی که در مورد رهبر انقلاب دارد، نتیجه می‌گیرد که «به واسطه‌ی این نگاه همه‌جانبه است که می‌بینیم ایشان در تمام رخدادها، تحوّلات و موضوعات، روشن و عمیق وارد می‌شود.» و اینکه «... مانند یک متخصص در این‌باره صحبت می‌کند و مدام مسائلی جدید و درعین حال کاملاً مرتبط با آن زمینه طرح می‌نماید.»

نگاه به موضوع فلسطین

بدیهی است که در رویدادی که در لبنان روی می‌دهد و به نوعی حزب‌الله درگیر برگزاری مراسم است، اهمّیت موضوع فلسطین تا چه اندازه بالا است. دبیرکلّ حزب‌الله لبنان در ادامه‌ی صحبت‌های خود به نگاه رهبر انقلاب به موضوع فلسطین اشاره می‌کند: «آیت‌الله خامنه‌ای معتقد است که آنچه در روندهای سازش یا جریان‌های مقاومت و یا خیزش فلسطین روی می‌دهد، بیانگر این حقیقت است که ما امروز در برابر نسل‌های جدید ملّت فلسطین قرار داریم که بیش از هر زمان دیگری به بازگشت به سرزمین خود ایمان دارند.» البتّه این هم‌نظر بودن رهبر انقلاب با آرمانی که برای فلسطین ترسیم می‌شود، تأثیر مثبتی در مخاطبان موضوع دارد.

جامع‌الاطراف

یکی از ویژگی‌های دیگری که سید حسن نصرالله در مورد رهبر انقلاب به آن اشاره می‌کند، چندوجهی بودن ایشان است؛ اینکه در دیدارهای مختلف، با چه جایگاه و شأنی در جلسه حضور دارند. او اشاره می‌کند که برخی از دیدارها با مخاطبان مختلف را در پیگیری‌های رسانه‌ای دیده است و برای آن‌ها این‌گونه مثال می‌زند: «وقتی با علما و اساتید و طّلاب حوزه‌های علمیه دیدار می‌کند، همچون یک فرد آگاه حوزوی از راه و روش تدریس، الگوهای تحوّل، حفظ اصالت و نقاط مثبت تقلید و روش تحصیل ستّی و [درعین حال] تطبیق با شرایط روز سخن می‌گوید. [در دیدار با] متفکّران، فرهنگیان و اساتید دانشگاه و دانشجویان آن، مانند یک استاد آگاه، مطلع و چندبُعدی دانشگاه از روش تدریس در دانشگاه‌ها و مشکلات و افق‌های پیش روی آن سخن می‌گوید. [در دیدارهای مرتبط با] فعالیت‌های زنان، ... نگاه خود را پیرامون زن و منزلتش، نقش و مسئولیّتش در چالش‌های معاصر ارائه می‌کند. [در دیدار با] اهالی اقتصاد و بنگاه‌های اقتصادی، در زمینه‌ی اقتصاد، نگاه خود را بیان می‌کند و همچنین سیاست‌های اقتصادی را که نظام اسلامی را به التزام به آن‌ها فرا می‌خواند. ... با اهالی سینما، از فیلم، فیلم‌سازی، اهداف، تحوّل و پیشرفت آن سخن می‌گوید. با هنرمندان، سخنانی در زمینه‌ی شعر، موسیقی، نقّاشی و چاپ [می‌گوید].»

سید حسن در ادامه برای اینکه در مورد یافته‌هایی که از رهبر انقلاب داشته است استدلال محکم‌تری ارائه کند، به یک دیدار حضوری اشاره می‌کند: «بنده به صورت اتّفاقی در یکی از جلساتی که ایشان در زمینه‌ی نظامی صحبت می‌کرد حاضر بودم و دریافتم ایشان انواع سلاح، استراتژی‌های نظامی و حتی



سراب سازش

هنگامی که بنده و تعدادی از برادران رفتیم خدمت حضرت امام خامنه‌ای ایشان گفتند: بنده معتقدم سازشی میان اسرائیل و سوریه و پس از آن لبنان صورت نخواهد گرفت. به شما پیشنهاد می‌دهم کار و تلاش در راه مقاومت را پی بگیرید



بین المللی تغییر کرده و تغییرات بزرگی در جهان و منطقه روی داده. از سوی دیگر دولت آمریکا تصمیمش را برای اجرای آنچه خود صلح عادلانه و فراگیر می‌نامید و ما آن را سازشی تحمیلی می‌خواندیم، اعلام کرد. این اعتقاد در بسیاری پیدا شد و اجماع یا چیزی شبیه اجماع در منطقه مان صورت گرفت که می‌گفت سازش به یک‌قدمی ما رسیده و چاره‌ای جز پذیرش آن نیست، چرا که آمریکایی‌ها سازش را به تک‌تک دولت‌های مرتبط با این مسئله، [نهایتاً به روش لازم] تحمیل خواهند کرد.» اودر این بخش به تفاوت نگاه رهبر انقلاب^۷ به موضوع اشاره می‌کند: «ایشان گفت «این کنفرانس به نتیجه نخواهد رسید^۸ و سازشی رخ نخواهد داد. قطعاً آمریکا نمی‌تواند سازشی به دولت‌ها و ملت‌های منطقه تحمیل کند.» امروز و پس از نزدیک به بیست سال، از طرف‌های مذاکره و برخی شخصیت‌هایی که در کنفرانس مادرید حضور داشتند و مذاکرات را ادامه دادند می‌شنویم که از دوده ناکامی، هدر دادن وقت، سرگردانی و تباهی سخن می‌گویند که نتیجه‌ی آن هم چیزی است که آن را مذاکره می‌نامیدند.»

مذاکرات اسرائیل و سوریه

شاهد مثال دیگری که سید حسن به آن اشاره می‌کند، جریان مذاکرات اسرائیل و سوریه و فضای سال ۱۹۹۶ است: «بنده به یاد دارم آن زمان شرایط این بود. هر کس نزد ما می‌آمد- و می‌دانید که مقاومت در سال ۱۹۹۶ روبه‌رشد بود- می‌گفت خودتان را خسته نکنید، کار تمام شده و دیگر مجالی برای خون دادن و شهید دادن، جنگ، فداکاری و نبرد نیست. عده‌ای از ما می‌خواستند کم‌کم کارها را طوری سامان دهیم که گویی سازش صورت پذیرفته است و طبیعتاً می‌گفتند نه تنها در ماهیتمان به عنوان حرکتی مقاومتی که حتی در نام، وجهه و سخنرانی‌ها و برنامه‌های سیاسی مان نیز تجدید نظر کنیم و با فرض اینکه همه چیز تمام شده، برای سلاح و تجهیزات فراوان نظامی مان در آن دوره فکری کنیم. طبعاً هر پیش‌بینی اشتباهی در آن دوره آثار مخربی در پی داشت؛ چرا که اگر مقاومت به کار خود پایان می‌داد یا افق‌هایش دچار خلل می‌شد، از

۷. «مسئله‌ی بسیار تلخ این روزهای ما مسئله‌ی فلسطین است که قصد دارند فلسطین را معامله کنند، فلسطین را بفروشند. این کنفرانس

به اصطلاح بین المللی، در حقیقت کنفرانسی در جهت خواست صهیونیست‌ها است؛ منتها مسلمانها و بخصوص بعضی از سران فلسطینی از بس ضعف نشان دادند، حالا صهیونیست‌ها هم ناز میکنند! آنها می‌گویند ما در این کنفرانس به فلان شرط و فلان شرط شرکت میکنیم! [از جمله‌ی شروط صهیونیست‌ها برای شرکت در این کنفرانس، یکی عدم حضور نمایندگان سازمان آزادی‌بخش فلسطین در هیئت فلسطینی است و دوّم اینکه هیئت فلسطینی نباید به صورت مستقل در این کنفرانس شرکت کند، به طوری که یک هیئت فلسطینی- اردنی در این کنفرانس حاضر خواهد شد.] شرط کدام است؟ مسلمان غیور نمیتواند در آن کنفرانسی که بنا است ملت فلسطین و کشور فلسطین را به دشمن بفروشند، شرکت کند؛ بلکه مسلمان غیور نمیتواند ساکت بنشیند.» بیانات رهبر انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (۱۳۷۰/۷/۵)

۸. «دشمن بدانند که هیچ تهدید و هیچ ترفندی از قبیل شرکت دادنِ فلسطینیانِ پشت‌کرده به آرمان فلسطین در کنفرانس آمریکایی [مادرید]، نخواهد توانست نفوس مؤمنه‌ای را که جهاد در راه نجات فلسطین را تکلیف اسلامی خود میدانند، از این مبارزه‌ی برحق رویگردان کند، و علی‌رغم خواست آمریکا و دستیاران و وابستگانش، جهاد ملت فلسطین ادامه خواهد یافت و این شعله‌ی مقدّس با خیانت سیاستمداران وابسته‌ی فلسطینی و عرب خاموش نخواهد شد.» پیام رهبر انقلاب به ملت‌های مسلمان، علما، نویسندگان، روشنفکران و دانشجویان کشورهای اسلامی به مناسبت کنفرانس مادرید (۱۳۷۰/۷/۲۵)

روش‌های جنگ و کاربرد اسلحه را نیز می‌داند.»^۴

مظلومیت و مسئولیت معرّفی

یکی از پُررنگ‌ترین محورهای سخنان سید حسن نصر الله، نقد وضعیّت بازنمایی چهره‌ی علمی رهبر انقلاب است؛ او معتقد است حتی در ایران، جنبه‌ی رهبری و سیاسی ایشان بیشتر دیده شده تا ساحت علمی و اجتهادی. این موضوع موردی است که به ادبیات‌های مختلفی در دیدارهای گوناگون سید حسن نصر الله، به خصوص در مواجهه با مسئولان و افراد تأثیرگذار ایرانی، گفته می‌شود. او این امر را، هم به «محاصره‌ی رسانه‌ای دشمن» و هم به «اداء نشدن حق از سوی دوستان» نسبت می‌دهد: «این امام و این رهبر چقدر در اُمت خویش و حتی ... در ایران، مظلوم^۵ و تنها است؛ ... شما در حقیقت در برابر شخصیتی قرار دارید که به معنای واقعی کلمه، دشمنان وی را محاصره کرده‌اند و دوستان حقّش را اداء نمی‌کنند. ... مسئولیت ما است که این امام عظیم را به اُمت بشناسانیم.»

پیش‌بینی‌های دقیق

موضوع دیگری که سید حسن به آن اشاره می‌کند، مدل نگاه، جهان‌بینی و آینده‌نگری رهبر انقلاب در معادلات سیاسی و بین‌المللی جهان و دنیای اسلام است:

کنفرانس مادرید

او ابتدا به کنفرانس مادرید^۶ می‌پردازد: «از کنفرانس مادرید ۱۹۹۱ آغاز می‌کنم. ... اوّلین بار بود که گروه‌هایی عربی از تمام حکومت‌های عرب، حتی لبنان و سوریه، پشت یک میز می‌نشستند. آن زمان نتیجه این شد که معادلات

۴. «یکی دیگر از ویژگی‌های ایشان، آگاهی سیاسی و تاریخی گسترده است. السید القائد، منطقه‌ی ما را- یعنی منطقه‌ی غرب آسیا را که به آن «خاورمیانه» گفته می‌شود- به خوبی می‌شناسند؛ ایشان بر مسائل سرزمین شام، فلسطین و لبنان، به طور خاص آگاهی دارند، درحالی‌که این منطقه و تحوّلات آن بسیار پیچیده است و حتی بسیاری از سیاستمداران و متفکّران منطقه هم در ارائه‌ی تحلیل در خصوص اوضاع آن مرتکب اشتباه می‌شوند. این در حالی است که ما از چهل سال گذشته تا کنون، تمامی تحلیل‌های السید القائد را کاملاً درست و منطقی یافته‌ایم. تمامی مواضع ایشان در قبال کشورهای منطقه و حتی کشورهایی که شاید اهالی آن‌ها خود قادر به تحلیل مسائلشان نبوده‌اند، درست بوده است. این بسیار عجیب است.» مصاحبه‌ی سید حسن نصر الله با نشریّه‌ی مسیر، شماره‌ی اوّل، مهر ۱۳۹۸

۵. «در این کتاب، میزان مظلومیت و درد و رنج‌ها و غربتی که السید القائد و همچنین دیگر برادران متحمّل شدند، برای مردم آشکار می‌شود. اگرچه در هر حال، ایشان درباره‌ی خاطرات شخصی خود سخن می‌گفتند و نه درباره‌ی دیگران که ما سوّال کنیم پس دیگران چه؟ واضح است که ملت ایران، علما و مسئولان و حتی کسانی که پس از مدّتی عهده‌دار مسئولیت شدند، دردهای زیادی را تحمّل کردند و فداکاری‌های زیادی را از خود نشان دادند تا انقلاب اسلامی به پیروزی برسد.» مصاحبه‌ی سید حسن نصر الله با نشریّه‌ی مسیر، شماره‌ی اوّل، مهر ۱۳۹۸

۶. «کنفرانس مادرید» در سال ۱۹۹۱ با هدف صلح بین اعراب و رژیم صهیونیستی و در حقیقت برای مقابله با انتفاضه‌ی مردم فلسطین برنامه‌ریزی شد. در این کنفرانس- که با نظارت و سرپرستی مستقیم آمریکا و روسیه تشکیل شد- نمایندگان رژیم صهیونیستی و کشورهای سوریه، اردن، فلسطین، لبنان و مصر به طور رسمی، و نمایندگان اتّحادیه‌ی اروپا، سازمان ملل متّحد، عربستان سعودی (از طرف کشورهای عرب حوزه‌ی خلیج فارس)، و جرج بوش و میخائیل گورباچف به عنوان ناظر حضور داشتند.



بشارت پیروزی

امام خامنه‌ای به هیئت مقاومت گفتند بر خلاف تحلیل‌های رایج، پیروزی نزدیک‌تر از گمان‌ها است و برآمدگی دقیق برای پیامدهای عقب‌نشینی اسرائیل تأکید کردند. بنابراین، وقتی تل‌آویو در بیست‌وپنجم مه ۲۰۰۰ ناگهان عقب نشست، حزب‌الله از این امر شگفت‌زده نشد

۱۹۹۶ به بعد دیگر پیروزی رخ نمی‌داد، چیزی نبود که پیروزی سال ۲۰۰۰ را بیافریند.) ایشان سپس به دیدار خود با رهبر انقلاب در همان ایام اشاره می‌کند: «(هنگامی که بنده و تعدادی از برادران رفتیم خدمت حضرت امام خامنه‌ای (دام‌ظله) و این نگاه را شرح دادیم و گفتیم این نگاه در منطقه موجود و مطرح است، حضرت امام خامنه‌ای به‌وضوح گفتند: "بنده معتقدم این امر محقق نخواهد شد و معتقدم سازشی میان اسرائیل و سوریه و پس از آن لبنان صورت نخواهد گرفت.^۹ بنده به شما پیشنهاد می‌دهم ... " و این از ادب حضرت سیدالقائد است که همیشه این گونه سخن می‌گویند. "... بنده به شما پیشنهاد می‌دهم کار و تلاش در راه مقاومت را پی بگیرید، بلکه این کار و تلاش را گسترش دهید تا پیروزی صورت پذیرد. هوش و گوش خود را هم با هیچ یک از این فرضیه‌ها، احتمالات و پیشنهادات پُر نکنید. " طبعاً در آن زمان، این حرفی بود که ما آن را با هر تحلیل، اطلاعات و روش‌های مرسوم در لبنان و منطقه بیگانه می‌یافتیم.»

شرم الشّیخ

سیدحسن توضیح می‌دهد که بعد از شکست بخش اوّل مذاکرات، نشست بعدی در دستور کار قرار گرفت: «(نشست شرم‌الشّیخ برگزار شد و سران جهان رادر ۱۹۹۶ برای دفاع از اسرائیل و محکوم ساختن آنچه تروریسم نامیده می‌شد، جمع آورد. مشخصاً از حماس، حرکت جهاد اسلامی و حزب‌الله نام برده شد. تهدیدهایی صورت گرفت و تصمیم‌هایی برای تحریم، منع پشتیبانی‌های مالی و فشار بر به زعم آن‌ها گروه‌های تروریستی گرفته شد. پس از آن، نبرد خوشه‌های خشم در آوریل ۱۹۹۶ صورت گرفت و بعد از آن، شیمون پرز در انتخابات شکست خورد و نتانیا هوآمدو برگشتند به نقطه‌ی شروع و خانه‌ی اوّل. امام خامنه‌ای از کجا به چنین نتیجه و اعتقاد روشن و جازمی رسیده بود؟ آن هم در زمانی که تمام اهالی، تحلیل‌گران و سران سیاسی منطقه اوضاع را در حال حرکت در جهت مخالف می‌دیدند.»

وعده‌های انتخاباتی

وی شاهد دیگری بر این پیش‌بینی‌های رهبر انقلاب می‌آورد و به ماجرای وعده‌ی انتخاباتی کاندیداهای اسرائیلی اشاره می‌کند. اواخر سال ۱۹۹۹، رقابت نخست‌وزیری اسرائیل میان ایهود باراک و نتانیا هو در گرفت؛ هر دو وعده‌ی خروج از لبنان دادند و باراک تاریخ هفتم ژوئیه‌ی ۲۰۰۰ را اعلام کرد، اما فضای لبنان و سوریه این وعده را نامحتمل می‌دانست. تلاش باراک برای توافق‌های امنیتی با میانجیگری قدرت‌های خارجی به جایی نرسید. در همین زمان، در طیّ سفری به ایران، امام خامنه‌ای به هیئت مقاومت گفتند بر خلاف تحلیل‌های رایج، پیروزی نزدیک‌تر از گمان‌ها است و برآمدگی دقیق برای پیامدهای عقب‌نشینی اسرائیل تأکید کردند. بنابراین، وقتی تل‌آویو در بیست‌وپنجم مه ۲۰۰۰ ناگهان عقب نشست، حزب‌الله از این امر شگفت‌زده نشد و برای مدیریتّ وضعیّت مرزی کاملاً آماده بود.

۹. دو یا سه هفته پس از آن دیدار، اسحاق رابین در تل‌آویو سخنرانی می‌کرد که یک صهیونیست افراطی، او را کشت و شیمون پرز جایگزین او شد. در همان زمان حماس و جهاد اسلامی به علّت پذیرش مذاکرات، ضربه‌های بسیار سختی خورده بودند، به گونه‌ای که برخی فکر کردند دیگر مقاومت فلسطین هیچ گونه توانی برای اجرای عملیات ندارد.

مسیر

فصل اول

سیدالقائد

جنگ سی‌وسه‌روزه

مورد دیگری که جناب دبیرکل در این باره به آن اشاره می‌کند، نبرد سی‌وسه‌روزه^{۱۰} است: «(این را اوّلین بار است که می‌گویم. [در ابتدای جنگ سی‌وسه‌روزه،] نامه‌ای شفاهی از طریق یکی از برادران به بنده در ضاحیه‌ی جنوبی رسید، درحالی‌که ساختمان‌ها تحت بمباران اسرائیل فرو می‌ریختند؛ نامه‌ای شفاهی که چند صفحه بود، ولی بنده به برخی جملات مرتبط با موضوع بسنده می‌کنم. ایشان در آن نامه‌ی شفاهی می‌گویند: "برادرانم! این جنگ همچون جنگ خندق است،" جنگ احزاب که قریش، یهود مدینه، عشایر و قبایل با تمام نیرو گرد آمدند و رسول‌الله (صلّی الله علیه وآله) و اصحابش را محاصره کردند و تصمیم گرفتند این جمعیتّ مؤمن را ریشه‌کن کنند. این جنگ این‌طور است. پس جان‌ها به گلو خواهد رسید.» (وَبَلَّغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللهِ اللَّطْنُونا) - ولی به خدا توکل کنید. بنده به شما می‌گویم که شما پیروز هستید، حتماً." و این در روزهای اوّل بود. " شما پیروز هستید، حتماً؛ حتی بیشتر از این. بنده به شما می‌گویم وقتی این جنگ با پیروزی شما به پایان برسد، به قدرتی تبدیل خواهید شد که قدرت دیگری جلودارش نیست. " چه کسی می‌توانست چنین برداشتی داشته باشد؟ آن هم در روزهای اوّل جنگ؟»

افول آمریکا

سیدحسن در ادامه‌ی صحبت‌هایش به ماجرای افول آمریکا اشاره می‌کند. پس از رخداد‌های یازدهم سپتامبر و آغاز یورش آمریکا به افغانستان - و زمزمه‌ی اشغال عراق - عقل‌ها و دل‌ها می‌لرزید؛ بسیاری گمان می‌کردند منطقه وارد «عصر آمریکا» شده و این سلطه‌قرن‌ها می‌پاید؛ حتی قیاسی با جنگ‌های صلیبی در گرفت! «آن روز بسیاری حکومت‌ها و قدرت‌های سیاسی شروع کرده بودند به تحقیق که چگونه می‌توانند کارهای خود را با آمریکایی‌ها سامان دهند و چگونه با ایشان وارد گفت‌وگو شوند و راه‌حل‌هایی بیابند. حتی برخی مسئولین جمهوری اسلامی - و این سخن سیدالقائد

۱۰. «جنگ سی‌وسه‌روزه که جنگی بود جهانی از حیث تصمیم‌گیری، عربی از حیث پشتیبانی و اسرائیلی از حیث اجرا - عربی یعنی برخی دولت‌های عربی که در تصمیم‌گیری جنگ شریک بودند - و جنگی بود که عنوان آن نابودی مقاومت لبنان بود و همگی، قدرت و شدّت هجوم اسرائیل را مخصوصاً در روزهای اوّل دیدید؛ به گونه‌ای که هر حرفی درباره‌ی پیروزی و بلکه نجات و خروج سالم از این جنگ شبیه جنون بود، چرا که سرنوشت حرکتی مقاومتی با امکانات معیّن، در کشوری کوچک که جهان علیه‌اش توطئه کرده و چنین جنگ وحشی و سختی را به راه انداخته، معلوم است.»

۱۱. «ایشان چند روز پس از آغاز جنگ در گفت‌وگو با دبیرکل حزب‌الله گفتند که این جنگ، جنگ سختی خواهد بود و آن را به جنگ خندق تشبیه کردند. جنگ خندق جنگ سختی بود که در آن جان‌ها به لب رسید، اما رهبر انقلاب به ما فرمودند با همه‌ی سختی‌ها، شما به خواست خدا پیروز خواهید شد. این یک مژده‌ی روشن و آشکار از سوی ایشان بود که جای هیچ تأویلی نداشت. ایشان سپس فرمودند شما به این توجّه نکنید که جنگ را آغاز کرده‌اید تا به این خاطر احساس مسئولیت و فشار کنید، زیرا اسرائیلی‌ها در هر صورت آماده‌ی این جنگ بودند و حتی اگر شما این دو نفر را به اسارت نمی‌گرفتید، اسرائیل به شما حمله‌ی غافلگیرانه می‌کرد و برای این کار هم آماده شده بود؛ اما شما با این کار خود، ابتکار عمل را از آن‌ها گرفتید و اکنون ابتکار عمل به دست شما افتاده است.» گفت‌وگوی ویژه با رئیس شورای اجرایی حزب‌الله لبنان (۱۳۹۲/۳/۵)؛ ر.ک: https://khl.ink/f/22685



معرفت به درایت رهبری

سیدحسن نصرالله در بخش انتهای سخنانی خود به ریشه‌ی این توانایی‌های رهبر انقلاب اشاره می‌کند: «این هوش و درایت، از ثبات و سلامت پایه‌ها و زیربنای حوزه‌ی اندیشه‌ی سیاسی، درک صحیح از اتفاقات و همچنین شجاعت امام و رهبر، امام خامنه‌ای، سرچشمه می‌گیرد.»



نابودی است. ایشان کاملاً به این معتقد هستند و اعتقاد دارند نابودی اسرائیل دور نیست؛ به عبارتی، در آینده‌ای دور نیست. ایشان آن را نزدیک می‌بینند و معتقدند این سازش به جایی نمی‌رسد. تمام آنچه امروز اطراف ما در فلسطین و در منطقه مان رخ می‌دهد، حال در زمینه‌ی مذاکرات، یا دستاوردها و پیروزی‌های حرکات مقاومت لبنان و فلسطین، یا طوفان اخیر ملت فلسطینی ساکن خارج اراضی اشغالی، ثابت می‌کند که [این ملت] اراده‌ی مستحکمی برای مقاومت دارد. به عبارتی، شصت سال دردها، مصائب و عذاب‌هایی که به این ملت چشانده‌اند، آن‌ها را به یأس و سرخوردگی دچار نکرده؛ سرخوردگان، سران سیاسی هستند. و این نسل جوانی که "نکبة" و "نکسة" را شنیده اما "عصر پیروزی‌ها" را دیده، این نسل تأیید می‌کند که مادر برابر نسل‌هایی از ملت فلسطین هستیم که سخت امیدوارانه زندگی می‌کنند و شتابشان در مسیر بازگشت به سرزمینشان بسیار زیاد است.»

◆ ابعاد مختلف وجودی

نتیجه‌گیری سیدحسن در مراسم افتتاحیه ناشی از شناخت عمیق او از رهبر انقلاب است که در همین خصوص، به ابعاد مختلف وجودی ایشان اشاره می‌کند: «اینجا است که انسان متوجه جنبه‌ی روشن و پُراهمیت رهبری این امام می‌شود؛ جنبه‌ای که بسیاری آن را نمی‌شناسند. می‌توانم بگویم در دهه‌ی گذشته، اُمت و منطقه‌ی ما شاید خطرناک‌ترین جنگ تاریخش را به خود دید. ایالات متحده‌ی آمریکا و هم‌پیمانان غربی‌اش، سروران جهان، با تمام نیروی نظامی، امنیتی، اطلاعاتی، امکانات رسانه‌ای، فنی، مالی و اقتصادی‌شان و جنگ‌های روانی‌شان، با هرچه داشتند، آمدند تا بر این منطقه سیطره پیدا کنند، کشورهايمان را اشغال و باقیمانده‌ی حکومت‌های بازدارنده و حرکات مقاومت را سرنگون کنند– و این پروژه‌ی آشکار جرج بوش بود– تا خاورمیانه‌ای جدید بنا کنند. امام خامنه‌ای، رهبر این خطرناک‌ترین، سنگین‌ترین و سخت‌ترین جنگ بود؛ جنگی که به عقل، حکمت، درایت و شجاعت مضاعفی نیاز داشت. ولی حتی امروز نیز نمی‌شود بر ابعاد مختلف نقشی که این رهبر عظیم بازی کرد، احاطه پیدا کرد.»

◆ ریشه‌ی اصلی توانایی‌ها

سیدحسن نصرالله در بخش انتهای سخنانی خود به ریشه‌ی این توانایی‌های رهبر انقلاب اشاره می‌کند: «این هوش و درایت، از ثبات و سلامت پایه‌ها و زیربنای حوزه‌ی اندیشه‌ی سیاسی، درک صحیح از اتفاقات و همچنین شجاعت امام و رهبر، امام خامنه‌ای، سرچشمه می‌گیرد.» او این‌گونه ادامه می‌دهد: «حتی اگر پایه‌های فکری سالم و درک صحیحی از اتفاقات وجود داشته باشد، در یک شخص بزدل و ترسو، بناهای فکری و اتفاقات برای هماهنگی با موضعی ضعیف، سست و تسلیم‌گونه تغییر خواهند کرد. مشخصاً، شجاعت این رهبر با یاری خداوند سبحان و تعالی که وعده‌اش به مجاهدین این است که "وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ"، چنین رهبر هوشمند و عارفی را می‌سازد؛ رهبری که حتی چیزهایی می‌بیند خارج از آنچه اجماع عقول سیاست‌مداران، تحلیلگران، پژوهشگاه‌ها و انتظارات عادی نامیده می‌شود.»

است در ماه رمضان؛ و اگر ایشان این را نمی‌گفتند، بنده کوچک‌تر از آن بودم که بگویم– حتی برخی مسئولین جمهوری اسلامی نزد حضرت سیدالقائد رفتند و به ایشان گفتند آنچه رخ می‌دهد جدید [و بی‌سابقه] است، باید راه‌های فرار و گفت‌وگو و برخی سازش‌ها را با دولت آمریکا بیابیم؛ ولی ایشان بر پایه‌ی نگاه استراتژیکشان به اتفاقات امروز و آینده، این [پیشنهاد] را رد کردند. آن روز ایشان در جواب سخن بنده که گفتم نوعی نگرانی در منطقه وجود دارد که طبیعی هم هست و حتی ما هم نگرانیم، به بنده گفتند: "به برادران بگو نگران نباشند. ایالات متحده‌ی آمریکا به قله رسیده و این آغاز افول است." دستشان را این‌طور گرفتند. "آن‌ها با آمدن به افغانستان و عراق، به چاه سقوط می‌کنند. این‌ها شروع افول ایالات متحده و پروژه‌ی آمریکا در منطقه‌ی ما است و باید بر اساس این [نگاه] رفتار کنید." طبعاً این سخن مبتنی بر مطالعه و مدارک بود. باین حال، بنده پرسیدم "سیدنا! آخر چگونه می‌شود؟" یعنی چیز دیگری نیز برای تبیین بگویند. گفتند: "وقتی پروژه‌ی آمریکا یا ایالات متحده ناتوان شده و نمی‌تواند منافعش را از طریق نظام‌های دنباله‌روش در منطقه کسب کند و ارتش‌ها، کادرها و نیروهای دریایی موجود در منطقه برایش کافی نیست و مجبور می‌شود از تمام جهان، کادر نظامی و نیروی دریایی‌اش را به این منطقه بیاورد، این دلیل عجز است، نه دلیل قدرت. ثانیاً این بر جهل دولتمردان و صاحب‌تصمیمان آمریکا درباره‌ی ملت‌های این منطقه صخه می‌گذارد؛ ملت‌هایی که اشغال‌ها، سلطه‌ها و سیطره‌ها را برنمی‌تابند و به فرهنگ و تاریخ جهاد و مقاومت تعلق دارند. به همین خاطر وقتی آمریکایی‌ها می‌آیند، در باتلاق‌ها فرو خواهند رفت و به دنبال راه فرار خواهند گشت. پس این‌ها باعث نگرانی نیست، بلکه موجب ایجاد آرزوی رسیدن برهه‌ای است که در آن، اُمت از یوغ مستکبرین آزاد خواهد شد."۱۲

نابودی اسرائیل

سیدحسن نصرالله در بخش آخر صحبت‌های خود، در جمع‌بندی سخنانی در افتتاحیه‌ی همایش، به موضوع نابودی اسرائیل در نگاه رهبر انقلاب اشاره می‌کند: «حضرت امام خامنه‌ای معتقدند ... که اسرائیل، این دژ، رو به

۱۲. «پس از جنگ افغانستان و پیش از جنگ عراق، به ایران رفتم و با السیدالقائد دیدار کردم. به ایشان گفتم که در منطقه نگرانی‌هایی به وجود آمده است. ببینید ایشان چه دیدگاهی داشتند! ایشان به من رو کردند و فرمودند: «به تمامی برادرانمان بگویند که نترسند؛ بلکه برعکس، آمدن آمریکایی‌ها به منطقه بشارت‌دهنده‌ی حصول آزادی در آینده است.» من از شنیدن این جمله شگفت‌زده شدم. ایشان با دستشان اشاره کردند و گفتند: «آمریکایی‌ها به قله رسیدند اما از زمان حمله به افغانستان، افولشان آغاز شد. اگر آمریکایی‌ها واقعاً اعتقاد داشتند که اسرائیل و دیگر رژیم‌های عربی و مزدورشان در منطقه قادر به حمایت از منافع واشنگتن هستند، هیچ گاه ارتش و ناوگان‌های خود را به سمت منطقه گسیل نمی‌کردند. بنابراین، این اقدام نظامی آن‌ها گواهی بر شکست آن‌ها و شکست سیاست‌هایشان در منطقه است. اگر موفق بودند، به این کارها احتیاجی نداشتند. وقتی آمریکایی‌ها به این نتیجه می‌رسند که برای تحقق منافع و مصالحشان در منطقه، خود باید به طور مستقیم وارد عمل شوند، این نشانه‌ی ضعف است و نه قدرت. زمانی که یک ارتش–هرچند عظیم و قوی–هزاران مایل را طی می‌کند و به منطقه‌ای که در آن ملت‌های زنده وجود دارند می‌آید، بدون شک چنین ارتشی شکست خواهد خورد و در هم خواهد شکست. لذا آمدن آمریکایی‌ها به منطقه آغازی بر افول و سقوط آن‌ها است و نه آغازی بر عصر جدیدشان.» مصاحبه‌ی سیدحسن نصرالله با نشریه‌ی مسیر، شماره‌ی اول، مهر ۱۳۹۸



برای یک تصویر روشن

درباره‌ی همایش نوآوری و اجتهاد از دیدگاه آیت الله خامنه‌ای

وقتی برای تحصیل در مقطع دکتری عزم ترک وطن کردم، چند گزینه در برابر خود داشتم که یکی از آن‌ها لبنان بود و به دلایلی از جمله شرایط خانواده و سابقه‌ای که از چند سفر قبلی به این کشور داشتم، در نهایت، لبنان و دانشگاه فرانسوی بیروت را انتخاب کردم.

اکنون که به پشت سرم نگاه می‌کنم، بهتر می‌فهمم که خداوند در تجربه‌ی دوران سکونت در لبنان و آشنایی نزدیک با محیط اجتماعی شیعیان و طرفداران مقاومت و مخصوصاً مصاحبه‌ی من با شهید سرافراز، دبیرکل حزب الله لبنان، سید حسن نصر الله، چه بخت و اقبالی برای من رقم زده است!



◆ پژوهشگاه معارف

از همان آغاز اقامت در لبنان، برای آشنایی با مؤسسات علمی و مراکز فرهنگی و شخصیت‌ها کنجکاو بودم و از همین روی، همواره یا در کتاب‌فروشی‌ها و کتابخانه‌ها می‌گشتم و یا به دیدار فرزنانگان و مشاهیر می‌رفتم و از علامه سید محمدحسین فضل‌الله تا جرج جرداق را مکرّر می‌دیدم و با ایشان گفت‌وگو داشتم.

یکی از مؤسسات و نهادهای علمی که در همین فضا به سراغش رفتم و با مدیر حکیم و فرزانه‌اش آشنا شدم، «پژوهشگاه معارف حکمی» بود که شیخ شفیق جرادی در رأس آن قرار داشت. از همان نخستین دیدار و اولین ملاقات، چنان شیفته و دلبسته‌ی شخصیت و مرام او گشتم که همچنان، پس از سال‌ها، این رابطه‌ی عاطفی و ارادت قلبی محفوظ و عمیق مانده است. مردی میان‌سال و معتمّم بود که به دلیل مشکل جسمی در پای خود، برای حرکت، دشواری داشت و گاه ناچار با صندلی چرخ‌دار جابه‌جا می‌شد؛ اما برعکس برای حرکت در تغییر و تحولات فرهنگی و فکری، بی‌اندازه قدرتمند و قوی بود. پایش توان‌چندانی نداشت، اما دستش در آسمان فکر و اندیشه تا دوردست‌ها می‌رفت و گویی در سپهر دانش و بینش، بال‌هایی دارد که هر پروازی را برای او مقدّر می‌سازد.

این حکیم فرزانه، با شخصیت متین و معقول و احاطه‌ی علمی شگفت و نکته‌سنجی‌های حیرت‌انگیزش، چنان بود که از همان آغاز، بزرگانی چون شهید مطهری و علامه جوادی آملی را در نظرم مجتسم می‌ساخت. بالاین حال، خود را مجاهدی عادی و سربازی معمولی در جبهه‌ی مقاومت می‌دانست و حتی در ساحت فکری و فرهنگی نیز اصرار بر تبیین محورهای نظری و تئوریک مقاومت ـ از طریق برگزاری چند سمینار سالانه ـ و انتشار محتوا و تألیفات متعدّد در این زمینه داشت.

از سوی دیگر، در همان حال که تخصص و تمرکزش بر فلسفه و کلام و عرفان نظری بود و مباحث جدّی فکری را در جهان و مخصوصاً دنیای عرب و کشورهای اسلامی دنبال می‌کرد، چون دلباخته‌ای ساده و بی‌ریا، برای احیای شعائر حسینی و مجالس تکریم یاد و ذکر فضایل خاندان رسالت می‌کوشید و خود را واعظ و روضه‌خوانی عاشق و شیفته‌ی اهل بیت پیامبر (صلّی الله علیه و آله) می‌دید. شاید اگر تواضع و فروتنی شگفت او نبود، هم آثار و تألیفات متعدّد وی بهتر به چشم می‌آمد و هم شخصیت و جایگاه علمی وی بیشتر و بهتر شناخته می‌شد.

◆ برای مخاطب ایرانی

با این دغدغه، تلاش کردم تا مصاحبه‌هایی از او در برخی نشریات داخلی و پایگاه‌های خبری منتشر شود و دوستان ایرانی با شخصیت این مرد بزرگ بیشتر آشنا شوند و بعد هم در یکی دو نوبت، ترتیبی برای دیدار نزدیک او با رهبر معظم انقلاب فراهم شد. شیفتگی و دلبستگی او به مرحوم امام خمینی و مخصوصاً حضرت آیت‌الله خامنه‌ای قابل وصف نبود و گاه حتی برای خود من نیز شگفتی داشت.

در همایش بزرگ سران جبهه‌ی مقاومت که در سالن اجلاس سران برگزار شد، وقتی رهبر بزرگوار انقلاب در

حال خروج از سالن بودند، ازدحام پیرامون ایشان به قدری بود که خود ایشان نمی‌توانستند به راحتی حرکت کنند. من در کنار شیخ شفیق جرادی بودم که روی صندلی چرخ‌دار قرار داشت و مراقبت می‌کردم که زیر دست و پای جمعیت آسیب نبیند. وقتی رهبر بزرگوار انقلاب به مقابل ما رسیدند، از دور به ایشان اشاره کردم و با صدای بلند گفتم که شیخ شفیق اینجا هستند. با اینکه رهبر انقلاب ایشان را نمی‌دید، به سختی راه خود را از میان جمعیت گشود و به طرف ما آمد و ایشان را بوسید و تفقّد فرمود. این تواضع و فروتنی و لطف و محبت رهبر بزرگوار انقلاب، در آن ازدحام و شلوغی عجیب و غریب، بیش از گذشته شیخ را تحت تأثیر قرار داد و برای او خاطره‌ای ماندگار ساخت.

◆ یک مشکل همیشگی

چنین شخصیت ارزشمند و بزرگی که از سویی در بالاترین منزلت‌های سیاسی و اجتماعی و دینی و فرهنگی جهان قرار دارد و از سوی دیگر جامع ابعاد گوناگون فقهی، ادبی و هنری، نظامی و اقتصادی و مدیریتی است و در عین حال وقتی می‌فهمد پشت سر جمعیتی که دارد موج می‌زند و صدا به صدا نمی‌رسد، یک نفر روی صندلی چرخ‌دار دل به سلام و لبخند او بسته است، راه خود را کج می‌کند و علی‌رغم نارضایتی محافظان و همراهان، اصرار دارد که بر اساس کرامت اخلاقی و عظمت روحی خود رفتار کند، کجای دنیا دیده می‌شود یا اصلاً حتی قابل تصوّر است؟

مشکل، کوتاهی ما در معرّفی و تبیین شخصیت و جایگاه رهبر بزرگوار انقلاب است که نتوانسته‌ایم با اصول و قواعد درست و شیوه‌های متین و اثرگذار به آن پردازیم. و اگر مخاطب عام ـ مخصوصاً نسل جدید ـ رهبری را چنان که باید نمی‌شناسند، بیشتر به دلیل هزینه‌ای است که ایشان برای ناکارآمدی‌ها و خطاهای دیگران می‌پردازند و در واقع سپر بلای آن‌ها می‌شوند، درحالی‌که باید برعکس باشد و آن مسئولان و مدیران، خود را برای حفظ و صیانت از جایگاه و شأن و حرمت و موقعیت رهبری فدا کنند.

این مشکل متأسفانه بعد از حوادث سال ۱۳۸۸ افزون‌تر شد و ستمی ناروا و مضاعف بر جایگاه رهبر بزرگوار انقلاب وارد آمد که برخی سعی کردند بیش از گذشته ایشان را متعلّق به گروهی مشخص نشان دهند و محصور به گرایش

شهید سید حسن
نصر الله بر
ضرورت تلاش
و برنامه ریزی و
اقدام برای معرفی
شخصیت رهبر
معظم انقلاب
تأکید کرد و
هدف همایش
تجدید اجتهاد را به
همین دانست
و اظهار داشت:
«مسئولیت
ماست که این
امام عظیم را به
امت بشناسانیم
تا از برکات وجود
این چنین ره‌بر،
فقیه و متفکری
بهره‌مند شود.»



الگوی حقیقی

شیخ شفیق قاطعانه باور داشت که الگوی ولایت فقیه و مردم سالاری دینی عملی ترین و درست ترین نسخه اجرایی برآمده از دین فقه‌ای برای اداره جامعه مسلمان است و به صراحت معتقد بود که باید ابعاد گوناگون این مفهوم را با ادبیات علمی و تخصصی تبیین کرد

خاص قلمداد نمایند.

در چنین فضایی، فکر و ایده‌ی برگزاری «همایش بین‌المللی تجدید و اجتهاد امام خامنه‌ای» از سوی شیخ شفیق جرادی در لبنان مطرح شد.

نتیجه‌ی یک باور عمیق

شیخ شفیق قاطعانه باور داشت که الگوی ولایت فقیه و مردم‌سالاری دینی عملی‌ترین و درست‌ترین نسخه‌ی اجرایی برآمده از دین فقه‌ای برای اداره‌ی جامعه‌ی مسلمان است و به‌صراحت معتقد بود که باید ابعاد گوناگون این مفهوم را با ادبیات علمی و تخصصی تبیین کرد و برای بازنمایی و ترویجش کوشید.

اما «پژوهشگاه معارف حکمی» یک مجموعه‌ی کوچک علمی بود با چند نفر عضو و نهایتاً بودجه‌ای ناچیز برای گذران امور جاری که تصوّر برگزاری همایش تخصصی و علمی بین‌المللی از سوی آن، قدری دور از ذهن بود. درعین حال، شرایط سیاسی منطقه و حساسیت‌های مذهبی موجود و حوادثی خونین و تلخ که در سال‌های نزدیک در لبنان رخ داده بود، ما را نگران می‌ساخت. حزب‌الله متّهم بود که وابسته به ایران است و ریشه‌ی لبنانی و ملّی ندارد و نیروی ولایت فقیه ایران شیعه است و می‌خواهد لبنان را هم به جمهوری اسلامی تبدیل کند و...!

در چنین فضایی، برخی از ما واقعاً فکر نمی‌کردیم بشود با این صراحت در عنوان همایش، کار را به سرانجام رساند. چه من به عنوان تنها ایرانی همراه در بخشی از کارهای آن مجموعه – هرچند به صورت غیررسمی – و چه حتی برخی از دوستان لبنانی عضو مجموعه، گمان می‌کردیم یک عنوان کلّی تر و عمومی‌تر و در ذیل آن تمرکز بر شخصیت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مناسب‌تر باشد؛ اما شیخ شفیق با چشم‌اندازی روشن و تصمیمی قاطع و تصوّری واضح اصرار داشت که برعکس، اتفاقاً باید عنوان همایش به صورت مستقیم و مشخص بر رهبر انقلاب متمرکز باشد و تجربه‌ی رهبری و نوآوری‌های فکری و اجتهادی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را مورد توجّه قرار دهد.

یک سخنرانی صریح

عظمت کار این پژوهشگاه در برگزاری یک همایش بین‌المللی، از هماهنگی، دعوت و تهیه‌ی بلیت و تشریفات و اسکان هتل و پذیرایی‌ها که از نزدیک حجم کار را مشاهده می‌کردم، تا اداره‌ی پِنل‌ها و نشست‌های تخصصی که خودم مجری یکی از جلسات بودم، خود داستانی خواندنی است و در گزارشی که از حواشی همایش نوشته‌ام، به نکات مهم و دقیقی اشاره کرده‌ام.

ما که نگران اصل برگزاری همایش بودیم، در همان نخستین ساعات آغاز همایش با ابعاد گوناگون موقّعیّت و درخشش این برنامه مواجه شدیم و هر لحظه جلوه‌ی تازه‌ای از لطف خداوند به برکت نیت خالص شیخ شفیق و دوستان مجاهد و مخلص او به چشم آمد.

مهم‌ترین رویداد این همایش سخنرانی شهید سیدحسن نصرالله در مراسم جلسه‌ی افتتاحیه بود که در همان

مسیر

فصل اول

سیدالقائد

عبارات نخستین چنین گفت: «حقیقت آن است که ما در برابر شخصیتی عظیم و استثنایی هستیم، ولی می‌بینیم بسیاری در این اَمّت از ایشان چیز زیادی نمی‌دانند و احساس می‌کنیم که این امام و این رهبر چقدر در اَمّت خویش و حتی، با پوزش از برادران ایرانی، در ایران مظلوم و تنها است؛ حتی در جنبه‌ی آشکار و روشن شخصیتش، یعنی جنبه‌ی رهبری سیاسی که در قالب رهبری بیست و دو ساله‌ی اَمّت تجلّی یافته. شما، در حقیقت، در برابر شخصیتی قرار دارید که دشمنان به معنای واقعی کلمه وی را محاصره کرده‌اند و دوستان حقّش را اداء نمی‌کنند؛ دشمنان محاصره‌اش کرده‌اند و مانع رسیدن حقیقت و نوروی به جهان و اَمّت می‌شوند، دوستان هم که حقّش را اداء نمی‌کنند.»

ایشان سپس ضمن مرور نشانه‌ها و شواهد متعدّد از پیش‌بینی‌های دقیق و پیشگویی‌های شگفت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای از حوادث سیاسی و نظامی کلان منطقه و جهان – که مهم‌ترین بخش صحبت ایشان بود و برای نخستین بار مطرح می‌شد – دو مرتبه با ملاحظه و مراعات دقیق جوانب، به اختلاف و تفاوت جدّی دیدگاه برخی مسئولان مهمّ جمهوری اسلامی در سطوح بالا با دیدگاه رهبر بزرگوار انقلاب اشاره کرد. این نکته – که علی‌رغم تصریح و تأکید ایشان، چندان مورد کنکاش قرار نگرفت – به‌خوبی بصیرت عمیق و نگاه راهبردی رهبر بزرگوار انقلاب و تفاوت رویکرد ایشان را حتی نسبت به نزدیک‌ترین یاران و همراهانشان در میان مسئولان انقلاب و سران کشور نشان می‌دهد. شهید سیدحسن نصرالله بر ضرورت تلاش و برنامه‌ریزی و اقدام برای معرّفی شخصیت رهبر معظّم انقلاب تأکید کرد و هدف «همایش تجدید اجتهاد» را همین دانست و اظهار داشت: «مسئولیت ما است که این امام عظیم را به اَمّت بشناسانیم تا از برکات وجود این چنین رهبر، فقیه و متفکّری بهره‌مند شود؛ متفکّری که به خیر امروز و فردا و دنیا و آخرت اَمّت می‌اندیشد؛ کسی که در تمام سطوح، با چالش‌هایی پنجه در پنجه می‌اندازد که در هیچ یک از دهه‌ها و قرون اخیر، سابقه نداشته. این است هدف پُراهمّیت و حسّاس این کنفرانس.»

سخن پایانی شهید سیدحسن نصرالله چنین بود: «امید دارم کنفرانس شما بتواند در زمانه‌ی فتنه‌های عظیم، بخشی از وظیفه‌ی علما، متخصصان، متفکّران و اهالی فرهنگ را در معرّفی نشانه‌ها و رهبران این اَمّت اداء کند.» این سخنان، هم خطاب به کسانی ایراد می‌شد که در همایش شرکت داشتند از دانشمندان مسلمان اهل سُنّت و شیعه و درزی و چهره‌های شاخص مسیحی و متفکّران و اساتیدی از کشورهای مختلف مسلمان و غیرمسلمان، و هم مخاطب آن کسانی بودند – چه در داخل لبنان و چه خارج لبنان – که از رسانه‌ها محتوای همایش و مخصوصاً سخنرانی مهم و دقیق شهید سیدحسن نصرالله را دنبال می‌کردند؛ از رئیس‌جمهور لبنان که در نخستین ساعات صبح، سبد گل و پیام تبریکی ارسال کرد تا خانواده‌های شهید و ایثارگری که در روستاهای جنوب لبنان، با تمام وجود، کلمه‌به‌کلمه و حرف‌به‌حرف آن را به گوش جان می‌گرفتند.

خوشبختانه، محتوای کامل همایش به صورت کتابی مستقل تدوین شد و انتشار یافت و به زبان فارسی نیز ترجمه و چاپ گردید.



سید القائد و سید المقاومة

حکایت رابطه‌ای که از مکتب امام خمینی آغاز شد و در میدان
نبرد با صهیونیسم، معادلات منطقه و تاریخ مقاومت را تغییر داد

در تاریخ سیاسی شیعه، کمتر پیوندی رامی‌توان یافت که هم‌زمان هم ایمان، عقل و سیاست را داشته باشد و هم فتح و عزت و نصرت؛ همان‌گونه که در رابطه‌ی میان سیدعلی خامنه‌ای و سیدحسن نصرالله جلوه‌گر شد. از روزی که امام خمینی در آغاز تشکیل حزب‌الله، سیدحسن جوان را نماینده‌ی خود در لبنان قرار داد، تاروی که رهبر معظم انقلاب او را «رهبر دلاور و مومن عربی» نامید، خیلی مسائل در منطقه دستخوش تغییر شد.

این نوشته روایتی است از چهل سال هم‌نفسی دو سید، که یکی پرچم هدایت امت اسلامی را برافراشت و دیگری با ایمان و شجاعت و تسلطش، آن را در میانه‌ی طوفان‌های شرق آسیا استوار نگه داشت.

«خدای ناکرده پدرمان را ناراحت و عصبانی نکنید که او نزد امام قائد، سیدعلی خامنه‌ای، و امام منتظر، حضرت قائم (عجل الله فرجه)، جایگاهی عظیم، شأنی برجسته و درجه‌ای بسیار عالی دارد.»^۱ این فرازی از وصیت سیدهادی نصرالله به خواهر و برادرانش بود؛ جملاتی که به عنوان آخرین پیام به آن‌ها، به رازی اشاره دارد که اگرچه به ظاهر پوشیده نیست، اما عمق آن برای اغلب دوستداران ایرانی سیدحسن نصرالله نیز مکتوم است.

۱. جعفر پورکلوری، راشد (۱۳۹۰) آزادترین مرد جهان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۶۶.



◆ «سیدالقائد» از آغاز

شروع این آشنایی به سال ۱۳۶۱ بازمی‌گردد؛ روزهایی که لبنان تحت اشغال ارتش صهیونیستی بود که بسیار سریع توانست جنوب را اشغال کند، به جبل لبنان آمده و پس از آن به دروازه‌های بیروت، پایتخت لبنان، برسد؛ روزهایی که هنوز حزب الله تأسیس نشده بود تا پرچم زردش مرزبان خاک لبنان باشد. سیدحسن درباره‌ی این روزها می‌گوید: «لشکرکشی اسرائیل تبعات بسیار بزرگی در وضع لبنان به وجود آورد. گروهی از افراد اسلام‌گرا که در چهارچوب [سازمان‌ها و احزاب] مختلفی فعالیت داشتند [دور هم جمع شدند و این، هسته‌ی اولیه‌ی حزب الله را تشکیل داد]. برخی از این افراد در جنبش امل بودند، بعضی‌ها در شاخه‌ی لبنانی حزب الدّعوة الاسلامیّه بودند. من هنوز جزو آن‌ها نبودم. [...] این فکر، لبنانی محض بود. ولی [در ادامه] پشتیبانی و تأیید امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) را کسب کرد، به این اعتبار که همه‌ی این افراد [از جمله] در یک نقطه‌ی اساسی با هم اشتراک داشتند و آن عبارت بود از ایمان به رهبری امام خمینی به عنوان رهبر امت. [...] این واقعیت را انکار نمی‌کنیم که انقلاب اسلامی ایران و پیروزی آن در سال ۱۹۷۹ اثرات عظیمی بر همه‌ی امت گذاشت. ما هم بخشی از همین امت بودیم.» او تأکید می‌کند: «یقیناً ما به شدّت تحت تأثیر تفکر امام خمینی، شادابی امام خمینی [و طبعاً به عنوان نتیجه‌ی قطعی] تحت تأثیر ادبیات امام خمینی قرار داشتیم.»^۳

برای تشکیل گروه جدید، نه نفر به نمایندگی از کسانی که به «مقاومت» اعتقاد داشتند، انتخاب شدند و به ایران آمدند. «نه فرد مذکور [...] با مقامات و مسئولان جمهوری اسلامی ایران از جمله با امام خمینی (رحمه الله) دیدار کردند. آن‌ها در جریان دیدار با امام خمینی، ضمن ارائه‌ی شرحی از آخرین اوضاع لبنان و منطقه به ایشان، پیشنهاد خود در خصوص تشکیل جبهه‌ی مقاومت اسلامی را عرضه کردند.» آن‌ها از امام کسب تکلیف کردند و امام فرمودند که تکلیف شما مقاومت و ایستادن در برابر دشمن با تمام توان است، حتی اگر امکاناتتان محدود و تعدادتان کم باشد. «ایشان گفتند: (از صفر شروع کنید و توگلتان به خداوند متعال باشد و منتظر هیچ کس در جهان نباشید که به شما کمک کند. به خود تکیه کنید و بدانید که خداوند شما را یاری می‌کند. من پیروزی را در پیشانی شما می‌بینم.)» [...] برادران ما به امام گفتند: «ما به ولایت، امامت و رهبری شما ایمان داریم اما در هر صورت کارهای شما بسیار زیاد است و سنی از شما گذشته است و ما به همین دلیل نمی‌توانیم به صورت مداوم درباره‌ی مسائل و قضایای مختلف مزاحمتان بشویم. از این رو، از شما می‌خواهیم که نماینده‌ای را به نیابت از خود به ما معرفی کنید تا در خصوص مسائل مختلف به او مراجعه کنیم.» سپس ایشان امام خامنه‌ای را که در آن زمان رئیس جمهور بودند، معرفی کرده و فرمودند: «آقای خامنه‌ای نماینده‌ی من هستند.» بر همین اساس، روابط میان حزب الله لبنان و حضرت آیت الله خامنه‌ای از همان ساعات

۲. گفتگوهای تفصیلی سید حسن نصر الله با غسان بن جدو، قسمت اول، خبرگزاری مشرق، کد خبر ۱۶۵۳۰۸۵

اولیه‌ی تأسیس و ایجاد این گروه آغاز شد؛ ما همواره در زمان‌های مختلف با ایشان در ارتباط بودیم و به صورت مداوم خدمت ایشان می‌رفتیم و گزارشی از آخرین وضعیّت به ایشان ارائه می‌کردیم و ایشان نیز همواره مقاومت را می‌ستودند.»^۴

سیدحسن نصر الله اما رابطه‌ی قلبی متفاوتی با آیت الله خامنه‌ای برقرار کرده بود؛ از جمله شیوه‌ی نام بردن او: «از همان اوّل که رابطه‌ی ما با حضرت آیت الله العظمی السیدعلی خامنه‌ای ایجاد شد، من در ادبیات خودم به ایشان گفتم «السیدالقائد».»^۵

◆ مهربانی دسویه

رابطه‌ی حزب الله تازه تأسیس با نماینده‌ی امام خمینی در این تشکیلات، به سرعت عملیاتی شد. «اوایل دوران ریاست جمهوری ایشان بود. از همان آغاز ارتباط و آشنایی، توجه و لطف ایشان به ما و مجموعه‌ی طلاب و علمای مجاهد باعث شد تا از شخصیتشان تأثیر زیادی بگیریم.»^۶

مراجعه به امام و نماینده‌ی ایشان برای همه‌ی امور نبود، بلکه منحصر به اموری بود که نیاز به حجت شرعی داشت. در سایر امور، کادر رهبری حزب بود که تصمیم می‌گرفت: «در این کادر رهبری، مناصبی که در رسانه اعلام شود وجود نداشت. به این معنا که دبیرکل نداشتیم، معاون دبیرکل نداشتیم. ما رهبری جمعی داشتیم و نظر اکثریت اعمال می‌شد. [...] اگر یک وقتی یک موضوع تعیین کننده و حیاتی و بزرگ و خطیر مطرح بود که [برای تصمیم‌گیری درباره‌ی آن،] هم فقه لازم بود، هم قاطعیّت لازم بود، هم [کسی که تصمیم می‌گرفت] باید مسئولیّت [شرعی] آن را می‌پذیرفت و خلاصه تصمیم عادی نبود، در چنین موضوعاتی به شخص امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) رجوع می‌کردیم.»^۷

۳. نشریه مسیر، شماره اول، گفتگوی ۵ ساعته با دبیرکل حزب الله لبنان، ص ۸۵

۴. همان، ص ۸۶

۵. آزادترین مرد جهان، ص ۷۸

۶. گفتگوهای تفصیلی سید حسن نصر الله با غسان بن جدو، قسمت سوم، خبرگزاری مشرق،

کد خبر ۱۶۵۹۷۷۴

برادران حزب الله
به امام گفتند: «از
شما می‌خواهیم
که نماینده‌ای را
به نیابت از خود
به ما معرفی کنید
تا در خصوص
مسائل مختلف
به او مراجعه
کنیم.» سپس
ایشان فرمودند:
«آقای خامنه‌ای
نماینده‌ی من
هستند.» بر
همین اساس،
روابط میان
حزب الله لبنان و
حضرت آیت الله
خامنه‌ای از همان
ساعات اولیه‌ی
تأسیس و ایجاد
این گروه آغاز شد



تعریف از سید القائد

سید حسن درباره موضع شجاعانه رهبر انقلاب این گونه سخن گفت: «ایشان در مقابل تنها ابرقدرت متکثر استکباری در جهان ایستادند؛ ابرقدرت خشمگینی که به هیچ قیدوبندی پایبند نیست. ایشان در مقابل آن ایستادند امانه به حالت تسلیم، که به صورت تهاجمی»

متقابلاً، رابطه‌ی امام هم با آن‌ها متفاوت از دیگر گروه‌ها بود؛ گویی در ناصبه‌ی آن‌ها آینده‌ای را می‌دید که پیروزی اسلام را بر کفر رقم می‌زد. آیت‌الله خامنه‌ای درباره‌ی مواجهه‌ی امام با حزب‌الله چنین روایت کرده است: «(بسیاری از این اصحاب نهضتها می‌آمدند و اصرار میکردند که با امام ملاقات کنند. امام قبول نمیکردند با خیلی از آنها ملاقات کنند؛ اما همیشه با اینها [یعنی حزب‌الله] ملاقات میکردند. مرحوم سیدعبّاس و بعضی دیگرشان که خدمت امام می‌آمدند، امام با اینها غالباً ملاقات میکردند. آن حرفی که امام با اینها داشتند، آن نظری که امام در مورد اینها داشتند و نظام همان را دنبال کرد، محقق شد.»^۷

شهید نصرالله آخرین ملاقات خود با امام را این گونه توصیف کرده بود: «(همراهی، توجّه و حمایت امام (رضوان الله علیه) از مقاومت و حزب‌الله در لبنان، تا آخرین روز حیات مبارکشان ادامه داشت. به یاد دارم حدود یک یا دو ماه پیش از وفات امام (رحمه الله)، یعنی زمانی که ایشان در بستر بیماری بودند و بسیار کم با مسئولان داخلی و کمتر با مسئولان خارجی دیدار می‌کردند، من به عنوان عضو شورای حزب‌الله و مسئول اجرایی حزب‌الله به ایران رفتم و با السیدالقائد خامنه‌ای و همچنین مرحوم آیت‌الله رفسنجانی و دیگر مسئولان ایرانی دیدار کردم و گفتم «من می‌خواهم با حضرت امام دیداری داشته باشم.» آن‌ها پاسخ دادند که ایشان در بستر بیماری هستند و با کسی ملاقات نمی‌کنند. من گفتم «(تلاش خود را می‌کنیم)» و آن‌ها نیز موافقت کردند. [...] در روز دوم به من اطلاع دادند که برای ملاقات آماده شوم. طبعاً همه‌ی ما غافلگیر شده بودیم. به دیدار امام رفتم و هیچ کس آنجا نبود؛ یعنی حتی سیداحمد هم آنجا نبود. [...] به شدّت تحت تأثیر هیبتی که در آنجا وجود داشت قرار گرفتم. امام روی یک صندلی بلند نشسته بودند و من نیز روی زمین نشستم. از شدّت تحت تأثیر قرار گرفتن هیبتی که وجود داشت، صدایم در نمی‌آمد. امام به من گفتند: «(نزدیک تر شو.)» نزدیک تر شدم و در کنار ایشان نشستم. با ایشان صحبت کردم و نامه‌ای را که به همراه داشتم به ایشان دادم. امام پاسخ مسائلی را که درباره‌ی تحولات آن زمان لبنان با ایشان در میان گذاشتم، دادند و سپس لیخندی زدند و فرمودند: «(به تمامی برادرانمان بگو که نگران نباشند. من و برادرانم در جمهوری اسلامی ایران، همگی با شما هستیم. ما همیشه در کنار شما باقی خواهیم ماند.)» این آخرین دیدار من با حضرت امام (رحمه الله) بود.»^۸

◆ بعلبک راهبردی

سیدّ آن روزها در دژِی بقاع بود؛ منطقه‌ای که با ده‌ها مکان باستانی مشهور است و رودخانه‌ی مشهور لیتانی ــ که این روزها نامش همزاد مقاومت است ــ از میان آن عبور می‌کند. لیتانی از گذشته مورد طمع اسرائیل بود.

۷. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان وزارت امور خارجه و رؤسای نمایندگیهای جمهوری اسلامی ایران در خارج از

کشور ۱۳۷۹/۵/۲۵

۸. نشریه مسیر، شماره اول، گفتگوی ۵ ساعته «مسیر» با دبیرکل حزب‌الله لبنان، ص ۸۶

مسیر

فصل اول

سید القائد

لیتانی ۱۷۰ کیلومتر طول دارد و از میان ۱۶ رودخانه، طولانی‌ترین رود لبنان است. تمرکز رژیم صهیونیستی بر لیتانی، هم به جهت فاصله‌ی ۲۵ تا ۳۰ کیلومتری آن از مرز جنوبی لبنان با فلسطین اشغالی است تا جایی که در برخی نقاط به حدود ۵ کیلومتر فاصله با یک شهرک اسرائیلی می‌رسد، و هم به امید کنترل موشک‌های لبنانی و فلسطینی است. این را سال‌ها قبل از تأسیس حزب‌الله، آیت‌الله خامنه‌ای گوشزد کرده بود که «(جزو حسّاس‌ترین مسائل اسرائیل هم مسئله‌ی آن منطقه است؛ به خاطر نهر لیتانی که در خاک لبنان است. ... در آن منطقه آقای [امام موسی] صدر شیعه را مسلّح کرد ــ هم به سلاح اندیشه‌ی سیاسی و هم به سلاح آتشی ــ از اینها یک سازمان درست کرد، اینها را یک جمعی ساخت، اینها را در مقابل آرمانها و هدفهای دشمن بسیج کرد.»^۹

یکی از آنها نصرالله بود. او پیش از انقلاب اسلامی در نجف تحصیل می‌کرد؛ در هفده سالگی، پاییز ۱۳۵۵، در انتفاضه‌ی اربعین عراق حاضر بود و در سال بعد از آن، هنگامی که نیروهای امنیتی رژیم بعث به حوزه‌ی علمیه‌ی نجف یورش برده بودند، شاهد تلاش رهبر فکری خود، شهید سیدمحمدباقر صدر برای فراری دادن سیدعبّاس موسوی بود که مورد تعقیب قرار گرفته بود. او نسبت به سیدعبّاس حسن استادی و رفاقت داشت و به همین جهت با او همراه شد تا در بعلبک به کمک امام موسی صدر برای طلاب لبنانی فراری از نجف، حوزه‌ی «(الامام المنتظر)» (عجل الله تعالی فرجه) را دایر کنند.^{۱۰}

بعلبک در دژِی بقاع میزبان سید بود؛ شهری که مشهور است میزبان کاروان اسرای کربلا بوده و راهب مسیحی در جایی که امروز به «مسجد رأس الحسین» شناخته می‌شود، میزبان سر مبارک سیدالشّهداء بوده است. سید در دیار خود در کنار تحصیل حوزوی ــ که شوق فراوان به آن داشت ــ از برکات عاشورا بهره‌مند بود و مشق مقاومت می‌کرد. سیدحسن نصرالله بر خلاف سیدعبّاس موسوی که هنوز بُروز تشکیلاتی نداشت، به عنوان مسئول سیاسی جنبش امل در دژِی بقاع منصوب شد.^{۱۱}

قریب پنج سال بعد، یکشنبه سی‌ام آبان ۱۳۶۱، «پادگان شیخ عبدالله» بعلبک اوّلین نقطه‌ی استقرار رسمی حزب‌الله شد.^{۱۲} در این ایّام، لبنان مورد هجوم مختلف بود؛ از یک سو رژیم صهیونیستی به اشغال منطقه‌ی شیعه‌نشین جنوب لبنان دست زده بود و از سوی دیگر آمریکا به دنبال مهندسی لبنان برای تأمین منافع اسرائیل بود. در این راستا، آمریکا تشکیلاتی به نام «ارتش جنوب لبنان» با عناصر مارونی به راه انداخت و فالانژهای لبنان را به اتحاد با اسرائیل طلبید. از یک سو تشکیلات متحد اسرائیل به کشتار مردم

۹. جلسه پرسش و پاسخ، ۱۳۵۸/۷/۳۰

۱۰. همان، ص ۷۴

۱۱. همان، ص ۷۶

۱۲. بلانفورد، نیکولاس (۱۴۰۲) عنوان مجاهدان راه خدا، ترجمه پروین عبد خدایی، تهران: انتشارات ایران، ص ۷۶

دست می‌زدند و از سوی دیگر، جنگ داخلی میان احزاب به ترور و حذف فیزیکی روی آورده بود. اما آیت‌الله خامنه‌ای متوجه خطر بزرگ‌تری بود: «ارتش لبنان به کمک عناصر اسرائیلی، به کمک عناصر آمریکایی، به کمک عناصر فالانژ سعی بر این کرده‌اند که مسلمانان و شیعیان بیروت را قتل‌عام کنند. ... در این چند روز گذشته، هلیکوپترهای آمریکایی ... به اضافه نیروهای لبنانی با جستجوی خانه به خانه دارند مرد و زن و کودک بیرونی مسلمان و شیعه را قتل‌عام می‌کنند. آنچه الان در بیروت دارد انجام می‌گیرد یک حمام خون است. ... هم اسرائیلی‌ها، هم پشتیبان آمریکایی‌شان، هم دوستان حقیرشان در لبنان بدانند، هیچ کس اجازه نخواهد داد که اسرائیلی‌ها لبنان اسلام و مسلمین را لقمه‌ای کنند و فرو بدهند؛ چنین چیزی را اجازه نمی‌دهیم.»^{۱۳}

فضای لبنان بسیار متشنج بود. حتی مبارزان ضد استکباری حاضر در لبنان، منحصر به حزب الله نبود. برخی گروه‌های دیگر همچون «جهاد اسلامی لبنان» وجود داشت که مبارزه با اسرائیل را مبارزه با میوه می‌دانست و متوجه ریشه‌ی تجاوز به خاک لبنان، یعنی آمریکا بود. این گروه در اولین روز آبان ۱۳۶۲ عملیاتی بزرگ علیه تفنگ‌داران دریایی آمریکایی و نیروهای مسلح فرانسه در بیروت انجام داد. سیدحسن نصرالله بر استقلال آن گروه از حزب الله تأکید کرد و گفت: «دست کم سه یا چهار تشکیلات واقعی وجود داشت که از یکدیگر هم مستقل بودند و با حزب الله هم ارتباط نداشتند. [...] این افراد مجاهد بودند، کارهای خوبی کردند و در کنار آن، کارهایی هم کردند که شاید حزب الله [از حیث نظری] با آن موافق باشد، شاید نباشد.»^{۱۴}

آمریکا در همان ایام تلاش کرد این اقدام را به سفیر ایران نسبت دهد، اما ایران ضمن بیان حقیقت عدم مداخله‌ی خود، از بیان نظری درباره‌ی درستی مبارزه با رفتار استعماری آن‌ها هراس نداشت. آن چنان که آیت‌الله خامنه‌ای در قامت رئیس‌جمهور وقت ایران، در پیامی اعلام کرد: «ما قبول نمی‌کنیم و تحمل نمی‌کنیم که آمریکا در کشور اسلامی لبنان حضور پیدا کند و حضور خودش را ادامه دهد. حرکت دولت استکباری آمریکا در خاورمیانه یک حرکت غاصبانه، ظالمانه و قساوت‌مندانه است.»^{۱۵}

این مواضع شجاعانه از چشمان مجاهدی همچون سیدحسن نصرالله پنهان نبود و رابطه‌ی قلبی او را مضاعف می‌کرد. او سال‌ها بعد در این باره چنین سخن گفت: «چه کسی مقابل آمریکا ایستاد؟ السیدالقائد. این اقدام تنها نیاز به شناخت تاریخی و آگاهی سیاسی و تدبیر و اخلاص ندارد، بلکه مستلزم برخورداری از سطح بالایی از شجاعت است. ایشان در مقابل تنها ابرقدرت متکبر استکباری در جهان ایستادند؛ ابرقدرت خشمگینی که به هیچ قیدوبندی پایبند نیست. ایشان در مقابل آن ایستادند اما نه به حالت تسلیم، که به

۱۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه در دانشگاه تهران ۱۳۶۲/۶/۱۱

۱۴. گفتگوهای تفصیلی سید حسن نصرالله با غسان بن جدو، قسمت چهارم، خبرگزاری مشرق، کد خبر ۱۶۸۵۴۹۲

۱۵. پیام آیت‌الله خامنه‌ای به مناسبت آغاز مراسم دهه فجر، ۱۳۶۲/۱۱/۱۲

سید حسن پیش از انقلاب
اسلامی در نجف تحصیل
می‌کرد؛ در هفده سالگی،
پاییز ۱۳۵۵، در انتفاضه‌ی
اربعین عراق حاضر بود.



برادران حزب الله خطاب به رهبری گفتند: «از شما می خواهیم که نماینده ای را از سوی خود معرفی کنید تا مدام مزاحمتان نشویم.» در این لحظه، السیدالقائد لبخندی زدند و فرمودند: «من هنوز جوان هستم و ان شاء الله وقت دارم. من اهتمام ویژه ای به مسائل منطقه و مقاومت دارم و به صورت مستقیم در ارتباط باقی خواهیم ماند.»

صورت تهاجمی؛ یعنی کسی که نبرد مواجهه با پروژه ی آمریکایی در منطقه را طیّ سال های گذشته رهبری کرد، السیدالقائد بود.»^{۱۶}

نبرد تلخ

اما به دلیل نفوذ شدید جنبش آمل در این منطقه و تفاوت نگاه آن به مبارزه، همین منطقه یکی از بسترهای تنش نیز شد. سابقه ی مسئولیت سیدحسن نصرالله در آمل، برای حلّ این تنش خیلی به کار آمد. روزهایی که میان جنبش آمل و حزب الله تنش بالا گرفت، حوادث تلخی رخ داد و تأکید ویژه ی آیت الله خامنه ای حلّ این تنش ها بود.

در این ایام، گهگاه آتش بس برقرار اما دوباره آتش گشوده می شد. نقد آیت الله خامنه ای حتی به تربیون هم رسید. به عنوان نمونه، ایشان در خطبه های هفدهم خرداد سال ۱۳۶۴ در نماز جمعه ی تهران، خواستار پایان این نزاع شدند: «حوادث لبنان بسیار حوادث تلخی است. ... برادران مسلمانی که بیخود دارند با هم میجنگند بر طبق میل دشمن صهیونیستی و استکبار جهانی و فرصت طلب ها و عافیت طلب ها و سازش کارها، از دیروز این برادران آتش بس دادند اما ما قویاً میگوییم باید این آتش بس ادامه پیدا بکند. جنگ لبنانی و فلسطینی به معنای سالم ماندن صهیونیست و اسرائیلی است. سازش کارها میخواهند از این جنگ برای خودشان آبرو درست بکنند. ... اگر کسی به نام شیعه جنگ افروزی میکند، از ما نیست. اگر کسی به نام فلسطینی جنگ افروزی میکند، آرمان فلسطین را فراموش کرده. ... خدا خودش لطف کند و به این جراحات التیام بدهد. ما تلاش زیادی کردیم برای اینکه این برادران را متوجّه موقعیت کنیم و برادران مؤمن و حزب الله لبنان و علمای شیعه و سنی در لبنان و شخصیت های آگاه و بصیر و دلسوز خیلی تلاش کردند و موضع خوبی گرفتند.»^{۱۷}

حزب الله اگرچه همواره در صدد جلوگیری از درگیری های داخلی شیعیان بود، اما در مواردی ناگزیر به دفاع از خود می شد. نخستین رویارویی حزب الله

۱۶. نشریه مسیر، شماره اول، گفتگوی ۵ ساعته با دبیرکل حزب الله لبنان، ص ۱۲۵

۱۷. بیانات آیت الله خامنه ای در خطبه های نماز جمعه ۱۳۶۴/۳/۱۷

اعلام موضع قاطع

سیدحسن نصرالله، در مقاله ای با اشاره به اینکه «جنبش آمل در برابر هجوم اسرائیل با جدّیت مقاومتی نکرد» یادآور شد «این فتنه ی کور، دل های مؤمنین و مجاهدین راه خدا را در جهان به درد آورد.» او همچنین با تأکید کرد: «حزب الله، مؤمن به ولایت فقیه و رهبری امت توشط ولایت فقیه است»



با جنبش آمل در اردیبهشت ۱۳۶۷ در ضاحیه ی بیروت، با پیروزی قاطع حزب الله به پایان رسید^{۱۸} اما بار دیگر شعله ی این درگیری ها بالا گرفت.

سیدحسن نصرالله، در مقاله ای که در بهمن ۱۳۶۷ برای ایرانیان به تحریر درآورده بود، ضمن انتقاد از شیوه ی دفاع مقابل حمله ی اسرائیل در سال ۱۳۶۱، با اشاره به اینکه «جنبش آمل – که ما نیز در آن وقت عضو آن بودیم – در برابر هجوم اسرائیل با جدّیت مقاومتی نکرد» و با اشاره به برخی دیگر از رفتارهای آن ها، یادآور شد که «این فتنه ی کور، دل های مؤمنین و مجاهدین راه خدا را در جهان به درد آورد.» او همچنین با تأکید بر اینکه «حزب الله، مؤمن به ولایت فقیه و رهبری امت توشط ولایت فقیه است؛ ... او را تنها مصداق رهبریت و مرجعیت میداند و هر صیغه ی رهبری دیگری را برای لبنان یا غیرلبنان نمی پذیرد»، دشمن اصلی را اسرائیل دانسته و تأکید می کند که «حزب الله هرگز مایل نبود عکس العمل از خود نشان بدهد» و خاطرنشان می کند که «اصرار بر حلّ مسالمت آمیز درگیری میان شیعیان دارد.»^{۱۹}

در این فاصله، حافظ اسد که حامی اصلی جنبش آمل بود، ترجیح داد پیشنهاد آیت الله خامنه ای برای مذاکره با حزب الله را در دستور کار قرار دهد. مسئولان حزب الله در همان دیدار اوّل با اسد به او اعلام کردند که قصد ندارند جای آمل را بگیرند؛ چرا که حزب الله، پیش و بیش از هر چیز، خود را یک جنبش مقاومت ضدّ اشغالگران اسرائیلی می داند. سیدحسن نصر الله پانزدهم بهمن ۱۳۶۷ در گزارشی از آن دیدار تأکید کرد: «ما برای پیدا کردن نفوذ تلاش نمی کنیم. نمی خواهیم با کسی بر سر مناصب دولتی رقابت کنیم. حرکت سیاسی ما، پایه اش مقاومت در برابر اسرائیل است. ... ما محافظت از مقاومت اسلامی را وظیفه ی اصلی می دانیم.»^{۲۰}

آیت الله خامنه ای نگران سرمایه ی گران بهای حزب الله بود؛ آن چنان که در دیدار با خانواده ی شهدای لبنانی گفت: «ما برای ارتباط و اتصال خودمان با گروه های مؤمن لبنان و جوانان فداکاری که با نام «حزب الله» در آن کشور مشغول جهاد و تلاش هستند، ارزش زیادی قائلیم و ما معتقدیم که مسلمانها در لبنان در طول سالهای متمادی همواره مورد ظلم قرار گرفتند و این نمیتواند استمرار داشته باشد.»^{۲۱} از این رو، آیت الله خامنه ای با حافظ اسد، رئیس جمهور وقت سوریه که پشتیبان جنبش آمل بود، دیدار کرد و راه هایی برای خروج از این بحران پیشنهاد کرد. سرانجام، طرح رئیس جمهور وقت ایران راه را برای صلح باز کرد. آیت الله خامنه ای این موضوع را چنین به نمازگزاران جمعه گزارش داد: «من خیلی خوشحال شدم از اینکه بحمدالله

۱۸. آزادترین مرد جهان، ص ۱۳۰

۱۹. مجله پاسدار اسلام، شماره ۸۶، بهمن ۱۳۶۷

۲۰. نشریه الوحدة الاسلامیة لبنان، ۳ فوریه ۱۹۸۹

۲۱. دیدار با خانواده های شهدای لبنان، ۱۳۶۶/۱/۲۷



پایان نزاع

حلّ وفصل مشکلات داخلی بین حزب‌الله لبنان و جنبش اَمل در سایه‌ی ارشادات و رهنمودهای ویژه‌ی السّیدالقائد و تماس‌های مسئولان جمهوری اسلامی ایران با رهبران حزب‌الله و جنبش اَمل – از جمله آقای نبیه بَزی، رئیس کنونی پارلمان لبنان – و همچنین با مقامات سوری به وقوع پیوست



خودداری کنم. مسلمین لبنان در حالی که از سوی دشمنان گوناگون تهدید میشوند، شایسته است که نیاز به وحدت کلمه را در صدر همه‌ی مقاصد و اهداف خود قرار داده و با درک هشیارانه‌ای که از آنان انتظار می‌رود، آن را تأمین کنند و هیچ انگیزه‌ی فرقه‌ای و گروهی و شخصی و سیاسی را بر آن مقدّم نشمارند. خونهایی که از شیعیان به دست شیعیان ریخته میشود، قلب ولیّ عصر (ارواحنا فداه) و قلوب همه‌ی ما را جریحه‌دار میکند و اسرائیل و فالانژیست‌ها و حامیان جهانی آنها را شاد میسازد.»^{۲۴}

اینک، نظر آیت‌الله برایش نظر خود ولیّ فقیه بود نه نماینده‌ی آن. نصرالله در آن مقطع برای کاهش تنش، نقشی مؤثّر ایفا کرد که باعث شد احترام مبارزان نسبت به او فزونی یابد. یکی از نیروهای حزب‌الله در دهه‌ی ۱۳۶۰ به یاد می‌آورد که همکارانش از نصرالله به عنوان «چراغ راه» یاد می‌کردند که روزی رهبری حزب را بر عهده خواهد گرفت.^{۲۵}

سید مقاومت، خود از آن روزها چنین یاد می‌کند: «مهم‌ترین مسئله‌ی مربوط به ما در آن مرحله، یعنی در زمانِ رهبری السّیدالقائد، مشکلات داخلی لبنان بود. در آن مرحله، شما به خوبی می‌دانید که مشکلاتی میان حزب‌الله و جنبش اَمل وجود داشت و السّیدالقائد اهتمام ویژه‌ای به این مسئله ورزیدند. [...] حلّ وفصل مشکلات داخلی بین حزب‌الله لبنان و جنبش اَمل [...] در سایه‌ی ارشادات و رهنمودهای ویژه‌ی السّیدالقائد و تماس‌های مسئولان جمهوری اسلامی ایران با رهبران حزب‌الله و جنبش اَمل – از جمله آقای نبیه بَزی، رئیس کنونی پارلمان لبنان – و همچنین با مقامات سوری به وقوع پیوست. بدین ترتیب، جنبش‌های مقاومت در لبنان با یکدیگر متحد شدند و این دستاورد به برکت السّیدالقائد و تأکيدات شدید ایشان به دست آمد.»^{۲۶}

یکی از موقّعیّت‌های سیدحسن نصرالله، مشارکت در باز کردن این گره‌ها و استمرار بر آن بود و همین امر، تحسین «سیدالقائد» را برانگیخت؛ هرچند که این اتّحاد هنوز شکننده بود و از این رو حفظ وحدت تا سال‌ها تذکّر مداوم او بود. به عنوان مثال، وقتی سید شهادت فرزندش را زمینه‌ساز وحدت و حلّ مسائل دانست، این گونه پاسخ شنید: «اگرچه این قضیه‌ی شهید هادی قاعدتاً خیلی از مسائل را – همین‌طور که اشاره کردید – حل میکند، لیکن معلوم نیست حلّ بلندمدّت باشد. ... من تصوّر میکنم مصلحت باشد که شما عناصر مخلص امتحان داده‌ی حزب‌الله را از مناطق، از بقاع – بخصوص در مسئله‌ی بقاع که قدری حسّاسیّت هست – حتماً جذب کنید، بیاورید داخل؛ یعنی شما شخصاً خودتان برنامه‌ای بریزید؛ برنامه‌ی جذب خودی‌ها؛ خودی‌هایی که به هر دلیلی – یا به دلایل منطقه‌ای، یا به دلایل اختلافات درجه‌ی دو – مسئله دارند. شما که در

این دیدارهایی که در سوریه بین برادران ایرانی و سوری و لبنانی انجام گرفت به نتایجی رسید. ... این جلسه‌ی چهارگانه همان چیزی است که چندی قبل بین من و آقای حافظ‌اسد ... توافق شد و بنا شد که این کار انجام بگیرد. ... آن حوادثی که در این اواخر اتّفاق افتاد در لبنان، بسیار چیز غیر قابل قبول و تلخی است. بایستی آن حوادث دیگر ان شاءالله تجدید نشود.»^{۲۲}

سیدحسن نصرالله که در این مقطع زمانی، دوره‌ای در قم مستقر بود، روابط تنگاتنگ‌تری با مسئولان ایران یافته بود؛ اما به خواست مسئولان حزب‌الله به لبنان بازگشته بود و در میانه‌ی این تلخ‌کامی‌ها، هنگامی که خبر ارتحال امام را شنید، هم‌کوهی از غم بر دوش خود احساس کرد و هم‌نگران آینده‌ی حزب‌الله شد. او ماجرای عزل آقای منتظری و دیگر حوادث پُرشتاب روزهای واپسین عمر پُربرکت مراد خود را از دور نظاره کرده بود و نمی‌دانست باید چشم‌انتظار چه رویدادی باشد. خبر انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای باعث اطمینان خاطر او و دیگر اعضای حزب‌الله شد: «پس از مدّت کمی به ایران سفر کردیم و رحلت امام (رضوان الله علیه) را تسلیت گفتیم و خدمت السّیدالقائد رسیدیم [...] با ایشان به صورت حضوری و مستقیم دست بیعت دادیم. برادران ما خطاب به ایشان گفتند: «شما در زمان حیات امام نماینده‌ی ایشان در امور لبنان، فلسطین و منطقه و همچنین رئیس جمهوری ایران بودید و وقت داشتید، امّا اکنون رهبر جمهوری اسلامی و تمامی مسلمانان هستید و به همین دلیل شاید به قدر گذشته وقت برای ما نداشته باشید؛ لذا از شما می‌خواهیم که نماینده‌ای را از سوی خود معزّفی کنید تا مدام مزاحمتان نشویم.» در این لحظه، السّیدالقائد لبخندی زدند و فرمودند: «من هنوز جوان هستم و ان شاءالله وقت دارم. من اهتمام ویژه‌ای به مسائل منطقه و مقاومت دارم و به همین دلیل با یکدیگر به صورت مستقیم در ارتباط باقی خواهیم ماند.»^{۲۳}

از میانه‌ی زمستان ۱۳۶۸ تا خرداد ۱۳۶۹، بار دیگر درگیری‌ها شعله‌ور شد. در آن زمان، شمار اندکی از مبارزان حزب‌الله در پایگاه‌های خود در اقلیم التّقاّح، محاصره‌ای نزدیک به صدروزه را تحمّل کردند. سیدحسن نصرالله که معاون اجرایی بود و تنها به قصد دیدار با کادرهای حزب‌الله به میان آنان رفته بود، در این محاصره و در میانه‌ی کوهستان گرفتار شد. نصرالله تا آن روز هرگز نقش مستقیم نظامی در حزب‌الله نداشت امّا وقتی در اقلیم التّقاّح در محاصره گرفتار شد، عبا و عمامه‌ی سپاهش را کنار گذاشت و لباس رزم به تن کرد. امّا موقّعیّت او در ایجاد صلح بود؛ چرا که سال قبل، وقتی توطئه‌ی سوء قصد به جان چند تن از رهبران حزب‌الله لبنان خنثی شد، آیت‌الله خامنه‌ای در پیامی این چنین متذکّر شده بود: «اینجانب ضمن تبریک سلامت شما عزیزان، نمیتوانم از اظهار تأسّف و اندوه عمیق خود و ملّت ایران به خاطر درگیری‌ها و برادرکشی‌های اخیر لبنان

۲۲. بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۶۷/۱۱/۷

۲۳. نشریه مسیر، شماره اول، گفتگوی ۵ ساعته با دبیرکل حزب‌الله لبنان، ص ۸۹

۲۴. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۷/۹/۹، ص ۱۲

۲۵. مجاهدان راه خدا، ص ۱۲۹

۲۶. نشریه مسیر، شماره اول، گفتگوی ۵ ساعته با دبیرکل حزب‌الله لبنان، ص ۸۸



جلسات طولانی

من به یاد دارم که برخی جلسات با السیدالقائد دویا سه ساعت و حتی چهار ساعت به طول می‌انجامید: در آن زمان، همگی با یکدیگر هم‌رأی نبودند و برادران ما هر یک نظرات و دیدگاه‌های متفاوتی با یکدیگر داشتند. السیدالقائد به تمامی نظرات و دیدگاه‌ها و استدلال‌ها گوش فرا می‌دادند.



در تجمعی مردمی در مرکز بیروت [در سالگرد شهادت شیخ راغب [حرب] (رحمة الله علیه) خواند،^{۳۱}

در این ایام، دیگر مراوده‌ی حزب الله با تهران نظم گرفته بود: «برادران من شورایی در حزب الله داشتند که تعداد اعضای آن در هر مرحله متفاوت بود. آن‌ها در زمان ریاست جمهوری السیدالقائد، مکرّر خدمت ایشان می‌رفتند. [...] السیدالقائد اهتمام ویژه‌ای به گروه‌های لبنانی داشتند و وقت خوبی را در اختیار این گروه‌ها قرار می‌دادند. من به یاد دارم که حتی برخی جلسات با ایشان دو یا سه ساعت و حتی چهار ساعت به طول می‌انجامید؛ ایشان به خوبی به سخنان ما گوش فرا می‌دادند، دوستان و برادران ما نیز امور را به طور کامل برای ایشان تشریح می‌کردند. همان‌طور که می‌دانید، در آن زمان، همگی با یکدیگر هم‌رأی نبودند و برادران ما هر یک نظرات و دیدگاه‌های متفاوتی با یکدیگر داشتند. السیدالقائد به تمامی نظرات و دیدگاه‌ها و استدلال‌ها گوش فرا می‌دادند. طبیعتاً، در این میان، مشکل زبان و گویش عربی هم از سوی السیدالقائد وجود نداشت، چرا که ایشان مسلّط به زبان عربی بودند و به طور کامل قادر به سخن گفتن به این زبان بودند. ایشان به زیبایی به زبان عربی صحبت می‌کردند.»^{۳۲}

● حمایت در پهنه‌ی جهان

یکی از مشکلات حزب الله وارونه‌نمایی حقایق مرتبط با آن در رسانه‌های جهانی بود. وقتی در سال ۱۳۸۱، مدیر شبکه‌ی «المیادین» در گفت‌وگوی تفصیلی خود از سید پرسید که «شما را متّهم می‌کردند که همان «نیروهای تاریکی» هستید که پشت قتل رقبای سیاسی هستید، هواپیماربایی کرده‌اید، گروگان گرفته‌اید و...»، با خنده‌ی مخصوص سید مواجه شد و پاسخ شنید که «تو هم می‌گویی کار ما بوده؟» و بعد، شرح آن که در موضوع قتل رقبای سیاسی «دست زدن به این قبیل کارها حتی به ذهن حزب الله یا کسی در حزب الله خطور نکرده است» و ماجراهای هواپیماربایی و گروگان‌گیری را کار «سه یا چهار تشکیلات واقعی» مثل «سازمان جهاد اسلامی لبنان»، «سازمان عدالت انقلابی»، «سازمان مستضعفان زمین» و مانند این‌ها دانست که «وجود داشتند و از یکدیگر هم مستقل بودند و با حزب الله هم ارتباط نداشتند و به حرف حزب الله هم گوش نمی‌دادند.»^{۳۳}

در آن سال‌ها، به واسطه‌ی جایگاه بین‌المللی آیت‌الله خامنه‌ای، این موضوع بارها از سوی رسانه‌های مختلف جهان مطرح شده بود و رئیس‌جمهور وقت، به روشنگری می‌پرداخت. وقتی «اشپیگل» پرسید «آیا شما با متدهای مبارزه‌ی تروریستی که مثلاً توسط حزب الله لبنان انجام می‌گیرد موافق هستید؟ آیا به اعتقاد

بالا قرار دارید، با همه باز هستید؛ برخورد شما شخصاً با همه خیلی خوب است؛ اقا ممکن است در طبقه‌ی پایین، بعضی معارضات باشد که شما نتوانسته باشید بر آنها فائق آیید.»^{۳۷}

توفیق سیّد در دژه‌ی بقاع، یکی از نقاط درخشان کارنامه‌ی او شد که بارها مورد تقدیر رهبر معظم انقلاب قرار گرفت. به عنوان نمونه، در دیدار چند سال بعد با نبیه بّڑی، فرمودند: «من باید از شما و از آقای سیّدحسن نصر الله صمیمانه تشکر کنم که توانسته‌اید این اتّحاد نیروهای منطقه‌ی جنوب و بقاع را حفظ کنید.»^{۳۸}

شهید نصر الله، در مصاحبه‌ی خود، از دوره‌ی گذار به ثبات چنین یاد کرده است: «این تلاش‌ها سال‌ها زمان برد؛ یعنی دو تا سه سال طول کشید که ما از آن مرحله عبور کنیم. اگر امروز شاهد روابط نزدیک و تنگاتنگ میان حزب الله لبنان و جنبش اَمَل هستیم، این السیدالقائد بودند که با رهنمودهایشان سنگ بنای چنین روابطی را بنا نهادند.»^{۳۹}

◆ افزایش تماس از بیروت

حزب الله در سال ۱۳۶۴ (۱۹۸۵)، اولین ظهور علنی را با اقداماتی داشت که منجر به عقب‌نشینی اشغالگران از جنوب لبنان شد. آیت‌الله خامنه‌ای، در مقام رئیس‌جمهور، درباره‌ی این پیروزی چنین تحلیل کرد: «مقاومت موجب شد که دشمن عقب‌نشینی بکند و در طول تاریخ جنگ با اسرائیل، این اولین عقب‌نشینی است؛ اسرائیل دیگر عقب‌نشینی نکرده. یک بار اسرائیل عقب‌نشینی کرد، آن هم در مقابل بچّه‌های لبنان بود، در مقابل جوانان مؤمن لبنان بود؛ هیچ جای دیگر عقب‌نشینی نکرده. از صحرای سینا هم دشمن صهیونیستی عقب‌نشینی نکرد؛ آنچه داد، خیلی گران‌بها تر از آن را گرفت. بیابان سینا را داد، اقا شرف و آبروی ملّت مصر را گرفت. «کمپ دیوید» ننگی شد برای ملّتی که در طول تاریخ، در این صد سال اخیر، افتخار آفریده بود و باید این ننگ را به فضل پروردگار، با قدرت‌نمایی خودشان و با ایمان خودشان، از دامان خودشان پاک کنند.»^{۴۰}

بعد از آزادی بیروت و عقب‌نشینی اشغالگران از پایتخت لبنان، سیّدحسن از بقاع به بیروت آمد: «برادران ابراهیم امین السّید، من و برادرمان حاج حسین خلیل، ملحق شدیم به برادرانی که در بیروت مقیم بودند، [همچون] برادرمان شیخ نعیم [قاسم] و برادرمان حاج محمّد رعد و حاج محمّد فنیس و دسته‌ای از [دیگر] برادران [...] برای ایجاد یک ساختار سیاسی و سازمانی مشغول فعالیت شدیم، اعلام موجودیتمان هم در بیروت رخ داد و گام اوّلش هم «نامه‌ی سرگشاده [به مستضعفین جهان]» بود که سیدابراهیم [امین السّید، آن را

۲۷. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با رهبر و اعضای حزب الله لبنان، ۱۳۷۶/۷/۲۲

۲۸. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رئیس مجلس لبنان، ۱۳۷۹/۵/۱۳

۲۹. نشریه مسیر، شماره اول، گفتگوی ۵ ساعته با دبیرکل حزب الله لبنان، ص ۸۸

۳۰. سخنرانی در افتتاحیه‌ی مراسم دهه‌ی فجر با حضور میهمانان خارجی در هتل لاله ۱۳۶۴/۱۱/۱۲

۳۱. گفتگوهای تفصیلی سید حسن نصر الله با غسان بن جدو، قسمت دوم، خبرگزاری مشرق، کد خبر ۱۶۵۹۷۱۴

۳۲. نشریه مسیر، شماره اول، گفتگوی ۵ ساعته با دبیرکل حزب الله لبنان، ص ۸۶

۳۳. گفتگوهای تفصیلی سید حسن نصر الله با غسان بن جدو، قسمت اول، خبرگزاری مشرق، کد خبر ۱۶۸۵۴۹۲

شما هدف وسیله را توجیه می‌کند، مثلاً در کاری مثل گرفتن گروگان؟» بارِ این اتهامات و اینکه «ما معتقد نیستیم که هدف وسیله را توجیه میکند؛ این یک فکر غلطی است؛ هدفهای خوب وسایل خوب را می‌پسندد»، این چنین پاسخ شنید: «در مفهوم «تروریسم»، مثل اینکه ما و شما وحدت نظر نداریم. حرکت تروریستی را صهیونیست‌ها دارند انجام میدهند... وقتی اسرائیل به خودش حق میدهد که هواپیمای یک کشور اسلامی را در بستان در آسمان ببرد... آیا این کمک به تروریسم نیست که ما به یک عده‌ی مظلوم بگوییم شما از خودتان دفاع نکنید؟ ما روشهای تروریستی را در هیچ جای دنیا نمی‌پسندیم، اما معتقدیم که موجب و به وجود آورنده‌ی تروریسم قدرتهای بزرگ، قدرتهای غاصب، صهیونیسم و مدافعینش در سراسر دنیا هستند.»^{۳۴}

یا وقتی هنگام مصاحبه‌ی مطبوعاتی در یوگسلاوی، خبرنگاری با ابراز خوشحالی از اداء احترام ایشان به حضرات ابراهیم، موسی، عیسی و مریم (علیهم السلام) گفت که «بعضی از بچه‌های شما مثل حزب الله لبنان، میگویند که جهودها را بکشید»، پاسخ شنید: «شما مطمئن باشید در لبنان یا در هر جای دیگر، هیچ مسلمانی به خودش حق نمیدهد که به یکی از پیغمبران اهانت بکند... جنگ حزب الله حتی با افراد یهود نیست؛ با صهیونیست‌ها است که یک گروه سیاسی هستند، بیش از آنچه یک گروه عقیدتی و دینی باشند.»^{۳۵}

◆ دبیرکلی

سیدحسن نصرالله در آغاز فعالیتش در بخش فرهنگی و تبلیغات حضور داشت، بعد مسئول آماده‌سازی نیروهای مقاومت و تشکیل هسته‌های نظامی، معاون سید ابراهیم امین و سپس معاون اجرایی حزب الله شد. در این مقطع، به ارکان حزب عنوان «دبیرکل» افزوده شده بود و پس از دبیرکلی شیخ طفیلی که تجربه‌ی مطلوبی برای حزب الله نبود، سیدعباس موسوی به عنوان دومین دبیرکل نقش مؤثری در تدبیر شرایط حزب الله داشت؛ اما در بیست و هفتم بهمن ۱۳۷۰ پس از حضور وی در مراسم هشتمین سالگرد شهادت شیخ راغب حرب در شهر جبشیت - که از کانون‌های آغازین مقاومت علیه اشغال جنوب لبنان توسط اسرائیل در سال ۱۹۸۲ محسوب می‌شود - خودروی وی هنگام عزیمت به بیروت در منطقه‌ی تفاعت هدف حمله‌ی هلیکوپترهای رژیم صهیونیستی قرار گرفت. رهبر معظم انقلاب اسلامی، در پیامی، ضمن تسلیت «شهادت مظلومانه‌ی روحانی مجاهد و خستگی‌ناپذیر و رهبر فداکار حزب الله لبنان، حجت‌الاسلام آقای سیدعباس موسوی و همسر و فرزند خردسالش»، یادآور شدند که «خون بناحق ریخته‌ی این شهید بزرگوار عزیز و همراهان مظلومش مبارزه‌ی حق طلبانه‌ی مردم لبنان و فلسطین را بر ضدّ اشغالگران صهیونیست جدّی‌تر و عمیق‌تر خواهد ساخت.»

۳۴. مصاحبه با مجله‌ی اشپیگل آلمان ۱۳۶۵/۷/۲۱

۳۵. مصاحبه‌ی مطبوعاتی در یوگسلاوی ۱۳۶۷/۱۲/۳

جنگ حزب الله با افراد یهود نیست، با صهیونیست‌هاست که یک گروه سیاسی هستند، بیش از آن چه که یک گروه عقیدتی و دینی باشند



۱۲ اسفند ۱۳۷۰،
اعضای کادر
مرکزی حزب الله
به دیدار مقام
معظم رهبری
رفتند و ایشان
فرمودند: «اولاً
بایستی جهاد را
اصل دانست؛
ثانیاً باید حزم و
احتیاط را در این
کار به کار گرفت؛
ثالثاً بایستی
با صحنه‌ی
پیچیده‌ی لبنان
هوشمندانانه
برخورد کرد. در
جهاد، مردم
اصلند؛ هرچه
ممکن است،
بایستی اعتماد
آنها جلب بشود.»

شهادت سیدعبّاس موسوی به همراه خانواده‌اش، تأثیر عمیقی بر روحیه‌ی مردم لبنان و به‌ویژه مبارزان حزب‌الله گذاشت. این واقعه نقطه‌ی عطفی در تاریخ مقاومت بود که به مبارزات حزب‌الله چهره‌ای تازه بخشید و موجی از حمایت‌های مردمی را به دنبال داشت. انتخاب دبیرکل جدید در مراسم تشییع جنازه‌ی شهید موسوی اعلام شد. دوازدهم اسفند ۱۳۷۰، اعضای کادر مرکزی حزب‌الله به دیدار مقام معظم رهبری رفتند و ایشان انتخاب آن‌ها را تحسین کرد: «این مسئولیت، امروز بر دوش شما برادر عزیز ما آقای سیدحسن نصرالله است. ما شما را هم با همان چشم نگاه میکنیم و همیشه از صمیم قلب دوست میداشتیم و شایسته میدانستیم. خدا را بر این انتخاب خوب شکر میکنیم و برادرانه عرض میکنیم که بار مسئولیت خیلی سنگین است. اگرچه شما بحمدالله آماده‌اید، اما باید روزبه‌روز خودتان را بیشتر آماده کنید.»^{۳۶}

در این دیدار، حجت‌الاسلام سیدحسن نصرالله (دبیرکل جدید حزب‌الله) هم با تشکر از عنایات رهبری، حرکت بی‌سابقه‌ای را که بر اثر این شهادت مظلومانه در لبنان به وجود آمد، موجب تقویت و مقبولیت هرچه بیشتر مقاومت اسلامی علیه رژیم صهیونیستی دانست و گفت شهادت او حزب‌الله را به عنوان سمبل جهاد و مظلومیت در اذهان عمومی ملت لبنان مطرح ساخت و ما آن را از برکات الهی می‌دانیم. وی، همچنین، تبعیت کامل خود را از رهبر انقلاب اسلامی تا مرز شهادت مورد تأکید قرار داد.

اما این یک دیدار تشریفاتی نبود و دستورالعمل‌های عملیاتی داشت؛ از جمله آنکه «اولاً بایستی جهاد را اصل دانست؛ ثانیاً باید حزم و احتیاط را در این کار به کار گرفت؛ ثالثاً بایستی با صحنه‌ی پیچیده‌ی لبنان هوشمندانانه برخورد کرد. در جهاد، مردم اصلند؛ هرچه ممکن است، بایستی اعتماد آنها جلب بشود. افزایش کمی و کیفی که بحمدالله در برنامه‌ی شما هست، صد درصد مورد تأیید ماست.» ایشان، همچنین، مسیر جدیدی را فراروی حزب‌الله

۳۶. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار دبیر کل جدید و جمعی از اعضای کادر مرکزی حزب‌الله، ۱۳۷۰/۱۲/۱۲

افسانه مرکاوا

در جلسه‌ای با رهبر انقلاب، سید سخنانی فنی از تفاوت سلاح‌های آمریکایی و روسی ضدزهی شنید و اینکه ایران توانسته است در داخل، درزمینه‌ی تولید آن، پیش برود. این نیز یکی از نقاط عزیمت حزب‌الله بود که در آینده مسبب به زیرکشیدن ابهت تانک مرکاوا شد، که صهیونیستها از آن تصویری افسانه‌ای ارائه داده بودند.



برای تعامل با مردم گشودند: «این شور و هیجان مردم، شور و هیجان صادقی است؛ اما این احساسات صادقانه معلوم نیست تا کی به خودی خود باقی خواهد ماند... بایستی از این وضع برای سازمان‌دهی قوی‌تر و محکم‌تر، ایجاد وحدت در صحنه، و پایه‌گذاری اصول غیر قابل تخلف استفاده کرد.» در این دیدار، «سیدالقائد» نکاتی هم برای خود نصرالله به ارمغان آورده بود: «من در زندگی امام بزرگوارمان (رضوان الله تعالی علیه) این را یافته‌م که وقتی بار عظیمی بدون سابقه بر دوش او قرار می‌گرفت، با اتصال و ارتباط معنوی و قلبی، خودش را تقویت میکرد... به خاطر همین نورانیت بود که ایشان تا آخرین ماه‌های عمرشان مثل کوه ایستاده بودند... در این مبارزه‌ی عظیمی که در مقابل شما است و باید آن را ادامه بدهید، من تقویت جانب معنوی را واجب می‌دانم.»^{۳۷}

جهاد سیاسی

پیش‌بینی نصرالله در آن دیدار درست بود و اقبال مردم در کمتر از یک ماه پس از شهادت سیدعبّاس موسوی، در انتخابات پارلمانی لبنان به اثبات رسید. فضای انتخاباتی به صورت محسوسی به نفع حزب‌الله بود و این تشکیلات برای نخستین بار وارد فضای رقابت انتخاباتی شد.

اعضای شورای مرکزی حزب‌الله لبنان، در چهاردهم اردیبهشت ۱۳۷۱، مجدّد به دیدار «سیدالقائد» شتافتند. ایشان در این دیدار وعده‌ی آینده‌ای را دادند که برای لبنان در اشغال اسرائیل، دور از ذهن به نظر می‌رسید: «امید آن روزی را داریم که لبنان، لبنان شماها باشد و سیاستهای شماها حاکم بر لبنان باشد. البته این اتفاقات، به حسب محاسبات معمولی، ممکن است بعید به نظر برسد... این روزگار، روزگار قدرت‌نمایی خدای متعال است و حضور جمهوری اسلامی ایران در این منطقه از جهان، مبدایی برای حوادث باورنکردنی در سراسر عالم میباشد و حتی نفس حضور شما برادران مبارز در لبنان که با کمال قدرت ایستاده‌اید، از حوادث باورنکردنی است. شما مطمئن باشید که اگر در قدرت و توان استکبار جهانی این ظرفیت وجود داشت که شما را از صحنه خارج کند، تابه‌حال این کار را میکرد؛ ولی وجود و حضور شما در لبنان اثبات میکند که همه‌ی توان و ظرفیت استکبار جهانی کوچک‌تر از آن است که بتواند جمع مؤمن و مبارز شما را از صحنه‌ی لبنان حذف کند.»

در این دیدار که سیدحسن نصرالله مبارزات و مقاومت مردمی ضدصهیونیستی در جنوب و بقاع غربی لبنان را به استحضار رهبر معظم انقلاب اسلامی رسانده بود، راهبردهایی متناسب با شرایط جدید حزب‌الله از او شنید که او را به مدار جدیدی از فعالیت‌ها وارد ساخت: «(وعده‌های الهی در حال تحقق یافتن است؛ از این رو، ما باید خود را آماده نگه داریم و عزم جدی خود را در صحنه‌های گوناگون حفظ کنیم... شما برادران مؤمن و مبارز، به عنوان پیشروان خط مقدم مبارزه با اسرائیل، باید از همه‌ی امکانات موجود برای جهاد مقدّستان با این رژیم

۳۷. همان



معاف از خلع سلاح

بر اساس کارآمدی حزب‌الله در برابر اسرائیل و با توجه به پرهیز آن از ورود به مناقشات داخلی، دولت لبنان، شاخه نظامی حزب‌الله، «مقاومت اسلامی» را به عنوان یک جنبش آزادیبخش با هدف پایان دادن به اشغال اسرائیل طبقه‌بندی کرد و به همین دلیل از انحلال و خلع سلاح معاف شد

حملات ناکام اسرائیل

رشد روزافزون قدرت حزب‌الله و تقویت جایگاه مردمی آن، موجب نگرانی اشغالگران شد. رژیم صهیونیستی عملیات یک هفته‌ای «تسویه حساب» را در مرداد ۱۳۷۲ با هدف ضربه‌ی مستقیم به حزب‌الله، ممانعت از نفوذ حزب‌الله در جنوب لبنان و آواره کردن غیرنظامیان لبنانی و فلسطینی به امید تحت فشار قرار دادن دولت لبنان به اجرا گذاشت. در همین ایام بود که دفتر مقام معظم رهبری طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد: «به دستور مقام معظم رهبری، حساب مخصوصی ... جهت دریافت کمک‌های نقدی امت حزب‌الله برای مردم مسلمان جنوب لبنان اختصاص یافته است. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای همچنین اجازه فرمودند که مؤمنین میتوانند از وجوهات شرعی‌ی خود یک‌سوم از سهم مبارک امام را به این حساب واریز کنند.»

سیدحسن نصرالله، خود نخستین وکیل امام خمینی در مجاهدان لبنان بود. پیش از شکل‌گیری حزب‌الله، جالب آنکه دیگر اعضای ارشد حزب‌الله که سوابق بیشتری از او داشتند، بیش از پنج سال بعد، اجازه‌نامه در امور حسبیّه و شرعیّه از امام خمینی گرفته‌اند؛ درحالی‌که تاریخ‌نامه‌ی امام به اوسال ۱۳۶۰ شمسی است و پس از ارتحال امام، همچون دیگر وکلای ایشان، از آیت‌الله خامنه‌ای نیز چنین مجوزی داشت.

توانمندی حزب‌الله در برابر اسرائیل از یک سو و اهتمام به امور جنگ‌زده‌ها موجب اعتبار این تشکیلات شد و این عملیات اثر معکوس داشت. پس از توافق‌نامه‌ی طائف و اصلاح قانون اساسی لبنان برای پایان دادن به جنگ داخلی، مقرّر شده بود تمام شبه‌نظامیان لبنانی منحل شوند. بر اساس کارآمدی حزب‌الله در برابر اسرائیل و با توجه به پرهیز آن از ورود به مناقشات داخلی، دولت لبنان شاخه‌ی نظامی حزب‌الله، «مقاومت اسلامی» را به عنوان یک جنبش آزادی‌بخش با هدف پایان دادن به اشغال اسرائیل و نه به عنوان یک گروه شبه‌نظامی طبقه‌بندی کرد و به همین دلیل از انحلال و خلع سلاح معاف شد.

کمتر از سه سال بعد، اسرائیل عملیات «خوشه‌های خشم» را در طی هفده روز به اجرا گذاشت و از روزهای پایانی فروردین ۱۳۷۵ بیش از ۱۱۰۰ حمله‌ی هوایی با پوشش گسترده‌ی توپخانه را علیه حزب‌الله به اجرا گذاشت. کشتار قانا در این جنگ، انعکاسی جهانی یافت.

در واپسین روز فروردین ۱۳۷۵، آیت‌الله خامنه‌ای در پیامی که خطابش به «عالم مجاهد جناب حجت‌الاسلام آقای سیدحسن نصرالله (دام بقائه و عزه)» بود، با تسلیت «حوادث خونین چند روز اخیر در لبنان»، خاطرنشان کردند که «عزیزان من! شرف دنیا و آخرت در این است که در مقابل متجاوزان به جان و مال و دین و استقلال، ایستادگی کنید و ضربات خود را بر آنان وارد کنید تا از تجاوز خود پشیمان شوند. کوچک‌ترین نرمش در برابر صهیونیست‌ها آنان را گستاخ‌تر و درنده‌تر میکند؛ این محصول تجربه‌ی

غاصب استفاده نمایند... در جهت استمرار جهاد در لبنان و خارج لبنان، هرچه امکانات لازم است، به دست آورید؛ از امکانات مالی گرفته تا امکانات تسلیحاتی و سیاسی... مهم این است که نباید به این جهت‌گیری جهادی خدشه وارد شود.»^{۳۸}

با آشکار شدن نتایج انتخابات مجلس لبنان که بزرگ‌ترین فراکسیون از زاویه‌ی تک‌حزب، به نمایندگان حزب‌الله در «فراکسیون وفاداری به مقاومت» تعلق گرفت و هم‌پیمانان حزب‌الله همچون جنبش امل نیز کرسی‌های متعدّدی به دست آوردند، در همان مهرماه، سیدحسن نصرالله و چند تن از اعضای شورای رهبری این جنبش به همراه دکتر ولایتی (وزیر امور خارجه‌ی ایران) و چند تن از مسئولان خارجی، به دیدار رهبر معظم انقلاب شتافتند. دبیرکل حزب‌الله لبنان گزارشی از برگزاری انتخابات و پیروزی چشمگیر نامزدهای انتخاباتی حزب‌الله در صحنه‌ی سیاسی این کشور ارائه کرد و طی آن، ضرورت تشدید حملات انقلابیون مسلمان لبنانی علیه رژیم اشغالگر قدس را مورد تأکید قرار داد.

آیت‌الله خامنه‌ای نیز با تأکید بر اینکه «توأم کردن عمل جهادی با فعالیت‌های سیاسی امری لازم و مورد تأکید است»، متذکر شدند: «ما و مردم لبنان حزب‌الله را در جهاد خونین شناخته‌ایم. لبنان یک منطقه‌ی سیاسی است که در آن نیروهای جهادی تبدیل به عناصر سیاسی شده‌اند، اما حزب‌الله کشور لبنان را به میدان جهاد تبدیل کرد و توکل به خدا و عمل به تکلیف الهی ضامن تداوم این راه خواهد بود.» در این جلسه، سید سخنانی فنی از تفاوت سلاح‌های آمریکایی و روسی ضدّزره‌ی شنید و اینکه ایران خودش توانسته است در داخل، در زمینه‌ی تولید آن، پیش برود: «(حدود چند سال - شاید هفت هشت سال - طول کشید.) این نیز یکی از نقاط عزیمت حزب‌الله بود که در آینده مستبّ امکان به زیر کشیدن اتّبهت تانک مرکاوا شد، که صهیونیست‌ها از آن تصویری افسانه‌ای ارائه داده بودند.

یکی از موفقیت‌های حزب‌الله توسعه‌ی مخاطب خود بود. سید مقاومت می‌گوید: «من به یاد می‌آورم که در آن زمان، پس از شهادت السیدعبّاس (رضوان الله علیه)، برادرانمان مرا به عنوان دبیرکل برگزیدند. پس از آن، ما به دیدار السیدالقائد رفتیم. ایشان مواردی را مطرح کردند، از جمله [...] راهبرد درهای باز که بر لزوم وحدت میان مسلمانان و مسیحیان اصرار داشتند و در جلسات داخلی روی آن تأکید می‌کردند. تحقّق این مهم نیز از برکات رهبری داهیان‌ی ایشان بود.»^{۳۹} آثار این تصمیم، سال‌ها بعد در ائتلاف مؤثر حزب‌الله با میشل و دیگر چهره‌های مسیحی و سنی لبنان خود را نشان داد که «ائتلاف ۸ مارس» را به قطبی مؤثر در فضای سیاسی لبنان مبدّل کرد.

۳۸. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای شورای مرکزی «جنبش حزب‌الله» لبنان، ۱۳۷۱/۲/۱۴

۳۹. نشریه مسیر، شماره اول، گفتگوی ۵ ساعته با دبیرکل حزب‌الله لبنان، ص ۸۹

پنجاه ساله‌ی همسایگان فلسطین و مردم فلسطین است.»^{۴۰}

در این جنگ نیز برنده‌ی نهایی حزب الله بود و نقش سید حسن نصر الله در این مقاومت سرسختانه بر اساس تجویز («سید القائد») موجب افزایش محبوبیت او در لبنان و فراتر از آن شد. اما هم‌زمان با این حوادث، مانع جدیدی پیش راه حزب الله قرار گرفته بود که ماجرای شنیدنی دارد و سید حسن نصر الله آن را چنین شرح داده است: «در آن زمان، مذاکراتی کلید خورد و از آن تحت عنوان مذاکرات سوری- اسرائیلی یاد شد. آن زمان حافظ اسد رئیس جمهوری سوریه و اسحاق رابین نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی بود. مذاکرات میان آن‌ها ابتدا سری بود و سپس علنی شد. آن‌ها تحت نظارت کلینتون با یکدیگر در آمریکا دیدار می‌کردند و حصول توافق میان آن‌ها به مسئله‌ای قریب الوقوع تبدیل شده بود. در آن زمان، گفته می‌شد که اسحاق رابین با بازگرداندن جولان اشغالی به سوریه موافقت کرده است. [...] تمامی داده‌ها و اطلاعات موجود به ما اطمینان می‌داد که مذاکرات سوری- اسرائیلی به نتیجه می‌رسد. [...] در نهایت، ما نزد السید القائد رفتیم. ایشان خیلی ما را تحمّل کردند؛ چرا که در جریان آن دیدار، تمامی مباحث مطرح‌شده و پیشنهادات ارائه‌شده از سوی افراد مختلف را خدمت ایشان عرض کردیم. [...] درحالی‌که تمامی مسئولان ایرانی بدون استثنا اعتقاد داشتند مذاکرات سوری- اسرائیلی تمام‌شده است، ایشان فرمودند: «اینکه شما بدترین سناریوها و احتمالات را در نظر بگیرید و برای مواجهه با آن‌ها برنامه‌ریزی کنید خوب است، اما من به شما می‌گویم که این اتفاق نخواهد افتاد و صلحی میان سوریه و اسرائیل محقق نخواهد شد. [...] تلاش مضاعفی را برای دستیابی به سلاح و امکانات و نیروی انسانی صورت دهید.» [...] در هر صورت، ما غافلگیر شدیم، به لبنان بازگشتیم و بر مبنای دیدگاه السید القائد به کار خود ادامه دادیم. تنها دو هفته از دیدار ما با السید القائد سپری شده بود که یک جشن بزرگ با حضور بیش از صد هزار نفر در تل‌آویو برگزار شد و درحالی‌که اسحاق رابین در آنجا سخنرانی می‌کرد، فردی از میان یهودیان تندرو به سمت او شلیک کرد و رابین را به قتل رساند. پس از رابین، شیمون پرز به عنوان نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی انتخاب شد. او شخصیت ضعیفی داشت و در نگاه اسرائیلی‌ها از لحاظ سابقه‌ی نظامی و مورد اعتماد بودن، در سطح اسحاق رابین نبود. [...] پس از آن، اسرائیل در سال ۱۹۹۶ در عملیاتی تحت عنوان «خوشه‌های خشم» به لبنان حمله کرد و به قتل عام بی‌سابقه در قانا مبادرت ورزید؛ حادثه‌ای که به «کشتار قانا» معروف شد. ما نیز در مقابل اسرائیلی‌ها مقاومت کردیم و پیروز شدیم. اندکی بعد، [...] شیمون پرز شکست خورد و به جای حزب «عمل»، حزب «لیکود» روی کار آمد و بنیامین نتانیاهو نخست‌وزیر اسرائیل شد. او پس از روی کار آمدن گفت «من به هیچ یک از تعهدات اسحاق رابین و شیمون پرز در خصوص سوریه و مذاکرات با حافظ اسد پایبند نیستم.» اینجا بود که غائله‌ی مذاکرات سوری- اسرائیلی تمام شد.»^{۴۱}

۴۰. پیام به سید حسن نصر الله به مناسبت حوادث خونین در لبنان به دست جنایتکاران صهیونیست ۱۳۷۵/۱/۳۱

۴۱. نشریه مسیر، شماره اول، گفتگوی ۵ ساعته با دبیرکل حزب الله لبنان، ص ۹۱

پلاک خونین فرزند

۲۲ شهریور ۱۳۷۶ شبکه دو تلویزیون رژیم صهیونیستی با نمایش تصویر پلاک خونینی که به گردن بی جان جوانی که ملبس بر لباس چریکی استنار شده، آویزان بود، اعلام کرد این جسد متعلق به پسر سید حسن نصر الله دبیرکل حزب الله لبنان است. پلاک جوان در تصویر تلویزیونی قابل خواندن نبود



آزمون سیدهای

پیروزی‌های متوالی حزب الله، چیزی از حساسیت معرکه نکاست. رهبر معظم انقلاب اسلامی، در دیدار میهمانان لبنانی و فرزند شهید سید عباس موسوی، با یادآوری اینکه «الان خطرناک‌ترین خطوط مقدم مبارزه‌ی با استکبار در لبنان با صهیونیست‌ها مواجه است و صهیونیست‌ها اگرچه خودشان زمره‌ی محدود و کوچک و حقیری هستند، اما به کمک‌های بی‌دریغ استکبار و آمریکا و بقیه‌ی کسانی که در دنیا اهداف استکباری دارند، مستظهرند. لذا کسانی که در آنجا مبارزه میکنند، در واقع در خط مقدم مبارزه با دنیای کفر و استکبار دارند مقابله میکنند»،^{۴۲} از اهمیت مجاهدت‌های سید سخن گفتند.

این مجاهدت در جنگی فرسایشی ادامه یافت تا خبری دنیا را تکان داد. بیست و دوم شهریور ۱۳۷۶، شبکه‌ی دوم تلویزیون رژیم صهیونیستی با نمایش تصویر پلاک خونینی که بر گردن جوان بی‌جانی ملبس به لباس چریکی آویزان بود، اعلام کرد این جسد متعلق به پسر سید حسن نصر الله، دبیرکل حزب الله لبنان است. پلاک جوان، در تصویر تلویزیونی، قابل خواندن نبود. آیت الله خامنه‌ای، در پیام تبریک و تسلیت به حجت الاسلام سید حسن نصر الله به مناسبت شهادت فرزند ایشان، شهادت افتخارآمیز فرزند عزیز و جوان برومند او را به سید مقاومت و مادر شهید تبریک و تسلیت گفته و یادآور شدند: «این آزمایش بزرگ دیگری است که شما در راه خدا آن را با سرافرازی می‌گذرانید و فهرست آزمایش‌های دیگری را که در دوران پرنج و پُراجر جهاد و مقاومت، صبورانه طی کرده‌اید، با آن زینت می‌بخشید. ... رژیم غاصب و متجاوز و دمنش صهیونیستی از جنایتهای خود که به شهادت بهترین جوانان لبنان و فلسطین می‌انجامد، هیچ بهره‌ای نخواهد برد و خون هادی شهید و دیگر فرزندان شهید اسلام در لبنان، آتش مقاومت در برابر رژیم اشغالگر فلسطین و لبنان را مشتعل‌تر خواهد ساخت.»^{۴۳} پیش‌بینی رهبری باز هم قرین واقعیت شد و بر خلاف تصوّر اولیه، آن خبر که در ابتدا با آب‌وتاب از رسانه‌های صهیونیستی پخش شد، نه تنها آورده‌ای برای اسرائیل نداشت، بلکه موجب وحدت ملی در لبنان علیه اسرائیل شد.

شهید نصر الله ماجرای شهادت پسرش را این‌گونه روایت کرده بود: «پس از چند ماه آموزش‌های مختلف، به مقاومت پیوست و در چندین عملیات مقاومت شرکت کرد. من می‌دانستم که او در خط مقدم می‌جنگد. حضور او در جبهه با اجازه و اطلاع من بود. [...] هم‌زمان او تا مدتی نمی‌دانستند که او پسر من است و شناختی از او نداشتند. سیدهای هم همیشه از اسم مستعار یاسر استفاده می‌کرد. [...] چند ماهی هویت سیدهای برای هم‌زمان او مخفی بود تا اینکه شناخته شد. [...] سیدهای تا لحظه‌ی شهادت یک رزمنده‌ی عادی بود و

۴۲. دیدار میهمانان لبنانی و فرزند شهید سید عباس موسوی ۱۳۷۵/۱۱/۲۹

۴۳. پیام تبریک و تسلیت به حجة الاسلام سید حسن نصر الله به مناسبت شهادت فرزند ایشان، ۱۳۷۶/۶/۲۳

هیچ مسئولیتی نداشت. [...] آخرین بار، دوزخ قبل از رفتن، برای خدا حافظی نزد من آمد و گفت: «ان شاء الله برای انجام مأموریتی عازم منطقه‌ی اشغالی [جنوب لبنان] هستیم؛ شما اجازه می‌دهید؟ گفتم بله و برایتان دعا می‌کنم. خدا حافظی کرد و رفت. آن‌ها در منطقه‌ی اشغالی با دشمن درگیر شده بودند و مسئولان عملیات به من اطلاع دادند که تماس ما با چهار نفر از این بچه‌ها قطع شده است، اما نگفتند که این چهار نفر چه کسانی هستند. [...] تا پانزده ساعت پس از درگیر شدن آن‌ها با دشمن، شک داشتیم و احتیاط می‌کردیم تا اینکه دیگر یقین کردیم که سیدهای به شهادت رسیده و اسیر نشده است. [...] جنازه‌ی سیدهای دست دشمن بود و می‌خواست آن را [به صورت ویژه با گرفتن امتیازات فراوان] تبادل کند. ما حاضر به تبادل پیکر سیدهای با دشمن نشدیم. در تبادل با رژیم صهیونیستی، اسرا در اولویت بودند. [...] الحمدلله به دلیل اینکه صبر کردیم و حاضر به امتیاز دادن نشدیم، توانستیم در کمتر از یک سال، هم پیکر سیدهای و هم بقیه‌ی شهدا و هم تعداد خوبی از اسرا را در این تبادل آزاد کنیم و بازگردانیم.»^{۴۴}

«سیدالقائد» در اولین دیدار دوره‌ای با اعضای حزب الله و سیدحسن نصرالله به این حادثه اشاره کرده و گفتند: «من وقتی خبر را شنیدم، فهمیدم که حادثه‌ی جدیدی اتفاق می‌افتد و مرحله‌ی جدیدی از حیات حزب الله است. بنابراین، به خدای متعال و لطف او اعتماد و تکیه کنید و تضرع خودتان از خدای متعال را یک آن قطع نکنید.»^{۴۵}

◆ توسعه‌ی میدان

همدردی عمومی با شهادت سیدهای نصرالله، بیش از پیش بر اعتبار رهبر مقاومت افزود؛ خاصه آنکه سیدحسن نصرالله از هوادارانش خواست به جای تسلیت، این واقعه را به او تبریک بگویند. نیکولاس بلانفورد نوشته است: «رفیق حریری به من گفت که همه‌ی رهبران سیاسی در لبنان معمولاً برای بچه‌هایشان ماشین‌های خوب تهیه می‌کنند، آن‌ها را به بهترین دانشگاه‌ها می‌فرستند و برای به ارث بردن نقش‌های سیاسی خود آماده می‌کنند، و فقط حسن نصرالله فرزندش را برای شهادت می‌فرستد. او گفت که تا به حال کسی مانند او ندیده است. مصطفی نصر، همکار حریری و رابط او با حزب الله، می‌گفت نصرالله مردی است که می‌شود به او اعتماد کرد.»^{۴۶}

با افزایش درخواست‌های گسترده‌ی لبنانی‌هایی که با ادیان مختلف خواستار پیوستن به جبهه‌ی مقاومت بودند، یک هفته بعد، در مراسمی عمومی، او تشکیل واحد مقاومت جدیدی به نام «سرایا مقاوم

۴۴. داودآبادی، حمید (۱۴۰۳) سید عزیز، تهران: یازها (علیها السلام)، ص ۵۹-۶۱

۴۵. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با رهبر و اعضای حزب الله لبنان، ۱۳۷۶/۷/۲۰

۴۶. مجاهدان راه خدا، ص ۲۵۸

هم‌زمان سیدهای
تا مدتی نمیدانستند که
او پسر من است و شناختی
از او نداشتند سیدهای هم
همیشه از اسم مستعار
یاسر استفاده میکرد



۱۹ تیر ۱۳۷۸

حسین شیخ

الاسلام در

مصاحبه با

خبرگزاری

جمهوری اسلامی

گفت: «اسرائیل

به دلیل تلفاتی

که به وسیله

حزب الله در

جنوب لبنان

متحمل می شود،

ناچار است که

از بلندیهای

جولان نیز عقب

نشینی کند.»

اللبنانیّة» (گردان های مقاومت لبنان) را اعلام کرد که عضویت در آن فارغ از وابستگی مذهبی بود. کادرهای مجرّب و آموزش دیده ی حزب الله آموزش نیروهای داوطلب را بر عهده داشتند و قرار شد پس از طیّ دوره های لازم، عملیات هایی را در جنوب لبنان علیه مواضع اسرائیلی انجام دهند. برای تسهیل ثبت نام، شماره های تماس ویژه ای نیز در روزنامه های سراسری لبنان منتشر شد.

این امر به مطبوعات هم کشیده شد. رهبر معظم انقلاب اسلامی در یکی از سخنرانی های خود به آن اشاره کردند: «چند سال قبل از این، یکی از این مجلّات کشورهای عربی یک مقاله ای به قلم یک نویسنده ی معروفی نوشته بود؛ دو جوان را که از دنیا رفته و کشته شده بودند، مقایسه کرده بود. این مقاله در کشورهای عربی خیلی صدا کرد. یکی از این دو جوان، پسر سیدحسن نصر الله به نام سیدهادی بود. این جوان بیست و یکی دوساله در مبارزات حزب الله علیه اسرائیل با شجاعت در جبهه ها حضور پیدا کرده و شهید شده بود. یکی هم پسر یکی از سرمایه دارهای عرب بود که همراه یکی از این شاهزاده خانم های انگلیسی در یک تصادف کشته شدند ... برای عیّاشی رفته بود و اسمش هم محمّد بود ... محمّد را مادّی میگفتند. این مقاله اسمش این بود: «بین هادی و مادّی»؛ ... فاصله ی بین این دو تا چقدر است؟ یکی جهاد در راه خدا، مرگ در راه عظمت، دین و معارف الهی، در راه استوار کردن یک حقیقت بزرگ ـ که مایه ی سعادت انسانها است ـ یکی هم مرگ در راه خواسته های حقیر و پست حیوانی یک انسان.»^{۴۷}

در آن دیدار دبیرکلّ حزب الله لبنان با رهبر انقلاب اسلامی بعد از این حادثه، اوضمن تشگّر از ابراز همدردی رهبر معظم انقلاب اسلامی در خصوص شهادت فرزندش، گزارشی از عملیات پیروزمندانه ی اخیر رزمندگان مقاومت اسلامی لبنان علیه رژیم اشغالگر قدس ارائه کرد و آن را نشانه ی عزّت و عظمت بیش ازپیش رزمندگان اسلام و عجز و ناتوانی رژیم صهیونیستی دانست.

۴۷. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خانواده ی فرماندهان شهید حادثه ی هوایی

نیروی زمینی سپاه ۱۳۸۴/۱۱/۱۶

دیداری امیدبخش

وقتی آذر ۱۳۷۷ دبیرکل و شورای رهبری حزب الله لبنان به دیدار دوره ای با رهبری آمدند، شنیدند که «همه شواهد نشان می دهد که آینده، بهتر از گذشته خواهد بود و دستگاه استکباری برای ختم قضیه خاورمیانه متحیر مانده است.» و مزّده دادند «شماها در کارتان موفق خواهید شد»



تغییر شرایط موجب بیان نکته ی دیگری نیز در فرمایشات رهبری شد: «حال، شما برنامه ریزی جدید برای آینده لازم دارید. از یک طرف، شوق جوانان لبنانی ـ که لزوماً حزب الله نیستند ـ به همکاری با شما در امر مقاومت و جهاد ـ جهاد بدنی و عملی ـ از طرف دیگر، شوق عمومی روشنفکران عرب و آزادی خواهان عرب و آنهایی که میگویند «نحن ارهابیّون، نحن حزب الله.» ... اینها تجاوب لازم دارد. ... شما میدانید که معمولاً این گونه اقبالها دو طرف دارد ـ مثل شمشیر دودم است ـ هم میتواند خبر باشد، هم میتواند شر باشد؛ اگر خوب استفاده کنیم، خیر است و اگر خودش را بر ما تحمیل کرد و ما به حرکتی مضطر شدیم که مصلحت نمیدانیم، شر خواهد شد.» ایشان از ابتکار توسعه ی دایره ی هواداران حزب الله با راه اندازی یک مرکز مقاومت لبنانی هم استقبال کردند.^{۴۸}

این مرحله تنها منجر به اقبال مردم نشد، بلکه نوعی عنایات الهی را هم در پی داشت. دیدارهای بعدی حاکی از بشارت هایی از سوی «سیدالقائد» بود که برای نصر الله و همراهانش عجیب به نظر می رسید. وقتی آذر ۱۳۷۷ دبیرکل و شورای رهبری حزب الله لبنان به دیدار دوره ای با رهبری آمدند، شنیدند که «همه ی شواهد نشان میدهد که آینده بهتر از گذشته خواهد بود و دستگاه استکباری برای ختم قضیه ی خاورمیانه متحیر مانده است.» و مزّده دادند که «شماها در کارتان موفق خواهید شد.»^{۴۹}

در این ایام، ایشان از واقعیت طرح های دروغین صلح نیز با مردم سخن گفتند: «البته امروز ترفند صهیونیست ها و پشتیبانان شان ـ که دولت آمریکا مهم ترین پشتیبان آنها است ـ این است که از نام زیبای «صلح» استفاده میکنند. ... صلح این است که شما از خانه بیرون بروید؛ اگر با هم جنگی داشتیم، آن وقت بیایند صلحمان بدهند. شما در خانه ی ما نشسته اید؛ شما در اینجا این همه جنایت کرده اید؛ شما همین حالا هم اگر دستتان برسد، کوتاهی ندارید. همین الان رژیم صهیونیستی تقریباً روزانه به جنوب لبنان حمله میکند؛ نه به مبارزان لبنان، بلکه به روستاهای جنوب لبنان، به مدرسه های جنوب لبنان.»^{۵۰}

حزب الله، طبق دستورالعمل رهبری، به مجاهدت خود ادامه داد. در دی ماه ۱۳۷۸، حزب الله با ترور سرهنگ عقل هاشم در خانه اش در منطقه ی امنیتی، معادلات را تغییر داد. او مزدوری بود که در قتل عام صبرا و شتیلا در کنار ارتش اشغالگر شرکت داشت و مسئول عملیات روزمرّه بود و در آستانه ی جانشینی آنتوان لحد قرار داشت. پخش فیلم این عملیات از شبکه ی «المنار»، روحیه ی مزدوران اسرائیل در لبنان را به شدّت تضعیف کرد.

۴۸. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با رهبر و اعضای حزب الله لبنان، ۱۳۷۶/۷/۲۰

۴۹. دیدار سیدحسن نصر الله دبیر کل حزب الله لبنان با رهبر انقلاب، ۰۳/۰۹/۱۳۷۷

۵۰. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه های نماز جمعه تهران، ۱۳۷۸/۱۰/۱۰

◆ پیروزی ۲۰۰۰

نوزدهم تیر ۱۳۷۸، حسین شیخ‌الاسلام در مصاحبه با خبرگزاری جمهوری اسلامی گفت: «اسرائیل به دلیل تلفاتی که به وسیله‌ی حزب‌الله در جنوب لبنان متحمل می‌شود، ناچار است که از بلندی‌های جولان نیز عقب‌نشینی کند.» این مواضع او در نشریات عرب‌زبان، همچون «الحیات»، انعکاس داشت. از مهرماه ۱۳۷۸ اخباری به رسانه‌ها درز کرد که ایهود باراک، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی، به دنبال عقب‌نشینی ارتش این رژیم از جنوب لبنان قبل از تابستان آینده است. آبان‌ماه، خبر از تشکیل یک لابی در کنست برای خروج یکجانبه و بدون شرط ارتش این رژیم از جنوب لبنان منتشر شد.

سیدحسن نصرالله این اخبار را جدی نمی‌دانست: «ما به السیدالقائد گفتیم: «بعید می‌دانیم که اسرائیل از جنوب لبنان عقب‌نشینی کند. به نظر می‌رسد که اسرائیل در لبنان باقی می‌ماند و ما به زمان بیشتر و عملیات‌های بیشتری برای وادار کردن آن به خروج بی‌قیدوشرط نیاز داریم.» سپس ایشان پرسیدند: «چرا این مسئله را بعید می‌دانید؟» ما نیز پاسخ دادیم: «زیرا این اقدام، خطر بزرگی برای اسرائیل خواهد بود. عقب‌نشینی بدون قیدوشرط اسرائیل از جنوب لبنان به مثابه‌ی پیروزی آشکار مقاومت است و [...] این پیام را به فلسطینیان مخابره می‌کند که راه اصلی، مقاومت است و نه مذاکرات.» [...] السیدالقائد فرمودند: «من به شما پیشنهاد می‌کنم که بنا را به صورت جدی بر این بگذارید که اسرائیل از لبنان خارج می‌شود و شما پیروز می‌شوید. شما بر اساس این مسئله به امور خود رسیدگی کنید و برای آینده برنامه‌ریزی کنید. بنشینید و برنامه‌ریزی کنید که چگونه از لحاظ نظامی، میدانی، رسانه‌ای و سیاسی باید با مسئله‌ی عقب‌نشینی اسرائیل از لبنان مواجه شد.» ما از شنیدن این سخنان ایشان غافلگیر شدیم، چرا که همگی اعتقاد داشتند ایهود باراک که در آن زمان در انتخابات پیروز شده بود، به وعده‌ی خود مبنی بر عقب‌نشینی عمل نخواهد کرد، زیرا شروطش محقق نشده بود، به‌ویژه اینکه به تعهدات امنیتی هم دست نیافته بود؛ یعنی نه دولت لبنان، نه دولت سوریه و نه حزب‌الله لبنان به اسرائیل تعهدات امنیتی نداده بودند.»

رهبری به این دیدار اکتفا نکردند. شب، رزمندگان حزب‌الله از جمله حاج عماد مغنیه به بیت رهبری می‌روند تا نماز را پشت سر ایشان به جماعت بخوانند. فضای دیدار بسیار عاطفی می‌شود و بر خلاف برنامه، آیت‌الله خامنه‌ای دقایقی سخنرانی می‌کنند. شهید نصرالله آن دیدار را چنین نقل کرده است: «از جمله‌ی مواردی که ایشان مطرح کردند و البته به نظر من نشئت‌گرفته از کراماتشان بود ـ و نه برآمده از تحلیل‌های سیاسی و بصیرتی، بلکه عمیق‌تر از آن ـ این بود که فرمودند: «شما ان‌شاء‌الله پیروز خواهید شد. پیروزی شما بسیار بسیار و بسیار نزدیک‌تر از آن چیزی است که برخی تصوّر می‌کنند.» ایشان به من اشاره کردند، زیرا من گفته بودم که عقب‌نشینی اسرائیل به این شکل بعید است. ایشان درحالی‌که با دست چپ خود اشاره

افق‌های پیروزی

السید القائد فرمودند: «من به شما پیشنهاد می‌کنم که بنا را به صورت جدی بر این بگذارید که اسرائیل از لبنان خارج می‌شود و شما پیروز می‌شوید. شما بر اساس این مسئله به امور خود رسیدگی کنید و برای آینده برنامه‌ریزی کنید»



می‌کردند، گفتند: «یکایک شما با چشمان خود خواهید دید که پیروز خواهید شد.» این جلسه تمام شد و ما هم به لبنان بازگشتیم.»^{۵۱}

بدبینی نیروهای حزب‌الله طبیعی بود. آن‌ها از فروردین ۱۳۷۵ شاهد مذاکرات صهیونیست‌ها با حافظ‌اسد برای عقب‌نشینی از جولان و جنوب لبنان در ازای برخی دستاوردها بودند. در عموم اخبار نیز عقب‌نشینی از جولان مقدم بر لبنان بیان می‌شد و حوادث میدان حکایت متفاوتی داشت. در بهار ۱۳۷۹، حملات حزب‌الله علیه مواضع اسرائیل در جنوب لبنان تشدید شد. هم‌زمان با آماده‌سازی اسرائیل برای خروج، نیروهایش شروع به تخلیه‌ی چندین موضع پیشرفته کردند. سرانجام، در خرداد ۱۳۷۹، اسرائیل خروج کامل نیروهایش از جنوب لبنان را اعلام کرد و تا روز بعد، همه‌ی سربازانش این منطقه را ترک کردند. این عقب‌نشینی منجر به پیشروی سریع حزب‌الله شد.

سید ادامه‌ی آن ماجرا را چنین نقل می‌کند: «تاریخ ۲۵ می [۵ خرداد] فرا رسید و عقب‌نشینی ذلت‌بار، غافلگیرانه و غیر قابل پیش‌بینی اسرائیل از جنوب لبنان آغاز شد. همچنین، در پیشروی به سمت مرزها شماری شهید شدند. اینجا بود که هر دو پیش‌بینی رهبر انقلاب به منصفه‌ی ظهور رسید و عیناً محقق شد. اول اینکه پیروزی مقاومت خیلی زود و تنها پس از چند ماه از آن دیدار به وقوع پیوست و دوم اینکه تمامی افرادی که در دیدار اخیر با السیدالقائد حضور داشتند و در عملیات‌های خط مقدم نیز مشارکت داشتند، همگی آن‌ها در قید حیات بودند و [قبل از شهادت،] با چشمان خود شاهد پیروزی عظیم و بزرگ بودند.»^{۵۲}

هزاران نفر از شیعیان لبنانی برای بازپس‌گیری زمین‌های خود به جنوب بازگشتند و پیروزی بزرگ حزب‌الله را جشن گرفتند. با تصرف بازداشتگاه مخوف خیام، ۱۴۴ لبنانی پس از سال‌ها آزاد شدند و سرانجام، صبح چهارم خرداد، درب شماره‌ی ۹۳ در مرز لبنان با فلسطین که به «درب فاطمه» مشهور است، شاهد خروج آخرین سربازان اسرائیلی بود. رادیو فرانسه به نقل از سیدحسن نصرالله گفت: «خروج نیروهای اسرائیلی از خاک لبنان پایان شکست‌ها برای اعراب است.»^{۵۳}

آیت‌الله خامنه‌ای، در پیامی، این پیروزی را «به رهبران و آحاد حزب‌الله و مقاومت اسلامی لبنان که در این مبارزه‌ی دشوار، هرگز از پای ننشستند» تبریک گفته و «آنان را به صبر و توکل و مقاومت تا تحقق آخرین هدف‌هایشان» توصیه کردند.^{۵۴}

۵۱. نشریه مسیر، شماره اول، گفتگوی ۵ ساعته با دبیرکل حزب‌الله لبنان، ص ۹۵

۵۲. نشریه مسیر، شماره اول، گفتگوی ۵ ساعته با دبیرکل حزب‌الله لبنان، ص ۹۵

۵۳. روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۹/۳/۴، ص ۱۶

۵۴. پیام تبریک به ملت، دولت و حزب‌الله لبنان به مناسبت پیروزی بر رژیم صهیونیستی، ۱۳۷۹/۳/۴.



الگوی برای فلسطین

همان‌طور که سیدحسن پیش‌بینی کرده بود، پیروزی حزب‌الله الگوی مردم فلسطین شد. «در تظاهراتی که در نوار غزه و ساحل غربی رود اردن - که منطقه‌ی فلسطینی‌نشین است - راه می‌اندازند، عکس رهبر حزب‌الله لبنان - سیدحسن نصرالله - را سر دست بلند می‌کنند و راه می‌برند»



حزب‌الله لبنان، سیدحسن نصرالله را سر دست بلند میکنند و راه می‌برند. آنها پرچم حزب‌الله لبنان را روی گنبد مسجدالاقصی نصب کردند. البته صهیونیست‌ها نگذاشتند آنجا بماند، اما آنها آمدند نصب کردند. بنابراین، او شد الگوی جوان فلسطینی.»^{۵۹}

این پیروزی موجب تذکری هم به نیروهای لبنانی شد. آیت‌الله خامنه‌ای به نبیه بڑی، رهبر جنبش امل، یاد آور شدند: «شیعه امروز بیشتر از گذشته در خطر است؛ چون آنها تیزی شمشیر شیعه را روی پوست خودشان حس کرده‌اند، یقیناً بی‌کار نمی‌مانند. باید در مقابل اینها هوشیارانه عمل کرد. هم شما، هم برادران حزب‌الله، هم مجلس اعلی، هم بقیه‌ی دستگاه‌های دیگر باید واقعاً این را یک استراتژی حتمی قرار دهید.»^{۶۰}

ایشان در دیدار با اعضای فراکسیون مقاومت مجلس لبنان نیز تذکر وحدت را تکرار کردند: «ما مطمئن هستیم که در آینده، حوادث به سود شماها خواهد بود. وحدت نیروهای مقاومت و نیروهای طرف‌دار مقاومت را حفظ کنید. عزم راسخ و امید و ایمان خودتان را حفظ کنید، که البته حفظ خواهید کرد. شب و روزی نمی‌گذرد که من به آقای سیدحسن نصرالله و نیروهای جهادی لبنان دعا نکنم. ما به آقای سیدحسن نصرالله و به نیروهای مقاومت و حزب‌الله افتخار میکنیم.»^{۶۱}

◆ پیروزی‌های غیرنظامی

شرایط برای حزب‌الله در روزهای پس از عقب‌نشینی اسرائیل کاملاً تغییر کرده بود. جوانمردی و سماحت سیدحسن نصرالله و آغوش باز او به روی جریانات رقیب، موجب نوعی «همراهی ملی» با ادبیات مقاومت شده بود، تا جایی که رفیق حریری نیز مدافع حزب‌الله شده و در دیدار با رهبر معظم انقلاب اسلامی گفت: «مقاومت اسلامی لبنان تا خروج کامل رژیم صهیونیستی از جنوب لبنان آماده و در صحنه خواهد بود.» و البته پاسخ شنید: «شما اشاره کردید که تا وقتی شبعاً در اشغال است، مقاومت هم هست؛ من می‌خواهم بگویم اگر اشغال شبعاً هم برطرف شود، شما مقاومت را باید نگه دارید. وجود مقاومت به معنای تعترض به آنها نیست، بلکه به معنای وجود مقاومت است.»^{۶۲}

با تأکید سیدحسن نصرالله، ابعاد حزب‌الله از مرز مبارزه فراتر رفت و خیلی زود با درک تذکر رهبر معظم انقلاب در خصوص ضرورت ارتباط با توده‌ی مردم، از سال ۱۳۷۵ به ابعاد خدمات اجتماعی نیز توجه کرد. دفتر هماهنگی امور انسانی سازمان ملل، در خرداد ۱۳۸۵، نتیجه‌ی این اقدامات را چنین گزارش داده است:

۵۹. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جوانان و فرهنگیان در مصالای رشت ۱۳۸۰/۲/۱۲

۶۰. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار رئیس مجلس لبنان، ۱۳۷۹/۵/۱۳

۶۱. دیدار اعضای فراکسیون مجلس لبنان ۱۳۸۱/۵/۲۸

۶۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نخست‌وزیر «لبنان» ۱۳۷۹/۱۰/۲۴

سیدحسن نصرالله نیز با صدور پیام تبریکی به محضر مقام معظم رهبری نوشت: «این پیروزی فرزندان است که دل‌های آن‌ها سرشار از عشق خمینی و خامنه‌ای است.»^{۵۵}

رمزگشایی از این فراز از پیام سید را می‌توان در سخنرانی مراسم سالگرد امام خمینی دید که آیت‌الله خامنه‌ای چنین تشریح کرد: «اگر در دو سه سالی قبل، به آحاد مردم و به خود صهیونیست‌ها و پشتیبانانشان گفته میشد که همین جوانان مؤمن حزب‌الله در لبنان بر شما صهیونیست‌ها پیروز خواهند شد، شما را از اینجا بیرون خواهند کرد، سرزمین خودشان را از شما بزور پس خواهند گرفت، کسی باور نمی‌کرد؛ اما همین مطلبی که باور نمیشد، اتفاق افتاد! یک جنگ سریع اتفاق نیفتاد، اما یک مبارزه و مقاومت طولانی چندساله اتفاق افتاد. نیروی اراده و نیروی ایمان، بر آن چیزی که زرق و برق آن چشم‌ها را خیره می‌کرد، فائق آمد.»^{۵۶}

سیدحسن نصرالله تجربه‌ای از نزدیک درباره‌ی نظر امام پیرامون شهدای حزب‌الله داشت: «برادران ما در حزب‌الله نوار ویدیویی حاوی وصیت‌نامه‌های شهادت‌طلبانی را که عملیات استشهادی بزرگی در لبنان انجام داده بودند و لرزه به اندام اشغالگران انداخته بودند، پیش از انتشار در رسانه‌ها برای ما ارسال کردند. این ویدیو برای حضرت امام نمایش داده شد [...] امام پس از مشاهده‌ی وصیت‌نامه‌ها گفتند: «این‌ها جوانان هستند.» تمامی آن‌ها از جوانان بودند. ایشان سپس فرمودند: «این‌ها اهل عرفان حقیقی‌اند.» واقعیت این است که امام به شدت تحت تأثیر وصیت‌نامه‌ها قرار گرفته بودند.»^{۵۷}

رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با مسئولان سیاست خارجی ایران نیز تصریح کردند: «این را دست‌کم نگیرید... اسرائیل که تا به حال در مقابل هیچ فشار سیاسی تسلیم نشده، مجبور میشود با این وضعیت، جنوب لبنانی را که نیامده بود تا ترک کند، آمده بود که آنجا بماند، رها کند... برای آن اسرائیل بزرگ، جنوب لبنان حتماً جزء اصلی است. نهر لیتانی و بقیه‌ی امکاناتی که آنجا هست، حتماً جزو لوازم وجود یک اسرائیل آن‌چنانی است. اینها نیامده بودند تا برگردند... اجبار، او را وادار میکند. این اجبارکننده کیست؟ نهضت اسلامی. و این همان حرفی است که ایران اسلامی از روز اول گفته است.»^{۵۸}

همان‌طور که سیدحسن پیش‌بینی کرده بود، پیروزی حزب‌الله الگوی مردم فلسطین شد. «در تظاهراتی که در نوار غزه و ساحل غربی رود اردن - که منطقه‌ی فلسطینی‌نشین است - راه می‌اندازند، عکس رهبر

۵۵. خسروشیری، علی (۱۳۸۹) انقلاب اسلامی ایران و شیعیان لبنان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۸۹.

۵۶. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در حرم امام خمینی، ۱۳۷۹/۳/۱۴

۵۷. نشریه مسیر، شماره اول، گفتگوی ۵ ساعته با دبیرکل حزب‌الله لبنان، ص ۸۵

۵۸. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسؤولان وزارت امور خارجه و رؤسای نمایندگیهای جمهوری اسلامی ایران در خارج از

کشور ۱۳۷۹/۵/۲۵

«حزب الله نه تنها از بال های نظامی و سیاسی برخوردار است، بلکه در برنامه ی توسعه ی اجتماعی لبنان نیز حضوری فراگیر دارد. این گروه اخیراً حداقل چهار بیمارستان، دوازده کلینیک، دوازده مدرسه، دو مرکز کشاورزی جهت آموزش ها و مشاورت های فنی به کشاورزان در لبنان احداث کرده است. همچنین، دارای بخش محیط زیست و برنامه های گسترده ی همیاری اجتماعی است.»^{۶۳}

یکی از دستاوردهای دیگر مدیریت مقتدرانه ی سید در عرصه ی مذاکره با دشمن، آزادی اسرای حزب الله بود. سید بدون هر گونه تزلزل در میدان و با پرهیز از سازش کاری، مبادله ی موفقیت آمیز ۴۳۵ نفر از اسرای کشورهای عربی و همچنین پیکر ۵۹ شهید را در برابر تحویل تنها ۳ جنازه ی نظامی اسرائیلی و آزادی یک تاجر و یک افسر اسیرشده ی اسرائیلی در نهم بهمن ماه ۱۳۸۲ رقم زد که موجب اعتماد بیش از پیش جامعه ی عرب به راهکار مقاومت شد. نکته ی مهم آن بود که از میان این تعداد، تنها ۲۳ نفر لبنانی بودند و ۴۰۰ اسیر فلسطینی از اعضای تمامی گروه های مقاومت فلسطینی، پنج سوری، سه مغربی، سه سودانی، یک لیبیایی و حتی یک تبعه ی مسلمان آلمان به نام «استیفان سمیرک» مبادله شدند. همچنین، اسرائیل متعهد شده بود سرنوشت ۲۴ مفقودالثر و نقشه های مین گذاری های مناطق جنوب لبنان را به حزب الله لبنان ارائه کند.^{۶۴}

در پی این دستاورد، رهبر معظم انقلاب اسلامی در پیامی خطاب به سیدحسن نصرالله، «پیروزی درخشان حزب الله قهرمان لبنان را در آزادسازی صدها نفر از فرزندان دلاور اسلام، از بند رژیم ظالم و غاصب صهیونیست»، به او و همه ی مجاهدان سرافراز حزب الله و به خانواده های آن آزادگان عزیز تبریک گفته و آن را نشانه ی «شکست پذیری دولت شریر و خبیث صهیونیست در برابر اراده های مستحکم و ایمان های استوار مجاهدان فی سبیل الله» دانستند.^{۶۵}

♦ جنگ سی و سه روزه

سیدحسن نصرالله وعده ی آزادی دیگر اسرای لبنانی را داده بود که در رأس آنان، سمیر قنطار بود؛ اسیری مشهور از خانواده ای دروزی با سابقه ی حدود سه دهه اسارت در زندان اشغالگران که به نمادی از مقاومت تبدیل شده بود. برای این منظور، در بیست و یکم تیر ۱۳۸۵، عملیات «وعده ی صادق» با سرعت بالایی انجام شد و در عرض سه دقیقه، دو نظامی اسرائیلی جهت مبادله ی بعدی به اسارت مقاومت لبنان درآمدند و این موضوع به سرعت به سیدحسن نصرالله اطلاع داده شد.

۶۳. آزادترین مرد جهان، ص ۱۸۶

۶۴. مصاحبه مطبوعاتی دبیر کل حزب الله لبنان، خبرگزاری مهر، کد خبر ۵۴۶۸۹

۶۵. پیام تبریک به حزب الله لبنان ۱۳۸۲/۱۱/۹

یکی از دستاوردهای دیگر
مدیریت مقتدرانه سید در
عرصه مذاکره با دشمن،
آزادی اسرای حزب الله بود.



شهادت حاج عماد مغنیه که به حاج رضوان شناخته می شد، نشان داد که بر خلاف تصور ساده اندیشان، اسرائیل همچنان در اوج تخاصم است و اضلاع جبهه مقاومت نباید از یاری یکدیگر کوتاهی کنند.

این اقدام موجب آغاز «جنگ تموز» یا «جنگ سی و سه روزه» شد. کارشناسان امنیتی و استراتژیست‌های نظامی، در آغاز جنگ، از واکنش اسرائیل نسبت به عملیات حزب‌الله مات‌ومبهور بودند. آنان تا کنون در تاریخ نبردها کمتر دیده بودند که یک درگیری مرزی و اسارت دو سرباز به جنگی تمام عیار منجر گردد. به زعم آن‌ها، واکنش اسرائیل به هیچ‌وجه مناسب آنچه رخ داد نبود و یورش همه‌جانبه‌ی هوایی و زمینی و دریایی و تخریب زیرساخت‌ها تنبیه و مجازات منطقی برای یک درگیری مرزی تلقی نمی‌شد. اما آنان نمی‌دانستند که اسرائیل از مدت‌ها قبل، خود را برای حمله‌ی غافلگیرانه به لبنان و از بین بردن حزب‌الله آماده کرده بود. این موضوع مهم، در آغازین روزهای جنگ، طی پیامی محرمانه از سوی حضرت آیت‌الله‌العظمی‌ خامنه‌ای و توسط سردار سر لشکر قاسم سلیمانی به آگاهی سیدحسن نصر الله رسید. در واقع، عملیات «وعده‌ی صادق» حزب‌الله اثر این نقشه‌ی خطرناک را کاست و خطر بزرگی را از لبنان دور کرد.^{۶۶}

سیدحسن نصر الله روایتی جذاب از این موضوع دارد: «در جریان جنگ سی و سه روزه - که البته ۳۴ روز بود اما جنگ سی و سه روزه خوانده می‌شود - طبیعتاً مردم لبنان در اوایل جنگ نسبت به آنچه قرار بود در آینده اتفاق بیفتد بسیار نگران بودند. حتی برخی از مسئولان لبنانی با مقامات سعودی تماس برقرار کردند تا ریاض، ضمن میانجی‌گری، به جنگ در جنوب لبنان خاتمه دهد. سعودی‌ها نیز به مسئولان لبنان پاسخ دادند: «هیچ کس دخالت نمی‌کند. یک تصمیم و اجماع آمریکایی، بین المللی و منطقه‌ای وجود دارد که حزب‌الله از بین برود و در واقع له شود. حزب‌الله هیچ راهی ندارد جز اینکه یا تسلیم شود و یا نابود.» طبیعتاً تصمیم ما مبارزه بود و اراده‌ای قوی برای جنگیدن با روحیه‌ی کربلایی بر تمام حزب‌الله حاکم بود. [...] حاج قاسم در روزهای اولیه‌ی جنگ به ضاحیه‌ی جنوبی بیروت آمد. او گفت که السیدالقائد زمانی که در مشهد به سر می‌بردند [...] گفتند: «شما

۶۶. خلیل، علی حسن (۱۳۹۸) ناگفته‌های جنگ ۳۳ روزه، مترجم صفاء الدین تهرانیان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۴۴.

پیروزی شیرین

اسرائیل در آغاز دست به جنایات بزرگی زد تا با ارباب، حزب‌الله را زمین‌گیر کند. اما تنها دو هفته پس از پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی در محکومیت جنایات رژیم صهیونیستی در لبنان، پیروزی بزرگ حزب‌الله در جنگ سی و سه روزه رقم خورد.



آنچه می‌گویم بنویسید، سپس به بیروت بروید و آن را تسلیم فلان شخص کنید. آن شخص نیز در صورت صلاحدید، این مسائل را با دوستان و برادران خود در میان می‌گذارد.» پس از شرح این ماجرا، حاج قاسم شروع به قرائت سخنان السیدالقائد برای من کرد. از جمله‌ی موارد این بود که السیدالقائد در شرایطی که بسیاری افراد گمان می‌کردند اسارت نظامیان اسرائیلی مصیبت بزرگی بود، در ابتدای پیام خود فرموده بودند: «اسارت نظامیان اسرائیل توسط مقاومت لبنان یک لطف الهی پنهان بود، چرا که این عملیات، اسرائیل را وادار کرد در واکنش به اقدام شما وارد لبنان شود. اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها خود را برای حمله به لبنان و حزب‌الله در اواخر تابستان یا اوایل پاییز ۲۰۰۶ آماده می‌کردند که در آن صورت، شما درحالی‌که آماده‌ی جنگ نبودید، غافلگیر می‌شدید. بنابراین، اسارت نظامیان اسرائیل توسط شما یک لطف الهی بود که زمان را کمی به جلو هدایت کرد تا بدین ترتیب، جنگ در زمانی که آمریکا و اسرائیل برای آن برنامه‌ریزی کرده بودند اتفاق نیفتاد و زمانی رخ داد که آن‌ها برای آن آماده نبودند، بلکه درحال آماده شدن بودند و در نقطه‌ی مقابل، شما آماده بودید؛ یعنی زمانی که هیچ عاملی برای غفلت و غافلگیری وجود نداشت.» [...] بعدها بزرگان آن را تأیید کردند و بر آن صحه گذاشتند. به عنوان نمونه، زمانی که این مسئله را به صورت رسانه‌ای مطرح کردم، استاد فقید محمد حسنین هیکل، در برنامه‌هایی جداگانه در شبکه‌ی «الجزیره» در آن زمان، آن را تأیید کرد. در همین حال، یکی از نویسندگان بزرگ آمریکایی به نام سیمور هرش، مسئله‌ی مذکور را تأیید کرد. [...] سخن السیدالقائد در آن روز، نوعی یقین را در من به وجود آورد. من از آن روز یقین حاصل کردم که ما در جنگ پیروز می‌شویم و پس از آن به یک قدرت منطقه‌ای مبتدل خواهیم گشت و این اتفاق هم افتاد.»^{۶۷}

اسرائیل، در آغاز، دست به جنایات بزرگی زد تا با ارباب، حزب‌الله را زمین‌گیر کند؛ اما تنها دو هفته پس از پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی در محکومیت جنایات رژیم صهیونیستی در لبنان که در انتهای پیام آمده بود «سلام بر ملت لبنان، سلام بر حزب‌الله پیروز و سلام بر رهبر دلاور و مؤمن عربی، سیدحسن نصر الله»،^{۶۸} پیروزی بزرگ حزب‌الله در جنگ سی و سه روزه رقم خورد.

آیت‌الله خامنه‌ای خطاب به «برادر مجاهد و بسیار عزیز جناب آقای سیدحسن نصر الله (ادام الله عمره و عزه و عافیه)»، پیام تبریکی حماسی صادر کرد که در فرازی از آن آمده بود: «شما به ملت‌های عرب عزت بخشیدید و توانایی‌های آنان را که ده‌ها سال به وسیله‌ی تبلیغات و سیاست‌های استکباری انکار شده بود، در صحنه‌ی عمل به همه نشان دادید.» و در پایان، انذار داده بود که «دشمن اکنون در صدد بریدن

۶۷. نشریه مسیر، شماره اول، گفتگوی ۵ ساعته با دبیرکل حزب‌الله لبنان، ص ۱۰۳

۶۸. پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی در محکومیت جنایات رژیم صهیونیستی در لبنان ۱۳۸۵/۵/۱۱



لیک غزه

هنگامی که در دی ماه ۱۳۸۷، اسرائیل جنگ ۲۲ روزه را در غزه برپا کرده بود: سید حسن نصرالله در جمع حاضران در تظاهرات گسترده حمایت از غزه، گفت: «شما ندای امام حسین (ع) را در طول تاریخ لیبیک گفته اید: صدایی که هر مظلوم و صاحب حقی را به خود می خواند، شما ندای امام خامنه ای را لیبیک گفته اید.»



شخص شما و به خانواده ی گرامی اش و به جوانان سرافراز حزب الله و مقاومت و به همه ی ملت لبنان تبریک و تسلیت میگویم.»^{۷۲}

شهادت او که به «حاج رضوان» شناخته می شد، نشان داد که بر خلاف تصوّر ساده اندیشان، اسرائیل همچنان در اوج تخاصم است و اضلاع جبهه ی مقاومت نباید از یاری یکدیگر کوتاهی کنند؛ آن چنان که سید مقاومت نیز از سرمایه ی اجتماعی حاصله از پیروزی های مکرّر، برای یاری رساندن به فلسطین بهره می برد. هنگامی که در دی ماه ۱۳۸۷، اسرائیل جنگ بیست و دوروزه را در غزه برپا کرده بود، سید حسن نصرالله در جمع حاضران در تظاهرات گسترده ی حمایت از غزه گفت: «شما ندای امام حسین (علیه السلام) را در طول تاریخ لیبیک گفته اید؛ صدایی که هر مظلوم و صاحب حقی را به خود می خواند. شما ندای امام خامنه ای را لیبیک گفته اید تا امت اسلامی همبستگی و اندوه خود از شهدای غزه را اعلام کند و به آن ها افتخار نماید.»^{۷۳}

چنین میدان داری هایی از سوی سید حسن نصرالله بود که موجب شد رهبر معظم انقلاب اسلامی به نبیه بّری بگویند: «امروز لبنان به قلب منطقه ی خاورمیانه تبدیل شده است و پیروزی مردم غزه در جنگ بیست و دوروزه نتیجه ی پیروزی مقاومت اسلامی در جنگ سی و سه روزه ی لبنان بود.»^{۷۴} و مشابه همین را بار دیگر به میشل سلیمان، رئیس جمهور وقت لبنان، یادآور شوند که «لبنان با مقاومت در مقابل تجاوزات رژیم صهیونیستی به یک الگو و درس برای ملت های مسلمان تبدیل شد و در همان ایام جنگ سی و سه روزه ی، بسیاری از مسلمانان در کشورهای اسلامی و عربی به نام حزب الله لبنان و به نام سید حسن نصرالله شعار میدادند.»^{۷۵}

◆ غیور در میانه ی فتنه

جمعه بیست و سوّم مرداد ۱۳۸۸، سید حسن نصرالله، دبیرکل حزب الله لبنان، در سخنانی به مناسبت سوّمین سالگرد پیروزی مقاومت در جنگ سی و سه روزه از طریق ویدیو کنفرانس در حومه ی بیروت که هم زمان از شبکه تلویزیونی «المنار» لبنان نیز پخش می شد، با اشاره به ناآرامی هایی که دشمن با هدف فروپاشی نظام در ایران سازمان دهی کرده بود، گفت: «ایران با درایت امام خامنه ای از این بحران با قدرت بیشتری خارج شد و هر روز به این قدرت افزوده خواهد شد. در هفته های گذشته، برخی بر احتمال سقوط نظام

این بازوی توانا و کارآمد است؛ در صدد ایجاد اختلاف میان سیاستمداران است؛ در صدد پاشیدن ویروس بی صبری و تردید در مردم است. همه باید در برابر این سم پاشی ها بیدار باشند. به حول و قوّه ی الهی، شما در خنثی کردن توطئه های آنان موفق خواهید شد و پیروزی دوّمی به دست خواهید آورد، ان شاء الله. جهادی که اکنون در این میدان جدید، پیش روی شما است، مانند جهاد فداکارانه ی شما در میدان نظامی، حائز اهمّیت و در آن، صبر و توکل و اخلاص و تدبیر، تعیین کننده است.» و پیش از امضای پیام، تعبیری نادر مرقوم داشته بودند: «به شما و دیگر برادران و دلواران عرصه ی جهاد درود میفرستم و دست و بازوی همه ی شما را میبوسم.»^{۶۹}

در آن سوی جنگ، نخستین انتقادات بلافاصله پس از خاتمه ی جنگ از درون جامعه ی اسرائیل و مقامات عالی رتبه ی آن برخاست. یکی از شدیدترین انتقادات از سوی موشه ارینز مطرح شد که در مقاله ای در روزنامه ی «هاآرتص»، مثّلت اولمرت، پرتز و لیونی را به باد تمسخر گرفت: «چند روز اوّل جنگ، با افتخار تمام ادّعا می کردند که با حمله ی نیروی هوایی اسرائیل به لبنان، حزب الله را قطعه قطعه کرده و پیروزی آسانی برای ما به ارمغان خواهند آورد، اما به تدریج از خواب غفلت بیدار شدند. جنگی که به تصوّر مسئولانمان قرار بود نیروی بازدارندگی اسرائیل را تقویت کند، در طول یک ماه، قدرتش را در هم شکست.»^{۷۰} هنوز حزب الله درگیر بازسازی جنوب لبنان بود که خبر ترور یکی از اصلی ترین بازوان سید حسن نصرالله در دمشق، در تیتیر اخبار نشست. ایهود اولمرت، نخست وزیر اسرائیل، با انتشار بیانیه ای، هر گونه دخالت اسرائیل در این ترور را تکذیب کرد. مهندسی اخبار به نوعی بود که با متّهم کردن سوریه، برای حزب الله مشکل آفرینی کنند؛ اما نصرالله فریب نخورد. پانزده سال بعد، یوسی میلّمَن جزئیاتی از ترور مغنّیه را فاش کرد که نشان می داد اولمرت، نخست وزیر وقت رژیم صهیونیستی، پس از دریافت چراغ سبز از جرج بوش، دستور این ترور را به موساد داده بود.^{۷۱}

پیام تسلیت رهبر معظم انقلاب اسلامی، برای اغلب کسانی که تا آن روز نام عماد مغنّیه را نشنیده بودند، بیانگر جایگاه او بود: «برادر عزیز جناب حجت الاسلام آقای سید حسن نصرالله! شهادت برادر مجاهد مخلص و فداکار، آقای حاج عماد مغنّیه، برای خود او که سراپا عشق و شور جهاد فی سبیل الله بود فوزی عظیم و سرانجامی سعادت بار است و برای ملت لبنان که چنین مردان بزرگی را پرورده و به عرصه ی آزادی خواهی و مبارزه با ستم تقدیم کرده، مایه ی سرافرازی و سربلندی است. ... من این شهادت بزرگ را به

۶۹. پیام تبریک رهبر معظم انقلاب اسلامی به حجت الاسلام والمسلمین سید حسن نصرالله به مناسبت پیروزی مقاومت اسلامی

۱۳۸۵/۵/۲۶

۷۰. خلیل، علی حسن (۱۳۹۸) ناگفته های جنگ ۳۳ روزه، مترجم صفاء الدین تهرائیان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۴۷.

۷۱. خبرگزاری ایرنا، کد خبر ۸۵۰۰۶۱۹۹

۷۲. پیام تسلیت رهبر معظم انقلاب به دبیر کل حزب الله لبنان به مناسبت شهادت حاج عماد مغنیه ۱۳۸۶/۱۱/۲۵

۷۳. حاجی کاظمی طهرانی، محمد مهدی (۱۳۹۷) تاریخ تحلیلی دولت نهم، تهران: مؤسسه فرهنگی هنری و انتشارات مرکز اسناد

انقلاب اسلامی، ص ۵۴۳

۷۴. دیدار رئیس مجلس لبنان با رهبر انقلاب، ۱۳۸۷/۱۲/۱۴

۷۵. دیدار رئیس جمهور لبنان و هیأت همراه با رهبر انقلاب، ۱۳۸۷/۹/۵



اعتماد به نفس

علی‌رغم برخورداری السید القائد از اختیارات کامل از سوی امام خمینی، ایشان تلاش می‌کردند که برای ما نقش راهنما و نشان‌دهنده‌ی مسیر را ایفا کنند و کمک می‌کردند تا ما خود تصمیم‌گیرنده باشیم



کسی به نیابت از شما تصمیم‌گیری کند.» بنابراین، از ناحیه‌ی تربیتی حزب‌الله و رشد و پیشرفت سریع آن، نقش السید القائد در آن مرحله بسیار مهم، بزرگ و جدی بود.^{۷۸}

او یک بار پس از جنگ سی‌وسه‌روزه، در انتهای گفت‌وگو با صداوسیما جمهوری اسلامی، چنین جملاتی را گفت که برای پایان‌بندی این بازخوانی، به قدر کفایت گویا است: «سخن آخر من این است که ما در لبنان این نعمت را احساس و درک می‌کنیم و مردم ایران نیز به خوبی این نعمت را درک می‌کنند. اما من هم به عنوان یک لبنانی می‌گویم که از عظیم‌ترین نعمت‌های الهی در کنار این نظام، همانا وجود مبارک مقام معظم رهبری (دام ظلّه الشریف) است؛ این رهبر بزرگ و حکیم و مورد عنایت و تأیید الهی. و من این سخن را از روی تجربه می‌گویم و نه از روی تعارف. ارزش و نعمت وجود این رهبر بزرگ را بدانند و از وجود این نعمت استفاده کنند و به خاطر این نعمت از خداوند (تبارک و تعالی) تشکر و آن را حفظ کنند و ان شاء الله از این وجود مبارک بهره ببرند. و من می‌خواهم به آن‌ها تأکید کنم که دشواری‌ها و خطرهای هرچه باشد و تهدیدهایی که آمریکا و صهیونیست‌ها بر ضدّ کشورها و ائت‌ما مطرح می‌کنند هرچه باشد، ما از ملت ایران آموخته‌ایم که به پیروزی ایمان داشته باشیم و می‌خواهیم آنچه را از ملت ایران آموخته‌ایم یادآوری کنیم که باید یقین داشته باشند که پیروزی ان شاء الله یار مؤمنان و مجاهدان و مظلومان خواهد بود.

من به یاد می‌آورم که در سال ۱۳۶۱، در لبنان، یکصد هزار سرباز اسرائیلی و هزاران تانک اسرائیلی وجود داشت و تعداد نیروهای مقاومت و مجاهد بسیار کم بود. آن زمان، هیئت‌ما برای کسب برکت و تأیید خدمت حضرت امام خمینی (قدّس سرّه الشریف) شرفیاب شد تا از رهنمودهای ایشان بهره‌مند شویم و ایشان در آن روز می‌دانستند که ما گروهی اندک و مستضعف هستیم و حجم دشمنی را که با آن می‌جنگیدیم، می‌دانستند؛ اما به ما گفتند به تکلیفتان عمل کنید، به خدا توکل کنید، در انتظار کمک هیچ کس نباشید و من می‌بینم و می‌دانم که پیروزی بر پیشانی‌های شما نقش بسته است. امام خمینی در سال ۱۳۶۱ از پیروزی‌هایی با ما سخن گفت که مقاومت ما تحقق خواهد بخشید، حال آنکه ما تعداد اندک با امکانات محدود بودیم؛ اما هر آنچه امام خمینی به ما گفتند، در سال‌های جهاد و مقاومت تحقق یافت و امروز نیز ما وارد این مرحله، یعنی مرحله‌ی پیروزی‌ها شده‌ایم و ان شاء الله با ایمان و اراده و یقین و وحدت و وجود رهبری شجاع و حکیم و مورد تأیید خداوند (سبحانه و تعالی)، ما با هیچ شکستی روبه‌رو نخواهیم شد.^{۷۹}

جمهوری اسلامی در ایران تکیه کردند که این تنها سراب و توهمی بیش نیست.^{۷۶}

این اولین موضع او نبود. جمعه بیست‌ونهم خرداد ۱۳۸۸، درحالی که برای برهم زدن روند مردم‌سالاری، در تهران از سوی برخی طرف‌های انتخابات فراخوان راه‌پیمایی در سی‌ام خرداد صادر شده بود، سیدحسن نصرالله در تصاویری که از شبکه‌ی تلویزیونی «المنار» لبنان پخش شد، گفت: «به گروه ۱۴ مارس توصیه می‌کنم که موضوع انتخابات ایران را رها کند. ... به برکت وجود ولایت فقیه و حضور رهبری و آگاهی مسئولان و اخلاص عمیق ملت ایران، این مشکل برطرف خواهد شد. ... من به شما تأکید می‌کنم و اطمینان خاطر می‌دهم که ایران این مرحله‌ی دشوار را ان شاء الله به سادگی از سر خواهد گذراند و همه‌ی کسانی که تحلیل می‌کنند و نظر می‌دهند و به این آشوب‌ها دل می‌بندند، من به آن‌ها اعلام می‌کنم که امید آنان وهم و خیال و سرابی بیش نیست.»^{۷۷}

روش تعامل

آنچه در سال‌های اخیر گذشته است، پرتلاؤتر از آن است که نیاز باشد بر سیاهه‌ی این متن بیفزاییم و بخش‌کثیری از مخاطبان، آن را به یاد دارند. اما فصل مهمی از بازخوانی روابط سیدالقائد با سید مقاومت، دقت به شکل این تعامل است. سیدحسن نصرالله در این خصوص چنین گفته بود: «تسلّط کامل ایشان بر زبان عربی کمک زیادی به درک عمیقشان از مشکلات و همچنین دیدگاه‌های برادران لبنانی ما می‌کرد. نکته‌ی مهم این است که علی‌رغم برخورداری السیدالقائد از اختیارات کامل از سوی امام خمینی، ایشان تلاش می‌کردند که برای ما نقش راهنما و نشان‌دهنده‌ی مسیر را ایفا کنند و کمک می‌کردند تا ما خود تصمیم‌گیرنده باشیم. من همواره به یاد دارم که در تمامی جلسات، در آن زمان و بعد از آنکه ایشان رهبر شده بودند، هرگاه السیدالقائد می‌خواستند نظری بدهند، می‌گفتند «پیشنهاد من این است»؛ مثلاً در نظر و دیدگاهشان به نتیجه‌ای می‌رسیدند اما می‌گفتند «شما بنشینید با یکدیگر مشورت کنید و تصمیمی را که صحیح است اتخاذ کنید.» حقیقتاً السیدالقائد در آن مرحله‌ی حسّاس، ضمن پرورش فکری، علمی و ذهنی فرماندهان و رهبران حزب‌الله، نقش مهمی در هدایت این گروه ایفا کردند تا بدین ترتیب، برادران ما بتوانند با اعتماد به نفس بالا و اعتماد به توانایی‌های خود، حتی در سخت‌ترین مسائل تصمیم‌گیری کنند. ایشان نظر می‌دادند اما این ضرب‌المثل معروف را که می‌گوید «صلاح مملکت خویش خسروان دانند» را به کار می‌بردند. ایشان می‌گفتند: «شما اهل لبنانید و نسبت به امور خود بهتر آگاهید. ما در نهایت بعضی نظرات را می‌دهیم و شما می‌توانید از آن استفاده کنید، اما این خودتان هستید که تصمیم می‌گیرید. منتظر نباشید

۷۶. ثابتی منفرد، امیرحسین (۱۳۸۹) روزشمار هشت ماه نبرد مقدس (۲۲ خرداد تا ۲۲ بهمن ۱۳۸۸)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۲۷۴.

۷۷. ثابتی منفرد، امیرحسین (۱۳۸۹) روزشمار هشت ماه نبرد مقدس (۲۲ خرداد تا ۲۲ بهمن ۱۳۸۸)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۸۱.

۷۸. نشریه مسیر، شماره اول، گفتگوی ۵ ساعته با دبیرکل حزب‌الله لبنان، ص ۸۶.

۷۹. مصاحبه اختصاصی سید حسن نصرالله دبیرکل حزب‌الله لبنان با صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۶/۵/۲۱.



در فصل دوم این شماره مسیر، به ابعاد سیاسی، نظامی و اجتماعی درهم تنیده‌ی سیدحسن نصرالله میپردازیم؛ فرمانده‌ای که تنها یک رهبر میدانی نبود، بلکه با هوشمندی سیاسی، مهارت‌های نظامی و حضور اجتماعی خود توانست جبهه‌های نو در برابر سلطه‌گران بگشاید. او نه فقط در میدان نبرد، که در عرصه‌ی سیاست داخلی لبنان و صحنه‌ی بین‌المللی، نقش آفرینی تعیین‌کننده داشت و حزب‌الله را به بازیگری اثرگذار در معادلات منطقه‌ای تبدیل کرد.

این فصل نشان خواهد داد چگونه نصرالله با بهره‌گیری همزمان از بینش سیاسی و روحیه‌ی مردمی توانست الگوی مقاومت را به فراتر از مرزهای لبنان گسترش دهد و در ذهن و دل امت اسلام به نمادی از صلابت و پایداری بدل شود.

مسیر

فصل دوم فرمانده مجاهد

در این اینفوگرافیک، به بخش‌های مهم زندگی سیدحسن پرداخته شده است.

۱۹۶۰

تولد در شرق بیروت،
جنوب لبنان



۱۹۶۹

تحصیلات ابتدایی
در مدرسه‌ی الکفاح



برخی منابع دیگر ادعا می‌کنند که او در محله‌ی
«برج حمود» در شرق بیروت به دنیا آمده است.

۱۹۷۵

حضور در آمل
هم‌زمان با جنگ داخلی لبنان

۱۹۷۵ تا ۱۹۷۶

تشکیل گروه
مطالعاتی مذهبی در بازوریّه



۱۹۷۶

ورود به حوزه‌ی
علمیه‌ی نجف

حضور در نجف
و شاگردی آیت‌الله
محمّدباقر صدر



۱۹۷۸

بازگشت به لبنان
هم‌زمان با اخراج طلاب لبنانی از نجف



فرمانده ایمان و مقاومت

مروری بر زندگی سیدحسن نصرالله

پرداختن به زندگی سیدحسن نصرالله، رهبر حزب‌الله لبنان،
ضرورتی مهم در شناخت تاریخ معاصر مقاومت است. او
فرماندهی باهوش و باتدبیر بود که با ایمان عمیق به خدا،
همواره خود را سرباز رهبر انقلاب معرفی کرده و توانسته با
قدرت فرماندهی کم‌نظیرش حزب‌الله را به یک جریان تأثیرگذار
منطقه‌ای تبدیل کند. او شخصیتی بود که نه تنها در میان
شیعیان، بلکه در بین اهل سنت، مسیحیان و دیگر ادیان لبنان
محبوبیتی گسترده داشت؛ این محبوبیت حتی فراتر از مرزها،
در جهان عرب و میان ملت‌های آزاده نیز جایگاهی ویژه داشت.



۱۹۸۱

دریافت اجازه در امور
حسبیه و شرعیه از
حضرت امام خمینی

۱۹۸۰

بازگشت به حزب آمل
فقالیت فرهنگی
و دینی در بقاع



۱۹۷۸

ازدواج با فاطمه مصطفی یاسین
(فرزندان: محمدهادی، محمدجواد،
زینب، محمدعلی، محمدمهدی)

ادامه در
صفحه بعد



مسیر

فصل دوم
فرمانده مجاهد

۱۹۸۲

جدایی از حزب آمل
و مشارکت در تشکیل
«آمل اسلامی»
و سپس «حزب الله»



۱۹۸۷

سفر به قم
برای ادامه‌ی تحصیل



۱۹۸۹

نماینده‌ی
حزب الله در تهران



۱۹۹۱

ریاست شورای اجرایی حزب الله،
هم‌زمان با دبیرگلی سیدعباس موسوی

۱۹۹۲

ترور
سیدعباس موسوی



۱۹۹۳

انتخاب به عنوان
دبیرکل حزب الله



۲۰۰۶

پیروزی در جنگ
سی‌وسه‌روزه



۲۰۰۰

عقب‌نشینی رژیم
صهیونیستی از
جنوب لبنان



۱۹۹۷

شهادت فرزندش
محمدهادی در
نبرد با اسرائیل



۲۰۰۸

شهادت عماد مغنیه



۲۰۱۱

همکاری در
بیرون راندن
داعش در
محور مقاومت



۲۰۱۶

انتخاب میشل عون
(متحد حزب الله)
به ریاست جمهوری
لبنان

۲۰۲۰

شهادت سرلشکر
حاج قاسم سلیمانی



۲۰۲۳

(۱۷ اکتبر) حمله‌ی حماس به اسرائیل
حمایت سیدحسن نصرالله از
حماس و آغاز مجدد درگیری‌ها

۲۰۲۴

(سپتامبر) حملات
هوایی اسرائیل به
جنوب لبنان و ضاحیه

۲۰۲۴

۲۷ سپتامبر
شهادت در حمله‌ی
مستقیم رژیم صهیونیستی

۲۰۲۴

۲۸ سپتامبر | شناسایی
پیکر و تأیید خبر شهادت
توسط رسانه‌های حزب الله



برای حزب الله حاج قاسم علم باش

گفت و گو با شهید دکتر محمد مهدی طهرانچی
درباره شهید سید حسن نصر الله

سه هفته از شهادت سید گذشته بود، به دفتر دکتر محمد مهدی طهرانچی برای ضبط خاطراتش رفته بودیم که تصویر دیدار با سید حسن نصر الله را بهانه کردیم و از آن دیدار پرسیدیم. دوست داشت خاطره‌ی آن سفر را به جلسه‌ی دیگری موکول کند که دست نوشته‌هایش را نیز همراه داشته باشد، اما سماجت ما موجب بیان بخشی از خاطرات شد. در طول نزدیک به نه ماهی که برای ضبط خاطرات به سراغش می‌رفتیم، هر بار دنبال نوشته‌های آن جلسه و تکمیل مباحث بودیم و آن قدر این جلسه به تعویق افتاد که با عروج او پس از ترور در بیست و سوم خرداد ۱۴۰۴ توسط رژیم صهیونی، دیگر صدای آسمانی‌اش برای گوش ما غریبه شد. آنچه پیش رو است، شرح مختصری است که شهید دکتر طهرانچی از دیدارش در سال ۱۴۰۱ با شهید سید حسن نصر الله برایمان گفت.





سید می گفت:
«اول که من
آدمم، بچه های
شیعه همه یا
کارگر بودند یا
خدمات شهری
بودند. ولی الان
کنکور که برگزار
می شود، از حزب-
های دیگر به من
می گویند که در
۱۰ نفر اول، یک
جای خالی برای
الکساندر و یا
عثمان بگذار.
همه شدند،
فاطمه، حسن،
محمد و حسین.
می گفت الان
۱۰ نفر اول کنکور
بچه های شیعه
هستند»

آدم محو سید بود. استقبال خیلی گرمی بود، با آن چهره ی خندان که یعنی خوش آمدید؛ خیلی احوالپرسی کرد. مذاکراتی که داشتیم، هم زمان با چهل سالگی تأسیس حزب الله بود. سید اوّل جلسه به دکتر ولایتی سلام رساند و از مرحوم شیخ الاسلام یاد کرد و گفت که چگونه حزب الله چهل ساله شد و دکتر ولایتی با مرحوم شیخ الاسلام در راه اندازی حزب الله خیلی مؤثر بوده اند.

♦ اولین دیدار با سید بود؟

اوّل یک جلسه با سید هاشم صفی الدّین داشتیم، جلسه ی دوّم هم با سید حسن بود. خیلی مناسبات رسمی نداشتیم. ایشان یک تعبیری کرد که «تو برای ما حاج قاسم در حوزه ی علم باش»)، البتّه این نقل نشود.

♦ از سر تواضع گفتید نقل نشود؟

نه، از سر اینکه بالاخره من برای اسرائیل موضوع هستم. اگر کاری بخواهم بکنم، نبایستی مطرح بشود. معلوم بود که تمام بیوگرافی من را کامل دارد. راجع به نگاهش به علم، نگاهش به تأسیس دانشگاه برای حزب الله و همین طور رابطه ی ما با آن ها مفصل صحبت کردیم. بعد، سید به من گفت که من نمی توانم مجوّز دو دانشگاه را بگیرم؛ مجوّز یک دانشگاه را بیشتر به من نمی دهند که آن را هم به نام «معارف» گرفته ایم؛ حالا دیگر شما بیایید در این قالب کار کنید. جلسه ی خیلی شیرین و خوبی بود. شاید کسی راجع به موضوع نگاه سید به دانشگاه و علم و مانند این ها کار نکرده باشد. ایشان علوم انسانی ما را خیلی دقیق تعقیب کرده بود.

♦ چه کسانی در جلسه بودند؟

در جلسه، سید عبدالله صفی الدّین و رئیس دانشگاه معارف هم بودند؛ منتها رئیس دانشگاه معارف عرب بود و اصلاً فارسی متوجّه نمی شد.

♦ شما فارسی حرف می زدید؟

ما مترجم نداشتیم و یک ساعت و نیم فارسی صحبت می کردیم. سید هم فارسی صحبت می کرد؛ خیلی قشنگ، خیلی بلیغ و بدون نقص، فارسی را صحبت می کرد؛ فارسی اش زیبا بود.

♦ از سفرتان به بیروت بگویید

من از اینجا که رفتم، با همان هواپیما در بیروت پایین آمدم. من تحویل حزب الله بودم. بچه ها و محافظین خودم که بودند، محافظین و بچه های حزب الله هم بودند و قوی تر از این ها بودند، مسلّح بودند و ماشین زرهی داشتند. همه چیز کامل بود. در یکی از خانه های امن بودیم و به هتل نرفتیم.

♦ رفتن به ملاقات ایشان با سختی همراه بود؟

ما از چهار مرحله گذشتیم. روزی که قرار داشتیم، مرحله ی اوّل، ما را با ماشین بردند. گفتند بیشتر از پنج نفر نمی توانید بیایید. سید عبدالله بود، من بوم و شش نفر شدیم که یک نفر اضافه داشتیم، گفتند خیلی خب. ماشین اوّل پرده داشت و ما در قسمت پرده دار نشستیم. مراقبت در ماشین دوّم دیگر جدّی تر بود، کلّش محصور بود و بیرون را نمی دیدیم. ماشین سوّم و ماشین چهارم هم به همین منوال بود. ما زیرزمین به زیرزمین چهار مرتبه ماشین را عوض کردیم. یک ساعت طول کشید.

ماشین می آمد در سطح شهر مدام می چرخید، دوباره می رفت زیرزمین؛ باز می آمد بالا می چرخید و دوباره می رفت پایین. چهار مرحله این اتّفاق افتاد، راننده ها جدا می شدند و تحویل بعدی می شدیم. دیگر به جایی رسیدیم، سوار آسانسور شدیم و بالا رفتیم.

یک آپارتمانی بود که سید آنجا منتظر ما بود. ملاقات انجام شد و دوباره ما آمدم و همین مراحل صورت گرفت تا به ماشین آخر خودمان در جایی که پارک بود رسیدیم. این اسرائیلی های نامرد خیلی از این مکان ها را پیدا کردند.

♦ به نظرتان ممکن است با پردازش کلان داده ی موبایل ها باشد؟

بله، موبایل و دوربین های شهری. آنالیز هوش مصنوعی خیلی ساده است. شما وقتی big data داری، کافی است بدانی این شخص آن روز ملاقات شده است؛ به آن روز برمی گردی و کلّ اطلاعات آن را درمی آوری که این به آن زیرزمین رفته است، حالا از اینجا به بعد نبوده است و هر ماشینی را که بیرون می آید، شما دوباره برمی گردانی. البتّه ما موبایل نداشتیم، ولی دوربین شهری باید باشد.

♦ پیجرها هم که مکان یاب ندارند.

ما هیچ وسیله ای نداشتیم، خالی خالی بودیم. البتّه دوربین شهری را اگر با موبایل یا پیجرها مَچ کرده باشند، می توانند. ظاهراً دوربین شهری شان هم دست آن ها است. بعد، ماهواره هم هست؛ ماهواره ی جاسوسی در حدّ شماره پلاک را هم می دهد.

♦ دیگر ورودتان به اتاقشان بدون موانع بود؟

بله. یک پسری ما را از آسانسور بالا برد، سید به استقبال آمد. یک واحد آپارتمانی عادی ساده، ولی



مأمریت محرمانه سید حسن

سید حسن به من گفت «تو برای حزب الله در حوزه علمی، حاج قاسم باش.» معلوم بود که تمام بیوگرافی من را کامل دارد. راجع به نگاهش به علم و دانشگاه مفصل صحبت کردیم و گفت که نمیتواند بیشتر از مجوز یک دانشگاه را بگیرد و از من خواست که در همان قالب کار انجام دهم.

♦ جایی که قرار بود دانشگاه شود، در این موضوعات جنگ آسیب دید؟

خبر ندارم. زمین آنجا را دادند که در منطقه ی ضاحیه نیست، بیرون ضاحیه است که قبل از جنگ، بچه هایشان داشتند برای تهیه ی نقشه می آمدند.

♦ یعنی هنوز ساخت آنجا شروع نشده بود؟

نه، هنوز شروع نشده بود؛ تازه داشتیم مقدمات را انجام می دادیم. قرار بود بیایند تا من آزمایشگاه ها را طراح بکنم که دیگر به جنگ خورد و الان یک سال است که جنگ است. البته در این مدت با هم ارتباطاتی داشتیم، ولی خبر دیگر ساخت متوقف شد.

قرارداد همکاری بیست و پنج ساله بین من و صفی الدین به صورت غیابی امضا شد، اما من دیگر نرفتم؛ البته نه به لحاظ پروتکل، بلکه به لحاظ حساسیت ها دیگر نرفتم؛ وگرنه من جایی که لازم بشود می روم. سفر خیلی خوبی بود. نگاهشان به علم را آنجا می شود دید. باید نوشته هایم را بیاورم.

♦ حالا غیر از مواردی که یادداشت کرده اید، نکته ای در خاطرتان هست که بخواهید تعریف کنید؟

آن جلسه، جلسه ی خیلی سنگینی بود. ما سعی کردیم همه چیز را بنویسیم. حرف های جدی ای زده شد. مثلاً یک خاطره ای را خود سید نقل کرد که خیلی مهم بود. می گفت اول که من آمدم، همه ی بچه های شیعه یا کارگر بودند یا در حوزه ی خدمات شهری کار می کردند؛ ولی الان کنکور که برگزار می شود، از حزب های دیگر به من می گویند که در بین ده نفر اول، یک جای خالی برای الکساندر یا عثمان بگذار؛ یعنی همه شده اند فاطمه، حسن، محمد و حسین. می گفت الان ده نفر اول کنکور بچه های شیعه هستند. در این سی سال، جامعه ی تخصصی لبنان روی دست شیعه است و جامعه ی شیعه از جامعه ی کارگری به جامعه ی تخصصی ارتقاء پیدا کرده است. این را خودش با افتخار نقل می کرد. آن ها الان یک نسلی هستند که بچه های شیعه دارند بهترین پزشک ها و بهترین مهندس ها می شوند.

آنجا مباحث طایفه ای خیلی زیاد است. شما وقتی به آنجا می روید، این مفهوم را می فهمید. رقابت سیاسی و جایگاهی در لبنان مسیحی مارونی و شیعه و سنی خیلی معنادار و پُررنگ است. یک روستا شیعه و یک روستا مسیحی است؛ با هم دعوا ندارند، ولی رقابت دارند.

♦ چون همه چیز هم تقسیم بندی شده است، پُررنگ ترش می کند.

بله؛ آخر افاق شیعه رئیس مجلس است، سنی رئیس دولت است، رئیس جمهور هم مسیحی است. این در ذهن هایشان خیلی پُررنگ است.

♦ رفتن شما به پیشنهاد حزب الله بود یا از طریق دانشگاه آزاد بود؟

دانشگاه آزاد در گذشته یک شعبه ای در بیروت داشته است که در زمان آقای جاسبی درست شده بود.

مسیر

فصل دوم

فرمانده مجاهد

به این شعبه اشکالات زیادی وارد بود و نتوانسته بود از دولت لبنان مجوز رسمی بگیرد. وقتی که من آمدم، به شدت دنبال این بودم که آن را اصلاح کنم. مرحوم شیخ الاسلام را به عنوان مسئول میز لبنان گذاشتیم و ایشان هم مأمور شد که این کار را جمع و جور کند. ایشان در همان موقع رفت با سید حسن نصر الله ملاقات کرد. سید آنجا نکاتی را گفت؛ گفتند حاضر هستند این کار را بکنند. یعنی دانشگاه آزاد مسئله ی لبنان بود.

خب ما بعدش آمدم و شروع به جمع کردن آن اشکالات کردیم. بعد از این ارتباطات، ما مرحله ی اول را جمع کردیم و مرحوم شیخ الاسلام معاون بین الملل من شد، اما ایشان فوت کردند. ما با منطقه ارتباطات داشتیم؛ ما در افغانستان و عراق هم بودیم، در لبنان هم بایستی به یک جایی می رسیدیم. برای این بحث، ما جلسات مستمری با سید عبدالله صفی الدین داشتیم که چه باید کرد، آن ها هم به ما گفتند که هر چه سید بگوید. آن جلسه نقطه ی عطف سیاست گذاری این شد که دانشگاه چه باید بکند. قبلش هم رئیس دانشگاهشان اینجا آمد. ما با رئیس دانشگاه معارف جلسه ی مفصلی گذاشتیم. بعد از این ملاقات، گفتند خودت بیا که من رفتم و در آن ملاقات هم که سطح بالا بود، ما مهمان حزب الله بودیم و من کسی را به غیر از حزب الله ندیدم، حتی سفارتخانه ی ایران هم نرفتم. رابطه ی ما و حزب الله در این حد بود. لذا ما رفتیم و صحبت ها را کردیم و بعد از آن هم کارها را جلو بردیم.

♦ از قبل تصویری داشتید که در جلسه که می روید، چه می شود؟

خیلی دوست داشتم بروم. بالاخره من بزرگان را زیاد دیده ام و با بزرگان زندگی کرده ام. یک مقداری کرونا بود و من ملاحظه ی سید را خیلی داشتم، ولی دیدن سید برای من خیلی شیرین بود. من امام را بارها دیده بودم، آقا را بارها از نزدیک دیده بودم، با حاج آقای رئیسی مأنوس بودم، بزرگان و علما را دیده بودم. آن صلابت و معنویتی که در سید بود، یک صلابت و معنویت کاملی بود که به جان آدم می نشست؛ یعنی ملاقاتش برای من عادی نبود. از آن مقدمات که بگذریم، دیدن ایشان وقتی وارد اتاقی می شدی که یک اتاق ساده بود و فقط خودش بود و هیچ کس دیگری نبود، خیلی دلنشین بود، خیلی به یادماندنی بود.

یک تعبیری یکی راجع به آیت الله بروجردی می کرد که می گفت ایشان یک گوشه ای نشسته است و از عالم غافل است، ولی عالم در دستش است. سید هم یک کسی است که همه ی جهان عرب در دستش است، همه چیز در دستش است. این تعبیر زیبایی بود. من در این چیزها خیلی سخت سلیقه هستم و آدم های کمی در دلم می نشینند. خدا حاج آقا مجتبیای تهرانی را رحمت کند! شما می دانید بالاخره کسانی که حاج آقا مجتبی را دیده اند، هر کسی در دلشان نمی نشیند و ذهنشان در همان چهار کلام اول، یاد حاج آقا مجتبی می افتد؛ ولی سید با همه ی وجود دل آدم را تسخیر می کرد.



قرار در ضاحیه

روایت دیدار آقای سید ابراهیم سجّادی با سید حسن نصر الله

همین که دکمه‌ی ریموت را فشار می‌دهم، تلفنم زنگ می‌خورد. پشت تلفن دوستی مبادی آداب، بی‌مقدمه می‌پرسد: «کجایی؟ خبر شنیدی؟» لامپ زرد رنگ بالای در پارکینگ روشن و خاموش می‌شود. با اینکه همین دو سؤال کوتاه برای دل آشوب‌های بعدی کافی است، به روی خودم نمی‌آورم. می‌خواهم خیلی عادی از وضعیت چشم‌ها و بیمارستان پیجری‌ها بگویم که اجازه نمی‌دهد. می‌گوید: «مقرّر فرماندهی حزب الله در حارة حریک بمبارون شده...!» یک هفته‌ای است که از لبنان برگشته‌ام. با اعتماد به نفس، در جوابش می‌گویم: «نگران نباش! ضاحیه خالیه.» می‌گوید: «از ترور سید حرف می‌زنن...!» چراغ زرد رنگ پارکینگ همچنان روشن و خاموش می‌شود و من، روبه‌روی فضایی تهی، متوقف ایستاده‌ام.

۱. پژوهشگر



◆ اولین دیدار

نهم اسفند ۱۳۹۴، کمی قبل از ساعت پنج عصر، جلوی ساختمانی در ضاحیه ایستادیم. کسی به عربی از پشت آیفون گفت: «تفضل!» منتظر شدیم، اما در باز نشد. چند ثانیه بعد، دوباره با صدای بلندتر و این بار با لحنی سؤالی همان کلمه را تکرار کرد. در آن لحظه و در آن کوچه‌ی بن‌بست در ضاحیه‌ی جنوبی بیروت، سخت‌ترین کار دنیا توضیح دادنِ این بود که برای چه آمده‌ایم و با چه کسی قرار داریم؛ مخصوصاً برای من که از صبح نگران بودم مبادا در آخرین لحظه، چیزی قرارمان را به هم بزند! اصلاً همین نگرانی بیجا سبب شده بود که زودتر از موعد برسیم. گفتم: «عندنا موعد»؛ یعنی قرار داریم. روی تلفظ حلقی «عین» جوری تأکید کردم که بفهمد ایرانی هستیم.

محلّ قرار را روز قبل، حاج جهادنامی پشت تلفن تعیین کرده بود. با تلفن داخلی تماس گرفت. طوری صحبت می‌کرد انگار دارد پی‌پی‌جی می‌کند. گوشی را به گوشم فشار می‌دادم تا بفهمم چه می‌گوید. با صدایی که به‌سختی می‌شنیدم، پرسید: «کجای ضاحیه رو بلدی؟» می‌خواست ماشین بفرستد دنبالم. همان‌طور که گوشی را سفت به گوشم چسبانده بودم، فهرست جاهایی را که می‌شناختم مرور کردم. ضاحیه را با کوچه‌پس‌کوچه‌هایش بلد بودم، اما به جای او داشتم بررسی می‌کردم که کجا به لحاظ امنیتی مناسب‌تر است. جواب که نشنید، دوباره پرسید: «دفتر سیدهاشم صفی‌الدین رو بلدی؟» با ذوق گفتم: «بله.» گفت: «فردا پنج عصر اونجا باشین.»

هنوز ساعت پنج نشده که بالاخره در ساختمان مجلس تنفیذی حزب‌الله باز شد و جوانی که لابد نفهمیده بود که چرا دو نفر، عصر تعطیل روز یکشنبه باید زنگ ساختمان را بزنند، در ورودی ساختمان جلویمان ایستاد. نگاهی به سرتاپایمان انداخت و پرسید: «با کی قرار دارین؟» چند قدمی نزدیک شدم و به آرامی گفتم: «جناب سید!» دوباره نگاهمان کرد و با مکثی معنادار و گیج گفت: «بفرمایین.» روشن بود همان‌که دیروز خودش را «جهاد» معرفی کرده، آمدنِ ما را اطلاع نداده بود. داخل آپارتمانی شدیم که دیوار یکی از اتاق‌هایش یک پنجره‌ی بزرگ شیشه‌ای داشت. جوان رفت به مردی که داخل همان اتاق پشت میز نشسته بود، چیزی گفت. دوباره بیرون آمد و پرسید: «چه کسی قرار رو گذاشته؟» گفتم: «دیروز حاج جهاد تماس گرفت و ...» که صبر نکرد. انگار اسم رمز را گفته باشم! دوباره باعجله رفت داخل همان اتاق. ما روبه پنجره‌ی بزرگ اتاق، جلوی در ورودی ایستاده بودیم که برگشت و با احترام تعارف کرد که در اتافی منتظر بمانیم. روی مبل‌های قدیمی، منتظر راننده نشستیم و من در صرافت جهاد بودم؛ کسی که لازم ندیده بود آمدنِ ما را به حراست ساختمان اطلاع بدهد؛ کسی که اسمش اسم رمز دفتر سیدحسن نصرالله بود.

◆ سخنرانی‌های آقا

پارک کردن ماشین برایم سخت می‌شود. پیاده نمی‌شوم. با گوشی، اخبار را مرور می‌کنم. خبر جدی است. اینترنت پارکینگ ضعیف است. فیلم لحظه‌ی بمباران باز نمی‌شود. باعجله پله‌ها را بالا می‌روم. درِ اتاق را پشت سرم



اسم رمز: جهاد

جوان رفت به مردی که داخل همان اتاق پشت میز نشسته بود، چیزی گفت. دوباره بیرون آمد و پرسید: «چه کسی قرار رو گذاشته؟» گفتم: «دیروز حاج جهاد تماس گرفت و ...» که صبر نکرد. انگار اسم رمز را گفته باشم! دوباره با عجله رفت داخل همان اتاق. ما روبه پنجره‌ی بزرگ اتاق، جلوی در ورودی ایستاده بودیم که برگشت.



می‌بندم. از فیلم بمباران، محلّ حادثه را نمی‌توانم تشخیص بدهم. اخبار را بالا و پایین می‌کنم. ناخودآگاه، دنبال اسمش در تلگرام می‌گردم. آخرین شماره‌اش را به نام JHM ذخیره کرده‌ام. از اسمش، همیشه حرف ا را برمی‌داشتم. تلگرام، تاریخ آخرین پیام را بیست‌ویکم سپتامبر، یعنی شش روز قبل ثبت کرده است. فیلم سخنرانی آقا در دیدار با میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی را فرستاده بودم که دو تا تیک آبی خورده بود؛ اما بر خلاف همیشه، در جواب ننوشته بود «ممنون». شاید فرصت نکرده بود. لابد تا الله‌اکبر اذان صبح، سید جلسه داشته و چند ساعت بعد هم که هواپیماهای اسرائیلی حمله‌شان را آغاز کرده‌اند، همراه سید به جایی امن رفته است؛ جایی که اسرائیلی‌ها مدعی هستند آن را با چندین تُن بمب سنگرشکن هدف قرار داده‌اند؛ بمب‌هایی که از بتن عبور می‌کنند و در زیر زمین منفجر می‌شوند.

◆ اگر موفق شوم

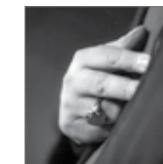
از ماشین سواری زیرزمینی خبر داشتم. آقا مجید پیش‌تر رفته بود و بارها مراحل دیدار را از زبانش شنیده بودم و حالا قرار بود با هم به دیدار سید برویم. بر خلاف عادت‌مان، هر دو کت پوشیده بودیم تا آداب چنین جلساتی را رعایت کرده باشیم. سؤال‌ها را در روز پیش با هم طرّاحی کرده بودیم. قرار بود پیش از مصاحبه، گزارش کار را من ارائه دهم و سرِ مصاحبه، آقا مجید مجری باشد و من گوشم به مصاحبه و چشمم به دوربین و نور و صحنه. بدون هیچ حرفی، هر دو ساکت منتظر بودیم. سر ساعت پنج، یک نفر وارد اتاق شد. بلافاصله بعد از سلام، بدون هیچ مقدمه‌ای گفت از طرف حاج جهاد آمده است. پرسید: «موبایل، فلش یا وسیله‌ی الکترونیکی همراه دارین؟» گفتم: «نه.» کاغذهای دستم را که دید، گفت: «این‌ها باید همراهتون باشه؟» گفتم: «بله.» آن‌ها را گرفت و گفت: «همان جا بهتون برمی‌گردونن» و بدون هیچ حرف اضافی دیگری راه افتاد و ما هم دنبالش.

پارکینگ ساختمان، مثل همه‌ی پارکینگ‌های ضاحیه، تنگ و پُر از ستون بود. انتظار داشتم قبل از سوار شدن، کسی ما را بازرسی بدنی کند؛ اما راننده در را با احترام باز کرد و سوار شدیم. این اخلاق‌مداری حزب‌الله را بارها دیده بودم، اما توقع آن را در این سطح نداشتم. با خودم می‌گویم: «لابد از روزها قبل، تحت کنترل بوده‌ایم یا شاید ماشین رو جایی اسکن می‌کنن.»

هرچه هست، از اینکه اخلاق و ادب معیار تعیین‌کننده در حزب‌الله است، سر شوق می‌آیم. پرده‌ی سپاهی صندلی عقب را از راننده و همراهش جدا کرده. ماشین از پارکینگ خارج می‌شود؛ این را از لای پرده و صدای خیابان فهمیدم. ماشین مدّت کوتاهی در خیابان‌های ضاحیه حرکت کرد و وارد پارکینگ دیگری شد. ماشین دومی آنجا منتظرمان بود؛ ماشینی که شیشه‌هایش نه با پرده، بلکه با چسبی سیاه‌رنگ پوشانده شده بود و تا راننده نور سقف ماشین را روشن نکرد، صندلی عقب ظلمات محض بود. مدّتی حرکت کرد، دُور زد، صدای باز و بسته شدن درهای کرکره‌ای چند بار شنیده شد و یکی دو باری هم عقب‌جلو کرد. راننده و همراهش پیاده و سوار شدند و بالاخره ایستاد.

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فِي شَيْءٍ

از خداوند و پیامبرش اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع نکنید که! از پی آن سست شوید. الانفال ۶۶



ته کیسه‌ی غدیر

از جایش بلند شد. بعد انگار چیزی یادش افتاده باشد، انگشترش را از انگشتش بیرون آورد و با لیخند گفت: «بفرمایید! شب عید غدیر است.» حاج جهاد انگشتر را از سید گرفت و کف دست من گذاشت. حالا امشب و بعد انتشار خبر شهادتش نبود که ببیند یادگاری غدیر، خانه را کربلا کرده است

سوار سوّمین ماشین شدیم. یک ون کوچک که کلّ بدنه و کف آن را موکت خاکستری چسبانده بودند. روبه‌روی صندلی ما یک جفت صندلی دیگر پشت به راننده قرار داشت. سوار شدیم. در کشویی بسته شد، اما حرکت نکرد. چند دقیقه‌ای منتظر ماندیم.

در دوباره باز و سیدجواد، پسر سیدحسن، سوار شد و روبه‌روی ما نشست. همین که خوش‌ویشی کردیم، پرسیدیم: «یعنی هر بار می‌خواهی پدرت رو ببینی، با همین شرایط می‌بینی؟» با خنده گفت: «بله، تازه اگه موقت بشم.» ماشین که ایستاد، گفت: «خدا رو شکر طولش ندادن.» پیاده شدیم. دری جلویمان باز بود، رفتیم داخل. تا ما کفش‌هایمان را جلوی در توی جاکفشی بگذاریم، مردی با تهریش جوگندمی و قامتی متوسط، از اتاقی در انتهای راهرو بیرون آمد. از برآمدگی پیراهنش پیدا بود که اسلحه به کمر دارد. فکر کردم لابد از محافظ‌ها است. رسید به ما، آغوشش را باز کرد و گفت «جهاد هستم» و گرم، حال‌واحوال‌پرسی کرد. انگار ما را سال‌ها است می‌شناخت! آرام و با قاطعیت حرف می‌زد؛ آن قدر قاطع که انگار جمع دو حال‌وهوای متضاد بود: محبّت و قاطعیت.

◆ بغل‌نداریم

آخرین دیدارمان را فراموش نمی‌کنم. از آخرین ماشین که پیاده شدم، مثل همیشه «حاج جهاد» منتظر بود. مرداد ۱۴۰۱، هنوز سویه‌های مختلف کرونا بخشی از اخبار روزانه‌ی دنیا بود. ناخودآگاه، همدیگر را در آغوش گرفتیم. هنوز سرم روی شانه‌اش بود که زیر گوشم با خنده اما قاطعانه گفت: «سید رو بغل نمی‌کنی‌ها!» تازه یاد کرونا افتادم و عقب کشیدم تا لبخندش را ببینم و عذرخواهی کنم. از اینکه این قدر نگران و مراقب سید بود، خیالم راحت شد. از اسفند ۱۳۹۴، وقتی که بعد از اولین دیدار، روی برگه‌ی کوچکی شماره‌اش را نوشت و خواست که فیلم سخنرانی‌های حضرت آقا را برایش بفرستم، هیچ وقت فکر نمی‌کردم این لحظه را تجربه کنم. شماره‌های قبلی‌اش را پاک نکرده‌ام. پیام‌ها را مرور می‌کنم. اسم‌های رمزی با حرف مشترک (که فقط خودم می‌دانستم شماره‌ی حاج جهاد است. بیشتر پیام‌هایم فیلم‌های سخنرانی حضرت آقا است. عقب‌تر می‌روم؛ عکس‌های حاج قاسم را در ایام شهادتش خواسته بود. یک بار هم عکس‌های شهید عبدالله رودکی^۱ را خواسته بود.

۱. سردار عبدالله رودکی متولّد سال ۱۳۳۴ در شیراز بود. در پخش اعلامیه‌های امام و سازمان‌دهی راه‌پیمایی‌های مردمی شیراز نقش مؤثّری داشت. چندین بار از طرف شهرداری تحت تعقیب قرار گرفت. سه سال متوالی مقام قهرمانی رشته‌ی بوکس کشور را کسب کرده و چندین عنوان قهرمانی در رشته‌ی کشتی به دست آورد. به سپاه پاسداران شیراز پیوست. با شروع جنگ تحمیلی، در عملیات ثامن الائمه شرکت کرد و در همان عملیات مجروح شد. در شکل‌گیری گردان‌های غوّاص لشکر ۱۹ فجر و همچنین تشکیل قرارگاه نوح نقش مؤثّری داشت. در شناسایی منطقه‌ی عملیاتی والفجر ۸ با تشکیل نیروی دریایی سپاه، به عنوان یکی از فرماندهان عملیاتی مناطق دریایی سپاه، نقش کلیدی داشت. به خاطر توان فوق‌العاده‌اش در رزم دریایی، غوّاصی، موشک‌اندازی و تسلّط به زبان عربی، یکی از مرتیان آموزشی حزب‌الله لبنان شد. صهیونیست‌ها بارها برای ترور او تلاش کردند. نهم خرداد ۱۳۷۹، چند روز پس از پیروزی لبنان، هنگامی که برای معارفه‌ی فرمانده جدید نیروی دریایی استان بوشهر به این استان سفر کرد، هدف اصابت گلوله‌ی تفنگ شکاری منافقین قرار گرفت و به شهادت رسید.

فیلم سخنرانی آقا در دیدار با میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی را فرستاده بودم که دو تا نیک آبی خورده بود؛ اما برخلاف همیشه، در جواب ننوشته بود: ممنون. شاید فرصت نکرده بود.



دوربین‌های جاسوس

با دیدن دوربین DVcam حسابی دماغ شدم. طوری که به کسی برنخورذ، توضیح دادم که در زمانهٔ دوربین‌های ۴K تصویربرداری از سید با دوربین SD خیلی حیف است! تصویربردار گفت: «دوربین‌های جدید همه جی‌پی‌اس و وای‌فای دارن. ما نمی‌تونیم از اونا استفاده کنیم.»

همه چیز سر جای خودش

جهاد دستم را توی دستش گرفت و برد داخل اتاق بزرگی که قرار بود مصاحبه آنجا انجام شود. یک اتاق بزرگ با فضای رنگی گرمی و قهوه‌ای که انگار برای جلسات تدارک دیده شده باشد. یکی دو تا تابلوی قرآنی به دیوارهایش نصب شده بود. تصویربردار سید به جمعمان اضافه شد.

با دیدن دوربین DVcam حسابی دماغ شدم. طوری که به کسی برنخورذ، توضیح دادم که در زمانه‌ی دوربین‌های ۴K تصویربرداری از سید با دوربین SD خیلی حیف است! تصویربردار گفت: «(دوربین‌های جدید همه جی‌پی‌اس و وای‌فای دارن. ما نمی‌تونیم از اونا استفاده کنیم.)» جوابی نداشتم. حتی اگر دوربین جدیدی بود که این ویژگی‌ها را نداشت، توقّع تعویض دوربین، آن هم کمی از قبل از مصاحبه، بیجا بود. تصویربردار مشغول تنظیم کادر شد که حاج جهاد ما را به اتاق روبه‌رو برد؛ جایی که قرار بود پیش از مصاحبه، در آن با سید دیدار کنیم و گزارش پروژه را ارائه کنم.

محل نشستن سید و جایی را که باید بنشینیم، نشانمان داد. تازه یاد کاغذهایی افتادم که پیش از حرکت تحویل راننده داده بودم. از حاج جهاد سراغشان را گرفتم. رفت و برگه‌ها را آورد و جوری گفت آماده هستید که هر دو از جایمان بلند شدیم و چشم به در دوختیم. طولی نکشید که قامت سید در را پُر کرد.

قد بلندتر و چهارشانه‌تر از آن بود که تصوّر می‌کردم! با لبخند، با هر دوی ما حال‌و‌حوال‌پرسی کرد. با همان لهجه‌ی فارسی شیرینش خوشامد گفت. سید جواد هم پشت سر پدر وارد اتاق شد تا جلسه بدون تکلف آغاز شود. وقت تنگ بود و هر دو می‌خواستیم زودتر از هر چیز صحبت‌های سید را بشنویم. حرف‌هایم را با سلام به دوستان آغاز کردم؛ همکاران و نزدیکانی که آرزو داشتند آن شب در آن جلسه حاضر باشند. در میان اعداد و ارقام گزارش و طرح مسائل جدّی، کنترل احساسات کار سختی بود؛ مخصوصاً وقتی جناب سید، با همه‌ی اِبهتش، راحت و صمیمی بود. انگار رفیق بودیم. هر جا لازم بود، می‌خندید. هر جا که لازم بود، مؤدّبانه و به فارسی سؤال می‌پرسید.

فارسی را خیلی خوب صحبت می‌کرد. فقط از تلفّظ مخارج حروف، می‌شد فهمید که عرب‌زبان است. جایی وسط گزارش از من خواست جمله‌ای را تکرار کنم. فکر کردم لابد متوجّه معنای فارسی عبارتی که گفتم، نشده است. خواستم عربی همان عبارت را توضیح بدهم که گفت: «(نه، فارسی بگو.)» ذهنم یک لحظه رفت جای دیگری. «(ر)» فارسی‌اش هم مثل عربی‌اش می‌زد و همین، لهجه‌اش را شیرین‌تر می‌کرد. گزارش که تمام شد، آقا مجید کاغذ و خودکار برداشت تا از صحبت‌های سید یادداشت بردارد و همین مجالی داد تا با خیالی راحت، چشم از سید برندارم. چشم‌ها و صورتش کمی پف داشت؛ انگار نخوابیده یا خیلی خسته باشد. اما لبخندش به هیچ‌وجه تصوّعی نبود؛ از قلبش می‌خندید.

ته‌کیسه‌ی غدیر

اخبار دشمن کار را تمام‌شده اعلام می‌کند. به خستگی سیّد که فکر می‌کنم، اشک پهنای صورتم را پُر می‌کند! موبایل را کنار می‌گذارم و انگشترش را می‌بوسم، در مشتم می‌گیرم، به صورتم می‌مالم، به اشک‌هایی که می‌خواهند عقیق انگشترش را برق بیندازند. در همه‌ی دیدارها چیزی نخواستہ بودم.

مظلومیت‌سید

مرداد ۱۴۰۱، شب عید غدیر بود. بعد از مصاحبه، با همان لبخند همیشگی، مؤدّبانه به صحبت‌هایم گوش داد. بعد، ملاحظاتش را گفت و حرف‌هایش را برد سمت مظلومیت حضرت آقا. می‌گفت به خاطر شرایط و ملاحظات لبنان نمی‌توانم خیلی مسائل را بگویم، اما شاید شما بتوانید کاری کنید.

با همان چهره‌ی خسته، از مظلومیت سیدعلی گفت و من بی‌اختیار اشک می‌ریختم برای سیدعلی، برای سیدحسن! برای هر دویشان که بار اُقت را بر دوش گرفته بودند. نمی‌دانم حرف‌هایش تمام شد یا نه که حاج جهاد به جمعمان اضافه شد تا هر دو بدانیم وقت جلسه تمام شده است. از جایش بلند شد. بعد انگار چیزی یادش افتاده باشد، انگشترش را از انگشتش بیرون آورد و با لبخند گفت: «(بفرمایید! شب عید غدیر است.)» حاج جهاد انگشتر را از سید گرفت و کف دست من گذاشت. حالا نبود که ببیند یادگاری غدیر، خانه را کربلا کرده است!

در کنار محبوبمان

شب به ساعت‌های انتهایی‌اش نزدیک شده و تا اذان صبح چیزی نمانده است. بی‌اختیار، زیر لب «مکن ای صبح طلوع» می‌خوانم. یاد آخرین جملاتش در مراسم حاج محسن می‌افتم: «(الی اللّقاء فی الشّهادة، الی اللّقاء فی جوار الاحبة.)»^۲

چقدر نشانه برای شهادتش داده بود! حتی وقتی اعلام کرد که در زیر عکس شهدا بنویسند «علی طریق القدس»، انگار داشت یادآوری می‌کرد همان‌طور که گفته، شهادتش «(در راه قدس)» نزدیک است. انگار می‌خواست ما را برای این لحظه آماده کند، برای این شب طولانی، برای برآمدن آفتاب در صبحِ روزی که دیگر بین ما نبود و قرار بود زیر اسمش برای همیشه نوشته شود «(در راه قدس)»! همان نشانه‌ای که حاج جهاد دنبالش می‌گشت؛ عبارتی که زیر عکس هر شهیدی از یمن تا لبنان آن را می‌خواندی، یاد مقاومت می‌افتادی و یاد شهدا. فردا لابد تصویر اسم رمز دفتر سید پس از چهاردهه منتشر می‌شد، اسم واقعی‌اش بر سر زبان‌ها می‌افتاد و کسی زیر عکسی از او با لبخند گرمش می‌نوشت: «(شهید سمیر توفیق دیب، الحاج جهاد، علی طریق القدس)»

۲. «(به امید دیدار شهادت، به امید دیدار در کنار محبوبان!)»



با خدا حرف بزن

سید حسن نصرالله تعریف می کرد که قبل از جنگ سی و سه روزه، هم از خارج، هم از داخل، هم از حکومت لبنان، هم از طرف مردم، هم از طرف بعضی از دوستان سابق ما به قدری فشار سیاسی و نظامی زیاد شد که می گفتم من با این ستم چگونه می توانم چنین باری را تحمل کنم! داشتم می بریدم. از شهادت نمی ترسیدم، ولی به قدری فشار و حتی خیانت زیاد بود که داشتم از پا درمی آمدم. تعبیرش این است: می گوید به قدری فشار و سختی و خطرات زیاد بود که با اینکه از خطرات جانی باکی نداشتم، ولی خسته شده بودم. این قضیه مربوط به ۲۷ یا ۲۸ سال پیش است. من هم هنوز جوان بودم و موهایم سفید نشده بودند. مدام به خودم می گفتم چگونه باید تحمل کنیم؛ این باری که روی دوش من است خیلی بیشتر از توان من است.





قوی تر از همه

آقا گفتند: انسان در این گونه مواقع به چیزی قوی تر از خودش نیاز دارد. یک کسی که از همه قوی تر است. به کسی محتاج بشویم که دست ما را بگیرد و از لحاظ فکری و معنوی به ما نیرو و اراده بدهد و او کسی جز خدا نیست



خدا اَوَّلَ از روی مهربانی و لطف به ما اجازه داده که او را صدا بزنیم، به ما امکان داده که مستقیم با او حرف بزنیم. خدا به ما اجازه داده او را مخاطب قرار بدهیم و بگوییم «اَللّهُمَّ»؛ به خدا بگوییم «رَبِّی» و او بگوید دارم می شنوم: «فَاتَّی قَرِیْب»؛ به تو نزدیکم و «اُجِیْبُ دَعْوَةَ الدَّاع»؛ وقتی دعا می کنی، می شنوم؛ من به شما نزدیکم، شما از من دور هستید.

این خدا در هر زمان و مکان و حالتی هست. هیچ جا نیست که تنها باشی. هیچ جا نیست که قدرتی، عنایتی و توجهی نباشد. در بدترین و بهترین شرایط مادی اگر خود را در محضر او ببینی و بگویی خداوند با ما است، دیگر نه مأیوس می شوی، نه خسته می شوی، نه پشیمان می شوی و نه می ترسی، مشکلات را هم با آرامش تحمّل می کنی. مشکلات همیشه هستند و هیچ وقت تمام نمی شوند، ولی نحوه ی مواجهه با مشکلات است که فرق می کند.

سیدحسن گفت آقا گفتند لازم هم نیست با آیه و دعا ـ که به جای خودشان محفوظ ـ با خدا حرف بزنی؛ بنشین و با همان زبان عوامانه ات هرچه دلت می خواهد به خدا بگو. پنج دقیقه یا ده دقیقه برو به یک خلوت و با او حرف بزن، اقا یقین داشته باش که دارد صدایت را می شنود و تو را می بیند و حرف هایت را می شنود. مدّتی به این روش ادامه بده و می بینی که خسته نمی شوی و دیگر از دست هیچ کس عصبانی هم نمی شوی، به هیچ کسی امید نمی بندی. نه از کسی می ترسی، نه به کسی طمع می کنی. می بینی تنهای تنها، در بدترین شرایط، از همه قوی تری، برای اینکه به منبع قدرت وصل شده ای. لذا هر وقت در زندگی احساس خستگی کردی یا حسنّ بدی پیدا کردی، برو و در کنج خلوتی با خدا صحبت کن. قطعاً خدا هست، می شنود، می بیند، قادر است، بی نیاز است، حکیم است. در هر زمینه ای، هرچه می خواهی خدا دارد. با خدا حرف بزن، با همان زبان خودت هم حرف بزن؛ خدا یقیناً می شنود. بعد از مدّتی می بینی که خدا هم دارد با تو حرف می زند. پیام خدا می آید. پیام خدا همان آرامشی است که به تو می دهد؛ آن پاسخ خدا است.

سیدحسن گفت این حرف ها مرا آرام کرد و مهم ترین دارایی ما در جنگ سی و سه روزه ـ که مهم ترین جنگ بود ـ همین بود که به این شکل با خداوند ارتباط داشتیم و به او توسّل کردیم و خداوند با ما حرف زد و مستقیم وارد میدان شد. ما در برابر اسرائیلی ها هیچی نبودیم، ولی آن ها دو کیلومتر هم نتوانستند داخل لبنان بیایند. سربازها و افسران اسرائیلی خودشان را خیس کردند و پوشک می بستند. افسرهایشان می ترسیدند و گریه می کردند. همین حالا هم نمی توانند بجنگند.

این را، هم شهید سلیمانی می گفت، هم سیدحسن نصرالله. می گفتند ارتش اسرائیل، آمریکا، فرانسه و انگلیس نمی توانند بجنگند، چون به هیچ چیزی اعتقاد ندارند و غالباً برای پول می آیند. یا مزدورند یا مجبور؛ اهل جنگ نیستند، لذا به سبک هشت سال جنگ ما حاضر نیستند با ما بجنگند. این ها فقط ترور و بمباران مردم را بلدند.

او گفت آمدم ایران و رفتم پیش رهبری. گفتم آقا! به جایی رسیده ام که دیگر نمی توانم ادامه بدهم؛ کس دیگری بیاید و این مسؤولیت را به عهده بگیرد و من مثل یک سرباز معمولی بروم در خط بجنگم تا شهید شوم. رهبری گفتند شما که هنوز جوانی و ریش هایت سیاه است؛ اگر کسی باید از خستگی حرف بزند، من هستم. بعد گفتند طبیعی است؛ گاهی انسان در زندگی با موانع متعدّدی مواجه می شود که فکر می کند دیگر نمی تواند ادامه بدهد.

واقعاً هم اگر طبیعی و غریزی عمل کند، یک جایی دیگر خسته می شود، می ترسد، یک جایی حرص می خورد یا مأیوس می شود، یک جایی کینه توز می شود، یک جایی مغرور می شود. وقتی انسان به طور طبیعی و روی انگیزه های مادی عمل کند، همین جور است. گاهی از طرف دشمن فشار می آید، گاهی دوستان فشار می آورند، گاهی نزدیک ترین دوستان خیانت می کنند، گاهی حسادت و رقابت هست؛ درد این ها از ضرباتی که دشمن می زند سنگین تر است. اگر انسان بخواهد همه چیز را طبیعی و مادی و مطابق قوانین فیزیکی نگاه کند، حتماً خسته می شود و لذا نود درصد انقلابیون دنیا یا در زندان و شکنجه فشار کار را رها می کنند و می گویند نمی ارزد یا بعد از پیروزی، خودشان عوض می شوند و همه ی کارهایی را که علیه آن ها شعار می دادند، حالا انجام می دهند.

آقا ادامه دادند که در مورد فلسطین، کم نداشتیم کسانی را در ایران یا جهان عرب که ده سال با اسرائیلی ها جنگیدند، بعد خسته و تسلیم شدند. یکی یاسر عرفات که بعد از آن همه مبارزه، نهایتاً تسلیم شد و اسرائیل را به رسمیت شناخت.

اگر طبیعی عمل کنی، همین طور است؛ باید الهی عمل کنی، یعنی به خدا وصل بشوی و او را باور کنی. البته خدای واقعی، نه خدای قراردادی! خدای ما خدای فرضی است، لذا ضعیف است. خدای واقعی قوی است: «هُوَ الْقَوی». خدای واقعی زنده است: «هُوَ الْحَی». خدای ما مرده است. خدای واقعی سمیع و بصیر است، می بیند و می شنود. خدای ما کر و کور است. خدای واقعی حرف می زند و آیات قرآن حرف های او ست. خدای ما می گوید این ها حرف های خدا نیست، این ها میراث و مرده ریگ فرهنگی است.

سیدحسن گفت از آقا پرسیدم چه کنیم که خسته و مأیوس نشویم، آقا گفتند انسان در این گونه مواقع به چیزی قوی تر از خودش نیاز دارد؛ یک کسی که از همه قوی تر است؛ باید به کسی محتاج بشویم که دست ما را بگیرد و از لحاظ فکری و معنوی به ما نیرو و اراده بدهد، و او کسی جز خدا نیست.

سید گفت آقا سی سال پیش به من گفتند ما بدون خدا نمی توانیم ادامه بدهیم و تسلیم می شویم، تن به ذلّت می دهیم و خیانت می کنیم؛ ولی به خدایی که می بیند و می شنود و قدرت مطلق است و دارد ما را امتحان می کند، به آن خدا ایمان بیاور و با او حرف بزن. ما باید به آن خدا ایمان بیاوریم. ما خدا را داریم و به هیچ کس و هیچ چیز دیگر احتیاج نداریم. «حَسْبُنَا اللهُ»؛ خدا بس است، خدا کافی است. در حضور خدا، ما محتاج هیچ کس نیستیم.



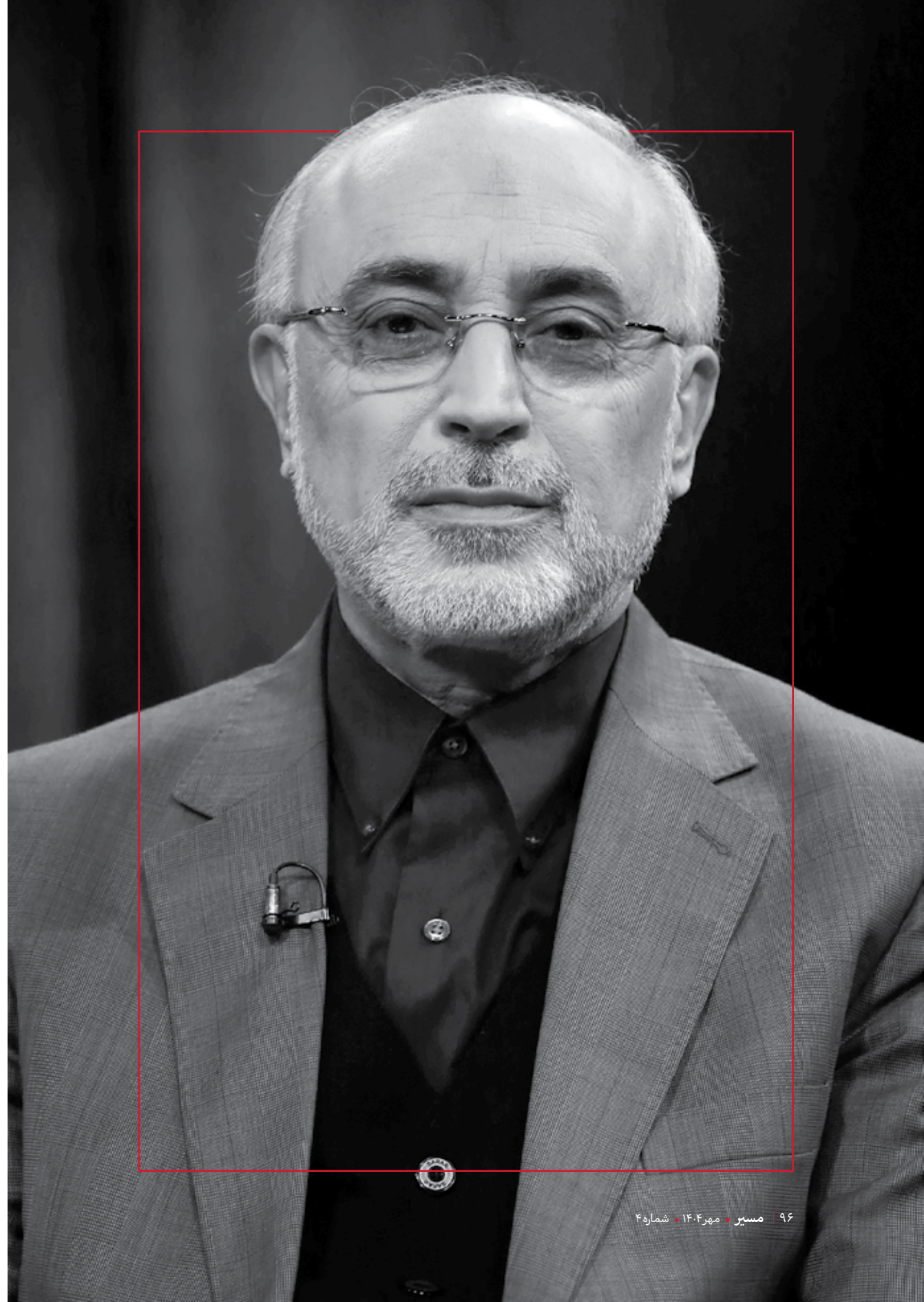
از امام موسیٰ صدر تا حزب الله لبنان

روایت آقای علی اکبر صالحی از شکل گیری و قدرت جریان مقاومت

روایت پیش رو چرخه ای جامع از تحولات شیعیان لبنان را ترسیم می کند؛ از آغاز حرکت محرومین و تأسیس جنبش امل تا شکل گیری حزب الله و نقش تعیین کننده ی وحدت و تقریب مذاهب در این مسیر. در این روایت، نگاهی دقیق به راه امام موسیٰ صدر و استمرار آن در رهبری سید حسن نصر الله ارائه می شود؛ داستانی سرشار از ایثار، مقاومت و امید در شرایط پیچیده ی لبنان.

♦ یک رهبر چندبُعدی

من همیشه وقتی درباره ی نقش امام موسیٰ صدر در تاریخ معاصر لبنان فکر می کنم، در عظمت کاری که آن بزرگ مرد انجام داد، شگفت زده می شوم. امام موسیٰ صدر نه تنها یک رهبر مذهبی بود، بلکه بنیان گذار تحوّل بزرگ در میان محرومین و اقلّیت شیعه ی لبنان بود. ایشان با تأسیس حرکت محرومین و ایجاد تشکیلات آموزشی کارآفرینی، به شیعیان حرفه هایی یاد داد که بعداً بتوانند از آن برای تأمین گذران زندگی استفاده کنند؛ حرفه هایی مثل سیم کشی ساختمان، لوله کشی و نجاری. این گام های ابتدایی، تحوّل عظیمی در وضعیت شیعیان لبنان به وجود آورد که منشأ تشکیل جنبش امل و مجلس اعلا ی شیعه هم شد. او به خوبی می دانست لبنان کشوری است که از نظر مذهبی و طایفه ای بسیار متنوع است و همین تفاوت ها می توانند چالش آفرین باشند؛ لذا او مصمم بود تا وحدت و انسجام را میان اقلّیت ها و اکثریت ها به وجود آورد. جالب است بدانید که ایشان یکشنبه ها حتی به کلیساهای مسیحیان می رفت و با سخنرانی های خود کلیساهای را مملو از جمعیت می کرد. آن چنان محبوب بود که مردم روزه دار مسیحی به دعوت ایشان محترم بود. البته این فقط برای موسیٰ صدر، طبق یک رسم نانوشته، مثل یک کشیش غیررسمی برایشان محترم بود. البته این فقط برای مسیحیان نبود؛ امام موسیٰ صدر سعی کرد با مذاهب دیگر لبنان مانند اهل سنت و دروزی ها نیز گفت و گو کند و وحدت برقرار کند، تا جایی که لقب «شیخ الشیوخ طوایف» را گرفت.



◆ سیاست هوشمندانه

سال ۱۹۶۷ در جنگ شش‌روزه‌ی اعراب و اسرائیل، مردم لبنان و منطقه در شرایط روحی بسیار بحرانی قرار گرفتند؛ شکست دردناک اعراب تأثیر بسیار منفی بر اعتماد به نفس توده‌ی مردم گذاشت و آنان را در وضعیتی گیج و مبہوت گذاشت. در چنین شرایط سختی بود که امام موسی صدر سیاست بسیار هوشمندانه‌ای اتخاذ کرد و اعلام کرد سه روز تعطیل عمومی باشد تا مردم بنشینند و با یکدیگر گفت‌وگو کنند. جالب است بدانید که چنین تعطیلی‌ای، با وجود اینکه هیچ مقام دیگری در لبنان قدرت اجماع برای چنین کاری را نداشت، به دلیل محبوبیت امام موسی صدر به طور کامل اجرا شد. این سه روز تعطیلی کمک کرد فضای همدلی و همبستگی اجتماعی برای مردم شکل بگیرد. امام موسی صدر مسیر رشد و تعالی شیعیان را به خوبی پایه‌گذاری کرد، اما در سال ۱۹۷۸ و در سفرش به لیبی ناگهان مفقود شد و خبری از او نشد. این فقدان بزرگ، خلأ بزرگی در جامعه‌ی شیعی لبنان ایجاد کرد. پس از آن، در سال ۱۹۸۲، اسرائیل به لبنان حمله کرد و این حمله هم‌زمان بود با عملیاتی که در ایران به نام «بیت‌المقدس» اتفاق افتاد؛ همین تحولات و شرایط، زمینه‌ساز تشکیل حزب‌الله شد. جمهوری اسلامی ایران نیز حمایت‌های همه‌جانبه‌ای را برای شکل‌گیری این جریان مقاومت فراهم آورد. سیدحسن نصرالله که در سال ۱۹۶۰ به دنیا آمده بود، در زمان مفقود شدن امام موسی صدر حدود هفده یا هجده سال سن داشت و در سال ۱۹۷۶ به تشکیلات امل پیوست، چرا که تشکیلات شیعی دیگری در لبنان وجود نداشت. او در سال ۱۹۸۲، زمانی که حدوداً بیست و دو ساله بود، شاهد شکل‌گیری حزب‌الله و تفرقاتی که در امل پیش آمد بود. تاریخ نشان می‌دهد که در سال ۱۹۸۳ شیخ طفیلی اولین دبیرکل حزب‌الله شد و سپس اختلافات منجر به کشمکش‌هایی شد که در نهایت شهید موسوی دبیرکل حزب‌الله گردید و پس از شهادتش در سال ۱۹۹۲، سیدحسن نصرالله به عنوان دبیرکل انتخاب شد و تا سال ۲۰۲۴ در این مقام باقی ماند.

وقتی به گذشته بازمی‌گردم، می‌بینم که سیدحسن نصرالله از همان نوجوانی علاقه و ارادت بسیار زیادی به امام موسی صدر داشت و در تشکیلات امل وظایف متعددی بر عهده‌اش گذاشته شده بود. او همیشه پیگیر آموزش و سازمان‌دهی بود اما بعدها، پس از خروج از امل و ورود به حزب‌الله، مسیر متفاوتی را آغاز کرد. البته مدتی هم به نجف رفت و درس خواند که بحث مفصل دیگری است.

◆ در مسیر سید موسی

نکته‌ای که همیشه توجه مرا جلب می‌کند این است که سیدحسن نصرالله تا پایان عمر خود، همان روحیه‌ی تقریب مذاهب و اتحاد را که از امام موسی صدر آموخته بود، حفظ کرد. او در لبنان چنان محبوبیتی داشت که حتی مسیحیان نیز به شدت به او علاقه‌مند بودند. پس از شهادت فرزندش، تصاویر فراوان و عمیقی از سوگواری مسیحیان لبنان منتشر شد که برای بسیاری از بازدیدکنندگان و حتی تحلیلگران غافلگیرکننده بود، چرا که این همبستگی به‌تازگی

عامل وحدت لبنان

حتی مخالفان سیاسی و رقبای سیدحسن نصرالله هم به او احترام بسیاری قائل بودند. مواضع و رفتار سیاسی برخی چهره‌های شناخته‌شده لبنان در مواجهه با ایشان نیز گواه این واقعیت است که سید به نماد ملی و یکپارچه‌کننده شیعیان لبنان بدل شده بود.



میان اقلیت‌ها پدید آمده بود. حتی مخالفان سیاسی و رقبای سیدحسن نصرالله هم برای او احترام بسیاری قائل بودند. مواضع و رفتار سیاسی برخی چهره‌های شناخته‌شده‌ی لبنان در مواجهه با ایشان نیز گواه این واقعیت است که سید به نماد ملی و یکپارچه‌کننده‌ی شیعیان لبنان بدل شده بود. می‌پرسید چرا سیدحسن نصرالله چنین شخصیت معتبر و قابل احترامی شده بود؟ پاسخ را باید در سه ویژگی بارز در وجود او جستجو کرد: اخلاص، صداقت و ایثار بی‌نظیر. او نه تنها خدا باور و توکل‌مند بود، بلکه عمل کردن به گفته‌هایش را اصل می‌دانست؛ بر خلاف بسیاری از سران عرب که فرزندانشان در آمریکا و اروپا زندگی می‌کنند و از مسئولیت‌ها و دشواری‌ها فاصله گرفته‌اند، سیدحسن شخصاً خود را در میدان مبارزه حفظ کرد و این واقعیت را مردم به خوبی حس می‌کردند.

از بُعد فرهنگی، او راه‌اندازی شبکه‌ی تلویزیونی «المنار» را پایه گذاشت که بسیار مراقب بود این رسانه هیچ شکافی میان مذاهب ایجاد نکند؛ مثلاً در پخش اذان، بر خلاف آنکه می‌توانست اذان را به وقت مکه یا لبنان پخش کند، تنها اعلام می‌کرد «وقت اذان است» تا هر طایفه‌ی مذهبی اذان خودش را بخواند، و چنین تدبیری جلوگیری از ایجاد اختلافات مذهبی بود. این در حالی بود که لبنان سابقه‌ی جنگ‌های داخلی و درگیری‌های فرقه‌ای را به شدت داشته و حساسیت‌ها بسیار بالا بود.

◆ یک مدیر فهیم و آگاه

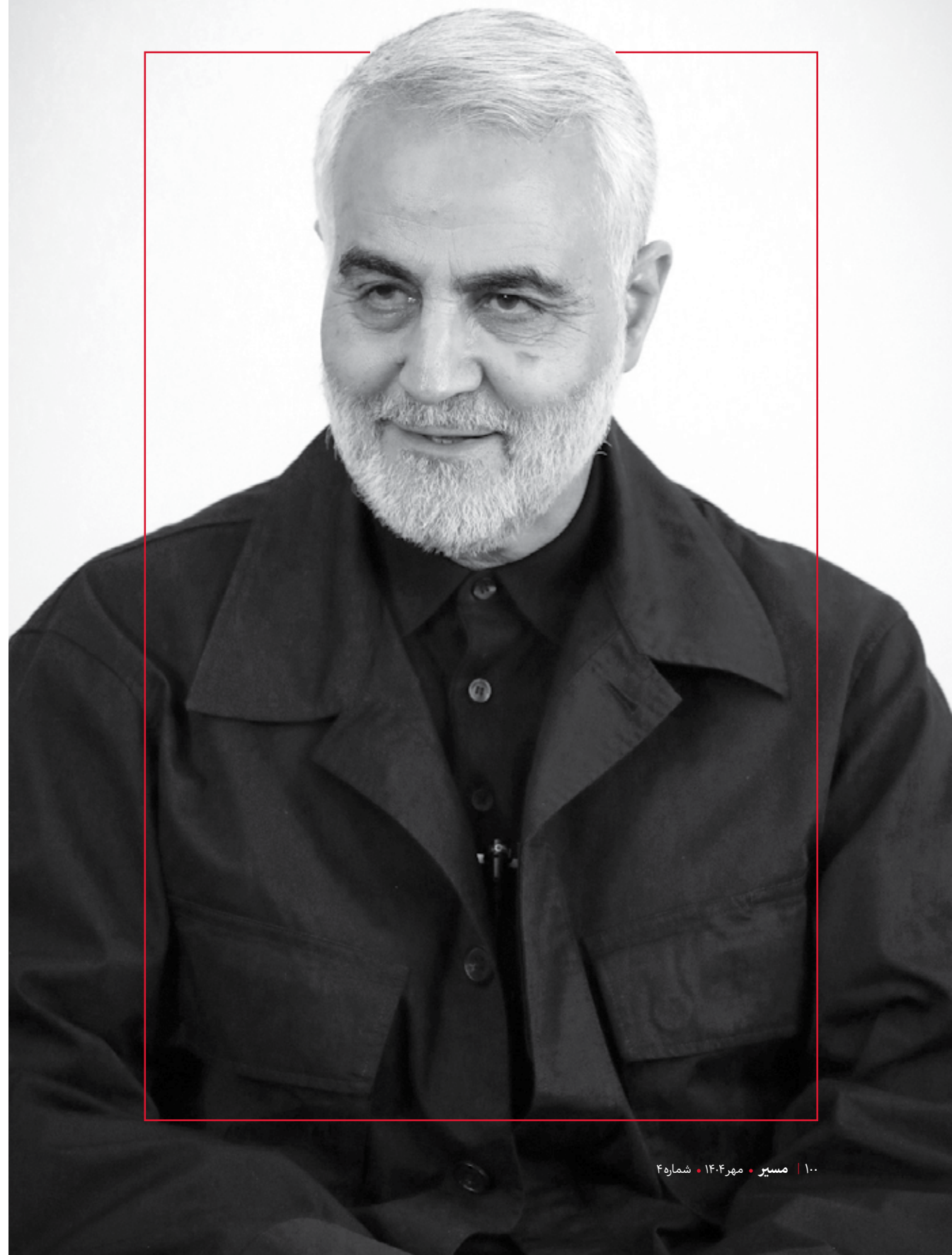
ایشان همیشه تأکید می‌کرد که باید روی اشتراکات میان ادیان و مذاهب سرمایه‌گذاری شود، نه تفاوت‌ها. وقتی به تاریخ نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در مناطقی همچون حلب، شیعیان بسیار تحت کشتار و فشار قرار گرفته بودند و مجبور شده بودند به کوه‌ها پناه ببرند یا به ناچار تغییر دین بدهند. در لبنان هم فشارها و درگیری‌ها به حدی بوده که بسیاری از شیعیان ترسیده و به مسیحیت گرویده‌اند، هرچند برخی نیز تقیّه کرده و به ظاهر مذهب دیگری را پذیرفته‌اند. می‌گویند اجداد میشل عون، رئیس‌جمهور لبنان، از شیعیان بوده‌اند که به دلیل فشارها به مسیحیت تغییر مذهب داده‌اند؛ همین گوشه‌ای از پیچیدگی‌های تاریخی منطقه است. امام موسی صدر و سیدحسن نصرالله به این نکته توجه داشتند که اختلافات، بیشتر تاریخی و فرعی‌اند و در اصول و عقاید اصلی مثل توحید، نماز، روزه و قرآن، بین تمامی مذاهب اختلاف عمیقی وجود ندارد. سیدحسن نصرالله همان مسیر امام موسی صدر را ادامه داد: تأکید بر اشتراکات و تقریب مذاهب، تلاش برای حفظ وحدت و جلوگیری از درگیری‌های فرقه‌ای. در جنگ سی‌وسه‌روزه، اسرائیل با تخریب منازل و کشتار مردم بی‌گناه به شدت به لبنان آسیب زد و حزب‌الله نیز پس از جنگ، به دستور سیدحسن نصرالله، بازسازی مناطق تخریب‌شده را آغاز کرد اما جالب این بود که بازسازی را از منازل مسیحیان شروع کردند. ایشان معتقد بود که کمک به همه‌ی مردم، هرچند از اقلیت‌های مختلف باشند، دو‌اجرو ارزش دارد. این مسئله نشان می‌دهد که یک مدیر فهیم و آگاه چگونه می‌تواند شرایط را به گونه‌ای مدیریت کند که در نهایت، در اوج عزّت و احترام تسلیم اراده‌ی الهی شود و الگویی برای همه باشد.



اتاق عملیات در جنگ ۳۳ روزه

🔴 حزب الله اتاق عملیاتی در قلب ضاحیه داشت که عموماً پیوسته ساختمان‌هایی در مجاور آن بمباران و منهدم می‌شدند. یعنی در هر شبی، دوسه ساختمان بزرگ بلندمرتبه دوازده سیزده طبقه، کمتر یا بیشتر، نقش بر زمین می‌شدند و کاملاً با خاک یکسان می‌شدند. این اتاق، اتاق عملیات زیرزمینی نبود؛ بلکه یک اتاق عملیات معمولی بود؛ اما بعضی تجهیزات، اتصالات و ارتباطات در آن پیش‌بینی شده بود. یک شب که در این اتاق عملیات بودیم و تقریباً همه مسئولان اداره جنگ در آن اتاق عملیات حضور داشتند، حدود ساعت یازده شب، بعد از اینکه ساختمان‌های اطرافمان را زدند و منهدم کردند، احساس کردم که یک خطر جدی نسبت به سید وجود دارد و تصمیم گرفتم سید را جابه‌جا بکنیم. من و عماد با هم مشورت کردیم. سید به سختی می‌پذیرفت که از اتاق عملیات خارج بشود. خارج شدن او هم این گونه نبود که از ضاحیه خارج بشود؛ بلکه باید از یک ساختمانی که فکر می‌کردیم دشمن ممکن است به دلیل ترددی که در داخل آن وجود دارد، به آن حساس شده باشد، به جای دیگری منتقل می‌شد. هواپیماهای ام‌کایه‌ای یعنی هواپیماهای بدون سرنشین اسرائیل، پیوسته روی آسمان ضاحیه، سه تاسه تا پرواز می‌کردند و بر همه رفت و آمدها کنترل دقیق داشتند؛ حتی از موتورسیکلتی که تردد می‌کرد، نمی‌گذشتند.

۱. برگرفته از «ناگفته‌های جنگ ۳۳ روزه در گفتگو با سرلشکر حاج قاسم سلیمانی» به آدرس <https://khl.ink/f/43598>





دشمن در خوف

حزب الله در این جنگ، در هر مرحله ای با یک ابزار جدید و یک اقدام جدید، دشمن را در غافلگیری و در بهت قرار می داد. یعنی همه ابزارهایش را یک مرتبه رو نمی کرد. لذا سید یک عبارتی داشت که این عبارت، دشمن را خیلی در خوف نگه می داشت



لذا برای دشمن قطعی شد که حزب الله در آن زمان، امکان ورود به مرحله بعدی که مرحله خطر و قرمز بود - مرحله ای که خطرناک تر از آن وجود نداشت - دارد؛ یعنی در حزب الله این توانمندی وجود دارد که جنگ را به داخل تل آویو بکشاند. لذا این اقدامات حزب الله، ضمن اینکه جنبه نظامی داشت، جنبه روانی شدید هم داشت. [...]

❖ موشک دریایی حزب الله

حزب الله در ضرباتی که طراحی می کرد، بعضی ضرباتش یک مرتبه یک ساختار کامل رژیم را از دور خارج می کرد. یکی از آن ساختارها، نیروی دریایی رژیم بود. مستحضر هستید که برای رسیدن به جنوب لبنان، یک راه مواصلاتی وجود داشت و این راه از حاشیه دریای مدیترانه عبور می کرد و به صیدا و صور و نهایتاً به خطوط مقدم جنوبی می رسید. در همه جنگ ها، ناوچه های رژیم صهیونیستی در دریا مستقر می شدند و با توپ های دقیق خودشان این جاده را می بستند. در این جنگ هم در هفته اول همین کار را انجام دادند. آن چیزی که دشمن تصور نمی کرد و حزب الله او را در غافل گیری قرار داد، مسئله موشک های دریایی بود. آن روز برای اولین بار قرار بود موشک دریایی آزمایش شود. قبل از آن، همه موشک ها مخفی بودند و آزمایشی وجود نداشت. عملیات، عملیات سختی بود. باید موشک از یک پناهگاه و از یک مخفیگاه خارج می شد. با ماشینی که حامل آن بود، به یک نقطه پرتاب می آمد که مکشوف بود؛ درحالی که سه چهار ناوچه اسرائیلی در مقابلش ایستاده بودند. این کار قرار بود زمانی انجام بگیرد که سید می خواست صحبت بکند؛ چون شایعه شده بود که سید زخمی شده است و خیلی حالت نگرانی عمومی در بین مردم لبنان ایجاد شده بود.

❖ در مقابل چشمان تان

توافق سید با عماد این شد که باید سید صحبت کند. در آن هفته، دشمن یک برتری داشت و ما هنوز کار مهمی غیر از عکس العمل موشکی انجام نداده بودیم. این اقدام باید صورت می گرفت. چندین مرتبه این موشک آمد روی سکو و خواست شلیک بشود؛ اما اشکال در شلیک به وجود آمد.

سید می خواست در صحبت خودش، این را به عنوان یک غافل گیری مهم اعلام بکند. صحبت سید باید ضبط می شد و بعد منتشر می شد. یک اتاق، در کنار اتاقی که سید داشت صحبت می کرد، بود که ما آنجا با عماد و برادری دیگر نشستیم. ما به انتهای صحبت سید رسیده بودیم؛ اما این موشک شلیک نمی شد.

سید که می خواست بگوید والسلام علیکم ورحمة الله، به این نقطه که رسید، قبل از اینکه این عبارت را بخواهد بیان بکند، موشک شلیک شد.

سرعت موشک، مافوق صوت بود و سریعاً به ناوچه اصابت کرد. بنابراین سید در پایان بیان خود مثل بیانی غیبی که انگار صحنه را می دید، گفت:

«(الان در مقابل خودتان می بینید که ناوچه اسرائیلی در حال سوختن است.)»

این نوع کلام سید با نقطه اصابت موشک مصادف بود.

❖ من و سید و عماد

ساعت دوازده شب، ضاحیه سوت و کور بود و اصلاً انگار در آنجا، در آن قلب ضاحیه که مرکز اصلی حزب الله بود، هیچ کس زندگی نمی کرد. توافق کردیم از این نقطه به ساختمان دیگری منتقل شویم و منتقل شدیم. فاصله زیادی هم بین آن ساختمان و ساختمان دیگر نبود. وقتی منتقل شدیم، به محض اینکه داخل آن ساختمان شدیم، بمباران دیگری صورت گرفت و کنار همان ساختمان را زدند. در همان ساختمان صبر کردیم؛ چون در آنجا خط امن داشتیم و نباید ارتباط سید و مخصوصاً ارتباط عماد قطع می شد. مجدداً بمباران دیگری صورت گرفت و پلی را در کنار این ساختمان زدند. احساس می شد که این دو بمباران، زدن سومی هم دارد و ممکن است به این ساختمان برسد. در آن ساختمان فقط سه نفر بودند: من و سید و عماد. لذا تصمیم گرفتیم از این ساختمان هم بیرون برویم و به سمت ساختمان دیگری رفتیم. آمدیم بیرون. ما سه نفر، هیچ خودرویی نداشتیم. ضاحیه تاریک تاریک و در سکوت کامل بود. فقط صدای هواپیماهای رژیم بالای سر ضاحیه می آمد.

عماد به من و سید گفت: «شما بنشینید زیر این درخت؛ از باب اینکه از دید محفوظ بشوید.»

هرچند محفوظ نمی کرد؛ چون دور بین هواپیمای ام کا حرارت بدن انسان را از حرارت دیگر اشیا تفکیک می کرد. لذا آن نقطه، مخفی کردنی بود. وقتی در آن نقطه نشستیم، من یاد قصه حضرت مسلم افتادم؛ نه برای خودم؛ بلکه برای سید. چراکه سید، صاحب اینجا بود. عماد رفت و یک ماشین پیدا کرد. چند دقیقه بیشتر طول نکشید که به سرعت برگشت. عماد بی نظیر بود؛ مخصوصاً در طراحی. تا پیش از اینکه ماشین به ما برسد، هواپیمای ام کا روی ما متمرکز بود. ماشین که رسید به ما، ام کا بر ماشین متمرکز شد. می دانید که ام کا اطلاعات دوربینش را مستقیماً به تل آویو منتقل می کرد و آن ها این صحنه را در اتاق عملیاتشان می دیدند. طول کشید تا ما توانستیم با رفتن به زیرزمین، به زیرزمین دیگری برویم و بعد، از این خودرو به چیز دیگری که الان بیان کردنی نیست، منتقل بشویم و بتوانیم دشمن را گول بزنیم. تقریباً ساعت دو نیمه شب مجدداً به اتاق عملیات برگشتیم.

❖ غافل گیری دشمن

نکته مهمی که وجود داشت، این بود که معمولاً در جنگ ها خیلی شتاب وجود دارد. حالا من ۴۰ سال است که کار نظامی امنیتی می کنم و این را می فهمم. در جنگ ها خیلی شتاب وجود دارد؛ برای اینکه هر امکانی را که دارند، در همان لحظات اولیه بروز بدهند. حزب الله در این جنگ، در هر مرحله ای با ابزاری جدید و یک اقدام جدید، دشمن را در غافل گیری و در بهت قرار می داد. یعنی همه ابزارهایش را یک مرتبه رو نمی کرد. بنابراین سید یک عبارت داشت که این عبارت، دشمن را خیلی در خوف نگه می داشت. سید مرحله به مرحله جلو می رفت: مرحله حيفا، مرحله بعد از حيفا، مرحله بعد بعد از حيفا. این مرحله ها را همین جور ادامه دادند تا وضعیت را به دشمن تفهیم کنند و در هر مرحله ای هم سلاح جدیدی را رو می کردند تا به دشمن ثابت کنند که می توانند به دشمن در آن عمق، حمله کنند.



در فصل سوم، به چهره‌ی اجتماعی و مردمی سیدحسن نصرالله می‌پردازیم؛ رهبری که تنها در میدان جنگ شناخته نمی‌شود، بلکه در متن زندگی مردم لبنان حضور دارد. نصرالله در دوران دبیرکلی حزب الله، خدمت به مردم را هم سنگ جهاد میداندست و در کنار مقاومت، پایه‌های شبکه‌ای گسترده از نهادهای آموزشی، درمانی و خدمات اجتماعی را بنا نهاد. او در جنوب لبنان و ضاحیه، با تکیه بر حمایت از محرومان، حزب الله را از یک جریان نظامی به پناهگاه اجتماعی بدل کرد. این فصل روایت میکند چگونه نصرالله در کشوری پر از شکافهای مذهبی، از شیعه تاسنی و از مسلمان تا مسیحی، توانست از زبان ایمان و عقل، وحدت بسازد و لبنان را خانه‌ی مشترک همه‌ی لبنانی‌ها بداند.

مسیر

فصل سوم لبنان و سید



مصدّق آیه ((فَاسْتَقِمَّ))

گفت وگو با حجت الاسلام والمسلمین احمد مروی
درباره‌ی شخصیت سید حسن نصر الله

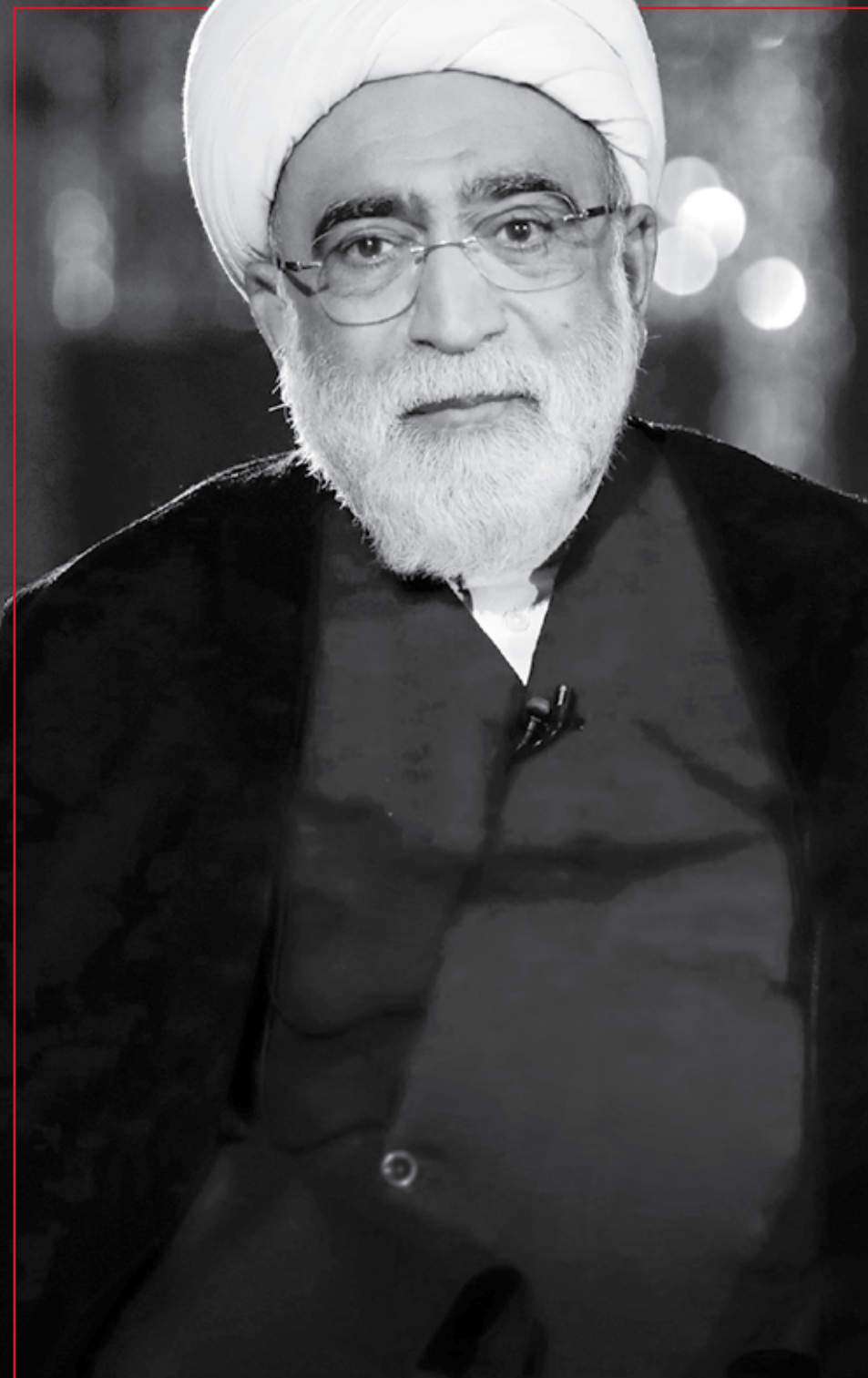
♦ حضرت آیت الله خامنه‌ای پس از شهادت سید حسن نصر الله او را «مجاهد کبیر» و «پرچم‌دار مقاومت» خواندند؛ شخصیتی که هم عالم دین بود و هم رهبر مدبّر سیاست. به همین مناسبت، حجت الاسلام والمسلمین احمد مروی، تولیت آستان قدس رضوی، در گفت وگویی از ابعاد علمی و معنوی دبیرکل حزب الله لبنان و خاطرات حضور او در مشهد و حرم امام رضا (ع) سخن گفت؛ از باور عمیقش به اهل بیت (ع) تا خادمی اش در آستان قدس رضوی.

♦ برای شروع گفت وگو، از شخصیت ایشان بگویید.

بسم الله الرحمن الرحیم. این بزرگوار و شخصیت عزیز دارای شاخص‌ها و فضیلت‌های اخلاقی و انسانی متعدّدی بود که به دلیل مجال اندک، به چند نمونه اشاره می‌شود. نخست، جنبه‌ی علمی و فضل حوزوی این شهید است که جهات مقاومت و جهاد این بزرگوار بر این جنبه سایه افکنده است. او در جایی تعریف می‌کرد که بعضاً چند ماه می‌گذرد تا آفتاب را می‌بینم! باین حال، کمترین یأس، ناامیدی و خستگی‌ای در ایشان مشاهده نمی‌شد و همواره شادابی و نشاط دوران جوانی را داشت که نشان‌دهنده‌ی ایمان و باور به راه مقدّسی است که انتخاب کرده بود. ایشان دارای روحیه‌ی مقاومت و ایستادگی بود و، بدون مبالغه، از مصادیق آیه‌ی شریفه‌ی «فَاسْتَقِمَّ گما اُمِرْت» و امر الهی است. او سی سال در راه مبارزه و جهاد با مستکبران، اشغالگران، ستمگران و جنایت‌کاران - که همه‌ی این‌ها در «صهیونیسم» خلاصه می‌شود - تلاش کرد.

♦ اگر بخواهیم به ویژگی‌های دیگر ایشان اشاره کنیم، چه مواردی برجسته است؟

یکی ایمان است؛ اگر ایمان باشد، دیگر سستی‌ای وجود ندارد. هوش سرشار، قدرت اقناع مخاطب و تحلیلگری مقتدر و توانمند بودن در مسائل جهانی از دیگر ویژگی‌های شخصیتی این شهید بزرگوار است، به گونه‌ای که مردم - افراد مختلف - او را قبول داشتند و سیاستمداران روی سخنان او حساب باز می‌کردند. معروف است که در جنگ سی و سه روزه مردم کشور فلسطین و اشغالگران به سخنان سید حسن نصر الله بیشتر اعتماد داشتند تا به سخنان سران رژیم





پشتوانه مردم

اگر ایمان باشد دیگر سستی وجود ندارد. هوش سرشار، قدرت اقناع مخاطب و تحلیل‌گری مقتدر و توانمند در مسائل جهانی از دیگر ویژگی‌های شخصیتی این شهید بزرگوار است. به گونه‌ای که مردم (افراد مختلف) او را قبول داشتند و سیاستمداران روی سخنان او حساب باز می‌کردند.



حقیقی شما هستید که از مکتب و آرمان‌های اهل بیت (ع) صیانت می‌کنید و مجاهدت در این راه، خود، خدمتی عظیم است؛ اما شهید سید حسن نصر الله گفتند مایل هستم نامم در زمره‌ی خادمان حضرت امام رضا (ع) باشد و لذا حکم خادمی به ایشان اعطا شد.

وقتی ایشان به زیارت حضرت امام رضا (ع) نائل می‌شد، با توجه به اینکه اقامت کوتاهی داشت اما روحیه می‌گرفت و زنده می‌شد. ایشان حقیقتاً خود را «خادم‌الرضا» می‌دانست. ایشان بارها به حرم مشرف شد و اشک ریخت و توسل جست؛ به‌ویژه آنجا که حکم خادمی حرم را گرفت، با چنان شوقی آن را پذیرفت که گویی به بزرگ‌ترین آرزوی زندگی‌اش رسیده است. امروز هم یقین داریم روح او در جوار حضرت رضا (ع) منتقم است.

♦ از کیفیت ارتباط ایشان با رهبر انقلاب اطلاعی دارید؟

این شهید با توجه به اینکه خود یک فرمانده توانمند، باهوش، عاقل و دارای قدرت تحلیل سیاسی و نظامی بود، اما در برابر رهبر معظم انقلاب سرباز بود. البته نه فقط از روی تعبد که ایشان نایب امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و ولی‌فقیه هستند، بلکه راهنمایی‌ها، راهبردها و تدابیر رهبر معظم انقلاب را باور داشتند. ایشان رهبر معظم انقلاب را باور داشت و بدون چون‌وچرا تسلیم امر ایشان بود. اگر نظری داشت، نظرش را بیان می‌کرد؛ اگر حضرت آقا می‌پذیرفتند که هیچ، اما جایی که آقا نظر دیگری داشتند باور داشت که نظر آقا دقیق‌تر است و این را تجربه کرده بود، چون همواره تشخیص آقا درست بود.

رابطه‌ی سید حسن نصر الله با رهبر معظم انقلاب، رابطه‌ی مرید و مرادی بود. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز از دیدن ایشان لذت می‌بردند و بانشاط می‌شدند و این رابطه‌ی عاشقانه دوطرفه بود. شخصیت این بزرگوار برای ما درس است. ما باید هر نظر و سلیقه‌ای داریم، در برابر تدابیر رهبر معظم انقلاب چون‌وچرا نکنیم. این یکی از ویژگی‌های این شهید عزیز بود.

از طرف دیگر، ایشان در سخنرانی‌های خود همیشه به این نکته اشاره می‌کرد که «من سرباز حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خامنه‌ای هستم» و همیشه خود را مرید و پیرو ایشان می‌دانست و می‌گفت «من تجربه کرده‌ام که هر وقت به فرمایشات ایشان عمل کرده‌ام، پیروز بوده‌ام و هرجا کوتاهی کرده‌ام، ضربه خورده‌ام».

♦ به عنوان سوال آخر، تأثیر شهادت ایشان بر منطقه و جبهه‌ی مقاومت چه بود؟

شهادت این بزرگوار نشان داد که راه مقاومت پُرهرو است و شهادت پایان کار نیست، بلکه آغاز حیات دیگری است. همان‌طور که خون شهید سلیمانی درخت مقاومت را آبیاری کرد، خون شهید نصر الله هم موجب بالندگی بیشتر جریان مقاومت خواهد شد. از طرف دیگر، در روز تشییع ایشان مردم لبنان حماسه آفریدند؛ از پیر و جوان، زن و مرد، مسلمان و مسیحی، همه آمدند و نشان دادند که نصر الله فقط یک رهبر حزبی نبود، بلکه وجدان بیدار یک ملت و بلکه امت اسلامی بود. این حضور میلیونی بیانگر جایگاه مردمی و فراملی ایشان بود.

اشغالگر، زیرا شهید نصر الله منطقی بود و تحلیل درست و عمیقی داشت. در واقع، این قدرت تحلیل و اقناع مخاطب نشئت‌گرفته از هوش بالا و سرشار این شهید بزرگوار بود. بیان خطابه‌ی او نیز بسیار سازنده و اقناع‌کننده بود.

بزرگ‌ترین ویژگی این شهید عزیز ایمان به خدا و اعتقاد به راه حق و صداقت در این مسیر بود. ایشان هیچ گاه اهل مصلحت‌سنجی‌های دنیاگرایانه نبود. آنچه حق می‌دانست، باشجاعت بیان می‌کرد و در همان مسیر گام برمی‌داشت.

♦ نقش توسل و عنایت اهل بیت (ع) در زندگی و مبارزات ایشان چه بود؟

مسئله‌ی توسل به معصومین (ع) نیز از دیگر ویژگی‌های این شهید بود. او همواره رمز توفیقاتش را در کنار رشادت‌ها و شجاعت‌ها و مجاهدت‌ها، عنایت ائمه‌ی معصومین (ع) می‌دانست. یک نمونه جنگ سی‌وسه‌روزه است که حقیقتاً از افتخارات جهان اسلام به شمار می‌رود که یک گروه مبارز، ۳۳ روز در برابر یک رژیم تاندان مسلح مقاومت کرد و آن را به عقب راند. جنگ شش‌روزه‌ی شش کشور عرب در دهه‌ی ۷۰ میلادی را فراموش نکرده‌ایم؛ شش روز بیشتر جنگ دوام نیاورد و عقب نشستند و هر کدام از کشورها بخشی از اراضی خود را از دست دادند؛ سوریه بلندی‌های جولان، مصر صحرای سینا، اردن کرانه‌ی باختری و سایر کشورها نیز بخشی از اراضی خود را از دست دادند! اما در جنگ سی‌وسه‌روزه و در یک جنگ کاملاً نابرابر، یک گروه مبارز در برابر یک رژیم تاندان مسلح پیروز شدند.

♦ نمونه‌های دیگری از این توسل سراغ دارید؟

پس از این جنگ، بنده توفیق ملاقات ایشان را داشتم. به این شهید گفتیم که در خصوص جنگ سی‌وسه‌روزه روایت‌هایی از عنایات ائمه‌ی معصومین (ع) شنیده‌ایم و حکایت‌هایی نقل شده است که مایل هستیم از زبان شما بشنویم. سید حسن نصر الله پیروزی در این جنگ را مرهون عنایت حضرت زهرا (سلام الله علیها) ذکر کرد و گفت آن حضرت دست ما را گرفتند و پیروزی از آن ما شد. او به عنایات ائمه‌ی معصومین (ع) باورمند بود.

♦ نمونه‌ی خاص دیگری در ذهن دارید؟

بنده در این چند سالی که توفیق خادمی و نوکری این دستگاه را پیدا کرده‌ام، دو بار در مشهد خدمت ایشان رسیدم؛ نخستین بار همراه با شهید قاسم سلیمانی و بار دوم همراه با سردار قاتانی بود. در یکی از این سفرها، دوستان سجاده‌ای تهیه کرده بودند که به ایشان اهدا شود اما بنده پیشنهاد کردم روپوش مضجع شریف حضرت علی‌بن موسی‌الرضا (ع) را به ایشان هدیه دهیم. وقتی این هدیه به ایشان اهدا شد و آرزو کردیم این روپوش متبرک مایه‌ی قوت و برکت جریان مقاومت و حزب الله شود، ایشان و شهید سلیمانی روپوش را با عشق، علاقه و شعف از بنده گرفتند و سر و صورت خودشان را با آن متبرک کردند. ایشان گفتند «این بهترین هدایایی است که در عمرم دریافت کرده‌ام» و بسیار خوشحال شدند.

♦ آیا ایشان هم از خادمان افتخاری حرم بودند؟

دو سال پیش در سفری که ایشان به مشهد داشتند، از ما درخواست حکم خادمی کردند؛ بنده گفتم خادم



اولویت: سلامت مردم

اینجانب به لحاظ ضرورت شغلی با شخصیت‌ها و مقامات و مسئولان داخلی و خارجی متعددی دیدار و گفت‌وگو داشته‌ام؛ بعضی ملاقات‌ها مهم‌تر و خاطره‌ی آن به یادماندنی‌تر است که از آن جمله ملاقات با شهید بزرگوار سید حسن نصرالله (قدس الله نفسه الزکیة) می‌باشد که از رهبران و شخصیت‌های قابل احترام و قهرمانان تأثیرگذار در جهان بود. ایشان از شخصیت‌های استثنایی و بی‌نظیر بود. حقیقتی که دوست و دشمن به آن معترف هستند. و یک برخورد کوتاه کافی بود تا انسان جلوه‌های اسطوره‌ای این رهبر توانمند را به نظاره بنشیند.





بنده اگرچه با شخصیت ارزشمند شهید سیدحسن نصرالله (اعلی الله مقامه) از دور آشنا بودم و سخنرانی‌ها، مواضع و اخبار مرتبط با ایشان را دنبال می‌کردم، اما ملاقات با ایشان در قالب یک دیدار غیررسمی و در حاشیه‌ی یک اجلاس منطقه‌ای سلامت در لبنان - در معیت وزیر محترم بهداشت، درمان و آموزش پزشکی وقت کشورمان به همراه جمعی از دوستان از وزارت بهداشت - تسلط ایشان به وضعیت بهداشت و درمان لبنان را نشان داد و افقی که ایشان برای آینده‌ی بهداشت و درمان آن تصویر می‌کرد، حاکی از واقع بینی و به روز بودن اطلاعات او در این زمینه و سرشار از عزم و اراده برای بهبود اوضاع سلامت در ابعاد مختلف آن در لبنان بود. در لحظات این دیدار، عشق، صداقت، پاکی، ایمان و وفاداری به آرمان‌ها از رفتار و گفتار این زعیم عالی قدر تراوش می‌کرد.

وقار، متانت، شجاعت، صمیمیت، قدرت بیان، نظم فکری، توجه به جزئیات و دلسوزی پدران به برای مردم از دیگر ویژگی‌های بارز این مجاهد کبیر بود. این صفات برای او جایگاه یک هدایتگر توانمند مردمی را فراهم آورده بود و مصداق بارز این آیه‌ی شریفه بود که «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»؛ (سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۸) و از آن‌ها که آفریدیم، گروهی به سوی حق هدایت می‌کنند و به حق حکم و دادگری می‌نمایند.

شخصیت جامع‌الاطراف ایشان، تدین، زهد، تقوا، تسلط بر نفس و احاطه بر شرع مقدس به او شایستگی‌های یک رهبر دینی مجاهد را بخشیده بود. شهید بزرگوار سیدحسن نصرالله (قدس الله نفسه الزکیة) نمونه‌ی برجسته‌ای از ترکیب ایمان و عمل صالح که از بنیادی‌ترین آموزه‌های قرآنی است بود.

این آمیزه از او انسانی عامل به دستورات دینی - که خود مبلّغ آن بود - ساخته بود و با برخورداری از همین شخصیت والا بود که از تظاهر، نفاق و ریا به شدت به دور بود. اگر از پیروزی خون بر شمشیر سخن می‌گفت، خود و خانواده‌اش نمونه‌های برجسته‌ی استقبال از شهادت بودند. همین ویژگی‌ها است که این شخصیت نورانی و عالم مجاهد را محبوب دل‌های مردم مسلمان و آزاده‌ی دنیا کرده است و از او نمادی برای همه‌ی آزاداندیشان جهان خلق کرد.

شخصیت برجسته‌ی شهید بزرگوارمان در راحتی و سکون حاصل نشده بود؛ روح قدرتمند او محصول جهاد و صبر در صحنه‌های مواجهه با سختی‌ها بود.

آخرین برگ زندگی پرافتخار او مرگ سرخ او بود و محبوبیت رهبری که همه چیزش را در راه هدف مقدسش فدا کرد، موجبات یک تشییع بی نظیر و وداع تاریخی را فراهم آورد.

اندکی از فضایل آن بزرگ مرد گفته شد، اما:

یک دهان خواهیم به پهنای فلک تا بگویم وصف آن رشک ملک

آخرین برگ زندگی پرافتخار

او مرگ سرخ او بود، و

محبوبیت رهبری که همه

چیزش را در راه هدف

مقدسش فدا کرد، موجبات

یک تشییع بی نظیر و وداع

تاریخی را فراهم آورد.



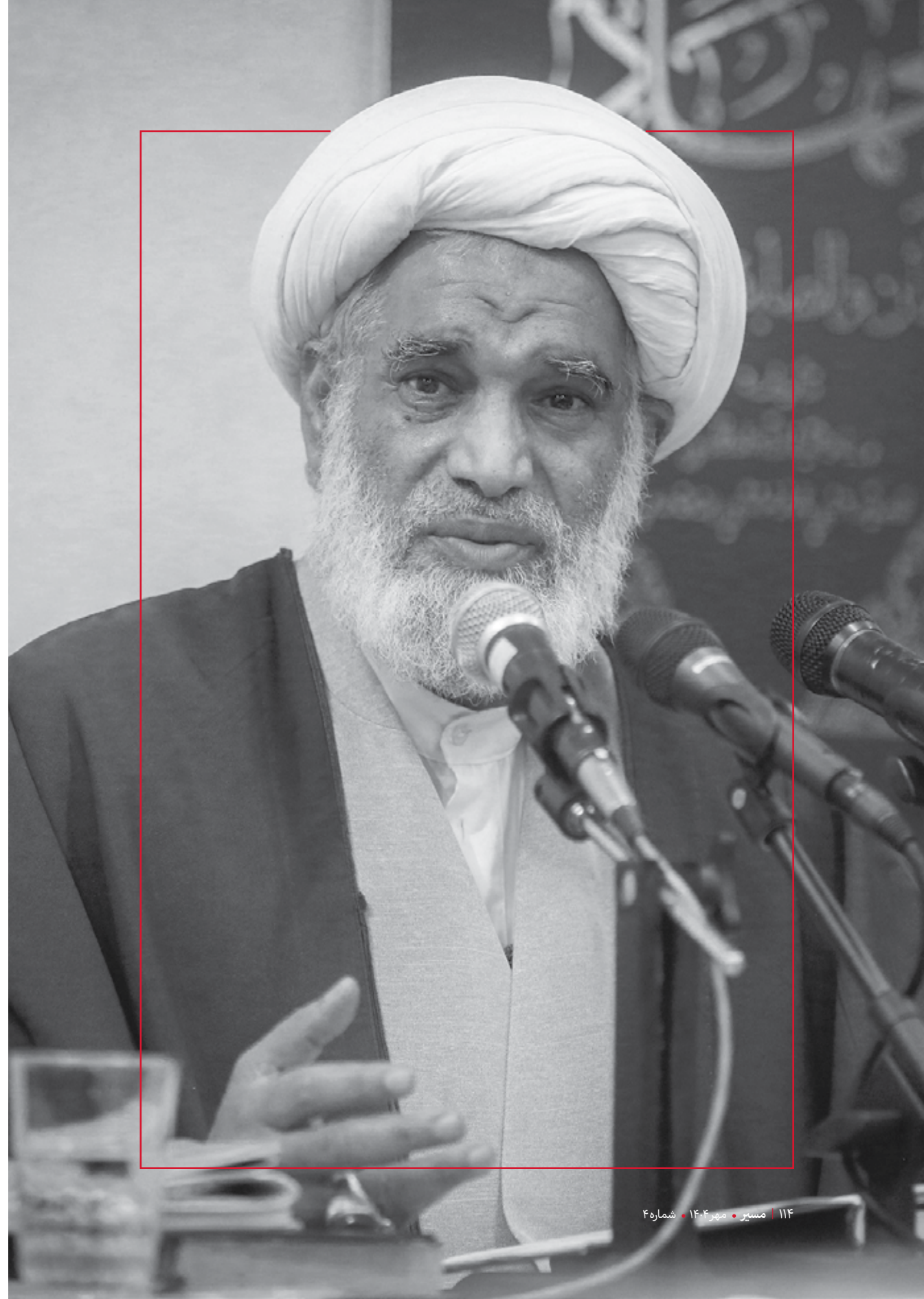
گفت و گو با آیت الله کعبی
درباره‌ی شهید سید حسن نصر الله و حزب الله لبنان

الگوی صبر و پیروی در مکتب ولایت

▲ حضرت آیت الله خامنه‌ای: «سید حسن نصر الله جسمش از میان ما رفته ولی شخصیت حقیقی او، روح او، راه او، و صدای رسای او همچنان در میان ما هست و خواهد بود. او پرچم بلند مقاومت در برابر اهریمنان ستمگر و غارتگر بود؛ زبان گویا و مدافع شجاع مظلومان بود؛ مایه‌ی دلگرمی و جرئت مبارزان و حق طلبان بود. گستره‌ی محبوبیت و تأثیرگذاری او از لبنان و ایران و کشورهای عربی فراتر رفته بود.»

۱۴۰۳/۷/۱۳

در گفت و گوی تفصیلی با آیت الله عباس کعبی، عضو هیئت رئیسه‌ی مجلس خبرگان رهبری و از مرتب‌بان با حزب الله لبنان، ویژگی‌های مهم شهید سید حسن نصر الله، نقش او در سازمان حزب الله و مقاومت و ارتباطش با رهبر انقلاب اسلامی را بررسی کرده‌ایم. همچنین، در این گفت و گو، نکاتی درباره‌ی وضعیت فعلی حزب الله و بحث خلع سلاح مطرح شده است.





وظیفه‌الان

سیدحسن برایم تعریف می‌کرد پس از اشغال کامل لبنان به دست رژیم صهیونی، کلّ این احزاب مدّعی جنگ با اسرائیل، همه عقب نشستند و عملاً بعضی از جوان‌های مؤمن و معتقد که مجموعشان شاید در کلّ لبنان هشتصد نفر جنگنده و جنگجو نبود، از آمل و غیر آمل و آن‌هایی که با گروه‌های فلسطینی بودند، با رژیم صهیونیستی درگیر شدند.



نمی‌توانیم درگیر شویم؛ می‌گفت ما نمی‌توانیم در مقابل اسرائیل دوام بیاوریم و شما برایمان دردرس درست می‌کنید. بچه‌های سپاه حتی گاهی به شوخی می‌رفتند تا نزدیکی تانک‌های اسرائیلی می‌رسیدند، عکس امام را می‌چسباندند و برمی‌گشتند! از این کارها انجام می‌دادند، اما قادر به جنگیدن نبودند. حدود شش ماه آنجا ماندند و بعد که این طور شد، در دوراهی قرار گرفتند؛ بعد از آزادی خرّمشهر و وقتی امام فرمودند «راه قدس از کربلا می‌گذرد»، عده‌ای تلقّی کردند که سپاه باید از آنجا برگردد. آقای نصرالله برایم تعریف می‌کرد که با شهید سیدعبّاس، شهید راغب‌حرب و بزرگان و علمای آنجا آمدیم دیدار امام و من کم‌سن‌ترین‌شان بودم؛ گفتند در این سنّ و سال، امام خیلی راحت با ما صحبت کرد و فرمودند «برگردید لبنان. جهاد بر شما واجب است. إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ.» گفتند ما از این فهمیدیم که تکلیف ما این است که برگردیم و جهاد کنیم و این شد راهبرد ما؛ اگر ما پای تکلیف بایستیم، خدا کمکمان می‌کند. در آن سنّ کم، امام به آقای نصرالله اجازه‌ی وجوهات مطلق هم دادند ـ آن موقع، سنّ ایشان مثلاً بیست سال هم نبود ـ و ایشان بازگشتند لبنان. کار ایشان تبلیغ در بعلبک بود و نماز جمعه میان ایشان و شهید سیدعبّاس تقسیم می‌شد؛ یک هفته سیدعبّاس در بعلبک نماز می‌خواند و هفته‌ی دیگر سیدحسن؛ یک بار در نبیثی سیدحسن نماز می‌خواند و بار دیگر شهید سیدعبّاس. بر اساس همین راهبردی که امام فرمودند، سپاه تصمیم گرفت نیروهایش را آنجا نگه دارد و نیروهایی بفرستد برای سازمان‌دهی و در واقع آموزش نظامی، اعتقادی، سیاسی و بصیرتی به کسانی که می‌خواستند با اسرائیل بجنگند.

♦ یعنی حزب‌الله وارد مرحله‌ی کادرسازی شد؟

بله، در مرحله‌ی کادرسازی با ما تماس گرفتند. آن موقع، من سقّی نداشتم؛ من نوزده‌ساله بودم، آقای نصرالله هم بیست‌ویک‌ساله بود. اواخر یا نیمه‌ی سال ۱۳۶۱ ما رفتیم آنجا و با هم دوست شدیم. در اوّلین دیداری که با ایشان داشتیم، ایشان کتاب «یوم الخلاص» را زیر بغل داشت؛ «یوم الخلاص» درباره‌ی ظهور امام زمان بود و با هم درباره‌ی شرایط ظهور صحبت کردیم. در گروه اوّل که بعداً شدند حزب‌الله، علما و غیرعلما در پادگانی معروف به جنتا در اطراف بعلبک آموزش دیدند که اسرائیل بارها آنجا را بمباران کرد، حتی در همان دهه‌ی ۶۰. آنجا آموزش اعتقادی، سیاسی، نظامی و امثال این‌ها را دیدند. کادر اوّلشان که بیرون آمدند، ما توصیه کردیم که بر اساس همان مرام ایران و شعاری که آن موقع مطرح بود ـ یعنی شعار «حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله» ـ اساسنامه‌ای نوشته شود و وارد مقاومت علیه رژیم صهیونیستی شوند.

♦ اوّلین مسئولیت سیدحسن نصرالله در حزب‌الله چه بود و چگونه حزب‌الله به طور رسمی به عنوان یک

گروه مقاومت شکل گرفت؟

آقای نصرالله عهده‌دار جذب نیروی انسانی شد و مسئولیت معاونت منابع انسانی حزب‌الله را بر عهده گرفت. آن موقع، به آن واحد می‌گفتند «پرسنلی» و نیروها را خودش جذب می‌کرد. او خیلی پُرکار، باهوش، متواضع، صاحب

♦ سیدحسن نصرالله درس‌های حوزوی را در کدام مناطق گذراند و چگونه جذب مکتب امام خمینی شد؟

شهید بزرگ اسلام و مکتب اهل بیت و مقاومت اسلامی در عصر ما، آیت‌الله میدان جهاد و مقاومت، شهید سیدحسن نصرالله، الگویی است که اگر بازتولید شود، می‌تواند پیوندی به نسل‌ها درباره‌ی مکتب امام و ولایت فقیه و مکتب رهبری برقرار کند. این الگو، هم عملی است و هم نظری، به‌ویژه برای حوزه‌ی انقلابی و حوزه‌ی جهاد و مقاومت. ایشان در نوجوانی به حوزه‌ی نجف رفتند و جذب شهید سیدمحمّدباقر صدر شدند، به دست ایشان نیز معتمّم شدند. ایشان در آنجا تحت تربیت شهید سیدعبّاس موسوی قرار گرفت، سپس به لبنان بازگشت و عضو دفتر سیاسی جنبش آمل شد. در جنوب لبنان، از روستای خودشان شروع کردند و آن شخصیت نوجوان فعال، چابک، زیرک و بااراده به قدری رشد کرد که عضو دفتر سیاسی شد و سپس بیش ازپیش رشد کرد.

از ابتدای طلبگی، امام موسی صدر برای ایشان الگو بود و همچنین شهید محمّدباقر صدر الگوی او شد. با اوج‌گیری انقلاب اسلامی، جذب مکتب امام خمینی شد. در کنگره‌ی چهارم آمل، ایشان اصرار کرد که ولایت فقیه باید در اساسنامه‌ی آمل گنجانده شود. دلیل اصرارشان این بود که انقلابی شدن ما بر اساس ولایت فقیه و انقلاب امام خمینی بوده است و کار حزبی ما در آمل، بدون ولایت فقیه مشروعیت پیدا نمی‌کند؛ لذا باید تحت نظر امام کار کنیم. این موجب شد که دو جناح شکل بگیرد؛ بنابراین، عده‌ای از آمل جدا شدند و «آمل اسلامی» یا «آمل اسلامی» را تشکیل دادند. مسئول آمل اسلامی کسی بود که سنّ و سالش از آقای نصرالله بیشتر بود ـ که اکنون نیز در قید حیات است ـ به نام ابوهشام سیدحسین موسوی که هنوز هم در بعلبک است.

با پیروزی انقلاب، مانند بقیه‌ی طلّاب که شیفته‌ی ادامه‌ی درس و بحث در مکتب امام بودند، او نیز به قم آمد. در قم چون طلبه‌ای فاضل و جدّی بود، ادبیّات درس می‌داد، منطق درس می‌داد و «لمعه» درس می‌داد، «حلقه‌ی اوّل» و «حلقه‌ی دوّم» را نیز درس می‌داد. خود ایشان هم در درس علما شرکت می‌کرد و زمینه‌ی پیشرفتش بالا بود. درس‌هایش هم خیلی پُر می‌شد و در واقع، شاگردپروری می‌کرد.

♦ سیدحسن چه زمانی به لبنان برگشت؟

وقتی شنید که لبنان به طور کامل توسط رژیم صهیونیستی اشغال شده، گفت تمام شد، وظیفه است که برگردیم لبنان و با اسرائیل بجنگیم. او برایم تعریف می‌کرد هنگامی که ما برگشتیم، کلّ این احزاب مدّعی جنگ با اسرائیل، همه عقب نشستند و عملاً بعضی از جوان‌های مؤمن و معتقد که مجموعشان شاید در کلّ لبنان هشتصد نفر جنگنده و جنگجو نبود، از آمل و غیر آمل و آن‌هایی که با گروه‌های فلسطینی بودند، با رژیم صهیونیستی درگیر شدند. بالاخره گروهی از ایران در قالب لشکر محمد رسول الله و به فرماندهی شهید یا جاویدالاطر احمد متوسّلیان، رفتند آنجا که با اسرائیل بجنگند و به آن بچه‌ها کمک کنند. البته شرایط آنجا به گونه‌ای بود که نمی‌توانستند بجنگند؛ مثلاً سوریه مانع می‌شد و می‌گفت ما با اسرائیل قرارداد داریم ـ قرارداد ۱۹۷۴ ـ باید پای آن بایستیم و



رجوع به مرجعیت ولی فقیه در حزب الله

سیدحسن برایم نقل کرد که پس از عملیات شهادت طلبانه‌ی احمد قصیر، فرد دیگری برای عملیات بعدی تعیین شد اما در لحظه‌ی آخر منصرف شد؛ چون مرجع تقلیدش اجازه نداده بود. همین ماجرا باعث شد نصرالله به ضرورت تبعیت از ولایت فقیه و حل مسئله‌ی مرجعیت در حزب الله تأکید کند.

ایده، آرمان‌گرا، معتقد به امام و ولایت و از لحاظ مسائل سیاسی بسیار زیرک و عمل‌گرا بود. به هر جهت، بچه‌های حزب‌الله از همان جوانی بیشتر به شهید سیدحسن اعتقاد داشتند. اگرچه شهید سیدعبّاس یا شیخ صبحی طفیلی از نظر سَتی بزرگ‌تر بودند، دیگران هم به او احترام می‌گذاشتند. کار به اینجا کشید که آن موقع دولت تازه رادیویی راه انداخته بود به نام «رادیوی نور». ما برای انجام کارهای تبلیغی و فرهنگی یک نوار صوتی ضبط می‌کردیم، در این نوار صوتی به اندازه‌ی یک مجلّه حرف می‌زدیم و آن نوار صوتی را پایگاه‌به‌پایگاه می‌بردند که اسمش را گذاشته بودند «المجلّة التّاطقة»؛ یعنی مجلّه‌ای که حرف می‌زند.

در آن ایّام، برف سنگینی در حدود یک‌ونیم متر در بقاع شرقی بعلبک آمد. ارتش لبنان با انگیزه‌ی پاک‌سازی جاده‌ها از برف، می‌خواست وارد شود تا حزب‌الله را از بین ببرد. آنجا شهید نصرالله و شهید سیدعبّاس حضور داشتند و تصمیم گرفته شد که درگیر شویم و نگذاریم وارد شوند. نیروها در گروه‌های دوازده‌نفره دسته‌بندی شدند و هر کدام آرپی جی و سلاح فردی و مانند این‌ها داشتند. همان شب، مثل مدل جبهه‌ی خودمان و مثل مدل آقای آهنگران که نوحه می‌خواند، حالتی شبیه عملیات برقرار کردند و نوحه‌شان هم این بود: «عبّاس! انت جند الحسین و انا جند الخمیّنی»؛ یعنی حضرت عبّاس! تو سرباز امام حسین هستی و من سرباز خمینی‌ام و در این میدان هستم. خلاصه، درگیری بین نبی‌شیث و بیتال آغاز شد؛ سه چهار تا از تانک‌های آنان زده شد، آن‌ها عقب‌نشینی کردند و یک نفر از نیروهای ما به نام سیدعَمّار موسوی هم مجروح شد. او را که لباس بسیج پوشیده بود و بیهوش شده بود، به زحله بردند و اعلام کردند که یک سرهنگ ایرانی را دستگیر کرده‌ایم! بعد معلوم شد او لبنانی و اهل نبی‌شیث است. در نهایت، حزب‌الله یک عملیات انجام داد و او را از زحله آزاد کرد؛ بعد، این فرد عضو روابط خارجی حزب‌الله و نماینده‌ی حزب‌الله شد. در آن عملیات، از مسجد بیرون می‌آمدیم که این درگیری رخ داد. شهید نصرالله به من گفت «این اوّلین درگیری رسمی حزب‌الله با دولت است و ممکن است بعداً با اسرائیل شود و ما خون می‌دهیم.» و او افزود که «حزب‌الله پیشرفت خود را با جهاد و فداکاری و خون و شهادت به دست می‌آورد.» به زبان عربی هم این گونه گفت: «حزب‌الله ما یَقدم الّا بالّدَم»؛ یعنی حزب‌الله پیش نمی‌رود مگر اینکه خون بدهد، و ما تعارف نداریم، باید با اسرائیل بجنگیم. ایشان خیلی مصمّم و قوی بود.

آن موقع وقتی منمّلم شدند، تعداد اعضای حزب‌الله حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفر بود و قطعاً به ۳۰۰ نفر نمی‌رسید؛ اما دولت فالانژها آن‌قدر از آن‌ها وحشت داشت که گمان می‌کرد مثلاً ۱۵ هزار نفر یا ۲۰ هزار نفر در آنجا وجود دارند که ارزیابی نادرستی بود. در کنار این گروه فَعّال در بقاع شرقی، بعضی از بچه‌های لبنانی که با فلسطینی‌ها کار می‌کردند در بیروت بودند؛ مانند شهید عماد مغنّیّه، فؤاد شُکر و دیگران که گروهی به نام «حرکت جهاد اسلامی» راه انداختند. این‌ها به صورت محرمانه با حزب‌الله مرتبط شدند و توانستند در مقابل آمریکایی‌ها در بیروت بایستند. بعداً این‌ها متّحد شدند و گروه بزرگ «حزب‌الله» شکل گرفت. حزب‌الله بر پایه‌ی مکتب امام خمینی، ایمان،

مسیر

فصل سوم

لبنان و سید

جهاد، شهادت‌طلبی و ولایت‌مداری شکل گرفت. از گروه محدود بقاع شرقی تبدیل شد به یکی از اضلاع اصلی مقاومت علیه رژیم صهیونیستی و سپس محور اصلی درگیری با آن رژیم؛ هم رژیم صهیونیستی را تهدید می‌کرد و هم می‌توانست امنیّت لبنان را حفظ کند. آن‌ها از بچه‌های جبهه و جنگ ما و از الگوی هشت سال دفاع مقدّس بهره گرفتند و سپس حاکمیّت لبنان را پیش بردند.

حزب‌الله برای آزادی جنوب لبنان با چند جبهه درگیر بود: جبهه‌ی اوّل، خود سوری‌ها بودند که در لبنان حضور داشتند و با حزب‌الله قرابتی نداشتند؛ جبهه‌ی دوّم، آمل بود که خود را رقیب حزب‌الله می‌دانست و اجازه نمی‌داد حزب‌الله بجنگد؛ جبهه‌ی سوّم، دولت مستقرّ لبنان بود که با حزب‌الله مخالفت می‌کرد و مانع آن می‌شد؛ جبهه‌ی چهارم هم ارتش مزدور اسرائیل بود که در جنوب لبنان حضور داشتند. بعد که راه باز شد، به دنبال عملیاتی که توسط همان گروه شهید عماد مغنّیّه در بیروت انجام شد و عملیات شهادت‌طلبانه‌ی بزرگی که شهید احمدقصیر انجام داد، اسرائیل عقب‌نشینی کرد.

♦ ماجرای انتخاب مرجع در میان اعضای حزب‌الله چه بود؟

من یادم هست شهید نصرالله این خاطره را به من گفت: گفت ما باید دو عملیات شهادت‌طلبانه انجام می‌دادیم؛ یکی را شهید احمدقصیر انجام داد و برای دوّمی انتظار کشیدیم؛ آن کسی که قرار بود عملیات کند، برگشت و گفت من انجام ندادم. ما می‌دانستیم او مؤمن و شجاع و واقعاً شهادت‌طلب است؛ پرسیدیم چرا انجام ندادی، گفت در لحظه‌ی آخر خواستم عملیات کنم، گفتم من که می‌خواهم در راه خدا شهید شوم، شهادت هم باید طبق حکم شرعی باشد و من مقلّد فلان مرجع بودم؛ از نماینده‌ی مرجع در بیروت سؤال کردم، او تلفنی نیم ساعت برایم توضیح داد و خلاصه‌ی توضیحاتش این بود که به جمع‌بندی رسیدم که این شک‌وشبهه وجود دارد و به همین خاطر عملیاتی انجام ندادم.

شهید سیدحسن نصرالله می‌گوید از آن موقع پی بردیم که برای اینکه حزب‌الله بر پایه‌ی مکتب امام و ولایت فقیه پیش برود، تنها گفتیِ «ما ولایت فقیه را قبول داریم» و اینکه اعضای حزب‌الله از مراجع دیگر هم تقلید نکنند، این دوگانگی مرجعیّت و ولایت ممکن است کاردستمان بدهد. لذا گفتیم مشکل تقلید را باید حل کنیم. می‌گفت ما در همه‌ی مسائل از امام تبعیّت می‌کنیم؛ فقط چند مسئله‌ی شرعی مانده بود که گفتیم چرا از امام مثلاً تبعیّت نکنیم؟ و ما دنبال حجتّ شرعی می‌گشتیم.

همه‌ی بچه‌ها را آوردیم قم و دیدارهایی داشتند. از جمله دیداری با استاد شریفمان، مرحوم آیت‌الله سیدمحمود هاشمی شاهرودی داشتند. می‌گفتیم می‌خواهیم از تقلید از یک مرجع بزرگ معروف آن زمان عدول کنیم و از امام تقلید نماییم و دنبال مجوّز شرعی هستیم؛ آیا دلیل دارید که امام اعلم است؟ استادمان پاسخ دادند که شهید سیدمحمّدباقر صدر می‌فرمود در اعلمیّت، آشنایی با اسلام در همه‌ی ابعاد مهم است، نه تنها مسائل

فقهی فرعی. اسلام‌شناس و امام در مقایسه با دیگران قطعاً أعلم است. شهید صدر بر این اساس عملاً از مرجعیت خود دست کشید و گفت همه‌ی ما باید پیرو امام شویم و هدف از مرجعیت پیروزی اسلام است نه پیروزی اشخاص. او می‌گفت «ما سرباز امام خمینی هستیم.» بر همین ملاک، استادمان به ما گفت عدول شما از تقلید از آن مرجع - بر این مبنا - جایز و بلکه واجب است.

ما نفّس را حق کشیدیم. با همین ملاک، بعد از رحلت امام آمدیم و گفتیم الان چه کار کنیم؟ بعضی‌ها تقلید می‌کردند از آیت‌الله العظمی گلپایگانی، بعد هم از آیت‌الله اراکی؛ این داستان برایمان مشکل ایجاد می‌کرد. باز آقای شاه‌رودی به ما گفت با همان ملاکی که گفتیم امام اعلم است، آیت‌الله خامنه‌ای اعلم است و شما مطمئن باشید از ایشان تقلید کنید. گفتند ما ایشان را می‌شناختیم و در جریان حزب‌الله بودند؛ پس بی‌تردید تقلید را یکسره به سمت حضرت ایشان بردیم. بعداً رژیم صهیونیستی در یک تحلیل راهبردی به این جمع‌بندی رسید که سَرِ موفقیت حزب‌الله فرهنگ عاشورا و تقلید از ولی‌فقیه است. آن‌ها نتیجه گرفتند که هم در فرهنگ عاشورا و هم در مسئله‌ی تقلید، باید جریان‌سازی موازی کنند. آن‌ها راز قدرت حزب‌الله را این دو عنصر دانستند: ولایت فقیه و فرهنگ عاشورا.

♦ جنبش آمل و حزب‌الله چگونه به وفاق رسیدند؟

اوایل، حزب‌الله باید حواسش را در چند جبهه جمع می‌کرد: سوریه، دولت لبنان و آمل. با وجود همه‌ی این‌ها، طراحی عملیات علیه رژیم صهیونیستی در جنوب لبنان را هم باید پی‌گیری می‌کردند؛ مثلاً عملیات بدر که شهید یاسر، پسر شیخ علی کورانی، در آنجا شهید شد که یکی از طلبه‌های درجه‌یک بود. البته چگونه انجام این عملیات‌ها توضیح مفصلی می‌طلبد.

به هر جهت، آمل احساس خطر کرد؛ سوریه نیز از آمل پشتیبانی می‌کرد و دولت هم احساس خطر داشت؛ لذا بستر را فراهم کردند تا درگیر شوند با حزب‌الله و آن را از بین ببرند. این درگیری‌ها و اختلافات داخلی تا آنجا بالا گرفت که در یک خانواده، چند نفر طرفدار آمل و چند نفر طرفدار حزب‌الله شدند و این مشکل درست شد. شهید سیدحسن نصرالله و بارانش محاصره شدند - محاصره‌ای وحشتناک - و خیلی‌ها گمان می‌کردند در این محاصره شهید خواهند شد، اما به خاطر کرامت‌هایی نجات پیدا کردند.

در آن لحظه‌های آخر، دولت سوریه و جمهوری اسلامی پس از مذاکراتی که شد به این جمع‌بندی رسیدند که اختلافات آمل و حزب‌الله باید حل شود. آقای دکتر ولایتی با هواپیمای خاص رفت سوریه و با مرحوم حافظ اسد جلسه گذاشتند و سنگ بنای صلح بین حزب‌الله و آمل نهاده شد. پیش از آن، درگیری‌ها به شکلی خونین رسیده بود و آمل می‌خواست حزب‌اللهی‌ها را نابود کند و حزب‌الله هم می‌خواست بزرگان آمل را از میان بردارد.

بعد از آن، دیداری با حضرت آقا صورت گرفت. حضرت آقا فرمودند «شیعه‌کشی حرام است. شما باید اختلافات را حل کنید. اگر شیعه‌کشی راه بیفتد، دیگر شما حزب‌الله نیستید و ما هم با شما هیچ ارتباطی نمی‌گیریم. زمانی

آن‌ها از بچه‌های جبهه و
جنگ ما و از الگوی هشت
سال دفاع مقدّس بهره
گرفتند و سپس حاکمیت
لبنان را پیش بردند.



آینده نگری آقا

حضرت آقا فرمودند «شیعه کشتی حرام است. شما باید اختلافات را حل کنید. اگر شیعه کشتی راه بیفتد، دیگر شما حزب الله نیستید و ما هم با شما هیچ ارتباطی نمی گیریم. زمانی خواهد آمد که شما به همین آقای نبیه بڑی نیاز پیدا خواهید کرد.» بعدها دیدیم که جنگ سی و سه روزه واقع شد و در آن جنگ، همه ی کارها به دست آقای نبیه بڑی افتاد.



بیندازد. رفیق حریری را در یک انفجار خودساخته کشتند و به گردن حزب الله انداختند، اما حزب الله توانست از این بحران ها عبور کند. به حزب الله می گفتند «شما حزب ولایت فقیهید، مزدور ایرانیید.» تلاش می کردند از طریق جنگ نرم و عملیات روانی به حزب الله ضربه بزنند. شهید نصر الله به من گفت «من معمولاً مهم ترین سخنرانی هایم در روز پانزدهم شعبان، روز ولادت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که روز کشف المهدی است.» «کشف المهدی» یعنی پیش آهنگی برای امام زمان.

می گوید «آنجا در سخنرانی گفتم به ما می گویند حزب ولایت فقیه، اما ما افتخار می کنیم که حزب ولایت فقیه هستیم. ولایت فقیه امتداد اعتقادی ما است. ولایت فقیه به ما کرامت، عزّت و شرافت می دهد. ولایت فقیه به ما کمک می کند برای حاکمیت و تضمین حاکمیت لبنان. ولایت فقیه نه تنها بر ضدّ امنیت ملّی، اقتدار ملّی و وحدت ملّی ما نیست، بلکه پشتیبان ما در این حوزه ها است. ولایت فقیه پشتیبانی کننده است، ولایت فقیه سپر دفاعی است، ولایت فقیه قطب نمای تمدّنی است. شما پیرو ولایت آمریکا و اسرائیلید.» با این ادبیتات صحبت می کرد و آن ها را به چالش می کشاند.

♦ سید حسن نصر الله در زمینه ی مسائل فرهنگی در حزب الله چه اقداماتی انجام داد؟

شهید نصر الله در راه اندازی حزب الله به کار فرهنگی خیلی اهتمام داشت. می گفت «اگر ما زیرساخت های حزب الله را بر پایه ی ایمان، تقوا و ولایت مداری درست نکنیم، با ابزار نظامی تنها نمی توانیم با اسرائیل بجنگیم.» لذا به کار فرهنگی خیلی اهمّیت می داد و طراحیش فوق العاده بود. در طراحى فرهنگى، «مدارس امام مهدى» را راه اندازى کردند؛ مدارسى براى کودکان و نوجوانان در مقاطع ابتدایى، راهنمایى و متوسطه. این مدارس یک مدل اسلامى و نظام آموزشى و تربیّتی پیشرفته داشتند که بعدها در حوزه ی کشورهای عربى، بچه های مسلمان و نیروهای متدّین از آن ها الگو گرفتند.

مدل دوّمشان توجّه به مسئله ی خانواده ها و حفظ هویت آن ها بود. در مورد ارتباط خانواده ها کارى کردند که در قالب مجالس روضه ی خانگى و این گونه برنامه ها، انسجام اجتماعى و پیوندها را جلو ببرند. مطلب سوّم کار ایشان از لحاظ فرهنگى، تقویت و هدایت مساجد بود. لبنان را به پنج منطقه تقسیم کرده بودند و در هر منطقه یکى از بزرگان حزب الله مسئولیت مساجد را به عهده مى گرفت. خود آقای نصر الله به مسجد حضرت قائم در ضاحیه مى آمد، نماز مى خواند، سخنرانى مى کرد و درس مى داد، آن زمانى که مى توانستند بیایند و محدودیت نداشتند؛ یعنى قبل از جنگ سی و سه روزه. پس سه محور اصلی کار فرهنگى این بود: مساجد، مدارس و خانواده ها.

محور بعدى کارهایشان تأسیس مراکز بود. اگر شما به لبنان تشریف ببرید، مراکزى به نام «مراکز امام خمینى» تأسیس شده است. البته حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای سید عیسی طباطبایى با پشتیبانى بسیارى از خیرین در راه اندازى این مراکز امام خمینى - که مراکز فرهنگى - اجتماعى حزب الله در سراسر لبنان است - تلاش زیادى

خواهد آمد که شما به همین آقای نبیه بڑی نیاز پیدا خواهید کرد.» بعدها دیدیم که جنگ سی و سه روزه واقع شد و در آن جنگ، همه ی کارها به دست آقای نبیه بڑی افتاد که از لحاظ دیپلماسى و مذاکرات، کار را جلو مى برد. آنگاه ما دریافتیم که نکته ی مهمّی را حضرت آقا به ما گوشزد کرده بودند نسبت به آن جنگ داخلى و این موارد. به هر جهت، واقعاً تفرقه و کار در چند جبهه حزب الله را دچار فرسایش کرده بود.

♦ تدبیر سید حسن در این زمینه ی وحدت مقاومت چه بود؟

تدبیر خود سید هم براى وحدت فوق العاده است؛ اصلاً از همه ی مسائل گذشت و بر اساس توصیه ی حضرت آقا، خودش پیش گام وحدت شد. در واقع، قبلاً در شورای شهر و روستا و نمایندگى مجلس لیست جدا مى دادند، اما بعد لیست مشترک دادند و الان به شکلى با هم هستند. خود سید خیلی تدبیر مى کرد و احترام زیادى براى آقای نبیه بڑی قائل بود. آقای نبیه بڑی هم شهید سید حسن نصر الله را از خود مى دانست و مى گفت این اصلاً املی است و جزو طرفداران امام موسی صدر است. در حقیقت، شهید سید حسن نصر الله خلأ امام موسی صدر را هم در لبنان پُر کرده بود؛ هم نماینده ی فکرى امام خمینى و نماینده ی فکرى امام خامنه اى بر اساس مکتب ولایت فقیه بود و هم از لحاظ نفوذ مردمى و محبوبیت اجتماعى، عمق ارتباطات امام موسی صدر را به دست آورده بود. لذا در دل همه ی لبنانى ها، حق طرفداران امل، نفوذ کرده بود و دست حزب الله باز شد.

♦ عملیات های حزب الله در مقطع سال ۲۰۰۰ میلادی به چه صورت بود؟

با اینکه عملیات کردن خیلی سخت بود و از موانع زیادى باید عبور مى کردند، یک شکلى عبور مى کردند که سوریه متوجه نشود، یک شکلى عبور مى کردند که امل متوجه نشود، یک شکلى عبور مى کردند که دولت لبنان و ایست های بازرسى شان متوجه نشود؛ همه ی این ها را رد مى کردند، وارد زمین های اشغالى مى شدند، عملیات انجام مى دادند و بر مى گشتند. عملیات های بزرگ شهادت طلبانه، یکى پس از دیگرى، رژیم صهیونیستى را دچار فرسایش کرد. من یادم هست شهید نصر الله به من گفت «آمدیم دیدار کردیم با آقا، آقا فرمودند خودتان را آماده کنید، رژیم صهیونیستى دارد جنوب لبنان را خالى مى کند و قطعاً خالى مى کند. ما مى گفتیم هیچ کدام از این علامت ها را نداشتیم و مى گفتیم اصلاً این محال است. تعجّب هم کردیم، اما چون آقا فرمود، خودمان را آماده کردیم و دیدیم بله، بدون هیچ قید و شرط، بدون هیچ مذاکره و بدون هیچ بحث، فرار را بر قرار ترجیح دادند و در سال ۲۰۰۰ جنوب لبنان به طور کامل آزاد شد. چون مزارع شبعاماند، ما گفتیم خب تا مزارع شبعاماند، مبارزه مان هم با رژیم صهیونیستى ادامه دارد، چون لبنان به شکل کامل آزاد نشده است.» بعد آقای نصر الله کارى کرد که میشل عون و جریان مسیحى ها را جذب خودش کرد، ستنى ها را جذب خودشان کرد و مظهر وحدت ملّی و حاکمیت ملّی در لبنان شد.

♦ این وحدت حزب الله با حاکمیت لبنان دشمنانى هم داشت؟

رژیم صهیونیستى از طریق تفرقه و اجرای عملیات های ضدّ وحدت لبنان مى خواست لبنانى ها را به جان هم



قبلاً در شورای
شهر و روستا
و نمایندگی
مجلس لیست
جدا می دادند،
اما بعد لیست
مشترک دادند و
الان به شکلی با
هم هستند. خود
سید خیلی تدبیر
می کرد و احترام
زیادی برای آقای
نبیه بری قائل
بود. آقای نبیه
بری هم شهید
نصر الله را از
خود می دانست
و می گفت این
اصلاً اَمَلی است
و جزو طرف داران
امام موسی صدر
است.

کرد. بعد، این مراکز را در اختیار حزب الله لبنان قرار دادند و تبدیل به پایگاه های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی حزب الله شد.

بخش بعدی کارهای فرهنگی آقای نصر الله طرّاحی دوره های آموزشی عقیدتی، سیاسی و بصیرتی برای کادر حزب الله بود. این دوره ها سه مرحله داشت: دوره ی «جنودالمهدی»، یعنی سربازان امام زمان، برای کسانی که تازه می خواستند آموزش ببینند و اسلام را بفهمند؛ مرحله ی دوّم «انصارالمهدی»، یعنی یاران امام زمان، برای کسانی که کمی پیشرفته تر شده بودند؛ مرحله ی سوّم «ممهّدون»، یعنی بسترسازان ظهور امام زمان. این دوره ها، هم آموزش اعتقادی داشت، هم اخلاقی، هم سیاسی و بصیرتی، هم تاریخی و تفسیری. یک دوره ی جامع بود که هر کادر حزب الله باید آن را می گذراند.

در مرحله ای بالاتر، دانشکده ای به نام «کَلِیّة رضوان» راه اندازی کردند. این دانشکده، دانشکده ی کادرسازی حزب الله لبنان بود. هر کسی از تحصیل کرده ها ـ از لیسانس به بالا ـ که می خواست کادر حزب الله شود، باید علاوه بر سه دوره ای که گفتم، این دوره ی دانشکده ی رضوان را هم می گذراند.

ایشان برای تربیت مدیران فرهنگی هم زحمات زیادی کشید. آقای نصر الله حسّاس بود که این مدیران بتوانند اندیشه ی ولایت فقیه را جا بیندازند، مباحث توحیدی شان انحراف نداشته باشد و مباحث اخلاقی را پیش ببرند. او بر راه اندازی دوره هایی در این زمینه تأکید می کرد.

من یادم هست چند بار که به آنجا رفتم، مدیران فرهنگی حزب الله از سراسر لبنان جمع شده بودند. یک بار حدود پنج ماه در حالت قرنطینه آنجا ماندیم؛ آن ها آموزش می دیدند و هر کدام مسئولیت استانی را به عهده می گرفتند. بعد هم آقای نصر الله در کارهای فرهنگی از من درباره ی علما سؤال می کرد. ما ذکر خیر استادمان آیت الله علامه مصباح یزدی را داشتیم. ایشان هم خیلی به آیت الله بهجت اعتقاد داشت. حتی به من گفت بعد از آیت الله بهجت به چه کسی مراجعه کنیم؟ گفتم به آیت الله مصباح. همین بستر شد که آقای نصر الله آیت الله مصباح را هم دعوت کند. ایشان به لبنان آمدند و دوره های فرهنگی خوبی راه انداختند، از جمله آموزش مبانی اندیشه ی اسلامی که بعدها تبدیل شد

به کتابی به نام «اصول المعارف الانسانیّة».

بعد بستر فراهم شد که همین طرح های ولایت ایران به زبان عربی ترجمه شود. ما هم می رفتیم آنجا تدریس می کردیم و واقعاً مؤثّر بود. سپس با پیشنهاد آیت الله مصباح، برای برخی از برادران حزب الله دوره های عالی در مؤسسه ی امام خمینی راه اندازی کردیم تا همان دوره های طرح ولایت را آموزش ببینند و بعد خودشان در لبنان تدریس کنند. می خواهم بگویم همه ی این ها با هدایت ها و اهتمام ویژه ی فرهنگی آیت الله شهید نصر الله بود. ایشان به مجالس سخنرانی، منبر و حضور روحانیون در میان حزب الله، روستاها و شهرها اهتمام داشت و به اعزام مبلّغ اهمّیت ویژه می داد.

♦ در زمینه ی کار رسانه ای هم حزب الله ورود خوبی داشت. در این زمینه هم توضیح بفرمایید.

از کارهای رسانه ای مهم، راه اندازی شبکه ی «المنار» بود. آقای نصر الله مقتید بود که در این شبکه هیچ مطلب یا سوژه ای خلاف شرع نباشد و این از جمله ی کارهای عجیب او بود. یکی از دوستانمان، شیخ خضر، می گفت من لمعه و اصول می خواندم، آقای نصر الله به من گفت شما باید بروید در «المنار» و نظارت کنید که خلاف شرع نباشد؛ گفتیم آقا ما چه بلدیم؟ نه شرع را خوب بلدیم، نه مسائل هنری را؛ گفت من نمی دانم؛ شما یک کارگروه راه بیندازید، علما را انتخاب کنید، هر کاری می خواهید بکنید؛ می گوید ما یواش یواش، هم متخصص مسائل صداوسیمایی شدیم، هم متخصص فقه رسانه. حقیقتاً به گونه ای نظارت می کنند که الان شبکه ی «المنار»، هم شبکه ی ترویج باورها و ارزش های اخلاقی است و هم شبکه ای است که هیچ خلاف شرعی در آن پیدا نمی کنید. این نظارتی که شیخ خضر و دوستانش بر شبکه ی «المنار» دارند، مثل نظارت شورای نگهبان است بر قوانین مجلس. همه ی ارکان شبکه باید تحت نظر آن ها باشند به دستور آقای نصر الله. ایشان نسبت به حلال و حرام هم خیلی مقتید بودند.

♦ سبک مدیریتی شهید نصر الله در حزب الله چه ویژگی هایی داشت؟

خب یکی از مسائل مربوط به آقای نصر الله ـ غیر از بُعد فرهنگی ـ بُعد مدیریتی او است. بُعد مدیریتی اش فوق العاده است. چند نکته در این زمینه حائز اهمّیت است. اوّل اینکه ایشان مقتید بود خطوط کلّی و سیاست های کلّی و خطّ مشی های حزب الله بر اساس اندیشه ی امام و رهنمودهای حضرت آقا باشد. دوّم، نسبت به مسائل کارشناسی بسیار مقتید بود؛ واقعاً کارشناسی می کرد و به نظر کارشناس ها اعتماد داشت. سوّم، اهل مشورت بود. چهارم، تلاش می کرد حزب الله به گونه ای درگیر نشود که فساد اقتصادی در شبکه اش راه بیفتد. مسائل مالی و مسائل جهادی دو خطّ قرمز مدیریتی اش بود؛ نه سوءاستفاده ی مالی اجازه ی می داد اتّفاق بیفتد ـ نظارت های مالی اش بسیار قوی بود ـ و نه در مبارزه با آمریکا و صهیونیسم عقب نشینی می کرد.

♦ ماجرای اختلاف شیخ صبحی طفیلی با حزب الله چه بود و شهید نصر الله چه برخوردی داشتند؟

در داخل حزب الله، حفظ انسجام برایش بسیار مهم بود. یک زمانی یکی از آقایان قدیمی حزب الله به نام شیخ



حق در میدان جنگ نرم

رژیم صهیونیستی از طریق تفرقه و اجرای عملیات‌های ضدّ وحدت لبنان می‌خواست لبنانی‌ها را به جان هم بیندازد. رفیق حریری را در یک انفجار خودساخته کشتند و به گردن حزب‌الله انداختند، تلاش می‌کردند از طریق جنگ نرم و عملیات روانی به حزب‌الله ضربه بزنند. اما حزب‌الله توانست از این بحران‌ها عبور کند.



می‌گفت «بعد از ماجرای نفوذ و اینکه مسئول آموزش عمومی حزب‌الله ـ آقای ابوتراب ـ جاسوس اسرائیل درآمد و دستگیر شد، به هم ریختم. به حاج قاسم گفتم ـ آن موقع می‌گفت حاج قاسم، چون هنوز شهید نشده بود ـ که به آقا بگویید ما چه کار کنیم. حاج قاسم به آقا عرض کردند، آقا فرمودند به آقای نصرالله بگویید بنویسد تا من پاسخ بدهم.» می‌گوید «مفصل نوشتم، آقا هم چهار نکته فرمودند.» نکته‌ی اوّل: «إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا». نکته‌ی دوّم: نگران نباش؛ این اتفاقات در زمان رسول‌الله هم می‌افتاد. نکته‌ی سوّم: سید عزیز! بیشتر دقّت کنید تا این نفوذهای اتفاق نیفتد. نکته‌ی چهارم: دوره‌های بصیرت راه بیندازید. می‌گوید «همین نکته باعث شد ما حفاظت اطلاعات راه بیندازیم و شهید نبیل قاووق را مسئول حفاظت اطلاعات قرار دادیم. نسبت به بصیرت هم گفتیم همه‌ی نیروهای حزب‌الله بدون استثنا باید به دوره‌های بصیرت ایران بروند.» این نیروها می‌آمدند زیارت امام رضا (علیه السلام)، با علما دیدار می‌کردند و دوره‌هایی برگزار می‌شد. همه‌ی بزرگان حزب‌الله به خانه‌ی ما آمدند و من با آن‌ها می‌نشستم. همه‌ی شهدای فرماندهان بزرگ حزب‌الله قبل از شهادت پیش ما آمدند. حتی یک بار این آقای حاج ابوالفضل، آقای علی کرکی و دیگران آمدند. گفتم شما چرا آمدید؟ جهاد که با سیدحسن نصرالله بود. گفتند آقای نصرالله دستور داده. گفتم شما که به گروصلید، گفتند نه، ایشان می‌گویند این دستور آقا است و ما باید دوره‌های بصیرت را جدّی بگیریم. آقای نصرالله توصیه می‌کرد و می‌گفت «این معروف است که علامه طباطبایی از آیت‌الله قاضی نقل می‌کرد که اگر خیر دنیا می‌خواهید و خیر آخرت، نماز شب بخوانید. این توصیه‌ی خوبی است، اما من تکمیلش می‌کنم و می‌گویم اگر خیر دنیا و خیر آخرت می‌خواهید، علیکم بالا امام الخامنّی.» در آخر هم در وصیّت‌هایش نوشت «ایمانتان را به امام خامنه‌ای محکم کنید که خیر دنیا و آخرت در این است.»

از ارتباط سیدحسن نصرالله و رهبر انقلاب بیشتر برایمان بگویید.

ارتباط شهید نصرالله با حضرت آقا ارتباط عاشق و معشوقی بود؛ ارتباط معرفتی، ارتباط دلی و ارتباط فقهی و ولایی. ایشان را حجت در عصر غیبت می‌دانست که می‌تواند او را به امام زمان وصل کند و به تکالیف عمل نماید. ایشان از کجا با آقا آشنا شد؟ از طرف امام. آقا از همان ابتدا مسئول کارهای حزب‌الله لبنان بود. شورای حزب‌الله موظّف بود بیاید گزارش بدهد، گزارش بگیرد و رهنمود بگیرد. آقا هم مسائلشان را با امام مطرح می‌کرد. این جلسات، ارتباط فکری را به وجود آورد و کم‌کم تبدیل شد به ارتباط دلی و عاشق و معشوقی.

چند نمونه را عرض کنم که برای خود ایشان خیلی جالب بود و فکر می‌کنم بسیار حائز اهمّیت است. یکی اینکه حضرت آقا به شیعیان لبنان به عنوان عمق راهبردی انقلاب اسلامی در مبارزه با رژیم صهیونیستی و مشارکت در نهضت جهانی اسلام نگاه می‌کردند و نسبت به رشد نیروهای حزب‌الله اهتمام ویژه داشتند. لذا از حضرت آقا معمولاً سؤالات گوناگونی می‌کردند؛ سؤالات فکری، سیاسی، اعتقادی و حتی اخلاقی. این‌ها به ایشان تزریق می‌شد، به گونه‌ای که رابطه شاید بالاتر از رابطه‌ی پدر و فرزندی بود. رابطه‌ی پدر و فرزندی نسبی است، اما این رابطه

صبحی طفیلی ـ که حتی تا حدّ دبیرکلی حزب‌الله ارتقاء پیدا کرده بود ـ به بهانه‌ی کمک به فقرا و اینکه مردم گرفتار فقر و محرومیتند و همیشه جنگ و مقاومت فایده ندارد، اعتراض کرد. او می‌گفت «همیشه که نمی‌شود بگویید ولایت فقیه و مقاومت! مردم گرفتار فقر و تبعیضند و دارند از بین می‌روند.» شیخ صبحی طفیلی به زعم خود انقلابی به نام «انقلاب گرسنگان» راه انداخت و تلاش کرد اختلافی در حزب‌الله ایجاد کند. این اختلاف به خون و خون‌ریزی هم کشیده شد و ارتش لبنان دخالت کرد و مسائل را فیصله داد. همین ماجرا باعث شد شکاف جدّی‌ای در حزب‌الله ایجاد شود. من با آقای نصرالله صحبت کردم، ایشان گفت «چون مسئله‌ی خون پیش آمده، نمی‌توانم از آن بگذرم؛ اولیای دم و این مسائل مهم است.» بعداً همین آقای نصرالله ـ علی‌رغم همه‌ی داستان‌ها ـ برای حفظ وحدت و انسجام، به خانه‌ی شیخ صبحی طفیلی رفت و تلاش کرد اختلافات را جمع کند؛ اما چون طفیلی زاویه‌ی انحرافی پیدا کرد، از حزب‌الله جدا شد و حتی به جریان‌های ضدّ مقاومت تمایل پیدا کرد و مورد سوءاستفاده‌ی آن‌ها قرار گرفت. کلّ بدنه‌ای هم که همراه او بودند، جدا شدند. اتفاقی در حدّ بالاتر از فتنه‌ی ۱۳۸۸ در آنجا رخ داد که آقای نصرالله به خوبی مدیریتت کرد.

او واقعاً دنبال پست و مقام نبود. یک بار به من گفت «من خدمت آقا رفتم و عرض کردم هر پستی در حزب‌الله بفرمایید، انجام می‌دهم، اما دیگر از من نخواهید دبیرکلّ حزب‌الله باشم.» می‌گوید «آقا تبسمی کردند و فرمودند آقای نصرالله! ریش‌های شما هنوز سفید نشده، نگاه کنید ریش‌های من سفید شده است. اگر قرار باشد کسی بگوید خسته شده و کنار برود، من باید بگویم، نه شما. مسئولیت یک تکلیف است.» سید می‌گوید «سرم را از خجالت پایین انداختم و چیزی نگفتم و به عنوان تکلیف، دبیرکلی حزب‌الله را پذیرفتم.»

♦ ظاهراً رهبر انقلاب به ماجرای آقای طفیلی هم اشاره کردند؛ درست است؟

بله، درباره‌ی همین آقای صبحی طفیلی مطالبی گفته بودند. آقا فرمودند به آقای نصرالله که شما چند تا صبحی طفیلی دارید؟ گفت یکی؛ آقا فرمودند من هزار تا صبحی طفیلی دارم که باید مدیریتشان کنم.

به‌رحال، مدیریتت فتنه، مدیریتت انسجام، مدیریتت مسائل اقتصادی، مدیریتت مقاومت و مبارزه، و مدیریت با رویکرد کارشناسی و مشورتی، همه‌ی این‌ها فوق‌العاده است.

♦ تعامل شهید نصرالله با رهبر انقلاب اسلامی چگونه بود؟

هرچه زمان می‌گذشت، آقای نصرالله بیشتر شیفته و فریفته‌ی حکمت، شجاعت، نورانیت و قداست رهبر انقلاب اسلامی می‌شد. او به این جمع‌بندی رسید که رهبر انقلاب اسلامی مؤیّد من عندالله و مورد توجّه الطاف حضرت بقیّة‌الله است. خیلی در این زمینه با من صحبت می‌کرد. از جمله می‌گفت «آقا پیش بینی‌هایی می‌کردند که ما تعجب می‌کردیم این پیش‌بینی‌ها از کجا می‌آید، و بعد همان اتفاق می‌افتاد. لذا من مقید بودم هرچه آقا بفرمایند، اجرایی کنم.»

ولایی بود؛ در رابطه‌ی ولایت، محبت نهفته است، معرفت نهفته است، مسئولیت نهفته است، حرکت و جهاد نهفته است. مبنای حرکت شرعی شان را از همان ابتدا توجیهات حضرت آقا می‌دانستند.

مثلاً نسبت به یک قضیه‌ای آمده بودند در ایران مشورت بگیرند، رفتند خدمت یکی از بزرگان نظام - اسمش را نمی‌برم - و مشورت کردند. آن آقا بدون هیچ تردیدی گفت «انجام بدهید». بعد آمدند خدمت آقا، آقا فرمودند «اگر این کار را انجام بدهید، خلاف شرع است، باعث تفرقه و فتنه می‌شود و دیگر حزب الله نخواهید بود و من هم دیگر با شما کاری نخواهم داشت.» می‌گفتند «فهمیدیم این کار چقدر خطرناک است و نباید انجام بدهیم، انجام ندادیم و برکات زیادی برای حزب الله ایجاد شد. اگر انجام داده بودیم، حزب الله در سراسری دیگری می‌افتاد.» این تجربه‌ی ملموس برایشان خیلی آموزنده بود.

♦ در جنگ سی و سه روزه، چه مشورت‌هایی از رهبر انقلاب اسلامی گرفتند؟

مثال دوم که برایشان بسیار جالب و قابل توجه بود، مربوط به جنگ سی و سه روزه است. وقتی جنگ بر اثر گرفتن چند اسیر شروع شد، آقای نصر الله می‌گفت «ما خیلی به هم ریختیم. علتش هم این بود که می‌خواستیم عملیاتی کنیم و چند اسیر بگیریم، اما دنبال این نبودیم که اسرائیل یک جنگ تمام عیار برای نابودی حزب الله راه بیندازد و این همه مردم آواره و کشته شوند. عذاب وجدان گرفته بودیم و به آقا گفتیم این داستان چیست.» هفته‌ی اول جنگ بود، آقا مشهد مشرف بودند. همه‌ی فرماندهان و مسئولان را جمع کردند و سه چهار ساعت در مشهد نشستند و تحلیل کردند، اما به جمع‌بندی نرسیدند. جلسه پراکنده شد، هر کدام رفتند دنبال کار خودشان. هنوز نیم ساعت نگذشته بود که آقا دوباره فرستادند دنبالشان، جمعشان کردند و فرمودند «به آقای نصر الله بگویید اسرائیل از قبل نقشه داشت تابستان شما را بزند؛ این عملیاتی که انجام دادید، بهانه‌ای شد که زودتر جنگ کند؛ شما هم این را علناً اعلام کنید.» آقای نصر الله می‌گفت «من از لحاظ تحلیل سیاسی به این جمع‌بندی نرسیده بودم، اما چون آقا فرمودند، گفتم چشم، بعد همان را اعلام کردم. بعدتر، آقای محمد حسنین هیکل آمد با ما دیدار کرد و با سند گفت اسرائیل اصلاً از قبل، نیت عملیات علیه شما را داشت.» ایشان معتقد بود که وقتی آقایان رفتند و آقا تنها ماند و دوباره فرستاد دنبالشان، مطلب از یک شیوه‌ی الهام و ارتباط غیبی به ایشان رسانده شده بود. خیلی برایش جالب بود. آقا هم به ایشان گفتند «شما پیروز می‌شوید، نگران نباشید.» چند دعا هم به ایشان دادند؛ مثل جوشن صغیر، زیارت عاشورای غیرمعروفه و دعای «یا مَنْ إِذَا تَضَايَقَتِ الْأُمُورُ فَتَحَ لَنَا [لَهَا] بِأَبَا لَمْ تَذْهَبْ إِلَيْهِ الْأَوْهَامُ».

آقای نصر الله می‌گفت «ما با همین دعا‌های آقا پیروز شدیم» و خیلی به این مطلب معتقد بود.

♦ در ماجرای کنفرانس شرم الشیخ و خلع سلاح حزب الله چه رهنمودی از رهبر انقلاب گرفتند؟

بحث بعدی، خلع سلاح حزب الله بود. در کنفرانس شرم الشیخ، همه جمع شده بودند و می‌گفتند حزب الله باید از بین برود و خلع سلاح شود. آقای نصر الله می‌گوید «آقا با تبسم فرمودند هیچ کس نمی‌تواند حزب الله را خلع

سیده من می‌گفت:
«من معمولاً مهم‌ترین
سخنرانی‌هایم در روز
پانزدهم شعبان، روز ولادت
امام زمان (عجل الله تعالی
فرجه الشریف) است که روز
کشف المهدی است.»



مدیران فرهنگی

ایشان برای تربیت مدیران فرهنگی هم زحمات زیادی کشید. آقای نصرالله حساس بود که این مدیران بتوانند اندیشه‌ی ولایت فقیه را جا بیندازند، مباحث توحیدی‌شان انحراف نداشته باشد و مباحث اخلاقی را پیش ببرند. او بر راه‌اندازی دوره‌هایی در این زمینه تأکید می‌کرد.

به این ترتیب، حزب‌الله جامعه‌ای مقاوم و زنده شد که رژیم صهیونیستی نمی‌تواند آن را شکست دهد. حزب‌الله بالنده و پیش‌رونده است و علی‌رغم سختی‌ها، شهادت فرماندهان بزرگ و حادثه‌ی پیجرها، دوباره بازسازی شد و ضربه‌های سنگین به رژیم اسرائیل وارد کرد.

حزب‌الله در وضعیّت خویشتن‌داری است. علّت خویشتن‌داری حفاظت از مثلاً طلایی ارتش، مردم و مقاومت است، چون حزب‌الله حافظ حاکمیت لبنان است. حزب‌الله با سلاح وحدت ملّی و اقتدار ملّی لبنان را در مقابل رژیم صهیونیستی حفظ کرده و تک‌روی نمی‌کند. ارتش، رئیس‌جمهور و دولت لبنان تحت فشار آمریکا و اسرائیل، به برنامه‌ی خلع سلاح حزب‌الله تن دادند، اما به‌تدریج دیدند که امکان‌پذیر نیست و دارند عقب‌نشینی می‌کنند. حزب‌الله خویشتن‌داری می‌کند، اما در روز مبادا قطعاً می‌تواند ضربه‌های سنگین‌تری به رژیم صهیونیستی وارد کند. برای مثال، چندین لشکر با پشتیبانی هوایی، پهپادی، نظامی، تانک‌های مرکاوا وارد جنوب لبنان شدند تا دوباره تا بیروت پیشروی کنند، اما نتوانستند و در حدّ نهر لیتانی و روستای کفرکلا متوقّف شدند. حزب‌الله بیش از ۳۸۵ شهید داد و فرماندهان گفته بودند می‌توانید عقب‌نشینی کنید و به خطّ دُوم یا سوّم بروید، اما او گفت اگر برویم خطّ دُوم یا سوّم، اسرائیل پیشروی می‌کند و ما حاضر به عقب‌نشینی نیستیم. لذا نگذاشتند رژیم صهیونیستی پیشروی کند. این را ایشان بارها به من می‌گفت و افتخار میکرد. گفت «نه‌تنها این دوسه مورد که شما دیدید، بلکه همه‌ی جامعه‌ی ما حاضرند دوباره شهید بدهند در راه امام حسین و در خطّ امام خامنه‌ای.» و این تبدیل شده به فرهنگ، این فرهنگ به جامعه تزریق شده است و اگر جامعه مقاوم شود، شکست نمی‌خورد؛ ممکن است از لحاظ ظاهری ضربه بخورد. همان‌طور که قرآن می‌فرماید «إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ» - اما از پا در نمی‌آید.

♦ مهم‌ترین نقش سیدحسن نصرالله در منطقه، مقاومت و مبارزه با رژیم صهیونیستی، از نظر شما چیست؟

رژیم صهیونیستی هم به این جمع‌بندی رسیده که زیرساخت‌های حزب‌الله - فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، امنیتی و نظامی - تهدیدی درجه‌یک است و حتی می‌تواند باعث نابودی آن رژیم شود. نتانیاهو در گزارش هشتادصفحه‌ای درباره‌ی آقای نصرالله گفته «آقای نصرالله بر خلاف تصوّر ما که از ایران دستور می‌گیرد، خودش عنصر اصلی محور مقاومت است و خودش تصمیم می‌گیرد و پیش‌رونده است.»

در جمع‌بندی، من می‌خواهم به شما بگویم اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک مالک اشتر داشت، شهید سیدحسن نصرالله بالاتر از مالک اشتر ولی‌فقیه، رژیم صهیونیستی را در سطح منطقه و جهان زمین‌گیر کرده بود. البته الان «شهید نصرالله» هم برای آن‌ها خطرناک‌تر از «سیدحسن نصرالله مجاهد» است، چون «شهید نصرالله» دارد تبدیل به یک نماد می‌شود و نسل‌های آینده از او درس می‌گیرند. لذا رژیم صهیونیستی به این فکر افتاده که برای کودکان و نوجوانان برنامه‌های چندرسانه‌ای و کتاب‌های کودکان تولید کند تا علیه «اندیشه‌ی نصرالله» کار کند. معلوم است که این‌ها از «شهید نصرالله» وحشت دارند، چون عمق پیدا می‌کند در منطقه و جهان.

سلاح کند. برگردید لبنان، توکل کنید بر خدا، توشل کنید به امام زمان و جا بیندازید که این حزب‌الله و سلاحش برای امنیّت مردم لبنان است و در این مسیر عمل می‌کند.» از آن زمان، شهید سیدحسن نصرالله به این فکر افتاد که پیوندی میان ارتش، مردم و مقاومت ایجاد کند و مقاومت را به عنوان یکی از اضلاع حاکمیت لبنان مطرح نماید. این طرح موفق شد و نتوانستند حزب‌الله را خلع سلاح کنند.

حضرت آقا به شهید نصرالله گفته بودند «ما هم بعضی اوقات در اداره‌ی کشور دچار گرفتاری می‌شویم. به دوستانمان می‌گوییم بیایید جمکران، آنجا توشل می‌کنیم، نماز می‌خوانیم و با دست پُر به تهران برمی‌گردیم.» این برای شهید نصرالله جالب بود که خود آقا هم اهل توشل به امام زمان است و حاجتش را در اداره‌ی نظام می‌گیرد. یکی از بُعدهای مهم برای شهید نصرالله مدیریت اختلافات داخلی بود و اینکه آقا چگونه فتنه‌ی ۱۳۸۸ را مدیریت کرد. حتی به من گفت «اگر ممکن است، جزئیات پشت پرده‌ی فتنه را بگویید و سند هم ارائه دهید.» من همه‌ی داستان‌ها را گفتم و او تعجّب می‌کرد از قانون‌گرایی، حفظ وحدت آقا، حفظ وحدت کشور در مدار خطّ امام و حفظ خطّ ضدّیت با آمریکا و رژیم صهیونیستی.

♦ موضع شهید نصرالله در مذاکره‌ی حزب‌الله با لبنان در جریان جنگ سی‌وسه‌روزه را تشریح بفرمایید.

ایشان یک بار به من گفت «بعد از جنگ سی‌وسه‌روزه، آمریکایی‌ها خیلی دنبال مذاکره با ما بودند، ما می‌گفتم نه؛ تا اینکه فشارها گسترده شد، گفتیم ببینیم چه می‌گویند و عده‌ای را فرستادیم. آمریکایی‌ها از طرف اسرائیل صحبت می‌کردند و گفتند می‌دانیم شما دشمنی ایدئولوژیک با اسرائیل دارید، اما فقط به فکر زمین لبنان باشید که اگر اسرائیل وارد لبنان بشود، شما مقابله کنید. مسئله‌ی نابودی اسرائیل را از برنامه‌هایتان بیرون بیاورید. اگر این کار را نکنید، ما شما را آقای لبنان و آقای منطقه می‌کنیم و با شما همکاری می‌کنیم.» آقای نصرالله می‌گوید «بلافاصله و بدون تردید گفتم نابودی اسرائیل، امتداد اعتقادی حزب‌الله است و از این موضوع کوتاه نمی‌آیم. هر کاری می‌توانید بکنید، اما ما از این اصول عدول نمی‌کنیم و اهل عقب‌نشینی نیستیم.» ایشان می‌گفت «اگر یک لحظه تردید می‌کردم و می‌گفتم باشد، بعداً بررسی می‌کنیم، اینجا شیطان وارد می‌شود و ذهن ما منحرف می‌شود.»

♦ دستاورد شهید نصرالله در لبنان را چطور ارزیابی می‌کنید؟

آقای نصرالله یک بار به من فرمود «عشق به آقا را ببین چقدر است! من برای ظهور امام زمان بیش از صد هزار نیروی حزب‌الله آماده کردم که بالاتر از شیعه‌ی تنوری هستند؛ این‌ها حاضرند کشته شوند و زنده شوند، خاکسترشان بر باد رود و دوباره کشته و زنده شوند، هزار بار این کار را انجام دهند - مانند اصحاب امام حسین (علیه السلام) - باز هم تحت رکاب امام خامنه‌ای برای ظهور امام زمان حاضرند بجنگند.»

دستاورد شهید نصرالله ایجاد جامعه‌ای مقاوم بر پایه‌ی ریشه‌های مستحکم ایمانی و اعتقادی، باورهای اخلاقی، بصیرت سیاسی و عشق به ولایت فقیه بود؛ هم از لحاظ تئوری و هم از لحاظ عمل، با تقیّد به ولایت امام خامنه‌ای.



قانون‌گرایی و حفظ وحدت

یکی از بُعدهای مهم برای شهید نصرالله مدیریتِ اختلافات داخلی بود و اینکه آقا چگونه فتنه‌ی ۱۳۸۸ را مدیریت کرد. حتی به من گفت «اگر ممکن است، جزئیات پشت پرده‌ی فتنه را بگویید.» من همه‌ی داستان‌ها را گفتم و او از قانون‌گرایی، حفظ وحدت آقا، حفظ وحدت کشور در مدار خط امام تعجب می‌کرد.

الان ((شهید نصر الله)) واقعاً عمق و امتداد پیدا کرده است و از طریق او، امروز رهبر انقلاب اسلامی بیشتر به جهان معرّفی شده است. امروز جهان مقاومت، رهبری را قهرمان قهرمانان، روح و جان اُمت اسلامی و الگوی آزادی‌خواهان جهان می‌داند. دیگر آزادی‌خواهان جهان به جای عکس چگوارا و فیدل کاسترو، عکس امام خامنه‌ای را حمل می‌کنند و به آن افتخار می‌کنند. حتی کسانی که علیه جمهوری اسلامی بودند، امروز همراه جمهوری اسلامی شده‌اند.

آقای نصرالله الگویی از صبر و پیروزی است؛ صبر و نصرت را از نهضت امام حسین (علیه السلام) و از مکتب امام خمینی و مکتب امام خامنه‌ای آموخته و یاد گرفته که از صبر و مقاومت، پیروزی بسازد. در آخرین دقایقی که صحبت کرد، به رژیم صهیونیستی این پیام را داد که گالانت و نتانیاهو و دیگر سردمداران رژیم صهیونیستی فکر نکنند با ضربه‌هایی که به حزب الله وارد کردند، می‌توانند خلاص شوند. او گفت «شما ضربه می‌زنید، ما هم ضربه می‌زنیم و طبق روایاتِ آخرالزمانی صهیونیست‌ها – که شما می‌گویید هشتاد سال دوّم را نمی‌بینید – یقین بدانید هشتاد سال دوّم صهیونیستی در کار نخواهد بود. این جنگ و معرکه‌ی طولانی که ممکن است سال‌ها طول بکشد، به نابودی رژیم صهیونیستی منتهی خواهد شد.»

♦ سید حسن نصرالله با گروه‌های مقاومت در فلسطین و آرمان فلسطین چه ارتباطی داشتند؟

حزب الله لبنان از هشت سال دفاع مقدّس الگو گرفت، گروه‌های فلسطینی مثل حماس و جهاد اسلامی هم از حزب الله لبنان الگو گرفتند؛ هم الگوی تشکیلاتی، هم الگوی سیاسی، هم مدیریتی و هم تاکتیکی. مثلاً تونل‌هایی که الان حماس دارد، از حزب الله یاد گرفته‌اند. خود حزب الله در جنوب لبنان، جاهای دیگر، تونل‌های بزرگی دارد. ارتباط محور و هماهنگی گروه‌های فلسطینی و حزب الله لبنان از طریق فرماندهانی که شهید نصرالله گذاشته بود، مثل سیدفؤاد شُکر و فرماندهان رضوان برقرار بود. از طرف ارتباط با ایران، حاج رمضان (رحمة الله علیه) نقش کلیدی داشت.

گروه‌های فلسطینی از لحاظ عمق راهبردی برای نجات فلسطین، به مکتب امام حسین (علیه السلام) رسیده بودند؛ مانند فتحی شقاقی که می‌گفت «راه آزادی فلسطین نهضت عاشورا است.» از لحاظ عملی، حزب الله را باور داشتند و از طریق حزب الله وصل شدند به ولایت فقیه. لذا ولی‌فقیه را رهبر مبارزات فلسطینی می‌دانند؛ امام خامنه‌ای را رهبر مبارزات فلسطینی و شهید سید حسن نصرالله را فرمانده اصلی مبارزات فلسطین می‌دانند. لذا ارتباط کاملاً تنگاتنگ بود. وقتی سید حسن نصرالله بعد از هفتم اکتبر تصمیم گرفت عملیات پشتیبانی از غزّه را آغاز کند، این تصمیم حساب‌شده بود و نمی‌خواست کلّ جبهه‌ی مقاومت را وارد درگیری کند. شاید بعضی‌ها انتقاد کنند که چرا همان اوّل همه‌ی توان را خرج نکرد، اما شهید نصرالله امنیّت ملّی و اقتدار لبنان را هم مهم می‌دانست و نمی‌خواست لبنان وارد جنگ تمام‌عیار شود.

مسیر

فصل سوم

لبنان و سید

او می‌خواست ضربه‌ای کاری به رژیم صهیونیستی وارد شود و به تدریج این ضربه‌ها مؤثّرتر شد. فلسطینی‌ها و گروه‌های مقاومت راضی و خوشحال بودند و جلسات مشترکی با شهید نصرالله داشتند تا راهبردهای مقاومت را طراحی کنند. در بحث هفتم اکتبر، تصمیم‌گیری نهایی با خود شهید نصرالله بود اما از نظر راهبردی همه موافق بودند که هر گروهی هر کاری می‌تواند، در روز مبدا انجام دهد. عملیات زمینی و دیگر عملیات‌ها هم برنامه‌ریزی شده بود، اما جنگ بیشتر از نظر علمی و فتاوری به حزب الله ضربه زد، نه از طریق جاسوس‌های داخلی که بعضی‌ها فکر می‌کنند. ظرفیّت امنیّت، دفاعی، اطلاعاتی و عمق نفوذ راهبردی حزب الله به رژیم صهیونیستی به گونه‌ای است که می‌تواند مورد استفاده‌ی محور مقاومت و نیروهای مسلّح جمهوری اسلامی برای ضربه‌ی قطعی به رژیم صهیونیستی قرار گیرد، ان شاء الله.

♦ مقداری درباره‌ی وضعیّت فعلی حزب الله، دبیرکلّ جدید و آینده‌ی حزب الله توضیح بفرمایید.

حضرت حجت الاسلام والمسلمین شیخ نعیم قاسم را بعد از شهادت شهید نصرالله زیارت کردم. ایشان از یک لحاظ احساس مسئولیّت سنگینی بر دوشش داشت و از یک لحاظ دیگر خیلی خوشحال بود؛ می‌گفت «از اینکه آقا برای من پیام داد و فرمود همان حمایتی که از شهید نصرالله می‌کردم، از شما هم انجام می‌دهم، خوشحالم.» برادران سپاه هم آمدند کنار او و آقا اجازه‌ی وجوهات مطلق به او دادند. او گفت «الان مطمئنم که ولی‌فقیه و امام خامنه‌ای از کار من پشتیبانی می‌کنند؛ این روحیه‌ی مضاعفی به من داد.»

آقای نعیم قاسم از فاز سیاسی وارد فاز امنیّت، اطلاعاتی و نظامی شده و این کار سخت است. روزهای اوّل سخت بود، اما با بازسازی نیروهای اطلاعاتی، امنیّت و نظامی حزب الله و ضربه‌های سنگینی که به رژیم صهیونیستی زدند، با عقلانیّت، معنویّت، روحیه‌ی ولایت‌مداری، صلابت و توان بالای تحلیل سیاسی – اجتماعی و پیوند با شهدای حزب الله – به‌ویژه شهید نصرالله و شهید صفی‌الدین – تلاش می‌کند همان برنامه‌های آن‌ها را عملیاتی کند. او بارها تأکید کرده که راه ما راه شهید نصرالله است. ایشان برنامه‌ی دفاعی، امنیّت و نظامی شهید نصرالله را ادامه می‌دهند و الحمدلله الان از اعتبار و مقبولیّت خوبی برخوردار شده و روزبه‌روز این مقبولیّت بیشتر خواهد شد. حزب الله، در شرایط حاضر، حزبی زنده و بالنده است.

البته چالش اصلی آن، بحث خلع سلاح است. دولت و رئیس‌جمهور لبنان بر اساس طرح یازده‌ماده‌ای آمریکا تحت فشار هستند، اما حزب الله مدیریت کرده که این پرونده‌ی خلع سلاح به نفع خود حزب الله پیش برود. خصوصاً آقای نبیه بڑی مردانه در میدان ایستاده و مطمئن شده که حزب الله قدرت مقاومت نظامی دارد، تا خلع سلاح نشود. آقای نعیم قاسم گفته‌اند «اگر بخواهند ما را خلع سلاح کنند، عاشورا را تکرار خواهیم کرد.» این شاخص‌ها و علامت‌ها باعث شد که دشمنان به تدریج عقب‌نشینی کنند. حزب الله خودش را آماده می‌کند تا در موقع مناسب، ضربه‌های سنگینی به رژیم صهیونیستی وارد کند؛ ان شاء الله.



الگوی توانمندسازی اجتماعی و اقتصادی

توجه به فعالیت‌های اجتماعی و توانمندسازی، یکی از اقدامات مهم حزب‌الله لبنان است که کمتر به آن پرداخته شده است. دکتر حجت‌الله عبدالملکی در این یادداشت، به تبیین تجربه‌ی منحصر به فرد حزب‌الله لبنان در زمینه‌ی فقرزدایی و توانمندسازی اقتصادی می‌پردازد. او با نگاهی تحلیلی و میدانی نشان می‌دهد که چگونه حزب‌الله، فراتر از نقش نظامی و سیاسی خود، به نهادی خدمت‌رسان اجتماعی بدل شده است؛ نهادی که با الهام از الگوهای موفق جمهوری اسلامی ایران، به ویژه کمیته‌ی امداد امام خمینی (ره) و جهاد سازندگی، ساختارهای حمایتی و تولیدی متعددی را در لبنان بنیان نهاده است.



◆ نهادسازی مؤثر

شکل‌گیری جریان حزب‌الله یکی از اتفاقات مهم در کشور لبنان محسوب می‌شود. تأثیر این جریان بر کشور لبنان فراتر از تقابل نظامی با رژیم صهیونی و گستره‌ی خدمات آن فراتر از جمعیت شیعیان آن کشور بوده است. این حزب، در طی چند دهه فعالیت خود، دست به نهادسازی و طراحی و اجرای الگوهای مختلفی در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زده و برای پیشرفت همه‌جانبه‌ی این کشور تلاش کرده و موفقیت‌هایی را نیز کسب کرده است.

حزب‌الله لبنان، در این مجال، گرته‌برداری‌هایی نیز از الگوهای موفق سایر کشورها داشته است. این حزب برخی از الگوهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود برای پیاده‌سازی در کشور لبنان را از جمهوری اسلامی ایران دریافت کرده است؛ از جمله ایجاد جهاد سازندگی و جمعیت خیریه‌ی امام خمینی (رحمة الله علیه) به عنوان الگویی از کمیته‌ی امداد امام خمینی در ایران.

◆ الگوی محرومیت‌زدایی

شکل‌گیری جمعیت خیریه‌ی امام خمینی در لبنان، اقدام حزب‌الله برای کاهش فقر و حمایت از اقشار محروم این کشور بوده است. در طی دوره‌ی زعامت شهید سیدحسن نصرالله در این حزب، نگرانی ایشان برای اقشار فوق‌باعت شد برنامه‌های این جمعیت، هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی، روبه‌روز تقویت شود. این جمعیت در چند حوزه‌ی مهم به حمایت از اقشار محروم اهتمام داشته و همچنان با قوت به کار خود ادامه می‌دهد. مهم‌ترین محورهای حمایتی این جمعیت عبارتند از کمک‌های معیشتی، برنامه‌ی توانمندسازی و اشتغال و حمایت از ایتم.

◆ توانمندسازی و اشتغال

بر اساس تأکیدات شهید سیدحسن نصرالله، برنامه‌ی توانمندسازی، خودکفایی و اشتغال جمعیت خیریه‌ی امام خمینی لبنان با بهره‌گیری از تجربیات کمیته‌ی امداد ایران در طی دهه‌های گذشته، توانسته به بهبود وضعیت معیشت محرومین در این کشور کمک نماید.

معاونت خودکفایی این جمعیت، در هماهنگی با جهاد سازندگی لبنان و وزارت کار این کشور، برنامه‌های مهمی در حوزه‌ی آموزش‌های فنی و حرفه‌ای و ایجاد پروژه‌های تولیدی کوچک‌مقیاس از طریق پرداخت تسهیلات قرض‌الحسنه را اجرا نموده است.

در طراحی برنامه‌ی توسعه‌ی کسب‌وکار محرومین در این کشور، به ظرفیت‌های خاص اقتصادی این کشور و استان‌ها و مناطق مختلف آن و نیز به نیازمندی‌های ملی لبنان توجه شده؛ لذا توسعه‌ی مشاغل مرتبط با امنیت غذایی در این کشور مورد تأکید بیشتری قرار گرفته است.

◆ تکمیل زنجیره‌ی اقتصادی

برنامه‌ی اشتغال جمعیت امداد لبنان تلاش کرده به همه‌ی حلقه‌های زنجیره‌ی کسب‌وکار توجه نماید. در بخش آموزش‌های فنی و حرفه‌ای، با وجود همه‌ی مشکلات و موانع، این جمعیت صدها دوره‌ی آموزشی را در رشته‌های صنایع غذایی، صنایع دستی، خیاطی و دامپروری برگزار نموده و این دوره‌ها با وجود افت‌وخیز، حتی در ایام جنگ نیز تعطیل نشده‌اند. در بخش تأمین مالی، جمعیت امداد صدها هزار دلار تسهیلات قرض‌الحسنه پرداخت نموده و تنها در طی سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۵ حدود پانصد پروژه‌ی اقتصادی کوچک‌مقیاس را راه‌اندازی نموده است. جمعیت امداد لبنان در حوزه‌ی بازاریابی نیز فعال بوده و به مجریان طرح‌های اشتغال کمک کرده تا محصولات خود را وارد بازار کرده و به فروش برسانند.

◆ توجه به همه

در خصوص فعالیت‌های فقرزدایی حزب‌الله لبنان – در قالب جمعیت امداد – دو نکته‌ی جالب توجه وجود دارد:

اول) به دستور دبیرکل شهید، جناب سیدحسن نصرالله (رضوان الله علیه)، این جمعیت موظف شده است که خدمات خود را از خانواده‌های شیعیان فراتر برده و در صورت نیاز، به محرومین از سایر مذاهب و ادیان نیز مدد برساند.

دوم) جمعیت امداد لبنان، به رغم استفاده از الگوهای کمیته‌ی امداد ایران (با وجود استقلال مالی و حمایت از محرومین لبنان با استفاده از منابع جمع‌آوری‌شده در همان کشور)، خود نوآوری‌هایی هم داشته که در داخل ایران از آن‌ها استفاده شده است؛ طرح اکرام ایتم یکی از این گوها است که پیش‌تر در لبنان با عنوان «کافل الیتیم» اجرای موفقیت‌آمیزی داشته است. خلاصه‌ی کلام اینکه حزب‌الله لبنان و رهبران آن – به‌ویژه دبیرکل شهید – به همه‌ی ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در آن کشور توجه داشته و در طی دهه‌های فعالیت، این حزب مقدس تلاش کرده علاوه بر دفاع از کیان لبنان در مقابل رژیم صهیونی، به توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی این کشور کمک کند و از این جهت، شهدا، رزمندگان و رهبران این حزب شریف برگردن مردم و مسئولان سیاسی لبنان حق‌ی بزرگ دارند.

جمعیت امداد لبنان، به رغم استفاده از الگوهای کمیته‌ی امداد ایران (با وجود استقلال مالی و حمایت از محرومین لبنان با استفاده از منابع جمع‌آوری‌شده در همان کشور)، خود نوآوری‌هایی هم داشته که در داخل ایران از آن‌ها استفاده شده است؛ طرح اکرام ایتم یکی از این الگوها است که پیش‌تر در لبنان با عنوان «کافل الیتیم» اجرای موفقیت‌آمیزی داشته است.



حافظ وحدت و عزت لبنان

حج، سال‌ها برای حجت الاسلام قاضی عسکر صرفاً عبادت و اعمال حجاج و رسیدگی به امور آن‌ها نبود، بلکه دریچه‌ای برای ارتباطات مهم سیاسی و فرهنگی در سطح جهان اسلام بود. او که از سال ۱۳۶۱ در بعثه‌ی حضرت امام خمینی (رحمة الله علیه) و سپس رهبر معظم انقلاب حضور داشت و مدتی نیز نماینده‌ی ولی فقیه در امور حج و زیارت بود، فرصت یافت تا در مقاطع حساس با شخصیت‌های برجسته‌ی مقاومت دیدار و گفت‌وگو کند. یکی از این چهره‌ها شهید سید حسن نصر الله، دبیرکل حزب الله لبنان بود؛ مردی که در نگاه او نه تنها رهبر یک جریان سیاسی - نظامی، بلکه «سید مقاومت» و الگویی بی نظیر از آینده نگری، شجاعت و تواضع به شمار می‌رفت.

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از شهادت شهید سید عباس موسوی، آقای سید حسن نصر الله به عنوان دبیرکل حزب الله لبنان انتخاب شد. من در فرصتی که پیش آمد و چندین جلسه همراه ایشان بودم، از نزدیک دریافت‌م که این مرد بزرگ از نظر فهم سیاسی، قدرت مدیریت و شجاعت و دلاوری واقعاً کم نظیر و یا بهتر بگویم بی نظیر است؛ همچنین، ایشان بسیار زاهدانه زندگی می‌کرد و آینده نگر بود.





اختلاف ممنوع

سیدحسن در لبنان مشکل اختلاف را حل کرد؛ مسیحی‌ها هم عاشقش بودند. من با چشم خودم دیدم زنانی که مسیحی بودند و حجاب نداشتند و یا حتی دروزی‌ها آن‌قدر به این مرد اظهار عشق و علاقه می‌کردند که در نتیجه آن، سید به محبوب‌ترین چهره جهان اسلام و قدرت برتر لبنان تبدیل شد.



در حوادث بعدی که پیش آمد ـ جنگ‌های بیست‌ودوروزه و سی‌وسه‌روزه ـ باز هم با شجاعت کامل ایستادگی کرد. همین جنایاتی که امروز اسرائیل در غزه انجام می‌دهد، در جنگ سی‌وسه‌روزه در ضاحیه انجام داد اما اگر قبل از این بمباران اخیر به ضاحیه‌ی جنوبی در بیروت می‌رفتید، می‌دیدید که دیگر حتی یک ساختمان ویران هم وجود ندارد؛ حزب‌الله همه را بازسازی کرده بود.

بازسازی حزب‌الله

نیروهای حزب‌الله، در دل کوهستان و جنگل‌ها، چندین متر زیر زمین تونل‌هایی ایجاد کرده و تا چندمتری اسرائیل ـ بدون اینکه آن‌ها متوجه شوند ـ پیش رفته بودند. در صنایع موشکی قوی شدند و این کار را هم خودشان انجام دادند؛ مدام نگویند ایران همه چیز را در اختیارشان قرار داده است! حتی اکنون در بعضی از قسمت‌ها تونل‌های زیرزمینی بزرگی احداث کرده‌اند که علاوه بر اینکه ماشین از آن عبور می‌کند، می‌تواند موشک نیز حمل کند و در جنگ سی‌وسه‌روزه نیز پیروز شدند. قضایای اخیر را ببینید! دین به کنار اما کدام انسانی است که فریاد این بچه‌های شیرخوار، این ملت مظلوم و مسلمان فلسطین را ببیند که دارند فریاد می‌زنند به داد ما برسید، ببیند هر روز خانه‌هایشان را دارند بمباران می‌کنند، زن‌ها و بچه‌ها زیر آوارها جان می‌سپارند، بچه‌های کوچکی را ببیند که ترکش سروصورت‌شان را زخمی کرده و یا دست‌وپایشان قطع شده و بتواند سکوت کند؟ مگر می‌شود حزب‌الله این جنایات را ببیند و فقط بنشیند و تماشا کند؟

حضور داعش

قضیه‌ی داعش به وجود آمد و دیگر چیزی نمانده بود سوریه ساقط شود. داعش نه‌تنها سوریه که سودای فتح عراق و ایران را در سر داشت. چقدر آدم‌ها را سر بردند، چقدر آثار تمدنی را در شهرهای مختلف سوریه و عراق از بین بردند، راننده‌های بیچاره را به جرم شیعه بودن به اسارت می‌گرفتند و به رگبار می‌بستند، چقدر از ما شهید گرفتند! در این میان، این دو شهید عزیز، حاج قاسم سلیمانی و آقای سیدحسن نصرالله و همچنین شهید ابومهدی المهندس، نیروهای خود را بسیج کردند و به مقابله با داعش پرداختند. لبنانی‌های شجاع و دلیر به کمک ایرانی‌ها، عراقی‌ها و سوری‌ها آمدند و در شکست داعش نقش داشتند؛ داعشی که سلاحش را آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها و صهیونیست‌ها تأمین و آن را حمایت مالی می‌کردند و متأسفانه بعضی از کشورهای عربی هم بدترین ننگ را در این قضیه برای خود رقم زدند. اما شما دیدید این جبهه توسعه پیدا کرد، داعش را شکست دادند، سوریه روی پای خودش ایستاد، آقای بشاراسد ـ که دشمنان می‌گفتند حتماً باید کنار برود و ساقط شود ـ سر جای خود ایستاد، عراق بر داعش غلبه کرد و اکنون در این کشور یک حکومت شیعی برپا است و اهل سنت نیز در کمال آسایش و همکاری با شیعیان زندگی می‌کنند. به این ترتیب، نه‌تنها سوریه بلکه منطقه از دست صهیونیست‌ها خارج شد؛ این دستاورد بسیار مهم که تاریخ بر آن گواهی خواهد داد، به برکت همین مرد محقق شد.

حفظ وحدت

یکی از اقدامات مهمی که سیدحسن نصرالله توانست انجام دهد این بود که توانست حزب‌الله را به یک قدرت بزرگ در لبنان و بعد هم در منطقه‌ی خاورمیانه تبدیل کند و این‌گونه بود که «سید مقاومت» نام گرفت و موقت شد دامنه‌ی این تلاش را به جبهه‌های مختلف توسعه دهد. در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم.

یکی از کارهای بسیار خوبی که ایشان انجام داد این بود که حواسش جمع بود حاشیه پیدا نکند. این موضوع، آقای نبیه بڑی (رئیس مجلس لبنان) را که همه‌کاره‌ی جنبش آمل هم بود، همراه کرد؛ سیدحسن نصرالله از این جنبش خارج شده بود، اما هرگز حاضر نشد با آن‌ها وارد درگیری شود.

من در مقطعی که درگیری‌های داخلی لبنان اوج گرفته بود، به این کشور رفته بودم و از نزدیک می‌دیدم که تمام خیابان‌ها تبدیل به صحنه‌ی درگیری شده و هیچ امنیتی وجود ندارد؛ اما سیدحسن نصرالله با آقای نبیه بڑی تفاهم کرد و با هم به گونه‌ای عمل کردند که در این اواخر، همه‌ی تصمیم‌ها را مشترک می‌گرفتند تا در جبهه‌ی شیعه اختلافی پدید نیاید. این یکی از هنرهای این عزیز از دست‌رفته‌ی ما بود که موقت به انجام چنین کاری شد.

همه‌ی مذاهب

نکته‌ی دوم اینکه ایشان توانست اعتماد همه‌ی مذاهب را در لبنان به خود جلب کند؛ اتفاقی که نظیر آن وجود ندارد و نمی‌توان برای آن بدیلی آورد. ایشان پذیرفت که رئیس‌جمهور لبنان مسیحی باشد، نخست‌وزیر سنی و رئیس مجلس آن هم شیعه، اما همان رفتاری را با مسیحی‌ها و اهل سنت و دروزی‌ها داشت که با شیعیان داشت؛ رفتارشان واقعاً مثال‌زدنی بود!

سیدحسن نصرالله در لبنان مشکل اختلاف را حل کرد. مسیحی‌ها عاشقش بودند. من با چشم خودم دیدم زنانی که مسیحی بودند و حجاب نداشتند و یا حتی دروزی‌ها و امثال آن‌ها آن‌قدر به این مرد اظهار عشق و علاقه می‌کردند که در نتیجه‌ی آن، شهید سیدحسن نصرالله تبدیل به محبوب‌ترین چهره‌ی جهان اسلام شد و یک قدرت بسیار برتری در لبنان ایجاد کرد. ایشان با استفاده از این روش‌ها به تدریج جبهه را قوی کرد و بعد از ۲۲ سال موفق شد با کمک نیروهای خود، جنوب لبنان را از اشغال صهیونیست‌ها آزاد کند، آن هم با چه عزتی!

آزادی بعد از ۲۲ سال

من همان موقع به لبنان رفتم و در مزارع شبعاء در جنوب لبنان حضور پیدا کردم. آنجا به من گفتند وقتی این منطقه را فتح کردیم و اسرائیلی‌ها را عقب راندیم، شعله‌های گازشان روشن بود و روی اجاق گاز غذا بار گذاشته بودند! اصلاً باورشان نمی‌شد و متوجه پیشروی ما نشده بودند، ما ناگهان رفتیم بالای سر آن‌ها. شهید سیدحسن نصرالله در این اتفاق توانست بعد از ۲۲ سال اشغال، جنوب لبنان را از حضور اسرائیلی‌ها پاک‌سازی کند و آن‌ها را با شجاعتِ هرچه تمام‌تر به عقب برگرداند و به این شکل بود که وجهه‌ی او ناگهان توسعه پیدا کرد.

مسیر

فصل سوم

لبنان و سید

نابود کرده‌اند؛ این در حالی است که سیاستمداران در تحلیل‌های خود این ادّعا را رد می‌کنند و می‌گویند او هنوز نتوانسته بسیاری از تونل‌ها را در اختیار بگیرد، چطور می‌تواند حماس را نابود کرده باشد؟ درست است که زن‌ها و بچه‌ها را شهید کرده است، اما نتوانسته حماس و حزب‌الله را نابود کند.

صهیونیست‌ها این جنایات را انجام می‌دهند، اما بدانید موقّعیّت از آن جبهه‌ی مقاومت است. امروز جبهه‌ی مقاومت توسعه پیدا کرده است. تا کنون سابقه نداشت که ما بتوانیم ولو عده‌ی انگشت‌شماری را بسیج کنیم که بیابند به نفع فلسطینی‌ها رأی یا شعار بدهند؛ اما امروز می‌بینیم کنار کاخ سفید، جمعیت‌های چندهزارنفری تشکیل می‌شود و شعار می‌دهند و درست در مقابل کاخ سفید، پرچم آمریکا را آتش می‌زنند!

◆ ادّعاهای واهی

در اروپا به معترضین اجازه‌ی برپایی تظاهرات نمی‌دهند. همین‌هایی که تا دیروز برای ما دم از «زن، زندگی، آزادی» می‌زدند، امروز با مردم معترض خود جور دیگری رفتار می‌کنند. موه‌ای زنان را می‌گیرند و آن‌ها را روی زمین می‌کشند و با باتوم بر سرشان می‌زنند، اما اینجا دیگر یک نفر از همین مدّعیان «زن، زندگی، آزادی» پیدا نشد که از این‌ها دفاع کند.

اکنون سراسر اروپا به دفاع از فلسطین پرداخته و کار به جایی رسیده که چند کشور اروپایی مجبور شدند فلسطین را به عنوان یک کشور به رسمیت بشناسند. برخی از کشورهای منطقه که تا دیروز حاضر نبودند حرفی از فلسطین بزنند، امروز به صف حامیان فلسطین پیوسته‌اند و می‌گویند باید کشور فلسطین تشکیل شود. همه‌ی این تحوّلات نیست، مگر به خاطر وجود همین رزمندگان و به خاطر این عزّت‌ها.

◆ رؤیای صادقه‌ی سید

از سیدحسن نصرالله کلیبی پخش شده که اتّفاقی به زبان فارسی هم صحبت می‌کند؛ او در این کلیپ می‌گوید «من به آقای موسی صدر علاقه‌ی وافری داشتم و همیشه نگران این بودم که مبدا ایشان را ترور کنند و یا به شهادت برسانند؛ لذا هرگاه به یاد ایشان می‌افتادم نگران می‌شدم. یک شب زمانی که در نجف بودم، به رغم اینکه در این فکر هم نبودم، خوابی دیدم.» شهید سیدحسن نصرالله این خواب را برای یک معبّر بازگو می‌کند و آن معبّر به او می‌گوید «آقای موسی صدر را سرانجام به شهادت می‌رسانند.» سپس از آینده‌ی شهید سیدحسن خبر می‌دهد و به ایشان می‌گوید «(تو بعد از او قدرت پیدا می‌کنی، اما آخر امر تو نیز ختم به شهادت است.)» خدا شاهد است اگر این‌ها در بستر می‌مردند، هرگز راضی نبودند! شهادت برای این‌ها فوز عظیم است، آن هم به دست اشقی‌الاشقیاء، یعنی جنایت‌کاران صهیونیست. سیدحسن در جلسه‌ای که برای دفاع از مظلومین تشکیل داده بود به شهادت رسید؛ صهیونیست‌های جنایت‌کار – آن‌طور که خودشان می‌گویند – بمب‌های هشتادتنی بر سر او ریختند و او را به فوز عظیم شهادت رساندند.

پس از نجات منطقه از شرّ جنایات صهیونیست‌ها، جبهه‌ی مقاومت باز هم گسترده‌تر شد و این بار عزیزان ما در انصارالله یمن به صحنه وارد شدند. آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها به یکباره چشمشان را باز کردند و دیدند عجب! تنگه‌ی هرمز در اختیار ایرانی‌ها و باب‌المندب هم در اختیار یمنی‌ها است و از کشتی‌هایی که به مقصد اسرائیل در حرکت هستند و برای آنها موادّ غذایی و غیره می‌برند، جلوگیری می‌کند؛ لذا ناوهای خود را به آنجا آوردند اما انصارالله آن‌ها را زد؛ کشتی‌های دیگر را آوردند و خواستند استقامت کنند، باز هم انصارالله زد! آقا چه خبر شده است؟ چه اتّفاقی افتاده است؟ این عزّت را این‌ها به وجود آورده‌اند. درجانشان عالی است، خدا متعالی کند.

یک بار از آقای سیدحسن نصرالله شنیدم که گفت حاج قاسم نیمه‌شب به منزل ما آمد و گفت «اگر فلوجه سقوط کند، بغداد هم سقوط می‌کند؛ من نیرو نیاز دارم.» به ایشان گفتم «آخر من الان نصفه‌شب نیرو از کجا بیاورم؟» حاج قاسم گفت «تا صبح نشده، من باید نیرو ببرم.» شهید سیدحسن می‌گفت هر جور شده، نیرو فراهم کردیم و همراه حاج قاسم فرستادیم. حاج قاسم این نیروها را به عراق برد و هلی‌برد کرد و پشت نیروهای داعش در منطقه‌ی فلوجه برد و به آن‌ها حمله کردند که در نتیجه، تروریست‌ها عقب‌نشینی کردند و فلوجه آزاد شد و بعد هم نیروهای مقاومت رفته‌رفته توانستند داعش را به طور کامل شکست دهند. بنابراین، نیروهای حزب‌الله در این پیروزی نقش داشتند. اکنون شیعه عزّت یافته است. وضعیت امروز شیعه در لبنان با قبل از انقلاب اسلامی و اوایل آن قابل مقایسه نیست. اکنون جوانان رشید لبنانی و مردم عزیز لبنان، اعم از شیعه و سنی، مسیحی و دُروزی، در عزّت و آرامشی در کنار هم زندگی می‌کنند که انسان لذّت می‌برد. اکنون علمای مذاهب مختلف در لبنان کنار هم می‌نشینند و با هم متحد هستند. در لبنان جلسات بسیاری بود که برای شرکت در آن‌ها به این کشور می‌رفتم. خدا رحمت کند شیخ سعید شعبان را! این‌ها طوری با هم رفتار می‌کردند که گویی نه او سنی است و نه این‌ها شیعه. همین‌طور آقای ماهر و دیگران که اکنون در قید حیات هستند؛ این‌ها با هم می‌نشستند و صحبت و نظراتِ هم را قبول می‌کردند. این‌ها نه تنها به نفع اسلام، بلکه به نفع بشریّت کار کردند؛ زیرا اگر چنین نبود و داعش مسلّط می‌شد، امروز معلوم نبود در دنیا چه اتّفاقی می‌افتاد.

◆ تقویت مجدد

نکته‌ای را هم در پایان عرض کنم و آن اینکه آنچه در حال حاضر می‌بینید، دلیلی بر موقّعیّت صهیونیست‌ها نیست. رهبر عزیز و بزرگوارمان – که خدا سایه‌ی پُرمهرش را بر سر ما مستدام بدارد – فرمودند این‌ها نشانه‌های شکست است. این‌ها فکر می‌کنند پرچم از دست سیدحسن به زمین افتاد و تمام شد، اما نه، حزب‌الله هسته‌های مقاومت خویش را چنان تقویت کرده که او شهید می‌شود و عزیز دیگری این پرچم را به دست می‌گیرد و نخواهند گذاشت که صهیونیست‌ها بتوانند قدمی بردارند. این دّلت صهیونیست‌ها است. یک سال است دارند می‌جنگند تا بلکه باریکه‌ی غزه را تصرف کنند، اما نتوانسته‌اند. به‌دروغ، ادّعا می‌کنند حماس را



ثبات در راهبردها

گفت‌وگوی منتشر نشده با سردار شهید عباس نیلفروشان

▲ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در پیام تسلیت در پی شهادت سردار نیلفروشان فرمودند: «سردار رشید و اندیشمند، سردار سر لشکر عباس نیلفروشان (رحمة الله علیه)، در حملات رژیم خبیث صهیونی به ضاحیه‌ی بیروت به لقاء الله پیوست. سلام و رحمت الهی و اولیائش بر این مجاهد فی سبیل الله باد. شهادت در راه خدا برای او که عمری را در جهاد برای برافراشتن پرچم اسلام گذرانده است، فیض بزرگی است.» ۱۴۰۳/۷/۱۰

نشریه مسیر بخشی از گفت‌وگو با سردار نیلفروشان را که در گذشته صورت گرفته است، منتشر می‌کند. در این مطلب، گوشه‌هایی از زندگی شهید نیلفروشان و دیدگاه‌های ایشان درباره‌ی مقاومت و آینده‌ی منطقه مورد بحث قرار گرفته است.





حاج قاسم چند بار به من گفت که حضرت آقا به من گفته اند «در لبنان، سید حسن نصر الله فصل الخطاب است.» ما با هم می رفتیم پیش سید حسن نصر الله، ایشان دست سید حسن را می بوسید. سید حسن هم بدون نظر حاج قاسم کاری نمی کرد؛ این را من بارها دیدم

♦ شما اولین بار چه زمانی با مسئله ی فلسطین و مقاومت آشنایی پیدا کردید؟

سال ۱۳۵۲، زمانی که من یک بچه ی شش یا هفت ساله بودم، زیر کرسی نشسته بودم و پدرم روزنامه های جنگ اعراب و اسرائیل را آورده بود خانه و داشت گزارش هایش را می خواند و بعضاً برای مظلومیت فلسطینی ها گریه می کرد. من یادم هست آن موقع دعا می کردم که «خدایا! به من توفیق بده، کمک کن تا این اسرائیلی ها را نابود کنم.» این در زمانی بود که هنوز مدرسه نمی رفتم.

انقلاب پیروز شد و در کوران حوادث انقلاب، ما هم مثل بقیه بودیم. جریان کردستان پیش آمد، جریانات ضدانقلاب گنبد و خوزستان هم پیش آمد. ستم کم بود و خیلی می خواستم بروم جبهه، اما ما را نمی بردند. وقتی جنگ شروع شد، در اوایل چهارده سالگی بودم. سوار اتوبوس شدم رفتم فلکه ی چهارشیر، یک کانکسی گذاشته بودند آنجا و یادم هست که روی پنجه ایستاده بودم تا دستم برسد به این کانتینری که گذاشته اند و من را ثبت نام کنند. ثبت نامم نکردند و من رفتم سوسنگرد و همین طور در جبهه بودم که نهایتاً، چون ستم خیلی کم بود، من را برگرداندند. تا اینکه آمدم فتوکپی شناسنامه ام را گرفتم و ستم را دو سال بزرگ تر کردم و با یک برادر بزرگ تری از بچه های محله مان به نام آقای تمیزی که مسئول بسیج سقز بود و شهید شد - رحمة الله علیه - رفتم کردستان و دو ماه در کردستان بودم.

♦ این ماجرا برای چه سالی است؟

جنگ سال ۱۳۵۹ شروع شد، این ماجرا برای سال ۱۳۶۰ است.

پس سال ۱۳۶۰ رفتید کردستان.

بله، در سال ۱۳۶۰ رفتم کردستان. در آن ایام هم فقط در بسیج بودم؛ یعنی از روزی که بسیج شکل گرفت، من در بسیج کار می کردم. تا عملیات فتح المبین در کردستان بودم، بعد از فتح المبین هم آمدم جنوب. آن زمان، کارت اعزام مجدد می دادند. هر وقت وارد جبهه می شدم، قیافه ام را نگاه می کردند و می دیدند خیلی کوچک هستم؛ کارت را درمی آوردم و می گفتم من

مسیر

فصل سوم

لبنان و سید

قبلاً جبهه بودم. در اعزام مجدد، دیگر کاری نداشتند که سنّ و سالم کم است. آن موقع، من اوّل دبیرستان بودم و درس و مدرسه را گذاشتم کنار؛ اصلاً دیگر نمی توانستم درس بخوانم. آمدم جبهه و تا آخر هشت سال جنگ ماندم. با همان سنّ کم، فرمانده تیم، معاون دسته، فرمانده دسته، معاون گروهان، فرمانده گروهان، معاون گردان، فرمانده گردان و فرمانده محور در هشت سال جنگ بودم.

♦ از مسئولیت های دیگر خودتان بگویید و اینکه بعد از دفاع مقدّس، در چه مسئولیتی مشغول فعالیت شدید؟

نهایتاً معاون سردار کاظمی، یعنی معاون عملیاتی لشکر هشت نجف شدم و جنگ که تمام شد، من مسئول عملیات لشکر بودم. دوز روز بود که سردار کاظمی شهید شده بود و من خواب ایشان را دیدم؛ به خواب من آمد و گفت شما باید بروی مسئول عملیات نیروی زمینی بشوی. در خواب، با او شوخی کردم - چون ما با هم کل کل داشتیم - گفتم حالا هم که شهید شدی، ول نمی کنی! اما ایشان وعده ی بهشت را به من داد.

♦ شما یادتان بود که آقای کاظمی شهید شده؟

بله، در خواب به او گفتم حالا هم که شهید شدی، دست از سر من بر نمی داری! همین طور با همین لحن. بعد گفت اگر بپذیری، وعده ی بهشت را به تو می دهم و گفت این را از دوستت می توانی سؤال کنی. سردار مقیمیان دوز روز بعد به من زنگ زد گفت کجایی، گفتم الان در مرکز راهبردی ام ولی قرار است مسئول عملیات نیروی زمینی بشوم! خندید و گفت هنوز فرمانده نیروی زمینی مشخص نشده، به او گفتم که احمد آمده در خواب من و چه گفته. چهلم شهادت شهید کاظمی در خیابان داشتم می رفتم، آقای جعفری زنگ زد و گفت حاج عباس! می روی در عملیات نیروی زمینی مشغول شوی؟ از من خواسته اند که شما بروی؛ گفتم حاج آقا! اجازه بدهید صحبت کنیم. چهلم شهید بود، رفتم نیروی هوایی و آقای سلامی که فرمانده نیرو بود، گفت شما باید بروید معاونت عملیات نیروی زمینی؛ رفتم در مرکز راهبردی، شهید همدانی (رحمة الله علیه) من را دید و گفت شما باید بروی؛ شهید شوشتری خدا بیامرز من را دید، گفت شما باید بروی! عجیب بود که شهید کاظمی و این ها همه با هم هماهنگ بودند و در نهایت، من رفتم مسئول عملیات نیروی زمینی سپاه شدم.

من بالاخره تربیت یافته ی امام خمینی و امام خامنه ای هستم. من بچه بودم و آمدم در این مسیر و خدا را شکر می کنم که زمینه ی خانوادگی خوبی داشتم، پدر و مادر مذهبی ای داشتم و در این مسیر قرار گرفتم و تا اینجا آمدم.

یک نکته ای که به اعتقاد من، به عنوان یک استاد دانشگاه، کلیدی ترین و استراتژیک ترین نکته ی رهبری و نقش رهبری و ولایت فقیه در خارج از مرزهای ما است، ثبات در استراتژی است؛ از وقتی که امام انقلاب را شروع کردند تا الان که آقا دارند رهبری می کنند، این رمز کلیدی و موفقیت نظام ما و نظام ولایت فقیه است.



رمز موفقیت

یک نکته‌ای که به اعتقاد من، به عنوان یک استاد دانشگاه، کلیدی‌ترین و استراتژیک‌ترین نکته‌ی رهبری و نقش رهبری ولایت فقیه در خارج از مرزهای ما است، ثبات در استراتژی است؛ از وقتی که امام انقلاب را شروع کردند تا الان که آقا دارند رهبری می‌کنند، این رمز کلیدی و موفقیت نظام ما و نظام ولایت فقیه است



چهارچوب و اصول مبارزه و خط‌مشی‌ای را که امام ترسیم کردند، حضرت آقا با قوت و بدون نوسان ادامه دادند. ما دولت‌هایی را داشتیم که در پشتیبانی‌ها نوسان داشتند؛ ولی در استراتژی، در تدوین دکترین و بُعد استراتژی، هیچ نوسانی نداشتیم و این ثبات و استواری باعث شد که ملت‌ها به این ریسمان چنگ بزنند و به ولایت فقیه متصل شوند و اعتماد کنند و مسیر ادامه پیدا کند.

در سال ۱۳۵۲ که جنگی به نام «رمضان» میان اعراب و اسرائیل در جریان بود، پدرم نوارهای امام را می‌آورد در خانه و ما هم گوش می‌دادیم. نوارهای امام درباره‌ی این بود که ایدئولوژی انقلاب و راهبرد اصلی انقلاب، مبارزه با رژیم صهیونیستی است، استکبارستیزی است، حکومت جهانی اسلام و حکومت مستضعفین است، همان‌طور که خداوند می‌فرماید که «وَرَبُّكَ أَنْ تَنْمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجَّعْلَهُمْ لِلْوَارِثِينَ». این ثبات اصول انقلابی را من از بچگی تا الان دیده‌ام. در پیچیده‌ترین اوضاع انقلاب، من بوده‌ام و این ثبات را دیده‌ام؛ هیچ نوسانی در آن نیست. برای همین است که نیروهای مقاومت و مستضعفین، نه تنها در غرب آسیا، بلکه در دنیا، تکلیفشان را می‌دانند. آن‌هایی که انگیزه‌ی انقلابیگری دارند می‌دانند که این خطی که امام ترسیم کرده، تا الان که حضرت آقا دارند ادامه می‌دهند، هیچ تغییری در اصولش نداشته.

این ثبات استراتژی، در مستضعفین جهان، به خصوص در محور مقاومت، خیلی بُروز و ظهور داشته؛ به حدی که نگاهشان به ولی‌فقیه و ولایت فقیه یک نگاه عاشقانه است و آن را با تمام وجود پذیرفته‌اند. آنچه من در خارج از مرزها دیده‌ام این است که عمق اعتقاد به ولایت فقیه حتی با عشقی بسیار فراتر از داخل کشور ما است. حالا مصداقش را اگر بخواهم بگویم، خود سیدحسن نصرالله است؛ خب ایشان رهبر مقاومت است که در کلّ منطقه‌ی غرب آسیا، او را به عنوان رهبر عربی مقاومت می‌شناسند و به او اعتقاد دارند. شواهد و تأثیرها خیلی زیاد است. بالاخره چند سال است که من درگیر حاج قاسم و سیدحسن نصرالله هستم؛ حاج قاسم چند بار به من گفت که حضرت آقا به من گفته‌اند «در لبنان، سیدحسن نصرالله فصل الخطاب است.» ما با هم می‌رفتیم پیش سیدحسن نصرالله، ایشان دست سیدحسن را می‌بوسید. سیدحسن هم بدون نظر حاج قاسم کاری نمی‌کرد؛ این را من بارها دیدم. هر دفعه به او چیزی می‌گفتم، می‌گفت «بگذار نظر حاج قاسم را بگیریم.» این تأثیر ولایت فقیه است.

در لبنان، وقتی که می‌رفتیم به خانواده‌ی شهدا سر می‌زدیم، کسی اسمی از سیدحسن نصرالله نمی‌آورد؛ خانواده‌ی شهید می‌گفتند جوان ما فدای آقا؛ می‌گفتند ما برای اسلام دادیم، برای ولی‌فقیه دادیم! یک خانواده‌ی شهید روستایی، در روستاهای دورافتاده‌ی لبنان و جنوب لبنان؛ نه اینکه حالا فکر کنید یک خانواده‌ی تحصیل‌کرده‌ی عالم. این تفکر سیدحسن نصرالله که حضرت آقا را ولی‌فقیه می‌داند، تأثیر فرمان‌پذیری را نشان می‌دهد. مهم‌ترین عنصر در جریان شکل‌گیری یک نهضت، فرماندهی و رهبری است؛ یعنی آن کاریزمایی که یک رهبر باید داشته

در لبنان، وقتی که می‌رفتیم
به خانواده‌ی شهدا سر
می‌زدیم، کسی اسمی
از سیدحسن نمی‌آورد؛
می‌گفتند جوان ما فدای آقا؛
ما برای اسلام و ولی‌فقیه
دادیم



جوهر انقلاب

مهم‌ترین عنصر در جریان شکل‌گیری یک نهضت، فرماندهی و رهبری است؛ یعنی آن کاریزمایی که یک رهبر باید داشته باشد تا یک انقلاب شکل بگیرد، جوهر اصلی انقلاب است. البته یک طرفش مردم هستند، ولی یک طرفش هم رهبری است. این نقش رهبری و تداوم مسیر حضرت آقا تا دورافتاده‌ترین روستاهای لبنان و عراق، امروز قابل مشاهده است.



دارد؛ شما ممکن است بگویید این دستور ارشادی است، ولی آقا هرچه بگوید برای ما اجرائی است، ارشادی نیست.» این را در رسانه‌ها اعلام کردند. به‌صراحت می‌گویند که ما پیرو ولایت فقیه هستیم و اِباء هم نداریم.

خب این تأثیرپذیری و عمق تأثیر ولایت فقیه در روح و جسم آن‌ها است.

من اعتقاد دارم که ان‌شاءالله این حرکت پیروز است. من در طول عمرم ـ که الان ۵۵ سالم است ـ حوادثی را دیدم و اتفاقاتی را شاهد بودم که اکثرشان از جنس ماوراءالطبیعه است؛ یعنی با محاسبات دودوتاچهارتا جور در نمی‌آید. برای همین، اعتقاد دارم که این پرچم به دست صاحب اصلی‌اش می‌رسد. اصلاً یک سر سوزن هم در این شک ندارم و در این راستا تلاشم را می‌کنم و تکلیفم را دنبال می‌کنم.

ببینید! ما الان در غرب آسیا اسرائیل را تحت فشار قرار داده‌ایم. این اقدامات و ترورهای که اسرائیل انجام می‌دهد، از سر ضعف است، نه قدرت. آمریکا نیز تحت فشار است و اقداماتش نشان‌دهنده‌ی این موضوع است. اکنون، اسرائیل با تهدید موجودیتی مواجه شده و این به دلیل حلقه‌ای است که مقاومت تعیین کرده است. اسرائیل واقعاً نقطه‌ی ثقل و تعادل خود را از دست داده است و به نظر من، فاصله‌ی زیادی تا فروپاشی اسرائیل باقی نمانده است. در حال حاضر، وضعیت داخلی اسرائیل بسیار خراب است و الان با تهدید موجودیتی مواجه است؛ یعنی به دنبال حفظ خودش است و مهاجرت معکوس با یک فشار شروع می‌شود. متأسفانه کسانی که از گذشته تا الان این نگاه‌ها را ندارند، وضعیت را نمی‌دانند و کمی هم مرعوب هستند. من به عنوان یک سرباز کهنه‌کار که ریش‌هایش در جبهه درآمده و با این جهاد و مقاومت و اندیشه و روحی که امام و حضرت آقا در وجود ما دمیده‌اند بزرگ شده، می‌گویم که زوال آمریکا و اسرائیل را می‌بینم.

در پایان صحبت، درخواست داریم خطاب به فرمانده کلّ قوا چند کلامی بفرمایید. نمی‌دانیم این گفت‌وگو بعداً ادامه خواهد داشت یا نه و شرایط آینده‌ی هیچ کدام از ما قابل پیش‌بینی نیست؛ لذا جان کلامتان را به ایشان بگویید. دوست دارم به فرمانده و مولایم بگویم که برای ما دعا کنند. ما تصمیم گرفته‌ایم که به حول و قوه‌ی الهی، در راه شهدا و در راستای تحقّق تدابیر حضرت‌عالی، تا ظهور حضرت حجت ثابت‌قدم بمانیم و با تمام وجود، در راه پیشبرد راهبردهای انقلاب اسلامی تلاش کنیم. بزرگ‌ترین آرزوی این سرباز کوچک شما محو و نابودی رژیم اشغالگر قدس است. دلمان می‌خواهد که در این مسیر و پس از آزادسازی قدس ـ که این کار ان‌شاءالله محقّق می‌شود ـ همراه شما باشیم. من با تمام وجود اعتقاد دارم که ما ان‌شاءالله این غده‌ی سرطانی را با رهبری شما از منطقه جراحی می‌کنیم و ان‌شاءالله متّصل می‌شود به رهبری ولی‌عصر و حجت خدا روی زمین. ان‌شاءالله حکومت جهانی اسلام و حکومت مستضعفین در این کره‌ی خاکی محقّق خواهد شد. دعا کنید که ما در این مسیر به خیل کاروان شهدا و هم‌سنگران عزیزمان بی‌یوندم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

باشد تا یک انقلاب شکل بگیرد، جوهر اصلی انقلاب است. البته یک طرفش مردم هستند، ولی یک طرفش هم رهبری است. این نقش رهبری و تداوم مسیر حضرت آقا تا دورافتاده‌ترین روستاهای لبنان و عراق، امروز قابل مشاهده است. یک زمانی که من با خانواده‌ی شهیدی دیدار می‌کردم، همه‌ی حرفشان این بود که آقا گفته مقاومت کنید و شهیدشان را مستقیم منتسب به آقا می‌دانستند! این تأثیری است که آقا در ذکر و فکر و روح و روان شیعه‌های دنیا گذاشته. حالا اینکه من از خطه‌ی لبنان مثال می‌زنم، به خاطر این است که بیشتر آنجا بوده‌ام.

در سوریه هم شیعیان جای خاصی دارند. مثلاً به بُل و الزّهراء که می‌روی، حس می‌کنی در قم یا در نجف‌آبادی. در عملیات آزادسازی بُل و الزّهراء، من جزو اوّلین کسانی بودم که رفتم؛ استقبالی که از ما کردند حیرت‌انگیز بود! من عکس و فیلم‌هایی را که با دوربین خودم گرفتم دارم. این فرمان حضرت آقا که گفته بودند بُل و الزّهراء، فوعه و گفّریا باید آزاد بشود، آنجا در عمق روح و جان این مردم بود؛ یعنی احساس می‌کردم یک تکه از سرزمین ایران است و آقا، آقایشان است، رهبرشان است. در استقبالشان از ما و در رفتارشان با ما، این موضوع مشخص بود. من در مسیری که می‌رفتم به سمت شهر ـ که تازه آزاد شده بود ـ یک رزمنده‌ی سوری را سوار کردم، گفتم بچه‌ی کجایی، گفت من مال بُل و الزّهراء هستم؛ گفتم چند سال است خانواده‌ات را ندیدی، گفت از اوّل جنگ تا حالا آنجا نبودم؛ گفتم با خانواده‌ات ارتباط داری، گفت تلفنی ارتباط دارم؛ گفتم من تورا می‌برم خانه‌تان. او را بردم خانه‌اش، در خانه رازدم و این‌ها آمدند بیرون؛ ایرانی بودن من و پاسدار بودن من را که دیدند، همان شوق و ذوقی را که به آن بچه‌شان که چند سال بود او را ندیده بودند داشتند، به من هم داشتند. در سایر کشورهای منطقه هم همین‌طور است؛ برای همین، کلام حضرت آقا فصل الخطاب جبهه‌ی مقاومت است، فصل الخطاب مبارزه و جهاد است. در لایه‌ی وجودشان، عشق به اسلام ناب، عشق به انقلاب، عشق به آقا و ولایت حرف اوّل را می‌زند.

یک بار آقای زاهدی به من زنگ زد و گفت حاج قاسم آمده می‌گوید «صبحانه بیا فلان ساختمان، کارت دارم.» رفتم آنجا، حاج قاسم من را نشاند پهلوی خودش و صبحانه می‌خوردیم. من به قدری تعجّب کرده بودم از ساختار حزب‌الله که این قدر توسعه پیدا کرده، با تعجّب به حاج قاسم گفتم «حاج قاسم! می‌دانی اینجا چه کار کردی؟ می‌دانی بعد از جنگ سی‌وسه‌روزه چند لشکر درست کردی؟» با همین لحن. این توسعه‌ی حزب‌الله و مقاومت در لبنان، از سال ۲۰۰۶ به بعد، اوج خودش را پیدا کرد و مثل یک سپاه پاسداران در لبنان شد. اگر نبود آن قوام و استخوان‌بندی و ریشه‌دار بودن حزب‌الله که در این جریان و این کوره‌ی انقلاب پخته شده و با رهبری آقا مدام چگش کاری شده، تا الان لبنان چندین بار از هم پاشیده بود. این را آقای سیدحسن بیان کرد؛ اصلاً یک بار گفت «ولایت فقیه برای ما با ولایت فقیه برای شما تفاوت‌هایی



برای همه‌ی مردم لبنان

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام اختری
سفیر اسبق جمهوری اسلامی ایران در سوریه

سفر اسبق جمهوری اسلامی ایران در سوریه، در گفت‌وگویی صمیمی، از ابعاد کمترگفته‌شده‌ی شخصیت شهید سید حسن نصرالله می‌گوید؛ از سال‌های تحصیل و ارتباط معنوی او با بزرگان حوزه‌ی قم تا نقش بی‌بدیلش در انسجام‌بخشی به حزب‌الله و تبدیل مقاومت شیعی به مقاومتی ملی در لبنان. حجت‌الاسلام اختری در این گفت‌وگو با اشاره به معنویت عمیق، مدیریت کم‌نظیر و جایگاه مردمی نصرالله، او را «شخصیتی بی‌نظیر در تراز اولیای خدا» توصیف می‌کند.



♦ برای شروع گفت‌وگو، از شخصیت شهید سیدحسن نصرالله بگویید.

بسم‌الله الرحمن الرحیم. ایشان یک شخصیت بی‌نظیر و از اولیای خداوند متعال بود. ارتباطات معنوی بسیار خوب و شایستگی‌های بزرگی داشت که بسیاری از آن‌ها بُروز کرد و بسیاری هم مخفی ماند و روشن نشد. بعضی چیزها در درون افراد باقی می‌مانند، مثل شخصیت‌های بزرگی چون حضرت امام خمینی (قدس الله نفسه الزکیة) که هنوز ما بسیاری چیزها را درباره‌ی ایشان نمی‌دانیم.

سیدحسن نصرالله شخصیت بسیار بزرگ، مدبّر، سیاستمدار، عالم و دانشمندی بود. ایشان مدّتی در نجف، قم و حوزه‌های علمیّه‌ی اصفهان درس خواندند و تدریس کردند و شاگردانی داشتند، باز هم علاقه‌مند بودند که درس را ادامه بدهند. یک بار که به سفارت تشریف آوردند و من در خدمتشان بودم، گفتند که دوست دارم برگردم و به تحصیل ادامه بدهم. پیش‌بینی این‌گونه بود که ما در آینده به عالمان بزرگ و وارسته نیاز داریم؛ لذا بنده هم با توجه به زمینه‌هایی که وجود داشت، گفتم خوب است که تشریف ببرید؛ ایشان هم برای ادامه‌ی درس به قم برگشتند، منتها خیلی طول نکشید.

♦ چرا ایشان در قم نماندند و به لبنان برگشتند؟

با توجه به شرایطی که به وجود آمده بود، قرار بود تشکیلات حزب‌الله از آن تاریخ شروع به کار کند و انتخابات صورت بگیرد. پیش از آن، اعضای شورا تقریباً با نام‌گذاری انتخاب می‌شدند، اما از آن تاریخ قرار شد شورایی با انتخاب تشکیل بشود. در آن دوران، کادرهای اصلی زیاد نبودند اما با پیشنهادهای که داده شد و مورد توافق قرار گرفت، ایشان از سوی مقام معظم رهبری (دام ظلّه) مأموریت پیدا کرد که برود و انتخابات را اجرا کند. به همین دلیل، ایشان برای انجام انتخابات و تعیین اعضای جدید شورا برگشت. انتخابات برگزار شد و اعضای شورای جدید انتخاب شدند و ایشان هم به عنوان یکی از اعضای این شورا انتخاب شد و دیگر نتوانست به قم برگردد.

ایشان یک عالم و استاد و به اصطلاح ما متخصص علمی بود که غیر از مسائل اجتماعی و سیاسی و مسائل تخصصی دیگر، استعداد فوق‌العاده و توانمندی‌های معنوی بسیار زیاد و حافظه‌ی بسیار خوبی داشت و همین‌ها باعث می‌شد که روزبه‌روز به قول ما کُل کند و جایگاه محکم‌تری در میان نیروهای حزب‌الله پیدا کند و موقعیت بهتری را به دست آورد.

در هنگام انتخابات، ایشان هم می‌بایست رأی می‌داد؛ چون طبق آئین‌نامه‌ای که در شورا نوشته شده بود، اعضای اصلی باید رأی می‌دادند. عمده‌ی اعضای شورا نیروهای نظامی و امنیتی حزب‌الله و نیروهای پایگاه‌ها بودند که بیشتر از دیگران حق رأی داشتند. اگر درست یادم باشد، دویست و خرده‌ای نفر بودند که در مرحله اول وارد رأی دادن شدند. همه منتظر بودند ببینند ایشان به کدام یک از اعضای

ماندگار در لبنان

ایشان از سوی مقام معظم رهبری «دام ظلّه» مأموریت پیدا کرد که برود و انتخابات را اجرا کند. به همین دلیل ایشان برای انجام انتخابات و تعیین اعضای جدید شورا برگشت. انتخابات برگزار شد و اعضای شورای جدید انتخاب شدند و ایشان هم به عنوان یکی از اعضای این شورا انتخاب شد و دیگر نتوانست به قم برگردد.



شورا رأی می‌دهد؛ پیکره و عناصر اصلی، همه منتظر رأی ایشان بودند، چون ایشان را قبول داشتند و می‌دانستند که رأی و نظر او بر اساس مصلحت و صلاحدید مقاومت، حزب‌الله و همه‌ی مردم است. مدیریت ایشان هم یک مدیریت بسیار ویژه‌ای بود. کسانی که در تشکیلات کار کرده‌اند، می‌دانند که خیلی زود انشعاب و اختلاف پیش می‌آید و دیدگاه‌های خاصی مطرح می‌شود، اما ایشان توانست وحدت و پیوستگی و همکاری همه‌ی اعضا را حفظ کند.

اکثر این اعضا که در این اواخر به شهادت رسیدند، اعضای همان کمیته‌ی نه‌نفره‌ی اول بودند. یکی از آن‌ها آقای شیخ نعیم قاسم است که از اول در شورا بوده و انتخاب شده و ادامه داشته و الان هم خداوند خواسته که ایشان دبیرکل باشد.

♦ با توجه به انتشار صوت‌هایی از تدریس ایشان در مباحث معرفتی، سیر و سلوک و نقل ارتباطشان با آیت‌الله بهجت و دیگر اساتید اهل معنا در قم، تا چه حد می‌توان ایشان را اهل این وادی دانست و آیا چنین گرایشی میان اعضای حزب‌الله رایج است؟

نیروها و کادرهای اصلی، یعنی کسانی که عضو مجموعه‌ی تشکیلات حزب‌الله و به تعبیری مأموریت‌پذیر، مأموریت‌دار و مسئولیت‌دار هستند، این‌گونه‌اند؛ حق نیروهای داوطلبی هم که در نقاط مختلف لبنان با حزب‌الله کار می‌کنند، از جهت ایمان، اخلاص، توجه و توشل، مثل نیروهای بسیج ما در دفاع مقدّس، اکثراً از خود گذشته، خودباور، معتقد به خود و مخلص برای خداوند متعال هستند، تا حالا هم همین‌طور بوده‌اند. این بر اثر تربیت شخصیت‌های اول حزب‌الله است که ابتدا خودشان این فضایل را کسب کرده‌اند و سپس در بین نیروهای حزب‌الله هم تقسیم کرده‌اند.

ایشان ارتباطات وسیعی با مرحوم آیت‌الله بهجت، مرحوم آیت‌الله بهاء‌الدینی و مرحوم آیت‌الله حسن‌زاده‌ی آملی و این‌گونه شخصیت‌ها داشتند و قطعاً فیوضات بسیاری را از آنان بهره می‌گرفتند. ایشان بسیار اهل مطالعه بودند و به خاطر شرایط زندگی و نوع مدیریت و رهبری در حزب‌الله، بیشتر در دفتر و خانه‌ی خود بودند و از این فرصت‌ها برای مطالعه بهره می‌بردند. از سوی دیگر، اهل سیر و سلوک بودند و در این زمینه بسیار کار می‌کردند. به معنای دیگر، باید بگوییم که در زمینه‌ی ارتباطات معنوی و رابطه‌ی با خدا خودش را می‌ساخت و از آلودگی‌ها به دور بود. معنویت و توشلش بسیار زیاد بود و شب‌ها ساعت‌ها به عبادت و دعا و نیایش می‌پرداخت.

در دعا و نیایش این‌گونه است که همیشه بزرگان، هم شاگردان خاصی داشتند و دارند، هم خودشان شاگردان افراد خاصی بوده‌اند. درس‌های معنوی را همیشه از کسی می‌شود گرفت که خودش در عالم معنویت باشد، وگرنه که «ذات نایافته از هستی بخش، کی تواند که شود هستی بخش»؛ لذا به هر یک از



پیوستگی و وحدت

مدیریت ایشان هم یک مدیریت بسیار ویژه‌ای بود. کسانی که در تشکیلات کار کرده‌اند، می‌دانند که خیلی زود انشعاب و اختلاف پیش می‌آید و دیدگاه‌های خاصی مطرح می‌شوند، اما ایشان توانست وحدت و پیوستگی و همکاری همه اعضا را حفظ کند.

این شخصیت‌ها نگاه کنید، هم خودشان اساتید خاصی داشتند، هم شاگردانی را تربیت می‌کردند.

هم جناب شهید سیدعباس موسوی، هم ایشان و هم بعضی از دوستان دیگر، مقتید بودند که با نیروها کار کنند. می‌رفتند در میان آن‌ها می‌نشستند، با آن‌ها نماز و دعا می‌خواندند و مستمراً برایشان درس‌های اخلاق را تدریس می‌کردند و با اساتیدی که برای دوستان خود و رزمندگان تعیین می‌کردند، برایشان دوره می‌گذاشتند و حتی برخی از آن‌ها را به ایران می‌فرستادند که دوره ببینند. در کنار تمام دروس نظامی، درس‌های اخلاقی هم وجود داشت و این درس‌ها را تدریس می‌کردند. این‌ها را خدمت آیت‌الله مصباح (رحمة الله علیه) و علمای دیگر می‌آوردند و این فعالیت‌های اخلاقی و معنوی در آنجا شیوع داشت. ایشان، هم خودش بهره‌برده بود و استفاده می‌کرد و هم در کارهای سخت تلاش می‌کرد از این‌ها پیام بگیرد.

در عملیات‌های جنایت‌کارانه‌ی اسرائیل علیه لبنان و در آن روزهای دشوار و مشکل‌ساز که در این چند دوره اتفاق افتاد، با بعضی از شخصیت‌ها ارتباط پیدا می‌کردند و برای نیروها دستور می‌گرفتند. زمانی که مرحوم آیت‌الله بهجت حیات داشتند، از ایشان دستور می‌گرفتند و بعد از ایشان از مقام معظم رهبری (دام ظلّه) دستورالعمل‌هایی را می‌گرفتند. مرحوم آیت‌الله بهجت به خواندن زیارت عاشورا و جوشن صغیر سفارش کرده بودند تا مورد عنایت خداوند قرار بگیرند. یا خود مقام معظم رهبری ادعیه‌هایی را که در مسائل و سختی‌ها برای خود ما و جوانان کشورمان می‌فرمودند، به آن‌ها هم گفته بودند که بخوانند و آن‌ها هم این دستور را گرفته بودند. به‌هرحال، مرتّباً دنبال این بودند که از این فیوضات بهره‌مند بشوند و از این فرصت‌ها استفاده کنند و به این مسائل بسیار اعتقاد و ایمان داشتند و عمل می‌کردند.

♦ برگردیم به لبنان. سید چگونه توانست هم انسجام داخلی حزب‌الله را حفظ کند و هم در کشوری پُرچالش مثل لبنان، با وجود تنوّع دین و مذهب و گروه‌های سیاسی، امنیت و وحدت ملّی ایجاد کرده و به چهره‌ای الهام‌بخش تبدیل شود؟

این شیوه‌ی مدیریتی در واقع شیوه‌ی مدیریتی اصیل اسلامی و به معنای دیگر شیوه‌ی مدیریتی پیامبران و امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. این شیوه‌ی مدیریتی یا حتی فرماندهی این‌طور نیست که بنشینیم دستور بدهیم و برنامه و بخشنامه و اوامر صادر کنیم، بلکه یک نوع تعامل و همکاری و همیاری است. من در بعضی از گفت‌وگوها به این نکته اشاره کرده‌ام که شیوه‌ی مدیریتی سردار سلیمانی این بود که می‌گفت به میدان برو و با نیروها باش و با آن‌ها حرکت کن و دل آن‌ها را به دست بیاور. شیوه‌ی سیدحسن نصرالله هم همین بود.



ایشان یک متخصص علمی بود و غیر از مسائل اجتماعی و سیاسی و مسائل تخصصی دیگر، استعداد فوق‌العاده و توانمندی‌های معنوی بسیار زیاد، حافظه و استعداد بسیار خوبی داشت. همین‌ها باعث می‌شد که روز به روز به قول ما گل کند و جایگاه محکم‌تری در میان نیروهای حزب‌الله پیدا کند

اگر بخواهیم این را کمی بیشتر توضیح بدهیم، باید بخش‌هایش را از هم جدا کنیم. یک بخش در ارتباط با کلّ نیروهای رزمندگان و به معنای دیگر سنگر نشینان و کسانی است که در خطّ مقاومت و در جبهه هستند که این‌ها باز خودشان بخش‌بخش هستند. یک عده همیشه در حال کار و عده‌ی دیگری در مدیریت‌ها هستند. کسانی که رزمنده و در سنگرها هستند، دسته‌دسته عوض‌بدل و جایگزین می‌شوند. ایشان و مرحوم شهید عباس موسوی (رحمة الله علیه) در شیوه‌ی مدیریتی‌شان همیشه به میدان‌ها می‌رفتند، در سنگرها با رزمندگان به گفت‌وگو می‌نشستند، به درد دل‌هایشان گوش می‌دادند و در حدّ توان، سعی می‌کردند مشکلاتشان را حل کنند و اگر پیشنهاداتی داشتند – چه در امر نگهداری و چه حفاظت – حرف آن‌ها را بشنوند و با آن‌ها باشند. این جور نبوده که بنشینند تصمیم بگیرند و اعلام کنند که شما بروید و این کارها را انجام بدهید.

این شیوه ایجاد دوستی و محبّت و موّدت می‌کند و همه احساس می‌کنند که به حساب می‌آیند و این‌طور نیست که فقط عده‌ای بنشینند تصمیم بگیرند و به آن‌ها بگویند بروید این کارها را انجام بدهید. حتی اگر بشود این شیوه‌ها را مدوّن کرد و در جاهای دیگر به کار برد یا حتی برای مردم و مخصوصاً برای مسئولان ما تدریس کرد، ارزشمند است. زیرمجموعه‌ها باید احساس کنند که همه حضور دارند و همه همکارند؛ درست است که یکی مسئول نوشتن نامه و یکی مسئول پاسخگویی و غیره است، اما در عین حال همه دارند با هم کار می‌کنند؛ نه اینکه یک نفر رئیس باشد و به دیگران بگوید بروید این کارها را انجام بدهید.

یک بخش دیگر هم برخورد با خود شورا بود. گاهی اوقات انشعابات یا به وجود می‌آید و در بعضی جاها همفکری‌هایی هست و در بعضی جاها نیست؛ گاهی می‌خواست یکی از اعضا را مثلاً در مسئولیتی قرار بدهد یا یکی از آن‌ها مثلاً در دوره‌ی قبل انتخاب شده ولی در این دوره انتخاب نشده بود؛ در این موارد، باید جوری عمل می‌کرد که باعث ریزش نشود.



توجه به افراد

ایشان نمی‌گذاشت افراد احساس کنند که بعد از مسئولیت کسی به آنها توجه ندارد. این مهم است که افراد بدانند همان‌طور که در دوره مسئولیت مورد توجه بودند، باز هم مورد عنایت و توجه‌اند. سید حسن فوق‌العاده روی این مسائل دقت داشت که برای این افراد وقت بگذارد و به آنها وقت ملاقات بدهند که شام، ناهار یا حتی صبحانه‌ای را با آنها صرف کند.



جامعه‌ی اهل سنت لبنان را می‌توان دو بخش دانست که نمی‌خواهم وارد جزئیاتش بشوم. یک عده از این‌ها با حزب‌الله موافق و عده‌ای مخالف بودند؛ ایشان توانست موافقین را بیاورد وارد مقاومت کند. یا در جبهه‌ی مسیحی‌ها، عده‌ای که بسیار محدودند مخالف حزب‌الله هستند، اما بخش دیگر – چه روحانیون، چه سیاسیون – موافق هستند و به‌خصوص در زمان آقای میشل عون، همه‌ی آن‌ها به حزب‌الله پیوستند.

در بخش مقاومت، ایشان توانست همه‌ی گروه‌ها اعم از سنی، شیعه و مسیحی را وارد مقاومت کند. اگر در پانزده سال پیش مقاومت فقط شیعی بود، اما بعداً مقاومت اسلامی و نهایتاً مقاومت لبنانی شد. لذا ایشان توانست همه‌ی این‌ها را پوشش بدهد.

در مسائل سیاسی، ایشان نقش اول و محوری را در جذب همه‌ی سیاسیون داشت و در مسئله‌ی انتخابات، حداقل در چند دوره‌ای که حزب‌الله توانست به پارلمان لبنان راه پیدا کند، همیشه نمایندگان حزب‌الله رأی اول یا دوم را آورده‌اند و بسیار مورد توجه همه قرار داشتند؛ لذا از نظر سیاسی توانست یک جامعه‌ی بسیار قوی و متشکل را به وجود آورد.

در زمینه‌های اجتماعی، فقط این‌طور نبود که جناب نصرالله یا حزب‌الله فقط به فکر نیروهای خودشان باشند، بلکه به فکر تمام مردم بودند. البته این‌ها موضوعاتی هستند که باید به شکل مفصل مورد بحث قرار بگیرند. در زمینه‌ی خدمات‌دهی به مدارس و دانشگاه‌ها، بورسیه دادن‌ها، خدمات درمانی و بیمارستانی و شهری، آب آوردن‌ها و بردن‌ها و کارهای دیگر بخش خدماتی، این خدمات را مختص شیعیان قرار نداده بودند، بلکه در هر منطقه‌ای، هر کجا که لازم بود، این خدمات به سنی‌ها و مسیحیان هم ارائه می‌شد و لذا مردم لبنان اعم از شیعه، سنی و مسیحی به سید علاقه‌مند هستند.

♦ از اقدامات غیرسیاسی و غیرنظامی حزب‌الله بگویید.

حزب‌الله در زمینه‌های اقتصادی و معیشتی هم نقش برجسته‌ای را ایفا کرد. همین دو سال قبل که بر اثر فشار آمریکایی‌ها سختی‌های زیادی به مردم لبنان وارد شد، حزب‌الله یک کشتی حمل گازوئیل را آورد و نیاز مردم را تأمین کرد. من در آن جریان همراه ایشان بودم که می‌گفت اگر نگذاشتند کشتی را به بنادر لبنان بیاوریم، به سوریه می‌بریم و از آنجا سوخت را به مردم می‌رسانیم. ایشان توانست خدمات بزرگی را به جامعه‌ی لبنانی بدهد و همه‌ی این‌ها را در پرتو مدیریت، هوش و ذکاوت و قدرت و توان تصمیم‌گیری بالا انجام داد. ایشان از نظر ارتباطات بین‌المللی با کشورهای مختلف هم توان بسیار بالایی داشت.

ایشان توانست این کار را بکند که وقتی تغییراتی در شورا یا در مسئولیت‌ها به وجود می‌آمد و مثلاً معاون سیاسی، فرهنگی یا اجتماعی عوض می‌شد، به کسانی که کنار رفته بودند مثلاً سمت مشاور می‌داد و گروه‌هایی را درست می‌کرد و می‌گفت شما بنشینید فکر کنید و مشورت بدهید؛ یعنی همان برنامه‌های اندیشه‌ورزی که مقام معظم رهبری بسیار روی آن‌ها تأکید می‌کنند. این خیلی خوب است. بالاخره ما مسئولان زیادی داشتیم که سال‌های متمادی کار کرده‌اند. من چون خودم در وزارت خارجه سفیر بودم، می‌دانم؛ بالاخره سفیری می‌آمد و بعد بازنشسته می‌شد یا مسئولیتی داشت و بعد از مدتی از آن مسئولیت کنار گذاشته می‌شد؛ این‌ها را نباید بگذاریم بروند، چون روی این‌ها سرمایه‌گذاری شده و فکر و نظر دارند؛ باید از این‌ها استفاده کرد و نگذاشت هدر بروند و به اصطلاح احساس پوچی کنند. ایشان نمی‌گذاشت این افراد احساس کنند که کسی به آن‌ها توجه ندارد. این مسئله در مدیریت بسیار مهم است که افراد بدانند همان‌طور که در دوره‌ی مسئولیت مورد توجه بودند، باز هم عنایت و توجه به آن‌ها هست. سید حسن نصرالله فوق‌العاده روی این مسائل دقت داشت که برای این افراد وقت بگذارد و به آن‌ها وقت ملاقات بدهد و شامی، ناهاری، صبحانه‌ای را با آن‌ها صرف کند.

♦ این مدیریت نسبت به اصل جریان مقاومت چطور بود؟

مقاومت در سال ۱۹۸۲ کم‌کم شکل گرفت. ابتدا یک گروه کوچک بودند، تا الان که وسعت زیادی پیدا کرده و غیر از شیعیان، افراد دیگر را هم شامل شده است. من معتقدم که اگر یک انتخابات صحیح و خوب، بدون دخالت خارجی‌ها در لبنان صورت بگیرد، شیعیان نه‌تنها در اقلیت نیستند و بیش از نیمی از جمعیت لبنان هستند، بلکه هم نسبت به مسیحی‌ها و هم نسبت به مسلمانان اهل سنت بیشترند. اینکه از اول بنا را بر این گذاشتند که نیمی از لبنان را به مسیحی‌ها و نیمی را به مسلمان‌ها دادند و بعد هم مسلمانان را به دو بخش شیعه و سنی تقسیم کردند، مبنای درستی نبود و الان اگر تجدیدنظر کنند، شیعیان بیش از نیمی از جمعیت هستند. ما الان در بین شیعیان لبنان افراد روحانی و غیرروحانی داریم که با حزب‌الله مخالفند، اما تعدادشان بسیار محدود است و البته دشمنان هم از آن‌ها سوءاستفاده می‌کنند؛ اما اکثریت شیعیان بسیار به هم نزدیک و در کنار یکدیگرند.

♦ درباره‌ی درگیری‌های حزب‌الله و آمل برابمان بگویید.

بعد از درگیری‌ها و مصالحه‌ای که بین آمل و حزب‌الله به وجود آمد، در حال حاضر، جامعه‌ی شیعه‌ی لبنان تقریباً یک جامعه‌ی متحد، موفق، همکار، قوی و قدرتمند است و شخص آقای نبیه بڑی (رئیس مجلس لبنان) و شخص شهید سید حسن نصرالله هر کدام در هدایت و مدیریت خودشان با همدیگر توافقاتی داشتند و بر اساس آن عمل می‌کردند.



در فصل چهارم، به رابطه‌ی عمیق و چندلایه‌ی سیدحسن نصرالله با جمهوری اسلامی ایران میپردازیم؛ پیوندی که هم در سطح شخصی میان رهبر مقاومت و رهبر انقلاب معنا یافت و هم در چارچوب حزب الله به الگویی ماندگار از همکاری سیاسی، نظامی و اجتماعی تبدیل شد. در این فصل، خواهیم دید چگونه انتقال تجربه‌های دفاع مقدس، آموزشهای تخصصی و پشتیبانی ایران از توان موشکی حزب الله، مقاومت لبنان را به یک قدرت بازدارنده‌ی منطقه‌ای بدل کرد. همچنین نقش ایران در بازسازی مناطق جنگ‌زده، تأمین نیازهای مردم و حمایت‌های اقتصادی و فرهنگی، از حزب الله چهره‌ای فراتر از یک سازمان نظامی ساخت. این فصل، روایت هم‌افزایی تاریخی میان ایران و مقاومت است؛ پیوندی که تا واپسین لحظه‌های حیات سیدحسن نصرالله ادامه یافت و امروز نیز در عمق جبهه‌ی مقاومت جریان دارد.

مسیر

فصل چهارم ایران و سید



روایت دیپلماسی مقاومت

گفت‌وگو با دکتر ولایتی به مناسبت سالروز شهادت سید حسن نصرالله

▲ علی اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه ایران در دوران جنگ تحمیلی هشت ساله، در گفت‌وگویی تفصیلی از نخستین دیدارهای خود با سید حسن نصرالله و روند تعاملات مستمر با او سخن می‌گوید. از جلسات دو هفته یک بار با حضور فرماندهان سپاه و وزیر کشور تا نقش آفرینی رهبر انقلاب در تثبیت جایگاه حزب الله در معادلات منطقه‌ای. مجاهدت دکتر ولایتی در این مسیر آن قدر جدی بود که رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای شورای مرکزی حزب الله در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۷۱، فرمودند: «یکی از تفضلات الهی بر ما این است که خداوند، محبت لبنان را به طور خاص در دل آقای دکتر ولایتی انداخته که ایشان همین طور بی دریغ، در این قضیه فعال اند.»

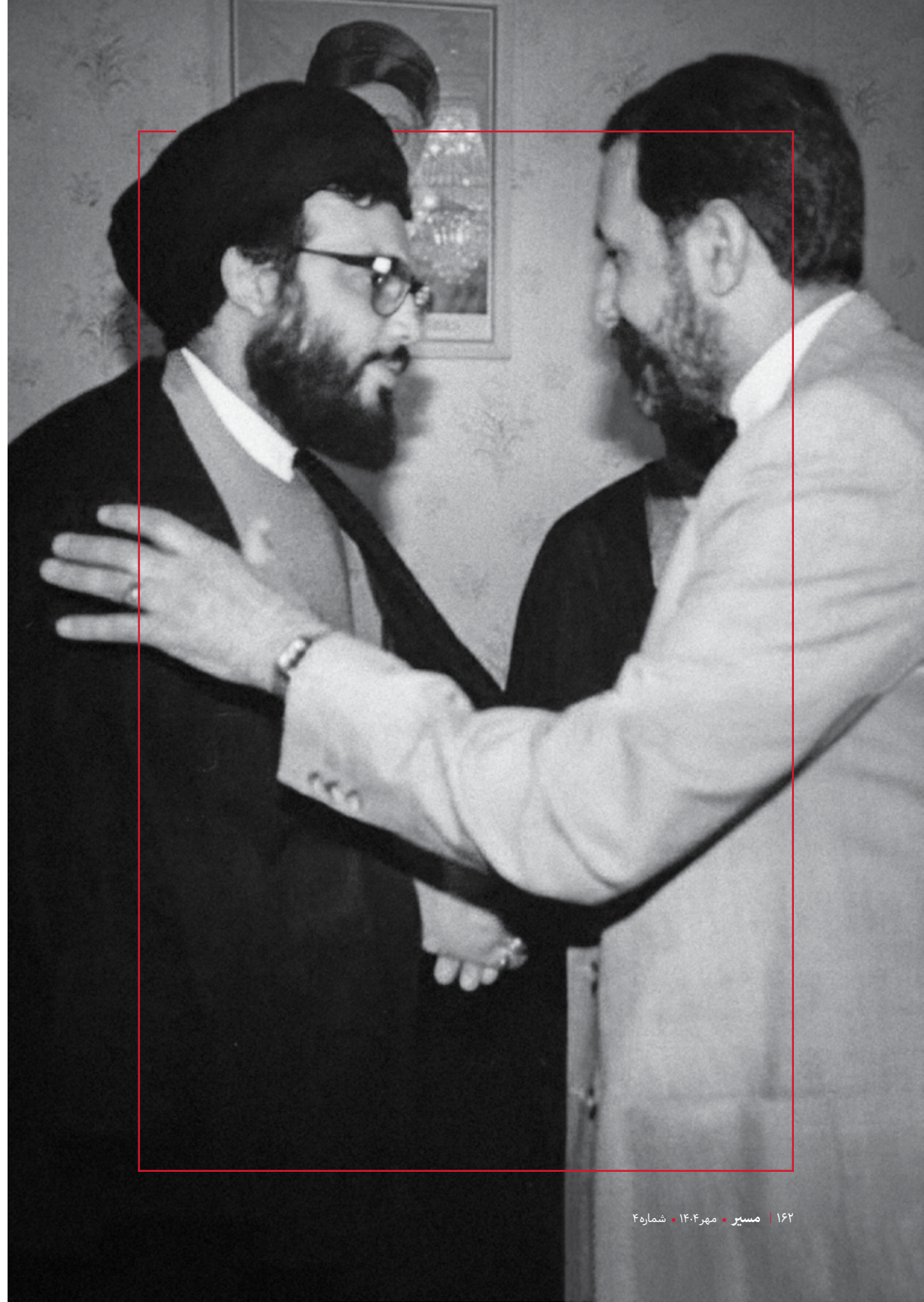
ولایتی در این گفت‌وگو با بازخوانی خاطراتی از جنگ ۳۳ روزه، جنگ ۱۶ روزه لبنان، استعفای تحمیلی سعد حریری و تلاش های نصرالله برای کاهش تنش های داخلی، بر نقش راهبردی حزب الله در تغییر معادلات جهانی و آینده روشن مقاومت تأکید می‌کند.

◆ برای شروع بگویید، اولین دیدارتان با سید حسن نصرالله چه زمانی بود؟

بسم الله الرحمن الرحيم. از ابتدا و اوایل انقلاب که مصادف با جنگ ایران و عراق بود، سید حسن نصرالله در تشکیل مجلس اعلای عراق نقش مؤثری داشتند؛ آن هم با کمک مرحوم آیت الله هاشمی شاهرودی و شهید سید محمد باقر حکیم و حزب الدعوة و افرادی چون ابراهیم جعفری. بعدها زمانی که وزیر خارجه بودم حدوداً هر دو هفته جلسه‌ای با ایشان تشکیل می‌شد. وزیر کشور و فرماندهان سپاه نیز در آن حضور داشتند.

◆ در این چهاردهه، تعامل مقام معظم رهبری با حزب الله چگونه بوده است؟

مقام معظم رهبری در تقویت حزب الله نقش اساسی داشتند. سال ۱۹۹۶ و در جنگ ۱۶ روزه اسرائیل علیه لبنان من با نظر ایشان به دمشق رفتم و ۹ روز آنجا ماندم. دولت فرانسه خیلی در امور لبنان دخالت می‌کرد. ما گفت‌وگوهای مفصلی با





درایت در سیاست

با حکمتی که سید حسن نصرالله از خود نشان داد، همه متوجه شدند که آقای حریری تحت فشار استعفا داده بود و همین زمینه خنثی شدن آن توطئه را فراهم ساخت. درایت گروه ۸ مارس بخصوص حزب الله لبنان و شخص سید حسن نصرالله، آب بر روی آتش جنگ داخلی لبنان ریخت



فلسطینی‌ها می‌آورند، آن‌ها بلافاصله با بیانیه حق را اسرائیلی‌ها می‌دهند. اما مقاومت لبنان به رهبری سید حسن نصرالله نشان داد می‌توان ایستادگی کرد. امروز حنای آمریکایی‌ها برای فلسطینی‌ها رنگی ندارد. البته فلسطینی‌ها مردمی هستند که در کوره مبارزات قریب صدساله آبدیده شده‌اند. مبارزات ایشان از بعد از جنگ اول جهانی شروع شد و با فراز و فرودهای تاریخ بعد از جنگ جهانی همچنان ادامه پیدا کرد. مگر می‌شود این‌ها را فریب داد! فلسطینی‌هایی که بالأخره زمانی رأیشان این بود که حکومت خودگردان در ساحل غربی تشکیل شود، ناامید شدند. این ناامیدی را فلسطینی‌ها به اشکال مختلف بروز دادند. ماجرای ۷ اکتبر و انتفاضه‌ها دلیل این مدعاست. تردیدناپذیرترین نکته، رأی قاطع مردم فلسطین به حماس پای صندوق رأی بود و همچنان هم در کنار حماس ایستاده‌اند. انتفاضه مردم فلسطین تبلور اندیشه امام (ره) است که با کمترین امکانات با دشمن تا بن دندان مسلح پیکار می‌کند. البته بسیار متأسف هستیم که برخی کشورهای منطقه به جای محکوم کردن رژیم صهیونیستی، تروریست‌ها و جریان‌ات افراطی و تکفیری، علیه محور مقاومت و حزب الله فعالیت می‌کنند. حال آن‌که حزب الله فخر جهان اسلام و عرب است و علیرغم همه توطئه‌ها و دشمنی‌ها پیروز و سربلند خواهد بود.

♦ برخی از حکام منطقه، به امید حفظ قدرت خود در کنار آمریکا ایستادند و شهادت سید حسن نصرالله را نداشتند.

نمی‌دانند کشورهای غرب و حاکمان بر غرب، نه رحم دارند، نه با کسی برادرخواندگی دارند. ببینید شاه یک عمر به این‌ها خدمت کرد. شاه کتابی دارد با عنوان «پاسخ به تاریخ»، در آن از آمریکایی‌ها گله می‌کند که هرچه این‌ها خواستند به آن‌ها دادیم. هرچه گفتند انجام دادیم. با این حال شاه که رفت، آمریکایی‌ها دیدند تاریخش سر آمده، البته قبل از پیروزی انقلاب هم دیدند که تاریخش سر آمده است. بعد از ظهر روز ۲۶ دی سفیر آمریکا، سولیوان به شاه می‌گوید: «(برو!) شاه هم از سولیوان گله کرد که به من گفتند برو! فکر کنید که سفیر یک کشور به رئیس یک کشور بگوید برو! از همین مورد تفاوت بین حکومت حالا و حکومت آن موقع معلوم می‌شود که سفیر می‌گوید برو می‌رود، می‌گوید بیا می‌آید. حسن قدسی، نویسنده کتاب تاریخ صدساله ایران، می‌گوید: «به سرکنسول انگلیس در مشهد راجع به قضیه رضاشاه گفتم که چگونه رضاشاه را تبعید کردید؟ گفت: ما خودمان آوردیم و خودمان هم بردیم». حالا آمریکایی‌ها هم می‌گویند ما خودمان آوردیم و خودمان بردیم و در خاک آمریکا هم راهش ندادند. با فلاکتی مُرد و در قبرستانی در حومه قاهره دفن شد. این سرنوشت را کسانی ببینند که با جمهوری اسلامی و در حقیقت با مردمشان در می‌افتند، به امید اینکه آمریکایی‌ها از آن‌ها حمایت می‌کنند. باید بدانند وقتی تاریخ مصرفشان گذشت، اگر بخواهیم محترمانه بگوییم، آمریکایی‌ها این‌ها را کنار می‌گذارند.

♦ ارزیابی شما از دوره دبیرکلی شهید در حزب الله چیست؟

نصرالله در قامت شخصیت ممتاز دینی و سیاسی و رهبری مدبر و شجاع در تاریخ معاصر لبنان شناخته می‌شود. ایشان طی سال‌های مسئولیت خود به عنوان رهبر حزب الله لبنان، مکتب مقاومت و پایداری را با هدف حراست از کبان و تمامیت ارضی کشور لبنان و بیرون راندن اشغالگران صهیونیست بنیان گذاشت و با سیره عملی خویش منهج روشنی فرا

فرانسوی‌ها داشتیم. توانستیم موفقیت چشمگیر نظامی حزب الله در جنگ را به قرارداد ۱۹۹۶ مبدل کنیم که بر اساس آن حزب الله حق پاسخ به تعرض اسرائیل را برای همیشه پیدا کرد و این مورد توافق همه کشورها قرار گرفت و به بیانیه جنگ ۱۶ روزه معروف شد. بعدها حزب الله قوت و قدرت بیشتری یافت. رهبری در حال حاضر بسیار قوی مواضع اصولی خود را اجرا می‌کنند. اگر ایشان توان بالایی نداشتند، ممکن بود از مواضع خود عقب بنشینند. این ثبات طی دهه‌های اخیر تداوم داشته است، زیرا ایشان با مشکلات و بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بیشتری نسبت به حضرت امام (ره) مواجه شده‌اند. رهبری در لبنان منشأ امید و پایداری است. یک بار از تونل‌های حزب الله در مرز لبنان با اسرائیل بازدید کردم. چاله‌هایی کنده بودند که نیروهای مسلح حزب الله در آنجا حضور داشتند و آن طرف مرز سنگرهای بتنی اسرائیل بود. من از جاده مرزی عبور کردم. آن زمان لبنانی‌ها رساله عربی مقام معظم رهبری را از بلندگوها پخش می‌کردند. آن‌ها از آیت الله خامنه‌ای امید و اقتدار دریافت می‌کنند و به همین دلیل حزب الله خود را مدیون مقام معظم رهبری می‌داند. سید حسن نصرالله رهبری ممتاز و برجسته‌ای بر حزب الله بود، ولی خود بارها تأکید می‌کرد که اگر هدایت و حمایت رهبری نبود، حزب الله آن پیروزی‌ها را به دست نمی‌آورد. این حمایت همچنان باقی است. من مسئولیت اجرایی در نظام ندارم، ولی صراحتاً می‌گویم که ایران در آینده نیز از حزب الله حمایت کامل و فراگیر خواهد داشت. ایران همچنان با همه قدرت از ملت لبنان و مقاومت اسلامی لبنان و نیز ملت و مقاومت اسلامی فلسطین به خصوص حماس و جهاد اسلامی حمایت می‌کند. زیرا مقاومت خواست اکثریت مردم منطقه است.

♦ چگونه شهید توانست با جریان‌های تند رقیب همچون جریان حریری به کاهش تنش برسد؟ حتی شاهد بودیم بعد از ترور شهید سید حسن نصرالله، سعد حریری تسلیم گفت.

بارها در دیدار با آقای سید حسن نصرالله مواضع ایشان را روشن و استوار یافتم. حتماً به یاد دارید در ۱۳ آبان ۱۳۹۶، حریری در سفری به عربستان ناگهان در ریاض از نخست‌وزیری لبنان اعلام استعفا کرد. من همان موقع هم اعلام کردم ایران و لبنان برادر و متحد هستند و روابط راهبردی با یکدیگر دارند و مسئله استعفای آقای حریری یک موضوع داخلی است. بعد از استعفای حریری، سید حسن نصرالله، دو بار سخنرانی کرد و هر دو متن سخنرانی حریری را تحمیل شده دانست. با حکمتی که سید حسن نصرالله از خود نشان داد، همه متوجه شدند که آقای حریری تحت فشار استعفا کرده بود و همین زمینه خنثی شدن آن توطئه را فراهم ساخت. درایت گروه ۸ مارس به خصوص حزب الله لبنان و شخص سید حسن نصرالله، آب روی آتش جنگ داخلی لبنان ریخت و بر خلاف ادعاهای رسانه‌های ضد مقاومت، حریری به لبنان برگشت.

♦ نقش شهید نصرالله در تعیین معادلات بین‌المللی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

غربی‌ها به طور عام و آمریکایی‌ها و به طور خاص از اسرائیل حمایت می‌کنند و در حقیقت سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا را اسرائیلی‌ها تعیین می‌کردند. در گذشته وضعیت طوری بود که آمریکایی‌ها گاهی تظاهر به بی‌طرفی می‌کردند؛ هر چند که در باطن امر این طور نبود. اما در جنایات اخیر به صراحت حامی اسرائیل اند و هر بلایی که اسرائیلی‌ها بر سر



حق حزب الله

دولت فرانسه خیلی در امور لبنان دخالت می کرد. ما گفتگوهای مفصلی با فرانسوی ها داشتیم موفق شدیم موفقیت چشمگیر نظامی حزب الله در جنگ را به قرارداد ۱۹۹۶ مبدل کنیم که بر اساس آن حزب الله حق پاسخ به تعرض اسرائیل را برای همیشه پیدا کرد

راه نسل جوان لبنان قرار داد.

♦ آخرین خاطره شما از شهید نصرالله چیست؟

در یکی از این سفرها نصر الله سیصد نفر از بزرگان حزب الله را جمع کرد و بیاناتی داشت. آنجا از من به عنوان یکی از کسانی یاد کرد که در تشکیل حزب الله نقش اساسی داشت. این اواخر که مسئول دانشگاه آزاد شده بودم، به لبنان رفتم و درباره ضرورت تأسیس شعبه دانشگاه آزاد در لبنان با سید حسن نصر الله صحبت کردم. برای اینکه به ارتقای سطح دانش و مهارت آموزی جوانان لبنان خصوصاً مردم کم بضاعت کمک کنیم و سواد دانشگاهی نسل جوان و متدین بالا برود، مهارت و حرفه بیاموزند. ایشان به شدت استقبال کرد و به تأسیس شعبه دانشگاه آزاد در لبنان اهتمام داشت. ♦ در پی امضای قرارداد اکتشاف و استخراج نفت و گاز در سواحل لبنان و پیروزی حزب الله در احقاق حقوق ملت لبنان شما در پیامی به سید حسن نصر الله گفتید «اینجانب به دوستی و علاقه خالصانه نسبت به شما و دیگر بزرگان، پیشکسوتان، فرماندهان و همه رزمندگان حزب الله و جبهه مقاومت افتخار می کنم.» به نظر شما امروز جایگاه حزب الله چگونه است؟

آن پیروزی افتخارآمیز بود و حرکتی که دبیرکل شهید حزب الله در ارتباط با ترسیم مرزهای دریایی انجام داد، موجب شد توطئه شوم اسرائیل و آمریکا بار دیگر شکست بخورد. کار مهمی که به تدریج از سوی جنبش امل و حزب الله انجام شد، این بود که شیعیان با بزرگان اهل تسنن و سایر مذاهب و فرق در لبنان، اتحاد و همکاری داشتند و به برکت آن امروز لبنان یکی از افتخارات میان کشورهای اسلامی و عربی منطقه است و نقش مقاومت در این افتخار آفرینی بسیار درخشان است. بعد از به ضعف کشانیده شدن کشورهای اسلامی و شکست امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول، فاتحان این جنگ برای جلوگیری از سرریز آوردن دوباره کشورهای مسلمان طرح های مختلفی ایجاد کردند؛ از جمله این که رژیم جعلی صهیونیستی را به دلیل موقعیت جغرافی سیاسی به عنوان برج دیده بانی در قلب جهان اسلام ایجاد کردند تا مانع التیام زخم عدم وحدت کشورهای اسلامی بشوند. با در نظر گرفتن این شرایط است که اهمیت مبارزه ملت های مسلمان در طول بیش از سه ربع قرن مشخص می شود. طی اعلامیه بالفور در سال ۱۹۱۷ از سوی وزیر خارجه انگلیس اعلام شد کشورش متعهد است در منطقه فلسطین کشوری برای یهودیان تأسیس کند. این کشور جعلی در حساس ترین مناطق اسلامی تأسیس شد و غرب هم با تمام وجود حمایت کرد و پس از آن در سال های ۱۹۴۸، ۱۹۶۵، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ شاهد جنگ بین اعراب و اسرائیل بوده ایم. در هر چهار مورد هم اعراب شکست خوردند و رژیم صهیونیستی قهرمان منطقه غرب آسیا معرفی شد. رژیم صهیونیستی در سال ۱۳۶۱ به لبنان حمله کرد و ظرف چند ساعت تا بیروت آمد و حدود ۴۰ درصد از خاک لبنان را کمتر از یک روز اشغال کرد. اما در سال ۱۳۸۵ به واسطه توسعه و تقویت حزب الله لبنان به رهبری سید حسن نصر الله، نتوانست ظرف ۳۳ روز در مرز بین فلسطین و لبنان قدم از قدم بردارد. در آن جنگ، تا جایی که اطلاع دارم، تعداد نیروهای رودر روی اسرائیل دو هزار نفر بیشتر نبود؛ در حالی که رژیم صهیونیستی یک نیروی سی هزار نفری و یک نیروی

مسیر

فصل چهارم

ایران و سید

ده هزار نفری ویژه داشت. پیروزی حزب الله در این جنگ نابرابر تأیید وعده الهی در قرآن است. این پیروزی در طول تاریخ معاصر کشورهای اسلامی بی سابقه بود و باعث شد تا هیبت رژیم صهیونیستی و به تبع آن آمریکا و غرب شکسته شود و امروز همه تلاش غرب بر این است تا این رژیم جعلی از درون فرو نیاشد. در حوادث پس از آن نیز حزب الله نشان داد نه تنها با قدرت از موجودیت و عزت لبنان دفاع می کند که هرگاه جبهه مقاومت با چالشی مواجه شده، حزب الله را نیرویی وفادار، متعهد و شجاع در کنار خود دیده است. از نمونه های برجسته این همراهی، می توان به کمک های مؤثر این حزب به فلسطین در مقابله با صهیونیست ها اشاره کرد و همچنین حضور آن در جبهه مبارزه با گروه های افراطی منحرف مانند داعش و جبهه النصره، آن هم در کنار شهید حاج قاسم سلیمانی و همزمان فداکاریش همچون شهید ابومهدی المهندس.

♦ آینده حزب الله را چگونه پیش بینی می فرمایید؟ آیا مؤیدی از گذشته برای این چشم انداز در خاطر دارید؟

آینده حزب الله لبنان بسیار درخشان خواهد بود، زیرا حزب الله میراث دار فرهنگ غنی شیعیان لبنان است و بر اساس روایات جامعه شیعیان، مردمان لبنانی بودند که به پیروی از صحابی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، اباذر غفاری که در زمان عثمان به شام تبعید شد، درآمدند و آنجا یکی از کانون های تشیع در جهان اسلام شد. بزرگانی چون محقق کرکی (محقق ثانی) در زمان شاه طهماسب اول از ناحیه جبل عامل لبنان به قزوین پایتخت صفویه آمد و مستقر شد. در آن زمان عملاً اداره کشور زیر نظر او بود و اولین حکومت تحت نظارت ولایت فقیه را تشکیل داد. آن زمان شاه طهماسب رسماً اعلام کرد آنچه من انجام می دهم با نظارت ایشان است و اگر نباشد، مشروعیت ندارد. او از پایه گذاران حوزه علمیه شیعه در عصر صفویه بود؛ مرحوم میرداماد اهل استرآباد بود و به درس او می آمد و این باعث شد داماد شیخ شود. همچنین ادامه شیعیان در لبنان شهید اول و شهید ثانی اند. مرحوم شهید اول کتاب لمعه را نوشته و منبع اصلی فقه اسلامی است. پدر شیخ بهایی، از علمای شیعه لبنان، شاگرد شهید ثانی بود و بعد از شهادت او خانواده اش به ایران مهاجرت کردند و شیخ بهایی در آن زمان هفت سال داشت. علمای شیعه لبنان همچون شیخ حر عاملی نقشی اساسی در تربیت شیخ بهایی داشتند. در زمان عثمانی چون شیعیان تحت فشار بودند، برخی از باب تقیه می گفتند مسیحی اند. بعدها هم در همان دین باقی ماندند. خانواده های عون، هاشک، حرب و... ریشه شیعی دارند و برخی شان از سادات هستند. بعداً در معاهده سایسپیکو، میراث عثمانی تقسیم شد تا اینکه امام موسی صدر در سال های بعد از جنگ جهانی دوم در دهه ۱۳۳۰ به لبنان رفت و جنبش امل را تأسیس کرد و شیعه از فشار خارج شد.

لذا شیعه اینگونه در لبنان ریشه دارد و اینگونه از دل تاریخی دشوار، خودش را عبور داده است؛ در نتیجه آینده محکمی خواهد داشت و می تواند به خوبی خود را بازسازی کند؛ چرا که امروز علمای سنی لبنان هم با ایشان همراه هستند. محور مقاومت همچنان در برابر تروریسم ایستادگی می کند و حزب الله به عنوان نماد این مقاومت، گام های بزرگی در این مسیر برداشته است. ایران نیز در برابر گروه های تروریستی جنایتکار، بی توجه به گرایش ها و تقسیم بندی های ساختگی، از تمام ظرفیت خود برای مبارزه و مقابله بهره می گیرد.



وعده‌ی صادق

روایت دیدار خانم الهام حیدری^۱ با سید حسن نصرالله

◆ دور از امام رضا

ساعت ۸:۴۴ صبح، مهمان‌دار از پشت بلندگو اعلام کرد: «آغاز سال یک هزار و سیصد و نود و یک هجری شمسی!» توی هواپیما همه‌ها شد. لحظه‌های سختی بود. اینکه چه بر حال گذشته، بماند! سال تحویل را همیشه توی حرم آقا امام رضا علیه السلام بودیم، از وقتی یادم می‌آید، از همان سال اول که توی صحن عتیق دعای «یا مقلب القلوب» می‌خواندیم.

۱. همسر شهید حسن طهرانی مقدم



شب قبل، بچه‌ها گفته بودند: «فردا اوّل وقت، بریم سر مزار، بابا رو هم با خودمون برداریم ببریم.» صبح زود، رفتیم بهشت زهرا. مزار حسن غرق گل بود. توی این پنج ماه بعد از شهادتش، یکسره مهمان داشتیم. بچه‌ها خسته بودند. یک سفر دسته‌جمعی برای همه نیاز بود. با پسر حسین و سه تا دخترهایم، داماد و نوه‌ی دوساله‌ام، محمّداها، راهی لبنان شدیم. هواپیما توی فرودگاه دمشق نشست و مرا برد به سال‌ها قبل. تمام خاطراتم زنده شد. پنج شش بار با حسن آقا به سوریه و لبنان سفر داشتیم. از همان زمان که سیدعبّاس موسوی را ترور کردند و سیدحسن نصرالله شد دبیرکلّ حزب‌الله. هر بار، حسن آقا در پوشش خانواده به مأموریت می‌آمد. معمولاً بیروت یا بعلبک مستقر بودیم. حاج رضوان مسئول تأمین امنیت حسن آقا و محافظش توی لبنان بود. حسن آقا یک یا دو روز از ما جدا می‌شد و می‌گفت با سیدحسن جلسه دارد. هیچ وقت توی خانه حرفی از فعالیت‌های مشترکش با حزب‌الله نمی‌زد و اینکه برای آموزش موشکی می‌رود و می‌آید. حتی توی جنگ سی‌وسه‌روزه وقتی تلویزیون خبر از توان موشکی حزب‌الله می‌داد و پسر سؤالاتی می‌پرسید، حسن آقا طوری حرف می‌زد انگار چیزی نمی‌داند!

◆ برای حزب‌الله

سال ۱۳۸۹ چند بار توی موقعیت‌های مختلف گفتم: «داریم یه کار مهمی برای حزب‌الله انجام می‌دیم. دعا کنین. اگه به ثمر بشینه، قول می‌دم عید سال ۹۱ ببرمتون دیدار آقا سیدحسن نصرالله.» شش ماه قبل از شهادت، باز هم این را از زبانش شنیدم. هر بار هم گل از گلم می‌شکفت. چند بار لبنان رفته بودم، ولی دیدار سید برایم فرق داشت. در نظرم، روحانی بزرگ و وارسته‌ای می‌آمد که هوشمندانه حزب‌الله را رهبری می‌کند. می‌دانستم شاگرد حضرت امام خمینی بوده و توی ایران درس خوانده و با حضرت آقا هم ارتباطی نزدیک دارد. آبان سال ۱۳۹۰ حسن آقا شهید شد. حرفی که از دیدار با سید زده بود، از ذهنم دور نمی‌شد. بعد از چهل‌م، گروهی سی نفره از نیروهای حزب‌الله آمدند منزلمان برای عرض تسلیت. از حسن آقا گفتند و کارهای بزرگی که برای حزب‌الله انجام داده و اینکه اگر این روزها دست حزب‌الله پُر شده، به خاطر زحمات او است. سلام سیدحسن نصرالله را هم رساندند و گفتند: «سید به خاطر مسائل امنیتی نتونست بیاد تهران.» آن روز، سردار زاهدی هم همراهشان بود. چند بار آمد نوک زبانم که حرف حسن آقا را به سردار بگویم، ولی نشد. آقای قاآنی همسایه‌مان بود و با خانواده‌اش رابطه‌ی دوستانه‌ای داشتیم. زیاد خانه‌ی ما می‌آمدند.

◆ قول حسن و سیدحسن

توی یکی از مهمانی‌ها گفتم: «کاش یه بار که سیدحسن میان تهران، من رو خبر کنین، دعوتشون کنم خونه‌مون. دلم می‌خواد بهشون بگم چقدر حسن آقا شما رو دوست داشت و به عشق اینکه عید امسال خانوادگی بیایم لبنان و شما رو ببینیم، تمام تلاشم رو می‌کرد کاری رو که بهش سپرده بودین، به سرانجام برسونه.» برای اوّلین بار قول وقراری که حسن آقا یک سال قبل از شهادتش داده بود، به آقای قاآنی گفتم و او

رفت توی فکر. اوایل اسفند از طریق خانمشان به من پیام دادند که «چند روز دیگه برای دیدن سیدحسن آماده باشین!» با خوشحالی به دخترها گفتم: «فکر کنم سیدحسن نصرالله می‌خوان بیان خونه‌مون.» دو هفته بعد، آقای قاآنی تماس گرفتند که «پاسپورت همه‌ی اعضای خانواده آماده باشه.

◆ برای چی؟

سیدحسن شما رو دعوت کرده لبنان. گفتن خانواده‌ی طهرانی مقدّم تشریف بیارن اینجا مستقر بشن؛ همون‌طور که حضرت آقا اومد دیدارتون، من هم شخصاً می‌رسم خدمتتون.» حسن آقا سر قولش ماند و من مبهوت ماندم!

◆ زیارت سوریه

رسیدیم سوریه و رفتیم زیارت. دو سه شب توی دمشق ماندیم. خانه‌ی ویلایی توی یک باغ را در اختیارمان گذاشتند. آن چند روز، شهید سیدرضی خیلی زحمت ما را کشید. اگر چیزی احتیاج داشتیم، برایمان هماهنگ می‌کرد. راننده‌مان کمیل از بچه‌های حزب‌الله بود. خودش همراه عماد مغنیه سال ۱۳۷۰ برای گذراندن یک دوره‌ی موشکی آمده بود ایران و حسن آقا را کاملاً می‌شناخت. رفتیم زیارت حرم حضرت رقیه (سلام الله علیها). از همان جا کمیل ما را برد لبنان و توی ضاحیه مستقر شدیم. روز بعد رفتیم موزه‌ی ملیتا^۱ غار جعیتا^۲ و شهر صور^۳ را هم دیدیم. ناهار می‌خوردیم که به کمیل زنگ زدند و خبر دادند بدون معطلی بیایید بیروت. سوار ماشین شدیم. کمیل با سرعتی باورنکردنی می‌راند! آن قدر سریع که چشم‌هایم را از ترس بسته بودم! مسیر دوساعته را یک ساعته رسیدیم. چند مسیر زیرزمینی را طی کردیم تا بالاخره کمیل کنار یک ساختمان توقف کرد.

۱. باغ موزه‌ی ملیتا در ارتفاعات اقلیم التّجّاح در جنوب لبنان قرار دارد و تصویرگر تاریخ مقاومت در برابر رژیم صهیونیستی از زمان ابتدای اشغال بیروت در سال ۱۹۸۲ و آزادسازی لبنان در سال ۲۰۰۰ تا جنگ سی‌وسه‌روزه در سال ۲۰۰۶ است. در این موزه، اتاق جلسه‌ها و پخش فیلم، بخش لوازم جنگی و تانک‌های منهدم‌شده‌ی اسرائیلی به نمایش گذاشته شده است.

۲. این غار در دژه‌ی نهرا لکلب، در بیست کیلومتری بیروت قرار دارد.

۳. نام این شهر به معنی «صخره» است. در جنوب لبنان و در نزدیکی دریای مدیترانه قرار گرفته است. از شهرهای باستانی فنیقیان و چهارمین شهر بزرگ لبنان است.

سید گفت:

«به نظرم مردم

ایران حسن آقا

رانمی‌شناسن.

لبنانی‌ها بهتر

می‌شناسن. اگه

بفهمن که شما

خانواده‌شید

حسن طهرانی مقدم

هستین، هیچ‌کس

نمی‌ذاره بیرون

باشین. هر شب

یکیشون شمارو

توی خونه‌ی خودش

نگه می‌داره و

از شما پذیرایی

می‌کنه. امروز

هرزن لبنانی

امنیتش رو مدیون

زحمات حاج حسن

طهرانی مقدم

می‌دونه.»



نمی دانستم...

سید داستان رسیدن حزب الله به فناوری موشکی را از اول برای من و بچه ها تعریف کرد و بین حرف هایش گفت: «اولین فرمانده موشکی که اومد ایران، کار موشکی روز حسن طهرانی مقدم یاد بگیره، عماد مغنیه بود.» این را هم نمی دانستم!

سید تشریف آوردن

سوار آسانسور شدیم. نمی دانم طبقه ی چندم! در آسانسور روبه روی یک واحد آپارتمان باز شد؛ یک آپارتمانِ حدوداً صد متری که یک هال و دو اتاق خواب داشت. خانه مبله و روی میز وسط اتاق، میوه و شیرینی چیده شده بود. آقایی مسئول پذیرایی مان بود. چای تعارف کرد. حدود نیم ساعت تا سه ریح، گرم صحبت با همدیگر شدیم که یکی آمد توی خانه و با لهجه ی لبنانی ایرانی اش گفت: «سید تشریف آوردن.» ایستادیم و نگاهمان رفت به سمت در. سید وارد اتاق شد. لبخند روی لبش داشت. به گرمی سلام و علیک کرد و خوشامد گفت. با پسر و داماد دست داد و روبوسی کرد. وقتی نشست روی مبل و شروع کرد به حرف زدن، همه جا خوردیم! انتظار داشتیم مترجم کنارش باشد. هیچ کدام نمی دانستیم سید فارسی بلد است و به این روانی صحبت می کند. شهادت حسن آقا را تسلیت گفت و اسم بچه ها را پرسید. به من اشاره کرد و گفت: «شما بفرمایین.»

از همان روزهای ابتدایی شهادت حسن با خودم عهد کرده بودم هر جا از او حرف می زنم، از ولایت مداری اش بگویم و از اینکه اگر به موفقیت رسید و شهادت نصیبش شد، به خاطر ولایت مداری اش بوده است. هر کس از هر جناحی که خانه ی ما می آمد، یادآوری می کردم حسن آقا همیشه پشت سر رهبر حرکت می کرد. موقع صحبت با سید راحت بودم. با اینکه از حسن می گفتم، ولی حالم منقلب نمی شد و گریه ام نمی گرفت. چهره ی سید به من آرامش می داد.

حسن آقا همیشه سعی می کرد پُربار خدمت حضرت آقا برسد. می گفت که من باید دست پُرتوان رهبر باشم تا رهبر با قدرت بتواند صحبت کند. اگر ما این کارها را نکنیم، ایشان نمی تواند از موضع قدرت حرف بزند.

مشهور بین لبنانی ها

سید بین حرف هایم سرش را به نشانه ی تأیید تکان داد. حرف هایم که تمام شد، گفت: «به نظرم مردم ایران حسن آقا را نمی شناسن. لبنانی ها بهتر می شناسن. اگه شما الان برین بیرون، بفهمن که شما خانواده ی شهید حسن طهرانی مقدم هستین، هیچ کس نمی ذاره بیرون باشین. هر شب یکی شون شما رو توی خونه ی خودش نگه می ذاره و از شما پذیرایی می کنه. امروز هر زن لبنانی امنیتش رو مدیون زحمات حاج حسن طهرانی مقدم می دونه.»

سید حرف می زد، درحالی که با لبخند، ردّ نگاهش روی محمّداها بود که دُور تا دُور میزِ پذیرایی راه می رفت. بچه در قندان ها را برمی داشت و می زد به پیش دستی ها. حسابی سروصدا راه انداخته بود! دخترم، زینب، عذرخواهی کرد، دست محمّداها را گرفت و نشان د توی بغلش. بچه تقلاً می کرد از بغل مادرش بیاید بیرون. سید خندید، با دست اشاره کرد که بچه را رها کند و بگذارد راحت باشد.

مسیر

فصل چهارم

ایران و سید

شنیدن درباره ی حسن از زبانِ مردِ بزرگی مثل سیّد برایم خوشایند بود. می دانستم حسن کارهای بزرگی کرده، ولی نه در این حد و با این جزئیات! سیّد داستانِ رسیدنِ حزب الله به فتّاورِی موشکی را از اوّل برای من و بچه ها تعریف کرد و بین حرف هایش گفت: «اوّلین فرمانده موشکی که اومد ایران تا کار موشکی روز حسن طهرانی مقدّم یاد بگیره، عماد مغنیه بود.» این را هم نمی دانستم! من حاج رضوان را زمانی شناختم که بعد از شهادتش، حال حسن آقا تا چند روز بد بود.

مدیون حسن آقا

قبل از سفر، یک هفته فکر کردم برای سیّد چه چیزی پیشکش ببرم! یاد قاب نفیس خاتم کاری افتادم که حسن آقا چند وقت قبل از شهادتش گرفته بود تا عکس برادرش علی^۴ را قاب بگیرد، ولی فرصت نکرده بود. قبل از سفر، قاب را از توی کارتن درآوردم، خاکش را گرفتم، یکی از عکس های حسن آقا را که خودم بیشتر از همه دوستش داشتم، گذاشتم توی قاب؛ همان عکسی که دستش را زیر چانه اش گذاشته بود و با نگاهی عمیق، دورها را می نگریست.

صحبت های سید که تمام شد، بلند شدم و قاب عکس را تقدیمش کردم. چهره ی حسن را تماشا کرد و گفت: «نمی دونم از خانواده ی شهیدی که این قدر به حزب الله خدمت کرده، چطور باید تشکر کرد! ما جنگ سی و سه روزه و موشک هایی رو که به دستمون رسید، مدیون حسن آقا هستیم.» با اشاره ی سید، جعبه ای چوبی آوردند. درش را باز کرد، گرفت سمتم و گفت: «پرچم ویّته ی متبرک از حرم سیدالشّهداء. این رو تقدیم می کنم به خانواده ی شهید طهرانی مقدّم. این بهترین هدیه ای بود که می تونستیم به شما بدیم.» جعبه را داد دستم. پرچم را درآوردم و بوسیدم.

حقّ شما هم هست

تمام مدّت دیدار، محمّداها دست از شیطنت هایش برنمی داشت. آخر سر هم یک استکان چای ریخت روی میز و قندان را هم خالی کرد رویش. دخترم زینب گفت: «سید! دعا بفرمایید بچه م روحانی بشه.» سید حسن خندید و گفت: «این بچه قطعاً روحانی می شه! با این کارایی که اینجا کرد، مطمئن باشین که روحانی می شه.» همگی زدیم زیر خنده. سید خم شد و سر محمّداها را بوسید و نوازشش کرد. نیم ساعت بعد، توی ماشین کمیل دنبال یک تگّه کاغذ باطله می گشتم تا حرف های سید درباره ی حسن آقا را یادداشت کنم که محمّداها سرش را گذاشت روی پاهایم و از خستگی خوابش برد. تهران که برگشتم، پرچم اهدایی سید را بردم پیش خِیّاط. به تعداد خانواده های ۳۸ شهیدی که همراه حسن آقا در انفجار زاغه ی مهقات به شهادت رسیده بودند، سجّاده های کوچکی درست کردم و هدیه دادم بهشان. گفتم: «هدیه ی سید حسن حقّ شما هم هست. شما هم توی این امر با ما شریک بودین.»

۴. علی طهرانی مقدّم، ظهر عاشورا هجدهم آبان ۱۳۵۹، وقتی هجده ساله بود، در سوسنگرد به شهادت رسید. مزارش در قطعه ی ۲۱

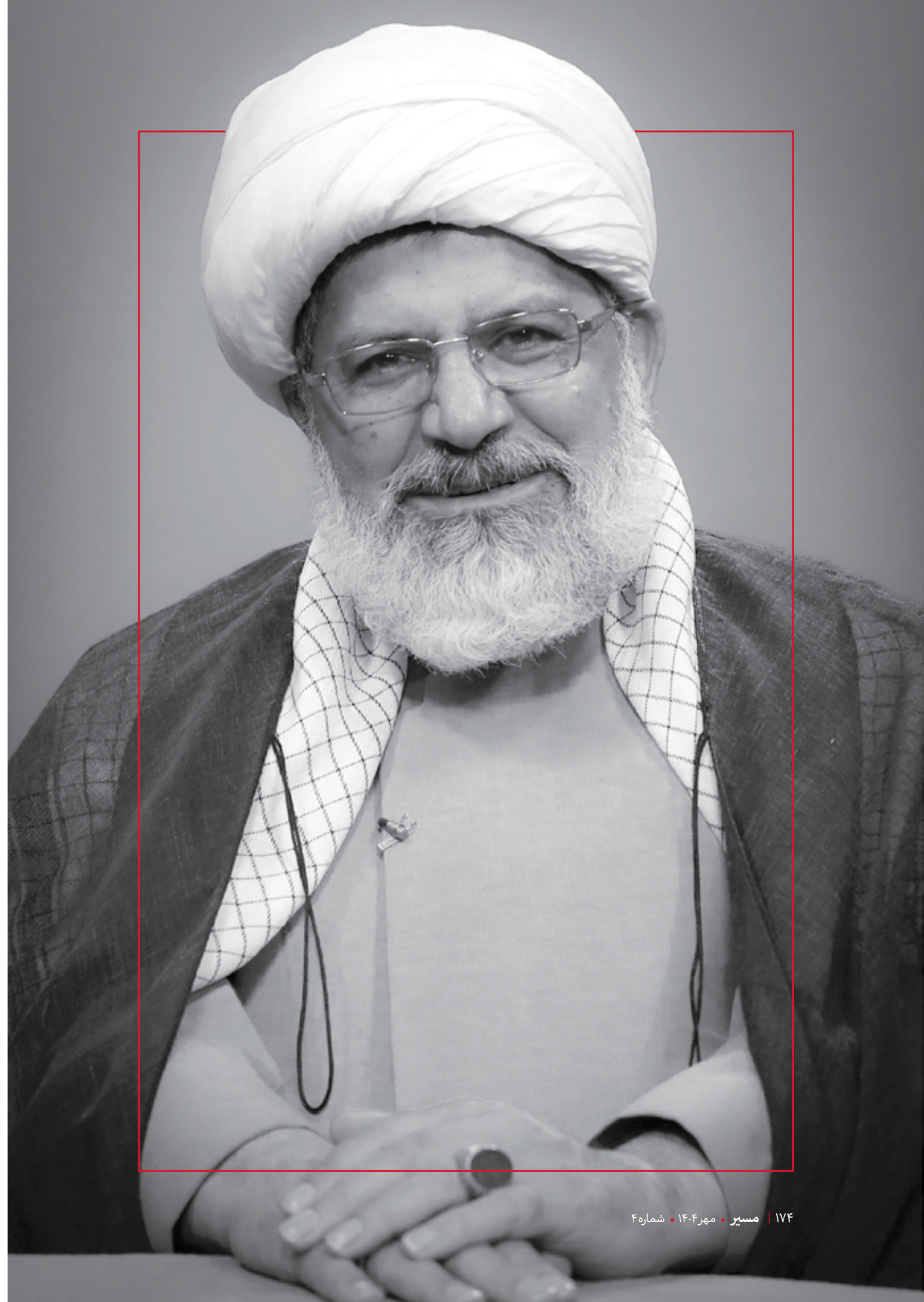
گلزار شهدای بهشت زهرا است.



مرد چند بُعدی میدان

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام علی شیرازی

حجت‌الاسلام علی شیرازی یکی از افرادی است که در برهه‌ای، از نزدیک با سید حسن نصرالله ارتباط داشته و در این گفت‌وگو، روایتگر آن دوران است. این گفت‌وگو روایت سال‌هایی است که او در کنار دبیرکل حزب‌الله لبنان گذرانده است؛ از حضور در میدان‌های نبرد با داعش گرفته تا شرکت در نشست‌های محرمانه و جلسات معنوی. شیرازی در این گفت‌وگو از رابطه‌اش با سید حسن، سبک زندگی پُرفشار و مخفیانه‌ی او و همچنین نگاه عمیق و ارتباط ویژه‌اش با رهبر انقلاب سخن می‌گوید.





♦ برای شروع بفرمایید از چه زمانی وارد نیروی قدس سپاه شدید؟

بسم الله الرحمن الرحيم. من از سال ۱۳۹۰ تا اواخر ۱۳۹۹، حدود ده سال در نیروی قدس بودم. حاج قاسم پیش از آمدنم گفته بود که یا فلانی بیاید یا کسی نیاید. من از دوران جنگ نیروی حاج قاسم بودم، بعد از جنگ هم با هم در ارتباط بودیم تا اینکه به نیروی قدس آمدم.

♦ ارتباط شما با سید حسن نصرالله از چه زمانی شروع شد؟

ارتباط نزدیکی من از زمان حضور در نیروی قدس بود؛ البته قبل از آن هم ارتباط داشتیم ولی اینکه با هم جلسات خصوصی داشته باشیم، از دوران نیروی قدس بود. سال ۱۳۹۰ که من آمدم نیروی قدس، اولین سفری که رفتم سوریه و از آنجا رفتم لبنان - که تقریباً اوایل جنگ داعش هم بود - اولین دیدارم با سید حسن نصرالله در این سفر بود که راجع به مباحث کاری با هم جلسه داشتیم. معمولاً جلساتی که ما با سید حسن نصرالله داشتیم، راجع به مباحث کاری و مباحث معنوی و اعتقادی نیروها بود.

♦ شناخت ایشان از رهبر انقلاب چه مختصاتی داشت که فکر می کردند از شناخت امثال ماها که داخل ایرانیم متفاوت است؟ یعنی ایشان چه چیزهایی را می دیدند که فکر می کردند ما نمی بینیم؟

در جنگ، گاهی اوقات هزاران رزمنده وجود دارد اما یک نفر ابعادی از جنگ را می بیند که شاید دیگران توجه نکنند، نه اینکه نبینند؛ این یک موضوع است. موضوع بعدی مربوط به خاطرات ایشان از نوع بیانات و پیش بینی های حضرت آقا و اتفاقاتی بود که در رابطه ی با حزب الله افتاده بود و ایشان از نزدیک دیده بود. از این رو، معرفت ایشان به رتبه ای رسیده بود که من می توانم بگویم ما به آن رتبه نرسیده بودیم. مثلاً حاج قاسم این اواخر به من می گفت «من از حضرت آقا چیزی دیدم که نمی توانم از آقا برگردم!» و این دقیقاً همان نقاط و نکاتی بود که سید حسن نصرالله هم بیان می کرد.

در این باره چند نکته بگویم، بعد به برخی خاطرات بپردازیم. برای من خیلی جالب بود وقتی اولین بار سید حسن نصرالله را دیدم که در یک ساختمانی دارد زندگی می کند که این ساختمان نه اینکه به بیرون راه ندارد، اما باید مخفی باشد، پنجره اش باید بسته باشد، پرده اش هم باید کشیده باشد؛ یعنی ساختمانی که تردد به آن خیلی کم است و افراد محدودی به این ساختمان وارد می شوند؛ لذا سال ها زندگی کردن با این وضعیت، خودش یک هنر است. مثلاً ما اخیراً دوازده روز در جنگ بودیم که شاید برای هر کدام از ماها یک اتفاقاتی افتاد و از آن روز اولی که دشمن زد تا روز پایان، هر لحظه امکان داشت ساختمان ما را بزنند؛ در آن روزها، با خودمان می گفتیم حالا چه جوری زندگی کنیم یا کجا باشیم؛ لذا زندگی حالت عادی نداشت و حتی تماس گرفتن با نزدیکانمان دشوار بود. من در این مدت نزدیک به ده سالی که با سید حسن نصرالله می رفتم و می آمدم یا جلساتی با هم داشتیم، ایشان یک بار از این مشکلات نگفت!

این خیلی مهم است که آدم در وضعیت ی باشد که گاهی خانواده اش را در هفته نبیند - سخت است دیگر - بچه هایش را نبیند، بچه هایش به راحتی نتوانند پیش او بیایند، اما او هیچ ناله ای ندارد، هیچ بیانی ندارد که من این مشکلات را دارم و همواره هم شاکر باشد و در این وضعیت، همه ی فکرش در میدان باشد که بتواند نیرو تربیت کند و خودش را چه از نظر اخلاقی، چه از نظر علمی، چه از نظر معنوی رشد بدهد. من که می رفتم لبنان، مثلاً گاهی اوقات به من می گفت که سی دی درس های خارج حضرت آقا را بیاورید من گوش بدهم یا مثلاً فلان مطلب را به من برسانید؛ ایشان همواره در این نکات سیر می کرد. گاهی هم در بُعد معنوی نیروها ریز می شد؛ مثلاً می گفتند برای نیروهایی که برای مباحث بصیرتی و شرکت در دوره ها می آیند ایران، فلان استاد را حتماً بیاورید که از نظر اخلاقی مهم است و رویشان تأثیرگذار است؛ یعنی تا این نکات ریز را هم توجه داشت و اشاره می کرد.

♦ سید در آن شرایط، روند رشد فردی و سازمانی خود را چگونه پیگیری می کرد و چه مطالعات یا سفارش هایی برای تأمین منابع از ایران داشت؟

ایشان به صورت منظم جلساتی را با نیروهایش داشت؛ البته رفت و آمدش مشکل بود و سخنرانی ها بیشتر از طریق فضای مجازی بود، اما جلسات حضوری با فرماندهان برگزار می شد. خود این رفت و آمدها هم با یک وضعیت خاصی بود؛ یعنی مثلاً وقتی ما می خواستیم برویم خدمت سید حسن نصرالله، شاید در مسیر چندین ماشین عوض می کردیم که کسی متوجه نشود، پلاکش را برندارند، ماشین را شناسایی نکنند! چون مهم این بود که سید حسن نصرالله حفظ بشود. با این وضعیت، زمان برایش مهم بود و نظم داشت.

البته این نکته را اشاره کنم که شاید بتوانم بگویم شی نبود که سید حسن نصرالله بخوابد! ایشان شب تا صبح بیدار بود، شب ها کارهایش را انجام می داد و مثلاً بعد از طلوع آفتاب می خوابید. یک شب جلسه ی ما طول کشید، من ساعت را نگاه کردم دیدم یازده است؛ گفتم اگر اجازه بدهید، ما برویم؛ ما

وقتی اولین بار
سید حسن نصرالله
را دیدم که در یک
ساختمانی دارد
زندگی می کند که
این ساختمان نه
اینکه به بیرون
راه ندارد، اما باید
مخفی باشد،
پنجره اش باید بسته
باشد، پرده اش
باید کشیده باشد؛
ساختمانی که
تردد به آن خیلی
کم است و افراد
محدودی به این
ساختمان وارد
می شوند؛ لذا
سال ها زندگی کردن
با این وضعیت،
خودش یک هنر
است



جلسات سحرگاهی

شاید بتوانم بگویم شبی نبود که سید حسن نصرالله بخوابد! ایشان شب تا صبح بیدار بود، شب‌ها کارهایش را انجام می‌داد و مثلاً بعد از طلوع آفتاب می‌خوابید. یک شب جلسه‌ی ما طول کشید گفتم اجازه می‌دهید بروم، گفت کجا می‌خواهی بروی، تازه سرِ شبِ من است! ساعت یازده ما تازه سر شب آن‌ها بود و ایشان شب تا صبح یا جلسه داشت یا مطالعه داشت.

ایرانی‌ها ساعت ده و یازده شب دیگر می‌خوابیم. مثلاً حاج قاسم اگر برنامه‌ای نداشت، ساعت نُه می‌خوابید؛ اما اگر برنامه بود، حاج قاسم شاید در ده روز ده ساعت هم نمی‌خوابید. ما ساعت ده دیگر باید می‌خوابیدیم، حالا جلسه تا یازده هم طول کشیده بود؛ گفتم اجازه می‌دهید بروم، گفت کجا می‌خواهی بروی، تازه سرِ شبِ من است! ساعتِ یازده ما، تازه سرِ شبِ آن‌ها بود و ایشان شب تا صبح یا جلسه داشت یا مطالعه داشت.

♦ از حوزه‌ی مطالعاتی ایشان اطلاع دارید؟

ایشان روی موضوعات مختلفی مطالعه می‌کرد؛ کتاب‌های مختلف حدیثی و تفسیری، درس‌های خارج حضرت آقا، کتاب‌های مربوط به آقا و حتی کتاب‌های خاطرات دفاع مقدّس را می‌خواند. ما چندین جلسه راجع به همین موضوع ترجمه‌ی کتاب‌های دفاع مقدّس در لبنان داشتیم. مهم‌ترین چیزی که برای سید حسن نصرالله مطرح بود نگاه حضرت آقا بود. حتی در یک جلسه‌ای که من و اخوی رفتیم خدمت ایشان، ایشان تأکید داشت که اگر من حدس بزنم که نظر آقا این است – نه اینکه آقا بفهمانید – حتماً عمل می‌کنم. لذا دوست داشت نگاه آقا و سخنرانی‌های آقا را مطالعه کند و در جریان تدابیر آقا باشد و در حزب‌الله بر اساس تدابیر و فرمان حضرت آقا عمل کند. اینکه می‌گویم نگاه ایشان به حضرت آقا یک نگاه ویژه بود، شاید ما در ایران در این زمینه صفر نباشیم اما یک کسی مثل سید حسن را که این گونه به حضرت آقا توجّه داشته باشد، باید بگوییم نداریم. نگاه من این است که حتی حاج قاسم که خیلی عاشق حضرت آقا بود، بودنش کنار سید حسن در عشق به حضرت آقا قطعاً مؤثّر بوده؛ جلسه‌ای نبود که حاج قاسم با سید حسن داشته باشد و بحث آقا مطرح نشود، خاطرات حضرت آقا مطرح نشود؛ تصوّر من این است.

♦ از نظر شما دلیل این همه ارادت، علاقه و فرمان‌برداری چیست؟

آن زمانی که سید حسن نصرالله از لبنان آمد عراق و درس فقهی را در عراق شروع کرد، آمد پیش سید موسی صدر و آنجا وصل شد به سید عباس موسوی. با اینکه سید عباس موسوی لبنانی بود اما سید حسن تا قبل از اینکه بیاید عراق، سید عباس را نمی‌شناخت. آقای سید موسی صدر شهید سید عباس موسوی را به آقای سید حسن نصرالله معرفی کرد که در ارتباط با او وزیر نظر او درس را دنبال کند؛ چون ایشان هنوز جوان بود و سَنّش خیلی بالا نبود، گفتند بیاید زیر نظر او کار را دنبال کند. بعد که ایشان آمد ایران، عشق به امام و حضرت آقا در وجود او بود. وقتی سید حسن نصرالله در اوایل دوران جنگ آمد ایران و در قم مشغول تحصیل شد، شهید سید عباس موسوی که آن موقع دبیرکلّ حزب‌الله بود، ایشان را به لبنان فرا خواند و گفت بیا در حزب‌الله با شما کار داریم. سید حسن می‌خواست درس را ادامه بدهد، اما سید عباس اصرار داشت که ایشان برود لبنان که در نهایت هم رفت و مسئول تبلیغات حزب‌الله در لبنان شد.

وقتی رفت و وارد حزب‌الله شد، همان زمانی بود که جنبش آمل و حزب‌الله یک درگیری‌ای در لبنان داشتند.

مسیر

فصل چهارم

ایران و سید

آمل آمد یک جنگی را شروع کرد و قسمتی از سرزمین محلّ استقرار حزب‌الله را تصرف کرد. یک تپه‌ای هم بود که این تپه وقتی دست آمل بود، بر منطقه‌ی حزب‌الله اِشراف داشت. شاید بشود مقایسه کنیم بگوییم وقتی صدّامیان آمدند مهران را گرفتند، رفتند روی تپه‌های قلاویزان مستقر شدند که مشرف بر همه‌ی منطقه بود و اگر نیروهای مادر منطقه تکان می‌خوردند، دشمن آن‌ها را می‌زد، چون در دید بودند؛ تقریباً چنین وضعیتی را می‌شود ترسیم کرد. خب برای حزب‌الله سخت بود که آمل بر منطقه‌ای که حزب‌الله در آن مستقر است اِشراف دارد؛ لذا وارد منطقه‌ی آن‌ها شدند و تلاش کردند آمل را از منطقه‌ی تصرف شده بیرون ببرند. آمدند برنامه‌ریزی کردند و برنامه‌ریزی‌شان هم این بود که یک عملیاتی را طرّاحی کردند که بیایند وارد عمل بشوند و منطقه را آزاد کنند. من این را از زبان خود سید حسن نصرالله می‌گویم، اما همین ماجرا را حاج قاسم هم برای ما تعریف کرد. این طرح را آوردند ایران؛ وقتی آمدند ایران، نشستند با مسئولان مربوطه و با شورای امنیت و فرماندهان سپاه جلسه گذاشتند. اینجا هنوز سید حسن دبیرکل نیست و سید عباس دبیرکل است، اما در این جلسات سید حسن بود، حاج عماد بود، سید عباس موسوی هم بود. آن زمان، آقای هاشمی رئیس‌جمهور بود و این برمی‌گردد به سال ۱۳۷۰ به بعد؛ آمدند طرح را پیش آقای هاشمی هم مطرح کردند، فرماندهان سپاه و شورای امنیت و آقای هاشمی هم طرح را از نظر عملیاتی تأیید کردند، بنا شد طرح را بیاورند خدمت آقا که بررسی نهایی بشود و وارد عمل بشوند. جلسه خدمت آقا بود و همه آمدند؛ وقتی حضرت آقا وارد شدند، بنا شد به ایشان توضیح بدهند که طرح چیست. حضرت آقا سؤال کردند که می‌خواهید با آمل بجنگید، مگر آمل مسلمان نیست، مگر دو گروه مسلمان با هم می‌جنگند؛ خیر، من مخالفم. حالا همه تأیید کرده بودند، همه دارند برای عملیات آماده می‌شوند، آقا فرمودند من مخالفم! بعد، سه نکته را حضرت آقا فرمودند که این سه نکته خیلی مهم بود. اعتقاد من این است که این نکات روی ذهنیت سید حسن تأثیر گذاشت و ارتباط ایشان با حضرت آقا اینجا شکل گرفت. حضرت آقا سه نکته را فرمودند که هیچ کس به ذهنش هم نرسیده:

(۱) فرمودند شما می‌خواهید با آمل وارد مبارزه بشوید اما حافظ اسد، رئیس‌جمهور سوریه، نمی‌گذارد؛ زیرا

حافظ با آمل است. البته با حزب‌الله هم بود.

(۲) فرمودند یاسر عرفات هم اجازه نمی‌دهد. حالا چرا یاسر عرفات باید اجازه بدهد؟ چون برای اینکه بخواهند این تپه را آزاد کنند، باید بروند وارد منطقه‌ی یاسر عرفات بشوند و از آنجا از پشت به این تپه حمله کنند. آقا فرمودند یاسر عرفات اجازه نمی‌دهد. حاج عماد که در جلسه بود، گفت من با یاسر عرفات رفیقم – ایشان مدّتی در فلسطین نیروی یاسر عرفات بود و می‌جنگید – با او صحبت کرده‌ایم و هماهنگ هستیم. حضرت آقا فرمودند بله، هماهنگ کرده‌اید اما یاسر عرفات می‌گوید فهد، پادشاه عربستان، به من گفته این کار انجام نشود و او تابع فهد است و اجازه نمی‌دهد.

(۳) فرمودند اگر حافظ اجازه بدهد، یاس عرفات هم اجازه بدهد و شما وارد منطقه‌ی اَمَل بشوید، اسرائیل وارد می‌شود و شما را می‌زند، نمی‌گذارد بروید تپه را بگیرید؛ پس این کار را نکنید.

آقا با استدلال آمدند بحث کردند، برای همه هم نبود، زیرا کسی به این نکات توجه نکرده بود. بعد، آقایان اصرار کردند گفتند ما وارد جنگ نمی‌شویم، اما اجازه بدهید پای اَمَل را از روی این تپه قطع کنیم که بر ما اِشراف نداشته باشد، تا بتوانیم کارمان را انجام بدهیم. حضرت آقا فرمودند من مخالفم اما حالا که اصرار می‌کنید، بروید بگیرید. بنابراین، بنا شد بروند تپه را آزاد کنند. آمدند در منطقه خواستند وارد عمل بشوند، حافظ اسد گفت من نمی‌گذارم، یاس عرفات گفت فهد گفته اجازه نده، پس من اجازه نمی‌دهم؛ باز هم وارد عمل شدند، اسرائیل آمد زد! خب این صحنه را که سید حسن دید، دیگر حرف حضرت آقا را باور کرد.

♦ در مورد جنگ سی‌وسه‌روزه هم گویا نمونه‌ای از این قبیل وجود دارد.

بله، در جنگ سی‌وسه‌روزه هم همین مسئله را دیدند. در جنگ سی‌وسه‌روزه، حضرت آقا فرمودند حزب الله پیروز میدان است. در این باره، یک نکته‌ای را دوبار سید حسن نصر الله به من گفت و تأکید کرد. معمولاً سر زبان‌ها این است که حضرت آقا فرموده‌اند حزب الله در جنگ سی‌وسه‌روزه پیروز می‌شود، اما سید حسن گفت نه، آقا یک نکته‌ی مهم‌تری را فرمودند؛ فرمودند حزب الله نه تنها در این جنگ پیروز می‌شود، بلکه قدرت منطقه می‌شود! حالا چه زمانی؟ در اوج ناامیدی. دو هفته از جنگ گذشته بود، در اوج ناامیدی، حضرت آقا در مشهد به حاج قاسم فرمودند برو به سید حسن نصر الله بگو نه تنها در این جنگ پیروزید، بلکه قدرت منطقه خواهید شد. خب حزب الله قدرت منطقه شد دیگر؛ در سوریه قدرت داشت، در عراق قدرت داشت، در یمن قدرت داشت، در لبنان قدرت داشت و اصلاً متفاوت بود با حزب الله قبل از جنگ سی‌وسه‌روزه.

اینکه حاج قاسم هم می‌گوید من چیزهایی دیدم، این صحنه‌ها را دیده دیگر. خود حاج قاسم پیغام‌رسان به سید حسن است و خودش در میدان جنگ سی‌وسه‌روزه حضور دارد. در خلال جنگ، حاج قاسم فقط در یک مقطع آمد مشهد که گزارش جنگ را به آقا بدهد و از مشهد برگشت به لبنان. حاج قاسم چهل روز در لبنان بود و همه‌ی این صحنه‌ها را دیده؛ بعد از جنگ سی‌وسه‌روزه هم روز به روز رشد حزب الله در منطقه را مشاهده کرده. خب وقتی این حقایق را می‌بینند، چه می‌گویند؟ می‌گویند این آقا با دیگران متفاوت است.

♦ یک مقدار هم از رابطه‌ی حاج قاسم با سید حسن نصر الله برای ما بگویید.

حاج قاسم وقتی در میدان می‌دید یک کسی شجاعت دارد، ایستاده و دارد از حق دفاع می‌کند، عاشقش می‌شد؛ این عشق نسبت به حاج عماد و سید حسن نصر الله باز بود. حاج قاسم دفاع از اسلام را وظیفه‌ی خودش می‌دانست. سید حسن نصر الله با تمام وجود وارد عرصه شده بود و از اسلام دفاع می‌کرد. حاج قاسم می‌دانست حفظ حزب الله یعنی حفظ جمهوری اسلامی؛ لذا وقتی جنگ سی‌وسه‌روزه آغاز می‌شود، با تمام

سید حسن گفت نه، یک
نکته‌ی مهم‌تری را آقا
فرمودند؛ فرمودند حزب الله
نه تنها در این جنگ پیروز
می‌شود، بلکه قدرت منطقه
می‌شود! حالا چه زمانی؟
در اوج ناامیدی



فقدان حاج قاسم

ما با سیدهاشم در ارتباط بودیم و ایشان می‌آمد ایران. آخرین باری هم که سالگرد حاج قاسم بود، قبل از شهادتش که آمد ایران، آمد منزل ما. صحبت‌هایی در رابطه با سیدحسن و عشق ایشان به حاج قاسم مطرح شد، ولی فقدان حاج قاسم برای سیدحسن خیلی دشوار بود

وجود به صحنه می‌آید. وقتی سال ۱۳۷۶ حاج قاسم فرمانده نیروی قدس می‌شود، می‌آید لبنان و اولین باری که با سیدحسن نصرالله جلسه می‌گذارد، سیدحسن می‌گوید من عاشق حاج قاسم شدم، حاج قاسم هم می‌گوید من عاشق سیدحسن شدم. تصوّر من این است که همه‌ی خصوصیاتِی که در سید بود، آن‌ها را در حاج قاسم دید؛ همه‌ی خصوصیاتِی هم که حاج قاسم داشت، آن‌ها را در سیدحسن نصرالله دید. وجوه اشتراک حاج قاسم و سیدحسن بسیار زیاد بود و این وجوه مشترک از قبیل شجاعت، ایمان و اخلاص، این دورا به هم مرتبط کرد.

من از فروردین سال ۱۳۶۱ با حاج قاسم در ارتباط بودم تا روز شهادتش در سال ۱۳۹۸؛ من از حاج قاسم هیچ زمانی نشنیدم که بگوید «(من این کار را کردم.)» در این مدّتی هم که با سیدحسن ارتباط داشتم، وقتی بررسی کردم، چه قبل از آن و چه بعد از آن تا شهادت، هیچ کجا ندیدم سیدحسن از خودش چیزی بگوید. شما شنیده‌اید که مثلاً بگوید «(من بودم که حزب‌الله را قوی کردم یا اگر من نبودم، حزب‌الله قوی نمی‌شد)»؟ این وجوه مشترک، این‌ها را به هم پیوند داده؛ یک پیوند ناگسستنی که هر دو عاشق یکدیگرند. حاج قاسم اگر سیدحسن نصرالله را نمی‌دید، بیمار می‌شد؛ او هم اگر رفیقش را نمی‌دید، بیمار می‌شد. این‌ها باید همیشه با هم در ارتباط باشند؛ حالا اگر هم حاج قاسم نتواند برود لبنان، با تلفن با هم صحبت می‌کنند. این عشق یک عشق این جوری بود که وقتی سیدحسن نصرالله با حاج قاسم می‌نشست، لذّت می‌برد.

ببینید! این لذّت، یک لذّت معنوی است. آن‌هایی که عاشق رهبر معظّم انقلاب می‌دانند من چه می‌گویم؛ آن‌هایی که عاشق حضرت آقا هستند، نام حضرت آقا را که می‌شنوند، اشک از چشمانشان جاری می‌شود؛ حاج قاسم و سیدحسن نسبت به یکدیگر چنین عشقی داشتند.

♦ بعد از شهادت حاج قاسم، با سیدحسن ارتباطی داشتید؟ بعد از شهادت حاجی، آیا بحثی یا درد دلِ راجع به حاج قاسم بین شما ردّ و بدل شد؟

بعد از اینکه من از نیروی قدس بیرون آمدم، دیگر لبنان نرفتم. سال گذشته هم دعوت شدم بروم لبنان، کوتاهی کردیم! باور نمی‌کردیم که سیدحسن نصرالله شهید می‌شود. الان هم پشیمانم که چرا نرفتم؛ حتی بلیت هم گرفتم، امّا به خاطر وضعیّت کاری‌ای که در وزارت دفاع داشتم نتوانستم بروم. البته من از طریق سیدهاشم سؤال می‌کردم؛ چون بعد از اینکه حاج قاسم شهید شد، ما با سیدهاشم در ارتباط بودیم و ایشان می‌آمد ایران. آخرین باری هم که سالگرد حاج قاسم بود، قبل از شهادتش که آمد ایران، آمد منزل ما. صحبت‌هایی در رابطه با سیدحسن و عشق ایشان به حاج قاسم مطرح شد، ولی فقدان حاج قاسم برای سیدحسن خیلی دشوار بود.

ببینید! وقتی آدم یک معشوقی را از دست می‌دهد، چه حالی دارد؟ عشق حضرت آقا به حاج قاسم چه

مسیر

فصل چهارم

ایران و سید

عشقی است؟ من این عشق را نسبت به هیچ کس ندیدم. چند سال است که حاج قاسم شهید شده؛ پنجمین سالگرد حاج قاسم که رفتیم خدمت آقا، آقا گریه کردند و از حاج قاسم گفتند. بعد از شهادت حاج قاسم، حضرت آقا چندین ماه در همه‌ی سخنرانی‌ها از حاج قاسم می‌گفتند. ما فقط یک نمایی می‌بینیم، یک بُعد جسمانی را می‌بینیم، بُعد روحانی حاج قاسم را امثال بنده نمی‌بینیم؛ امّا حضرت آقا می‌بینند، سیدحسن نصرالله می‌دید. آن بُعد، این‌ها را به هم وصل کرده که فراقشان برای هم سخت است.

راجع به سیدحسن که صحبت می‌شود، همیشه این عبارت و این گزاره هست که از او باید درس ولایت‌مداری گرفت؛ جناب‌عالی هم یک اشاره‌ای در ابتدای فرمایشاتان داشتید که از او باید درس ولایت‌مداری گرفت. می‌خواهیم مقداری راجع به این مسئله صحبت کنیم، صرف‌نظر از عشق و علاقه‌ی فردی‌ای که ایشان به آقا داشتند.

من همیشه این جور می‌گویم: می‌گویم کسی که عاشق است، خواب نمی‌رود. امثال بنده عاشق نیستیم؛ مثلاً آقای بهاء الدّینی شب‌ها نمی‌خوابد، چون عاشق خدا است و می‌خواهد با خدا حرف بزند. سیدحسن نصرالله عاشق آقا است، با عشق آقا زندگی می‌کند و این را باور کرده. خیلی‌ها می‌خواهند نماز شب بخوانند، نمی‌خوانند؛ خیلی‌ها می‌خواهند قرآن بخوانند، نمی‌خوانند؛ امّا آن کسی که عاشق است چطور؟ می‌خواهد بخوابد، خواب نمی‌رود. سیدحسن نصرالله این عشق را به آقا دارد و ذوب در ولایت است. اینکه ما می‌گوییم آقای سعیدی ذوب در امام خمینی بود، چون می‌گوید اگر رگ‌های من را بشکافید، در قطره‌قطره‌ی خون من نام خمینی است؛ در رگ‌های سیدحسن نصرالله هم قطره‌قطره‌ی خورش با نام امام خامنه‌ای عجب است.

♦ ما که از بیرون نگاه می‌کنیم، چیزی که از این شخصیت می‌بینیم این است که ایشان یک سید معقّمی است که رابطه‌اش با آقا خیلی عمیق است و در عین حال مدام علیه اسرائیل و آمریکا دارد حرف می‌زند؛ یعنی شخصیت سیدحسن را در این دو ویژگی می‌بینیم. این آدم چه ویژگی‌های دیگری داشت که زیر سایه‌ی این دو ویژگی خیلی دیده نمی‌شد؟

من اگر بخواهم روی این نکته بحث کنم، باید بگویم امام هم همین‌طور است، رهبر معظّم انقلاب هم همین‌طور هستند، سیدحسن نصرالله هم همین‌طور است. علاوه بر این، ما در خصوص بُعد علمی سیدحسن نصرالله، سواد سیدحسن نصرالله و اخلاق سیدحسن نصرالله کم بحث می‌کنیم. مثلاً نوع برخورد سیدحسن نصرالله با نیروهای تحت امرش واقعاً ممتاز است. ایشان کسی بود که خودش را نمی‌دید. مثلاً همین الان در دوران جمهوری اسلامی گاهی اوقات می‌بینیم یک درجه‌دار با نیروهای زیر دستش جوری رفتار می‌کند که آن‌ها احساس کنند این رئیس است! شما هیچ زمانی احساس کردید که آقا جوری دستور بدهند که انگار دارند فرماندهی می‌کنند؟ من از دوران ریاست جمهوری و در زمان رهبری، یک بار ندیدم که حضرت آقا بگویند



اهل مطالعه

کتاب‌های متعددی راجع به دفاع مقدّس را برای ایشان برده بودم که حتّی بعد هم جلساتی با ایشان داشتیم که این کتاب‌ها را ترجمه کنیم. ایشان خودش کتاب‌ها را مطالعه می‌کرد، بعد هم تأکید داشت این کتاب‌ها ترجمه شود تا تمام نیروهای حزب‌الله این‌ها را بخوانند

بود. ایشان تأکید داشت که حتماً نیروها بیایند ایران، دوره‌ی بصیرتی را در قم داشته باشند و از علمای تراز اوّل استفاده بشود. بعضی از اساتید اخلاق را ایشان تأکید داشت که دعوت کنیم؛ مثلاً، هم حاج قاسم و هم سیدحسن تأکید داشتند که تمام نیروهایی که می‌آیند، حتماً یک جلسه با حضرت آیت‌الله مصباح داشته باشند. از نظر بنیادی و از نظر عمق بخشی به اعتقادات، ایشان مُصر بود که نیروها به حضرت آیت‌الله مصباح متّصل بشوند که مبانی توحیدی و اعتقادی‌شان محکم بشود. یا مثلاً آیت‌الله نجم‌الدّین طبسی که سیدحسن نصرالله چند بار به من تأکید کرد که هر گروهی می‌آید ایران، حتماً یک جلسه با آقای طبسی داشته باشد. خب این برای من هم درس بود که از وجود آقای طبسی در هر جایی بودیم استفاده کنیم.

♦ ارزیابی تان از آینده‌ی حزب‌الله چیست؟

نگاه من در همه‌ی مباحث کلاً این است که ما فرازوفرو داریم و آینده از امروز زیباتر است؛ چون این سیر را در انقلاب خودمان و در جنگ‌ها و در فتنه‌ها دیده‌ایم. آن روزی که صدام به ایران حمله کرد، چه کسی باور می‌کرد صدام برود، ما بمانیم و در عراق قدرت داشته باشیم؟ آن روزی که داعش آمد در سوریه – یک نکته هم این است – همه می‌گفتند سوریه سقوط می‌کند و بشار نمی‌ماند؛ تنها حضرت آقا گفت بشار سقوط نمی‌کند، بروید بجنگید و دشمن شکست می‌خورد؛ و این اتفاق افتاد. این‌ها را ما دیده‌ایم. امروز هم نگاه من این است: اینکه حضرت آقا می‌فرمایند جوان‌های سوریه، سوریه را آزاد می‌کنند، قطعاً آزاد خواهد شد؛ منتها ما عجله داریم. «وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»؛ انسان عجله دارد. ما در جنگ دیدیم، در فتنه‌ها دیدیم، در سوریه دیدیم، در جنگ دوازده‌روزه دیدیم، خود آمریکایی‌ها هم می‌گویند، خود اسرائیلی‌ها هم می‌گویند. ینت می‌گوید «ما هشتادسالگی اسرائیل را نمی‌بینیم»، اوپاما هم می‌گوید «در آینده، آمریکادر منطقه قدرت ندارد و آینده‌ی جهان دست چین، روسیه و ایران است»؛ خودشان دارند می‌گویند؛ این‌ها که دیگر حرف ما آخوندها نیست، حرف خودشان است.

قطعاً آینده‌ی حزب‌الله از امروز زیباتر است. چه کسی باور می‌کرد در جنگ سی‌وسه‌روزه حزب‌الله پیروز بشود؟ چه کسی باور می‌کرد؟ همین الان هم بعضی‌ها گیجند، هنوز متحرّجند چه شده که اسرائیل با همه‌ی دنیایی که پشت سرش ایستاده، در مقابل حماس شکست می‌خورد. جولان دادن که کاری ندارد. اسرائیل می‌خواسته حماس نباشد، هست؛ ایران نباشد، هست؛ یمن نباشد، هست؛ عراق نباشد، هست. اسرائیل می‌خواسته گروگان‌ها را آزاد کند؛ نتوانسته؟ نتوانسته. این‌ها شکست است. ما خیال می‌کنیم حالا که اسرائیل در ایران مثلاً چهارتا موشک زد، قدرت دارد؛ حالا که مثلاً چهارتا ضربه به حزب‌الله زد، سیدحسن نصرالله را شهید کرد، سیدهاشم صفی‌الدّین را شهید کرد، دیگر کار تمام است!

«من می‌گویم این کار را بکنید»؛ این خیلی مهم است. ما در مدیریت خودمان می‌گوییم وقتی من می‌گویم، چرا انجام نمی‌دهید! آقا یک جا نمی‌فرمایند «(من می‌گویم)»؛ مرام سیدحسن نصرالله هم همین است، زیرا الگویی آقا است. ایشان نمی‌گویند «(من می‌گویم)»؛ برای نیروی زیردستش، ولو جزئی، ارزش قائل است، احترام قائل است. خب این‌ها نکات خیلی مهمی است. ما خودمان را بگذاریم جای آن شخص، ما خودمان را بگذاریم جای حضرت آقا؛ بالاترین فرد در نظام جمهوری اسلامی طوری رفتار می‌کند که من که نفر صد هزارم این مملکت هم حساب نمی‌شوم، مثل آقا برخورد نمی‌کنم. خیال می‌کنیم کسی هستیم! حالا ببینید رفتار سیدحسن نصرالله با نیروها و افرادی که با آن‌ها ارتباط دارد چگونه است؛ خب این رفتار و اخلاق سیدحسن نصرالله همه را جذب می‌کند.

از نظر علمی هم باز به همین صورت است؛ آشنایی ایشان به مباحث نظامی، به مباحث اعتقادی و به مباحث سیاسی واقعاً برجسته است. من آن روزهای اوّل که رفته بودم نیروی قدس، یک بار رفتم عراق خدمت آقای سیستانی؛ اوّلین جلسه‌ای که با ایشان داشتم، دیدم ایشان بر همه‌ی اخبار سیاسی جهان احاطه دارد؛ خب این برایم خیلی مهم بود. ما از دور می‌نشینیم تجزیه و تحلیل می‌کنیم اما وقتی می‌رویم از نزدیک می‌بینیم و گفت‌وگو می‌کنیم، می‌فهمیم اصلاً متفاوت است. حالا وقتی می‌رویم کنار سیدحسن نصرالله می‌نشینیم و مثلاً یک بحث اعتقادی یا علمی مطرح می‌شود، نوع بیان سیدحسن را وقتی می‌بینیم، می‌فهمیم او کیست و چه تلاشی برای رشد علمی دارد.

♦ در بین این کتاب‌هایی که برای سید برده بودید، کدام کتاب خیلی نظر ایشان را جلب کرده بود؟

من الان در ذهنم نیست که بخواهم نام ببرم، ولی کتاب‌های متعددی راجع به دفاع مقدّس را برای ایشان برده بودم که حتی بعد هم جلساتی با ایشان داشتیم که این کتاب‌ها را ترجمه کنیم. ایشان خودش کتاب‌ها را مطالعه می‌کرد، بعد هم تأکید داشت این کتاب‌ها ترجمه شود تا تمام نیروهای حزب‌الله این‌ها را بخوانند و در میان نیروهای حزب‌الله مسابقه می‌گذاشتند، همه هم این کتاب‌ها را می‌خواندند. مثلاً این کتاب‌ها به تعداد زیاد تکثیر می‌شد و در اختیار نیروهای حزب‌الله قرار می‌گرفت؛ خود حزب‌الله ترجمه می‌کرد، خودش هم چاپ می‌کرد. البته ما هم از نظر ترجمه حمایت می‌کردیم؛ گرچه سیدحسن نصرالله بارها به من گفت لازم نیست شما پول ترجمه را بدهید، ولی ما پول ترجمه را خودمان می‌دادیم که بالاخره سهمی در این کار هم داشته باشیم.

♦ در این فضای فرهنگی، جز حوزه‌ی کتاب و ادبیات دفاع مقدّس، ایشان دیگر چه موضوعاتی را پیگیری می‌کردند؟

توجّه به رشد معنوی و اخلاقی نیروها و برگزاری دوره‌های بصیرتی برای آن‌ها یکی از این موضوعات



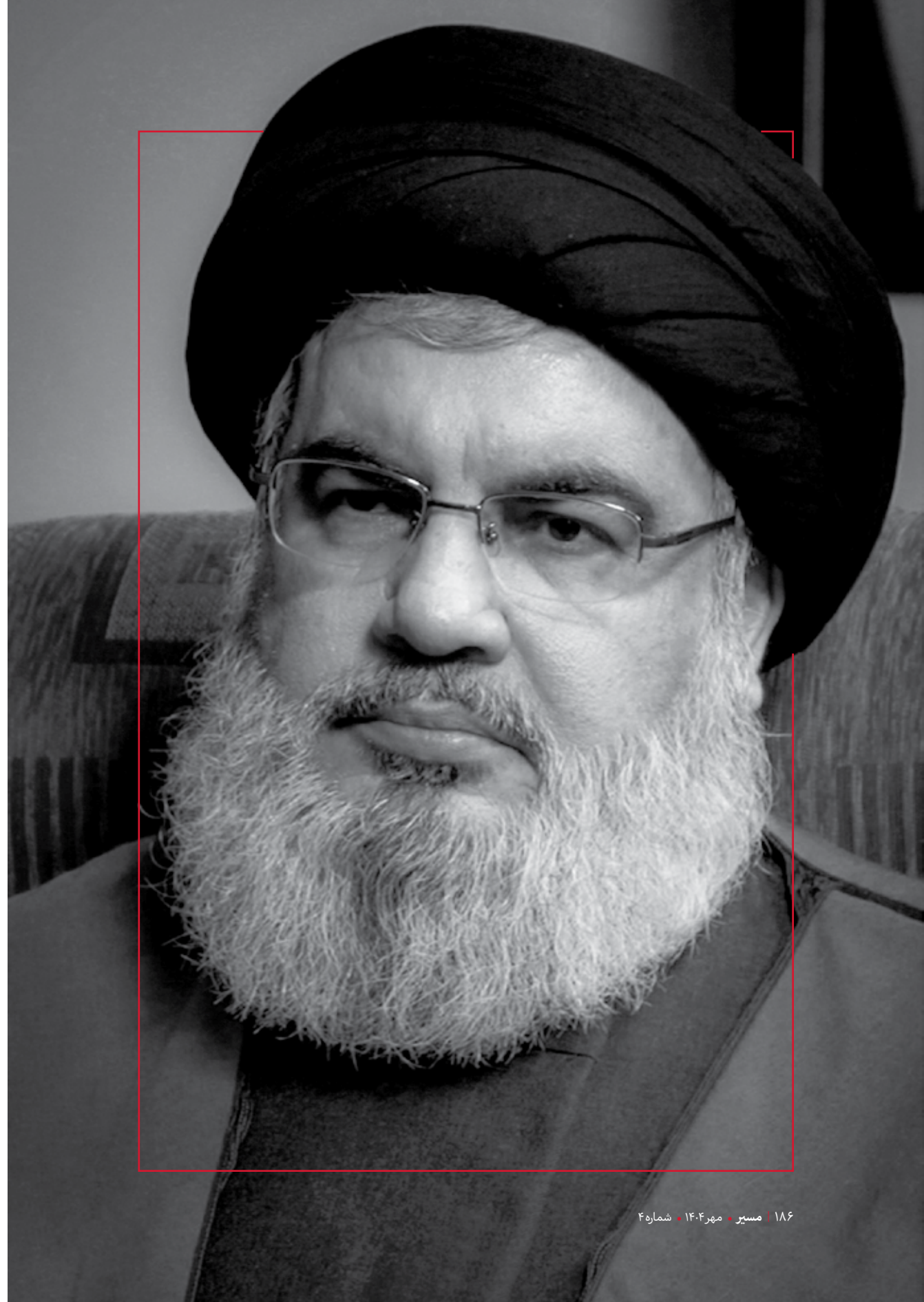
قهرمان ماندگار روزگار

بسمه تعالی. إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزِّقُونَ.

مصیبت و داغ بسیار بزرگ شهادت مجاهد بزرگ سید حسن نصر الله را جز با تمسک به این دو آیه ی شریفه نمی توان التیام داد. هنوز به باور کمتر کسی نشسته است که این شخصیت بزرگ و مجاهد نستوه، دیگر در میان ما نیست؛ و چه خسارت بزرگی بر پیکر عالم اسلامی به وجود آمد که به این سادگی قابل جبران نخواهد بود! رفاقت بسیار خوب و صمیمی با شهید بزرگوار، سید مقاومت، حضرت سید حسن نصر الله داشتم. او شخصیتی کم نظیر و ذوابعاد داشت. علی رغم اینکه به دلیل موقعیت شغلی با بسیاری از انسان های شاخص جهادی معاصر حشرونشر داشتم، ولی او یک شخصیت منحصر به فرد و بی نظیری داشت که به سختی می توان آن را با سایرین مقایسه کرد.

اگر بخواهیم توفیقات بزرگ حزب الله در عرصه ی جهاد و استکبارستیزی را که نام آور جهان معاصر شد، در یک کلمه توصیف کنیم، باید گفت که تمام آن مرهون مدیریت عالی و هوشمندانه ی جناب شهید سید حسن نصر الله عزیز بود. قدرت رهبری و تشکیلاتی و نفوذ کلام معنوی و سعه ی صدر و تشخیص دقیق شرایط و درک و شناخت عمیق ایشان از دشمن و درک درست از تحولات بین المللی و منطقه ای، یک رهبر بزرگ در عرصه ی جهاد و شهادت درست کرد که با تربیت کادرهای ورزیده به سلاح ایمان و عقیده و جهاد در راه خدا و شهادت طلبی - که مُلهم از منویات امامین انقلاب اسلامی بود - توانست حزب الله را در تراز فاخر و الگوی بی نظیر مقاومت در سطح جهانی در عصر معاصر تبدیل کند. و اگر بخواهیم بدانیم که چرا شهید بزرگوار سید حسن نصر الله به چنین مقام رفیع و بزرگی رسید، پاسخ را باید در دو خصوصیت بارز او جستجو کرد:

آن شهید عزیز از اوان جوانی دغدغه ی بزرگ مبارزه با ظلم و ستمی را داشت که در جنوب لبنان، صهیونیست های ددمنش و جنایت کار علیه مردم و هم کیشان او به اجرا گذاشته و به حقوق آنان تعدی و تجاوز می نمودند. او شاهد جنایت های روزمره ی این رژیم سفاک بود و قلب ایمانی او مملو از نفرت و کینه علیه دشمنان بزرگ خدا و بشریت





سیاست مدار دین دار

گواهی می‌دهم شهید سیدحسن نصرالله علیرغم این که روحانی بوده و دروس سطح بالای حوزوی را طی کرده و یک عالم دینی بود ولی یکی از بزرگترین سیاستمداران عصر حاضر بود که شناخت عمیقی از تحولات سیاسی داشت و با نگاه تیز بین و باذکاوت فوق العاده پیش بینی دقیقی از تحولات منطقه و بین الملل را ارائه می‌داد

امر بود. سیدحسن یک الگو و اسوه‌ی حسنه‌ی بزرگی برای همه‌ی مبارزین و آزادی‌خواهان در اقطار عربی و اسلامی و سایر ملل بود. او مصداق بارز این آیه‌ی شریفه بود: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»؛ به هنگام رویارویی با دشمن و نبرد با خصم، بسیار با غلظت و صلابت و سخت و سازش‌ناپذیر ظاهر می‌شد و همه شاهد نطق‌های آتشین و کوبنده و باصلابت او در برابر دشمن بودیم و به هنگام مجالست با دوستان، فردی با چهره‌ی بشّاش و خندان و بذله‌گو و مهربان و صمیمی و متواضع ظاهر می‌شد. از جمله‌ی خصوصیات بارز دیگر او «صادق‌القول» و «صادق‌الوعد» بود. دوست و دشمن به وعده و قول او اعتماد و ایمان داشتند. اگر عهده‌ی را می‌بست، به آن عمیقاً وفادار بود و تادشمن آن را نقض نمی‌کرد، او بر پایداری بر آن استوار بود. اینجانب به عنوان کسی که قریب به چهل سال است در عرصه‌ی سیاست خارجی و بین‌المللی در سمت‌های مختلف مسئولیت داشته و در این عرصه نظریه‌پردازی نموده‌ام، گواهی می‌دهم شهید سیدحسن نصرالله علی‌رغم اینکه روحانی بوده و دروس سطح بالای حوزوی را طی کرده و یک عالم دینی بود، ولی یکی از بزرگ‌ترین سیاستمداران عصر حاضر بود که شناخت عمیقی از تحولات سیاسی داشت و با نگاه تیزبین و با ذکاوت فوق‌العاده، پیش‌بینی دقیقی از تحولات منطقه و بین‌الملل را ارائه می‌داد و با استعانت از مشاورین سیاسی و فهیم و باذکاوت، استراتژی و نقشه‌ی راه مبارزاتی را دقیق و درست تنظیم می‌کرد و به اجرا می‌گذاشت. از جمله‌ی خصلت‌های بزرگ دیگر او دشمن‌شناسی عمیق او بود؛ دشمن و نقشه‌های او را با زیرکی کامل می‌شناخت و با استفاده از همین خصوصیت بود که با علم و آگاهی کامل می‌دانست چگونه باید در برابر دشمن ظاهر شده و او را به خاک ذلت و خواری شکست بکشاند. به‌راستی، رفتن او خسارتی بزرگ و جبران‌ناپذیر است و به این سادگی جای خالی او را نمی‌شود پُر نمود. آن شهید و الامقام با ذکاوت و آینده‌نگری بزرگی که داشت، اقدام به تربیت کادربهایی کرده است که از نظر تشکیلاتی، سازمان جهادی مستحکم و غیر قابل شکست و از نظر عقیدتی، با الهام از انقلاب اسلامی، مکتب جهادی بزرگی را در لبنان و منطقه پایه‌گذاری کرده است که شاهد به ثمر نشستن مجاهدت‌های بزرگ او و دوست و یار صمیمی او، شهید قاسم سلیمانی، سردار بزرگ مقاومت در عصر حاضر هستیم؛ و این بشارت بزرگ و التیام‌بخش درد جان‌کاه فقدان او می‌باشد. وقتی جریانی مکتبی در عمق جان‌های صلح‌طلب و عدالت‌جو و مبارز این منطقه جای گرفت، هرگز دشمن جنایت‌کار قادر به توقّف این حرکت بزرگ مردمی نخواهد بود. سیدحسن از آن مردم بود و برای احقاق حقّ آنان و دفاع از مکتب سرخ تشیع مبارزه کرد و در همین راه مقدّس نیز به آرزوی دیرین خود، یعنی فُوز عظیم شهادت، نائل آمد.

طوبی له الجّات الخلد

احمد دستمالچیان

سفیر اسبق جمهوری اسلامی ایران در لبنان

مهر ۱۴۰۴ هجری شمسی

می‌شد. سیدحسن همان‌طور که خود نیز بارها تصریح نموده، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی جذب دو شخصیت بزرگ و مبارز یعنی مرحوم امام موسی صدر و شهید چمران در لبنان شده و پس از مهاجرت به عراق، تحت تأثیر اندیشه‌های بلند شهید و الامقام حضرت آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر قرار گرفت و در نتیجه برای مبارزه با صهیونیست‌ها تحت تعلیم سیاسی، نظامی و علمی این سه شخصیت بارز جهان اسلام قرار می‌گیرد. با پیروزی انقلاب اسلامی، گم‌شده‌ی خود را در شخصیت بی‌نظیر امام راحل (علیه‌السلام) پیدا کرد و به همراه شهید سیدعبّاس موسوی و جمعی از یاران و همفکران خود که بعدها عضو شورای رهبری حزب‌الله شدند، با ایشان بیعت کردند و سنگ بنای مبارزه با رژیم صهیونیستی را بنا نهادند و با اذن و فرمان امام (علیه‌السلام) تشکیلات حزب‌الله و مقاومت اسلامی بنیان نهاده شد و با ایمانی خالص به مبارزات بی‌امان علیه صهیونیست‌ها پرداختند و برای اولین بار در تاریخ مبارزاتی منطقه، دشمن جنایت‌پیشه و اشغالگر صهیونیستی را با ضربات سخت و کوبنده، با خفّت و خواری، از سرزمین لبنان و از مناطق اشغال‌شده بیرون می‌نمایند. اگر بخواهیم این توفیقات بزرگ و تاریخی جناب سیدحسن، شهید عزیز و بزرگوار را در یک جمله خلاصه کنیم، باید به بُعد بسیار مهمّ شخصیتی او که تابع از عقیده‌ی کامل و ایمانی او بود اشاره داشته باشیم که شاید تابه‌حال کمتر به آن پرداخته شده است. آن مرحوم تمام موفقیت خود را مرهون تبعیت و اطاعت محض و بدون چون‌وچرا از ولایت فقیه می‌دانست و این امر جزو سیره‌ی ذاتی او بود. بنده به عنوان شاهد بر این امر گواهی می‌دهم، بارها و بارها پیش آمده بود که در کوران حوادث سخت و پس از شور و مشورت‌های زیادی که در شورای رهبری پیرامون یک موضوع صورت می‌گرفت، اگر جناب سیدحسن نصرالله حتی احساس می‌کرد که آن امر، مورد نظر امامین انقلاب نیست، خود را کنار می‌کشید و سعی بلیغی برای اقناع دیگر اعضای شورا می‌نمود؛ در زمانی که دبیرکل حزب‌الله شد نیز آن را بدون ملاحظه و با قاطعیت اجرا می‌نمود. کسانی که به خصلت‌ها و عادات لبنانی‌ها و پیچیدگی‌های کار در آنجا آشنایی دارند، این مسئله‌ی مهم و سخت برای آنان بیشتر ملموس و قابل درک است. ابداً این اقدام آسانی نیست که جمعی برای موضوعی در داخل ساختار و تشکیلات به نتیجه و جمع‌بندی رسیده باشند و دبیرکل بتواند آن تصمیم را تغییر دهد، چون اغلب لبنانی‌ها خود صاحب تحلیل و اندیشه بوده و اقناع آنان برای تغییر نظر، کار بسیار سخت و مرارت‌باری است؛ ولی جناب سیدحسن همه‌ی این سختی‌ها را به جان می‌خرد تا مطیع محض ولایت فقیه باشد و توفیق خود را در این امر می‌دید. جناب شهید سیدحسن نصرالله، مثل برادر مجاهدش شهید سلیمانی، در عین حال که فرمانده تمام‌عیاری در یک تشکیلات بزرگ جهادی مثل حزب‌الله بود و عملیات سخت و پیچیده و پُرخطر علیه رژیم جهتمی سرایا مسلّح صهیونیستی را فرماندهی می‌کرد و به عنوان رهبری بزرگ در عرصه‌ی مقاومت، الگوی بزرگ و تمام‌عیاری برای همه‌ی جنبش‌های بزرگ در منطقه شناخته می‌شد، اما در برابر امام و مقتدای خود-مقام معظّم رهبری- به عنوان ولی‌فقیه، به سان یک سرباز مخلص و وفادار ظاهر می‌شد و تبعیت محض داشت. سیدحسن این کار را از عمق وجود عقیدتی خود و با شناخت کامل مبانی دینی و فقهی انجام می‌داد و لذا از جمله‌ی دلایل بسیار بارز و مهمّ او در موفقیت‌هایش همین



به احترام آقا

روایت احمد عبدالرحیمی از دیدارهایش با سید حسن نصرالله

کارمان قفل شده بود. بچه‌های حزب‌الله اجازه‌ی گفت‌وگو نمی‌دادند. برای ساخت یک مجموعه مستند رفته بودیم لبنان و می‌خواستیم با فرماندهان رده‌بالای حزب‌الله گفت‌وگو کنیم، اما حزب‌الله حساس بود بداند چه افرادی می‌خواهند گفت‌وگوها را بگیرند. طبیعی بود. اسم من که به عنوان یکی از عوامل گفت‌وگو آمد، راه باز شد. بچه‌های حزب‌الله من را می‌شناختند، به‌ویژه خود سید که به من محبت ویژه‌ای داشت. نه اینکه فکر کنید به خاطر خودم؛ نه، دلایل ارادت و احترام و محبتی بود که سید به حضرت آقا داشت. به من هم اگر اعتمادی داشت، چون من را کنار خود آقا دیده بود؛ نزدیک‌تر از هر کسی به آقا، جایی در دفتر بیت رهبری که هیچ‌کس اجازه‌ی ورود نداشت.





سید از مستندی که همراه سیاوش ساخته بودیم و کار لبنان پرسید. برایش توضیح دادم. مسئولین دفتر که از دوربین مدار بسته جلسه را کنترل می کردند، متعجب بودند! بعد از جلسه از من می پرسیدند: «قصهٔ آشنایی ات با سید چی بود؟»

◆ یک هدیه‌ی جذّاب

اوّلین دیدارم با او بعد از پیروزی حزب الله بود. سال ۲۰۰۰ که جنوب لبنان آزاد شد، حاج قاسم سلیمانی به اتفاق سیّدحسن نصرالله و شیخ نعیم قاسم^۱ و سیّدعبدالله صفی‌الدّین^۲ آمدند خدمت حضرت آقا. چند نفر از فرماندهان رده بالای حزب الله هم حضور داشتند: حاج محسن یا همان فؤاد شُکر،^۳ حاج رضوان یا همان عماد مغنّیه، ذوالفقار یا همان مصطفیٰ بدرالدّین.^۴ جمع افراد آن جلسه هفت هشت نفر بیشتر نمی شد. توی آن دیدار، هم سیّد صحبت کرد و هم حضرت آقا.

بعدِ جلسه، حضرت آقا خبر داد که من انتهای مجلس می خواهم هدیه ای به سیّد بدهم. منشی شان را صدا زد و گفت «برید توی کمد من، توی کشو، جعبه رو بیارین.» منشی رفت توی اتاق مخصوص کار آقا. وقتی برگشت، یک جعبه ی چوبی سی سانت در چهل سانت توی دستش بود. کنجکاو بودیم بدانیم آقا چه هدیه ای به سیّد می دهد! آقا درِ جعبه را باز کرد. توی جعبه، کُلت شخصی اش بود؛ یک کُلت رِؤلوروسی. کُلت را برداشت، مسلّح کرد و دو تا چکاند؛ خیلی مسلّط و ماهرانه! همه ی افراد جلسه مات مانده بودیم از کاری که آقا کرد. بعد، کُلت را گذاشت سر جایش، درِ جعبه را بست و آن را هدیه داد به سیّد و گفت «این کُلت شخصی خودم بوده.»

خبر و عکس هدیه ی آقا به سیّدحسن، خیلی بعدتر، در دی ماه ۱۴۰۲

۱. روحانی شیعی و سیاستمدار لبنانی که پنج دهه سابقه ی فعالیت فرهنگی و جهادی در زمینه ی جنبش های اسلامی لبنان دارد. بعد از شهادت سیّدحسن نصر الله و سیّدهاشم صفی الدّین، شورای رهبری حزب الله او را به عنوان دبیرکل جدید حزب انتخاب کرد.

۲. برادر سیّدهاشم صفی الدّین و مسئول دفتر حزب الله لبنان در ایران

۳. مشاور ارشد سیّدحسن در امور نظامی که در جنگ داخلی سوریه، مسئول آموزش نیروهای حزب الله و ارتش سوریه در مبارزه با تروریسم سلفی تکفیری بود و در نهم مرداد ۱۴۰۳ در حمله ی اسرائیل به ساختمانی در ضاحیه ی بیروت به شهادت رسید.

۴. فرمانده شاخه ی نظامی حزب الله لبنان و جانشین شهید عماد مغنّیه که در بیست و دوّم اردیبهشت ۱۳۹۵ در انفجاری در نزدیکی فرودگاه بین المللی دمشق به شهادت رسید.

هم زمان با چهارمین سالگرد شهادت حاج قاسم منتشر شد. سیّدعبدالله صفی الدّین خاطره ی آن روز را تعریف کرد و از تلویزیون پخش شد. آن روز اوّلین بار بود که من ترکیب آقا و حاج قاسم و سیّدحسن را کنار هم می دیدم. بعد از دیدار، با سیّد روبوسی کردم. آن زمان، فیلم بردار دفتر آقا بودم و فیلم آن جلسه را من گرفتم.

◆ ورود ممنوع

جلسه ی بعد که سیّد آمد پیش حضرت آقا، دو سه سال بعد بود؛ سال ۱۳۸۳ قبل از جنگ سی و سه روزه. در آن جلسه، عماد مغنّیه هم حضور داشت. حضرت آقا همراه اطرافیان آمدند سمت اتاق مخصوص کار خودشان. دم درِ اتاق که رسیدند، فقط آقا و سیّد و حاج قاسم رفتند داخل.

من هم سریع با دوربین رفتم تو. اجازه داشتم وارد اتاق مخصوص کار آقا بشوم و فیلم بگیرم. هیچ کس دیگری داخل نیامد؛ ورود به آن اتاق ممنوع بود و کسی اجازه ی ورود نداشت. سیّد سرش را برگرداند، دید همه پشت در ایستاده اند، غیر از من که وارد اتاق شده ام! تعجّب کرد؛ دیدار سال ۲۰۰۰ را فراموش کرده و یادش رفته بود که در آن دیدار، فیلم بردار جلسه بودم. جلسه سَری بود. طبیعی بود سیّد حسّاسیت نشان بدهد. سرش را نزدیک صورت آقا برد و به زبان فارسی چیزی گفت. آقا نگاهی به من انداخت و گفت «(ایشون از خودمونه)» و خندید. بعدِ آن جلسه ی فوق سَری که با حضور آقا و حاج قاسم و سیّد برگزار شد، چهره ی من توی ذهن سیّد ثبت شد.

◆ اوّلین میزبانی

یک سال بعد، سال ۲۰۰۴، همراه سیاوش سرمدی^۵ رفتیم لبنان. سیاوش می خواست یک مجموعه ی سیزده قسمتی درباره ی امام موسی صدر بسازد. به من گفت «(دوست دارم فیلم بردارم تو باشی.)» با دفتر هماهنگ کردم و همراه سیاوش شدم. اوّلین باری بود که می رفتم لبنان. یکی از افرادی که باید از او گفت و گو می گرفتیم، سیّدحسن بود. رفتیم مرتّب ضاحیه، محلّ زندگی سیّد؛ همان جایی که اسرائیل در جنگ سی و سه روزه با خاک یکسانش کرد و در جنگ لبنان هم مجدّد تخریب شد. سیستم های امنیتی را رد کردیم و رسیدیم جایی که سیّد با مهمان ها دیدار می کرد. منتظر بودیم که یک دفعه از در وارد شد. دست هایش را باز کرد و من را در آغوش گرفت. روبوسی که می کردیم، یک دفعه درِ گوشم گفت «(آقا چطورن؟ خوب هستن؟)» یک خوش و بشِ درِگوشی کردیم. هیچ کس متوجّه نشد سیّد آن روز به من چه گفت، حتی مترجمی که کنار ما بود.

من از ماجرای آن روز به هیچ کس چیزی نگفتم، حتی به نزدیک ترین افرادی که با آن ها ارتباط داشتم.

۵. فیلم نامه نویس و کارگردان فعال در حوزه ی سینمای مستند



وقتی آقا در آن
جلسهٔ سَری
سه نفره، راحت،
بالبخت و نه
شک و شبهه، به
حاج قاسم و سید
گفت: «ایشون
از خودمونه»،
نتیجه اش شد
اعتماد کامل سید
و حاجی به من
و کارم. انگار آقا
بچه ای را که هیچ
امنیت و حمایتی
نداشت و حتی
حاجی و سید به
او حساس بودند،
زیر عبایش جمع
کرد و نتیجه اش
شد همه کارهایی
که قسمت و روزی
من شد

تعجب کرد، پرسید «تو اینجا چه کار می کنی؟» با خنده گفتم «پس باید کجا باشم؟» گفت «تو الان باید پیش آقا باشی!» گفتم «سربازهای آقا اینجا..» خندید و گفت «یعنی می گی اونایی که اونجا هستن سرباز نیستن؟» خاطره ی دیدارهای با آقا و سید را مرور کردیم؛ حاجی ازم پرسید «شما اونجا بودی؟» گفتم «بله.»

از آن به بعد، هیچ محدودیتی برای کار رسانه ای من در میدان جنگ سوریه به وجود نیامد. حاجی هیچ موضعی نسبت به کارهای من نداشت و بسیار راحت با محیطی که من در میدان سوریه کار می کردم برخورد می کرد.

◆ آقای اصغر! منو از گلوله می ترسونی؟

اگر در آن مقطع توانستم فیلم های ماندگاری از حاجی در وسط معرکه ی جنگ سوریه بگیرم و یادگاری بماند، فیلم «آقای اصغر» که حاجی همراه شهید اصغر پاشاپور بی هیچ ترسی به سمت داعشی ها می رود، فیلمی که حاجی ابتدای عملیات بوکمال در ورودی شهر قدم می زند یا فیلم های دیگری که آن سال ها روزی ام شد از حاجی ثبت کنم، همه اش را اثر تأیید و لبخند پدرانه ی حضرت آقا پیش حاجی و سید می دانم و بس. ملاک سید و حاج قاسم فقط آقا بود. حاجی همیشه می گفت «ندیدم کسی رو که به آقا ارادت پیدا کنه و عاقبت به خیر نشه. هر کسی هم که با آقا زاویه گرفت و حرمت ایشون رو نگه نداشت، عاقبتش به خیر نشد.» رمز ماندگاری سیدحسن و حاج قاسم در تاریخ هم همین است.

وقتی آقا در آن جلسه ی سَری سه نفره، راحت، با لبخند و نه با شک و شبهه، به حاج قاسم و سید گفت «ایشون از خودمونه»، نتیجه اش شد اعتماد کامل سید و حاجی به من و کارم. انگار آقا بچه ای را که هیچ امنیتی و حمایتی نداشت و حتی حاجی و سید به او حساس بودند، زیر عبایش جمع کرد و نتیجه اش شد همه ی کارهایی که قسمت و روزی من شد در آن مقطع از زندگی ام. همه اش را می گذارم به پای اوج ارادت سید و حاج قاسم به آقا. ما که کسی نبودیم؛ اگر محبتی و اعتمادی به ما داشتند، چون معروف بودیم به «بچه های آقا».

آقا چطورن

سیستم های امنیتی را رد کردیم و رسیدیم جایی که سید با مهمان ها دیدار می کرد. منتظر بودیم که یک دفعه از در وارد شد. دست هایش را باز کرد و من را در آغوش گرفت. روبوسی که می کردیم، یک دفعه در گوشم گفت: «آقا چطورن؟ خوب هستن؟» یک خوش و بش درگوشی کردیم



یک دوست خیلی صمیمی داشتم که پانزده سال همکار بودیم. هر بار اسم سید می آمد، ازم می پرسید «اون روز چی گفتی در گوشِ سید؟» پاپیچم می شد، اما من هیچ نمی گفتم آن روز بین من و سید چه گذشت.

◆ آشنایی مخفی

چند وقت بعد، سیدحسن سفری به ایران داشت. قرار بود دیدار آقا و سید در اتاق تشریفات رسمی با رعایت پروتکل های ملاقات مهمان های خارجی انجام بشود. فیلم بردار آن جلسه من بودم. دوربین را تنظیم می کردم که سید وارد شد. در آغوش هم، روبوسی و سلام وعلیک گرمی کردیم. سید از مستندی که همراه سیاوش ساخته بودیم و کار لبنان پرسید؛ برایش توضیح دادم. مسئولان دفتر که از دوربین مداربسته جلسه را کنترل می کردند، متعجب بودند. بعد از جلسه از من می پرسیدند «قضه ی آشنایی ات با سید چی بود؟» و من باز چیزی به کسی نمی گفتم. بعدِ آن سفر، من هر شش هفت ماه یک بار، در چند نوبت می رفتم لبنان و می آمدم. دنبال ساخت مستندهای خودم بودم. بعد از کاری که با سیاوش سرمدی ساختیم، پیشنهادهای زیادی به من شد و مستندهای زیادی برای لبنان و رهبران مقاومت ساختم. سال ۲۰۰۸، بعد از جنگ سی و سه روزه، یک مجموعه ی بیست و پنج قسمتی ساختم به نام تروریزم بین الملل که از شبکه ی خبر پخش شد. در آن مستند، با تمام رهبران جبهه ی مقاومت فلسطین گفت وگو کردم؛ خالد مشعل،^۶ زیاد التخاله،^۷ احمد جبرائیل.^۸ از تمام رهبران مقاومت حزب الله گفت وگو گرفتم؛ فرماندهانی که بعضی از آن ها در جنگ اخیر لبنان شهید شدند و بعضی هم هنوز در قید حیاتند. البته آسان نبود.

اول کار، حزب الله به هر کسی اجازه نمی داد با فرماندهانش گفت وگو کند؛ اما وقتی مشخص شد قرار است من گفت وگو را انجام بدهم، موانع برطرف شد که همه اش برمی گشت به حمایت و پشتیبانی حضرت آقا از من.

◆ کی سربازه؟

نه تنها در مسیر مستندهایی که آن سال ها ساختم، بلکه سال ها بعد در جنگ سوریه با داعش و تکفیری ها هم بسیاری از گره ها و موانعی که در حوزه ی رسانه برایم اتفاق افتاد، با نگاه حاج قاسم و سید مرتفع شد. خاطرم هست سال ۱۳۹۴ حاج قاسم را توی منطقه ی حلب دیدم. خوش و بش کردیم. حاجی

۶. از بنیان گذاران جنبش مقاومت اسلامی حماس. وی از زمان تأسیس جنبش حماس، عضو دفتر سیاسی آن بود و سال ۱۹۹۶ به

عنوان رئیس این دفتر انتخاب شد.

۷. سیاستمدار و دبیرکل جنبش اسلامی فلسطین

۸. معروف به «ابوجهاد» و از قدیمی ترین مبارزان فلسطینی و دبیرکل جبهه ی مردمی آزادی فلسطین. او تیرماه سال ۱۴۰۰ درگذشت.



مجیدی امانی

سفیر جمهوری اسلامی ایران در لبنان



مصاحبت شیرین

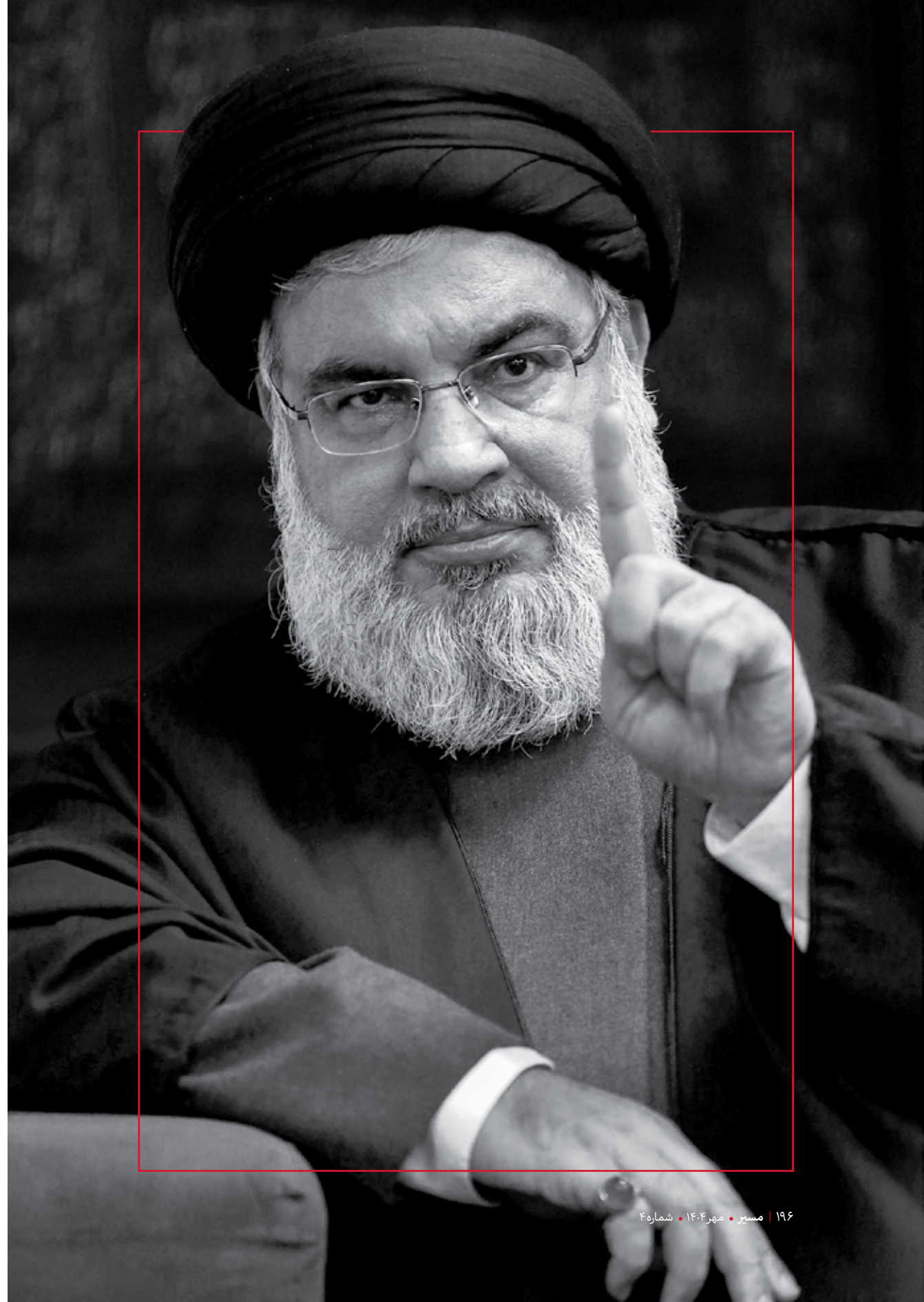
♦ مصاحبت با سید

مصاحبت و نشست و برخاست و شرکت در جلسات با شهید بزرگوار امت، شهید سید حسن نصرالله، وظیفه‌ای و سعادت‌ی است که نصیب سفیر ایران در لبنان می‌شود. یکی از جاذبه‌های مهم مأموریت در لبنان و خصوصاً سفیر آن، این بود که توفیق این رفت و آمدها نصیب سفیر می‌شد.

بخش زیادی از مجالست با جناب سید حسن نصرالله به گونه‌ای بود که در معیت هیئت‌هایی که به لبنان می‌آمدند، این افتخار نصیب می‌شد که ما هم همراه آن هیئت در این ملاقات‌ها حضور داشته باشیم و سفیر، در واقع، عنصر لازمی برای این همراهی تلقی می‌شد. شاید بیشترین تعدادی که در معیت هیئت‌های ایرانی به محضر سید شرفیاب می‌شدیم، در سفرهایی بود که شهید جناب آقای دکتر امیرعبداللهیان، وزیر امور خارجه‌ی انقلابی و پُرکار و متخصص در امر سیاست خارجی و دیپلماسی، به لبنان می‌آمدند و من هفت بار توفیق داشتم که به همراه ایشان نزد جناب سید شهید بروم.

جلسات جناب سید به طولانی بودن مشهور بود؛ معمولاً هم مهمانانی که از ایران می‌رفتند، شام را نزد ایشان صرف می‌کردند و قبل و بعد از شام، جلسه برقرار بود که گاهی مدت جلسه پنج یا شش ساعت طول می‌کشید. آن همنشینی و صحبت‌های مهمی که در آنجا ردوبدل می‌شد، خاطرات زیادی را برای انسان ایجاد می‌کند که بسیاری از آن‌ها گفتنی نیست. در آن جلسات، سیاست‌های منطقه، بحث روابط ایران با لبنان، موضوع مقاومت و حتی جزئیاتی که لازم بود گفته می‌شد.

هیئت‌های دیگری هم که می‌آمدند به همین شکل بود. گاهی افرادی از نمایندگان مجلس در سطح کمیسیون می‌آمدند یا هیئتی از علمای ایران می‌آمدند و همچنین شاید ده‌ها جلسات دیگر با مضامین مختلف و به مناسبت‌های مختلف برگزار می‌شد که معیت آن‌ها افتخاری بود که نصیب سفیر ایران در لبنان می‌شود.



◆ تواضع مثال زدن

خود شهید سید حسن نصر الله فردی خونگرم و جذّاب و کسی بود که انسان با دیدنش واقعاً نور خدا را احساس می کرد و خاطرات زیادی را در ذهن هر کسی که ایشان را می دید ایجاد می کرد. کسانی هستند که دیدار کوتاهی با سید داشته اند و بارها آن را در همه ی مناسبت ها تکرار می کنند، که نشانه ی عظمت روحی این شهید بزرگوار است. من در اینجا بیشتر بر ملاقات اوّل و آخر تکیه می کنم. روز اوّل مأموریتم به عنوان سفیر لبنان، تازه از فرودگاه به منزل آمده بودم؛ شاید یک ساعت و نیم نگذشته بود که تلفن منزل به صدا درآمد و من برای اوّلین بار گوشی را برداشتم و یک نفر بعد از سلام و علیک گفت که گوشی دستتان باشد و با جناب سید حسن نصر الله صحبت کنید. برای من خیلی غیرمنتظره بود، چون تصوّر می کردم باید وقت بگیرم و به دیدن ایشان بروم؛ ولی این تماس اوّل تماس جالبی بود و سید خوشامد گفت و خیلی گرم و صمیمی برخورد کرد و گفت ببخشید که من نتوانستم به فرودگاه بیایم! یعنی ایشان تا این حد تواضع به خرج داد. ایشان برای هیچ کسی به فرودگاه نمی رود، ولی تواضع ایشان در برابر کسی که نماینده ی جمهوری اسلامی در لبنان می شود نشانه ی این بود که عظمت جمهوری اسلامی را می دانست و به آن اعتقاد داشت و با این کلمات می خواست به من بگوید که من برای جمهوری اسلامی ایران این اهمّیت را قائل هستم. سپس، درباره ی چند نکته و از جمله یک رابطه ی کاری صحبت شد که مربوط به قضیه ی سوخت بود؛ بعد از سختی هایی که مردم بعد از قطع بیست و دو ساعته ی سوخت برق در لبنان تحمّل کرده بودند، ایشان وعده ای داده بود و به من توضیحاتی راجع به این موضوع داد.

این قضیه گذشت و دو سه روز بعد، وقتی برای ملاقات تعیین شد. شاید کمتر سفری این توفیق را داشت که همراه با خانواده ی چهار نفره ی خود خدمت ایشان برسد. بنده در آن جلسه مطالبی را عرض کردم، خانواده مدّت نیم ساعت بودند و رفتند و من مدّت بیشتری در آنجا بودم. همسر درباره ی فعالیت های اجتماعی خودش در ایران شرحی داد و از ایشان درخواست رهنمودهایی کرد که چگونه در مورد امور خانواده و زنان لبنان بتواند تأثیرگذار باشد. رهنمودهای ایشان در آن جلسه برای همسر من سرمشق و تکلیفی بود که فعالیت های خودش را در لبنان انجام بدهد.

◆ جوارب فروشی های شلوغ

این ملاقات اوّل بود و بعد از آن، جلسات متعدّدی برگزار شد که از هر کدام از آن ها خاطراتی به جا مانده است. در یک جلسه، سرکار خانم همسر رئیس جمهور شهیدمان، جناب آقای دکتر رئیسی، آمده بودند. جناب سید نیز همسرشان را آورده بودند و در جلسه حضور داشتند. من برای اوّلین بار بود که ایشان را دیدم. جلسه ی بسیار خوبی بود و سید نکات بسیار خوبی را درباره ی شأن خانواده گفتند.

بعد از شصت سالگی...

سید ذکر او را کرد و گفت: یک هفته قبل از شهادتش نزد من آمد و گریه کرد و گفت سنم به بالای ۶۰ سال رسیده و شهادت نصیب من نشده و می ترسم به مرگ طبیعی از دنیا بروم. وقتی سید این صحبت را می کرد، در چهره او می شد همین خواسته و التماس را دید که من هم سنم از ۶۰ سال گذشته و افتخار شهادت نصیبم نشده



خاطره ای هم از آن جلسه دارم. سید معمولاً از شوخی های متداول استقبال می کرد. خانم آقای رئیس جمهور توضیح دادند که در مقام احترام به زن، مردها در روز ولادت حضرت زهرا (ع) هدیه می دهند و تکریم می کنند و در روز ولادت حضرت امام جواد (ع) و ولادت حضرت فاطمه ی معصومه (ع) به عنوان روزهای پسر و دختر هم چنین مراسمی برگزار می شود. سید از من پرسیدند خانم ها برای آقایان چه می خرند، من عرض کردم جناب سید! در روز ولادت حضرت فاطمه ی زهرا (ع) معمولاً طلا فروشی ها شلوغ هستند و در روز ولادت حضرت علی (ع) جوارب فروشی ها. من این ها را به فارسی گفتم و سید خندیدند. همسرشان پرسید ایشان چه گفتند که خندیدید و سید به عربی برایشان توضیح داد. از این نوع خاطرات فراوان است که در اکثر آن ها درایت و دقّت و تیزبینی و ذکاوت و باهوشی و آینده نگری و دوراندیشی سید مشهود است. البته بسیاری از خاطرات منتشر شده اند و بسیاری هم قابل گفتن نیستند و مخفی هستند.

◆ شهادت شصت ساله ها

آخرین تماس من با جناب سید به شکل حضوری، شاید حدود یک ماه قبل از شهادت ایشان بود. به مناسبت شهادت سید محسن شُکر، در جلسه ای شرکت کرده بودیم. سید محسن به نوعی فرمانده کلّ ستاد سید بود. سید ذکر او را کرد و گفت یک هفته قبل از شهادتش نزد من آمد و گریه کرد و گفت سنّ به بالای شصت سال رسیده و شهادت نصیب من نشده و می ترسم به مرگ طبیعی از دنیا بروم. وقتی سید این صحبت را می کرد، در چهره ی او می شد همین خواسته و التماس را دید که سنّ من هم از شصت سال گذشته و افتخار شهادت نصیبم نشده. این یک نوع غبطه ای بود که من در چهره ی شهید سید حسن نصر الله نسبت به شهید محسن شُکر ملاحظه کردم.

بعد از آن، یکی دو تماس تلفنی برقرار شد که درباره ی کارهای معمولی بود که داشتیم. آخرین تماسی که داشتیم با واسطه بود. من به خاطر انفجار پیجر در روز بیست و هفتم شهریور در بیمارستانی در بیروت بودم که ایشان به یکی از همراهان زنگ زده و از حال من جویا شده بودند، من هم گفتم بگویید که الحمدلله خسارت ها جدی نیست. این آخرین تماس غیرمستقیم و صحبتی بود که بین ما تبادل شد و بعد از آن، به فاصله ی ده روز، دشمن با هشتاد بمب یک تُنی ایشان را هدف قرار داد که به همراه همراهانشان – که بسیاری از آن ها مخصوصاً حاج جهاد، رئیس دفتر ایشان را همیشه زیارت می کردیم – به محضر خداوند بزرگ شتافتند و در آنجا در جوار ربّشان روزی روحانی و معنوی و الهی را ارتزاق می کنند.

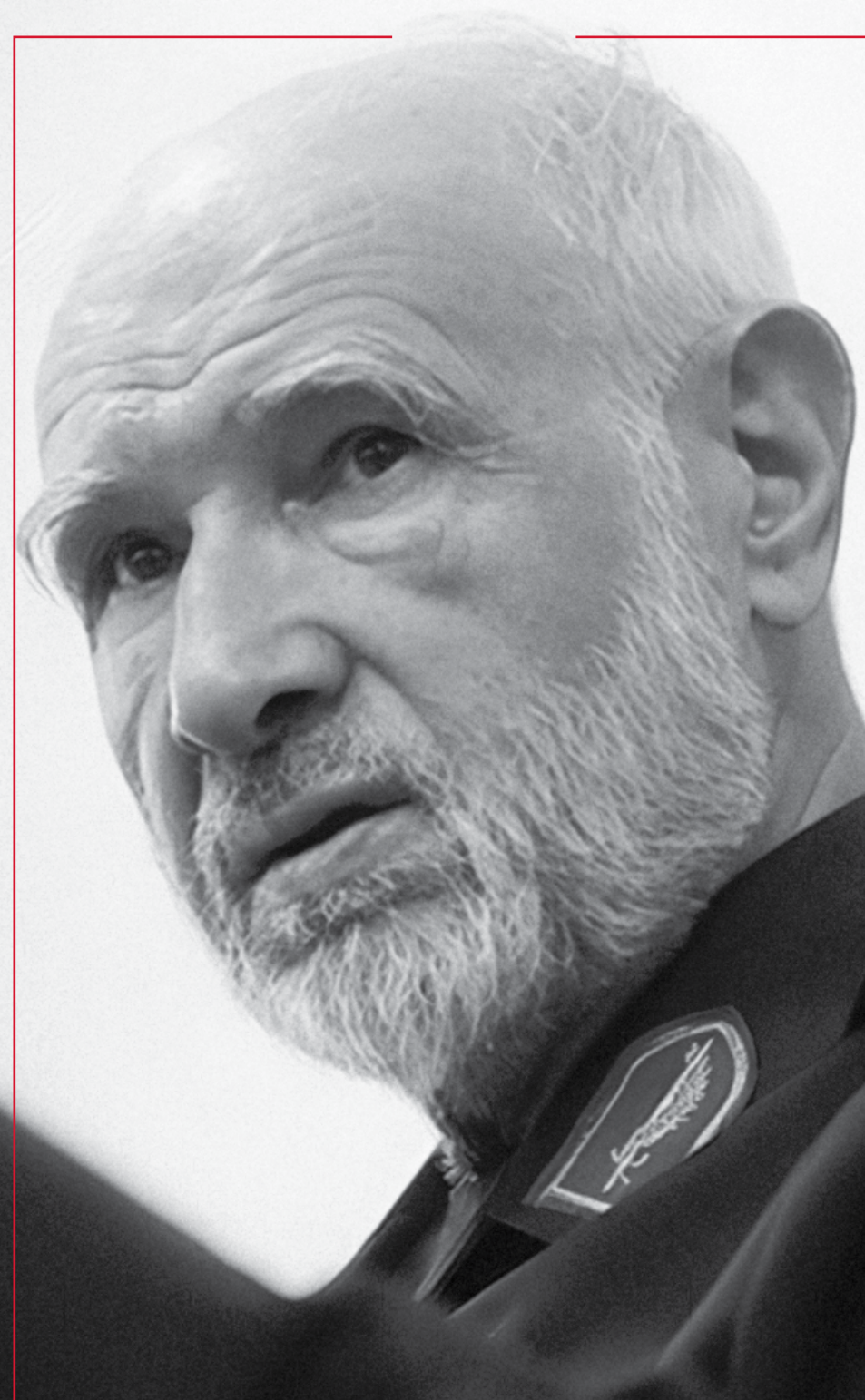
البته جایگاه شهدا همواره خالی است، اقا نه به این معنا که کار آن ها معطل می ماند. سربازان و مسئولان زیادی همواره جای شهدا را می گیرند و راه آن ها را ادامه می دهند. شهدا بعد از شهادتشان از بین نمی روند و تکثیر می شوند و این چیزی است که ما در جمهوری اسلامی ایران به شکل کاملی درک کرده ایم و مفهوم آن را می دانیم. البته دشمنان ما ذره ای از این احساس و فهم را ندارند که درکی از مقام شهادت و تأثیر آن داشته باشند.



از خرمشهر تا بیروت

گفت‌وگو با سردار محمدجعفر اسدی، فرمانده اسبق سپاه در سوریه

سردار محمدجعفر اسدی که از یاران دیرین مقاومت در لبنان و سوریه است، در گفت‌وگو با ما از تجربه‌های میدانی خود می‌گوید؛ از روزهایی که شیعیان لبنان به برکت انقلاب اسلامی هویت تازه‌ای یافتند، تا نقش حزب الله در تحولات منطقه و میراث سید حسن نصر الله. او معتقد است همان‌طور که ایران در دفاع مقدس خرمشهر را آزاد کرد، امروز نیز مقاومت اسلامی با تکیه بر ایمان و سازمان‌دهی توانسته اسرائیل و حامیانش را به چالش بکشاند. در ادامه، بخشی از این گفت‌وگو آمده است.





حزب الله پیروز
است و در ورق
به ورق تاریخ
نوشته می شود که
انقلاب اسلامی
به رهبری حضرت
امام «رحمه الله
علیه» چه لرزه ای
بر اندام دشمنان
اسلام و دشمنان
حقیقت انداخته
است و خدای داند
که در ظرف این
سی سال امریکا،
انگلیس، فرانسه
و از همه مهم تر
اسرائیل از دست
این سید بزرگوار
چه ها کشیدند.

دارند به ما می دهند، خودمان هم به تمام منطقه اشراف کامل داریم؛ می گویند در غزه بیش از هشت هزار جاسوس داریم، از بالای کره ی زمین هم همه جا را رصد می کنیم و حتی اگر یک برگ روزنامه هم در خانه ی یک فلسطینی افتاده باشد، ما می توانیم بخوانیم؛ می گویند هواپیماهای بدون سرنشین ما دائماً دارند آن بالا چرخ می زنند و اطلاعات جمع می کنند. بعد، ناگهان عملیات «طوفان الاقصی» درست می شود که هنر سید حسن نصر الله است.

با دوستان صحبت می کردیم، می گفتند در زمان شاه اگر یک چریک بیش از شش ماه زنده می ماند، دیگر چریک حساب نمی شد. حالا یک انقلابی به تمام معنا، یک چریکِ قهرمان، سی سال یک نفس کار کرده. بنده از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۵ در خدمت ایشان بودم. بعد از شهادت برادر عزیزمان شهید همدانی، دو سال برای مقابله با داعش و ایادی آمریکا و انگلیس در سوریه بودم و باز با ایشان مراوده داشتم. در اولین دیداری که با ایشان داشتم که راهنمایی بگیرم، در آن دیدار ایشان به نکته ی جالبی اشاره کردند؛ فرمودند آقای ابوالاحمد! فرض کنید شما و ما و همه به میدان آمدیم و آقای بشار اسد گذاشت رفت؛ چه اتفاقی می افتد؟ گفتم همه چیز فرو می ریزد؛ گفت پس حواستان باشد، ایشان باید حفظ بشود، چون اصالت سوریه با ایشان است. این نظر مقام معظم رهبری هم هست. الحمدلله جناب سید حسن در سوریه همراه با حزب الله کارهای خوبی را انجام دادند و توانمندی های خوبی را کسب کردند، همان طور که در صحنه داریم می بینیم و ان شاء الله بیشتر هم خواهیم دید.

به نظر من الان هم وارد رینگ شده اند. البته آن کسی که دستش بالا برود خسته و زخمی است، اما پیروز هم هست. فلسطین و لبنان ضربات سنگینی خورده اند، اما ما یقین داریم که پیروزی با آن ها است.

♦ موقعی که حضرت امام رحلت کردند، شما در شامات بودید؛ درست است؟

بله، یکی از دوستان داشت به رادیوی «مونت کارلو» گوش می داد که گفت تلویزیون ایران از مردم خواسته که به مساجد بروند و دعا کنند، چون حال امام وخیم است. آقای رشید فرمودند اینجا نمایم و برویم سوریه. حرکت کردیم به

♦ با توجه به حضورتان در میدان، به نظر شما مقاومت اسلامی در لبنان چگونه از یک گروه کوچک شبه نظامی در سال ۱۳۶۱ به جایی رسیده که اسرائیل در برابر آن عاجز است؟

بسم الله الرحمن الرحیم. من در مدتی که در لبنان بودم، بارها از خود برادران لبنانی شنیدم که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ما اینجا زیر پای دروزی ها و اهل سنت بودیم؛ امام آمد و ما را از زیر پای این ها درآورد و تاج سرشان کرد و ما امروز افتخار می کنیم که چنین امامی در میان ما مسلمان ها هست و توانست چنین افتخاری را به ما بدهد. الان در کره ی زمین قضایایی دارد اتفاق می افتد که حول محور انقلاب اسلامی حضرت امام است. دشمنان گفتند اگر این انقلاب جان بگیرد، دیگر جایی برای ما نیست؛ لذا بلافاصله شروع کردند. در همین تهران، در روز روشن، کاسبی را که محاسن داشت می زدند شهید می کردند. انسان های پاک ما، شهید بهشتی، شهید رجایی و باهنر و دیگران را شهید کردند. بروید ببینید کردستان به چه روزی افتاد. بعد هم هنوز دو سال از انقلاب نگذشته بود که یک جنگ تمام عیار را علیه ما به راه انداختند. ظاهر قضیه صدام بود، ولی پشت سرش آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان و همه ی کشورهای حاشیه ی خلیج فارس بودند و حمایتش می کردند. ما هشت سال جنگ را هم پشت سر گذاشتیم. هیچ کس باور نمی کرد بشود خرمشهر را آزاد کرد. دشمن تمام توان خود را گذاشته بود و به صدام اطمینان کامل داده بود که ایرانی ها چه از هوا بیایند، چه دریا، چه خشکی، ما برایشان مانع گذاشته ایم و این ها به خرمشهر نمی رسند؛ اما ما از آن ها نوزده هزار نفر اسیر گرفتیم، تعدادی به درک واصل شدند و تعدادی به آب زدند. صدام آمد در تلویزیون گفت اگر ایرانی ها خرمشهر را بگیرند، من کلید بصره را می دهم. البته ما خرمشهر را گرفتیم و صدام هم کلید بصره را نداد. اما اتفاقی که افتاد این بود که اسرائیلی ها از سر مرز لبنان حرکت کردند و تا بیروت آمدند. می خواهم به این پیوستگی دقت کنید. آن ها حرکت می کنند به سمت بیروت و در همان زمان، خرمشهر در ایران فتح می شود که این لطف خدا است. به قول خودشان، شیعه حالا از شیشه بیرون آمده بود. شیعه ی خفته در لبنان، توسط برادران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران رشد و نمو پیدا کرد و الان می بینید که آمریکا و انگلیس و همه دست به دست هم داده اند که آن را مهار کنند و الحمدلله نمی توانند.

امام به ما درس دادند که اگر در این کشور فقط یک نفر هم زنده بماند، تکلیفش این است که از این آب و خاک دفاع کند. الحمدلله حزب الله امروز زنده و پیروز است؛ هر اتفاقی می خواهد بیفتد. حزب الله پیروز است و در ورق به ورق تاریخ نوشته می شود که انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام (رحمة الله علیه) چه لرزه ای بر اندام دشمنان اسلام و دشمنان حقیقت انداخته است و خدا می داند که در ظرف این سی سال، آمریکا، انگلیس، فرانسه و از همه مهم تر اسرائیل، از دست این سید بزرگوار چه ها کشیدند! او این غده ی سرطانی را از بیت عنکبوت سست تر می داند. آن ها می گویند ما از نظر توانمندی چهارمین ارتش جهان هستیم، از جهت اطلاعاتی نفر اول هستیم و بقیه هرچه اطلاعات



دشمن صادق

صدافتش فقط بین ما آشکار نبود. حتی رسانه‌های اسرائیل هم به ایشان می‌گفتند: «عدو صادق»، دشمن راستگو. در سال ۲۰۰۴ که قرار بود اسرای حزب‌الله و اسرائیل تبادل شوند، سید حسن نصرالله گفت: اول باید اسرای مصر واردن را تحویل بدهند، بعد اسرای ما را.

سمت دمشق و سعی کردیم آقای محسن رضایی یا آقای رحیم صفوی را پیدا کنیم، ولی دنبال هر کسی گشتیم نشد که او را پیدا کنیم و تا ساعت یک ودوی بعد از نصفه‌شب موقت نشدیم. استراحت کوتاهی کردیم و به حرم حضرت رقیه (سلام الله علیها) رفتیم، نماز صبح را خواندیم و برگشتیم، رادیوی ایران را گرفتیم که خبر رحلت امام را پخش کرد. سفر دومی که رفتیم، آنجا با شهادت آقای سیدعبّاس موسوی مواجه شدیم. ما موقعی که رسیدیم، ایشان را دفن کرده بودند. ماشینش را آورده بودند همان نزدیکی که هنوز داشت دود می‌کرد و می‌سوخت. برنامه‌ی کاری ما که در آنجا تمام شد، برگشتیم ایران.

بار اوّل که با خانواده برای زیارت رفتیم دمشق، آقای شمشیری فرمانده بود و محبّت کرد و یک سر رفتیم آنجا و برگشتیم. دُور بعد که برای زیارت رفتیم، شهید بزرگوار آقای زاهدی فرمانده بود که ما را با خانواده خدمت آقا سید برد. شما موقعی در بیروت به دیدار ایشان رفتید که ده سال از دبیرکلی سیدحسن می‌گذشت. برداشت شخصی شما از شخصیت ایشان چه بود؟

موقعی که ما به آقای سیدحسن نصرالله رسیدیم، دیگر همه‌ی فضایلش کامل و آشکار بود. جلساتی که با ایشان برگزار می‌شد واقعاً دموکراتیک بود، نه این چیزی که غربی‌ها به دروغ می‌گویند. من می‌دانستم که مثلاً یک جاهایی نظر آقا سید بر خلاف نظر آقای شُکر است، اما می‌گفت حرف ایشان درست است و باید رأی‌گیری کنیم؛ آنچه مطابق رأی جمع بود، به همان عمل می‌کنیم. ایشان واقعاً رعایت همه‌ی اصول را می‌کرد. صدافتش فقط بین ما آشکار نبود؛ حتی رسانه‌های اسرائیل هم به ایشان می‌گفتند «عَدُوّ صَادِق»، یعنی دشمن راستگو.

در سال ۲۰۰۴ که قرار بود اسرای حزب‌الله و اسرائیل تبادل شوند، سیدحسن نصرالله گفت اوّل باید اسرای مصر واردن را تحویل بدهند، بعد اسرای ما را. اسرائیلی‌ها گفتند مصر واردن این همه به ما خدمت کرده‌اند، اسرای آن‌ها را بدهیم به حزب‌الله؟ سیدحسن گفت اسرای هر کدامشان را به خودشان بدهید. موقعی که اسرا را سر مرز مبادله می‌کردند، در دست اسرای مصر واردن عکس‌های سیدحسن نصرالله بود.

شما در زمان تبادل آنجا بودید؟

بله، من هم آنجا بودم. هواپیما ی آن‌ها در فرودگاه بیروت نشست، اوّل پایین آمدند و کشته‌ها و اسرای خودشان را تحویل گرفتند و به نوشته‌های ما هم اعتنا نکردند؛ خودشان دی‌ان‌ای گرفتند و داخل هواپیما بردند و نوشتند و این‌ها را بالا بردند. کارشان که تمام شد، اسرای حزب‌الله را پیاده کردند و هواپیما را بردند. بعد، اسرا را شمردند و دیدند یک نفر کم است! لیست را چک کردند و دیدند آقای سمیر قنطار را نداده‌اند. سه روز بعد در بیروت جشن آزادی اسرا را گرفتند، آقای سیدحسن نصرالله سخنرانی کردند و گفتند در تمام ادیان الهی، غش در معامله حرام است و شما غش در معامله کرده‌اید؛ ما با شما صحبت کردیم؛ آلمان‌ها باید نظارت می‌کردند که نکردند، و آقای سمیر قنطار را آزاد نکردند و ما مجبوریم دو اسیر بگیریم و ایشان را پس بگیریم. هنوز چند ساعتی از صحبت‌های آقای سیدحسن نصرالله

مسیر

فصل چهارم

ایران و سید

نگذشته بود که ارتش اسرائیل آماده‌باش داد.

آقای حاج عماد ـ خدا رحمتش کند ـ طرحی را داد که ما باید این‌ها را سر کار بگذاریم. طرح، سه نفره بود؛ آقای سیدحسن نصرالله و آقای حاج عماد و بنده. با راهنمایی‌های سید، طرح پخته شد و قرار شد انجام بشود. دو ماه تمام، عده‌ای را تحت آموزش گرفتند، بدون اینکه کوچک‌ترین ارتباطی با خانواده‌هایشان داشته باشند. چهار ماه هم نقشه‌های مختلفی را برای گرفتن اسیر مطرح کردند و در لحظه‌ی آخر گفتند طرح لورفته و اجرا نمی‌شود. خلاصه، برای نیروهای نظامی و امنیتی اسرائیل اعصاب نگذاشتند. وقتی همه چیز ظاهراً آرام شد و دیگر تحرّکی دیده نشد، رفتند دو اسیر گرفتند آمدند و با مبادله‌ی آن‌ها آقای سمیر قنطار را آزاد کردند. شهید عماد مغنّیه ایده‌های بسیار جالبی را طرّاحی می‌کرد و هنوز بسیاری از توانمندی‌هایی که در لبنان و حزب‌الله هست، حاصل کارهای ایشان است.

رابطه‌ی عماد مغنّیه و سیدحسن چگونه بود؟

رابطه‌ی مرید و مرادی بود. ایشان همیشه پیش من گلیه می‌کرد که خیلی‌ها آن‌طور که باید و شاید قدر سید را نمی‌دانند. یک وقت‌هایی که می‌خواستم درباره‌ی موضوعاتی به ایشان گزارش بدهم، می‌پرسید حاج رضوان می‌داند؟ می‌گفتم بله؛ می‌گفت همین کفایت می‌کند، لازم نیست به من بگویید! یعنی تا این حد به حاج عماد اطمینان داشت. حاج عماد در حفاظت از سید سنگ تمام می‌گذاشت. یک بار قرار بود آقای سیدحسن در میدانی سخنرانی کند. حاج عماد، شب قبل، بیست ماشین کرایه کرد و تمام شیشه‌های آن‌ها را دودی کرد که داخل ماشین معلوم نشود؛ جایی را هم که قرار بود سید صحبت کند، طوری استتار کرد که از اطراف دید نداشت، ولی مردمی که پایین ایستاده بودند سید را می‌دیدند. من پشت سر سید بودم و دیدم که پشت لباسش از شدّت هیجان عرق کرده و خیس شده. سید آن روز یک‌ونیم ساعت صحبت کرد.

نزدیک به یک سال است که وجود ظاهری شهید و دوستان نزدیک ایشان را از دست داده‌ایم.

جمع‌بندی شما از مسیر پیش رو و مقاومت بدون سید چیست؟

همان فرمایش رهبری که «سر خُم می‌سلامت»، تا وقتی که مشیت الهی این است که سایه‌ی ایشان را بر سر ما نگه دارد تا ان شاءالله پرچم را به دست صاحب اصلی‌اش بدهند، ما هیچ نگرانی‌ای نداریم. فقدان سید برای ما خیلی سخت و سنگین است، اما امام و آقا به ما یاد داده‌اند که شهادت کسر نمی‌کند، زیاد می‌کند؛ هم از نظر کمّی، هم از نظر کیفی. الان در اروپا و آمریکا افرادی پرچم فلسطین را در دست می‌گیرند و به خیابان می‌آیند. حماس نه تنها کم نشد، بلکه گسترش پیدا کرد. آقای سیدحسن نصرالله این مسئولیت را آزمایش الهی و هر روز را روز امتحان خودش می‌دانست. این امتحان سی سال به طول انجامید و ایشان بهترین امتحان را در مکتب امام حسین (علیه السّلام) از سر گذراند و به دست خبیث‌ترین عناصر دنیا به بالاترین درجه، یعنی شهادت، نائل آمد. ما هم همواره مدیون این مرام هستیم.



فرا تراز سکوت

گفت و گو با دکتر آقامیری، رئیس دانشگاه شهید بهشتی

این مصاحبه فرصتی است برای ورود به دنیای پنهان و کمتر بازگوشده‌ی سید حسن نصرالله؛ شخصیتی که در سالگرد شهادتش، با بازخوانی دیدارها و گفت و گوهای او تصاویری از هوشمندی، تواضع و دغدغه‌های عمیق سیاسی و امنیتی به نمایش گذاشته می‌شود. دکتر سید محمود رضا آقامیری به جزئیات دیدار و تحلیل‌های استراتژیک سید مقاومت پرداخته و فضای پیچیده‌ی امنیتی و فرهنگی‌ای را بازگو می‌کند که در سایه‌ی آن، مقاومت شکل گرفت.





من حفاظت را دیدم
که امیدوار شدم
اما شنیدن نظر
ایشان بیشتر بود که
موجب امیدواری
من شد. ایشان به
من گفت استفاده
از موبایل برای شما
حرام است. حق
نداری استفاده کنی
و آن را از زندگی
کنار بگذار. این
حرف درست بود.

♦ سفر شما فاصله‌ی کمی با عملیات طوفان الاقصی داشت. آیا

در این باره هم صحبتی شد؟

بله، عملیات طوفان الاقصی تازه شروع شده بود و ایشان خیلی بحث کرد. معتقد بود که نباید ما مستقیم وارد بشویم، باید پشتیبانی کنیم و اگر جایی نیاز بود، وارد عملیات بشویم. آن روز گفت ما هنوز به این نتیجه نرسیده ایم که وارد عملیات رودررو شویم. پیش بینی او هم این بود که ماجرای غزه به این زودی تمام نمی شود. ما اصرار داشتیم که ایشان بگویند چقدر طول می کشد - مثلاً یک ماه دیگر، شش ماه دیگر یا زمانی دیگر - ایشان گفت شرایط این گونه حکم نمی کند که به زودی به پیروزی برسیم.

درباره‌ی مسائل منطقه هم ایشان نگرانی های جدی ای داشت که دقیقاً هم همان ها بعداً رخ داد. مثلاً ایشان موضوع نفوذ را مطرح کرد که نفوذ ما را اذیت می کند و در ایران هم دارد بازی خودش را انجام می دهد.

ایشان در انتها دعا کرد، من گفتم سید دعا کن ما شهید بشویم، وقتش شده است؛ ایشان گفت نه، نباید شما شهید شوی، شما دعا کن مثل حبیب بن مظاهر بمانی و در سنّ بالا شهید شوی. گفتم ما هم برای شما همین دعا را می کنیم، گفت نه، وضع من طور دیگری است. گفتم شما اگر بمانی که اثر از امثال من خیلی بیشتر است، گفت نه، احساس می کنم که دیگر باید اتفاقی بیفتد! یک چنین جدل دوستانه ای بین ما شد و من خنده ام گرفت که وقتی شما چنین دعایی برای من می کنی که مثل حبیب شهید شوم، برای خودت هم چنین دعا کن و ایشان خیلی مصمم آن را نپذیرفت و می گفت وضع من فرق می کند. در انتها، خیلی علاقه مند بودیم که عکس بگیریم اما با توجه به حضور همسر ایشان، دفتر ملاحظات داشتند که عکس گرفتن منتفی شد. نشست ما حدوداً دو ساعت طول کشید. دوستان ما در فرودگاه منتظر ما بودند و خبر از دیدار ما نداشتند و دو ساعت منتظر ما بودند.

وقتی من این سطح از رعایت امنیتی را دیدم، خوشحال بودم که دشمن نخواهد توانست کاری بکند؛ اما متأسفانه در قضیه‌ی پیچرها و قضایای بعدی، آن نفوذ چهره‌ی دیگری نشان داد!

♦ شما سفری همراه با جمعی از رؤسا و اساتید دانشگاه های ایران به بیروت داشتید. علت آن سفر چه بود؟

یکی دو روز زودتر خبر داده بودند که این سفر برای شرکت در یک کنفرانس علمی است. همسر رئیس جمهور وقت هم از جمله‌ی این اساتید بود و نماینده‌ی یونسکو هم با ما همراه بود. حدود ساعت ۸ صبح هشتم دی ماه ۱۴۰۲ رسیدیم. دوستان لبنان آمادگی حفاظت از ما را داشتند. در مزار شهدای لبنان حاضر شدیم و بعد به جلسه‌ای رفتیم که درباره‌ی کارهای مشترک علمی بین ایران و لبنان مباحثی مطرح شد. برنامه که تمام شد، پرسیدم امروز جلسه‌ی دیگری هم داریم، گفتند نه؛ اما سفیر، یعنی آقای امانی که بعد هم جانباز شدند، به من گفت بعد از نماز مغرب و عشاء، شما در دسترس باش؛ فهمیدم موضوع چیست، گفت ولی به کسی چیزی نگو. نماز که تمام شد، به همراه همسر و دختر رئیس جمهور شهید همراه با سفیر، هدایت شدیم و سوار ماشین های معمولی و غیر حفاظتی شدیم. امکان دیدن شهر را داشتیم و حدود نیم ساعت در شهر چرخیدیم و وارد یک پارکینگ شدیم، پیاده شدیم و سوار یک ماشین دارای استتار شدیم. یک ربع بعد، دوباره در پارکینگ یک ساختمان دیگر بدون اینکه محیط را ببینیم، جابه جا شدیم. چهار بار این اتفاق افتاد و دفعه‌ی پنجم سوار ماشینی شدیم که همسر آقای رئیسی هم سوار همان ماشین شدند و وارد جایی شدیم که بعد از یک شیب تند، متوجه شدیم آقای سید حسن نصر الله و خانمشان منتظر ایستاده اند.

♦ فضای ملاقات چگونه بود؟

فضا امنیتی بود اما با وجود مخاطرات، بسیار محترمانه و گرم بود. آقای سید حسن نصر الله بسیار خوش رو و متین با ما برخورد کردند. به گمانم حدود ساعت ۷ شب، دیدار ما شروع شد و جلسه حدود دو ساعت طول کشید که در طی آن، بحث های فراوانی درباره‌ی مسائل منطقه ای، همکاری های فرهنگی و علمی و مباحث سیاسی مطرح شد. جالب توجه اینکه سید بیشتر به زبان فارسی صحبت می کردند که نشان دهنده‌ی تسلط خوب ایشان به زبان فارسی و احترام به مهمانان ایرانی بود.

مباحث مختلفی مطرح شد. چون تخصص من در حوزه‌ی هسته‌ای را می دانستند، پرسیدم صلاح می دانید برای تغییر فتوا درخواست کنیم که ایشان با یک تیزبینی گفتند من معتقدم این را مطرح نکنید؛ این ها دنبال بهانه می گردند و طرح بحث درخواست تغییر فتوا موجب دردرس خواهد شد. همچنین، در این دیدار، راجع به مقام معظم رهبری و تدابیر ایشان در رهبری صحبت کردند.

خانم علم الهدی در خصوص اقدامات علمی درباره‌ی قرآن توضیحاتی دادند که خیلی ابراز علاقه کردند که این موضوع در لبنان هم انجام شود و حتی آقای عبدالله صفی الدین را مأمور کردند برای پیگیری آن. البته ایشان در جلسه نبود، اما فردایش آقای صفی الدین با من تماس گرفت و گفت سید دیشب به من چنین مأموریتی داده است.



سید به من گفت: از نظر لبنانی‌ها، فارغ التحصیلانی که از ایران می‌آیند خیلی با سواد هستند، به خصوص پزشکان و مهندسان، شما مستولان دانشگاه اینجا را به ایران ببر، ذهنشان تغییر می‌کند و وقتی برگردند تا شش ماه تبلیغ ایران را خواهند کرد. خیلی در شناخت ایران اثر خواهند داشت.

♦ نظر ایشان درباره‌ی این تدابیر امنیتی چه بود؟

من حفاظت را که دیدم، امیدوار شدم؛ اما بیشتر شنیدن نظر ایشان بود که موجب امیدواری من شد. ایشان به من گفت استفاده از موبایل برای شما حرام است؛ حق نداری استفاده کنی و آن را از زندگی ات کنار بگذاری. این حرف درست بود و بعد ما دیدیم چه تأثیری دارد.

برای همین معتقدم تنها ابزاری که می‌توانست شهادت ایشان را شکل بدهد، جاسوسی و نفوذ بود و این عامل باعث شد ما چهره‌ای مثل سید حسن نصرالله را از دست بدهیم. با آن سطح از تدابیر امنیتی، باور نمی‌کردم بتوانند به اودستری پیدا کنند، اما این اتفاق افتاد. هم در عملکرد موساد در موضوع پیجرها و هم در جاسوسی از حزب‌الله درباره‌ی افراد، هم در جنگ دوازده‌روزه، ما در جمع دوستان خودمان – یعنی شهدای هسته‌ای ایران – این را دیدیم. از قبل درباره‌ی خطرات به ما هشدار داده بودند؛ مثلاً به ما گفته بودند سفر نروید که ممکن است احتمال ربایش باشد. اینکه دشمن در یک کوچه‌ی هشت‌متری، از بین دو خانه‌ی پنج طبقه، آن چنان دقیق یک خانه‌ی سه طبقه را زده است که دکتر ذوالفقاری در آن سکونت داشت، معنایی جز نفوذ نمی‌دهد. البته بخشی هم مربوط به «جنگ هوشمند» است که ابزار لازم در این زمینه در اختیار دشمن است.

♦ آن توصیه‌ی شهید نصرالله را درباره‌ی ایران هم جاری می‌دانید؟

همان‌طور که پانزده سال پیش شرکت «موتورولا» پیجرها را سفارش گرفته است و با همکاری اسرائیلی‌ها تجهیزات لازم برای انفجار را روی آن سوار کرده بود، معتقدم برخی از گوشی‌های بسته‌بندی شده که وارد کشور می‌شود هم ممکن است آلوده به تجهیزات یا نرم‌افزارهای آلوده باشند.

ما باید آن روش گذشته را کنار بگذاریم و برای کارهای جدیدی که دشمن برای آن برنامه‌ریزی می‌کند، هوشیار باشیم. روش دشمن دائم در حال تغییر است. او برنامه‌ریزی کرده و بی‌رحم هم هست و هیچ قاعده‌ای را رعایت نمی‌کند. وقتی در همین حملات اخیر، بچه‌ی چهارساله را می‌زند، یعنی هیچ چیز برایش مهم نیست. لذا ما هم باید حفاظتمان را هوشمند کنیم.

♦ ایشان درباره‌ی ایران هم توصیه‌ای داشت؟

سید به من یک توصیه‌ی خیلی هوشمندانه و راهبردی کرد. گفت میشل عون که به ایران آمد، تا شش ماه تبلیغ ایران را می‌کرد که کشوری خیلی پیشرفته است و آنچه می‌گویید نیست. گفت از نظر لبنانی‌ها، فارغ‌التحصیلانی که از ایران می‌آیند خیلی باسواد هستند، به خصوص پزشکان و مهندسان. گفت شما مسئولان دانشگاه اینجا را به ایران ببر، ذهنشان تغییر می‌کند و وقتی برگردند، تا شش ماه تبلیغ ایران را خواهند کرد و خیلی در شناخت ایران اثر خواهند داشت. من گفتم این کار را می‌کنم.

سه چهار روز بعد به سید عبدالله صفی‌الدین، نماینده‌ی حزب‌الله در تهران، زنگ زدم و قرار شد دعوت‌نامه بفرستیم. بعد از عید، قصد انجام آن را داشتیم که شهادت شهید رئیسی و شهادت شهید هنیّه و ماجراهای پشت سرهم تا شهادت سید، همه‌ی معادلات فکری ما را به هم ریخت. الان هم معتقدم مادر لبنان باید خیلی بیشتر روی دیپلماسی کار کنیم.

♦ آینده‌ی منطقه بدون شهید نصرالله از نگاه شما چگونه است؟

مردم لبنان حرف‌های سید را قبول داشتند و الان هم باورش‌ان به سید حسن نصرالله بیشتر شده است. سید حسن در منطقه قدّ لبنان را بلند کرد؛ هم عزّت داد و هم اقتدار و هم اینکه لبنان، لبنان شد. لبنان که عروس خاورمیانه بود، توشط اسرائیل به آتش کشیده شد و من فکر می‌کنم اگر الان نسل فعلی سید را دوست داشتند، با توجه به اتفاقاتی که رخ داده و خواهد داد، نسل آینده او را بیشتر قبول خواهند داشت. سید حسن نصرالله در آینده اسطوره‌ی لبنانی‌ها خواهد شد.

اسرائیل کشورهایی مانند اردن، مصر، سوریه و لبنان را متزلزل می‌خواهد تا امنیت خود را داشته باشد. کافی است که این کشورها بیدار شوند؛ به خصوص الان که حمله به دوحه چُرت برخی را پاره کرد. اسرائیل با هیچ کشوری عقد اخوّت ندارد. اینکه می‌گویند نصف ترکیه و نصف عربستان مال من است، برای آن است که نظر خود را تحمیل کند؛ یعنی اگر می‌خواهی با من بسازی، باید نقش مطلوب من را بازی کنی.

در بیست سال گذشته، مردم لبنان در سایه‌ی اقتدار حزب‌الله آرامش داشتند و زندگی می‌کردند، تفریح داشتند، اقتصادشان روبه پایدار شدن پیش می‌رفت و نود درصد آن را مدیون نصرالله بودند. آن‌ها این را کم کم دارند می‌فهمند. اگر امروز در لبنان انتخابات آزاد و غیرسهمیه‌ای برگزار شود، جریان فکری سید اکثریت مجلس را در دست خواهد گرفت.

البته ما به اینکه جناب شیخ نعیم قاسم این مسیر را به خوبی ادامه دهد و راه روشن آینده را پیش برود، امیدواریم.



فصل پنجم، مسیر به گسترش مفهوم و جغرافیای «جبهه مقاومت» می‌پردازد؛ جریانی که در آغاز دهه‌ی ۶۰ شمسی با محوریت لبنان و فلسطین، تنها جنبشی مردمی و محدود به شمار می‌رفت. در آن سالها، کمتر کسی باور داشت گروه‌های کوچک و پراکنده بتوانند در برابر رژیم صهیونیستی ایستادگی کنند. اما با گذشت زمان و تحت هدایت راهبردی رهبر انقلاب و مجاهدت رهبرانی چون سید حسن نصرالله، مقاومت از یک حرکت محلی به جبهه‌ای جهانی تبدیل شد. این فصل روایت میکند چگونه روح مقاومت از جنوب لبنان تا کوچه‌های غزه، از صعدای یمن تا موصل و دمشق امتداد یافت و به الگویی الهام‌بخش برای ملت‌هایی شد که نمیخواستند در برابر اشغال و سلطه‌ی جهانی سر فرود آورند. امروز مقاومت نه فقط یک راهبرد نظامی، بلکه یک هویت تمدنی است که میراث نصرالله را در جغرافیای آزادگان تداوم میبخشد.

مسیر

فصل پنجم مقاومت جهانی



پرچم داران راه مقاومت

گفت و گو با آقای زیاده النخاله، دبیرکل جهاد اسلامی فلسطین

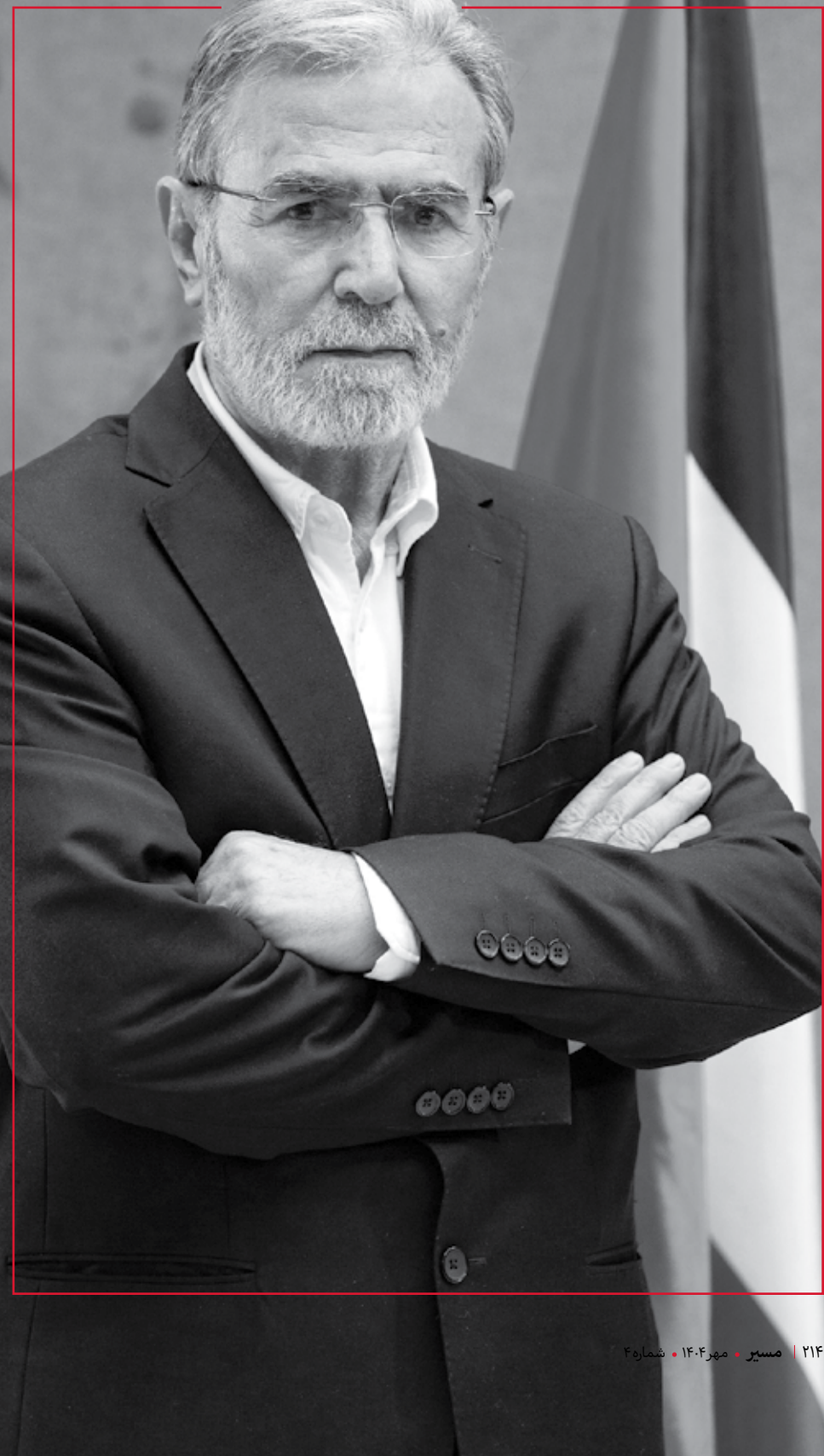
مقاومت فلسطین نماد پایداری و ایستادگی مردم مظلوم منطقه در برابر اشغالگری و ظلم است. در این مسیر، پرچم داران و شهدایی بودند که هریک نقشی کلیدی در حفظ حرمت و آزادی ملت فلسطین ایفا کردند و نامشان در تاریخ به عنوان نمادهای مقاومت ماندگار شد. یکی از این پرچم داران که جای خالی اش اکنون بیش از پیش احساس می شود، سید حسن نصر الله است. در این گفت و گو، دبیرکل جهاد اسلامی فلسطین به بهانه ی سالگرد شهادت سید حسن نصر الله به تشریح وضعیت کنونی جبهه ی مقاومت، اهمیت اتحاد گروه های مقاومت و چشم انداز پیشروی هادر مسیر آزادسازی قدس شریف می پردازد.

♦ با توجه به تحولات پرتلاطم و حملات مستمر دشمن در نواحی مختلف فلسطین، وضعیت عمومی مقاومت را چگونه ارزیابی می کنید؟

مقاومت فلسطین در شرایط دشواری قرار دارد که در آن، دشمن با شدت هرچه تمام تر به مناطق مختلف از جمله غزه و کرانه ی باختری حملاتی وحشیانه انجام می دهد. این شرایط نشان دهنده ی لحظه ای حساس و تعیین کننده برای ملت فلسطین و جبهه ی مقاومت است. با وجود تمام فشارها، استقامت و اتحاد گروه های مقاومت، همراه با حمایت های مردمی و منطقه ای، موجب شده است تا این مقاومت همچنان زنده و پویا بماند. همچنین، مدیریت هوشمندانه در میدان نبرد، به کارگیری تجربه های گذشته و همبستگی داخلی، رمز موفقیت در عبور از این بحران ها و مقابله با حملات ظالمانه ی دشمن است. این جبهه همواره آماده ی پاسخگویی به تجاوزات و حفظ حقوق ملت مظلوم فلسطین است و با قدرت روزافزون، در مسیر آزادی و عدالت پیش می رود.

♦ نقش مقاومت لبنان و به ویژه سید حسن نصر الله در حمایت از ملت فلسطین چگونه است؟

حزب الله لبنان و به ویژه سید حسن نصر الله ستون های مستحکم حمایت از مقاومت فلسطین هستند که نقش آن ها فراتر از حضور در میدان جنگ است. این حمایت ابعادی معنوی و سیاسی دارد که کل جبهه ی مقاومت را نه تنها در لبنان، بلکه در سراسر منطقه تقویت می کند. ایشان به عنوان رهبری حکیم، فداکار و مجاهد مخلص، الگویی کامل





در همه عرصه‌ها

مقاومت نه تنها در میدان نبرد، بلکه در عرصه‌های سیاسی و بین‌المللی نیز با قدرت حضور یافته و پیام حقانیت را به گوش جهانیان رسانده است. تلاش‌های مستمر و پایداری مجاهدان ثابت کرد که حتی فشارها و تهدیدات سنگین نیز نمی‌توانند اراده ملت فلسطین را بشکنند



و مادی حامیان خود، به‌ویژه جمهوری اسلامی ایران، بهره‌مندیم.

♦ نقش جمهوری اسلامی ایران در حمایت از جبهه‌ی مقاومت چگونه است؟

ایران تنها یک حامی سیاسی نیست، بلکه شریکی استراتژیک است که در تمامی عرصه‌ها به مقاومت کمک کرده است. کمک‌های مادی و تسلیحاتی و همچنین آموزش نیروهای مقاومت، از جمله‌ی مهم‌ترین حمایت‌هایی است که ایران در طول سال‌ها ارائه داده است. این همکاری بر اساس اشتراک آرمان‌ها و اهداف منطقه‌ای شکل گرفته و نه تنها موجب بالا رفتن قدرت نظامی مقاومت شده، بلکه پیام امیدی برای ملت‌های منطقه و جبهه‌ی مبارزه علیه ظلم و اشغالگری است. تجربه‌ی مقاومت در سوریه، لبنان و فلسطین گواهی بر این است که حمایت ایران نقشی کلیدی در دستیابی به موفقیت‌های میدانی دارد.

♦ با توجه به تحولات اخیر، چشم‌انداز آینده‌ی مقاومت فلسطین را چگونه می‌بینید؟

ما آینده‌ی مقاومت را بسیار امیدوارکننده می‌دانیم. جبهه‌ی مقاومت نه تنها تقویت شده، بلکه عمق راهبردی خود را گسترش داده است. موفقیت‌های اخیر نشان می‌دهد که پروژه‌های اشغالگرانه‌ی دشمنان شکست خورده و مقاومت توانسته در برابر آن‌ها ایستادگی کند. ما معتقدیم که با این مسیر و حمایت‌های مردمی و بین‌المللی، به آزادی سرزمین‌های اشغالی بسیار نزدیک شده‌ایم. البته این مسیر دشوار است و صبر و پایداری می‌طلبد، اما ایمان و اتحاد ما قوی‌تر از هر زمان دیگری است.

♦ نگاه رهبر انقلاب اسلامی به جریان مقاومت را چطور می‌بینید؟

رهبر انقلاب اسلامی همواره حمایت همه‌جانبه و مستمری از مقاومت فلسطین و لبنان داشته‌اند و این همراهی مداوم یکی از عوامل اصلی تقویت روحیه، انسجام و پایداری محور مقاومت در سطح منطقه به شمار می‌رود. این حمایت باعث شده گروه‌های مقاومت با اعتماد به نفس، وحدت عمل و برنامه‌ریزی دقیق، به مسیر دفاع از ملت فلسطین و مقاومت ادامه دهند و در برابر چالش‌ها و فشارهای دشمنان خود ایستادگی کنند. دستاوردهای مقاومت در عرصه‌های سیاسی، نظامی و اجتماعی به رسمیت شناخته شده و مورد تحسین قرار گرفته‌اند و این امر نمادی روشن از اعتماد و همراهی محور مقاومت با ملت فلسطین محسوب می‌شود.

تأثیر این حمایت فراتر از مرزهای فلسطین و لبنان است و نقش تعیین‌کننده‌ای در همبستگی گروه‌های مقاومت و ایجاد یک جبهه‌ی متحد در منطقه ایفا کرده است. در کنار آن، پیامدهای این پشتیبانی باعث شده است که مقاومت در دل‌ها و ذهن‌های مردم منطقه جایگاه ویژه‌ای پیدا کند و به عنوان الگویی از ایستادگی و وفاداری به ارزش‌ها شناخته شود. حمایت رهبر انقلاب نه تنها موجب تقویت توان عملیاتی گروه‌های مقاومت شده، بلکه نقش معنوی و انگیزشی مهمی در استمرار تلاش‌ها و تحقق اهداف مقاومت داشته است و باعث شده تا مقاومت با قدرت و امید بیشتری مسیر خود را ادامه دهد.

برای جهاد، استقامت و تدبیر به شمار می‌روند. شخصیت سید حسن نصرالله باعث شد که روحیه‌ی مقاومت در میان رزمندگان شعله‌ور بماند و شهادت ایشان هرچند ضایعه‌ای بزرگ و جبران‌ناپذیر بود، اما در عین حال راه و آرمان‌شان زنده و مستمر باقی مانده و امروز مقاومت با اتکاء به همان اندیشه‌ها و درس‌ها، با قدرت هرچه بیشتر به مسیر خود ادامه می‌دهد. روحیه و درس‌های این شهید عمیقاً در دل‌های همه‌ی مجاهدان مقاومت وجود دارد و موجب شده که مقاومت همواره سرزنده و با اعتماد به نفس افزون‌تر به راه خود ادامه دهد.

♦ مقاومت چگونه توانست در مقابل فشارهای رژیم صهیونیستی و حمایت‌های غرب ایستادگی کند؟

مقاومت با ترکیبی از اتحاد، ایمان، مدیریت هوشمندانه و بهره‌گیری از حمایت‌های مردمی توانست تمامی محاسبات و تلاش‌های دشمن را ناکام گذارد. اگرچه رژیم صهیونیستی با حمایت گسترده‌ی آمریکا و به‌کارگیری تجهیزات پیشرفته و تاکتیک‌های نوین نظامی وارد میدان شده بود، اما ایستادگی و فداکاری مجاهدان که با اتحاد و همدلی همراه بود، جلوی تحقق اهداف شوم دشمن را گرفت. مقاومت نه تنها در میدان نبرد، بلکه در عرصه‌های سیاسی و بین‌المللی نیز با قدرت حضور یافته و پیام حقانیت را به گوش جهانیان رسانده است. تلاش‌های مستمر و پایداری مجاهدان ثابت کرد که حتی فشارها و تهدیدات سنگین نیز نمی‌توانند اراده‌ی ملت فلسطین را بشکنند.

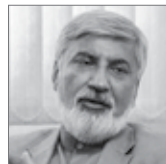
♦ مراسم تشییع شهید نصرالله و شهید صفی‌الدین چه اثراتی بر گروه‌های مقاومت داشته است؟

تمامی گروه‌های مقاومت فلسطین و جبهه‌ی متحد ضد اشغالگری، با قاطعیت و همبستگی کامل، در مراسم تشییع بیکر شهیدان بزرگوار سید حسن نصرالله و سید هاشم صفی‌الدین شرکت کردند. این مراسم نمادی از اتحاد و عزت جبهه‌ی مقاومت بود و همچنین فرصتی برای تجدید عهد با راه و آرمان شهدا محسوب شده است. شهید نصرالله در قلب همه‌ی ما جای دارد و راه او چراغ راه نسل‌های آینده‌ی مقاومت فلسطین خواهد بود. حضور گسترده و پُرشور مجاهدان و مردم نشان‌دهنده‌ی پیوند ناگسستنی ملت با شهدایشان بوده است و پیام روشنی به دشمنان مقاومت داده است که این جبهه و این ائت‌هرگز از مسیر آزادی و عدالت باز نخواهند گشت.

♦ همان‌طور که اشاره کردید، مقاومت فلسطین در طول یک سال ونیم اخیر در شرایطی بسیار دشوار و در

برابر دشمنی تادندان مسلح قرار داشته است. در این مدت، چه نکاتی را درباره‌ی میزان توانمندی و آمادگی مقاومت قابل تأکید می‌دانید؟

مقاومت فلسطین نشان داده است که با وجود فشارهای گسترده و تحریم‌های همه‌جانبه، استقامت و توانمندی بالایی دارد. امروز دیگر نمی‌توان مقاومت را صرفاً یک نیروی نظامی دانست، بلکه این تحول در حرکت سیاسی و اجتماعی آن نیز نمایان است. مردم فلسطین ایستاده‌اند و در هر شرایطی از آرمان‌های خود دفاع می‌کنند. تجربه‌های میدانی و پیروزی‌های میدانی مقاومت نیز نشان می‌دهد که راهبردهای دشمن برای مقابله با مقاومت شکست خورده است. ما همچنان روی مدیریت صحیح و توسعه‌ی قابلیت‌های دفاعی و نظامی تمرکز داریم و از حمایت‌های معنوی



راه ماندگار نصرالله

اسطوره‌هایی همچون شهید سید حسن نصرالله، ستون‌های استوار مقاومت و انقلاب اسلامی در روزگار بحران‌ها و تلاطم‌های منطقه بودند. این بزرگواران که دست پروردگان هستند، نه تنها با ایمان راسخ، بلکه با تدبیر، منطق و علمی عمیق، در برابر دشمنان ایستادند و با سیاستی هوشمندانه، جریان تاریخ را به نفع حق و عدالت تغییر دادند.





سیدحسن نصرالله از مردانی بود که در سخت‌ترین شرایط، چراغ راه امید و مقاومت را روشن نگه داشت و با شجاعت و بصیرت، ساختار قدرتی را بنا کرد که امروز شاهد ثمرات آن هستیم؛ قدرتی که نه تنها بر پایه‌ی ایمان و اعتقاد شکل گرفته، بلکه با دانش و فهم عمیق از پیچیدگی‌های منطقه‌ای و جهانی توانست در برابر تهدیدات بزرگ بایستد و موجب عزّت و سربلندی ملت‌ها و جبهه‌ی مقاومت و شیعه شود.

این بزرگ‌مردان به ما یاد دادند که مقاومت واقعی ترکیبی است از سیاست هوشمندانه، ایمان راسخ به راه امامین انقلاب اسلامی و پایداری بصیرانه؛ و این سه عنصر، تنها راه رسیدن به آزادی، استقلال و امنیت پایدار در برابر ظلم و زورگویی‌های جهانی است.

سیدحسن نصرالله حزب‌الله لبنان و حزب مؤتلفه‌ی اسلامی را یادگاران امام خمینی برای سازمان‌دهی، تربیت نسل انقلاب و تداوم آن می‌دانست.

دیدارهای سیدحسن نصرالله با مرحوم آقای عسکراولادی و تبادل نظر پیرامون مسائل جبهه‌ی مقاومت برای طرفین سازنده بود و بستر همکاری‌های نزدیک دو حزب در روند رشد و گسترش فعالیت‌های جبهه‌ی مقاومت را فراهم ساخت. در اولین اجلاس حمایت احزاب ایران از مقاومت که با حضور همه‌ی احزاب سیاسی اعم از اصول‌گرا و اصلاح‌طلب تشکیل گردید، حزب‌الله به دستور سیدحسن حضوری فعال داشت.

نماینده‌ی حزب‌الله با حضور در اولین اجلاس کمیته‌ی مرکزی اتحادیه‌ی احزاب سیاسی آسیا که در تهران تشکیل شده بود، خواستار عضویت حزب‌الله در این اتحادیه شد.

سیدحسن مواضع سیاست‌یون ایران را در قبال مسائل منطقه و مقاومت دقیقاً رصد می‌کرد و از حرکات و مواضع لیبرال‌ها شدیداً نگران بود؛ او می‌گفت «نیروهای حزب‌الله به ایران به عنوان الگو و آرمان خودشان نگاه می‌کنند، لذا نسبت به نوسانات سیاسی در ایران حساسند.»

یک روز که راجع به تبعیت از ولایت فقیه به عنوان یک وظیفه‌ی شرعی و قانونی صحبت می‌کردیم، از کسانی که سخنان رهبری را به ارشادی و مولوی و حکم و غیره تقسیم می‌کنند تا بهانه‌ای برای عدم تبعیت به دست آورند، شدیداً ناراحت بود و می‌گفت «ما در حزب‌الله این‌گونه نیستیم. رهبری و ولی‌فقیه را جانشین امام عصر (عجل الله فرجه) در عصر غیبت می‌دانیم و به محض اینکه بفهمیم میل ولی‌به‌کاری یا اقدامی است، تردید به خود راه نمی‌دهیم و اگر بفهمیم میل ایشان به کسی یا کاری نیست، پرهیز می‌کنیم؛ ولی شما در ایران با ادّعای تبعیت از ولایت، به دنبال نوشته‌ی مکتوب ایشان یا صراحت در بیان می‌روید و در غیر این صورت عمل نمی‌کنید.»

در واقع، مفهوم «ذوب در ولایت» را باید از سیدحسن نصرالله یاد گرفت، نه از آن‌هایی که تا آنجا حرف رهبری را گوش می‌دهند که مطابق میلشان باشد.

سیدحسن نصرالله به کادرسازی اهمّیت زیادی می‌داد، نوجوانان خانواده‌های حزب‌الله را در قالب سازمان «کشاف‌المهدی» سازمان‌دهی می‌کرد، آن‌ها را در مدارس ابتدایی تا دبیرستان و هنرستان، آموزش علمی همراه با آموزش مبانی فکری و عقیدتی می‌داد و به سه زبان عربی و انگلیسی و فارسی آشنا می‌کرد و این‌ها نیز در ادامه به حزب‌الله می‌پیوستند. توجّه به محرومین و خانواده‌ی شهدای لبنان و جبران خسارات ناشی از تجاوزات اسرائیل و ارائه‌ی خدمات درمانی و رسیدگی به معلولین و سالمندان و آموزش‌های نظامی در داخل لبنان و پیگیری کمک‌رسانی به غزّه و فلسطین، او را از تعامل و ارتباط با احزاب سیاسی کشورهای عرب و اسلامی و NGOهای طرفدار مقاومت، باز نداشت.

امروز ما به پشتوانه‌ی راه و اندیشه‌ی این اسطوره‌ها باید با ایمان و اراده‌ای محکم، مسیر مقاومت و پیشرفت را ادامه دهیم و ثابت کنیم که هیچ نیرویی توان مقابله با اراده‌ی ملت‌هایی را که برای عدالت و آزادی ایستاده‌اند ندارد.

زمان آن فرا رسیده است که بازماندگان حزب‌الله لبنان و بزرگان و پیش‌کسوتان انقلاب اسلامی و مقاومت، با حفظ کرامت و عزّت، با قلبی سرشار از ایمان و ذهنی آگاه و هوشمند، مسیر پُرافتخار پیشینیان شهید خود را پُر قدرت‌تر و مصمّم‌تر از همیشه ادامه دهند. شهید نصرالله‌ها و سلیمانی‌ها با مکتب سیاسی و اعتقادی خود می‌توانند چراغ راه جوانان امروز باشند و به آن‌ها مسیر درست را نشان دهند؛ جوانانی که در پیچ‌وخم‌های زمانه سردرگمند.

پیروزی اقت اسلامی در گرو تشکّل قوی و فراگیر اهل ایمان در تحت ولایت و رهبری سیاسی - دینی ولایت فقیه است و حفظ انسجام و یک‌صدایی از مبانی انقلاب است.

سید حسن دقیقاً
مواضع سیاسیون
ایران را در قبال
مسائل منطقه
و مقاومت رصد
می‌کرد، از حرکات
و مواضع لیبرال‌ها
شدیداً نگران بود، او
می‌گفت: نیروهای
حزب‌الله به ایران
به عنوان الگو و
آرمان خودشان
نگاه می‌کنند لذا
نسبت به نوسانات
سیاسی در ایران
حساس‌اند



شعارزنده‌ی مقاومت

در این سالگرد بزرگ سیدحسن نصرالله، فرصتی یافته‌ام تا از زبان خودم درباره‌ی مردی بگویم که سال‌ها مجاهد خالصانه در راه خدا، ولایت و مقاومت بود. سیدحسن برای من نه فقط یک فرمانده مقاوم، بلکه الگویی کامل از ایمان، شجاعت و تبعیت بی‌چون و چرای از ولایت فقیه بود. من بیش از شانزده سال در خدمت سیدحسن نصرالله بودم و از نزدیک شاهد اعتقاد عمیق و عشق و وفاداری بی‌قید و شرط او به ولایت فقیه، به ویژه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بودم. او همواره اعتقاد داشت که مقاومت بدون پیروی از ولی‌امر مسلمین بی‌معنا است؛ این اصل، راهنمای زندگی و مبارزه‌اش بود.





یادم هست که او همیشه می گفت: «اعتماد به خدا و تبعیت از ولایت، کلید پیروزی است.» این همان شعاری بود که مقاومت را زنده نگه داشت و امروز ما این میراث را باید پاس بداریم. جهاد سید حسن فقط در میدان نبرد نبود، بلکه در جهاد فرهنگی، رسانه ای و تبیینی بود. او به ما فهماند که جهاد تبیین و دفاع از ولایت، جزو پایه های اصلی مقاومت و مسیر پیروزی است

امروز بدانید که هدف اوّل و اصلی دشمنان، به ویژه آمریکا و اسرائیل، مقابله با ولایت فقیه است و آرامش کشور و مقاومت را تهدید می کند. خطّ قرمز سیدحسن نیز همین بود؛ ابتدا حفظ نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه، و سپس مقاومت و فلسطین؛ چون اگر جمهوری اسلامی نبود، حزب الله نبود و مقاومت شکل نمی گرفت. به یاد دارم در ابتدای جنگ یمن در کنار سیدحسن بودم؛ روزهایی که پیام های میلیارد دلاری از طرف دشمنان به او می رسید تا از ولایت فاصله بگیرد و به جای آن به قدرت و نفوذ منطقه ای دست یابد؛ او با قاطعیّت اعلام کرد که حاضر نیست از ولایت فاصله بگیرد و این فروشی نیست که بتوان انجام داد. این شجاعت و پابندی نشانه ی روحیّه ی مقاومتی و ایمانی بود که سیدحسن را به سرآمد مقاومت جهانی تبدیل کرد و امروز که در سالگرد او هستیم، این میراث بزرگ را باید پاسدار باشیم. جهاد سیدحسن فقط در میدان نبرد نبود بلکه در جهاد فرهنگی، رسانه ای و تبیینی بود؛ او به ما فهماند که جهاد تبیین و دفاع از ولایت جزو پایه های اصلی مقاومت و مسیر پیروزی است.

اگر امروز بخواهیم راه او را ادامه دهیم، باید دفاع از ولایت فقیه را در صحنه های مختلف سرلوحه قرار دهیم و به جوانان خود بیاموزیم که مقاومت بدون ولایت امکان پذیر نیست و جهاد در این راه دشوارترین جهادها است. من به عنوان یک سرباز کوچک جبهه ی مقاومت اعلام می کنم که حمایت از امام خامنه ای و ولایت فقیه نهاد اصلی دفاع ما است و جان ما فدای ایشان. این پیام باید با صدای بلند در همه ی منابر، رسانه ها و فضای مجازی زنده نگه داشته شود. سیدحسن نصرالله برای جهان تشیّع و جبهه ی مقاومت عزیزترین فرد بود؛ کسی که از هیچ خطّ قرمزی نهراسید و استوار ایستاد. ما امروز مسئول هستیم که این راه را با دلی پُر صلابت و عزم راسخ ادامه دهیم و جهاد سیدحسن را چراغ راه آینده قرار دهیم. اکنون، در سالگرد او، با هم عهد ببندیم که مسیر مقاومت را با همین اخلاص، ایمان و تبعیّت از ولایت ادامه دهیم تا جهان شاهد پیروزی های بزرگ تر و حفظ عزّت اسلام و مسلمین باشد.

سیدحسن، با تمام وجود خود، در میدان های نبرد و همچنین در جهاد تبیین ایستادگی کرد. دل پُرشور و شجاع او هیچ گاه دچار ترس و یأس نشد. درحالی که برخی با کوچک ترین آسیب و زیان عقب نشینی می کردند، او با جرئت و اتّکاء به خدا یک تنه در برابر بزرگ ترین چالش های زمان خود می ایستاد. این شجاعت نظامی، همراه با شجاعت در بیان حقیقت و دفاع از راه ولایت، ویژه ی او بود.

یادم هست که او همیشه می گفت: «اعتماد به خدا و تبعیّت از ولایت، کلید پیروزی است.» این همان شعاری بود که مقاومت را زنده نگه داشت و امروز ما این میراث را باید پاس بداریم.

از بزرگان مقاومت و اهل جهاد، دفاع عمیق از ولایت را ندیده ام اما سیدحسن در این راه به بهترین وجه ایستادگی کرد. او نه تنها در قلب مقاومت، بلکه در غبار سیاست های پیچیده ی جهان عرب، آشکارا بیعتش را با ولی امر اعلام می کرد، بی پروا و بدون هیچ گونه التقاط.

در شب ها و روزهای عاشورا، وقتی که صدها هزار نفر در میدان بودند و میلیون ها نفر از طریق شبکه ها مراسم را دنبال می کردند، او به نمایندگی از مقاومت صریحاً با رهبر انقلاب، حضرت آقا، بیعت می کرد؛ کاری که کمتر کسی توان انجام آن را داشت.

شاید برخی فقط به ابعاد نظامی سیدحسن دقّت کنند و مقاومت را بشناسند، ولی من اعتقاد دارم که او بیش از هر چیز شهید ولایت فقیه بود. جهاد تبیین، مبارزه برای انتقال حقایق و دفاع از خطّ ولایت، از جهاد نظامی هم سخت تر و مهم تر بود. جنگ در جبهه های مختلف میان سوریه، لبنان، یمن و عراق سخت است و انسان ممکن است شهید شود، اما پابندی به آبرو و ولایت، در معرض فتنه ها و فشارها، معادله ای پُرچالش تر است که سیدحسن به خوبی آن را درک کرده بود.

دیدم کسانی را که شاید در ظاهر انقلابی و ولایی باشند، حتی عکس رهبر را هم به دیوار زده اند، اما وقتی پای بیان حق به میان می آید دچار ترس و تردید می شوند. اختلاف میان شعارهای درونی و عملکرد بیرونی نشان از ضعف جهاد تبیین است که باید با راه سیدحسن رفع شود.

وصیّت و مسیر سیدحسن نصرالله بر دفاع آشکار از ولایت بود. او بارها در منابر و رسانه ها جهان اسلام و مقاومت را به دفاع صریح از ولایت فقیه فراخواند. ما نیز امروز وظیفه داریم همانند او در صحنه های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، از خطّ ولایت و امام خامنه ای دفاع کنیم تا قدرت دشمنان تحلیل رود.

وقتی در مقابل تهمت های غرب و رسانه های دشمن قرار می گرفت، سیدحسن با زبان عربی فصیح و استوار می گفت که من گله مند نیستم، بلکه افتخار می کنم عضو حزب ولایت فقیه هستم؛ این امتیازی بزرگ است که کمتر کسی در جهان مقاومت آن را دارد. عشقش به ولایت، شعاری ساختگی و مبهم نبود بلکه عمق اعتقاد و وفاداری او را نشان می داد.



حیاتِ عینِ جهاد

گفت‌وگو با آقای حسین جابری انصاری
دیپلمات در حوزه‌های مختلف جبهه‌ی مقاومت

«هدف مقاومت عبارت است از رسیدن به نقطه‌ی بازدارندگی. هم در اقتصاد، هم در مسائل سیاسی کشور، هم در مسائل اجتماعی، هم در مسائل نظامی باید به نقطه‌ای برسیم که این نقطه بازدارنده باشد... اندیشه‌ی مقاومت، قدرتمندترین سلاح یک ملت است... باید اندیشه‌ی مقاومت از ترفند دشمن مصون بماند و با ترفند دشمن تضعیف نشود.»

نشریه «مسیر» رسانه‌ی KHAMENEI.IR در ویژه‌نامه‌ی «مسیر نصر الله» در گفت‌وگوی تفصیلی با حسین جابری انصاری، مدیرعامل خبرگزاری جمهوری اسلامی، چگونگی توفیق سید مقاومت در جهانی کردن اندیشه‌ی مقاومت و جایگزینی روش‌های ناکارآمد قبلی با آن را در قبال اشغالگران قدس بررسی کرده است. جابری انصاری از سال ۱۳۷۳ مسئولیت‌های مختلف دیپلماتیک مرتبط با جبهه‌ی مقاومت داشته و شش کتاب در این حوزه به بازار نشر آورده است. همچنین، در این مصاحبه نکاتی درباره‌ی ویژگی‌های شخصی شهید سید حسن نصر الله که مؤثر در این مسیر بوده، مورد بررسی قرار گرفته است.





وحدت تا ابد

در طوفان‌های مختلف همه می‌گفتند جریان مسیحی و میشل عون از سید جدا می‌شوند و این دیگر ایستگاه آخر است، ولی تا لحظه شهادت از هم جدا نشدند. این یک ابرپروژه سیاسی است.



◆ این ملاقات‌ها انضمامات دیگری هم داشت؟

در آن دوره، من معمولاً پیش از هر دوره از مذاکرات صلح سوریه در آستانه‌ی قزاقستان – من از دُور اَوّل تأسیس روند مذاکرات تا پایان دوره‌ی یازدهم، از طرف وزارت خارجه‌ی ایران ریاست هیئت ایرانی را بر عهده داشتم. یک ملاقات در تهران با شهید حاج قاسم سلیمانی داشتم که یاد و خاطره‌ی او هم برای دهه‌ها در منطقه و در جهان ماندگار خواهد بود. در این ملاقات‌ها، به طور عملیاتی، آخرین تحولات مرتبط با سوریه، میدان، سیاست، دیپلماسی، ارتباطات و تحولات در سطح ایران، سوریه، منطقه و بین‌الملل را با همان سبک و سیاق، تبادل اطلاعات و تحلیل و مرور می‌کردیم و حساسیت موضوعات و مسائل بررسی و هماهنگ می‌شد. این یک هماهنگی در سطح عالی بود که باعث می‌شد دوصدایی وجود نداشته باشد. البته نمایندگانی از نیروی قدس از سوی شهید عزیز سلیمانی در تمام دوره‌های مذاکرات آستانه، از تأسیس تا تداومش، همراه ما بودند.

◆ نمایندگان نیروی قدس در مذاکرات، چهره‌های شناخته شده‌ای هستند؟

اگر اشتباه نکنم، در دوره‌های اَوّل و دوّم و سوّم، برادر عزیزمان آقای ابوباقر که الان جانشین نیروی قدس هستند و آن موقع جانشین نیروی قدس در سوریه بودند و در واقع رئیس تیم همراه نیروی قدس بودند، و شهید عزیز حاج یونس که در حمله‌ی اخیر رژیم صهیونیستی به ایران همراه با جانشین و رئیس سازمان اطلاعات سپاه شهید شدند و آن موقع معاون عملیات سپاه قدس در سوریه بودند، این دو نفر کسانی بودند که به نمایندگی از طرف شهید سلیمانی همراه ما بودند. بعد از سه دُور، برادرمان آقای حسن قمی نمایندگی را به عهده گرفتند. تلقی و برداشت من این بود که از اینجا به بعد، خیال حاج قاسم راحت شد که صحنه هماهنگ است و مشکلی وجود ندارد و دیگر نیازی نیست که کسی از میدان بیاید؛ چون هر دو در عمق تحولات در سوریه حضور داشتند و حضور آن‌ها در مذاکرات آستانه از این بابت بود که بین میدان و دیپلماسی خلأیی وجود نداشته باشد. وقتی حاج قاسم بعد از دو سه دُور مذاکره مطمئن شدند که هیچ ابهام و مشکلی وجود ندارد، دیگر نیاز ندیدند کسی از میدان بیاید و کسی از ستاد نیروی قدس همراه ما می‌آمد که تا پایان دوره‌ی یازدهم هم بود.

◆ داشتید ملاقات‌های آن دوره را می‌گفتید.

در آن دوره‌ی حدوداً چهارساله، معمولاً در بیروت که با آقا سید دیدار داشتم، در سوریه هم با رئیس‌جمهور بشار اسد ملاقات داشتم که آن هم مرور آخرین تحولات بود. اجمالاً این فرصت را داشتم که در دوران کارشناسی در وزارت امور خارجه، چه در تهران و چه در مأموریت‌هایی که به سوریه داشتم، همراه با هیئت‌ها و شخصیت‌های ایران دیدارهایی با ایشان داشتم و در دوران مسئولیت در وزارت امور خارجه هم حدوداً هر دو ماه یک بار، این فرصت بی‌نظیر و استثنایی را داشتم که چندین ساعت با ایشان نشست داشتم و به تمام معنا از این همنشینی محظوظ شوم.

◆ شما از جمله‌ی دیپلمات‌هایی هستید که دیدارهای زیادی با سیدحسن نصرالله داشته‌است.

تصویری که از مواجهه‌های اوّلیه با شهید سیدحسن نصرالله در ذهن دارید، مربوط به چه زمانی است؟

یاد و خاطره‌ی بلند شهید جاودانه، جناب آقای سیدحسن نصرالله، گرامی باد. سید جامع فضایل و ویژگی‌های به‌ظاهر متناقض بود و به نظرم می‌رسد ایشان جزو چهره‌هایی است که بی‌اغراق و مجامله، نام و یاد و آثار و برکات سیاست‌ورزی و زندگی‌کردنش در این جهان برای دهه‌ها و بلکه درازمدت‌تر، در لبنان و در سراسر منطقه باقی خواهد ماند. بنده سه دهه در وزارت امور خارجه خدمت کرده‌ام و از آنجایی که از ابتدا در حوزه‌ی خاورمیانه یا غرب آسیا و در حوزه‌ی عربی فعالیت کرده‌ام و محور اصلی و اوّلیه‌ی کارم که تا امروز هم ادامه دارد، مسئله‌ی فلسطین و رژیم صهیونیستی بوده – یعنی کارشناسی‌ام را با این موضوع شروع کردم – به طور طبیعی در تهران و لبنان همراه با هیئت‌هایی، به عنوان کارشناس، دیدارهایی با رهبران مقاومت و شهید سیدحسن نصرالله داشتم. البته تمام این دیدارها مربوط به دوره‌ی دبیرکلی ایشان است و نه قبل از آن، اما دیدارهای متمرکز خودم با شهید نصرالله مربوط به دوره‌ی چهارساله‌ای است که در وزارت خارجه مسئولیت پرونده‌های مهمی مثل سوریه و یمن و مسائل مهم دیگر منطقه‌ای را به عنوان معاون وزیر امور خارجه و دستیار ارشد در امور ویژه‌ی سیاسی و مذاکره‌کننده‌ی ارشد ایران در خصوص صلح سوریه و صلح یمن داشتم. می‌توانم بی‌اغراق بگویم که در این دوره، حداقل هر دو ماه یک بار، یک دیدار مفصل حداقل دوساعته که گاهی تا پنج ساعت هم طول می‌کشید، با شهید نصرالله داشتم که دستور کارش مرور و بررسی آخرین تحولات منطقه و جهان و تبادل اطلاعاتی بود که از مجموعه‌ی تماس‌ها و دیدارها و رفت‌وآمدها در وزارت خارجه‌ی ایران داشتیم و اطلاعات و تحلیل‌هایی که سید از روند امور و رفت‌وآمدها و مسائل مختلف داشت. روال آن معمولاً این‌گونه بود که من آخرین تماس‌ها و ارتباطات و رفت‌وآمدها را همراه با تحلیل‌ها و ملاحظات که وجود داشتند مطرح می‌کردم. در عموم دیدارها، «بسم‌الله» که می‌گفتیم، اوّل من شروع می‌کردم و بعد ایشان مطالب خودشان را اعم از اخبار و تحلیل‌ها مطرح می‌کردند و این عملاً عملیات تبادل مستقیم اطلاعات و تحلیل‌ها و روزآمد کردن فکر و ذهن من به عنوان کسی بود که در وزارت خارجه این پرونده‌ها را دنبال می‌کردم. به این ترتیب، ایشان هم تحلیل‌های ما در وزارت امور خارجه را از این طریق دریافت می‌کردند.

◆ در این دیدارها قاعداً مترجم نبوده؛ شما به عربی حرف می‌زدید یا ایشان به فارسی؟

در اوّلین یا دوّمین ملاقات که با جناب سید به زبان عربی صحبت می‌کردم، ایشان گفتند «بیا توافق کنیم تو فارسی حرف بزنی و من عربی جواب بدهم؛ من فارسی تو را خوب متوجه می‌شوم و تو هم عربی مرا متوجه می‌شوی؛ بنابراین، ما به زبان‌های اصلی‌مان حرف بزنیم و به زبان دیگری حرف نزنیم». این هم سستی شد و تا آخر بدون هیچ واسطه‌ای حرف می‌زدیم که باعث می‌شد از فرصتی که داریم استفاده‌ی بیشتری نکنیم تا نه من و نه ایشان، تکلف صحبت کردن به زبان غیرمادری را نداشته باشیم و هر دو به زبان خودمان حرف بزنیم.



به وقتش

مقاومت دومعنا دارد: یک معنای عدمی، یک معنای ایجابی. معنای عدمی یعنی اگر من نمی‌توانم جنگ کلاسیک بکنم، چون دولت‌های عربی نگهبان اسرائیل شده‌اند یا می‌گویند نمی‌توانیم. آیا معنایش این است که باید تسلیم بشوم؟ نه. انسان مقاوم می‌گوید من چراغ مقاومت را روشن نگه می‌دارم تا شرایط مهیا شود

❖ تصویری که در این جلسات به دست آوردید، چقدر با تصوّر قبلی منطبق بود؟

من از قبل و از دور تصویری از سید داشتم؛ چون از وقتی خودم را شناختم، به‌ویژه در هنگام کار با مسائل منطقه و فلسطین و مسائل خاورمیانه و غرب آسیا و کشورهای عربی، مطالعه می‌کردم و تصویر دوری از سید داشتم. در دورانی که همراه هیئت‌ها به عنوان کارشناس می‌رفتم، به تدریج این تصویر دورتر می‌شد و تصویر دیگری در ذهن من شکل می‌گرفت و ابعاد شخصیتی سید را بهتر می‌شناختم. در دوره‌ای که امکان و فرصتی فراهم شد که در جلساتی دو تا پنج‌ساعته دیدارهای مفصل و دوستانه و برادرانه‌ای با ایشان داشته باشم و تا عمق مسائل ورود کنیم و تحلیل‌ها و اطلاعاتی ردّوبدل شود، این تصویر عمیق‌تر و کامل‌تر شد. لذا من یک تصویر از دوره‌ای دارم که سید را بر پرده‌ی تلویزیون و در ماهواره‌ها و روزنامه‌ها می‌دیدم و سخنرانی‌ها و موضع‌گیری‌ها و سیاست‌ورزی‌های ایشان را مشاهده می‌کردم و یک تصویر کمی نزدیک‌تر از ایشان از زمانی دارم که به عنوان کارشناس در تهران یا بیروت یا دمشق در برخی از ملاقات‌های شخصیت‌ها یا هیئت‌ها با ایشان همراهی می‌کردم یا حتی ملاقات‌های دوستانه‌ی کادر سفارت با ایشان.

❖ گویا فرازی از این همکاری شما هم‌زمان با دوره‌ی مرحوم شیخ‌الاسلام بود؛ درست است؟

عزیز جاودان‌اثرمان، مرحوم حسین آقای شیخ‌الاسلام، پنج سال سفیر ایران در دمشق بودند و من چهار سال از این دوران را مسئول میز فلسطین و پرورنده‌های فلسطین در سفارت ایران در دمشق در ارتباط با گروه‌های مقاومت بودم. سید در آن مقطع هنوز به دمشق رفت و آمد داشت و مقتضیات امنیتی عجیب و فوق‌العاده‌ی بعد از پیروزی سال ۲۰۰۰ وجود نداشت و لذا ایشان گاهی از خطّ زمینی ویژه‌ای می‌آمد و در سوئیت و ویژه‌ی بالای سفارت ایران هم مستقر می‌شد. در آن مقطع، ما که در سفارت کار می‌کردیم گاهی می‌رفتیم بالا و گاهی گپ‌وگفت‌های دوستانه و حتی تحلیل در ارتباط با تحوّلات منطقه داشتیم. دوره‌ی انتفاضه‌ی دوّم در فلسطین دوره‌ای بود که عملیات استشهادی به شکل پی‌درپی، یعنی در هر هفته دو تا سه عملیات به‌ویژه از سمت کرانه‌ی باختری به درون مناطق اشغالی ۱۹۴۸ انجام می‌شد و پی‌درپی اتوبوس، فروشگاه، ایستگاه‌های خیابانی هدف قرار می‌گرفت و علاوه بر اهداف نظامی، اهداف غیرنظامی نیز مورد حمله قرار می‌گرفتند. یادم هست که در آن سوئیت بالای سفارت، با شهید سیدحسن نصرالله بحث کردم که فکر نمی‌کنید این استفاده‌ی بی‌رویه از عملیات استشهادی ممکن است به ضدّ خودش تبدیل بشود و توالی فاسدش بر پیامدهای مثبتش غلبه پیدا کند؟ تحلیل ایشان این بود که اگر عملیات استشهادی انجام نشود، یعنی که دیگر عملیاتی انجام نمی‌شود و راه دیگری برای مقاومت باقی نمانده است و در واقع، مقاومت مؤثّر متوقّف می‌شود.

❖ شما پیشنهاد دیگری داشتید؟

یادم هست در بیروت مجله‌ای به نام «آداب» منتشر می‌شد و در منطقه و در دمشق هم توزیع می‌شد. من

مسیر

فصل پنجم

مقاومت جهانی

آخرین شماره‌ی آن را گرفته بودم که ویژه‌ی انتفاضه بود و پرورنده‌ی ویژه‌ای داشت. در آنجا پرورنده‌ای بود که به شکل آماری تحلیل کرده بود که چقدر عملیات‌های نوعی انجام شده است و می‌تواند انجام بشود. من با استناد به آن اطلاعات، این بحث را با سید مطرح کردم که احتمال انجام عملیات نوعی هم هست و کار منحصر به عملیات استشهادی نیست. یادم نیست که ته بحث ما چه شد و آخر بحث به کجا کشید، اما یادم هست که ده دقیقه یا یک ربع در سوئیت بالای سفارت ایران با ایشان صحبت کردم.

از آن سوئیت و رفت و آمدهای ایشان به سفارت ایران در دمشق خاطرات زیادی دارم؛ از جمله صحنه‌ی روز یازدهم سپتامبر که در طبقه‌ی بالای سفارت جمع شده بودیم و شبکه‌های جهانی تصاویر اصابت هواپیماها را همراه با تحلیل‌هایی در این زمینه که چه کسی این کار را انجام داده پخش می‌کردند. مرحوم شیخ‌الاسلام و دوستان دیگر هم بودند.

❖ سید هم در آن جریان آنجا بود؟

نه، سید آن روز نبود؛ ولی این خاطره دقیقاً برای همان روز بود. حدود ساعت چهار بعدازظهر، در همان سوئیتی که سید هر وقت می‌آمد در آنجا مستقر می‌شد، نشسته بودیم و آقای عطاءالله مهاجرانی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی وقت، آمده بود و گپ‌وگفتی درباره‌ی مسئله‌ی روز داشتیم. به‌هرحال، از آن سوئیت و سید خاطرات مختلفی دارم.

برگردم به بیان تصویری که از سید داشتم. همان‌طور که اشاره کردم، یک تصویر از دور بود که از طریق تلویزیون و ماهواره و روزنامه‌ها و رسانه‌ها و مطالعه به دست آورده بودم، یک تصویر در دوره‌ی گپ‌وگفت‌های دوستانه یا حضور در ملاقات‌های رسمی شخصیت‌ها و مقامات ایرانی با سید در بیروت یا دمشق یا تهران صورت می‌گرفت و در نهایت، تصویر کاملاً نزدیک که حاصل نشست و برخاست‌های طولانی بود. صورت جلسه‌های آن گفت‌وگوها در پرورنده‌ی وزارت خارجه مضبوط است و طبیعتاً به وقتش قابل انتشار خواهد بود. به‌هرحال، آن مباحث کم‌وبیش نوشته شده‌اند، چون مباحث مهمی بودند. البته کلمه به‌کلمه نوشته نشده‌اند، اما امّهات مطالب را نوشته‌ایم.

❖ یکی از یافته‌های جلسات طولانی را برایمان بگویید.

سید بسیار آدم باهوشی بود. این را از باب اینکه شهید شده است نمی‌گویم. آخر ما عادت داریم از کسانی که از دنیا می‌روند خیلی باعظمت یاد می‌کنیم. خدا شاهد است که تحلیل من، در بستر زمانه، همواره تکمیل‌تر و تقویت شد. آخر انسان از بعضی شخصیت‌ها از دور تصویری دارد و وقتی به آن‌ها نزدیک می‌شود، آن تصویر دچار اختلال می‌شود؛ ولی به تصویر ذهنی من از سید کوچک‌ترین خدشه‌ای وارد نشد. بعضی از افراد را از دور که می‌بینی جور دیگری هستند، یک کمی که نزدیک می‌شوی می‌بینی فرق کرد و انگار چیز دیگری است؛ باز

نزدیک‌تر که می‌شوی می‌بینی انگار آن تصویر قبلی یک رؤیا بود و این تصویر جدید کاملاً متناقض با چیزی است که در ذهن داشتی؛ انگار از خواب بیدار می‌شوی و می‌بینی از این خبرها نیست و طرف اصلاً زیبایی ندارد و نکات منفی بسیار دارد. عکس این هم وجود دارد؛ مثلاً بعضی از آدم‌ها که کاراکترهای خاصی دارند، به‌ویژه آدم‌های خیلی جدی، از دور که نگاهشان می‌کنی تصویر دیگری در ذهن تو ایجاد می‌کنند ولی هرچه نزدیک‌تر می‌شوی می‌بینی اصلاً این‌طور نیست و اتفاقاً خیلی هم آدم خوش‌مشربی است. بعضی‌ها را هم تصوّر می‌کنی آدم چندان توانمندی نیست و فقط خوش‌مشرّب است، ولی وقتی نزدیک می‌شوی می‌بینی که اتفاقاً چقدر هم فهمیده است. بینی و بین‌الله، من هرچه به سید نزدیک‌تر شدم تصویر ذهنی‌ام از او کامل‌تر و عمیق‌تر شد.

♦ برداشت شما از دور و وقتی خطابه‌ها و سخنرانی‌های سید را می‌شنیدید چه بود؟

سید وقتی حرف می‌زد واقعاً مو بر بدن آدم راست می‌شد. او همه‌ی تکنیک‌های فرازوفرود و تکنیک‌های عملیات روانی در مخاطبه با دشمن و افکار عمومی اسرائیل، در مخاطبه با حاکمان و سیاستمداران، در مخاطبه با جامعه‌ی لبنان و در مخاطبه با مردمان دیگر را داشت. او در سخنوری و تأثیرگذاری بر مخاطب توانایی‌هایی استثنایی داشت و از تکنیک‌های سخنرانی و سخنوری برای تأثیر بر مستمعین و مخاطبین بهره می‌برد و در این زمینه واقعاً ممتاز بود.

تصویر دوم تصویر آدمی است مسلط به سخن که سخن واقعاً در ید قدرت او است؛ از امری که نمی‌داند حرف نمی‌زند و درباره‌ی امری که می‌داند با همه‌ی ابعادش سخن می‌گوید و به تمام جوانب آن می‌پردازد؛ قدرت استنتاج ذهنی و تحلیل ذهنی بی‌نظیری دارد. سید، در کنار سخنرانی و عملیات روانی که در این زمینه در اوج بود، بالاترین تأثیرگذاری را بر مخاطب داشت و صاحب نوعی کاریزمای وصف‌ناشدنی بود که حقیقتاً هر کس باید خودش لمس کند و قابل توصیف نیست. ایشان قدرت تحلیل و قدرت استنتاج عقلی و ذهنی بسیار بالایی هم داشت. این هم برداشت دوری بود که من داشتم.

برداشت دیگر این بود که سید بسیار آدم زیرک و سیاستمدار درجه‌یکی بود که بازی را خیلی خوب پیش می‌برد و مدیریت می‌کرد. ممکن است کسی قدرت تأثیرگذاری و آن «آن‌ویژه»‌ای را که به آن «کاریزما» می‌گویند داشته باشد، ولی قدرت تحلیل و سطح هوشمندی و بازیگری سیاسی‌اش آن قدر نباشد و حتی گاهی این دو ویژگی در او به صورت متعارض جلوه کند. کاریزما غالباً این اقتضا را ندارد که فرد، بازیگر سیاسی خوبی هم باشد و شاید برخی این‌گونه تصوّر کنند که این امور با هم تعارض دارند؛ اما به نظر من، سید جامع این ویژگی‌های به‌ظاهر متناقض بود؛ یعنی از یک طرف ویژگی‌های روحی و شخصیتی و تأثیرگذاری از جنس کاریزما را در اوج داشت، از یک طرف از لحاظ تحلیلگری و فهم سیاسی در اوج بود و از آن طرف در صحنه‌ی سیاست و سیاست‌ورزی هم در اوج بازیگری بود. گاهی ممکن است فردی غیر از کاریزما، از نظر قدرت فهم و تحلیل سیاسی هم بالا باشد اما

زندگی کسی که تمام

مسیرش، مسیر جهاد

و شهادت بود و این

طبیعی‌ترین پایان‌بندی برای

حیات او بود. او نباید جز با

این پایان‌بندی از این دنیا

خارج می‌شد



اتفاق‌های استثنایی

پیروزی سال ۲۰۰۰ اتفاق افتاد، یکی از ابعاد آن رهبری استثنایی بود با ویژگی‌هایی که حتی بعضی از آنها ممکن است متناقض تلقی شوند، در لحظه‌ای استثنایی از تاریخ لبنان در مقابل اسرائیل یک نقش آفرینی به تمام معنا استثنایی را ایفا می‌کند و این کشتی را به ساحل می‌رساند

♦ کمی هم درباره‌ی آن عبارتی که گفتید «اثر سید باقی خواهد ماند» توضیح دهید.

از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، روند اشغال فلسطین جدی می‌شود. در سال ۱۹۱۷، با قرارداد بالفور، موج مهاجرت‌ها تندتر و سریع‌تر می‌شود. بعد، قیمومیت بریتانیا در همین مقطع است و در نهایت، در سال ۱۹۴۸، تأسیس رژیم صهیونیستی اتفاق می‌افتد که در ادبیات فلسطینی و عربی، «روز نکبت» نام‌گذاری شده است.

سید از این فرصت برخوردار شد که یک مقاومت و یک پروژه‌ی دنیایی را در زمین، و نه در آسمان، در قالب مقاومت حزب‌الله لبنان مدیریت کند. از سال ۱۹۸۲ و تأسیس حزب‌الله، سید در رده‌های پایین حزب است و جوان هم هست. دبیرکل دّوم حزب شهید سیدعبدّاس موسوی است که همراه با همسر و دوفرنزندش شهید می‌شود و حیات این جهانی او خاتمه پیدا می‌کند. پس از او، سید رهبری حزب‌الله را به عهده می‌گیرد و از آن پس، حزب‌الله اوج می‌گیرد تا سال ۲۰۰۰ که بزرگ‌ترین پیروزی تاریخ منازعه‌ی عربی - اسرائیلی یا منازعه‌ی ضدّصهیونیستی و ضدّاسرائیلی، در قالب عقب‌نشینی بی‌قیدوشرط اسرائیل از بخشی از سرزمین‌های عربی و سرزمین‌های اشغالی شکل می‌گیرد.

♦ منظور شما قیاس با عقب‌نشینی‌های قبلی صهیونیست‌ها است؟

عقب‌نشینی اسرائیل از صحرای سینا در ازای چه چیزی اتفاق افتاد؟ در ازای اینکه مصر تا امروز، به عنوان بزرگ‌ترین دولت عربی، در قیدوبند «کمپ‌دیوید» قرار گرفته و با کمال تأسف، خودش به نحوی نگهبان اسرائیل و محاصره‌کننده‌ی فلسطینی‌ها است. این خوب نیست؛ ما این را با خوشحالی نمی‌گوییم، با ناراحتی می‌گوییم؛ یعنی مصری که در تاریخ معاصر جلودار آزادی فلسطین است، نگهبان اسرائیل می‌شود؛ در چه قالبی؟ در قالب تعهدات قرارداد «کمپ‌دیوید». می‌گویند ما صلح کردیم و صحرای سینا را از اشغال اسرائیل درآوردیم و صحرای سینا هم قطعه‌ی بزرگی است. به چه بهایی؟ در ازای چه چیزی؟ به بهای تبدیل نقش مصر از مهم‌ترین و پیشتازترین دولت عربی که آزادی فلسطین را برای خود تعریف کرده بود، به نگهبان اسرائیل! این چیز کوچکی است؟ آزادی به چه بهایی؟

مصر تا امروز برای اینکه ارتش خودش را وارد صحرای سینا نکند، مطابق با پیوست‌های قرارداد «کمپ‌دیوید»، متعهد به هماهنگی با اسرائیل است، تعداد و کیفیت نیروها و تسلیحاتشان تعیین شده است و همه چیز مشخص است. صحرای سینا ظاهراً برگشته، ولی منقوص الصلاحيات؛ یعنی صلاحیت حاکمیت مصر بر سینا کامل نیست. این از بُعد مصر. از بُعد منطقه‌ای، مصر از آزادکننده‌ی فلسطین یا کسی که می‌خواست فلسطین را آزاد کند، تبدیل به نگهبان فلسطین شده است! این چیز کوچکی است؟ در توافق صلح «وادی عربیه» با اردن چه اتفاقی افتاد؟ با کمال تأسف، دولت اردن را تبدیل به نگهبان مرز شرقی اسرائیل کرده است.

در صحنه‌ی عمل، قدرت عملیات سیاسی نداشته باشد و در این زمینه بلند و کم بیاورد؛ اما سید هر سه تای این‌ها را با هم داشت و من هرچه به او نزدیک‌تر شدم، این سه تصویر در ذهن من تقویت و تثبیت شدند و نه تنها تأثیرگذاری او ذره‌ای کم نشد، بلکه مستمراً ادامه پیدا کرد و در روح و روان من عمیق‌تر شد.

سید کسی بود که در مجالست با او روح و روان و ذهن انسان تحت تأثیر قرار می‌گرفت، چون هر سه مقام را با هم داشت. یک وقت کسی تحلیلگر خوبی است و شما از تحلیل‌هایش استفاده می‌کنی اما در جنبه‌ی تأثیرگذاری، بر روح و روان تو تأثیری ندارد و روحیه‌ات را تقویت نمی‌کند؛ در واقع، او تنها عقل تو را پرورش می‌دهد و کمک می‌کند که تحلیل‌های دقیق و درستی داشته باشی. اما سید چون جامع تمام این به‌ظاهر متناقضات بود، وقتی با او می‌نشستی، عملاً، هم ذهنت پرورش پیدا می‌کرد و کیف می‌کردی و از این نشست و ملاقات راضی بودی، چون افزوده‌های عقلانی فراوانی داشت و به فهم تو می‌افزود، هم یک جور دوست داشتن را که قابل وصف نیست احساس می‌کردی. عرب‌ها به چنین فردی می‌گویند «حُبّوب»؛ یعنی دوست‌داشتنی. هرچه بیشتر با او می‌نشستی، محبت او بیشتر بر دل و جان می‌نشست.

♦ و رابطه‌ی قلبی تقویت می‌شد.

همین‌طور است. این دیگر فوق سیاست و تحلیل و سیاست‌ورزی و فهم سیاسی است. این همان چیزی است که می‌گوییم وصف‌ناشدنی است و باید شخصاً تجربه و حس کرد و من توفیق این تجربه را به لطف خدا داشتم، نه اینکه خود را شایسته‌ی چنین لطفی بدانم. خیلی‌ها آرزو داشتند که سید را از نزدیک ببینند و می‌توانستند می‌شد. من هم امتیاز خاصی نداشتم و تماماً لطف خدا بود. من در موقعیت و شرایطی قرار گرفته بودم که بالاخره باید کار می‌شد و واقعاً مقید هم بودم که بیش از دو ماه بین ملاقات‌ها فاصله نیفتد. یکی به دلیل اینکه باید پرونده‌های مهم منطقه‌ای پیگیری می‌شد و اگر نمی‌شد، خود من احساس می‌کردم در خلأ هستم، یکی هم حبّ ذاتی‌ای که به سید داشتم و مزید بر علّت بود. انسان وقتی کسی را دوست دارد، مشتاق است که هرچه زودتر برود او را ببیند. همه‌ی این عوامل جمع می‌شدند و در من اشتیاقی را برمی‌انگیختند که مایل بودم مرتّباً به دیدار ایشان بروم و این توفیق را داشتم که وقتی درخواست گفت‌وگو می‌کردم، ایشان بپذیرند. حقیقتاً آن دیدارها به یادماندنی و وصف‌ناشدنی هستند. والله آنچه می‌گویم در حیات دنیایی ایشان بود و البته با شهادت، قدسیت بالاتری پیدا کرده. او در مقامی قرار گرفته که در دسترس ما نیست؛ ولی اگر امروز زنده بود و قرار بود درباره‌ی سید حرف بزنم، کلمه‌به‌کلمه‌ی این‌هایی را که گفتم تکرار می‌کردم؛ یعنی در حیات سید هم برداشتم نسبت به ایشان همین بود و نشست و برخاست با سید، هم خطّ عقلانی و دنیایی داشت و هم خطّ معنوی و روحی و روانی؛ علّتش هم این بود که سید شخصیتی بود که ویژگی‌های مختلف را باهم داشت.



اتفاق سال ۲۰۰۰ نشان داد این طور نیست که یا ما فقط باید تسلیم اسرائیل بشویم و روند صلح را دنبال کنیم و تبدیل به نگهبان اسرائیل بشویم یا به سراغ جنگ رسمی کلاسیک برویم از ما برنمی آید و کم می آوریم. راه میانه ای وجود دارد در قالب مقاومت، اراده، برنامه، هدفمندی، پیگیری، ایستادگی، مقاومت هدفمند

♦ و توافق اسلو.

«توافق اسلو» باعث شد که مرحوم یاس عرفات و رهبری جنبش آزادی بخش فلسطین - «فتح» - با توافق اسرائیل به داخل سرزمین های اشغالی برگردند و حکومت خودگردان - به اصطلاح، «ثورة الوطنیة الفلسطینیة»، آن گونه که نام گذاشتند - تشکیل شود. اگر بخواهیم منطقی فکر کنیم، این هم موقّعیّت است؛ منتها مابازای چه چیزی؟ به چه بهایی؟ با چه برابری؟ برابری آن این است که در همان قدم اوّل، رهبری سازمان آزادی بخش فلسطین می پذیرد که سیطره ی اسرائیل بر اراضی اشغالی ۱۹۴۸ یک سیطره ی قانونی و مشروع است؛ یعنی ۷۸ درصد خاک فلسطین را امضا می کند و به صهیونیست ها می دهد و می گوید تمام شد و می پذیرد که بر سر ۲۲ درصد باقیمانده، به عنوان اراضی متنازع علیه، مذاکره کند. بازگشت مرحوم عرفات به غزّه و تشکیل حکومت خودگردان فلسطین در بخش هایی از کرانه ی باختری رود اردن در ازای چه چیزی اتفاق می افتد؟ در مقابل اینکه مشروعیت و قانونیت اسرائیل بر ۷۸ درصد از خاک فلسطین را می پذیرد. ۲۲ درصد باقی هم مال فلسطینی ها نیست؛ نهایت چیزی که اسرائیل در اسلو می پذیرد این است که من در مورد ۲۲ درصد بقیه ی اراضی که دو طرف بر سرش دعوا دارند، می پذیرم که با شما مذاکره کنم!

♦ حتّی گاهی نقش پلیس اسرائیل را در آنجا بازی می کند.

نه گاهی، بلکه مستمراً تا همین امروز. الان حکومت خودگردان فلسطین حلقه ی اوّل نگهبانی اسرائیل در کرانه ی باختری رود اردن است. مقاومت فلسطین اگر بخواهد علیه اسرائیل اقدامی انجام بدهد، اوّل با نیروهای خودگردان مواجه می شود و باید آن حلقه را رد کند تا تازه به اسرائیلی ها برسد. این یعنی چه؟ یعنی اینکه شما قراردادی را امضا کردی در ازای کوچک ترین دریافت ها یا حتّی دریافت های مهم؛ چون ممکن است برخی از تحلیلگران در ایران بگویند بسیار مهم است که تو از دولت اشغالگری که کلّ فلسطین را بلعیده و بر همه جا سیطره دارد و تروریسم نهادینه ی دولتی را اعمال می کند و همه ی قدرت های جهانی هم از او حمایت می کنند، به نحوی و با محدودیّت هایی غزّه و شهرهای دیگر را بگیری. من در این مورد بحثی

کمپ دیوید

عقب نشینی اسرائیل از صحرای سینا در ازای چه چیزی اتفاق افتاد؟ در ازای اینکه مصر تا امروز به عنوان بزرگ ترین دولت عربی در قید و بند کمپ دیوید و با کمال تأسف خودش به نحوی نگهبان اسرائیل و محاصره کننده فلسطینی ها است



نمی کنم؛ واقعاً در مقابل چنین زورگویی، مثال معروف «مویی از خرس کندن» درست است. ولی این یک روی سگّه است؛ روی دیگر سگّه را هم باید ببینید. در ازای چه چیزی و به چه بهایی؟ به بهای اینکه مرحوم عرفات وارد تونلی شد که آخرش کشته شدن خود او بود. گفتند خود او مانع صلح است و مسمومش کردند. مرحوم عرفات را کشتند و رهبری فلسطین را در سه کنجی گذاشتند که تا امروز هم در آن گرفتار است و نمی تواند از آن بیرون بیاید. می گوید حکومت خودگردان را منحل کنم؟ می گویند اینکه دستاورد خود تو است. لذا خودش شده نگهبان اسرائیل. سازمان آزادی بخش فلسطین که در داخل فلسطین تشکیلاتی درست کرده که فلسطین را آزاد کند، شده نگهبان اسرائیل و در برابر مقاومت می ایستد و آن ها را دستگیر می کند! بله، شما امتیازاتی گرفتی؛ ولی با چه بهایی؟

♦ پس شما معتقدید که سیّد معادلات را تغییر داد.

در حلقه ی لبنانی، در ذهن انسان عرب و مسلمان، برای اوّلین بار این جوانه زده شد که تسلیم در برابر اسرائیل قدر و تقدیر قطعی ما نیست. این تلقّی جهان عرب بود که اسرائیل آمده و این سرزمین را گرفته. قبلاً می گفتند همه ی راه ها به رُم ختم می شود، حالا می گویند همه ی راه ها به تل آویو و واشنگتن ختم می شود؛ در واقع، یعنی به واشنگتن ختم می شود و معبرش این است که باید از تل آویو عبور کنی تا واشنگتن جواب سلامت را بدهد. این موضوع در ذهن جوان عرب، اعم از توده و نخبگان رسمی و حتی غیررسمی، جوانه زده بود. پیروزی سال ۲۰۰۰ نشان داد که این تقدیر ما نیست. می شود که یک فئه ی قلیله ای بر یک فئه ی کثیره ای غلبه پیدا کند. این مسئله بر روی زمین ترجمه و به شکل ملموس دیده شد. این یک بشارت نیست، یک واقعه و رویداد اتفاق افتاده است. در برابر همین اسرائیل زورگو، همین اسرائیل تروریسم نهادینه ی دولتی، همین اسرائیل مستظهر به پشتیبانی همه ی قدرت های جهانی از شرق تا غرب، با همه ی این سختی ها، محدودیّت ها، بحران ها، چالش ها، وضعیّت متزلزل دولت های عربی و اسلامی که یک عده ای می گویند کاری نمی شود کرد، حزب الله آمد و تحت رهبری سیّد - البتّه بر بستر نهالی که حتّی قبل از سال ۱۹۸۲ که سال اعلام رسمی حزب الله است، کاشته شده بود - حرکت خود را آغاز کرد. البتّه قبل از آن هم امام موسی صدر را داریم. این طور نیست که همه چیز یک شبه اتفاق بیفتد؛ بذری کاشته می شود و آبیاری می شود تا تبدیل به نهال و سپس درخت تناور حزب الله می شود و پیروزی بزرگ و استثنایی حزب الله را می سازد.

♦ معادله ی این پیروزی چه بود؟

اتفاق سال ۲۰۰۰ نشان داد این طور نیست که ما یا فقط باید تسلیم اسرائیل بشویم و روند صلح را دنبال کنیم و تبدیل به نگهبان اسرائیل بشویم یا به سراغ جنگ رسمی کلاسیک برویم که از ما برنمی آید و کم می آوریم. جاده ها فقط به این دورا ختم نمی شوند؛ راه میانه ای وجود دارد در قالب مقاومت، اراده، برنامه، هدفمندی،



طاقت فرسا

مگر شوخی است که از ۲۰۰۶ تا لحظه شهادت؛ یعنی دودهه چنین زندگی طاقت فرسایی را از سر بگذرانی و در ارتباطش با اعضای خانواده و فرزندان و نزدیک ترین عزیزانش هم مسئله دارد. این حیات خودش جهاد است



قبل از شهادت رهبران مقاومت در فلسطین و لبنان، شاید این تلقی وجود داشت که آن‌ها فقط رهبری می‌کنند، ولی خودشان و خانواده‌ها و عزیزانشان بلافصل و مستقیم در صحنه و در میدان حضور ندارند و از جیب دیگران خرج می‌کنند؛ راهبری می‌کنند، ولی خودشان یا فرزندان و عزیزانشان مستقیم در صحنه نیستند. البته این تصویر ممکن است صددرصد هم دقیق نباشد و حتماً در تاریخ مبارزات ملت فلسطین، کسانی از رهبران فلسطینی هستند که هم خودشان و هم خانواده و فرزندانشان شهید شدند؛ ولی در رهبری رسمی مقاومت، به معنای گروه‌های مقاومت فلسطین، حداقل تا قبل از اوج‌گیری جریان اسلامی و جنبش جهاد اسلامی، تصویری که به مرور نقش بسته بود این بود که این‌ها خودشان دور هستند و از دور می‌گویند لنگش کن! بخشی از قضیه به این برمی‌گردد که به‌هرحال رهبری فلسطین در تبعید بود. البته این خودخواسته نبود. هیچ فلسطینی‌ای نمی‌خواست بیرون باشد؛ این‌ها بیرون ریخته شده بودند؛ یعنی آواره بودند.

❖ غیر از رهبران فلسطینی، از مقامات لبنانی هم فرزندان هیچ کدامشان در خطر نبودند.

من فعلاً دارم فلسطین را می‌گویم که اصل منشأ مقاومت بود؛ به حلقه‌ی لبنانی که می‌آییم، اصلاً امر کاملاً متفاوتی است. در لبنان، وضعیت دیگری حاکم بود. اصلاً جامعه‌ی لبنان با جامعه‌ی فلسطین فرق دارد. جامعه‌ی لبنانی، مثل یک لنگرگاه، محل آمدورفت و تجارت و محل التقای یک جامعه‌ی موزاییکی و نقطه‌ی التقای فرهنگ‌های اسلامی و مسیحی و یهودی است. تا قبل از جنگ‌های داخلی لبنان، بیروت عروس شهرهای خاورمیانه تلقی می‌شود و جایی است پُر از زیبایی و جلوه‌های آرامش بخش زندگی، نه جنگ و درگیری. لذا جامعه‌ی لبنان مقتضیات خاص خودش را دارد.

چگونه آن جریان در دل این جامعه‌ای که به تعبیر بعضی‌ها جامعه‌ی خوش‌باشی است، شکل می‌گیرد؟ از دل این جامعه‌ای که طبیعت تاریخی‌اش هم طبیعت رفت‌وآمد و تجارت و ارتباط و دادوستد و امثال این‌ها است، این نهال انسان مقاوم ایستاده رشد می‌کند و به درختی تناور تبدیل می‌شود و می‌ایستد و منشأ تحولات در وضعیت لبنان و منطقه می‌شود؛ خود این، کاری است کارستان و واقعاً باید آن را زیر ذره‌بین گرفت که واقعاً چه بستریایی و عواملی جمع می‌شود و این تحول آفاقی و انفسی را در لبنان دامن می‌زند و اجازه می‌دهد که پا بگیرد. قطعاً در اینجا هم نقش‌های رهبری و ویژگی‌های او حتماً مؤثرند، ولی سلسله عوامل دیگری هم دارد.

❖ نقش متمایز سید در اینجا چه بود؟

به‌هرحال، سید فقط راهبری نمی‌کند، بلکه پاره‌ی تن خود و جان خودش را هم می‌گذارد. حالا من می‌خواهم از لحظه‌ی پایانی سید بگویم. در ایران بحث‌هایی می‌شود که مثلاً این جنگ باعث شد که ما سید را از دست بدهیم. واقعاً هم از دست دادن سید خسارت بزرگی است، همان‌گونه که نقش آفرینی او هم استثنایی بود. در حیات دنیایی، نبودنش خسارت بزرگی است؛ در این تردیدی نیست. ولی این یک روی سکه است؛ روی دیگر

پیگیری، ایستادگی؛ مقاومت هدفمند، با برنامه، با حساب و کتاب و در نهایت منتج به نتیجه.

برای اولین بار در تاریخ منازعه‌ی عربی - اسرائیلی، رژیم صهیونیستی بدون قیدوشرط از یک بخش از اراضی اشغالی عقب رفت. از سینا با هزار قیدوشرط کنار رفت؛ از بخش‌هایی از غزه و کرانه‌ی باختری با هزار قیدوشرطی که برای سازمان آزادی بخش فلسطین گذاشت و به آن پرداخته شد، سطوحی از عقب‌نشینی را پذیرفت؛ اما در لبنان اتفاق دیگری افتاد: بدون اینکه این‌ها به عنوان دولت یا ملت لبنان یا سوریه که در آن زمان با لبنان تداخل و درهم‌تنیدگی داشت، حتی یک خط تعهد به طرف مقابل بدهند که مابازای عقب‌نشینی تو ما این کار را می‌کنیم، آن‌ها را عقب نشانند. آیا به لحاظ دنیایی و سیاسی و با منطق همین دنیا، ارزش این کار کم است؟ این یک پیروزی بی‌نظیر و استثنایی است.

❖ نقش سید در این پیروزی چقدر بود؟

واقعیت این است که سید این کار را کرد. درست است که این نهال قبلاً کاشته شده بود و قبل از تأسیس حزب‌الله، کسانی - به‌ویژه امام موسی صدر - نقش آفرین هستند؛ بی‌تردید نگاه، مدرسه، مکتب و نوع سیاست امام خمینی در تأسیس و تداوم حزب‌الله تأثیر تعیین‌کننده دارد؛ بی‌تردید رابطه‌ی استثنایی حزب‌الله و رهبری آن بارهبر انقلاب، در این پیروزی‌ها و موفقیت‌ها تأثیر اساسی دارد؛ قطعاً رهبری سیدعباس موسوی با آن ویژگی‌ها و توانمندی‌هایی که داشت، بسیار مؤثر بود - من تجربه‌ی شخصی از سیدعباس موسوی ندارم و فقط تصویر دوری از ایشان دارم؛ او هم واقعاً وجود نازنینی بود و قطعاً تأثیر داشته - ولی هیچ کسی نمی‌تواند انکار کند که یکی از ابعاد آنچه در قالب اوج‌گیری حزب‌الله و پیروزی سال ۲۰۰۰ اتفاق افتاد، رهبری استثنایی بود با ویژگی‌هایی که حتی بعضی از آن‌ها ممکن است متناقض تلقی شوند. سیدحسن نصرالله، در لحظه‌ای استثنایی از تاریخ لبنان و در مقابل اسرائیل، یک نقش آفرینی به تمام معنا استثنایی را ایفا می‌کند و این کشتی را به ساحل می‌رساند. در واقع، نقش ویژگی‌های شخصیتی، ذهنی و عملی سیدحسن نصرالله در این رویداد یک نقش استثنایی و تاریخی است که به نظر من ماندگار خواهد بود.

❖ آیا شما در مراسم سیدهادی، فرزند سید، حضور داشتید؟

نه، من در آن مراسم نبودم.

❖ در آنجا اتفاق باشکوهی رخ می‌دهد و اضلاع مختلف سیاست لبنان، به نوعی با سید بیعت می‌کنند؛

اتفاقی که در لبنان بی‌سابقه بود. این همراهی ریشه در چه چیزی داشت؟

به نظرم اگر بخواهیم تحلیل همه‌جانبه‌ای داشته باشیم، فقط به این لحظه و این شهادت نباید توجه کنیم. واقعیت این است که این یک روند و مسیر است که طی می‌شود و مجموعه‌ی نقش آفرینی سید و حزب‌الله این حلقه‌ها را تکمیل می‌کند. در این مسیر و روند، این لحظه‌ای که شما دارید به آن اشاره می‌کنید مهم و تأثیرگذار است.

این سگه آن است که این انسان همه‌ی هستی و زندگی خودش را در مسیری می‌گذارد و پایانش هم با شهادت و در همان مسیر بسته می‌شود؛ یعنی او جدا ننشسته، در کاخ عافیت و در کنار ننشسته که بقیه را هدایت کند و بگوید شما بروید. او فرزند و پاره‌ی تن خودش را هم به خط مقدم جبهه می‌فرستد که شهید می‌شود و زندگی دنیایی خودش هم با شهادت تمام می‌شود. در همان مسیر و همان بستری که کار و تلاش کرد و آن نقش آفرینی استثنایی را انجام داد، پایان آن هم شهادت در همان مسیر بود. اگرچه این خسارت بزرگی است، ولی طبیعی‌ترین پایان‌بندی برای زندگی سید همین است. اگر هرچه غیر از این بود، برای سید و برای حزب‌الله و برای همه‌ی مایی که سنگ حزب‌الله را به سینه می‌زنیم خسارت بود.

◆ نکته‌ی مهم این است که سید در عین شهادت طلبی، عقلانیت و محافظت از خود را نادیده نگرفت. سید از سال ۲۰۰۶ به بعد، به لحاظ امنیتی در وضعیت خاصی قرار گرفت. پروتکل رفتن پیش سید هم داستان‌ها داشت. من به خاطر مشکلات جسمی باقیمانده از قدیم، موقعی که در تنگنا قرار می‌گیرم مشکل تنفسی‌ام تشدید می‌شود و تمام بدنم غرق غرق می‌شود و حالم غیرعادی پیدا می‌کنم. گاهی در این رفت‌وآمدها چنین حالی پیدا می‌کردم. تمام دوران مسئولیت من در دوران پسا ۲۰۰۶ و مقطعی است که سید حلقه‌های امنیتی سخت‌تری داشت و باید چندین ماشین عوض می‌کردیم؛ خلاصه، پروتکل رفتن و آمدن‌ها خیلی پیچیده بود. گاهی وقتی به آنجا می‌رسیدم، همه‌ی بدنم و سرم به هم می‌ریخت و نمی‌توانستم با سید ملاقات کنم. مثلاً دو بار اتفاق افتاد که من رفتم و در اتاقی دراز کشیدم تا حالت غیرعادی من عادی شود و بتوانم روی پای خودم بایستم و بروم و گفت‌وگو کنم! فکر می‌کنم حداقل دو بار این اتفاق افتاد. همیشه به این فکر می‌کردم که سید چگونه به این شکل زندگی می‌کند؛ یعنی یک زندگی دائماً در حجاب، با پروتکل‌های بسیار سخت؛ نمی‌توانی بیرون بیایی، قدم بزنی یا کارهای آدم‌های عادی را بکنی.

◆ به تعبیر شهید طهرانچی، این نوع زندگی سید خودش نوعی جهاد بود. تمام جسم و روح و روان آدم تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد. مگر شوخی است که از ۲۰۰۶ تا لحظه‌ی شهادت، یعنی دود دهه، چنین زندگی طاقت‌فرسایی را از سر بگذرانی؟ در این شرایط، انسان در ارتباطش با اعضای خانواده و فرزندان و نزدیک‌ترین عزیزانش هم مسئله دارد. این حیات، خودش جهاد است. حالا شما تصور کنید که ایشان خدای ناکرده یک وقت شبی دراز می‌کشیدند و صبح به مرگ عادی از دنیا می‌رفتند یا مثلاً از طریق یک واسطه کاری می‌کردند که ایشان به‌ظاهر به مرگ عادی فوت می‌کرد، ولی باطنش پیچیده بود. آخرین صحنه‌ی زندگی او هم در شهادت به خاطر مسئله‌ی فلسطین اتفاق افتاد.

◆ آن هم با شهادتی این‌چنین، در میانه‌ی آن شکل حماسی از فرماندهی جنگی مؤثر. در زندگی کسی که تمام مسیرش مسیر جهاد و شهادت بود، این طبیعی‌ترین پایان‌بندی برای حیات او بود.

شما اگر طول و عرض جهان
عرب را بگردید و بخواهید
پنج سیاستمدار درجه یک و
پنج بازیگر سیاسی درجه یک
را در جهان عرب پیدا کنید،
بی‌تردید یکی از آنها آقای
نبیه‌بری است



حق مشروع

مقاومت درتوافق ۱۹۹۶ به دشمن صهیونیستی و بازیگران بین المللی تحمیل کرد که اگر اسرائیل مناطق مسکونی لبنان را بزند، حق مشروع من است که مناطق مسکونی و به اصطلاح شهروندان اسرائیلی را بزنم



بعد از جنگ ۱۹۹۶ که در نهایت به توافق ۱۹۹۶ بین حزب الله و اسرائیل از طریق واسطه‌هایی منجر شد، من کارشناس وزارت خارجه بودم و همراه آقای دکتر ولایتی به دمشق و بیروت رفتم و بعد هم به عنوان مأمور موقت در دمشق ماندم. مضمون و نتیجه‌ی این توافق این بود که از این لحظه به بعد، اگر اسرائیل مناطق مسکونی را در لبنان بزند، مقاومت از حق مشروع و قانونی به رسمیت شناخته شده‌ی خود در این توافق که با وساطت بازیگران بین المللی صورت گرفته، استفاده می‌کند و مناطق مسکونی اسرائیل را می‌زند. وقتی می‌گویم توافق ۱۹۹۶ ایستگاه بزرگی در مسیر پیروزی ۲۰۰۰ است، به این دلیل است که حزب الله از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۶ به مدت چهارده سال به صورت متراکم و متواصل ایستاد و مقاومت کرد و در ایستگاه ۱۹۹۶ به دشمن صهیونیستی و بازیگران بین المللی تحمیل کرد که اگر اسرائیل مناطق مسکونی لبنان را بزند، حق مشروع من است که مناطق مسکونی و به اصطلاح شهروندان اسرائیلی را بزنم.

♦ یعنی یک فهم جهانی از این مشروعیت پدید آورد.

این دیگر پروتکل و حق مشروع حزب الله نبود، بلکه حق مشروع به رسمیت شناخته شده از سوی دشمن و بازیگران بین المللی هم بود. این پروتکل تحمیلی به اسرائیل جزو آخرین مقدماتی بود که در واقع، مقاومت متراکم را به ایستگاه ۲۰۰۰ و به پیروزی استثنایی‌ای که وصفش را کردم، رساند.

یعنی ترکیب سیاست و دیپلماسی با مقاومت و ایستادگی و صمود و صمود و مجاهده و شهادت و جان دادن و ایثار کردن، در یک مسیر متواصل متراکم منتج به نتیجه، ایده‌ی مقاومت را از یک ایده‌ی ذهنی به یک عملیات واقعی نتیجه‌بخش روی زمین تبدیل کرد.

این شروع یک نهضت و حرکت جدید بود که اثبات کرد می‌شود در برابر این اسرائیل طغیانگر ایستاد، که بعد هم به هفتم اکتبر و تحولات پساکتبر رسید که باید به تفصیل درباره‌اش سخن گفت.

♦ داشتید درباره‌ی تفاوت مقاومت عدمی و ایجابی می‌گفتید.

به نظر من، اهمّیت نبرد ۲۰۰۰ این است که حزب الله و خط مقاومت ثابت کرد که کارکرد مقاومت فقط عدمی نیست، بلکه ایجابی هم هست؛ یعنی پروژه‌ای است که می‌توان در همین زمانه و زمینه آن را به نتیجه رساند و می‌شود کاری کرد که مقاومت به معنای ایجابی‌اش هم به نتیجه برسد و دستاورد درست کند و پیروزی و موقّعت به ارمغان بیاورد و پیروزی استثنایی ۲۰۰۰ اتفاق بیفتد. بنابراین، این چیزی بالاتر از مقاومت عدمی است، مقاومت ایجابی هم هست. این طور نیست که فقط شعله‌ی مقاومت را برای نسل‌های آینده روشن نگه دارد؛ این هست، ولی خیلی بالاتر از این است و می‌تواند به نتیجه هم برساند و رسانده است.

آیا در این مسیر نباید سیاست‌ورزی کرد؟ اصلاً دنیا، دنیاى سیاست‌ورزی است؛ ولی کدام سیاست‌ورزی؟ برای چه هدفی؟ به چه شکلی؟ با چه بهایی؟ جزئیات سیاست‌ورزی است که اهمّیت دارد. مقاومت، ایستادگی، سلاح به

او نباید جز با این پایان‌بندی از این دنیا خارج می‌شد و این اتفاق هم افتاد و شقی‌ترین جنایت‌کار این تاریخ بشریت او را در مسیری که همه‌ی عمر برای آن مبارزه کرده بود و خالق بزرگ‌ترین پیروزی‌ها و موقّعت‌ها یا دست‌کم یکی از اضلاع مهمّ آن بود، شهید کرد.

♦ میدان نبرد اقتضائاتی دارد که گاهی با دنیای مذاکرات تزاخم منافع دارد. سیدحسن نصرالله، به عنوان رهبری که یک پا در عرصه‌ی سیاست و یک پا در عرصه‌ی نظامی داشت، طبیعتاً هر دورا جمع کرد. شما که از نزدیک با او تماس داشتید، بفرمایید که ایشان این‌ها را چگونه جمع می‌کرد و بیشتر به کدام سمت تمایل داشت؟ اگر بشود مثالی هم برایمان بزنید، خیلی خوب می‌شود.

به نظرم این دوگانه‌های به‌ظاهر متناقض، صورت‌بندی‌هایی است که ما در دعوای سیاست داخلی خود پیدا کرده‌ایم که چندان هم دقیق نیستند. اینکه به کدام سمت تمایل داشت، کاملاً معلوم است. اورهبر مقاومت لبنان و مقاومت اسلامی است که از اسمش پیدا است که باید چه کرد. مثل اینکه بپرسیم میل رهبران جنبش مقاومت اسلامی فلسطین، حماس، به کدام سمت است! بدیهی است که مقاومت می‌کنند. اما آیا مقاومت یک امر مجرّد ذهنی است و همین که به سیاست می‌رسد، آتش می‌گیرد و تمام می‌شود یا تعارض پیدا می‌کند؟ خیر، الزاماً تعارضی وجود ندارد. کدام سیاست با کدام هدفمندی؟ با کدام سیاست‌ورزی؟ با کدام برنامه؟

رهبران مقاومت هم که فقط برای مقاومت، مقاومت نمی‌کنند. مقاومت دو معنا دارد: یک معنای عدمی، یک معنای ایجابی. معنای عدمی آن این است که اگر من نمی‌توانم جنگ کلاسیک بکنم، چون دولت‌های عربی کنار رفته و نگهبان اسرائیل شده‌اند یا می‌گویند نمی‌توانیم، آیا معنایش این است که باید تسلیم بشوم؟ نه، انسان مقاوم می‌گوید من چراغ مقاومت را روشن نگه می‌دارم تا شرایط مهیا شود. پس مقاومت عدمی در اینجا به این معنا است که من تسلیم نمی‌شوم. عدم در برابر تسلیم است. من چراغ مقاومت را، ولو یک چراغ کوچک باشد، روشن نگه می‌دارم تا زمینه و زمانه عوض بشود و بسترهای جدید ایجاد بشوند تا بتوانم به معنای ایجابی آن هم کار کنم و جلو بروم.

♦ یعنی شما معتقدید در حزب الله هم چنین رویکردی وجود داشت؟

مقاومت و حزب الله ایستگاه‌های مختلفی دارد: سال ۲۰۰۰، سال ۲۰۰۶، جنگ غزّه، قبل و بعد از آن‌ها. حزب الله یک شبه اتفاق نمی‌افتد. توافق نیسان آوریل ۱۹۹۶ هم که در رهبری سید اتفاق می‌افتد، به نظر من تمهیدگر پیروزی استثنایی ۲۰۰۰ است؛ یعنی تمام قضیه هم جنگ نیست.

سید مدلی متعالی و دنیایی از سیاست‌ورزی را اجرا کرد و در برابر چشم‌های ما گذاشت. سیاست‌ورزی و توافق هم کرد، اما در مسیری که باید، بدون اینکه شاقولش را گم کند. تمام این ایستگاه‌ها متراکم روی هم جمع شدند برای وصول به پیروزی استثنایی در سال ۲۰۰۰.



در اولین یا دومین ملاقات که با

جناب سید، عربی صحبت می کردم، ایشان گفتند بیا توافق کنیم تو

فارسی حرف بزنی

و من عربی جواب

بدهم. من فارسی

تو را خوب متوجه

می شوم و تو هم

عربی مرا متوجه

می شوی، بنابراین

ما به زبان های

اصلی مان حرف

بزنیم و به زبان

دیگری حرف

نزنیم. این هم

سنتی شد و تا

آخر بدون هیچ

واسطه ای حرف

می زدیم



تجربه حزب الله

به نظر من یکی از اهمیت های تجربه ی حزب الله و شخصیت سید این است که ما را راهنمایی می کند که ما می توانیم از همه ی ابزارها برای حصول نتیجه استفاده کنیم. مهم این است که در قاب و هدفمند و با برنامه باشد و ناقض اهداف اساسی نظام نباشد



کمی بالاتر بروید: روزی که سید می رود و در کلیسایی در بیروت با آقای میشل عون، رهبر «التّیار الوطنی الحر»، جریان ملّی آزاد، جریان مسیحی، می نشیند.

♦ این ماجرا در رسانه های ما کمتر گفته شده. لطفاً درباره اش کمی توضیح بدهید.

آقای میشل عون یک سیاستمدار دنیایی و مسیحی است؛ در لبنان، نخست وزیر و فرمانده ارتش بوده و با دولت سوریه جنگیده؛ کاخش را بمباران کردند و فرار کرده و به سفارت فرانسه در بیروت رفته، به آن ها پناه آورده و در پناه آن ها از لبنان خارج شده و به پاریس رفته و سال های طولانی در آنجا تبعید بوده و بعد، به عنوان یک سیاستمدار ملّی برگشت. وقتی سیاست بر مدار ملّی را در پیش می گیرد، سید از این جسارت، قدرت، توانمندی و هدفمندی برخوردار است که می آید و با او پیمان می بندد و این پیمان تا شهادتش ادامه دارد. در طوفان های مختلف، همه می گفتند جریان مسیحی و میشل عون از سید جدا می شوند و این دیگر ایستگاه آخر است؛ ولی تا لحظه ی شهادت از هم جدا نشدند. این یک ابرپروژه ی سیاسی است، اما با چه هدفی؟ برای منیت خود؟ برای اینکه یک کار عجیب و غریب بکند؟ خیر، همه ی این ها در چهارچوب برنامه ی ملّی مقاومت و برنامه ی اسلامی مقاومت است.

برای اینکه مقاومت نظامی و مسلّحانه ی تو به نتیجه برسد، باید سیاستمداری ترازِ عالی را هم انجام بدهی، اما سیاستمداری و سیاست ورزی بادرپیکر و حساب شده، با برنامه، هدفمند و بر اساس برنامه ی منسجم برای وصول به اهداف ملّی.

♦ یعنی این دوگانه ی میدان-دیپلماسی از نظر شما نادرست است؟

ما در ایران بر سر بدیهیات توی سروکله ی هم می زنیم و دعوا می کنیم که این کار بشود، آن کار نشود؛ درحالی که همه ی این کارها باید بشود، اما هدفمند و بر اساس وصول به اهداف ملّی جمهوری اسلامی. به نظر من، یکی از اهمّیت های تجربه ی حزب الله و شخصیت سید این است که ما را راهنمایی می کند که ما می توانیم از همه ی ابزارها برای حصول نتیجه استفاده کنیم؛ مهم این است که در قاب و هدفمند و با برنامه باشد و ناقض اهداف اساسی نظام نباشد. حدّاکثر، سیاست ورزی هم مقتضای پیروزی است و این ها با هم تعارض ندارند.

عرایضم را با جمله ای که صحبت هایم را شروع کردم خاتمه می دهم. سید با جمع این تناقضات، راه سیاست ورزی در همین دنیا، روی زمین و مبتنی بر اهداف و آرمان های بلند را به ما نشان داد. به نظر من، تجربه ی حزب الله و تجربه ی رهبری شخص سید بسیار آموزنده است و همه ی ما می توانیم از این تجربه یاد بگیریم و کارهای اساسی ناظر به نتیجه گیری هایی بکنیم که بتوانیم امور خودمان را بهتر تدبیر بکنیم و سیاست ورزی هایمان را منطقی تر بکنیم و بتوانیم پیش برویم.



بین سطور زندگی وزمانه یک رهبر بی بدیل

روایت‌های کمتر خوانده شده‌ی زندگی شهید نصر الله
در گفت‌وگو با دکتر مسعود اسداللهی

در آستانه شهادت حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین سیدحسن نصر الله هستیم. شخصیت بی‌نظیر معاصر شیعه و جهان اسلام. بدون شک دانستن از مسیری که او طی کرد تا به اوج اثرگذاری برای جبهه حق برسد، و به قوی‌ترین افراد در برابر جریان ظلم و استکبار بدل شود، دانستی واجب و البته برای علاقمندان دارای درس است. آقای دکتر در گفت‌وگوی امروز می‌خواهیم به وجهی از شخصیت سید پیردازیم که متفاوت از مباحث نظامی است. می‌خواهیم فراتر از گفت‌وگوهای همیشگی، بدانیم که صفات سیدحسن نصر الله در دوره‌های مختلف زندگی از نوجوانی تا شهادت به چه شکلی بود که یک رهبر کاریزماتیک و الهی بروز پیدا کرد. لطفاً بحث را از کلیت تصویر این شخصیت شروع کنید.





بسم الله الرحمن الرحيم؛ تلاشم این هست که اول یک شمای کلی بگویم و در این شمای کلی یک سری مصادیق را عرض خواهم کرد که با صفات عمومی و بارز ایشان آشنا بشویم. یک دوره‌هایی از زندگی ایشان را تقسیم بندی کردم که چگونه ایشان پله پله رشد کرد و به یک شخصیت کاریزماتیک بسیار پرنفوذ رسید که دیگر اصلاً بُعد جهانی - حالا اگر نخواهیم بگویند آقا غلو میکنی - حداقل بُعد منطقه‌ی اسلامی اش فوق العاده بالا بود. ایشان چه جوری این مسیر را طی کرد تا به اینجا رسید؟ این است که از همین جا شروع میکنم.

آقای سید حسن نصر الله فرزند یک خانواده‌ی متوسط به پایین از نظر اقتصادی شیعیان بود. یک زمانی که در لبنان، شیعیان عموماً فقیر بودند. یعنی دهه‌های پنجاه و شصت میلادی، دهه‌ی هفتاد میلادی شیعیان از نظر وضعیت اقتصادی خیلی ضعیف بودند. از نظر سیاسی هم ضعیف بودند و قدرت دست طوایف دیگری بود. در لبنان قدرت به طور عمده دست مسیحیان بود، آن هم در مسیحیان مسیحی‌های مارونی و دست اهل سنت. یک رئیس جمهور پر قدرت داشتند. مثلاً آن موقعی که رئیس جمهور مقام اصلی اجرایی کشور بود. مثل الان نیست که نخست وزیر شده. حالا هم که بعد هم آن موقع هم نخست وزیر آمد و همه کاره شد رئیس جمهور نیمه تشریفاتی شد. اما بازی قدرت در لبنان بیشتر بین مسیحی‌ها و اهل سنت بود. و شیعیان حتی شهروند درجه دو هم نبودند. دَروزی‌ها شهروند درجه دو بودند. یا طوایف دیگر مسیحی مثل ارتدوکس و ارامنه و مانند اینها. شیعیان درجه سه و درجه چهار بودند. خیلی ضعیف بودند. خب خانواده‌ی آقای سید حسن نصر الله، خود سید حسن نصر الله، خانواده‌شان اهل جنوب لبنان هستند؛ ولی ایشان به خاطر همین کار و فرصتهای شغلی پدر، مهاجرت کرده بود آمده بود در شرق بیروت. شرق بیروت عمدتاً مسیحی نشین است؛ اما یک مناطق شیعه نشینی در قبل از جنگ داخلی وجود داشت. اینها رفته بودند در منطقه‌ی رأس النبع - به آن اینطوری میگویند: منطقه‌ی رأس النبع. آنجا پدر ایشان یک مغازه‌ی خیلی کوچک میوه فروشی و سبزی فروشی راه انداخته بود و گذران زندگی داشت. تعداد بچه‌ها هم زیاد بود. آن موقع همه‌ی خانواده‌ها هم پرجمعیت بودند، چندین برادر، چندین خواهر داشتند. سید، در چنین خانواده‌ای بزرگ شد. خانواده هم به معنای سنتی اش متدین بودند. اهل نماز، روزه و مانند اینها، در این حد سنتی اش بودند. ایشان، در اینچنین خانواده‌ای رشد کرد. من یکی دو جا این را مطرح کردم که به نظر من، تربیت خانوادگی در بروز شخصیتی مثل آقای سید حسن نصر الله خیلی تأثیر نداشت. چرا؟ چون خانواده‌ی ایشان - به خصوص برادران ایشان - و حتی خودش، اول عضو جنبش امل شدند. آن موقع. در دهه‌ی هفتاد میلادی. حزب اللهی وجود نداشت؛ اما بعدها. که حالا توضیح میدهم. آقای سید حسن نصر الله از جنبش امل جدا شد و آمد به اتفاق آقای سید عباس موسوی و دیگران حزب الله را تشکیل دادند؛ اما برادرهایش در جنبش امل ماندند و حتی در جنگ بین جنبش امل و حزب الله، همه‌ی برادرها کاملاً آن طرف بودند. و چون ایشان پسر بزرگ خانواده نبود. میدانید در خانواده‌ی عرب پسر بزرگ خیلی احترام دارد و همیشه گُنیهِ پدر بر اساس اسم پسر بزرگش است. مثلاً

حضرت علی (علیه السلام) را ابوالحسن میگویند. پدر ایشان هم به اسم برادرش حسین نصر الله، ابوحسین ظاهراً لقبشان بود. - پسر وسطی بود، راهش را جدا کرد و آمد در این مسیر.

♦ وضعیت کلی خانواده نصر الله تا چه حد بر شکل گیری این شخصیت به صورت ویژه مؤثر بود؟

اگر قرار بود تربیت خانوادگی تأثیرگذار باشد، باید همه با هم از جنبش امل بیرون می آمدند؛ در حالی که تا همین لحظه برادرهایش در جنبش املند، اصلاً جزء مسئولین اند. این نشان میدهد که بحث تربیت نیست؛ چون یک تربیت واحد در خانواده بود. پدر و مادر با همه‌ی بچه‌ها یک رفتار داشتند.

من شخصاً این موضوع را در یکی دو کلمه خلاصه میکنم: آقای سید حسن نصر الله یک ذخیره‌ی الهی بود. خداوند متعال در وجود او، توانایی‌هایی را گذاشت. از هوشمندی، ذکاوت، شجاعت، قدرت بیان فوق العاده، تواضع، تقوا و صفاتی که حالا بعد صحبت خواهم کرد. خداوند این توفیق را به او داد که در این راه بیاید در مسیر درست قرار بگیرد. بیاید در کنار یک کسی مثل آقای سید عباس موسوی قرار بگیرد و مسیرش از مسیر بقیه‌ی اعضای خانواده جدا بشود. نه اینکه بگویم خدای ناکرده خانواده ایشان، مسئله‌دار بودند. آنها همان روش سنتی را ادامه میدادند؛ ولی ایشان آمد و تبدیل شد به این شخصیت.

بنابراین ما باید از این زاویه نگاه کنیم. من حالا شاهد مثالها را عرض میکنم که ببینید خداوند واقعاً مقرر کرده بود که ایشان به اینجا برسد. در همان جوانی و نوجوانی دو سه مورد در زندگی ایشان پیش آمده بود که با بزرگانی ملاقات کرده بود که به ایشان گفته بودند شما به یکی از شخصیت‌های بزرگ جهان عرب و اسلام تبدیل میشوی. البته ایشان خودش تعجب کرده بود که من یک جوان یا نوجوانم، این چه حرفهایی است که زده میشود!

بنابراین از این دید باید به قصه نگاه کنیم؛ نه اینکه بگویم ایشان دانشگاه یا دانشکده خاصی رفته است. آن دانشکده‌ها آدم‌های بزرگ را تربیت میکردند. مثل دانشگاه هاروارد آمریکا که سیاستمداران بزرگ آمریکا معمولاً از این دانشگاه بیرون می آیند. آن هم رشته‌ی حقوق و مانند اینها. یعنی فردی می‌رود

سید با همکاری
که با حاج قاسم
داشت و بارایزنی
و اینها تصمیم
گرفت که در
سوریه وارد جنگ
بشود. خیلی
بحثهای زیادی
شد. بعد از یک
مدتی آقای سید
حسن در یکی از
سخنرانی‌هایش
گفت به ما
میگفتند آقا وارد
این جنگ نشوید،
محبوبیت تان را
از دست ندهید.
ما میدانستیم
همچنین اتفاقی
خواهد افتاد.



خاستگاه تواضع نمر الله

آقای سید حسن نصرالله فرزند یک خانواده‌ی متوسط به پایین از نظر اقتصادی شیعیان بود. یک زمانی که در لبنان، شیعیان عموماً فقیر بودند. یعنی دهه‌های پنجاه و شصت میلادی، دهه‌ی هفتاد میلادی شیعیان از نظر وضعیت اقتصادی خیلی ضعیف بودند. از نظر سیاسی هم ضعیف بودند و قدرت دست طوایف دیگری بود.

آنجا و آن فرد معلوم است که بعدها در دولت، یک آدمی میشود.

نه، ایشان مسیر خیلی طبیعی را طی کرد. از نوجوانی ـ از سن چهارده پانزده سالگی ـ وارد کار سیاسی شد. جامعه‌ی لبنان جامعه‌ای به شدت سیاست زده است، به شدت سیاست زده است. چون میدانید جامعه‌ی لبنان خودش توضیح مفصلی دارد. یک جامعه‌ای است از نظر رسانه‌ای کاملاً باز، انواع و اقسام تلویزیون و رادیو و روزنامه و نشریه و این سالهای اخیر، سایت و گروه. بعد هم چون دولت مرکزی همواره تقریباً ضعیف بوده، کاملاً محیط باز بوده. محیط لبنان این قدر باز بود که انقلابیون کشورهای عربی و غیرعربی که تحت تعقیب بودند می‌آمدند در لبنان زندگی میکردند. خیلی از اینگونه آدمها ـ مخصوصاً در دوران جنگ داخلی که دولت مرکزی اسماً وجود داشت ولی عملاً وجود نداشت ـ به لبنان آمدند.

بنابراین لبنان یک محیط امنی بود که طرف میتوانست بیاید در اینجا اقامت کند. این باعث غنای فرهنگی و سیاسی این کشور شده بود. از هر جناحی که شما فکر کنید، چپ، کمونیست، سوسیالیست، لائیک. از انسان‌های ملحد بگیر تا آدمهای اسلام‌گرا و انواع و اقسام گروه‌ها. بعد هم چون رسانه‌ها زیاد بوده و هستند، این فضای کاملاً باز و تا حد زیادی هم بی‌در و پیکر باعث شده بود هر کس هر چه دلش بخواهد، بگوید. این فضای باز، واقعاً یک مضراتی داشت. خیلی جاها لطمه میزد؛ اما یک محسانی هم داشت. یکی اینکه مردم لبنان حق مردم عادی، خیلی اهل تحلیل سیاسی اند. واقعاً تحلیلهای عمیق دارند. به راحتی میتوانند یک وضعیت منطقه را برای شما تشریح کنند. شما با یک آدم ساده‌شان هم راه میروی، این را میدانید؛ چون این جامعه مرتب مثلاً برنامه‌های تلویزیونی تاکشو دارد. برنامه‌های تاکشوی سیاسی، گفتگوهای سیاسی، سه ساعت طول میکشد. برای کسی که تازه از ایران به آنجا برود، تعجب می‌کند. میگوید مردم لبنان چه حوصله‌ای دارند مثلاً سه ساعت مینشینند گفتگوی سیاسی می‌بینند. تازه یک شبکه هم نیست. هفت، هشت، ده تا شبکه است و از هر شبکه هم همه اینها پخش می‌شود. همه شبکه‌ها هم خصوصی‌اند. یک شبکه‌ی دولتی دارد که آن را هیچ کس نگاه نمیکند. بقیه، همه‌ی این برنامه‌های تاکشو و همه این شبکه‌ها خصوصی‌اند. مردم هم مینشینند نگاه میکنند. این قدر تضارب آراء وجود دارد، این قدر نقد و ضدّ نقد وجود دارد که این باعث میشود مردم اصلاً به صورت طبیعی خیلی سیاسی باشند. خیلی اهل تحلیل باشند.

آقای سید حسن نصرالله از نوجوانی وارد این بحثهای سیاسی شد. نوجوانی ایشان مصادف بود با دهه‌ی هفتاد میلادی، دهه‌ی پنجاه شمسی. زمانی بود که امام موسی صدر در صحنه‌ی سیاسی اجتماعی فرهنگی لبنان خیلی بارز شده بود. و توانسته بود یک سر و سامانی به شیعه بدهد. مجلس‌اعلای شیعیان لبنان را درست کرد و یک هویت مستقّلی در لبنان به شیعیان داد. اینها توضیح لازم دارد ولی من حالا وارد جزئیات نمیشوم.

آقای سید حسن نصرالله در این محیط حضور پیدا کرد. در سال ۱۹۷۵ جنگ داخلی که شروع شد ـ آن جنگ

مسیر

فصل پنجم

مقاومت جهانی

داخلی معروف لبنان شروع شد. سال ۱۳۵۴ هجری شمسی میشود. در آن سال ۱۳۵۴ آقای سید حسن ۱۵ سال سنش بود. وقتی که جنبش امل به عنوان بازوی نظامی این شیعیان درست شد، ایشان بلافاصله با سن ۱۵ سالگی وارد این گروه شد. حالا نه به عنوان رزمنده؛ چون سنش کم بود؛ اما جنبش امل، یک تشکیلات وسیعی بود. کار فرهنگی میکرد، کارهای تبلیغی میکرد، ایشان هم در این کارها رفت. ابتدا در همان زادگاه پدری‌شان یعنی بازوریه ـ یک شهرک در جنوب لبنان ـ شروع به فعالیتهای فرهنگی کرد. او با سنّ خیلی کم، بسیار آدم پُرانگیزه‌ای بود. در همان شانزده، هفده سالگی تصمیم گرفت به عراق مهاجرت کند. برود آنجا و در نجف درس طلبگی بخواند. خود این یک تصمیم انقلابی بود. ببینید در لبنان آن نهاد دینی خیلی قوی نیست. یعنی مردم از جهت تاریخی متدین بودند؛ ولی اینکه کسی از خانواده‌ها، بچه‌هایشان را بفرستند بروند روحانی بشوند، اینطور نبود. معمولاً بچه‌هایی که پدرهایشان روحانی بودند، بچه‌هایشان را طلبگی میفرستادند؛ ولی ایشان از یک خانواده‌ی غیرروحانی رفت و طلبه شد. خودش هم تصمیم گرفت که برود. این که شما در آن سنّ مهاجرت کنی از کشوری مثل لبنان بروی عراق و شهر نجف ـ عراقی که تحت حاکمیت صدام و حزب بعث بود ـ خیلی تصمیم عجیبی بود؛ اما ایشان رفت. سرّآغاز تغییرات از همینجا شروع شد. آنجا با آقای سید عباس موسوی همراه شد. سید عباس موسوی چندین سال بزرگتر از آقای سید حسن نصرالله بود.

♦ یعنی در نجف ایشان را شناخت؟

ظاهراً یک شناخت مختصری از لبنان داشتند که با هم هماهنگ کردند؛ ولی شکل‌گیری رفاقت و همراهی با ایشان در نجف بود. آقای سید عباس موسوی شهید بزرگوار، اولین دبیرکل حزب الله است که شهید شد. ایشان از طلبه‌های آیت الله شهید سید محمدباقر صدر بود. آقای سید حسن نصرالله را در این جلسات با خودش همراه کرد. و جالب اینجا بود که آقای سید محمدباقر صدر دست این دو نفر و چند نفر دیگر از طلبه‌های لبنانی را گذاشت در دست امام خمینی (ره). امام آن موقع در نجف، تبعید بودند. آقای سید محمدباقر صدر، حلقه‌ی وصلی بین اینها و به خصوص با بیت امام (دفتر امام در نجف) بود. آن موقع آقای سید محمدباقر صدر تأکید داشت که طلبه‌های مبارز و خوش فکر را وصل کند به امام. آن شهید بزرگوار آینده را میدید که اینها باید با یک مرجع تقلید و مثل امام مرتبط باشند. خودش هم مرجع تقلید بود ولی میخواست اینها را به آن سمت هدایت کند.

اولین آشنایی آقای سید عباس موسوی و سید حسن نصرالله با حضرت امام در نجف اتفاق افتاد. موقعی که حضرت امام آنجا بودند با بیت امام و افرادی که در بیت امام بودند ارتباط گرفتند که اینها بعد از انقلاب برگشتند مسئول و سفیر شدند. اینها خیلی تأثیرگذار بود. این ارتباط برقرار شد اما خیلی طولانی نشد چون صدام موج اخراج ایرانی‌ها و لبنانی‌ها از عراق را شروع کرد. یک عده‌ی زیادی ایرانی را اخراج کرد نه فقط حالا بحث نجف؛ بلکه در کل عراق. لبنانی‌ها را هم اخراج کرد. به خصوص که بیشتر لبنانی‌ها طلبه‌ها بودند. آقای سید حسن و سید عباس

مجبور شدند برگردند به لبنان.

وقتی به آنجا برگشتند، وصل شدند به آقای امام موسی صدر که ایشان پسر عموی آقای سید محمدباقر صدر است. به عنوان طلبه‌های آقای سید محمدباقر صدر رفتند در کنار آقای امام موسی صدر. این هم در روحیه و شناخت آنها بسیار تأثیرگذار بود. چون خاطراتی هست که امام موسی صدر در چهره‌ی سید حسن نصرالله بسیار جوان، یک رهبری عظیم را دیده بود. همان جا هم گفته بود. این جزو اتفاقات عجیب زندگی آقای سید حسن نصرالله است که داستانش را آنهایی که بودند تعریف کردند. جالب اینجا بود که ایشان با سید عباس موسوی به آنجا رفت؛ ولی آقای سید موسی صدر در این فرد، یک چیز جدی دید.

اینها همه در مقطع بین سالهای ۵۵ و ۵۶ شمسی اتفاق افتاد. در نهایت، متأسفانه به علت مفقود شدن آقای امام موسی صدر در مرداد ماه ۱۳۵۷ این ارتباط هم قطع شد. آن تاریخ، تاریخی بود که در ایران حرکتی علیه نظام شاه در جریان بود که در نیمه‌ی اول سال ۵۷ بیشتر جنبه‌ی چهلمی داشت ولی از نیمه‌ی دوم یعنی از پاییز ۵۷ این حرکت ضد شاه، سراسری شد. انقلاب، تحصن، درگیری‌ها.

در آن زمان اینها گمشده‌ی خودشان (امام موسی صدر) را در امام دیدند. باورشان این بود که درست است امام موسی صدر را از دست دادیم؛ اما خداوند این آقای روح الله موسوی را که در نجف بود و ما رفتیم خدمتش، به ایران برگرداند و موفق شد رژیم شاه را سرنگون کند. انقلاب اسلامی را به پیروزی برساند و نظام جمهوری اسلامی را درست کند. این بود که از همانجا ارتباط‌های قدیمی را با اعضای بیت امام در ایران، برقرار کردند.

در دوران انقلاب یک حرکتی در بین مردم لبنان تحت عنوان کمیته‌های کمک به مردم ایران شروع شد. چون خودتان میدانید سال ۵۷ رژیم شاه اجازه‌ی پخش مواد سوخت را به آن موقع نفت بود، گاز و گازکشی نبود. برای گرمایش خانه‌ها نمیداد، گازوئیل نمیداد، آذوقه را توزیع نمیکرد. اینها در حد همین بضاعت کم‌شان. که خودشان فقیر بودند. کمیته‌هایی را در مساجد برای جمع آوری کمک و ارسال به ایران درست کردند. بعداً یکی از پایه‌های اصلی شکل‌گیری مقاومت همین کمیته‌ها بودند. چند تا پایه داشت یکی این کمیته‌ها بودند. جوانهایی به صورت خودجوش در مساجد دور هم جمع شده بودند کمک جمع آوری میکردند و با هر طریقی زمینی، یا تبدیل کردنش به پول نقد، این کمک‌ها را به ایران میفرستادند.

♦ عموم مردم ما شاید نمی‌دانند لبنانی‌ها پیش قدم بودند برای کمک به مردم ایران! شاید خیلی از سیاسیون هم ندانند.

نه، خیلی‌ها میدانند. اتفاقاً می‌دانند که اینها اول به ما کمک کردند. خیلی جالب است. آن هم در یک نداری، در یک فقری که خودشان داشتند، ولی واقعاً این قدر اینها از این اتفاقی که در ایران دارد می‌افتد، هیجان زده شده بودند، که از لقمه‌ی عیش خودشان و زندگی خودشان زدند برای کمک به ایران. بعد هم اتفاقی‌هایی که افتاد، اینها

من همیشه به دوستان گفتم
که تا وقتی شهید میدهم،
انقلابمان بیمه است. هر
وقت دیدید دیگر کسی
نیست که حاضر باشد شهید
بشود، بفهمید که سقوط
نزدیک است.





در همین چیزی که الان ما میگوییم جهاد تبیین، این قدر این فرد تأثیر گذار بود. اگر این قدرت بیان نبود، قدرت اقناع، این صداقت، این محبتی که سید در دل مردم داشت، چه کسی میتوانست این بحران را اداره کند؟ اصلاً کار لبنان تمام بود.

یکی از پایه‌های تشکیل مقاومت اسلامی و حزب الله در لبنان بودند.

این آقای سید حسن نصرالله هم جزو همینهایی بود که در این مساجد این فعالیتها را میکرد. علاوه بر آن درس طلبگی اش را و آن تحصیلات را در کنار سید عباس موسوی که در حوزه‌های علمیه‌ی لبنان موجود بود، ادامه میداد.

جنگ تحمیلی که شروع شد، اینها به شدت نگران آینده‌ی انقلاب و جمهوری اسلامی بودند. چون صدام را از نزدیک میشناختند و میدانستند این چه جور جنایتکاری است. این بود که یک سری از بچه‌های لبنانی آمدند وارد جبهه‌های ما شدند و جنگیدند. یک عده‌شان شهید شدند و یک عده‌شان هم بعداً به لبنان برگشتند و اینها هم جزو همان بنیانگذاران حزب الله و مقاومت اسلامی شدند. الان من شهدایی را در لبنان و در مزارشان دیدم که روی مزار اینها نوشته بودند در جبهه‌ی جنگ ایران و عراق به شهادت رسیده اند. اینها کسانی بودند که عمدتاً با شهید چمران کار میکردند. یک بخششان از طریق شهید چمران آمدند و به خاطر ملت ایران به شهادت رسیدند. یک بخششان هم کسانی بودند که از طریق حاج عماد مغنیه آمدند. حاج عماد مغنیه خودش رفته بود در گروه‌های فلسطینی جنبش فتح. خیلی هم به یاسر عرفات نزدیک شده بود. در جوانی اش رئیس تیم حفاظتی یاسر عرفات بود. این قدر آدم بااستعدادی بود که یاسر عرفات به او اعتماد کرده بود و این قدر به او جایگاه داده بود. اینها در لابلای تاریخ گم است.

خب ما اینجا یک حادثه‌ی عجیبی داریم. حضرت امام خمینی در سال ۱۳۶۰ یک حکم شرعی برای آقای سید حسن نصرالله صادر می‌کند که ایشان ۲۱ سالش است. حالا این حکم چه بود؟ من این را اولین بار در یک مجله دیدم، واقعاً باورم نمی‌شد. اصلاً تعجب کردم. در سن ۲۰ سالگی یک طلبه‌ی کاملاً جوان و ناشناخته بود. سال ۱۳۶۰ حزب الله هم تشکیل نشده بود. حزب الله سال ۱۳۶۱ تشکیل شد. امام، اذن گرفتن وجوهات شرعیه را در لبنان به آقای سید حسن نصرالله دادند. من وقتی اولین بار این را در مجله‌ی شاهد دیدم. آن موقع هم لبنان در بوم که برابیم آورده بودند. واقعاً یک سؤال بود. گفتم آن موقع کسی اصلاً سید حسن را نمیشناخت. اصلاً یک جوان بود. معروف بود که امام در بحث وجوهات بسیار

ذخیره الهی مقاومت

آقای سید حسن نصرالله یک ذخیره‌ی الهی بود. خداوند متعال در وجود او، توانایی‌هایی را گذاشت. از هوشمندی، ذکاوت، شجاعت، قدرت بیان فوق العاده، تواضع، تقوا و صفاتی که حالا بعد صحبت خواهم کرد. خداوند این توفیق را به او داد که در این راه بیاید در مسیر درست قرار بگیرد.



سختگیر بود. یعنی نماینده‌هایی را تعیین میکرد که معمولاً خب آدمهای خیلی مهم، مجتهدهای سطح بالا بودند. امام هم بسیار سختگیر بود که این وجوهات خدای ناکرده یک بار در جای غیرشرعی مصرف نشود. این است که باید حتماً به آن فرد اعتماد میکرد. چگونه به یک طلبه‌ی ۲۱ ساله‌ای که از نظر سواد حوزوی هنوز در مراحل اولیه‌ی حوزه بوده، اعتماد کردند؟!

من این سؤال در ذهنم بود تا اینکه یک سال ماه رمضان، یک جایی در لبنان افطاری بود. من بودم و آقای سید حسن نصرالله هم به عنوان سخنران آمده بودند. من از ایشان سؤال کردم گفتم آقا سید! آیا یک همچنین چیزی واقعیت دارد؟ گفت بله. گفتم چطور شد که امام به شما دادند؟ گفت خودم هم نمیدانم. حالا نمیدانم تواضع میکرد یا هر چه، گفت خودم هم نمیدانم چرا امام به من داد. وقتی میگویم این ذخیره‌ی الهی است، این دیگر یک چیز عادی‌ای نیست. یک وقتی آدم شهرت پیدا می‌کند و از نظر شهرت شناخته میشود. یک وقت نه، یک جوان ۲۱ ساله مگر چقدر سابقه‌ی مبارزاتی داشته که مثلاً بخواهد شناخته شده باشد؟ بعد هم علمای بزرگی در لبنان بودند، علمای بزرگی وجود داشتند که می‌شد به آنها سپرد.

♦ معمولاً علمای با سن و سال بالاتر و شناخته‌شده‌تر در معرض انتخاب این وکالت قرار میگیرند.

خیلی. اصلاً الانش هم رسم نیست. الانش هم رسم نیست. یک وقت بله یک سری افراد هستند امام جماعت مسجدها، جوان هم هستند، شما میروید میگویید آقا وجوهات میگیری؟ او هم می‌گوید: «مرجعت چه کسی است؟ من این را میرسانم به دست مرجعت.» میگویم فلان شخص. میگوید خب باشد. بعد رسید میگیرد می‌آورد به شما میدهد. این فرق می‌کند.

♦ سید از نزدیکان امام و در ایران نبوده و ظاهراً شناخت عمیقی وجود نداشته است.

یک شناخت موقتی در طول اقامت در نجف بوده. ولی امام در وجود این فرد – مثل امام موسی صدر و با آن دید الهی اش - یک چیزی میدیده که در آن سن بسیار کم. قبل از تشکیل حزب الله. آمده یک همچنین چیزی را حکم داده است. وقتی شما اینها را کنار هم میگذاری، متوجه میشوی یک قصه‌ی خیلی فراتر از یک امر عادی است. این مؤید من الله است. تأیید الهی پشتش است.

به هر صورت اینها برگشتند لبنان. آقای سید عباس موسوی از شیعیان بقاع است. دوستانی که با لبنان آشنايند میدانند که ما به طور تاریخی دو منطقه‌ی کاملاً (یعنی عمدتاً) شیعه نشین در لبنان داریم. یکی جنوب لبنان است. یکی منطقه‌ی بقاع در شمال شرقی لبنان است. از این دو منطقه تعداد زیادی آدم مهاجرت کرده و آمده اند در حومه‌ی جنوبی بیروت به نام ضاحیه. آنهایی که در ضاحیه‌اند، همه‌شان مهاجرت کرده و مهاجرت کردند یا از بقاع. در خود شهر بیروت ما یک مناطق شیعه نشین داریم. اینها شیعیان لبنانی اصلیند، بیروتی اصلیند، اصل بیروتند؛ ولی ضاحیه این طور نیست. ضاحیه شیعیان مهاجرتند.



ورود به دنیای سیاست

آقای سید حسن نصرالله از نوجوانی وارد این بحثهای سیاسی شد. نوجوانی ایشان مصادف بود با دهه‌ی هفتاد میلادی، دهه‌ی پنجاه شمسی. زمانی بود که امام موسی صدر در صحنه‌ی سیاسی اجتماعی فرهنگی لبنان خیلی بارز شده بود. و توانسته بود یک سروسامانی به شیعه بدهد.



مهاجرت میکنند. ضمن اینکه جنوب لبنان هم چسبیده به دریای مدیترانه است و شهرهای ساحلی معمولاً از نظر فرهنگی خیلی حالت پیچیده و متنوعی دارند؛ چون آدمهای مختلف با فرهنگهای مختلف، برای تجارت می‌آیند دریا.

این است که شما وقتی که شیعیان بقاع را با شیعیان جنوب مقایسه میکنی تفاوتشان را می‌بینی. نه تنها لهجه، که لهجه‌شان با هم فرق می‌کند. حتی در لبنان در عربی صحبت کردن هم با هم فرق میکنند. از نظر فرهنگی میبینی که با هم متفاوتند. یک صفات مثبتی شیعیان بقاع دارند و یک صفات مثبتی شیعیان جنوب. مثلاً الان در جنوب لبنان معروف است که مردم خیلی مقتصدند؛ یعنی اگر یک دلار برای شما خرج کنند باید مطمئن باشند یک دلار و نیم برمیگردد. بین خودشان اینها را میگویند. ولی در بقاع نه، طرف اگر به شما علاقه‌مند باشد، مهمانش باشید، هر آنچه از دستش بریاید، بدون چشم داشت برای شما هزینه می‌کند. این خصوصیاتشان است.

خب این دو تا با اینکه فاصله‌شان خیلی کم است، یعنی فاصله شاید حدود ۵۰، ۶۰ کیلومتر است؛ اما ارتباطی با هم نداشتند. شیعیان بقاع در زمان خودشان زندگی میکردند. ازدواج یا ارتباط بینشان وجود نداشت. امام موسی صدر آمد برای اولین بار این دو جامعه را به هم ارتباط داد. من در یک تحلیل اسرائیلی میدیدم از شخصیت امام موسی صدر، خیلی جالب بود برایم. یک تحلیلگر اسرائیلی روی شخصیت امام موسی صدر کار کرده بود و گفته بود این فرد چون از ایران آمده بود. ایران یک کشور بسیار بزرگ است و از نظر جغرافیایی وسیع است. یعنی ساعت‌های زیادی بین شهرها فاصله است؛ در حالی که لبنان از مرز شمالی‌اش تا مرز جنوبی‌اش دو ساعت راه است. یعنی شما راه بیفتید تمام است. عمق هم ندارد، عمقش ۴۰، ۵۰ کیلومتر است. او میگفت امام موسی صدر وقتی آمد متوجه شد این جدایی غیرطبیعی است. اینها دو جامعه‌ی شیعه اند خیلی هم به هم نزدیکند. به نسبت ایران این مسافت ۴۰، ۵۰، ۶۰ کیلومتر مسافتی نیست. تهران تا قم ۱۲۰ کیلومتر است. این بود که امام موسی صدر اولین گام را برداشت برای اینکه این دو تا اجتماع را به هم ارتباط بدهد. مجلس اعلای شیعیان را که درست کرد هم از شیعیان جنوب بود، هم از شیعیان بقاع. تحصیل کرده‌های هر دو گروه را آورد در آن مجلس. این گام‌های اولیه را امام موسی صدر برداشت؛ ولی باز می‌گویم چون امام موسی صدر مفقود شد، متأسفانه این تلاشها ناقص و ابتر ماند.

زندگی آقای سید حسن نصرالله یک زندگی عجیبی است. ایشان اهل جنوب بود؛ اما حوادث به سمتی پیش رفت که ایشان مجبور شد چند سال در بقاع زندگی کند که حالا توضیح میدهم. این باعث شد این فردی که از نظر هوشمندی بسیار سطح بالایی داشت کاملاً جامعه‌ی بقاع را بشناسد، شیعیان بقاع را بشناسد، آداب و سنن‌شان را بشناسد. چگونه با اینها باید تعامل کند که اینها را جذب کند. خودش جنوبی بود، جنوب را که خیلی

♦ تفاوت بقاع و جنوب را باید اول مخاطب ما کاملاً متوجه شود

خب برای شناخت شخصیت آقای سید حسن نصرالله من لازم است که تفاوت بین شیعیان بقاع و شیعیان جنوب را توضیح بدهم. از نظر فرهنگی با هم خیلی متفاوتند. هر دو شیعه‌ی دوازده امامی و متدین اند. شیعیان بقاع جامعه‌ی عشایری اند. عشایر به معنای متداولش؛ ولی جنوب از نظر اجتماعی جامعه‌ی فئودالی بود. به معنای عشایری نبود. خان‌هایی وجود داشتند که برگردی مردم سوار بودند. ظلم هم میکردند شیعه هم بودند. ما هم در ایران، مثل همان‌ها، خان داشتیم. این یک تفاوت که خیلی در فرهنگ اینها تأثیر گذاشت.

عشایر یک بحث مفصلی است. عشایر در همه جای دنیا یک خصوصیات مشترکی با هم دارند. اولاً عشایر بسیار شجاعند، به خصوص در بحثهای جنگی. بسیار آدمهای سخاوتمندی اند. حتی در فقرشان هم سخاوتمندند. یعنی شما مهمان فقیرترین‌شان بشوی، اگر یک مرغ داشته باشد آن را برای شما سر میبرد. میگوید چون مهمان آمده من باید آن که دارم را بدهم. خیلی سخاوتمندند. خیلی عاطفه‌ای هستند. این ویژگی، یک جایی خیلی نقش مثبتی دارد و یک جایی خیلی منفی میشود. وقتی یک کسی را دوست دارند حاضرند برایش بمیرند. ولی خدا نکند با یک کسی بد بشوند. دیگر در دشمنی هم بسیار افراط میکنند. همان طوری که در دوستی افراط میکنند. حالا دوستی افراط کردن خیلی اشکال ندارد. ولی در دشمنی افراط کردن خطرناک است. این است که خیلی راحت دست به سلاح می‌برند، عشایر هر جا هستند، مسلح‌اند و دست به سلاح می‌برند و اختلافات ساده تبدیل به درگیری‌های مسلحانه میشود. از نظر فرهنگی و سطح علمی هم عشایر معمولاً سطح‌شان متوسط. اگر نگوئیم پایین‌تر. است؛ چون جنبه‌ی عشایری. لفظ توهین منظورم نیست. جامعه‌ی روستایی و اینهاست. اقتصاد، اقتصاد کشاورزی است. مردم جنوب از نظر فرهنگی سطح‌شان بالاست. مرکز تربیت علمای بزرگ شیعه در جبل عامل است. جبل عامل معروف است. جبل عامل یک منطقه‌ی کوهستانی در جنوب لبنان است. بزرگترین علمای شیعه که از لبنان آمدند. علمای جبل عامل. از آن منطقه بودند یعنی از نظر فقه شیعه، یک سنت تاریخی عظیم آنجا هست. بگذریم.

از نظر فرهنگی و تحصیلی سطح‌شان نسبت به بقاع بالاست. مهاجرین شیعه‌ای که رفتند خارج از لبنان در کشورهای مختلف منتشر شدند عمدتاً از جنوب لبنان اند نه از بقاع. از بقاع هم داریم؛ ولی به نسبت شیعیان جنوب خیلی کمتر هستند. این حجم عظیم مهاجرین، ارتباطشان را با داخل حفظ کردند. تابست‌ها برمیگردند و میروند فامیلهایشان را می‌برند و می‌آورند. جهان دیده‌اند، فرهنگهای مختلف را دیده‌اند، به زبان‌های مختلف صحبت می‌کنند. مثلاً شما در جنوب لبنان خانواده‌ای پیدا نمیکنی که یک عروس خارجی نداشته باشد. از هر جای دنیا که فکر کنی. از اروپا، آمریکا، آمریکای لاتین، آفریقا، رفتند آنجا ازدواج کردند. خیلی عادی است. عروس خارجی داشتن خیلی بین‌شان عادی است. ولی وقتی میروی در منطقه‌ی بقاع، نه، این را نمیبینی. چون خیلی کمتر



نقطه اتصال جوانان مبارز

آقای سید محمد باقر صدر دست این دو نفر و چند نفر دیگر از طلبه های لبنانی را گذاشت در دست امام خمینی (ره). امام آن موقع در نجف، تبعید بودند. آقای سید محمد باقر صدر، حلقه ی وصلی بین اینها و به خصوص با بیت امام (دفتر امام در نجف) بود. این ارتباط مقدمه ی پیوند تاریخی شد.



♦ تا بیروت.

تا بیروت، بلکه از یک طرف تا بقاع هم رفتند. یک جایی هست به نام زهر البیدر. آنهایی که با جغرافیای لبنان آشنا هستند، می دانند بالاترین نقطه ی ارتفاع جاده ی بیروت به مرز این منطقه به نام زهرالبیدر است. اسرائیل تا آنجا هم رفت؛ ولی دیگر از آنجا به پایین سرزیر نشدند.

♦ بیروت را هم گرفتند؟

بله بیروت را هم گرفتند. نظامی های اسرائیل آمدند و اشغال کردند. آمدند داخل شهر.

♦ دولت لبنان چه کرد؟

هیچ! دولت هم سر کار بود؛ اما اصلاً یک چیز مسخره ای بود. مثلاً من یک بار از کنار یک پادگان لبنان رد می شدم یک برادر لبنانی همراهان بود. گفت این پادگان را میبینی؟ گفتم آره، گفت در آن زمان، آنها آمده بودند و اینجا را اشغال کرده بودند. اینطور بود که مثلاً نیروهای ارتش لبنان داشتند ورزش صبحگاهی میکردند، ستونهای اسرائیلی و گشتی هایشان هم می آمدند از آنجا رد می شدند، هیچ کس هم با هیچ کس کاری نداشت. لبنان یک همچنین کشور عجیب و غریبی است.

دوران جنگ داخلی بود. سال ۱۹۸۲ هفت سال بعد از جنگ تحمیلی شروع شده بود. جنگ تحمیلی ۱۹۷۵ شروع شد. گروه ها داشتند با همدیگر می جنگیدند. ولی یک نیروی اشغالگر هم آمد آنجا را اشغال کرد. البته در همان اوایل، گروه های چپ گرا یک عملیاتی را انجام دادند و چند افسر اسرائیلی را در خیابان معروف الحمراء بیروت در یک کافه تریا ترور کردند. این باعث شد که اسرائیل فهمید نگه داشتن بیروت هزینه بر است؛ لذا از بیروت خارج شد. اسرائیل آمده بود وارد بیروت هم شده بود اما اصلاً وارد ضاحیه نشد؛ چون میدانست اگر ضاحیه برود، یک منطقه ی پرجمعیتی است که جنگیدن در آن وحشتناک است. ولی بیروت غربی را رفته بودند و وارد شده بودند. آنها مجبور شدند آنجا را ترک کنند و بروند یک رودخانه ای پایین تر از بیروت، به نام النهرالاولی. رودخانه ی اول به آن میگویند. بعد از یک مدت کوتاهی رفتند پشت آن رودخانه. دو سه سال از جنوب تا نهرالاولی آمده بودند. در سال ۱۹۸۵ بر اثر ضرباتی که مقاومت اسلامی (یعنی حزب الله) به اسرائیل زد، از این نهرالاولی هم عقب نشینی کردند و رفتند در همان کمربند امنیتی ۱۹۷۸. در این کمربند بودند تا سال ۲۰۰۰ که کلاً مجبور شدند از آنجا بیرون بروند. اینجا نقطه ی عطف زندگی آقای سید حسن نصر الله، بلکه کل حزب الله است.

♦ سال ۶۱.

سال ۶۱ شمسی و ۸۲ میلادی. چرا؟ چون شیعیان لبنان از جمهوری اسلامی کمک خواستند. اینکه آقای جمهوری اسلامی، شما انقلاب اسلامی هستید، شما امام خمینی مرجع تقلید ما هستی، اسرائیل حمله کرده، مناطق ما را گرفته، به داد ما برسید. اینجا بود که سپاه به کمک شیعیان لبنان آمد. در حالی که ما خودمان

خوب میشناخت. و حتی یک بار گفت من دیگر خودم بقاعی ام، آنقدر که چند سال در آنجا زندگی کرد. آقای سید حسن نصر الله، صفات مثبت هر دو گروه را داشت. این که شما می بینید تمام شیعیان لبنان عاشق دیوانه وار این شخصیتند، برای این است که واقعاً جمع بین این دو تا بود. این خیلی نکته مهمی است. ممکن است در ایران این نکته را خیلی ها بشوند و بگویند خب حالا که چه مثلاً؟ نه، این یکی از رمزهای موفقیت آقای سید حسن نصر الله بود که کاملاً این جامعه را میشناخت. دو جامعه را میشناخت و در دیرکلی حزبش، کاملاً اینها را رعایت میکرد. حالا بعد توضیح میدهم ما یک چیزی در حزب الله داریم به نام شورای قرار، شورای قرار یعنی شورای رهبری. همیشه چند نفر عضوند. حالا بعضی مواقع تعداد تغییر می کند، بین نه نفر و هشت نفر هستند. ایشان همیشه سعی میکرد نصف نصف باشد. نصفی از شیعیان بقاع، نصفی از شخصیت های جنوب. نه اینکه بگویند چون جمعیت شیعیان جنوب بیشتر است، تعداد بیشتری از اینها باشند. مثلاً بگویند از نه نفر، هفت نفر مثلاً از جنوب باشند و دو نفر از بقاع. نه. میگفت خودش مثلاً دیرکل بود. چهار نفر از این طرف و چهار نفر از آن طرف. خیلی روی این نکته حساس بود. چون حساسیت هست که آقا چرا مثلاً ما کمترین؟ اینها جزء آن هوشمندی های این فرد بود. خیلی هم به شیعیان بقاع علاقه مند بود. نه اینکه بگویم به خاطر فرماندهی. نه. همین هم برایش محبوبیت ایجاد میکرد. خب ایشان آمدند و برگشتند و جنگ تحمیلی که در ایران شروع شد و گفتم که چه اتفاقی افتاد.

اما اتفاق مهم در خرداد ماه ۱۳۶۱ اتفاق افتاد. موقعی که خرمشهر در سوم خرداد ۶۱ آزاد شد. دو هفته ی بعد از سوم خرداد ۱۳۶۱، اسرائیل به لبنان حمله کرد. یک جنگ تمام عیار بود. ارتش اسرائیل حمله کرد و آمد تا بیروت.

♦ قبل از آن سابقه ی تعرض نبود؟

چرا قبل از آن سابقه ی تعرض در جنوب لبنان در سال ۱۹۷۸ میلادی داشت. اواخر سال ۱۳۵۶ میشود زمستان ۱۹۷۸ که اسرائیل حمله کرد و یک بخشی را در جنوب لبنان اشغال کرد و یک گروهی به نام «سعد حداد» را درست کرد.

♦ اسرائیل؟

بله. از لبنانی های مزدور که در آن کمربند امنیتی، هم پیمان اسرائیل بودند؛ اما در سال ۱۳۶۱ شمسی از این کمربند امنیتی آمد تا بیروت. کل جنوب لبنان را گرفت، شاید نود درصد جنوب لبنان شیعیان باشند، یعنی معروف است که به آنجا میگویند «بحر الشیعه». در لبنان، دریای شیعه در جنوب لبنان است. البته اهل سنت هم هستند. مثلاً شهر سیدا یک شهر عمدتاً اهل سنت است.

♦ میلادی اش چه سالی میشود؟

در سال ۱۹۸۲ ماه ژوئن اینها حمله کردند و آمدند...

جنگ داشتیم. در وسط بلکه اوایل جنگ خودمان هم بود. یعنی از هشت سال ما سال ۶۱ میشود چه؟ دومین سال جنگ است؛ یعنی شش سال هم جنگمان ادامه داشت. ولی با این حال آمدند و مأموریت پیدا کردند که جوانهای لبنانی را آموزش بدهند و اینها از کشورشان دفاع کنند. این هم خودش یک ماجرای دارد. ولی من چون خیلی در مورد این صحبت کردم احتمالاً جاهای دیگر دوستان بتوانند ببینند. این را نمیگویم که حالا چطور شد مأموریت سپاه تغییر کرد. اول قرار بود سپاه عملیاتی وارد بشود. یعنی بجنگد، اما بعد بنابر دستور حضرت امام، مأموریت از عملیاتی به مستشاری تغییر کرد. که امام فرمودند شما نباید بروید به نیابت از مردم لبنان بجنگید. ما خودمان جنگ خودمان را داریم. شما بروید آموزش بدهید. جوانهای داوطلب لبنانی را شناسایی کنید، به سپاه جذب کنید، آموزش بدهید، مسلح کنید، سازماندهی کنید تا اینها بروند از کشور خودشان دفاع کنند.

این هم خودش جزو معجزات امام بود. امام که هیچ مؤسسه راهبردی نظامی را اداره نکرده بود، ولی آن چنان دید الهی داشت که یک نهالی را کاشت که الان شده حزب اللهی که اسرائیل ۶۶ روز با آن میجنگد و نمیتواند شکستش بدهد.

خب اینجا آن مناطقی است که توسط اسرائیل اشغال شده بود؛ اما بقاع اشغال نشده بود. لذا سپاه رفت در بقاع مستقر شد. سپاه که رفت در بعلبک و آن منطقه‌ی بقاع مستقر شد، هر کسی در بیروت در جنوب میخواست آموزش ببیند مسلح بشود می آمد خودش را به بقاع میرساند. میگفت من یک نیروی داوطلبم و میخواهم بجنگم. اینکه گفتم پایه‌های تشکیل حزب الله در اینجا شکل گرفت، یکی همان کمیته‌های مردمی بود، یکی افرادی که می آمدند برای آموزش.

◆ کدام کمیته‌های مردمی؟

همان کمیته‌های مردمی مساجد که گفتم برای کمک اینها آمدند. خودشان آمدند و در بقاع مستقر شدند. یکی نیروهایی بودند که از جنبش امل خارج شدند. چون آن زمان خیلی نسبت به آقای نبیه بری انتقاد وجود داشت که چرا مثلاً اشغال را پذیرفته و دارد سازش می کند. (حالا کار به جزئیاتش ندارم.) و این باعث شد یک عده‌ی عمده‌ای از افرادی که در جنبش امل خیلی متدین بودند و نسبت به آقای نبیه بری این قلت داشتند که ایشان لائیک است. بعد هم این قصه‌ی اشغال پیش آمد. اینها از جنبش امل بیرون آمدند. از جمله آقای سید حسن نصر الله که جزو جنبش امل بود. اینها بیرون آمدند و خودشان را به بقاع رساندند. یک بخش دیگر بچه‌های حزب الدعوه بودند. حزب الدعوه یک حزب عراقی است؛ ولی یک شاخه‌ای هم در لبنان داشت به نام حزب الدعوه‌ی لبنان. اینها هم به بقاع آمدند و به اینها پیوستند. گروه‌هایی که از سه چهار جهت آمدند. یک عده‌ی زیادی هم اصلاً جوانهایی بودند که هیچ کدام گرایش تشکیلاتی نداشتند.

بعد از شهادت حاج قاسم،
ایشان خیلی بی تاب شده
بود. چون قبلاً حاج عماد
مغنیه را و بعد حاج قاسم را
از دست داد. آن بی تابی را که
من میگویم واقعاً سعادت
است.



شما بروید قصه
شهر خیام را
ببینید. شهر خیام
در یک منطقه‌ای
که نقطه صفر
مرزی است،
قرار دارد. بارها
تلاش کردند. این
شهر را با خاک
یکسان کردند
ولی نتوانستند
بگیرند. وارد
آن هم شدند
اما نتوانستند
تصرف کنند؛ چون
این بچه‌های
حزب الله با
همان امکانات
جنگیدند.

♦ آنجا محور چه کسی بود؟

اول محور سپاه بود. حتی مسئولین همه سپاهی بودند.

♦ میشود افرادی را نام برد؟

ببینید مثلاً آلان سردار دهقان که یک زمانی وزیر دفاع بودند، ایشان جزو

اولین فرماندهان سپاه در آنجا بودند.

♦ یعنی در آن هسته‌ای که در بقاع می‌گویید تشکیل شد، اینها بودند؟

بله. ایشان اصلاً به عنوان فرماندهی سپاه آنجا بود. اولینش که خود حاج

احمد متوسلیان بود که خیلی سریع مفقود شد. بعد دیگران رفتند و کار را شروع

کردند. معروف‌ترینشان آقای سردار دهقان هست که بچه‌های قدیمی حزب الله

همه ایشان را میشناسند. ایشان چند سال آنجا بود و آقای کنعانی مقدم. الان

هم حضور دارد. ایشان هم بودند. آقای سردار خاکسار بودند، سردار رضا عسکری

بودند. که بعداً مفقود شد. برای ایشان ربایش اتفاق افتاد. و چند نفر دیگر در

دوره‌های مختلف بودند. ولی معروف‌ترینشان اینهایی بود که خدمتتان عرض

کردم.

اینها آمدند یک تشکیلاتی درست کردند. اول اسمش را گذاشتند سپاه

لبنان. بعد دیدند نه. اینکه قرار نیست سپاه مأموریت انجام بدهد و مانند اینها.

اسمش تغییر داده شد به مقاومت اسلامی در لبنان. اول هم اسمش حزب الله

نبود. آقا گفتند ما یک گروه جهادی هستیم. ما گروه حزب سیاسی نیستیم. در

لبنان تا بخواهی حزب هست. قرار نیست ما برویم یک حزب درست کنیم. ما

میخواهیم اسرائیل را از خاک خودمان خارج کنیم. این بود که این کار اول تحت

عنوان مقاومت اسلامی در لبنان شروع شد؛ ولی بعد که اسرائیل آن عقب

نشینی ۱۹۸۵ را انجام داد، همه فهمیدند یک گروهی وجود دارد و دارد مقاومت

می‌کند. با اینکه به صورت رسمی هم اعلام موجودیت نکردند، چون هدف قرار

می‌گرفتند؛ اما بین سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ همه میدانستند یک گروه جدیدی

درست شده که دارد مقاومت می‌کند.

گروه‌های دیگر هم بودند. چپها بودند. دیگران بودند. همه بودند. یک

صحنه‌ی وسیعی بود. ولی در سال ۱۹۸۵ دیگر حزب الله تصمیم گرفت که

لبنان در کنار ایران

در دوران انقلاب یک حرکتی در بین مردم لبنان تحت عنوان کمیته‌های کمک به مردم ایران شروع شد. چون خودتان میدانید سال ۵۷ رژیم شاه اجازه‌ی پخش مواد سوخت را. آن موقع نفت بود، گاز و گازکشی نبود. برای گرمایش خانه‌ها نمیداد، گازوئیل نمیداد، آذوقه را توزیع نمیکرد. اینها کمیته‌هایی تشکیل دادند.



رسماً اعلام موجودیت کند. این رسماً لازم بود یک اسمی انتخاب کند. این بود که آمدند از فرهنگ ایرانی الهام

گرفتند. این هم پیشنهاد ایرانی‌ها بود که ما یک چیزی در ایران داریم به نام حزب الله که حزب سیاسی نیست.

حزب الله یعنی یک حرکت مردمی.

یادتان است اول انقلاب میگفتند حزب فقط حزب الله رهبر فقط روح الله. یعنی اینکه حزب به معنای

تشکیلاتی متداولش نیست، به معنای عموم مردم است. لبنانی‌ها آمدند همین اسم را انتخاب کردند؛ نه

به عنوان یک گروه سیاسی که حالا دبیرکل داشته باشد. آن موقع این خبرها نبود. بحث این بود که ما حزب

اللهیم، یعنی گروه خدا، گروهی که یاران انصارالله مثلاً.

جالب اینجاست که آقای سید حسن نصرالله با اینکه از روز اول بود ولی به علت اینکه سنش خیلی کم بود

جزو بنیانگذارهای اصلی به حساب نمی‌آمد. یک کمیته‌ی نه نفره به عنوان شخصیت‌های معروف و جا افتاده از

نظر سنی و اینها بودند که بنیانگذار حزب الله شناخته می‌شدند. ولی خود آقای سید حسن نصرالله آن موقع در

سال ۱۹۸۲ جزورده دویی‌ها بود.

♦ رده اولی نیست.

بله، ولی از همان موقع برادرهای سپاهی که در بقاع بودند، می‌آمدند و درباره ایشان میگفتند. از همان موقع

معلوم بود ایشان یک فرد استثنایی است. چون کارهای تبلیغاتی را به ایشان سپرده بودند. ایشان میرفت در

مساجد بقاع سخنرانی‌هایی که میکرد تحلیلهای سیاسی که میکرد، این قدر گیرا و جذاب بود که اینها میگفتند این

آدم با بقیه فرق می‌کند. مشخص بود که این آقا در لبنان و حزب اللهی که دارد تشکیل میشود، آینده‌ی درخشانی

دارد. دارم برای آن مخاطبی که میخواهد شناخت پیدا کند، بگویم این آقای سید حسن نصرالله چطور رشد کرد؟ می

خواهم بگویم ابتدا حتی در رده‌های اول هم نبود. چون سنش خیلی کم بود. الان عکسهایی هم که از بقاع هست،

شما یک جوان لاغر اندام خیلی خیلی جوان را میبینید. یک سید با لباس و معمم. در حالی که سید عباس موسوی

جزو بنیانگذاران بود.

خب وقتی سال ۱۹۸۵ بیروت کلاً تا جنوب آزاد شد، حزب الله یک سری نیروهایش را از بقاع منتقل کرد

به بیروت؛ چون بیروت دیگر امن شده بود. ازجمله آقای سید حسن نصرالله که منتقل شد به بیروت. در آن

زمان ایشان بیشتر در کارهای فرهنگی بود. ولی از اینجا دیگر آرام آرام و به صورت خیلی طبیعی داشت رشد

اتفاق می‌افتاد. هیچ برنامه ریزی خاصی هم نبود. خود خصوصیت ذاتی ایشان، هوشمندی‌اش را نشان میداد،

توانمندی‌اش در مدیریت را نشان میداد. این بود که مرتب در تشکیلات حزب الله رفت بالا. رفت بالا تا اینکه

بعد از یک مدت به عنوان مسئول جنوب انتخاب شد. گفتم که قسمت اصلی حزب الله آنجا در جنوب بود

و اصلاً جبهه‌ای بود که به آن کمربند امنیتی وصل می‌شد. مسئولیت جنوب همیشه یک جایگاه بزرگی بود و



نماینده ۲۱ ساله امام (ره)

حضرت امام خمینی در سال ۱۳۶۰ یک حکم شرعی برای آقای سید حسن نصرالله صادر می‌کند که ایشان ۲۱ سالش است. حالا این حکم چه بود؟ امام، اذن گرفتن وجوهات شرعیه را در لبنان به آقای سید حسن نصرالله دادند. در حالی که او یک طلبه‌ی ناشناخته و جوان بود، اما اعتماد الهی پشت او بود.



◆ نفردومی هم نیست؟

نه. امام موسی صدر که خیلی معروف است، خیلی محبوب است و مسیحی‌ها دوستش داشتند، چون از تقارب بین ادیان صحبت میکرد.

◆ سید حسن بین شیعه و مسیحی بوده؟

نه. گفتم گامهای اولیه را امام موسی صدر برداشت؛ ولی آن گامهای اولیه بود. بعد دیگر مفقود شد اصلاً به آن معنا به جایی نرسید. خیلی رشد نکرد. این رشد در حزب الله اتفاق افتاد. این رشد توسط حزب الله و آقای سید حسن نصر الله بود. چون سید حسن نصر الله یک بار گفت من خودم را بقاعی میدانم. واقعاً هم همین طور بود. چون سالها در بقاع زندگی کرده بود. بعد هم ترکیب سید عباس موسوی و سید حسن نصر الله، ترکیب یک بقاعی با یک جنوبی بود. هر دو یار همدیگر و همراه بودند.

ببینید از اینجا به بعد در جنوب لبنان مرحله‌ی اول زندگی آقا سید است؛ یعنی از سال ۱۹۸۲ تا سال ۱۹۹۲ (ده سال اول عمر حزب الله) آقای سید حسن رشد کرد تا اینکه مسئول جنوب شد. بعد یک تشکیلاتی در حزب الله درست شد به نام مجلس تنفیذی (یعنی شورای اجرایی) آقای سید حسن مسئول آن شد.

◆ در آن زمان سید عباس موسوی دبیرکل است؟

اولین دبیرکل، شیخ صبحی طفیلی بود که اصلاً ما منصبی به نام دبیرکلی نداشتیم تا زمانی که دیگر جنگ تمام شد. جنگ داخلی لبنان تمام شد. پیمان طائف امضا شد. شرایط داخلی لبنان تغییر کرد. آمدند و گفتند که ما الان علاوه بر اینکه مقاومت اسلامی هستیم، یک بازوی سیاسی داشته باشیم به نام حزب الله. که در صحنه‌ی سیاسی لبنان فقط به عنوان یک گروه مسلح نباشیم، بلکه به عنوان یک گروه سیاسی هم باشیم. پس باید دبیرکل داشته باشیم. اولین دبیرکلی که انتخاب شد شیخ صبحی طفیلی از بقاع بود. ایشان دوسه سال دبیرکل بود. بعد از ایشان، آقای سید عباس موسوی شد که ایشان هم از منطقه بقاع، از شهر شیت نبی بود. اما دوره‌ی دبیرکلی ایشان خیلی کوتاه بود. اردیبهشت سال ۱۳۷۰ دبیرکل شد و بهمن ماه سال ۱۳۷۰ به شهادت رسید. یعنی یک سال هم نشد. ده ماه. البته قبلش در حزب الله پستهای بالا داشت، ولی دبیرکل نبود؛ اما دبیرکلی اش خیلی کوتاه بود. با این حال شخصیت بسیار تأثیرگذاری بود. به خصوص از نظر تقوایی، از نظر ایمانی، خیلی در جوانان حزب الله تأثیر گذاشت. در این سطح در آن ده سال اول واقعاً تأثیرگذار بود. اسرائیلی‌ها فکر میکردند با به شهادت رساندن سید عباس موسوی، حزب الله از هم می‌پاشد؛ اما بعدها اعتراف کردند که این کار یکی از بزرگترین اشتباهات مان بود؛ چون سید عباس را ترور کردیم؛ اما یک کسی آمد که نه تنها صفتهای سید عباس را داشت؛ بلکه صفتهای بسیار قوی‌تری داشت. از نظر قدرت مدیریت، از نظر قدرت بیان، از نظر قدرت اقناع، بسیار اهل مطالعه، بسیار نکته‌سنج، بسیار محبوب. خیلی هم شخصیت محبوبی بود. خیلی بذله‌گو بود. شهید سید حسن نصر الله در

الان هم در حزب الله همینطور است. ایشان شد مسئول جنوب. در واقع از آن تبلیغ وارد جهاد شد. مسئولیت جهادی پیدا کرد. باز هم در اینجا توانایی‌های بسیار بالای خودش را نشان داد. اینکه چگونه با مردم تعامل میکرد، چگونه این جمعیت متفاوت را با هم جمع میکرد. ببینید شما در لبنان شیعه‌ی بقاع را بیاوری در جنوب بچنگ و شهید بشود، خیلی کار مهمی است. ما در ایران زمان جنگ تحمیلی، خیلی برایمان عادی بود از همه‌ی استانها بچه‌هایمان می‌آمدند و خوزستان می‌جنگیدند. اصلاً کسی نمیگفت اینجا جنوب است شمال است. کار نداریم. اینجا ایران است. ولی در لبنان این طوری نبود. این قدر این ترکیب اجتماعی اش با ما فرق می‌کند که شما اگر بتوانی مثلاً آن جوان بقاعی را اقنائش کنی که بیاید در یک منطقه‌ای در جنوب، هنر کرده‌ای. شاید باورناتان نشود، الان بسیاری از مردم شیعیان جنوب هنوز بقاع را ندیدند. از آن طرف، خیلی از شیعیان بقاع هنوز در عمرشان یک بار هم جنوب را ندیده‌اند.

حتی من خودم یک زمانی پیشنهاد کردم که ما یک چیزی داریم به نام راهیان نور. گفتم شما یک راهیان نور بین خودتان راه بیندازید. مثلاً در بعلبک حرم حضرت خوله دختر امام حسین هست. جزو زیارتگاه‌هاست که قبلاً خیلی چیز محقری بود. اما الان جمهوری اسلامی رفته یک بارگاه و حرم بزرگی درست کرده است. گفتم جنوبی‌ها را حتی به عنوان زیارت ببرید بقاع و بقاعی‌ها را به عنوان بازدید از جبهه‌های جنگ (همین راهیان نور) بیاورید جنوب. این خیلی عجیب است. یعنی واقعاً یک تفاوت است. انگار یک حائل نامرئی بینشان هست. مثلاً چون در لبنان یکشنبه‌ها تعطیل است، شنبه بعد از ظهر در ضاحیه هیچ کس نیست. همه می‌روند. آن کسی که جنوبی است میرود جنوب. آن کسی که بقاعی است میرود بقاع. جنوبی نمیتواند برود بقاع و بقاعی هم نمی‌تواند برود جنوب. مگر اینکه بچه‌های رزمنده باشند. هنوز هم که هنوز است ازدواج بین شان کم هست. هنوز هم که هنوز است، بیشتر مواقع جنوبی با جنوبی ازدواج می‌کند. البته به نسبت قبل خیلی بیشتر شده ولی باز هم به آن سطح خیلی بارز نرسیده است. خب شما در یک همچنین چیزی چطوری مدیریت میکنی؟ این خیلی مهم است که - با اینکه سید حسن جنوبی است - هم آن شیعه‌ی بقاع شیفته‌ی سید حسن است هم شیعه‌ی جنوب.

◆ نقطه اتصال باز هم خود سید حسن است.

واقعاً. این شخصیت این قدر از نظر فرهنگی، از نظر اجتماعی، از نظر نحوه‌ی تعامل با مردم، ابعادش مختلف است که واقعاً قابل مطالعه است. یعنی اصلاً به عنوان دبیرکل حزب الله، نباشد؛ بلکه بگوید این فرد چون محور است، چطوری عمل کرد؟ غیر از این شیعیان، بعدها مسیحی‌ها آمدند و به این جریان پیوستند. بخشی از اهل سنت آمدند و پیوستند. اینها در لبنان خیلی کار بزرگی است. اصلاً برای یک فرد امکان پذیر نیست. اصلاً در تاریخ لبنان همچنین چیزی نداریم.



شیعیان بقاع، عشایری شجاع

شیعیان بقاع و شیعیان جنوب از نظر فرهنگی با هم خیلی متفاوتند. هر دوشیعه‌ی دوازده امامی و متدین اند. شیعیان بقاع جامعه‌ی عشایری‌اند. عشایر بسیار شجاعند، سخاوتمند و عاطفی. مردم جنوب لبنان اما فئودالی بودند، خان‌ها برگرده‌شان سوار بودند. سنت علمی و فرهنگی جیل عامل نیز از آنجا برخاست.



سخنرانی‌های جدی، شوخی میکرد.

خب این ده سال اول با شهادت سید عباس موسوی تمام شد. می‌رسیم به دوره‌ی دوم زندگی آقای سید حسن نصرالله و اینکه اصلاً چطور ایشان دبیرکل شد؟ این خیلی مهم است. افرادی که در شورای قرار بودند، تقریباً می‌شود گفت سن همه آنها بیشتر از آقای سید حسن نصرالله بود. مخصوصاً علما. مثلاً همین شیخ نعیم قاسم که الان شد دبیرکل حزب الله، خب این سنش بیشتر از آقای سید حسن است. اتفاقاً ایشان جانشین آقای شیخ صبحی طفیلی بود؛ ولی شورای قرار تصمیم گرفت سید حسن نصرالله دبیرکل بشود و این خیلی عجیب بود. یعنی شما ببینید این شخصیت چقدر مؤثر عمل کرده بود و چقدر توانمند عمل کرده بود که شورا چنین تصمیمی می‌گیرد.

♦ از نظر سنی پایین است؛ چون فکر کنم حدود ۳۰ سالش بود.

ایشان متولد ۱۹۶۱ میلادی است و تا سال ۱۹۹۲ میشود ۳۱ ساله.

♦ و شورای قرار یک نفر ۳۱ ساله را انتخاب میکند!

بله. در حالی که شیخ یزبک بود و سنش بالاتر است، آقای سید ابراهیم امین، سید رئیس مجلس سیاسی که آن هم سنش بالاتر است. آقای شیخ نعیم قاسم که ایشان هم سنش بالاتر است. ولی با وجود همه اینها، همه به آقای سید حسن نصرالله رأی دادند. این هم واقعاً جزو آن اتفاقات الهی است؛ چون یک دوره‌ای از سال ۱۹۹۲ تا سال ۲۰۲۴ (که آقا سید شهید شد) در حزب الله شروع شد. ۳۲ سال ایشان دبیرکل حزب الله بود. مدت بسیار طولانی در استانداردهای لبنانی است. ایشان دبیرکل حزب الله شدند و تحولات بسیار بسیار مهمی را رهبری کرد. در این مدت ۳۲ سال خیلی اتفاقات عجیب و غریبی در لبنان افتاد که هر کدامش بحرانی بود که میتوانست حزب الله را از بین ببرد. بحرانهای داخلی، به غیر از بحث جنگ با اسرائیل. این درایت و قدرت مدیریت آقا سید بود که این بحرانها را یکی پس از دیگری توانست مدیریت کند. حزب الله را مرتباً از این تنگه‌ها و از این پرتگاه‌ها به سلامت عبور داد. من چون یک مقطع طولانی اش، یعنی ۱۴ سال لبنان بودم. در دل خیلی حوادث بودم. واقعاً حوادث بزرگ عجیبی اتفاق افتاد. حالا من نام می‌برم. که اگر آقای سید حسن نصرالله نبود، حزب الله قبل از حمله‌ی اسرائیل، در داخل از بین میرفت. مثلاً همه میدانند که در یک مقطعی حزب الله و جنبش امل دو سال با هم جنگیدند.

♦ با هم جنگیدند؟

بله. این در دوره‌ی همان شیخ صبحی طفیلی و آن زمانها بود. خب بالاخره خونهای زیادی ریخته شد. همه هم جوانان شیعه. حتی در یک خانواده، یک برادر در جنبش حزب الله بود، یک برادر در جنبش امل بود.

خود آقا سید که برادرشان در امل بود. یعنی داشتند با خودشان می‌جنگیدند؟

بله. اتفاقاً ایشان تعریف میکرد و خودم از ایشان شنیدم که میگفت بدترین خاطره‌ی زندگی ام جنگ حزب الله و امل است و تا زنده‌ام دیگر اجازه نمیدهم یک چنین چیزی تکرار بشود. میگفت در جنگ یک برادرم اسیرمان شد و در زندانهای ما بود. یک برادر دیگرم به شدت مجروح شده بود و روی تخت بیمارستان در حال مرگ بود. میگفت من دلم برای مادرم می‌سوخت که نمیدانست چه کار بکند. البته ایشان آن موقع دبیرکل حزب الله نبود، ولی جزو مقامات اصلی حزب الله شده بود. یک پسرش در حزب الله است و هر آن ممکن است به شهادت برسد. یک پسرش به دست حزب الله اسیر شده و یک پسر دیگرش هم روی تخت بیمارستان است. میگفت من آن صحنه مادرم را که دیدم، حال مادران شیعه را متوجه شدم. این است که میگفت من با خودم عهد کردم که دیگر در آن دورانی که ایشان دبیرکل بود. به هیچ عنوان اجازه ندهم این تکرار شود. خب چطوری تکرار نشود؟ این شعار است؟ نه این شعار نبود. عملاً این را پیاده کرد. مثلاً در همان سالهای اول ۱۹۹۲ قرار شد اولین انتخابات پارلمانی لبنان بعد از جنگ داخلی برگزار شود. تقریباً نزدیک به بیست سال بود انتخابات پارلمانی لبنان به خاطر جنگ داخلی برگزار نشده بود. خب حزب الله این قدر محبوبیت پیدا کرده بود که اگر خودش به تنهایی در مبارزه‌ی انتخاباتی علیه جنبش امل می‌آمد، همه‌ی آراء را در مناطق شیعه به دست می‌آورد. ابتدا هم حزب الله اعلام کرد من ائتلاف نمیکنم. من لیست مستقل خودم را میدهم. جنبش امل هم برود لیست مستقل خودش را بدهد. جنگ داخلی شان تمام شده بود، ولی هنوز آن پیامدهای جنگ وجود داشت. انتخابات است دیگر، مردم آزادند به هر کس رأی بدهند. ولی معلوم بود که حزب الله به طور قاطع برنده خواهد شد. قبلش در مبارزات انتخاباتی اینها مرتب تکرار می‌شد. جنبش امل که وضعیت افکار عمومی دستش بود، دید که انتخابات را می‌بازد، رفت و با حافظ اسد در سوریه. آن موقع سوری‌ها حاکم بودند. ارتش سوریه در لبنان بود. که اگر این طوری باشد، حذف میشویم. شما یک لطف کنید حزب الله را مجبور کنید که با ما ائتلاف کند. دولت سوریه هم آقای سید حسن نصرالله را دعوت کرد که برود سوریه و آنجا صحبت شد. آنجا در زمان حافظ اسد خیلی محترمانه به سید گفتند که اگر ائتلاف نکنید، دیگر آینده‌ای برای حزب الله وجود نخواهد داشت. چون سوریه خیلی مهم بود. سید حسن از سوریه برگشت. حالا شما ببینید چند ماه تبلیغ کرده باشید که من ائتلاف نمیکنم. بعد الان میخواهی بروی بگویی که ما میخواهیم با امل ائتلاف کنیم. ببین شما افکار عمومی را چطور جذب کنی؟ ایشان رفت در یک جمع بزرگی سخنرانی کرد رسانه‌ای هم شد. آن موقع حضور ایشان علنی بود. شروع کرد به صحبت کردن و این خبر را اعلام کرد که مصلحت اقتضا می‌کند ما ائتلاف کنیم. این فرد این قدر صادق بود، این قدر محبوب بود که به رغم اینکه بدنه‌ی حزب الله اصلاً نمیخواست ائتلاف کند، به خاطر آقای سید حسن نصرالله دندان روی جگر گذاشتند. خیلی مسئله‌ی سختی بود.

قبول کردند.

قبول کردند و این ائتلاف انجام شد. لیست مشترک دادند. نصف سهمیه‌ی شیعیان در پارلمان آنها بودند. نصف نصف تقسیم کردند. مثلاً دوازده تا کرسی بود، شش نفر جنبش امل، شش نفر حزب الله. واقعاً بچه‌های حزب الله اصلاً راضی نبودند، ولی صرفاً به خاطر سید حسن قبول کردند. من می‌خواهم این را بگویم که ببینید این رهبری بود که حتی اگر تصمیمی گرفت که مردم در دل با او مخالف بودند، ولی این قدر این فرد را قبول داشتند، حاضر بودند نظر خودشان را بگذارند زمین و از او پیروی کنند. این یکی از نمونه‌هایش بود، یکی از نمونه‌های بزرگش بود.

انتخابات بعدی تکرار شد. انتخابات شورای شهر شد، شورای شهر انتخابات محلی است. حساسیت انتخابات پارلمانی را ندارد. ما الان مجلس شورای اسلامی داریم. در شهرها هم، خیلی انتخابات محلی است. چون بحث‌های عمرانی است بحث‌های سیاسی در آن نیست. دوباره اینجا این قصه مطرح شد که این دفعه دیگر سوریه به حزب الله چیزی نگفته است. آقا سید گفت اگر ما بیاییم لیست جدا بدهیم، قطعاً پیروزیم. مشخص بود محبوبیت حزب الله به اوج خودش رسیده بود. سید گفت من اگر بخواهم این کار را انجام بدهم پیروزم، ولی دوباره درگیری‌ها و دشمنی‌ها بین حزب الله و امل شروع می‌شود. گفتند ما می‌آییم با امل ائتلاف می‌کنیم. در کجا؟ حتی در شهرهایی که میدانیم صددرصد ما برنده‌ایم و آنها یک کرسی هم به دست نمی‌آورند. ولی می‌آییم نصف کرسی‌هایمان را به آنها می‌دهیم. خیلی جنجال شد. خیلی‌ها در حزب الله حاضر نبودند زیر بار این حرف بروند. می‌گفتند آقا این شهر ما است. ما شهر بچه‌های خودمان را می‌شناسیم. یک شهرک است. همه همدیگر را می‌شناسیم، نود درصدش طرفدار حزب الله‌اند، یک ده درصد مثلاً جنبش امل است. ما لیست بدهیم قطعاً لیست کامل مال خودمان است، شورای شهر مال خودمان است، می‌رویم خدمات.

در یک جلسه‌ی بسته‌ای که در واقع سخنرانی ایشان بود، من بودم. آقای سید حسن نصر الله گفتند ببینید من نمی‌خواهم تجربه‌ی جنگ حزب الله و امل تکرار بشود و حاضر نیستم برای یک کرسی در یک صندلی در شورای یک شهر یا در حتی پارلمان دوباره بخواهم با جنبش امل وارد درگیری بشوم. آن حادثه نباید تکرار بشود. با اینکه از نظر نظامی پیروز آن جنگ ما بودیم، ولی نباید تکرار بشود. این کرسی‌ها ارزش ندارد که ما به جنگ برگردیم. این است که ما ائتلاف می‌کنیم. حتی در شهری که جنبش امل ممکن است ده درصد بیشتر رأی نداشته باشد، پنجاه درصد کرسی‌ها را ما خودمان به آنها می‌دهیم. می‌گوییم در لیست، نصف ما و نصف شما. خیلی سخت بود. چون خیلی جنبه‌ی محلی هم داشت، جنبه‌ی خانوادگی هم داشت. ولی به خاطر عشقشان به آقای سید حسن نصر الله پذیرفتند و نگذاشت آن حادثه جنگ تکرار بشود. ما نتیجه‌ی این کار را در جنگ ۳۳ روزه دیدیم.

لبنان خودش برای آمریکا

هیچ ارزشی ندارد. نفت هم

ندارد. حداقل فعلاً تا الان

نفت و گاز ندارد. برای آمریکا

بحث اسرائیل مهم است. اگر

به لبنان می‌پردازد به خاطر

امنیت اسرائیل می‌پردازد.



یکبار سید حسن
به شوخی میگفت
به ما میگویند این
موشک هایتان
را تحویل ارتش
بدهید. میگفت
ما این قدر
موشک داریم که
دیگر جانداریم.
ارتش که اصلاً
جان ندارد. اول
بروید جادریست
بکنید که اگر
ما موشک‌ها
را تحویل شما
دادیم، یک جادپو
کنید.

منظورتان از این نتیجه به چه نحوی است؟

به نحو اینکه در جنگ ۳۳ روزه همه‌ی شیعه صدای واحد شدند. به قول خودشان صوت واحد. حزب الله و امل از یک طرف، مرحوم آقای فضل الله و شیخ قبلان این دو تا هم دو تا روحانی معتبر لبنانی بودند. هر کدام طرفدارهای خودشان را داشتند. اینها هم با هم خیلی اختلاف داشتند. همه‌ی این چهار پنج تا با هم یکی شدند و موضع واحدی در جنگ ۳۳ روزه گرفتند. به نحوی که میگفتند در لبنان تمام طوایف متحد شدند. در لبنان، طایفه به جنبه‌ی نژادی نمیگویند، به جنبه‌ی مذهبی و دینی میگویند. مثلاً میگویند طایفه‌ی مسیحی، طایفه‌ی شیعی، طایفه‌ی سنی. تنها طایفه‌ای که وحدت داشت شیعه بود. سنی‌ها تقسیم شده بودند. طرفدارهای آقای حریری، مخالفان آقای حریری. در دروزی ها، طرفداران جمبلاط، طرفداران ارسلان، تقسیم بوده. تنها طایفه‌ای که همه با هم یکدست بودند شیعه‌ها بودند. این وحدت تا الان مانده است. بحرانهای بزرگ را پشت سر گذاشتند. چون سید در یک جای بسیار حساس و خیلی هم دردآور و دردناک کوتاه آمد. مصلحت بزرگتری را میدید. و چون این محبوبیت را داشت، مردم را با خودش میکشاند. مردم هر چه زمان میگذشت میدیدند او راست میگوید. اول برایشان سخت بود؛ اما روی محبت به سید دستورش را اجرا میکردند. میرفتند اما راضی نبودند در لیست اسم جنبش امل را بنویسند، ولی به خاطر سید مینوشتند. میگفتند فدای سید. به خاطر سید. ولی چند سال که گذشت میگفتند حق با سید بوده. سید یک چیزی را میدید ما نمیدیدیم. الان میفهمیم او چقدر حق داشت. این یک کار عظیمی بود. اصلاً رفتار انتخاباتی سید، خودش یک موضوع پایان نامه‌ای میتواند باشد. صرف نظر از مقاومت و این بحثها. یک کسی بیاید بگوید نوع ائتلافهایی که شکل میداد، چطوری شکل میداد؟ واقعاً انسان عجیبی بود. از نظر هوشمندی، از نظر درایت، چه جاهایی امتیاز بدهد، کوتاه بیاید. حق خودش را برای یک مصلحت بزرگتر واگذار کند. در سیاستمدارهای لبنان اصلاً یک همچنین چیزی وجود ندارد. طرف فقط میخواهد چیزی بگیرد اما چیزی ندهد.

در همین مقطع، یعنی دهه‌ی نود میلادی (سال ۱۹۹۷ میلادی و ۱۳۷۶

آغاز مرحله‌ای نو

اما اتفاق مهم در خرداد ماه ۱۳۶۱ اتفاق افتاد. موقعی که خرمشهر در سوم خرداد ۶۱ آزاد شد. دو هفته‌ی بعد از سوم خرداد ۱۳۶۱، اسرائیل به لبنان حمله کرد. یک جنگ تمام عیار بود. ارتش اسرائیل حمله کرد و آمد تا بیروت. این آغاز مرحله‌ای نودر زندگی نصرالله و شیعیان لبنان بود.



شمسی) حادثه‌ی بزرگ شهادت پسر سید اتفاق افتاد. این حادثه در لبنان یک زلزله بود. چرا؟ چون در لبنان انواع و اقسام حزب و میلیشیا و گروه مسلح و هر چه میخواهید بگویید، وجود دارد. فرزندان رهبران اینها همیشه یا در خارج از کشور دنبال عیش و عشرت بودند یا دنبال درس خواندن. پسر هیچ کدامشان در جبهه نبودند. در همان جنگ داخلی ها، دیگران را جلو می‌انداختند. مثلاً یک گروه مسیحی، فقرای مسیحی را به عنوان یک گروه رزمنده به جنگ می‌فرستاد. همین طور سنی‌هایش. همین طور دروز. یک دفعه یک خبری مثل بمب در لبنان منفجر شد که پسر سید حسن نصرالله در عملیات شهید شده و پیکرش هم دست اسرائیلی‌ها افتاده است. اصلاً باور کنید یک انقلابی شد. این دفعه انقلاب نه فقط در شیعه، بلکه در غیر شیعه هم بود که این چه رهبری است؟ میتوانست پسرش را بفرستد خارج. این همه پول و امکانات! می‌توانست حق نیروهای زیردستش را بخورد و بچه‌اش را بفرستد برود آنجا و دکتر و مهندس بشود و بیاید رهبر بعدی حزب الله شود. ولی به جای این کار پسرش رفته خط مقدم! خط مقدمی که آن موقع هنوز اسرائیل از جنوب لبنان عقب نشینی نکرده بود. یعنی اینها به صورت چریکی، یک تیم چند نفره بودند و رفتند در آنها نفوذ کردند، عملیات انجام دادند و در عملیات به شهادت رسیدند.

جالب اینجا بود که اسرائیلی‌ها هم نمیدانستند این جنازه‌ای که به دستشان آمده، پسر سید حسن نصرالله است. وقتی فهمیدند، ترسیدند و گفتند الان دوباره جنگ شروع میشود. دائم پیغام دادند که ما نمیدانستیم. ما نمیدانستیم. بعد هم حتی گفتند ما حاضریم بیکر او را پس بدهیم. سید گفت یا همه‌ی پیکرها را پس میدهد و زندانی‌های ما و اسیرهایی که داریم را آزاد می‌کنید، یا پسر من هم با بقیه بماند. قبول نکرد. گفت تنها پسر من نه. با هم، با تیم خودش رفته، همه‌شان با هم شهید شدند، همه باید با هم برگردند. دو سه سال طول کشید. یعنی این طور نبود که فوری جنازه برگردد.

وقتی سید پسرش شهید شد خیمه‌های عزای برپا شد. آنجا رسم است خیمه‌های عزای برپا میکنند. بزرگترین شخصیت‌های لبنانی از مسیحی، اهل سنت، دروز، شیعه و هر کسی، دسته دسته، هنرپیشه‌ها، هنرمندها می‌آمدند برای اینکه به آقا سید تسلیت بگویند. آن موقع وضعیت امنیتی طوری بود که آقا سید خودش اول خیمه می‌ایستاد به عنوان صاحب عزای. دیدند این هیچ چیز برای خودش نمیخواهد، هیچ امتیازی برای خودش نمیخواهد. پسر بزرگش را هم فرستاده رفته شهید شده است.

حالا ما در ایران خیلی از این صحنه‌ها داشتیم. پسر علمای بزرگ، پسران سرداران بزرگ. اما در لبنان اصلاً یک همچنین چیزی سابقه نداشت. بله الان در عملیات طوفان الاقصی وقتی حزب الله وارد جنگ شد خیلی‌ها پسرشان شهید شد. مثلاً پسر آقای محمد رعد جزو رهبران سیاسی حزب الله و پسر علی عمار از نمایندگان حزب الله در پارلمان لبنان، شهید شدند. خیلی‌ها شهید شدند ولی اولین کسی که پسرش شهید شد، سید حسن بود. و این اصلاً خیلی خیلی عجیب بود. خیلی عجیب بود.



تولد مقاومت اسلامی

اینها آمدند یک تشکیلاتی درست کردند. اول اسمش را گذاشتند سپاه لبنان. بعد دیدند نه. اینکه قرار نیست سپاه مأموریت انجام بدهد. اسمش تغییر داده شد به مقاومت اسلامی در لبنان. اول هم اسمش حزب الله نبود. گفتند ما یک گروه جهادی هستیم. هدف فقط آزادی سرزمین از اسرائیل بود.



و فقط پای تلویزیون می نشستند که ببینند سید چه میگوید. فقط شنیدن هم نبود، سید کاملاً مردم را در بحرانها هدایت میکرد. من حالا یک بحران را گفتم در بحث انتخابات.

یک بحرانی بود که شیخ صبحی طفیلی درست کرد. شیخ صبحی طفیلی اولین دبیرکل حزب الله بود. وقتی که در دوره ی اولش نشان داد که نمیتواند و صلاحیت دبیرکلی را ندارد، کنار گذاشتندش. این آقا ناراضی شد. به خصوص که دوره ی سید عباس موسوی کوتاه مدت شد. ایشان پیش خودش فکر میکرد وقتی سید عباس شهید شد، من فوری برمیگردم. دید نه، شورای قرار آمد و به سید حسن رأی داد. از آنجا حسابش را از حزب الله جدا کرد. یک حرکتی راه انداخت به نام ثورة الجیاع. ترجمه ثورة الجیاع میشود انقلاب گرسنگان. حرفش این بود که مردم لبنان فقیرند، گرسنه اند، لبنان کشور فاسدی است، سیاستمداران پول را بالا میکشند و مانند اینها. یعنی همه شعارها، شعارهای خیلی جذابی برای مردم بود. شورا و حزبی هم نبود. صحبت از کل لبنان میکرد؛ اما در عمل، هدفش حزب الله بود؛ چون بعداً معلوم شد که کشور عربستان از طریق رفیق حریری معروف، به آقای شیخ صبحی پول میدادند برای اینکه این حرکتش را ادامه بدهد. با اینکه در عمل داشت علیه سیاستمدارانی که در رأسش رفیق حریری بود صحبت میکرد، ولی در حقیقت داشت در حزب الله تضاد می انداخت. این حرکت یک حرکت مشکوکی بود. معلوم بود این آقا دارد از یک جایی پول میگیرد.

سید حسن چطوری این شخص را مدیریت کرد؟

سید حسن نصر الله خیلی زیبا مدیریت کرد. اولاً اجازه نداد به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی به شیخ صبحی توهین بشود. نه در برنامه های تلویزیونی، نه در تحلیلهای، حتی در صحبتهای خصوصی. به هیچ عنوان. او در مقابل، مرتب به حزب الله و به شخص سید حسن نصر الله توهین میکرد. تا الان هم، تا قبل از شهادت سید حسن هم توهین میکرد. میگفت سید حسن حزب الله را به نیروهای مرزبانی رژیم صهیونیستی تبدیل کرده است. نه خودش به اسرائیل حمله می کند، نه میگذارد کسی برود حمله کند. بعد که سید حسن به نفع فلسطین وارد جنگ شد و شهید شد دیگر یک کلمه نگفت.

در این سالها یک عده طرفدار داشت. روزهای اول سال که ثورة الجیاع را راه انداخت، در تاسوعا و عاشورا جمعیت عظیمی را در منطقه ی بقاع با خودش همراه کرد. چون اهل بقاع بود اهل شهر بریتال بود. بریتال را در لبنان میگفتند «قم لبنان». یعنی مذهبی ترین شهر شیعه نشین لبنان را قم لبنان میگفتند. این آقا مال بریتال بود و جمعیتی را از بریتال و غیر بریتال می آورد در بعلبک و در مقابل مراسم عاشورای حزب الله که یک مراسم عظیم بود، برای خودشان یک مراسم بزرگی راه انداخته بودند. واقعاً شده بود یک چالش بزرگ، حزب الله نمیدانست با این چطوری برخورد کند.

این شخصیت به تدریج به یک شخصیت کاریزماتیک تبدیل میشود. تا جایی که حتی ما ایرانی ها این را به وجد آورده است. بچه های لبنان از ما میپرسند این کاریزماتیک چه است که دائم شما میگویید؟ نمیدانستند معنایش چه است. یعنی یک شخصیت استثنایی بسیار جذاب که آن قدر محبوبیتش افزایش پیدا می کند که مردم بدون چون و چرا از او اطاعت میکنند. بدون اینکه بخواهند به دستورات عمل هایش این قلت بیاورند. این قدر این فرد نفوذ، محبوبیت، نفوذ کلام دارد. یکی از صفات آقای سید حسن نصر الله قدرت بیانش بود.

سید یک سخنران استثنایی بود.

بله. عرض کردم موقعی که ایشان در منطقه ی بقاع بود، جزو واحد تبلیغات بود و میرفت در مساجد سخنرانی میکرد. برادران پاسداری که آن زمان آنجا بودند میگفتند از آن موقع ما متوجه شدیم این یک آدم متفاوتی از دیگران است. سخنرانی هایش بسیار جذاب است. بسیار پرمحتواست. از نظر تحلیلی خیلی قوی است. میگفتند از همان اول مشخص بود که این فرد با بقیه فرق می کند. وقتی دبیرکل شد چون همه سخنرانی ها رسانه ای می شد، عمومی شد.

اولاً یک زمانی علنی سخنرانی میکرد. یعنی حضوری بین جمعیت می آمد. این تا سال ۲۰۰۶ بود. یعنی سال ۱۹۸۲ که حزب الله تشکیل شد، تا سال ۲۰۰۶، سید حضور علنی داشت. یعنی ۲۴ سال از حضورش در حزب الله را علنی بود. بعد از جنگ ۳۳ روزه که آن ضربه ی کاری را به اسرائیل زد، دیگر جاننش در خطر بود. به رغم میل خودش هم بود. ولی دیگر حفاظت اطلاعات و خود حاج قاسم نظرش این بود که سید اصلاً ریسک نکند و بیرون نیاید؛ وگرنه اسرائیلی ها میزنند. از سال ۲۰۰۶ به بعد سخنرانی هایش بر سر ویدئو پروژکشن و به قول معروف تلویزیونی شده بود. لذا قبلش این طوری نبود. بین مردم می آمد. اصلاً روز قدس ایشان می آمد در جایگاه می ایستاد و تظاهرات و راهپیمایی ها و مانند اینها علناً انجام می شد. این است که بعضی ها تعبیر جالبی به کار میبردند و میگفتند سید کلامش سحرآمیز است. اصلاً آدم مسحورش میشود. انگار سحر می کند. به قدری زیبا سخنرانی میکرد. یک بخشی را فصیح صحبت میکرد، یک بخشی را به لهجه ی لبنانی میزد. به عربی میگویند نبرات صوت، به انگلیسی می گویند اینتونیشن. یعنی بالاوپایین بردن صدا. او این را بسیار ماهرانه انجام می داد. یک جاهایی یک دفعه شعار میداد. قوی صحبت میکرد. یک جاهایی شوخی میکرد. بادی لنگوئیجش در کلام خیلی تأثیرگذار بود. مثلاً این انگشت سبابه را که به کار میبرد، در لبنان معروف شده بود. وقتی میخواست تهدید کند، این طوری به دشمنان میگفت. با این اشاره که این انگشت اصلاً معروف شده بود. یا به آمریکایی ها گفت شما وارد لبنان بشوید عمودی می آیید افقی برمیگردید. این را جلوی تلویزیون انجام داد. این به قول معروف در لبنان برند شد.

واقعاً یک سخنران بسیار بسیار قوی بود. مردم لحظه شماری میکردند که سید چه زمانی سخنرانی می کند. وقتی که سخنرانی ایشان شروع می شد، اصلاً مناطق شیعه نشین مثل شهر ارواح می شد، همه میرفتند در خانه ها

♦ این جریان مربوط به چه سالی است؟

حدوداً سالهای ۷۵ شمسی است.

♦ یعنی قبل از آزادی سال ۲۰۰۰ است. درست است؟

بله. قبل از آزادی سال ۲۰۰۰ میلادی است. سال ۷۶، ۷۷ شمسی که دوسه سال طول کشید. اما سید حسن

این قدر با حکمت برخورد کرد که در نیروهای طرفدار شیخ صبحی ریزش اتفاق افتاد. هر چه این آقا پیش رفت،

نیروهایش کمتر می شد. چون صداقت آقای سید حسن نصر الله و شعارهای بی محتوای شیخ صبحی را میدیدند.

فهمیدند شیخ صبحی دارد از جاهای دیگر حمایت میشود. حتی عبدالحلیم خدام که معاون حافظ اسد بود از او

حمایت میکرد. عبدالحلیم خدام در ترکیب سیاسی سوریه ی زمان حافظ اسد طرفدار رفیق حریری بود. خودش

اهل سنت بود، علوی نبود. معاون حافظ اسد هم بود ولی اهل سنت بود. در لبنان از رفیق حریری حمایت میکرد.

ارتش سوریه ۲۹ سال لبنان بود.

♦ چرا؟

ببینید جنگ داخلی که در لبنان شروع شد، مسیحی ها شروع کردند به بیرون کردن فلسطینی ها. نتیجه ی

جنگ که برعکس شد و مسیحی ها داشتند شکست میخوردند از آمریکا کمک خواستند که بیا یید به داد ما برسید.

کسینجر آمد به رئیس جمهور مسیحی لبنان گفت ما نمیتوانیم برای شما کاری بکنیم. تنها کاری که میتوانیم

بکنیم این است که کشتی بیاوریم و همه ی مسیحی های لبنان را جمع کنیم و ببریم اروپا. اصلاً گفت شما برای چه

میخواهید اینجا بمانید، شما مسیحی هستید بیا یید اروپا. البته این خواست اسرائیل بود. متوجه اید. وقتی مسیحی

ها ناامید شدند، رفتند سراغ اتحادیه ی عرب که نیروی حافظ صلح بفرستید. اتحادیه ی عرب تصویب کرد. قسمت

عمده نیروی حافظ صلح در سوریه بود.

♦ کلاً از طرف اتحادیه ی عرب سوریه ...

اصلش به عنوان حافظ صلح بود. وقتی رفتند لبنان، ۸۰،۹۰ درصد آنها از ارتش سوریه بودند. ۱۰ درصدش هم از

چند تا کشور بود. آن ۱۰ درصد خیلی سریع برگشتند. ولی ارتش سوریه ۲۹ سال در لبنان بود و حاکم هم بود. آن هم

نه فرماندهی ارتش، فرماندهی اطلاعات ارتش. یک آقایی بود به نام ژنرال غازی کنعان.

♦ رئیس سابق استخبارات سوریه در لبنان؟

بله. او اصلاً حاکم بالفعل بود. تمام سیاستمداران لبنانی برای اینکه یک پستی به دست بیاورند، نماینده ی

مجلس بشوند، میرفتند دست بوس این آقا. هدیه ببر، رشوه ببر، چه ببر که این آقای غازی کنعان اینها را تحویل

بگیرد. این قدر آدم مطمئنی بود که در زمان جنگ داخلی لبنان، تنهایی از در ساختمان فرماندهی بیروت غربی، با

لباس ورزشی می آمد کنار ساحل نرمش میکرد و بعد برمیگشت. یک بار یک خارجی پرسیده بود که هر روز دارند در

خطیب جوان بقاع

از همان موقع برادرهای سپاهی که در بقاع بودند، می آمدند و درباره ایشان

میگفتند. سخنرانی هایش در مساجد بقاع بسیار گیرا و جذاب بود. تحلیلهای سیاسی

نصر الله همه را متحیر می کرد. مشخص بود او آینده ای بزرگ دارد. هرچند در رده های

دوم بود، اما نوری متفاوت در او دیده می شد.



لبنان آدم ترور میکنند، مردم دارند کشته میشوند، شما نمیترسید از ساختمان می آیید بیرون؟ گفته بود کسی در

لبنان نیست که جرأت کند من را ترور کند. این قدر مطمئن بود. حاکمی بود ولی در یک زمانی این آقا و عبدالحلیم

خدام، آدم رفیق حریری شدند. رفیق حریری میلیاردی بود. کافی بود سی چهل میلیون دلار. که خیلی پول است.

برای اینها خرج کند. اینها مرتب علیه حزب الله گزارشهای دروغ به حافظ اسد میدادند، بعد در یک فعل و انفعالاتی

که حالا داستانش مفصل است آقای حافظ اسد فهمید. اولاً پرونده ی لبنان را از دست آقای عبدالحلیم خدام گرفت

و به پسرش بشار اسد داد. آن موقع بشار، آقای غازی کنعان را هم به داخل شد برگرداند. وزیر کشور یک فرد دیگری

به نام رستم غزاله را به عنوان مأمور جنگ به لبنان فرستاد. ببینید اینها بحرانهای بزرگی است.

♦ آن موقع در رأس حزب الله چه کسی بود؟

سید حسن بود. آقای حافظ اسد یک ماه بعد از عقب نشینی اسرائیل در سال ۲۰۰۰ فوت کرد.

♦ یعنی آن سیستم هم برقرار بود؟

کامل، حاکم بود. البته عرض کردم سالهای اخیر عبدالحلیم را تغییر داد. عبدالحلیم خدام یک کسی بود که

اصلاً ضدّ حزب الله و خیلی هم آدم پرنفوذی بود. خب شما چطوری این را مدیریت میکنی؟ اصلاً سوریه حلقه ی

ارتباط با ایران بود. بالاخره هر چه حمایت از ایران می آمد از طریق سوریه بود. خب با شما در سوریه این طوری بد

باشند، چطور عمل میکنید؟ ببینید باید طرف چقدر هوشمند باشد. آقای حافظ اسد به طور سنتی طرفدار جنبش

امل بود. چون نظام سوریه یک نظام بعثی بود. بعثی ها با اسلام گرایی، میانه ی خوبی ندارند. حالا بیشتر اسلام

گرایی اهل سنت. ولی چون اسلام گرایی شیعه تازه توسط انقلاب اسلامی رو شده بود، اینها میگفتند همه یک

جنس اند. و به همین خاطر حافظ اسد در دعوای حزب الله و امل، از امل حمایت میکرد. ایران از حزب الله حمایت

می کرد. البته ایران میگفت باید این درگیری هر چه سریع تر خاموش شود. ولی سالها گذشت تا آقای حافظ اسد

بعد از چند سال متوجه شد که اشتباه کرده است. وقتی که بشار اسد مسئول پرونده ی لبنان شد، گزارشهای واقعی

به حافظ اسد داد.

♦ ترمیم رابطه ی حزب الله با سوریه به واسطه ی عملکرد سید و بشار اسد بود.

بله. درایت سید حسن و نقشی هم که بشار ایفا کرد و جوّ خیلی تغییر کرد. این سید بود که آنجایی که حافظ اسد

فشار آورد کوتاه آمد.

♦ کوتاه آمد. در واقع به نوعی مصلحت اندیشی کرد؟

بله. مصلحت به معنای درستش. نه به معنای اینکه طرف میخواهد وا بدهد و دائم میگوید مصلحت

اندیشی. نه. یک افق دید روشن دارد. اینکه ما یک هدف غایی داریم و برای آن هدف اصلی یک جاهایی مجبوریم

چشم روی هم بگذاریم و از همه خودمان بگذریم، ولی برای یک هدف بزرگتر. این درایت را آقای سید حسن

نصر الله داشت.

یکی از مقاطع دیگری که نقش حزب الله و آقای سید حسن نصر الله خیلی خیلی بارز هست، در جریان عقب نشینی سال ۲۰۰۰ اتفاق افتاد. در عقب نشینی سال ۲۰۰۰ پیروزی واقعاً پیروزی تاریخی بود. حزب الله لبنان، به عنوان تنها کشور عربی بود که موفق شد اسرائیل را وادار کند از خاکش بیرون برود. بدون اینکه اسرائیل امتیاز بگیرد. تا قبل از این، اسرائیل ارتشهای بزرگ عربی را شکست داده بود یا عقب نشینی نکرده بود. مثل جولان. یا از صحرای سینا اگر عقب نشینی کرد امتیازهای بزرگ از مصر گرفته بود. اما از لبنان، نه. لبنان این قدر ضعیف بود که آریون شارون معروف و ملعون میگفت ما اصلاً احتیاج نداریم با نیروی نظامی مان به لبنان حمله کنیم. اگر با گروه مارش نظامی مان راه بیفتیم، لبنان را گرفتیم. این جمله اش در سال ۱۹۸۲ خیلی معروف است. اصلاً جنگ سال ۱۹۸۲ را آریون شارون که وزیر دفاع بود، راه انداخت. گفت جنگ که راه بیفتد، رفتیم و لبنان را گرفتیم. بعد همین ارتش در سال ۲۰۰۰ ذیلان از لبنان خارج شد.

اولش یک عده ای مزدور هم همکاری میکردند. یک فرماندهی به نام سعد حداد داشتند. سعد حداد آن وسط های کار مُرد. یکی دیگر آمد جایش به نام آنتوان لحد. که معروف بودند به گروه های آنتوان لحد. در اینها مسیحی بود، شیعه بود، سنی بود، در روز هم بودند که با اسرائیل همکاری میکردند و مزدور بودند. خیلی هم به این مردم که ساکن منطقه ی کمربند امنیتی بودند، ظلم کردند. چون اینها یک بخششان شیعیان بودند، مسیحی بودند. مردم تخلیه نکرده بودند، مردم در آن خانه هایشان بودند، در آن روستاهای خودشان بودند. ولی حاکمیت با اسرائیل و با این مزدوران بود. این مزدوران متأسفانه خیلی جنایت کردند، خیلی خیانت کردند. وقتی که عقب نشینی سال ۲۰۰۰ اتفاق افتاد، فکر می کردند حزب الله همه مزدورها را می کشد. شما تاریخ جنگ جهانی دوم را میدانید که در فرانسه وقتی که آلمان شکست خورد، در خود فرانسه نزدیک به صد هزار مزدور آلمان را بدون محاکمه و در خیابان کشتند. هر کس که میشناخت فلانی با آلمانی ها است خودش میزد میکشت. دولت فرانسه هم چشم گذاشت روی هم، گفت بکشید تا قصه تمام بشود. حالا خیلی هم شاید بیشتر از صد هزار نفر هم بودند. خب همه فکر میکردند که بله حزب الله هم این کار را می کند و میگوید ۴۸ ساعت آزاد است هر کس، هر کس را میخواهد بکشد. بروید این مزدورها را بکشید. آقای سید حسن نصر الله آمد در شهر بنت جبیل، کنار مرز با فلسطین اشغالی که بزرگترین شهر آن کمربند امنیتی است. شهر شیعه نشین است. در ورزشگاه سخنرانی تاریخی کرد. در این سخنرانی دوسه تا صحبت کرد.

♦ سال چند؟

سال ۲۰۰۰ میلادی، یعنی سال ۱۳۷۹ شمسی.

اینها به یقین

میدانند چون در همین انتخابات شورای شهر که برگزار شد، پیروزی قاطع با ائتلاف حزب الله و امل بود، این در پارلمان هم تکرار میشود.



**اینها میگفتند
حزب الله صد
هزار موشک دارد،
خب این صد
هزارتا کجا است؟
منفجر شده
است؟ خب اگر
منفجر شده بود
که باید آتشفشان
می شد. اگر
گرفتید، بیا بید
این صد هزارتا
را نشان بدهید.
چندتا را گرفتید؟
پس معلوم است
دست حزب الله
است. بعد از همه
اینها، حزب الله در
بین مردم ریشه
دارد.**

♦ بعد از خروج اسرائیل.

بله. بلافاصله دوزخ بعد از خروج، آمد. اولاً آن جمله ی معروف را گفت که اسرائیل «أوهن من بیت العنکبوت» این شد یک عقده برای اسرائیلی ها که به خدا قسم این اسرائیل از خانه ی عنکبوت سست تر است. اسرائیلی ها طوری رفتار کرده بودند که همه از اینها وحشت داشته باشند. آمد گفت نه، این طوری نیست. شما اگر پای کار باشید اسرائیل سست است. نکته ی بعد اینکه پیروزی فقط متعلق به حزب الله بود. حزب الله این کار را کرده بود. سالها یعنی از سال ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۰۰، ده سال فقط حزب الله بود که مقاومت میکرد. بقیه ی گروه ها که اصلاً خلع سلاح شده بودند. خیلی هایشان دیگر اصلاً مقاومت را ادامه ندادند.

سید آمد گفت این پیروزی متعلق به همه است نه فقط به ما. میگفت آن شاعر مسیحی که یک شعر گفته در مدح مقاومت، در این پیروزی شریک است. آن نمیدانم اهل سنتی که یک پولی داده کمک کرده، شریک است. همه را در پیروزی شریک کرد. خیلی جالب بود. گفت اصلاً این مال ما تنها نیست. همه ی ملت لبنان، آنهایی که از مقاومت حمایت کردند، دلشان با مقاومت بود، چه با زبان و چه با مال و چه با هر چیزی، من همه ی آنها را در این پیروزی شریک میدانم. این رفتار اصلاً سابقه نداشت. دیگران می آمدند نقش دیگران را به خودشان نسبت میدادند، اما ایشان می آمد میگفت همه در پیروزی شریک هستید. بعد هم اعلام کرد هیچ کس نباید متعرض این آدمها باشد.

♦ همان خائنهایی که گفتید.

بله. یک سری شان که فرار کردند و با اسرائیلی ها رفتند. آنهایی که دستگیر شدند، گفتند باید تحویل سیستم قضائی لبنان داده بشوند و محاکمه بشوند و دادگاه حکم بدهد. خون از دماغ یک نفر نریخت. خیلی عجیب است. یعنی شما ببینید اصلاً احساسات را کنترل کردند. خیلی جاهایش هم طرف اصلاً به خاطر احساساتش اصلاً گوش نمیدهد. مثلاً یک مزدوری زده پدر یک کسی را کشته. آن فرد میگوید من میخواهم انتقام شخصی بگیرم. ولی این قدر این سید رهبریتش در دل مردم بود، به محض اینکه گفت، همه واقعاً دندان روی جگر گذاشتند.

جوان ترین دبیرکل

در سال ۱۹۹۲ شورای قرار تصمیم گرفت سید حسن نصرالله دبیرکل بشود. این خیلی عجیب بود. اوفقط ۳۱ سال داشت. در حالی که شخصیت های بزرگ ترو با سابقه تری حضور داشتند. اما همه به اورای دادند. این آغاز دوران طولانی دبیرکلی او بود که ۳۲ سال ادامه پیدا کرد.



میدانستند که این آقا مزدور است، اصلاً معروف بود، ولی گفتند چون سید گفته، کاری ندارند. بعدها هم متأسفانه سیستم قضائی لبنان، به علت نفوذ همین خارجی ها، احکام خیلی سبکی هم صادر کرد. سید جمله ی جالبی میگفت. میگفت «العمالة ليست لها طائفة».

♦ منظور از این جمله چه بود؟

عماله یعنی مزدوری، مزدوری طایفه ندارد، یعنی مزدوری دین و مذهب ندارد. مزدور، مزدور است. چه مسیحی باشد، چه شیعه باشد، چه سنی باشد. چون مثلاً رهبر مسیحی ها میگفت آقا نباید مسیحی کشته بشود.. حالا کسی را هم نکشته بودند و میگفتند باید اینها محاکمه بشوند.. بعد سید میگفت اینها اصلاً مزدورند. اینها دیگر صفت دینی ندارند. ما همان طور که شیعه مزدور را دستگیر کردیم و به دستگاه قضایی تحویل دادیم، مسیحی مزدور را هم دستگیر کردیم و به دستگاه قضایی تحویل دادیم. ببینید اینها واقعاً قدرت رهبری میخواهد. کنترل احساسات عمومی، هیجانهای عمومی، اینها در همچنین جوامعی کار خیلی مشکلی است. ولی سید از پس این کار برمی آمد.

من مجبورم خلاصه از اینها رد شوم. اینها همه اش تفاسیر زیادی لازم دارد.

مقطع بعدی، جایی که سید قدرت رهبری اش را به شدت نشان داد، زمان ترور رفیق حریری در زمستان سال ۲۰۰۵ بود.

♦ این توضیحات شما نشان میدهد که چرا کار سید برای جریان ترور رفیق مهم است.

حالا من برایتان میگویم. ببینید رفیق حریری چند دوره نخست وزیر بود. سال ۱۹۹۲ آمد چند سال بود. بعد انتخابات شد، نتوانست. بعد دوباره آمد و دو سه دوره نخست وزیر بود. آن دوره که ترور شد نخست وزیر نبود. نماینده ی پارلمان بود. خب در این دوره ها هم از طرف عربستان آمد. اصلاً ایشان رجل عربستان بود. میدانید که ایشان اصلاً در عربستان کار تجاری میکرد و میلیاردر شده بود. عربستانی ها آورده بودندش، البته آدم باهوشی بود. آدم باعرضه ای بود.

از اینها نبود که به بی عرضگی به اینجا برسد. نه، از نظر کار تجاری، آدم توانمندی بود. خیلی در کارهای تجاری قوی بود. بعد رفاقت جهانی داشت. چون میلیاردر بود، با ژاک ژیراک رفیق بود. با فلان رئیس جمهور، با فلان پادشاه رفیق بود. همه پادشاهان عربی او را میشناختند. مأموریت اولش بحث جمع کردن مقاومت در لبنان بود.

♦ مقاومت؟

بله مقاومت. وقتی که جنگ داخلی تمام شد، انتخابات برگزار شد و رفیق حریری نخست وزیر شد و آمد. در لبنان بحثهایی مطرح شد که پیمان طائف گفته میلشیاها باید خلع سلاح بشوند. خب همه خلع سلاح شدند. حزب الله هم میلشیا است و باید سلاحش را تحویل بدهد. حزب الله میگفت من میلشیا نیستم. من جنبش



زخم جنگ داخلی

اتفاقاً ایشان تعریف میکرد و خودم از ایشان شنیدم که میگفت بدترین خاطره‌ی زندگی‌ام جنگ حزب الله و امل است. میگفت یک برادریم اسیرمان شد و در زندانهای ما بود. یک برادر دیگرم مجروح روی تخت بیمارستان بود. صحنه مادرش او را به شدت آزرده بود.

با فاصله، دیدار کردند. مثلاً ماهی یک بار با هم جلسه داشتند. همسر رفیق حریری، خانم نازک الحریری بود. بعد از اینکه حریری ترور شد، آقای سید حسن نصرالله شخصاً با اعضای هیئت رهبری حزب الله به خانه‌ی رفیق حریری رفت، برای تسلیت گفتن به خانم نازک الحریری بابت ترور. در حالی که داشتند حزب الله را متهم میکردند. آنجا خانم نازک الحریری حرف جالبی زد. گفت آقای سید حسن نصرالله من سالهاست با رفیق حریری زندگی کردم. برایم یک چیزی عجیب بود. هر وقت از پیش شما می‌آمد، خیلی شاداب بود، یک شعفی در وجودش بود. خیلی سرحال بود. خیلی خوش اخلاق بود. آن خانم گفت یک بار از او سؤال کردم که چه است تو هر وقت میروی با سید دیدار میکنی و برمیگردی این قدر سرحالی؟ شما که با هم اختلافات شدید داشتید، چه جوری است؟ گفته بود که نمیدانی این مرد چقدر آدم دوست داشتنی است، یعنی سید حسن نصرالله. گفته بود من تمام آدمهایی که دور و برم هستند، یارانم هستند، دوستانم هستند، میدانم مطمئنم همه‌شان به خاطر پولند با من هستند. چون میدانند من یک آدم پولداری‌ام می‌آیند دائم به یک روشهایی از من پول بگیرند. ولی من هفت هشت ماه است، ماهی یک بار رفتم دیدار این سید، یک بار این آقا از من یک چیز خواست. سید حسن چیزی نخواست، هر چه هم من به او گفتم آقا من حاضرم کمک کنم، گفتند نه ما نیازی نداریم. دست شما درد نکند.

میگفت من اصلاً تعجب کردم همه از یک طرف میخواهند من را. به قول ما ایرانی‌ها. تیغ بزنند. من میروم خودم پیشنهاد میدهم به این آقا، حاضر نیست قبول کند. این قدر این فرد صادق است. این قدر دوست داشتنی است. من اصلاً از صحبت کردن با این لذت میبرم. میروم سه چهار ساعت، بعضی موقعها تا نصف شب با هم صحبت میکنیم، اصلاً خسته نمیشوم، تازه آن موقعی هم که میخوامم بیایم ناراحتم که چرا جلسه تمام شد. حالا یک عده میگویند ترورش به همین خاطر بود. چون اسرائیلی‌ها، آمریکایی‌ها فهمیدند این دارد به حزب الله نزدیک میشود و اگر ورق برمیگشت، به ضرر آمریکایی‌ها بود. چون نفوذ خیلی زیادی در دنیا داشت. با خیلی‌ها رفیق بود. عرض کردم رفیق صمیمی ژاک ژیراک، رئیس جمهور وقت فرانسه بود. با پادشاه عربستان رفیق بود. خب یک عده میگویند این آقا را زدند چون دیدند بدجوری دارد به حزب الله نزدیک میشود.

◆ پس ماجرای بحران چه بود؟

آقای رفیق حریری که ترور شد. بلافاصله اول آمدند گفتند کار دستگاه اطلاعاتی لبنان است. لبنان چهار تا دستگاه اطلاعاتی دارد و اینها همه زیر سلطه‌ی سوریه بودند. گفتند سوریه به اینها دستور داده است. رؤسای این چهار تا دستگاه را گرفتند، دستگیر کردند و به زندان انداختند. این بدبختها، سه چهار سال در زندان بودند. یک بازرس آلمانی به نام دفتل مینیس بود. برادرش به عنوان بازجو آمد و برای اینها پرونده سازی کرد تا رفت در دادگاه لاهه و اینها آنجا گفتند اصلاً این بیچاره‌ها، چهار تایشان را بیخود گرفتند. بعد از چند سال اینها را از زندان آزاد کردند. گفتند اصلاً اینها هیچ نقشی نداشتند. اما جوّ عمومی لبنان به شدت جوّ شیعی. سنی شد. به سنی‌ها

مقاومت. من در جنگ داخلی مشارکت نداشتم. اصلاً من هفت سال بعد از جنگ داخلی تشکیل شدم.

◆ یعنی ریشه و اولین جریان خلع سلاح به این دوره مربوط است.

از قبل مطرح بود. حالا شما حساب بکن عبدالحلیم خدام و غازی کنعان هم گزارشهای دروغی به حافظ اسد میدادند. اینجا یک مشکل بزرگی شکل گرفت. یعنی رفیق حریری با قدرت آمده بود و نخست وزیر شد. پول آورده بود. مثلاً به اسم وامهای فلان و این حرفها. بعد هم جلوی حزب الله ایستاد. فرماندهی ارتش آن موقع ژنرال امیل لهود بود که بعدها رئیس جمهور شد. ایشان خیلی میانه‌ی خوبی با حزب الله داشت. یعنی از مدافعان مقاومت بود. این آقا رفت پیش آقای حافظ اسد. چون رابطه‌ی خیلی خوبی با حافظ اسد داشت. گفت این گزارشهایی که به شما میدهند، دروغ است. اصلاً حزب الله این طوری نیست. حزب الله یک گروه مقاومت است. حزب الله کاری به جنگ داخلی نداشت. آنجا حافظ اسد با آن درایتی که داشت یک راه حل خیلی ابتکاری ایجاد کرد. او آمد گفت که حزب الله درست میگوید.

حزب الله مقاومت است. میلیشیا نیست. بنابراین شامل آن بند پیمان طائف نمیشود. اما سلاح حزب الله فقط باید در جنوب و علیه اسرائیل به کار گرفته بشود و نباید مظاهر مسلحانه‌ی دیگری در شهرها داشته باشد. سلاحش مخفی باشد. آن هم برای اسرائیل، نه اینکه سلاح را در داخل بیاورد. حزب الله سلاح را در داخل نمی‌آورد. در دعوای داخلی نمی‌آورد. او آمد تحت این عنوان رفیق حریری را مجبور کرد که این را بپذیرد. آن موقع هم سوریه، در لبنان حاکم بود. این بند، حزب الله را نجات داد. سید هم همراهی کرد. تا قبل از این، راهپیمایی روز قدس، مسلحانه برگزار می‌شد. یعنی رژه‌ی نظامی بود و آر پی جی و سلاح‌های مختلفی که داشتند، می‌آوردند. جیپهای ۱۰۶ و اینهایی که داشتند. از آن به بعد، راهپیمایی‌ها و رژه‌ی روز قدس، غیرمسلحانه شد. با یونیفرم نظامی می‌آمدند، ولی دیگر سلاح نبود. در شهرها، دیگر مظاهر مسلحانه وجود نداشت. سلاح‌ها همه در جنوب به کار گرفته شدند. دقیقاً این را سید توانست اجرا کند.

◆ و رسمیت بدهد.

رسمیت بدهد. بعد آمدند گفتند که المنار باید تعطیل بشود. گفتند المنار یک تلویزیون است، اصلاً مال یک گروه مسلح است و نمیشود باشد. به شدت به المنار مجوز نمیدادند. این سید بود که باز دوباره با توانمندی، با مدیریت، با همین صحبت کردن، با سوری‌ها مشکل را حل کرد. وگرنه المنار همان اوایل جمع شده بود.

نکته‌ی جالب اینجاست که او آخر و موقعی که رفیق حریری در سال ۲۰۰۴ از نخست وزیری کناره‌رفت، یک ارتباطی با آقای سید حسن نصرالله پیدا کرد. یک روزنامه نگار لبنانی بود به نام مصطفی ناصر. این آقا حلقه‌ی وصل شد که آقای رفیق حریری بیا برو از نزدیک با آقای سید حسن نصرالله جلسه بگذار. این بعد از نخست وزیری اش و چند ماه قبل از ترورش بود. این آقا آمد شروع کرد دیدار، سید هم پذیرفت. شاید هفت هشت جلسه



وحدت مقدم است

سید حسن نصرالله گفتند ببینید من نمیخواهم تجربه‌ی جنگ حزب الله وامل تکرار بشود و حاضر نیستم برای یک کرسی در یک صندلی در شورای یک شهر یا در حتی پارلمان دوباره بخواهم با جنبش امل وارد درگیری بشوم. آن حادثه نباید تکرار بشود. وحدت بر هر چیزی مقدم بود.



چون میدانید رئیس پارلمان حتماً باید شیعه باشد، همان طوری که نخست وزیر حتماً باید سنی باشد، رئیس جمهور هم باید مسیحی مارونی باشد. آمد گفت شما هر کسی را به جز نبیه بری بگویید ما رأی میدهیم. حتی اگر این آقای محمد رد خودتان رئیس فراکسیون حزب الله را به عنوان بخواهید ما هم حاضریم به او رأی بدهیم. این یک رشوه‌ی سیاسی خیلی بزرگی بود. آقای محمد رد می شد رئیس پارلمان، یعنی حزب الله بشود رئیس پارلمان.

جواب سید حسن چه بود؟

ایشان به آقای سعد حریری گفت: آقای سعد حریری ما به جز آقای نبیه بری به هیچ کس رأی نمیدهیم. چون فهمید این آقای سعد حریری میخواهد بین شیعه جنگ راه بیندازد. شیعه باید خیلی متحد می بود. او دوباره میخواهد جنگ شیعه – شیعه راه بیندازد. او گفت به هر کسی غیر از نبیه بری رأی بدهیم. ایشان گفت ما به غیر از نبیه بری به هیچ کس رأی نمیدهیم.

سعد حریری تیرش به سنگ خورد. نبیه بری فهمید. نبیه بری با سید حسن تماس گرفت. گفت من شنیدم فهمیدم شما چه کار کردید و نشان دادید چقدر آدمهای شریفی هستید. ولی من ثابت میکنم من هم به اندازه‌ی شما آدم شریفی هستم. دیگر اتحاد امل و حزب الله را هیچ کس نمیتواند از بین ببرد.

♦ عقبه ارتباطی نبیه بری با حزب الله چگونه بود؟ با توجه به تعلق آقای بری به جنبش امل.

در جریان جنگ داخلی بین حزب الله و امل، واقعاً دشمنی به بالاترین سطح خودش رسیده بود و حزب الله یک توانایی داشت که اگر میخواست میتواند نبیه بری را حذف فیزیکی کند و از بین ببرد. چون جنگ بود. بکش بکش بود. خب آن موقع، آقا رئیس جمهور بودند. جنگ داخلی دو سال طول کشید. در آن دو سال هم حضرت امام رحلت کردند و آقا رهبر شدند.

آقا به شدت مخالفت کردند. خبر رسید که گفتند به هیچ عنوان این کار را نکنید. درست است حالا دارد به شما ظلمی میشود، شما کوتاه بیایید. یک مصلحت بزرگتری وجود دارد. این باعث شد با اینکه میتوانستند، اصلاً دنبال این کار نروند. چون جنگ بود و در جنگ هم هر چیزی امکان داشت.

حزب الله از نظر نظامی و اطلاعاتی خیلی قدرتمند بود. قدرتش ده‌ها برابر جنبش امل بود. ولی این کار را بنا به توصیه‌ی حضرت آقا نکردند. بعد از آن هم آقا مرتباً توصیه داشتند که این اختلاف شیعه را دیگر نگذارید تکرار شود. اینها عمل کردند و بعداً گفتند که چقدر کار درستی بود. ما بعداً در سال ۲۰۰۵ وقتی رفیق حریری ترور شد، فهمیدیم و دیدیم چه توطئه‌ی بزرگی علیه شیعه سازماندهی شده بود. ما شیعیان یکدستیم و هیچ کس نمیتواند بین مان نفوذ کند.

در جنگ ۳۳ روزه اسرائیل به لبنان و به حزب الله حمله کرد. امل را مورد حمله قرار نمیداد، هر چه از مراکزی را که میزد، مربوط به حزب الله بود. آمریکایی‌ها آمده بودند برای مذاکره. نخست وزیر دولت لبنان، سنیوره بود

میگفتند شیعیان رفیق حریری را ترور کردند. این قدر جوّ ناامن شده بود که نمی توانستی از ضاحیه بیرون بروی.

ما آن موقع خودمان هم لبنان بودیم. اگر میخواستیم از لبنان بیاییم سوریه و زیارت برویم، باید از مناطقی رد می شدیم. از بیروت که می آمدیم بیرون، مناطق مسیحی و بعد تا سر لب مرز مناطق سنی نشین بود. همیشه راحت میرفتیم و می آمدیم و هیچ مسئله‌ای پیش نمی آمد. حتی اگر یک جا هم می ایستادیم، همه خیلی تحویل مان می گرفتند. حتی اهل سنت؛ اما یک دفعه جوّ به شدت جوّ طایفه‌ای مذهبی شد. چون به سنی‌ها میگفتند شیعیان نخست وزیر شما را کشتند. وضعیت طوری شده بود که شما نمیتوانستی از ضاحیه بیرون بروی. این قدر ناامن شده بود.

خب مدیریت این کار، بسیار سخت بود. بعد هم سوریه مجبور شد از خاک لبنان بیرون برود. یعنی سوریه‌ای که همیشه با قدرتش سعی میکرد بحراناها را در لبنان مدیریت کند، در اینجا دیگر سوریه هم نتوانست و بیرون رفت. از این تاریخ یعنی ابتدای سال ۲۰۰۵ دیگر سید خودش باید به تنهایی حزب الله و لبنان را اداره میکرد. دیگر آن سوریه‌ای که یک جاهایی به درد میخورد، آن هم دیگر نبود. یعنی شما اوج مدیریت آقای سید حسن نصر الله را از سال ۲۰۰۵ به بعد میبینید. با درایت شخصی خودش.

کاری که کرد خیلی جالب بود. اولین انتخابات پارلمانی تقریباً پنج شش ماه بعد از ترور حریری انجام شد. طبق تاریخش باید برگزار می شد. سید آمد با اهل سنت یعنی با آقای سعد حریری ائتلاف کرد. با میشل عون و بری هم که بود. خیلی سر و صدا کرد. شیعه‌ای که متهم بود به اینکه حریری را کشته، حالا آمده با جانشین حریری دارد ائتلاف می کند. اصلاً باورکردنی نبود. ولی این کار را اینقدر هوشمندانه انجام داد که اتفاقاً در انتخابات هم پیروز شدند. یعنی لیست آنها اکثریت شد. بعد که رفتند در مجلس، باز دوباره از هم جدا شدند چون آنها ساز خودشان را میزدند، اینها ساز خودشان را. آن موقع میدانست وحدت شیعه خیلی مهم است. این بود که سعد حریری آمد یک رشوه‌ی سیاسی به سید حسن نصر الله بدهد. سعد حریری، آمد گفت آقای سید حسن نصر الله، برای ریاست پارلمان هر کسی، غیر از نبیه بری را بگویید ما به او رأی میدهیم. نبیه بری نباشد، میدانید نبیه بری از سال ۱۹۹۲ تا الان رئیس پارلمان است.

♦ هنوز هم هست؟

هنوز هم هست.

♦ همین نبیه بری؟

بله. همین نبیه بری، اصلاً در تاریخ لبنان بی سابقه است.

♦ در جهان هم شاید بی سابقه باشد.

آره از سال ۹۲ میلادی تا الان چند سال است؟ گفت شما هر کسی را به جز نبیه بری بگویید ما رأی میدهیم.

که خیلی ضدّ حزب الله بود. آقای سید حسن نصر الله فرمودند من برای مذاکره به برادرم نبیه بری اختیارات تام میدهم. ایشان از طرف ما نماینده‌ی تام الاختیار است. هر مذاکره‌ای که کرد، هر توافقی که با شما کرد، من قبولش دارم. یعنی چک سفید داد به نبیه. جایگاه نبیه بڑی را بالا برد و در اوج قرار داد. آمریکایی‌ها می‌آمدند با او مذاکره میکردند. اینجا این پیوند واقعاً بین حزب الله و امل مستحکم شد. بعد از جنگ ۳۳ روزه تا الان دیگر تنش نداریم. قبلاً در سطح جامعه بین بچه‌های امل و بچه‌های حزب الله تنش داشتیم. مرتب این تنش‌ها، تنش‌های محلی اتفاق می‌افتاد؛ اما این قدر سید هوشمندانه عمل کرد. وقتی که گفت برادرم نبیه بری از طرف من نماینده تام الاختیار است.

♦ این نکاتی که شما می‌گویید به معنای این است که وجهه و سمت سیاسی اجتماعی سید حسن نصراللهی برای مردم ایران شناخته شده نیست.

شناختی که از حزب الله به خصوص سید حسن نصر الله هست، بیشتر روی چهره‌ی نظامی‌اش است. خیلی‌ها در ایران، نمیدانند چهره‌ی سیاسی اجتماعی ایشان چه است. من بارها در ایران از آدم‌های مختلفی شنیده بودم که آقا حزب الله با این خصوصیتی که دارد، بساط این گروه‌ها را در لبنان جمع کند. گفتم این طوری نیست. آن در لبنان، ارتش نیست که شما باید با سلاح بروی. بله حزب الله اگر بخواهد با سلاح وارد بشود همه‌ی گروه‌ها را شکست میدهد. ولی بعدش چه؟ چه جوری می‌خواهد حکومت کند؟ می‌خواهد بگوید من این گروه‌ها را شکست دادم؟ هر چند الان اگر می‌خواستند بساط گروه آقای سمیر جعجع را جمع کنند، میتوانستند. از نظر نظامی همه آنها خلع سلاح شده بودند. ولی بعد در تاریخ می‌ماند که آقا این میلشیا است. حزب الله مقاومت نیست. مقاومت یک امر مقدسی است. در تمام حقوق بین الملل مقاومت امر مشهوری است. ولی اگر به شما صفت میلشیا بچسبانند، میشوی یک گروه مسلح غیرقانونی. آن میشود اقدام یک گروه مسلح غیرقانونی؛ اما حاضر است شهید بدهد.

همین یکی دو سال اخیر، گروه قُوات خیلی جنایت کردند. آن حادثه‌ی طیبونه در بیروت معروف است. یکی دو سال پیش اتفاق افتاد که همین نیروهای قواتی‌ها به صورت محرمانه در یک جاهایی در درگیری منطقه‌ی مسیحی شرکت کردند. در بیروت یک خیابانی هست که این طرفش مسیحی‌اند، آن طرفش شیعه‌اند. در یک درگیری مختصر محلی، چند نفر از این مسلحین قواتی، چند نفر زن و بچه را کشتند. احساسات در بالاترین درجه‌اش بود که بریزیم اینها را بکشیم و بچه‌های حزب الله مثل آب خوردن میتوانند؛ ولی این همان چیزی بود که سمیر جعجع می‌خواست. که مسیحی‌ها کشته بشوند. سید جلوی این کار را گرفت، سید گفت بگذارید از مجاری قانونی طی شود. بگذریم که مجاری قانونی هم کار خودشان را نکردند. چون همه با آنها بودند. اما این رهبری، حزب الله را از این بحرانها یکی پس از دیگری، به سلامت عبور میداد.

بحران بعدی که در پایان صحبت‌م اشاره کنم، بحران سوریه بود.



اصلاً چه کسی فکر میکرد که
حزب الله بتواند قد علم کند.
باید درود فرستاد به روح بزرگ
این سید که در طی یک دوره
طولانی مدیریتی ۳۲ سال،
یک بنیان مرصوصی را ایجاد
کرده است



تا قبل از جنگ دوازده روزه، چون جوّ عمومی منطقه جوّ مه آلودی بود و معلوم نبود چه اتفاقی دارد می افتد، شیخ نعیم وسط صحبت میکرد. اما وقتی جمهوری اسلامی در جنگ دوازده روزه آن توانمندی را از خودش نشان داد، ایشان آمد به صراحت گفت که اصلاً فکر خلع سلاح را هم نکنید.

♦ یعنی همین بحث داعش و گروه های مسلحین ؟

خیر قبل از آن. میدانید اول که جنگ سوریه شروع شد، داعش آن موقع تشکیل نشده بود. داعش دو سه سال بعد از شروع بحران بود. گروه هایی آمده بودند که این گروه ها معروف نبودند. حالا داعش بعداً این قدر جنایت کرد خودش فیلم های جنایتش را پخش میکرد همه ی دنیا فهمیدند اینها چقدر جنایت کردند. اولش این گروه هایی بودند که علیه بشار اسد قیام کردند.

♦ اولی که میگویند کی است ؟

یعنی سال ۲۰۱۱ میلادی. پاییز ۲۰۱۱ جنگ مسلحانه شروع شد.

♦ اینکه میگویند، قبلش است ؟

نه. ببینید من میخواهم بگویم در ابتدای سال ۲۰۱۱ یک شش ماهی، تظاهرات شروع شد. ولی از سپتامبر یعنی همین موقعها سال ۱۳۹۰ این تظاهرات تبدیل به جنگ شد. یعنی یک گروه هایی پیدا شدند که اینها اصلاً قیافه شان هم قیافه های عجیب بود. ریشهای بلند و پیراهن های بلند روی شلوار، قمه و بعد سلاح و بکش بکش و سر پیر و ذبح بکن، شکم طرف را پاره کن، جگر را بیرون بزن. آن موقع هنوز این اسمها مثل الان معروف نبودند، ابوبکر بغدادی و این اسمها بعدها معروف شد. خب شما اینجا چه تصمیمی باید بگیری ؟ تصمیم برای ورود به جنگ سوریه، یک تصمیم بسیار چالشی بود. حتی در ایران چالشی بود. اگر حاج قاسم نبود، نمی شد؛ اگر چه دستور آقا را اجرا کرد. چون خیلی ها در ایران حتی در مسئولین ما حتی در مسئولین نظامی مان، دیدگاهی داشتند که ما برای چه به این جنگ وارد بشویم ؟ به ما چه مربوط است ؟ حالا یک اتفاقی به حق یا به ناحق افتاده است. به ما ربطی ندارد. ما خودمان را درگیر این قصه نکنیم. محبوبیت مان از بین میرود.

محبوبیت حزب الله در جنگ ۳۳ روزه به بالاترین سطحش در جهان اهل سنت رسید. در جنگ ۳۳ روزه برای اولین بار در تاریخ اسلام در دانشگاه الازهر، در نماز جمعه، عکس یک رهبر شیعه و یک پرچم شیعه را بلند کردند. آن هم عکس آقای سید حسن نصر الله و پرچم حزب الله. اصلاً این در تاریخ سابقه ندارد. یعنی حزب الله بعد از جنگ ۳۳ روزه، در اوج محبوبیت بود. یک تنه در مقابل

صدای واحد شیعه

در جنگ ۳۳ روزه همه ی شیعه صدای واحد شدند. به قول خودشان صوت واحد. حزب الله و امل از یک طرف، مرحوم آقای فضل الله و شیخ قبلان نیز با هم یکی شدند. این وحدت در لبنان بی نظیر بود. سنی ها و دروزی ها تقسیم بودند؛ تنها شیعه ها یکپارچه ماندند.



یک جنگ بسیار ویرانگر مقاومت کرده بود. آن موقع، ۳۳ روز رکورد بود.

خب یک عده میگفتند شما با این کارتان تمام این محبوبیت را از بین میبرید. سید با همکاری که با حاج قاسم داشت و با رایزنی و اینها تصمیم گرفت که در سوریه وارد جنگ بشود. خیلی بحث های زیادی شد. بعد از یک مدتی آقای سید حسن در یکی از سخنرانی هایش گفت به ما میگفتند آقا وارد این جنگ نشوید، محبوبیت تان را از دست ندهید. ما میدانستیم همچنین اتفاقی خواهد افتاد. گفت ما میدانستیم اگر وارد جنگ سوریه بشویم محبوبیت مان را در جهان اهل سنت از دست میدهیم. متهم میشویم؛ اما ما بین دو تا گزینه ی بد و بدتر بودیم. این عین صحبت آقای سید حسن است. گزینه ی بد این است که وارد جنگ بشویم و جلوی خطر تکفیری ها را بگیریم اما محبوبیت مان را از دست بدهیم. گزینه ی بدتر این بود که وارد جنگ نشویم، تکفیری ها به سوریه حاکم بشوند و بعد بیایند لبنان. همان جا که نمی ایستند. اولاً شیعیان و حررها در سوریه از بین میرود، بعد می آیند وارد لبنان میشوند. این است که ما آمدیم بین بد و بدتر، بد را انتخاب کردیم. گفتیم اشکال ندارد بگذار محبوبیت مان را از دست بدهیم؛ ولی جلوی آن خطر را بگیریم. این را عیناً گفت. بعد هم گفت البته من مطمئنم با گذر زمان، جهان اسلام متوجه میشود که ما جلوی چه خطری را گرفتیم. الان محبوبیت مان پایین آمده است؛ ولی بعد دوباره باز خواهد گشت.

ببینید الان گفتن این حرفها ساده است، ولی شما ببینید در اوج بحران بخواهی این حرف را بزنی، سخت است. وقتی حزب الله به سوریه رفت، بعد از یک مدتی در ضاحیه عملیات انتحاری شروع شد. به سفارت ایران حمله شد، به رایزنی ایران حمله شد. شهید دادیم. رایزن فرهنگی مان شهید شد. خب این تصمیمات، تصمیمات ساده ای نیست. چقدر شما قدرت اقتناع داشته باشی که بتوانی نه فقط شیعیان، بلکه کل ملت لبنان را قانع کنی که این تصمیمت درست است ؟ در جامعه ی پیچیده ای مثل لبنان که یک بخش مسیحی اند، یک بخش سنی اند، یک بخش شیعه اند، یک بخشی دروزند، خیلی سخت است. شما باید این قدر قدرت استدلالت بالا باشد، قدرت اقناعت بالا باشد. داعش سه سال بعد آمد. یعنی سال ۲۰۱۱ جنگ شروع شد، سال ۲۰۱۳ داعش اعلام موجودی کرد، سال ۲۰۱۴ به نصف سوریه و نصف عراق حاکم شد. وقتی داعش به صحنه آمد، همه فهمیدند آن کاری که سید کرده و ایران کرده است، چقدر درست بوده.

تا قبل از داعش این خبرها نبود. همه میگفتند اینها گروه های انقلاب هستند. به اینها میگفتند ثوار، یعنی انقلابیون. از کلمه ی ثور. از کلمه ثورة استفاده می کردند. میگفتند ثوارند. اینها برای حقوق ملت سوریه قیام کردند. اینها را باید کمکشان کرد. شما کمک که نمیکند، بماند، به جنگشان رفتید ؟ اما وقتی داعش آمد اولاً بساط این گروه ها را جمع کرد و خودش شده بود اصلیت ترین گروه و بدترین جنایتها را مرتکب می شد. آن وقت بود که مسیحیها قبل از مسلمانها وحشت کردند. مثلاً یک شهری هست بالای بعلبک به نام «قاع» یک شهر کوچک



شهید خط مقدم

حادثه‌ی بزرگ شهادت پسر سید اتفاق افتاد. این حادثه در لبنان یک زلزله بود. چرا؟ چون فرزندان رهبران گروه‌ها معمولاً در جبهه نبودند. اما پسر نصرالله در خط مقدم شهید شد. او حاضر نشد فقط جنازه پسرش را تحویل بگیرد. گفت همه باید با هم برگردند، یا هیچ کدام.



عملیات طوفان الاقصی تصمیم گرفت به نفع غزه وارد جنگ بشود. خیلی تصمیم چالشی است. هنوز یک عده حتی بین شیعیان می‌گیوند ای کاش نمی‌شد، فلان می‌شد. سید نهایت این کار را میدانست چه هست؟ درست است ما بهای سنگینی پرداخت خواهیم کرد؛ اما اگر وارد نشویم نابود خواهیم شد. لذا به نفع غزه وارد شد. حتی میشل عون میگفت که ما با حزب الله روی استراتژی دفاعی توافق کردیم، ولی این کاری که حزب الله کرده، استراتژی هجومی است؛ چون اسرائیل به ما حمله نکرده بود، اسرائیل به غزه حمله کرده بود. جنگ، جنگ غزه بود. ما چرا رفتیم وارد قصه شدیم؟

حالا شما ببینید چطوری میتوانید این را مدیریت کنید؟ متحد بزرگ در بین مسیحیها دارد انتقاد می‌کند وای به حال جعجع و مانند اینها؛ لذا سید مرتب سخنرانی میکرد. بعد در غزه دیدند که اسرائیل، هم کلیسا را نابود می‌کند و هم مسجد را. سید گفت ببینید اسرائیل با هر دودشمن هست.

❖ یعنی حکمت ورود حزب الله به طوفان الاقصی را چطور میشود توجیه کرد؟ حالا خیلی هم میگویند

به قیمت از دست دادن خود سید و یک سطح بالایی از فرماندهی قدیمی رده یک و صدمه به ساختار حزب الله و مؤسسين آن بود.

الان همه دارند میگویند همه فکر میکردند با شهادت سید، حزب الله از هم میپاشد. همان طور که اشاره کردید، خلیلها با سید شهید شدند. فرماندهان بزرگ، جانشینش سید هاشم؛ اما الان همه دارند اعتراف میکنند که سید حسن نصر الله بنایی بسیار مستحکم ایجاد کرده که حتی بعد از شهادت خودش، حزب الله موفق شد سریعاً خودش را بازسازی کند. خود آقای شیخ نعیم میگفت ما ده پانزده روز اول واقعاً در شوک و سرگردانی بودیم. سید حسن، سید هاشم، رهبران اصلی شهید شدند؛ ولی در عرض ده پانزده روز از شوک خارج شدند. شما بعد از ضربهای به این بزرگی، بتوانی دو هفته‌ای از آن خارج بشوی، این نشان میدهد که این بنایی که ساختی، چقدر مستحکم است. این سیدی که اینها فکر میکردند، اینطور نبود. شما دیدید تشیيعی که برای ایشان انجام شد، در تاریخ لبنان بینظیر است. اصلاً در تاریخ منطقه بینظیر است. به جز ایران که ما مثلاً رحلت حضرت امام، شهادت حاج قاسم را در ایران داشتیم. اما در کشورها اصلاً همچین چیزی نیست. این جمعیت در حالی آمدند که اسرائیل تهدید آمیز روی سر بود. ولی مردم رفتند و ایشان را با عظمت تشیيع کردند.

❖ این حرف را شما چقدر واقعی میدانید که حزب الله ساختارش جوری قدرتمند است که میماند و خواهد ماند.

ماند. بعد از شهادت سید را ببینید.

❖ الان بحث خلع سلاح است.

ببینید اولاً بعد از شهادت این بزرگان، نتیجه‌گیری اسرائیل این بود که الان وقت ورود زمینی است. چون تا قبل

مسیحبنشین هست. نزدیک مرز لبنان و سوریه هست. تکفیریها وارد این شهر شدند شروع کردن حمله و کشتن مسیحیها. اینها از چه کسی کمک خواستند؟ از ارتش لبنان؟ نه. از حزب الله کمک خواستند. حزب الله به داد ما برس، حزب الله بود که این شهر را نجات داد، اگر حزب الله نبود مسیحیان القاع قتل عام شده بودند. داخل خود سوریه یک شهری هست به نام «معلولا». معلولا ۴۵ کیلومتری شمال دمشق هست. این شهری هست که یک خصوصیت عجیبی دارد. هنوز به زبان آرامی دوران حضرت مسیح صحبت میکنند. زبان محلیشان آرامی هست. زبان رسمیشان مثل بقیه عربی هست. قسمت عمدیشان مسیحی است. تکفیریها ریختند این شهر را گرفتند، مسیحیها فرار کردند، تکفیری ها چه کار کردند، بماند.

❖ حزب الله چه کار کرد؟

این شهر را دوباره حزب الله آزاد کرد. شهر معلولا که در خاک لبنان هم نبود. رفت و کلیساهای آنها را نجات داد. تکفیریها کلیساها را تخریب میکردند. مجسمههای حضرت مریم و حضرت مسیح را میزدند و میشکستند و بعد فیلم میگرفتند و شعار میدادند. تکفیریها، در لبنان و سوریه میگفتند «المسیحیون فی بیروت، الشیعیان فی تابوت». یعنی مسیحی باید رها کند و برود به لبنان مهاجرت کند، شیعیان را میکشیم. این شیعیان رفتند به داد شیعیان حزب الله. آن عکس معروف یکی از بچههای حزب الله که جلوی مجسمهی حضرت مریم سلام نظامی داده، خیلی معروف شد. در مقابل آن فیلمهایی بود که نشان میداد تکفیریها مجسمهها را به صورت توهیناً میزدند. این جوان بعداً در جنگ طوفان الاقصی شهید شد و مسیحیها تکریمش کردند.

یا مثلاً یک شهری هست به نام دیرالاحمر. آن هم نزدیک بعلبک است. دیرالاحمر هم مسیحی هست و طرفدار تاریخی سمیر جعجع هست. گروه چهارده مارس از این گروههای تکفیری حمایت میکردند. همین دیرالاحمر در آن زمان به اینها میگفت شما معلوم هست اصلاً نمیدانید از چه کسی دارید حمایت میکنید. اگر حزب الله نبود این گروه‌ها ما را کشته بودند، همه ما را اسیر میکردند. حزب الله به داد ما رسید.

این را شهر دیرالاحمر میگفت. اصلاً خیلی عجیب هست. کسی که تاریخ آنجا را بداند، میداند اینها یعنی چه. شما ببینید من الان دارم اینها را میگویم. ولی روند سال ۲۰۱۱ تا الان یعنی یک چیزی حدود چهارده سال. شما نگاه کنید بیشترین سخنرانیهای سید در این مقطع است. مرتب برای مردم سخنرانی میکرد، مرتب تحلیل میکرد، مرتب هدایت میکرد، بحران بعد از بحران، پشت سر گذاشت. این قدر این فرد تأثیرگذار بود.

در همین چیزی که الان ما میگوییم جهاد تبیین، این قدر این فرد تأثیر گذار بود. اگر این قدرت بیان نبود، قدرت اقناع، این صداقت، این محبتی که سید در دل مردم داشت، چه کسی میتوانست این بحران را اداره کند؟ اصلاً کار لبنان تمام بود. واقعاً این شخصیت، یک شخصیت عظیمی بود.

آخرین تصمیمی که گرفت که یک تصمیم چالشی بود، این بود که در جریان طوفان الاقصی یک روز بعد از



شهادت فرزند ارشد

وقتی سید پسرش شهید شد خیمه‌های عزای برپا شد. بزرگترین شخصیت‌های لبنانی از مسیحی، اهل سنت، دروز و شیعه دسته دسته می‌آمدند برای تسلیت. دیدند این رهبر هیچ امتیازی برای خودش نمیخواهد. پسر بزرگش را هم فرستاده خط مقدم. این در تاریخ لبنان بی‌سابقه بود و تأثیر عمیقی بر مردم گذاشت.



قدر موشک داریم که دیگر جا نداریم. ارتش که اصلاً جا ندارد. اول بروید جا درست بکنید که اگر ما موشکها را تحویل شما دادیم، یک جا دپو کنید. این را نمیتوانید دپو کنید. اصلاً خلع سلاح امکان ندارد. اگر بخواهد به زور انجام بشود، یعنی شروع دوباره‌ی جنگ داخلی و در جنگ داخلی حزب الله برنده است.

♦ و شاید جنگ داخلی در لبنان. الان جنگ یک نهاد حکومتی با یک نهاد دیگر است.

نه. ببینید حکومت هم در لبنان تقسیم شده است.

♦ به فرض ارتش می‌خواهد با حزب الله بجنگد؟ ارتش لبنان چه زمانی وبا چه کسی تابحال جنگیده؟

ارتش لبنان، فقط یک نیروی انتظامی است که تانک و توپ دارد. نه نیروی هوایی دارد، نه نیروی دریایی دارد. واقعاً کار نیروی انسانی را انجام میدهد. چون دوتا همشهری دارد. یکی سوریه، یکی اسرائیل که زورش به هیچ کدامش نمیرسد. بنابراین عین نیروی انسانی است. شما به نیروی انسانی فرض کن دوتا تانک و توپ بدهی، میشود ارتش لبنان. در مقابل حزب الله عددی نیست. حزب اللهی که با این همه ضربه، میتواند مقاومت کند. ضربه خورد، این همه شهادتها و حادثه‌ی پیجرها، ۶۶ روز در مقابل ارتش اسرائیل مقاومت کرد. آیا ارتش لبنان میتواند بیاید از پس اینها بر بیاید؟ همچنین چیزی غیر ممکن است.

♦ آنجایی که بعد از همین ۶۶ روز و بعد که دائم آتشبس نقض می‌شد و اسرائیل میگفت ما ذخایر

حزب الله را زدیم، پس دنبال چه خلع سلاحی هستید؟

بله ذخایر را نزدند. اینها را برای مصرف داخلی و تبلیغات می‌گویند. مثل جریان تأسیسات هسته‌ای ایران که ترامپ میگوید من نابودش کردم. خب اگر تو نابودش کردی برای چه میگویی ایران باید توافق کند؟ بعد، اولین کسانی که در این حرف ترامپ تشکیک کردند، رسانه‌های آمریکایی بودند که نه، این طوری که تو میگویی نیست. این هم همین طوری است. اسرائیلی‌ها خودشان نمیتوانند، میگویند ارتش لبنان خلع سلاح کند. دولت لبنان با زبان بی‌زبانی میگوید شما با این همه قدرت نظامی و توانمندی و حمایت آمریکا و اروپا، نمیتوانید از پس این‌ها بر بیایید، بعد از ارتش زیرتی لبنان انتظار دارید برود خلع سلاح کند؟

این هم که میگویم نصف ارتش شیعه هستند. فقط میگویم این خطر یک جنگ داخلی را دارد. چون کسی که بخواهد به زور سلاح حزب الله را بگیرد یعنی چه؟ یعنی باید سلاح به کار ببرد و اتفاقاً حزب الله در اینجا خیلی خیلی قدرتمندتر از این گروه‌های دیگر است.

♦ می‌شود گفت نتیجه‌ی بحران و فشار برای خلع سلاح، حزب الله را باز قدرتمندتر از گذشته کند؟

ببینید حزب الله همین که تا الان باقی مانده، یعنی پیروز بوده است. چون یک جنگ نامتقارن است. اسرائیل قدرت نظامی است. یک ارتش پیشرفته با پیشرفته‌ترین سلاحها، آمده به یک گروهی با توان محدود حمله کرده است، هوایی تا توانسته ویرانی ایجاد کرده است. زمینی هم که ۶۶ روز است.

از آن ورود زمینی نکرده بود فقط بمباران میکرد. ورود زمینی کرد و یک جنگ ۶۶ روزه (۶۶ روز یعنی دو برابر جنگ ۳۳ روزه) در جنوب لبنان اتفاق افتاد. ارتش اسرائیل نفوذ کرد و جنگید. علاوه بر بمبارانهایی که داشت انجام میداد، اما موفق نشد حتی بیش از سه کیلومتر از مرز آن طرفتر برود. این برایشان جای تعجب بود که ما همه رهبران اصلی حزب الله را شهید کردیم. چه رهبران نظامی و چه سیاسی. پس چه کسی دارد اینها را هدایت می‌کند؟

اولاً فکرشان را نمیکردند. میگفتند رزمندگان حزب الله روحیه‌شان را از دست داده اند. بنابراین ما حمله کنیم و آنها فرار میکنند. بعد که وارد شدند، دیدند نه! فراری در کار نیست. بلکه به شدت مقاومت میکنند. خیلی خوب هم آموزش دیده اند. میبینی دو نفر جلوی یک گروهان تکاور اسرائیلیها را میگرد، تلفات هم وارد می‌کند. هر چه تلاش کردند که وارد عمق بشوند نشد.

شما بروید قصه شهر خیام را ببینید. شهر خیام در یک منطقه‌ای که نقطه صفر مرزی است، قرار دارد. بارها تلاش کردند. این شهر را با خاک یکسان کردند ولی نتوانستند بگیرند. وارد آن هم شدند اما نتوانستند تصرف کنند؛ چون این بچه‌های حزب الله با همان امکانات جنگیدند. در روز ۶۶ این اسرائیل بود که درخواستهایش را پس گرفت و حزب الله موافقت کرد. حزب الله خواهان آتش بس نبود. عین جنگ ۱۲ روزه ما، اسرائیل تقاضا کرد. چون دیدند بدجوری دارند در جنگ تلفات میدهند. در زمینی فهمیدند جنگ زمینی به صلاحشان نیست. بله در بمباران، یک خلبانی می‌آید یک بمبی را میاندازد یک عده را شهید می‌کند خودش هم برمیگردد اما در زمین تلفات دادند. تلفات اساسی دادند.

این بود که متأسفانه درست کمتر از ۲۴ ساعت بعد از قبول آتش بس، حلب سقوط کرد و تمام توجهات از لبنان به سمت سوریه رفت. اصلاً معادله عوض شد. ببینید ۲۴ ساعت هم نشد. یعنی صبح جمعه آتش بس شد، غروب جمعه حلب سقوط کرد. بنابراین کسی دیگر به این آتشبس نمی‌پرداخت. هر چند حالا یک انتقاداتی هست که اصلاً چرا حزب الله آتشبس را پذیرفت؟! الان خودشان در تحلیل بچه‌های حزب الله معتقد هستند که این یک اشتباه راهبردی بوده و ما نباید آتش بس می‌کردیم. ما دست بالا را در جنگ زمینی داشتیم. میتوانستیم ادامه بدهیم. نباید میپذیرفتیم. حالا اینکه چرا پذیرفتند، بماند. به دلایلی بود که حالا بحث الان من نیست. اما اینگونه نیست که حزب الله از بین رفته باشد.

الان صحبت از خلع سلاح هست. اصلاً در لبنان چیزی به نام خلع سلاح حزب الله امکان پذیر نیست. چه کسی میخواهد خلع سلاح کند؟ ارتش لبنان؟ اولاً بیش از نصف ارتش لبنان شیعه هستند. اینها اصلاً نمی‌آیند پای کار. بگذریم که از افسران مسیحی یا افسران سنی یک عده‌شان هستند که با این حرکت همراه نیستند. بعد اگر کل ارتش لبنان هم بیاید، حزب الله دهها برابر قوی‌تر از کل ارتش لبنان است.

یکبار سید حسن به شوخی میگفت به ما میگویند این موشکهایتان را تحویل ارتش بدهید. میگفت ما این



نفوذ کلام جادویی

این شخصیت به تدریج به یک شخصیت کاریزماتیک تبدیل میشود. حتی ایرانی‌ها این را به وجد آورده است. بچه‌های لبنان از ما میپرسند این کاریزماتیک چیست؟ یک شخصیت استثنایی بسیار جذاب که مردم بدون چون و چرا از او اطاعت میکنند. نفوذ کلام نصرالله مردم را مسحور میکرد و دل‌ها را تسخیر.

برگزار شود. هشت ماه دیگر. الان اینها به یقین میدانند چون در همین انتخابات شورای شهر که برگزار شد، پیروزی قاطع با ائتلاف حزب الله و امل بود، این در پارلمان هم تکرار میشود. اینها میخواهند فشار بیاورند در این هفت هشت ماه، مثلاً بگویند ما حزب الله را خلع سلاح کردیم. که این امکانپذیر نیست. بنابراین حزب الله دوباره قدرتمند به پارلمان برمیگردد، دوباره باید در دولت عضو باشد حالا هر چقدر آمریکاییها نگویند.

این ترکیب اجتماعی لبنان است. باید وزارتخانه‌ها، بر اساس طوایف تقسیم بشود. یعنی اگر سیتا وزارتخانه است، پانزدهتا باید متعلق به مسیحیها باشد، پانزدهتا به مسلمانان. از این پانزده تا، قسمت عمده برای اهل سنت و شیعه است. مثلاً ششتا وزیر سنی، ششتا وزیر شیعه. میشود دوازدهتا. سهتا هم میدهند به دروز و مانند اینها، چون اینها جزو مسلمانان حساب میشوند. میگویند ما نمیتوانیم این ترکیب را بشکنیم. طرف میگوید حزب الله نباید وزیر داشته باشد. میگوید حزب الله در پارلمان هست و طبق قانون ما موظفیم این سهمیه وزرای شیعه را به حزب الله و امل بدهیم. آنها تعیین کنند این قانون لبنان است. نمیتوانیم بگوییم کار به حزب الله نداریم. میگویند غیر میثاقی است. آن منشور اتحادشان غیر از آن است و طبق قانون هر تصمیم‌گیری غیر میثاقی غیر قانونی است.

♦ ورود آمریکا را چقدر محتمل میدانید؟ مثلاً نظامی.

نه، به هیچ وجه. اولاً آمریکاییها تجربه تلخ ۱۹۸۲ را دارند. آمدند حمله شد به مارینس و آن تلفات سنگین را دادند. آمریکاییها و ترامپ با همین تاکتیکهای تهدید سعی می‌کند امتیاز بگیرند. بله یک آدمی مثل نواف سلام (نخستوزیر لبنان) می‌ترسد. اصلاً خودش آدم آمریکایی و غربی است. اما حزب الله که نمی‌ترسد، باز برمیگردد خانه اول که آمریکا نمی‌آید. به هیچ عنوان نمی‌آید. اولاً لبنان خودش برای آمریکا هیچ ارزشی ندارد، یک کشور کوچکی است. نفت هم ندارد. حداقل فعلاً تا الان نفت و گاز ندارد. برای آمریکا بحث اسرائیل مهم است. اگر به لبنان می‌پردازد به خاطر امنیت اسرائیل می‌پردازد. خب اسرائیل که خودش می‌آید بمباران می‌کند، یعنی آمریکا بیاید چه کار کند؟ دوباره بیاید بمباران کند؟ خب آن را که اسرائیلیها خودشان می‌توانند انجام بدهند. چه نیازی هست که هواپیمای آمریکایی بیاید بمباران کند.

ناوگان دریایی اسرائیل می‌آید بمباران می‌کند. بنابراین اینجا دوره صبر و استقامت است. این که بگذرد بعد مجبور میشوند مثل دوره قبل اینها رها کنند. یعنی نمیتوانند بایستند و بعد هم آن اشتباهی که در سال ۱۹۸۲ کردند و خودشان اعتراف کردند که لبنان به بهشت تروریستها و هواپیماها تبدیل شده است. چون عملاً دولت مرکزی قدرتش را از دست داد. گروههایی مثل حزب الله خیلی قوی شکل گرفت. هر جا در دنیا هواپیما میدزدیدند می‌آوردند لبنان. بعد خیلی بامزه بود، مسافرها را پیاده میکردند میردند هتل. در هتل نگه میداشتند بعد مصاحبه مطبوعاتی میکردند. بعد دولت میگفت اینها را دستگیر کن، میگفت من هواپیما را با چی دستگیر

همین الان خلیجیهایشان در گروهها، دارند زمزمه میکنند که اگر قرار بود حزب الله شکست بخورد، در جنگ ۶۶ روزه شکست خورده بود، ولی شما ببینید هنوز هست. تازه الان دارد معادله را تغییر میدهد. میدانید که خود دولت لبنان عقبنشینی کرد. گفتند الان نه. ما گفتیم ارتش برود یک طرحی را آماده کند بیاورد برای اینکه مثلاً ما روی خلع سلاح کار کنیم. اول میگفتند تا فلان روز باید خلع سلاح انجام بگیرد. مگر میشود؟ بعد رفتند دو سه تا صحنه نمایشی درست کردند که در اردوگاه‌های فلسطینی خلع سلاح انجام شده است. خبرنگاران صحنه را که گرفتند، دیدند یک کامیون آمده یک مشتش سلاحهای زنگزده مثلاً کلاش و آرپیجی از زیرزمین نمود درآوردند. اردوگاههای فلسطینی ده برابر این سلاح در آن هست، آن را چرا نیاوردی؟ این چی هست آوردی؟ اینقدر صحنه مضحک بود که دیگر تبدیل به یک نمایش کمدی شد که شما حتی زورت به اردوگاه فلسطینی هم نمیرسد.

♦ پیشبینی شخصیتان از آینده حزب الله چیست؟

ببینید از نظر واقعیتهای جامعه لبنان، اولاً توان نظامی حزب الله تا حد. حداقل آن چیزی که اسرائیل میگوید شصت درصدش دست نخورده است. چون اینها میگویند جنوب لیتانی خلع سلاح شده است که تازه اسرائیلیها در این تشکیک میکنند. میگویند حزب الله آمده یک سری از این مقرهای فرعیاش را تحویل ارتش لبنان داده است. چهارتا سلاح الکی فردی هم گذاشته است بعد ارتش میگوید ما رفتیم سی چهل تا مقرر گرفتیم. آن مقر چه هست؟ مثلاً یک دپوی کوچک است. شمال لیتانی که اصلاً دست نخورده باقی مانده است. اینها میگفتند حزب الله صد هزار موشک دارد، خب این صد هزارتا کجا است؟ منفجر شده است؟ خب اگر منفجر شده بود که باید آشفشان می‌شد. اگر گرفتید، بیایید این صد هزارتا را نشان بدهید. چندان را گرفتید؟ پس معلوم است دست حزب الله است. بعد از همه اینها، حزب الله در بین مردم ریشه دارد. شما آن تشییع آقا سید را ببینید. که بعد از آن همه شهادتها اتفاق افتاد، بعد از آن همه تهدیدها اتفاق افتاد. حتی این تهدید اخیر دولت لبنان در مورد خلع سلاح که آقای شیخ نعیم آمد و محکم ایستاد.

ببینید تا قبل از جنگ دوازده روزه، چون جوّ عمومی منطقه جوّ مهالودی بود و معلوم نبود چه اتفاقی دارد میافتد، شیخ نعیم وسط صحبت میکرد. اما وقتی جمهوری اسلامی در جنگ دوازده روزه آن توانمندی را از خودش نشان داد، ایشان آمد به صراحت گفت که اصلاً فکر خلع سلاح را هم نکنید. بله اگر میخواهید در استراتژی دفاعی صحبت کنید ما آمادهایم دور هم بنشینیم و بگوییم اگر میخواهیم از لبنان دفاع کنیم چطوری دفاع کنیم؟ مقاومت چه جایگاهی دارد؟ این را داریم؛ اما اینکه متعرض سلاح بشوید، نه.

♦ این بحث سلاح است، سوالم این است که آینده حزب الله چه می‌شود؟

حزب الله به عنوان یک گروه مؤثر و توانمند در صحنه لبنان باقی میماند. همچنان که الان هست. الان نگرانی جناح مقابل این است که در اردیبهشت سال آینده. سال ۲۰۲۶ آنها سال ۱۴۰۵ ما میشود. باید انتخابات پارلمانی

کنم؟ با پلیس؟ با ارتش؟ یعنی زورشان نمیرسد.

کار به جایی رسید که در آزادسازی کویت، موقعی که آمریکا بیهیها میخواستند اقدام کنند، میخواستند یک اتحاد فقط مسیحی نباشد. به چهارتا کشور مسلمان هم به صورت نمادین گفتند که بگویند جنگ صلیبی نیست. چون آن موقع این بحث بود که صلیبها میخواهند به عراق حمله کنند. مصریها آمدند سریع پذیرفتند و گفتند ما چندتا نیرو میفرستیم. حافظ اسد زرنگی کرد. حافظ اسد با صدام هم بد بود ــ به آمریکا گفت من نیرو میفرستم، ولی به شرط اینکه اوضاع لبنان را دست من بدهید. آمریکا بیهیها هم پذیرفتند. آمریکا بیهیها رسماً پذیرفتند که شما نیرویت را بفرست، از این به بعد لبنان در اختیار شما.

بعد به آمریکا بیهیها اعتراض کردند که چرا این کار را میکنید؟ گفت ما هدفمان این است که یک دولت مسئول نباید سرکار و جلوی این قصهها (هواپیماربایی علنی و رسمی و گروگانگیری) را بگیرد. و آن اصطلاح را درست کردند و گفتند لبنان شده بهشت تروریستها. برای ما فرق نمیکند. سوری ها میتوانند این کار را انجام بدهند، بیایند انجام بدهند. ما این امتیاز را به آنها دادیم. آنها میآیند در جنگ کویت به ما کمک میکنند. آن کمک که همه نمادین بود. جنگ را ارتش آمریکا کرد ولی زرنگی کرد. بعد از آن پانزده سال از سال ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۰۵ سوریه حاکم مطلق لبنان بود. اینها اهل معاملهند. اینها کسی نیستند که به خاطر این و آن بیایند کاری کنند.

♦ شیرینترین خاطره‌ای که از سید دارید چیست؟

خب من عرض کردم که چند جلسه به مناسبت‌های مختلف ــ صحبت‌های عمومی که بود ـ چند جلسه خاص توفیق پیدا کردم که ایشان را ببینم که اوجش در عید قربان سال ۱۴۰۰ بود. که بعد از مدتها من رفتم لبنان. ایشان هم ما را دید و گفت کجایی؟ نمیبینمت، دلمان برایت تنگ شده. گفتم سوریه بودم و این حرفها.

من موقعی که سال ۱۳۹۴ از لبنان برگشتم، چند ماه آمدم، تهران بودم. بعد از چند ماه دوباره رفتم سوریه. یعنی حدود چهارده سال لبنان بودم و ایشان هم کاملاً من را میشناخت. بعد از مدتی دوستان از لبنان با من تماس گرفتند، گفتند آقا سید متوجه شدند شما برگشتید، سجاده و مهر و تسبیح خودشان را برای شما فرستادند. ما هم که فوق‌العاده خوشحال شدیم و دوستان آوردند دادند که الان من آن سجاده را دارم، مهر را دارم، تسبیح را دارم. این هدیه برای من خیلی ارزشمند بود.

یک چنین آدمی در این جایگاه، با این همه مشغله‌ی فکری، آن هم وسط بحران سوریه (در سال ۲۰۱۵ که میشود سال ۱۳۹۴ شمسی) اینقدر با معرفت باشد. حالا ما کارهای نبودیم ولی اینقدر محبت داشت. چون من پایان‌نامه‌ام در مورد حزب الله لبنان بود. در لبنان به عربی ترجمه شد و چاپ شد. کتاب را دادم به یکی از بزرگان ایرانی که میگفت من با ایشان ارتباط دارم و گفتم این را به آقا سید هدیه بدهید. آن شخص خودش مقیم لبنان بود. ایشان گفت یک جلسهای بود و من کتاب را بردم به ایشان دادم. میگفت در یک استراحت ـ چون جلساتشان

پایان حضور در علن

وقتی دبیرکل شد همه سخنرانی‌ها رسانه‌ای می‌شد. یک زمانی علنی سخنرانی میکرد. تا سال ۲۰۰۶ حضور علنی داشت. اما بعد از جنگ ۳۳ روزه، جانش در خطر بود. حفاظت اطلاعات و حاج قاسم گفتند او نباید ریسک کند. از آن زمان به بعد سخنرانی‌ها فقط تصویری و از طریق پروژکشن انجام شد.



همیشه طولانی هم بود ـ من کتاب را دادم به آقا سید. گفت آقا سید شروع کرد به مطالعه. میگفت ما در یک جلسه یک ربع بیست دقیقه، از اول چهل و پنج دقیقه داشت این کتاب را مطالعه میکرد. در مورد حزب الله است. بعد هم خود آقای عماد مغنیه هم این کتاب را دید، خیلی لذت برده بود و خیلی معروف شد. مخصوصاً چون به زبان عربی چاپ شد. اینقدر ایشان عنایت داشت که به قول معروف وقت بگذارد و مطالعه کند. بعد که من رفته بودم و به ایران برگشته بودم، اینقدر به یاد ما بود که این برای من ارزشمند بود. این فرد با این جایگاه، اینطوری است. اگر هم هدیه نمیفرستاد، همچنان دوستش داشتیم، چون اصلاً انتظار نداشتیم به یاد ما باشد. ولی واقعاً آدمهای بزرگ در این صحنهها خودشان را نشان میدهند و در تاریخ شخصیت‌های تکرارنشدنیاند.

♦ وقتی ایشان شهید شدند، یاد همین هدیه افتادید؟

ببینید اولاً واقعاً ایشان در آخرین سخنرانی‌های خیلی برای شهادت بیتاب شده بود. متوجهید؟ آخرین سخنرانی که کرد آن جمله معروفش را گفت. گفت به شهدایمان نمیگویم خدا حافظ. میگویم به امید دیدار. که بعد پرسش میگفت من آن موقعی که ایشان این جمله را گفت من کنار حاج ابوالفضل معروف، فرمانده جنوب بودم. به او گفتم منظور سید چه هست که با شما شهدا خدا حافظی نمیکنم، به شما میگویم به امید دیدار؟ گفت حاج ابوالفضل هم گفت نمیدانم منظورش چه هست. ولی چند روز بعد خودش شهید شد. یعنی واقعاً دیگر دلش پر میکشید. اصلاً دیگر بعد از شهادت حاج قاسم، ایشان خیلی بی تاب شده بود. چون قبلش حاج عماد مغنیه را و بعد حاج قاسم را از دست داد. آن بیتابی را که من میگویم واقعاً سعادت است. این همه تاریخ، جهاد بدون شهادت که اصلاً سعادت نیست. یعنی اگر ایشان شهید نشود چه کسی شهید بشود؟ اما خودم نگران حزب الله بودم، نگران آینده حزب الله بودم. چون میدانستم شیخ نعیم کار بسیار سختی در پیش دارد. تا بخواهد بیاید کاری کند، همه با سید حسن مقایسه‌اش میکنند. بنده خدا همچنین ادعایی هم ندارد، ولی خدا و کیلی دیدم روح آقا سید دارد هم شیخ نعیم را کمک می‌کند و هم حزب الله را کمک می‌کند. الان وضع شما به نسبت مثلاً یک سال ـ یک سال شد دیگر ـ خیلی تغییر کرده است. درست است الان اسرائیل ترور می‌کند، روزی نیست که یکی از بچه‌های حزب الله را نزنند. ولی شما از آن حادثه پیچرها بگیریید تا حادثه سید، در عرض کمتر از یک ماه چه ضربهایی حزب الله خورد. اصلاً چه کسی فکر میکرد که حزب الله بتواند قد علم کند. باید درود فرستاد به روح بزرگ این سید که در طی یک دوره طولانی مدیریتی ۳۲ سال، یک بنیان مرصوصی را ایجاد کرده است که با همچنین ضربهایی هم از پا نرمی‌آید. من همیشه به دوستان گفتم که تا وقتی شهید می‌دهیم، انقلابمان بیمه است. هر وقت دیدید دیگر کسی نیست که حاضر باشد شهید بشود، بفهمید که سقوط نزدیک است. این است که از یک طرف برای خودش خوشحالم که به آن سعادت ابدی رسید. حقش هم بود، آرزویش هم بود. از یک طرف برای خودمان متأسفیم که یک رهبر بزرگ را از دست دادیم.



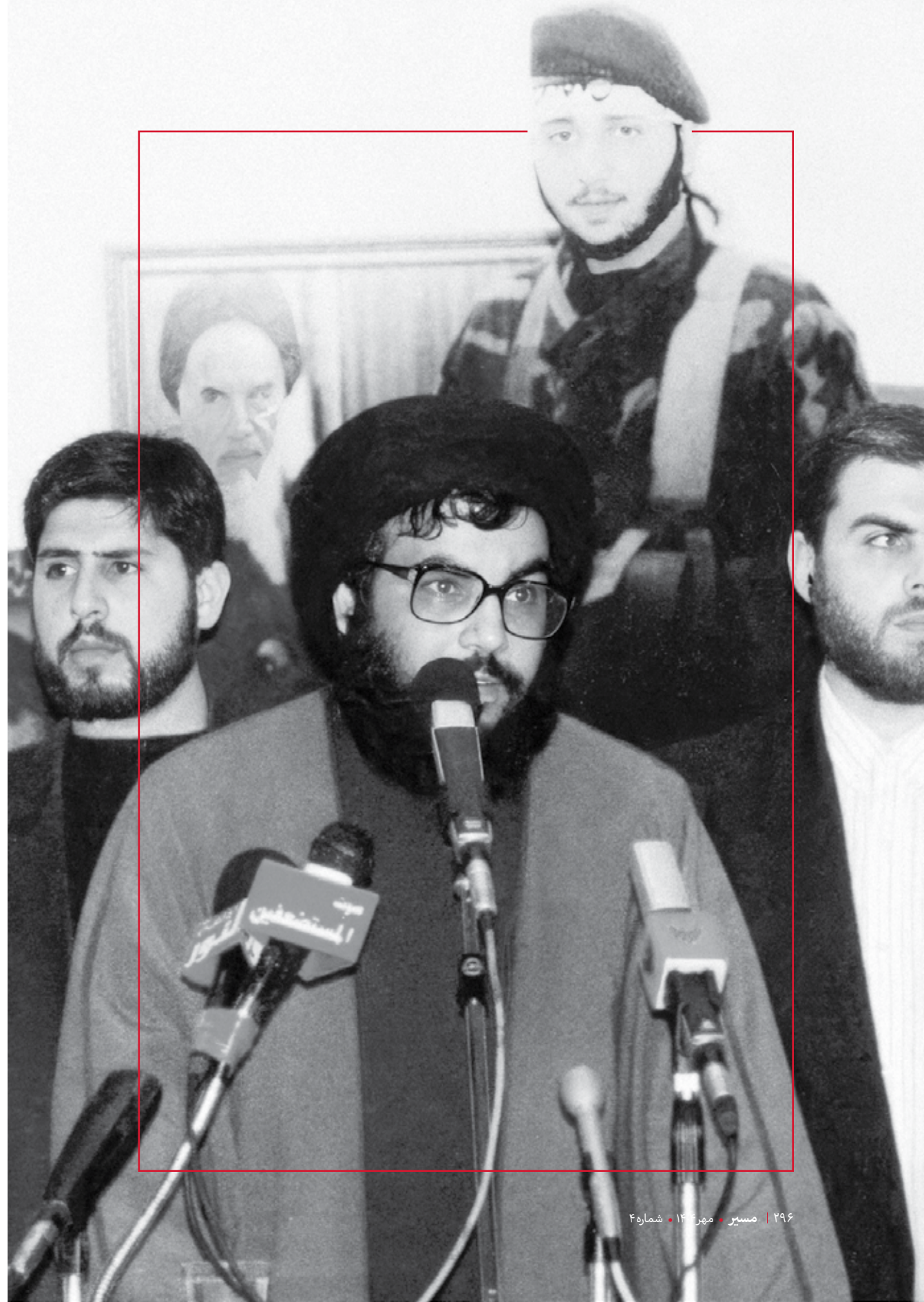
فراتر از زمان و مکان

از همان ابتدا که سید حسن نصرالله را شناختم، در وجود او مجموعه‌ای از ویژگی‌های یک رهبر در تراز عالی جهان اسلام را دیدم؛ مدیریتی استوار، شجاعتی کم‌نظیر، پایداری و ظلم‌ستیزی. این خصوصیات، در همه‌ی سال‌های رهبری‌اش بر جریان مقاومت در لبنان علیه رژیم صهیونیستی، به‌وضوح نمایان بود. قدرت مدیریتی او تنها به لبنان محدود نمی‌شد؛ به دلیل موقعیت راهبردی این کشور و درک عمیق او از شرایط منطقه، با قاطعیت و درایت توانست بحران‌ها را، هم در سطح داخلی و هم در سطح منطقه‌ای مدیریت کند. هوش، ذکاوت و انسجام مدیریتی او باعث شد حزب الله علاوه بر تمرکز بر مقاومت در برابر اشغالگری اسرائیل، به عنوان یک حرکت سیاسی مسئولیت‌پذیر در لبنان و منطقه شناخته شود.

آنچه او را متمایز می‌کرد درک دقیقش از جامعه‌ی متنوع لبنان بود. او حساسیت‌ها و پیچیدگی‌های این کشور را می‌شناخت و در بزنگاه‌های حساس، با شیوه‌ی مدیریتی‌اش لبنان را از مراحل دشوار سیاسی و امنیتی عبور می‌داد. در سیمای او می‌شد نشانه‌های برجسته‌ی اخلاقی، سیاسی و رفتاری امام خمینی، امام موسی صدر و رهبر انقلاب اسلامی را به‌وضوح دید. بسیاری بر این باور بودند که دوران رهبری سید حسن نصرالله تجلی همان آرمان‌هایی بود که امام موسی صدر برای همه‌ی طیف‌های لبنانی - مسیحی، شیعه، اهل سنت و دروزی - به تصویر کشیده بود.

صلابت و اراده‌ی آهنین او در برابر بحران‌ها زبانزد خاص و عام بود. به یاد دارم زمانی که عماد مغنیه ترور شد و این حادثه ضربه‌ی سنگینی از نظر شخصی بر او وارد کرد، چند دقیقه‌ای پیش از سخنرانی در جمع مردم، همراه با حاج قاسم سلیمانی به دیدارش رفتیم. تأثر در چهره‌اش آشکار بود، اما همین که در برابر مردم قرار گرفت، چون کوهی استوار ظاهر شد و با سخنانش، هم عزم خود را برای ادامه‌ی مسیر مقاومت اعلام کرد و هم توانست روحیه‌ی جمهور مقاومت را در آن شرایط دشوار احیا کند.

برای من روشن است که او فقط رهبر شیعیان لبنان نبود، بلکه به همه‌ی لبنان تعلق داشت. او یک شخصیت ملی بود و جایگاهش فراتر از مرزهای طایفه‌ای معنا پیدا می‌کرد. با شناختی که از جامعه‌ی لبنان دارم، می‌دانم فقدان او برای همه‌ی طیف‌های لبنانی اندوه‌بار و جبران‌ناپذیر است.





شهادت سیدحسن نصرالله نقطه‌ی عاطفی در تاریخ معاصر لبنان و منطقه بود؛ رخدادی که ابعاد گوناگونی را در پی داشت. پس از اعلام خبر شهادتش، موجی از اندوه و همبستگی در لبنان و جهان اسلام شکل گرفت و تشییع پیکرش با شکوهی کم‌نظیر برگزار شد؛ جمعیت میلیونی از اقشار مختلف، فارغ از گرایش‌های مذهبی و سیاسی، با حضور خود نشان دادند نصرالله فراتر از یک رهبر سیاسی، نماد مقاومت و عزت برای همه‌ی مردم بوده است. در کنار واکنش‌های سیاسی و نظامی، شهادت نصرالله الهام‌بخش تولیدات فرهنگی و هنری شد؛ از سرودها و فیلم‌های مستند گرفته تا آثار مکتوب تحلیلی و خاطرات، همه به بازنمایی شخصیت و میراث او پرداختند.

مسیر

فصل ششم شهادت و پس از آن



رازدار حزب الله

گفت وگو با آقای سید عبدالله صفی الدین
درباره‌ی شهیدان نصر الله و صفی الدین

❖ حضرت آیت الله خامنه‌ای: «لازم میدانم این روزها به مناسبت سالگرد شهادت مجاهد کبیر، شهید سید حسن نصر الله، یادی از ایشان بکنم. سید حسن نصر الله ثروت عظیمی بود برای دنیای اسلام؛ نه فقط برای تشیع، نه فقط برای لبنان؛ ثروتی برای دنیای اسلام بود. البته این ثروت از دست نرفته؛ ثروت باقی است؛ او رفت، اما این ثروتی که او ایجاد کرده بود باقی است. داستان حزب الله لبنان داستان دنباله‌داری است. نباید حزب الله را دست کم گرفت و نباید از این ثروت مهم غفلت کرد. این ثروتی است برای لبنان و برای غیر لبنان.»

۱/۷/۱۴۰۴

نشریه مسیر در گفت وگو با آقای سید عبدالله صفی الدین، برادر گرامی شهید حجت الاسلام سید هاشم صفی الدین (دبیرکل سابق حزب الله لبنان)، گوشه‌هایی از زندگی و سوابق مبارزاتی شهید صفی الدین و شهید نصر الله را بررسی کرده است.





توصیه سید حسن به سیدهاشم صفی‌الدین و برادرش

یادم هست چند ماه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی آقای نصرالله حدود دو ساعت با من و سیدهاشم صحبت کردند و گفتند «شما الان خانواده‌ی خوبی دارید و مذهبی هستید. شما حتماً باید درس طلبگی بخوانید، چون آینده نیاز به علما و فضلاء دینی دارد.»

در این مرکز حدود هفت هشت سال فعالیت کرد و الحمدلله برای ایشان و همه‌ی دوستان توفیق بزرگی بود.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و قبل از اشغال لبنان توسط رژیم صهیونیستی، یادم هست آقای نصرالله را دیدم. منزل ما نزدیک منزل شهید سیدعبّاس موسوی بود. آن زمان، قبل از ازدواجشان، ایشان ساکن بعلبک بودند. یک روز جمعه که می‌رفتم برای نماز جمعه، دیدم آقای نصرالله همراه سیدعبّاس موسوی آمدند. چون سیدعبّاس همسایه‌ی ما بود، از ایشان خواستم تشریف بیاورند، گفتند «بعد از نماز بیا دنبال من»؛ لذا رفتیم دنبالشان و آوردیمشان منزل. چون یک رابطه‌ی خانوادگی هم داشتیم، گفتند «می‌خواهم صله‌ی رحم انجام بدهم»؛ منتها خواهش کردند که نه فقط من، بلکه اخوی‌ام هم حضور داشته باشند. یادم هست همان زمان – چند ماه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی – آقای نصرالله حدود دو ساعت با من و سیدهاشم صحبت کردند و گفتند «شما الان خانواده‌ی خوبی دارید و مذهبی هستید. شما حتماً باید درس طلبگی بخوانید، چون آینده نیاز به علما و فضلاء دینی دارد.» ما هم در فامیل علمایی داشتیم و خودمان هم این اعتقاد را داشتیم. الحمدلله بعد از این جلسه توفیقی شد و من زودتر اقدام کردم. چون انقلاب تازه پیروز شده بود، یادم هست کمتر از سه ماه بعد از این جلسه، به تهران آمدم. اتفاقاً همان روزی بود که شهید مطهری (رحمة الله علیه) به شهادت رسید.

♦ یعنی روز یازدهم اردیبهشت ۱۳۵۸.

بله. بعد از آن، سیدهاشم دیپلمش را تمام کرد و یک سال یا کمی بیشتر در حوزه‌ی لبنان درس خواند. سپس به اینجا آمد و در حوزه‌ی علمیه مشغول شد. در همان زمان – یعنی سال ۱۹۸۲، وقتی مقاومت در لبنان شروع شد – خودش به بچه‌ها آموزش می‌داد. بعد ملّتش شد و وارد کار تشکیلات گردید. تقریباً چهارده سال این‌گونه بود؛ هر سال به لبنان می‌رفت، با بچه‌های مقاومت فعالیت می‌کرد، درس می‌داد، در بعضی مسائل نظامی هم همراهشان بود. اما اصل حضورش را در ایران حفظ کرد تا بیشتر به درس بپردازد و بعد برگردد.

♦ در قم، در کدام مدرسه‌ای درس می‌خواندند؟

در قم، در مدرسه‌ی خاصی درس نخواندیم. قم آن زمان مثل الان نبود. فکر می‌کنم ساکن امامزاده ابراهیم بودیم و در مدرسه‌ی رسول اکرم درس می‌خواندیم. دو سال آنجا ساکن بودیم، بعد مقاومت شروع شد. من هم به دلایل مختلف، از جمله فوت پدرم (رحمة الله علیه)، مجبور شدم برگردم لبنان، چون مادرم و خواهرم تنها بودند. آنجا درس را ادامه دادم، منتها درس لبنان مثل حوزه‌ی قم نبود. سیدهاشم در قم ماند و با جمعی از دوستان – مثل شهید شیخ محمد رملای، شهید شیخ جابر و شهید شیخ نبیل – فعالیت علمی داشت. تا اینکه رسید به زمانی که آقای نصرالله، قبل از شهادت سیدعبّاس موسوی، احساس کرد که سیدهاشم باید برگردد. آن زمان، دیگر فضیلت علمی، درس خارج و توانایی‌های ایشان مشخص شده بود.

♦ یکی از رهبران و چهره‌های متواضع حزب‌الله، شهید حجت‌الاسلام سیدهاشم صفی‌الدین بودند. مقداری

درباره‌ی شخصیت ایشان توضیح بفرمایید.

سیدهاشم صفی‌الدین در یک خانواده‌ی کاملاً مذهبی متولّد شدند. ما در سنّ نزدیک به هشت‌سالگی، بیشتر نمازها – حتی بعضی از نمازهای صبح – می‌رفتیم مسجد نماز می‌خواندیم و با ایشان برمی‌گشتیم. ایشان در این جوّ مذهبی و خانوادگی خوب و سالم زندگی کردند. ایشان فعالیت‌های زیادی در مسجد داشتند و کمیته‌ای برای استفاده‌ی بهتر از مسجد با عده‌ای از جوانان و نوجوانان تشکیل داده بودند.

♦ این مربوط به چندسالگی آقا سیداست؟

تقریباً حدود پانزده‌سالگی یا شانزده‌سالگی است. ایشان دو سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، یعنی دقیقاً در سنّ شانزده‌سالگی، در همان دبیرستانی که درس می‌خواند به اتّحادیه‌ی دانشجویان مسلمان لبنانی ملحق شد. این یکی از تشکیلات دانشجویی مذهبی است، منتها تشکّلی برای کار کردن و جذب کردن جوانان به سمت تدبّین و فعالیت‌های فرهنگی در داخل دانشگاه‌ها و مدارس.

♦ این اتّحادیه شیعه بود؟

بله، شیعه بود و در مناطق نزدیک منزل ما واقع بود. اتفاقاً مدرسه‌ای که در دوران دبیرستان در آن درس می‌خواندیم، نزدیک مسجد دوّم بود و اتّحادیه هم نزدیک آن مرکز قرار داشت. در بین اعضای این اتّحادیه، الان عزیزان زیادی در قید حیات هستند؛ مثل دبیرکلّ فعلی حزب‌الله لبنان آقای شیخ نعیم قاسم، آقای محمّد رعد – رئیس فراکسیون وفاداری به مقاومت در پارلمان لبنان – و عده‌ی زیادی از دوستان دیگر. فعالیت ایشان آنجا مؤثّر بود، به طوری که ظرف چند ماه توانست حدود هجده نفر از دوستانش در مدرسه را جذب کند و دوره‌ی آموزشی فُعال و مؤثّری را طی کند. من یادم هست خودم در آن زمان با برادر عزیزمان آقای محمّد رعد توافق کردم که به عنوان یکی از مسئولین اتّحادیه برای یک دوره‌ی آموزشی کامل به این مجموعه برویم؛ یعنی روزهای تعطیل مدرسه – که در لبنان معمولاً روز جمعه و یکشنبه است – این دوستان می‌آمدند و در یک سالن درس می‌گرفتند. یادم هست حتی آقای رعد یک دفترچه‌ی بزرگ آموزشی آورد و بین بچه‌ها تقسیم کرد – مثلاً پانزده صفحه عقاید، پانزده صفحه فقه – و این دوره الحمدلله ظرف یک سال کامل شد. می‌شود گفت الان از همان هفده یا هجده نفر، دو سه نفرشان شهید شده‌اند که یکی هم سیدهاشم بود. بقیه هم اکنون در تشکیلات حزب‌الله فُعالند و بیشترشان بعد از پیروزی انقلاب، وقتی که از آن متأثّر شدند، مقلّد امام شدند؛ بعدش حزب‌الله تشکیل شد و الان بیشترشان در حزب‌الله مسئولند.

♦ بنابراین، این اتّحادیه تشکّل مبارکی بوده است.

تشکّل لطیف، مبارک، مؤثّر و یکی از مراکز تربیت کادرهای مقاومت بود که فقط هم مقاومت فرهنگی نبود. ایشان



درخشش سیدهاشم در مدیریت جنوب لبنان

آقای نصرالله اعتقاد داشت که سیدهاشم باید برود جنوب ـ آن زمان جنوب یک منطقه‌ی وسیع بود، از شمال لیتانی تا جنوب لیتانی، تا مرزها ـ ایشان هم رفت جنوب و دودوره مسئول جنوب بود. ظرف این هفت هشت سال، ایشان توانست حضور بسیار قوی و مؤثری داشته باشد

♦ سیدعبّاس هنوز شهید نشده بود؟

نه، هنوز شهید نشده بود؛ یعنی اواخر روزهای حیات سیدعبّاس بود. در همان زمان، آقای نصرالله به سیدهاشم و بعضی از دوستان گفت که شما بیایید لبنان و کار تشکیلاتی را شروع کنید؛ لذا از همان زمان برگشتند. شیخ نبیل هم قبل از سیدهاشم ـ شاید چند ماه یا یک سال زودتر ـ و دوسه نفر دیگر از دوستان صمیمی ما که با هم زندگی می‌کردیم، به همراه اخوی‌ها برگشتند لبنان. در واقع، شروع کار از اینجا بود.

♦ تقریباً می‌شود بعد از سال ۱۳۷۰ که پس از جنگ تحمیلی ما است.

بله. من یادم هست شهید شیخ محمّد رملای در فاو شهید شد و مدّتی بعد، جنگ متوقّف شد. آن زمان، سیدهاشم در ایران بود؛ البتّه ساکن قم بود، منتها کمتر از یک سال بعد به لبنان برگشت.

♦ در این سه دهه‌ای که ایشان در لبنان بودند تا روزهای قبل از شهادتشان، عمده‌ی فعالیت‌هایشان در

حزب‌الله و تشکیلات ناظر به چه اموری بود؟

وقتی به لبنان برگشتند، آقای نصرالله تمایل داشت ایشان به سراغ بحث حوزه و مسائل فرهنگی برود. ایشان امتیازاتی داشتند که از کودکی همراهشان بود؛ ذهنیت بسیار باهوش، نگاه استراتژیک، حضور میان مردم، شخصیتی خاص و تحمّل بالا. می‌شود گفت شخصیتی فراتر از ستّشان داشتند. من یادم هست وقتی آمد، آن زمان در حزب‌الله هر سه سال یک بار انتخابات برگزار می‌شد. هنوز شش هفت ماه تا انتخابات مانده بود که آقای نصرالله گفت «فعلاً شروع کنید، حزب‌الله یواش یواش باید شما را بشناسد.» ایشان ابتدا به عنوان معاون مسئول منطقه و جانشینش شروع کرد، منتها عملاً خودش مدیریت می‌کرد.

وقتی انتخابات جدید شد، آقای نصرالله اعتقاد داشت که سیدهاشم باید برود جنوب ـ آن زمان جنوب یک منطقه‌ی وسیع بود، از شمال لیتانی تا جنوب لیتانی، تا مرزها ـ ایشان هم رفت جنوب و دودوره مسئول جنوب بود. ظرف این هفت هشت سال، ایشان توانست حضور بسیار قوی و مؤثری داشته باشد. بالاخره حزب یک سازمان جدید بود و مشکلات تشکیلاتی زیادی وجود داشت، امّا ایشان توانست کار را پیش ببرد، میان مردم حضور جدّی داشته باشد که مهم‌تر از همه، عشق و جذب جوانان و مسئولان این مناطق به ایشان بود. به هر حال، ایشان خیلی مؤثر شد و توانست کارهای بزرگی انجام دهد.

♦ آن موقع، جنوب استراتژیک‌ترین نقطه‌ی حزب‌الله بود؛ چون قبل از سال ۲۰۰۰ است.

بله، قبل از زمان مقاومت بود. یادم هست که واقعاً کار در جنوب لبنان، از نظر ترور و مشکلات داخلی، خیلی سخت بود. متأسفانه از قدیم میان شیعیان مشکلاتی وجود داشت.

♦ بین جنبش آمل و دیگران؟

بله، ارتباطات آن زمان منسجم نبود و با امروز خیلی فرق داشت.

♦ آن زمان، اسرائیل هم در خود لبنان بود؟

اسرائیل در منطقه‌ی مرزی بود، بمباران و ترور وجود داشت و حرکت‌ها بسیار دشوار بود، امکانات ما نیز مانند امروز نبود. طبیعتاً شرایط سختی حاکم بود، امّا الحمدلّٰه ایشان توانست در حوزه‌ی مدیریت ـ به قول آقای نصرالله، «مدیریت ممتاز»؛ نه فقط عالی، بلکه ممتاز ـ موفّق عمل کند. تأثیر ایشان در جامعه، مردم و علما به خاطر تفکّر سیستمی‌ای که داشت، باعث شد آقای نصرالله پس از هفت هشت سال از ایشان بخواهد به بیروت بازگردد، آن هم به چند دلیل. اوّل، حفاظت از جان ایشان؛ زیرا خود آقای نصرالله احساس خطر جدّی کرده بودند که ممکن است ایشان ترور شود. دوّم، بحث مدیریت شورای اجرایی. ایشان از همان روزی که آمد، مدّتی انتخابات شورا برگزار نشد؛ پس به عنوان نماینده عضو شورا شد و سپس مسئول واحد جهادی حزب‌الله در شورای مرکزی شد، مدّتی بعد نیز در بیروت ماند و به عنوان رئیس شورای اجرایی منصوب شد. این مسیر حدود پانزده سال ادامه داشت. در این پانزده سال، کارهای مهمّی انجام شد؛ البتّه با هماهنگی کامل با سید. رابطه‌ی این دو سید فراتر از رابطه‌ی برادرانه بود و هر دو ارادت خاصی به یکدیگر داشتند. سیدهاشم اعتقاد داشت که حتی اگر در برخی مسائل مدیریتی اختلاف نظر وجود داشته باشد، نباید صرفاً به نظر خود عمل کند؛ می‌گفت «اگر من نظری دارم و آقای نصرالله نظری متفاوت، حتی اگر تفاوت ده درصد باشد، من نظر خودم را به خاطر ایشان کنار می‌گذارم.» ایشان به سیدحسن یک اعتقاد شدیدی داشت و می‌گفت «شخصیت آقای نصرالله، مسدّد از طرف خداوند است.» آن قدر به ایشان اعتقاد داشت که کاملاً تسلیم ایشان می‌شد؛ این را صادقانه می‌گویم، چون من اخوی‌ام را می‌شناسم. ایشان در زندگی شخصی و مدیریت انعطاف داشت امّا در اصول و اعتقادات، اصول را حفظ می‌کرد و از آن‌ها منحرف نمی‌شد. یکی از مهم‌ترین اصولش هم اطاعت کامل از آقای نصرالله بود. آقای نصرالله نیز به او احترام فوق‌العاده‌ای می‌گذاشت و حتی زمانی که اختیاراتی داشت، آن‌ها را به سیدهاشم واگذار می‌کرد. ایشان نیز همیشه اصرار داشت که هرچه نظر آقای نصرالله است، همان را اجرا کند. همه اعتراف داشتند که وجود او مفید، نافع و مؤثر برای آینده‌ی حزب‌الله است. تحمّلش بسیار بالا

سیدهاشم اعتقاد

داشت که حتی

اگر در برخی

مسائل مدیریتی

اختلاف نظر وجود

داشته باشد،

نباید صرفاً به نظر

خود عمل کند؛

می‌گفت «اگر

من نظری دارم

و آقای نصرالله

نظری متفاوت،

حتی اگر تفاوت ده

درصد باشد، من

نظر خودم را به

خاطر ایشان کنار

می‌گذارم.»



روحیه لطیف و جذاب سید حسن

آقای نصرالله اهل سیاست طرد نبود، اهل سیاست جذب بود؛ همین سیاست باعث شد مردم به او عشق بورزند. نگاه محبت آمیزش به مردم، به کادرها و مسئولین مختلف، روح آن ها را جذب می کرد



بود؛ لذا بی عشق سیدحسن هم کسی نمی تواند عاشق مهدی بشود. من واقعاً به این اعتقاد دارم و این افتخار ما است.

♦ چطور می شود یک آدم مثل سیدحسن به این درجه از استقامت و صلابت برسد؟ کسی که هم شخصیت

علمی و طلبگی دارد، هم شخصیت اجتماعی در جامعه ی متکثر لبنان، هم شخصیت نظامی. چطور همه ی

این ها را کنار هم جمع کرده بود؟

ببینید! شخصیت آقای نصرالله اولاً از طرف خدا تأیید شده بود ـ این اصل قضیه است، اعتقاد شخصی من

است و به این یقین دارم ـ اما خدا به ایشان چند خصلت داده بود که با هم جمع شده بودند. اول، خلوص کامل در

کار؛ یعنی هیچ وقت، حتی یک روز، چیزی برای خودش نخواست. من بیش از چهل سال با ایشان زندگی و کار کردم،

ایشان را از قبل از حزب الله می شناسم؛ آدمی بود منزه از این دنیای کوچک. مثلاً روزی که می خواست ازدواج کند، من

و ایشان با هم رفتیم خواستگاری، با هم رفتیم نزد پدر همسرشان، چون خانواده اش آنجا نبودند. گفت برویم آنجا

برای خواستگاری و با هم آشنا بشویم، که رفتیم با فامیلشان آشنا شدیم؛ البته فقط آقایان بودند، چون ما آن زمان

عادت نداشتیم که مثلاً با خانم ها بنشینیم. خصلت دوم، باهوشی فوق العاده بود. درعین حال، خیلی لطیف النفس

بود؛ مثلاً اگر کسی اشتباه یا حتی خطا می کرد، طوری رفتار می کرد انگار نه دیده و نه شنیده. خجالت می کشید کسی را

توبیخ کند. فکر نمی کنم کسی را توبیخ کرده باشد. خصلت های ایشان واقعاً عجیب بود.

♦ این عطوفت و دل رحمی با مدیریت یک سازمانی مثل حزب الله در تضاد قرار نمی گرفت؟

نه، برعکس، همین باعث جذب دیگران می شد. یکی از نکاتی که ما ـ یعنی بعضی از دوستان و کادرهای

حزب الله که درجه دو و سه حساب می شویم ـ گاهی اعتراض می کردیم این بود که می گفتیم فلانی این کار را کرده،

چرا محاسبه اش نمی کنید؟ اما سید اهل فرصت دادن بود. با عطوفت، محبت، صبر و تحمل، یک بار، دو بار،

سه بار به آدم ها فرصت می داد. وقتی هم واقعاً ناراحت می شد، هیچ وقت مستقیم اظهار نمی کرد، ولی خود

آن فرد متوجه می شد و حتی اگر قلبش سنگ بود، خجالت می کشید و به سمت اصلاح می رفت. آقای نصرالله

اهل سیاست طرد نبود، اهل سیاست جذب بود؛ همین سیاست باعث شد مردم به او عشق بورزند. نگاه

محبت آمیزش به مردم، به کادرها و مسئولین مختلف، روح آن ها را جذب می کرد. شما حساب کنید در اداره ای

با کسی کار می کنید که می دانید این آدم اشتباه، خطا یا حتی گناه کرده، ولی او با لبخند تحملش می کند؛ همین

باعث می شود دل آدم برایش بسوزد و خجالت بکشد. نگاه سید این بود؛ مگر می شود این بنده ی خدا به جهت

برود؟ مگر می شود زندگی اش تباه شود؟ پس باید او را در آغوش گرفت. این شیوه ی مدیریتی البته هزینه داشت؛

اعصاب می برد، جان می برد، ولی دریغ نمی کرد. آقای نصرالله واقعاً یک انسان بزرگ بود که محدود به این دنیا

نبود؛ عقلش، مدیریتش، ذهن فعالش، باهوشی اش، ارتباط عمیقش با خدا، قرآن، نماز، عبادت و زهد در دنیا،

همه این را نشان می داد.

بود. یکی از دوستان، بعد از شهادتش می گفت «این اخوی شما نه فقط کوه ها را تحمل می کرد، بلکه کوه ها بر دوش

او بود!» ما هنوز نفهمیدیم این کوه ها چه بود که او به دوش می کشید. واقعاً تحملش در حدی بود که می شود گفت

همه ی کارهای سازمانی و اجرایی حزب الله را بر دوش داشت. البته من که برادر و همکار نزدیکش بودم، هیچ روزی از

او گله ای حتی کوچک از تشکیلات یا کار نشنیدم.

♦ واقعاً از هیچ چیز گله و ناراحتی نداشتند؟

هیچ! اصلاً اهل گله نبود، مخصوصاً درباره ی آقای نصرالله. اگر هم با ما صحبت می کرد و می گفت نظر من

این است، وقتی می دید آقای نصرالله نظر دیگری دارد ـ حتی اگر فقط اشاره یا تلمیحی باشد ـ می گفت «همین نظر

آقای نصرالله را عمل می کنم.» برای خودش، اصل همین اطاعت از آقای نصرالله بود و وجودش را در مقابل وجود

آقای نصرالله صفر کرده بود. آقای نصرالله هم به او اعتماد کامل داشت و اختیارات زیادی به ایشان می داد. بعضی

از مسائل بود که هیچ کس در حزب الله نمی دانست، فقط این دو بزرگوار می دانستند؛ یعنی رازهایی میان خودشان

بود. من که از کودکی دوست سیدحسن بودم و رابطه ی نزدیکی با او داشتم و اخوی سیدهاشم هم هستم ـ که از من

دو سال کوچک تر بود ـ این را می گویم. ما با هم زندگی کردیم؛ من، پدر مرحومم، مادر مرحومم و او مدتی در منزل

تنها مانده بودیم. رفیق هم بودیم؛ در مدرسه ها تا دبیرستان، در اتحادیه، در مسجد، حتی وقتی به قم آمدیم، در یک

جای زندگی می کردیم و تمام زندگی مان مشترک بود. اما با همه ی این نزدیکی، یک رازهایی میان این دو بزرگوار بود که

هیچ کس نمی داند. سیدحسن معمولاً هرچه در دلش بود به سیدهاشم می گفت.

♦ در واقع، شهید صفی الدین سنگ صبور سیدحسن بود.

خیلی! معروفند دیگر؛ یعنی سید نه تنها بازوی سیدحسن بود، بلکه همه ی تکیه های سیدحسن را خودش تحمل

می کرد. حتی بعضی وقت ها که دوستان احساس می کردند سیدحسن خسته یا ناراحت است، کار را به سیدهاشم

می سپردند. بعضی از دوستان و حتی شخصیت های غیرلبنانی می رفتند پیش سیدحسن، او می گفت این موضوع را با

سیدهاشم مطرح کنید؛ وقتی هم پیش سیدهاشم می رفتند، دقیقاً همان نظر سیدحسن را عمل می کرد؛ چون هم فکر،

هم نظر و هم اعتقاد بودند. یک وحدت بی نظیری بین این دو شخصیت بود. من دعا می کنم همه ی دستگاه های اجرایی

و مدیریتی چنین وحدتی داشته باشند. نتیجه اش همین حزب الله است؛ حزبی قوی، محکم، استوار، پایدار، فهمیده و

دارای بصیرت. این نتیجه ی توافقی و یک تفکر ناب میان این دو بزرگوار است. خدا رحمتشان کند!

♦ سیدهاشم، با همه ی بزرگی اش، در شخصیت سیدحسن حل شده بود؛ این برداشت درست است؟

بله، افتخار هم می کرد به ذوب شدن در شخصیت سیدحسن، چون سیدحسن هم ذوب شده در شخصیت حضرت

آقا. به نحوی، من این را تشبیه می کنم به فرمایشی از شهید دستغیب؛ ما در قم مستقیم از زبان ایشان شنیدیم که

می گفت «بی عشق خمینی نتوان عاشق مهدی شد.» امروز هم بی عشق به مقام آقای خامنه ای نمی توان عاشق مهدی

♦ لطفاً چند نمونه از این رفتارهای زاهدانه را که برای خودش لازم می‌دید بیان کنید.

ایشان یک زمانی از بقاع به بیروت آمد، کسی برایش در منطقه‌ی لب دریا جا گرفت، اما سید رماتیسم داشت - که ظاهراً آرشی بود - و مریض شد، چون هوای آنجا برایش خیلی بد بود؛ آن منزل نه شواژ داشت، نه امکانات، و سرما اذیتش می‌کرد. فکر کنم که این ماجرا مربوط به حدود سال ۸۵ یا ۸۶ میلادی است. من متوجه شدم و با یکی از دوستان خیر صحبت کردم - او آدم پول‌داری بود - گفتم می‌خواهم منزلی برای فلانی آماده کنم. آن زمان، سید یک روحانی در حزب الله بود، هنوز دبیرکل نبود و خیلی‌ها او را نمی‌شناختند، فقط می‌دانستند شخصیت فهمیده و خوبی است. این دوست ما گفت چشم، هرجایی که انتخاب کنید، هزینه‌اش با من. رفتم و یک خانه‌ی معقول - نه خیلی خوب و نه بد - پیدا کردم، ۱۵۰ متر با قیمتی متواضع. به سید گفتم این هدیه است برای شما، پرسید قیمتش چقدر است، گفتم مهم نیست؛ گفت نه، باید بدانم. هرچه اصرار کردیم، نپذیرفت. آخرش یک خانه مقابل مسجد امام رضا پیدا کردیم، نصف قیمت یا حتی کمتر؛ همان را با زور قبول کرد و گفت خوب است، برای من کافی است. من به او گفتم آقا! اینجا مثل قبرستان است، چرا قبول کردید، گفت نه، خوب است، همین برایم کفایت می‌کند. سید هیچ وقت دنبال استفاده از موقعیت نبود؛ نه برای خودش، نه برای اطرافیانش. یک نمونه‌ی دیگر مربوط به سال ۸۹ میلادی است. چند ماه بعد از رحلت حضرت امام، من به قم آمدم و ساختمان و دفتر را باز کردیم. آن زمان، سید حسن هم با اجازه‌ی حضرت آقا برای یک یا دو سال آمده بود قم که درسش را تکمیل کند، من هم در شورای اجرایی معاونش بودم. به او گفتم اگر شما برگردید، من هم برگردم. ایشان گفت محرمانه است. من گفتم حالا کسی نمی‌داند، جز من و یکی از دوستان مشترک ما. من به او گفتم من دیگر برگردم قم پیش سیدهاشم. سیدهاشم آن زمان ساکن قم بود. گفت حالا چه کار می‌کنی؟ من نیستم، شما هم نیستی. گفتم حالا باشد، خدا تنظیمش می‌کند. هفته‌ی بعدش من آمدم و حضرت آقا به آقای نصر الله گفت اینجا یک سفارت باز کنید. ایشان برگشت قم و به من گفت سفارت را چه کسی می‌خواهد مدیریت کند؟ گفتم خودت. آن زمان ایشان با سیدهاشم و یکی دیگر از دوستان توطئه کردند که سید عبدالله ملتیس نیست، بگذار خودش بیاید اینجا و مدیریت کند، منتها با اشراف سید باشد. ایشان به من گفت یا من می‌آیم تهران، یا شما بیا تهران؛ چه کار می‌کنید؟ لذا من به خاطر درس آمدم. البته از افتخارات بنده این است که هیچ روزی حرف سید را زمین نگذاشتم و اطاعت حرفش برای من واجب بود.

♦ سید حسن با علم به هزینه‌هایی که برای سازمان خودش داشت، تصمیم گرفت که از هشتم اکتبر وارد نزاع

با اسرائیل شود. چرا این اتفاق افتاد؟

ببینید! برادران فلسطینی عملیات طوفان الاقصی را برای چه شکل دادند؟ البته آقای نصر الله بعد از آن اعلام کرد که در روش عمل ملاحظاتی دارد. اگر یادتان باشد، آن زمان آقای نصر الله گفت که نابودی اسرائیل از طریق یک عملیات وسیع فایده ندارد، اسرائیل باید نقطه به نقطه ضعیف شود؛ او می‌گفت مرحله به مرحله پیش بروید

ایشان امتیازاتی
داشتند که از کودکی
همراهشان بود؛ ذهنیت
بسیار باهوش، نگاه
استراتژیک، حضور میان
مردم، شخصیتی خاص و
تحمل بالا



مورد احترام دشمنان و مخالفان

حتی دشمنان سیدحسن هم اگر محبت نداشتند، اما در دلشان اعتقاد داشتند که او اهل صداقت است. بعد از شهادت ایشان هم بعضی از دشمنان سیاسی و مخالفان فکری در لبنان و منطقه گفتند «ما با او مشکل داشتیم، اما کسی مثل او نداریم. حداقل می توانستیم با او صحبت و گفت و گو کنیم، اما مثلش وجود ندارد.»



دستگاه‌های مخابراتی حزب‌الله را هم خودشان گفتند، نه ما؛ یعنی این برنامه را قبلاً آماده کرده بودند. فرقی این بود که وقتی بحران بود، اثرش کمتر می‌شد؛ و آلا اگر در شرایط عادی پیچ‌ها را منفجر می‌کردند، شاید ده‌ها هزار نفر آسیب می‌دیدند. دؤم اینکه بحث حمله‌ی نظامی به کلّ مراکز حزب‌الله بود. چه مانعی داشت؟ هیچ. بنابراین، این حرف‌ها بیشتر از طرف کسانی است که می‌خواهند بدون دلیل انتقاد کنند. خود اسرائیلی‌ها می‌گویند این کار را ده سال پیش کردیم، این کار را هشت سال پیش کردیم؛ ما نمی‌گوییم، بلکه خودشان دارند اعتراف می‌کنند.

♦ زمانی که شهید سیدعبّاس موسوی ترور شد و به شهادت رسید و سیدحسن به عنوان دبیرکل انتخاب شد،

۳۱ سال داشت؛ ایشان در مواجهه با این انتخاب چه واکنشی داشت و اینکه آیا دیگران نمی‌گفتند ایشان خیلی

جوان است؟

نه، اصلاً. قبل از آمدن ایشان به شورا و حتی وقتی شهید سیدعبّاس دبیرکل بود، فشار جدّی‌ای روی سیدحسن وجود داشت؛ چون من آن زمان با ایشان بودم، می‌دانم. از همه طرف فشار می‌آوردند که او باید دبیرکل شود؛ در رأس همه هم خود سیدعبّاس بود. سیدحسن می‌گفت «من اصلاً این کار را نمی‌کنم.» هرچه می‌شد، قبول نمی‌کرد. من یادم هست با هم بودیم، سیدعبّاس به شدّت فشار می‌آورد. این یک بحث طولانی است. نظر سیدحسن این بود - همان‌طور که بعدها در گفت‌وگوی گفت - که وقتی شیخ صبحی طفیلی و شهید سیدعبّاس در حزب‌الله حضور دارند، او به خودش اجازه نمی‌دهد رئیس آن‌ها بشود؛ این اصل قضیه بود. اما وقتی سیدعبّاس شهید شد، اعضای شورا - در رأسشان شیخ صبحی طفیلی - بر این مسئله توافق کردند. خود شیخ صبحی طفیلی هم در مراسم تشییع جنازه‌ی سیدعبّاس موسوی اعلام کرد که «(فلانی از من بهتر است؛ ما در شورا انتخابش کردیم.)» سیدحسن دنبال این مقام نبود. البته خود شهید سیدعبّاس به شدّت دنبال این موضوع بود و اعتقاد راسخی داشت. استاد اصلی آقای نصرالله هم خود شهید سیدعبّاس بود.

♦ یک اتفاق دیگری هم آن سال‌ها - اوایل انقلاب - رخ داد که برای ما خیلی عجیب است. امام خمینی (رحمة

الله علیه) یک ویژگی خاص داشتند و آن این بود که به راحتی به آدم‌ها اعتماد نمی‌کردند؛ اما می‌بینیم به

سیدحسن در سنّ خیلی کم اجازه می‌دهند که وجوهات جمع کند.

ایشان اجازه‌ی کارهایی بالاتر از حقوق وجوهات را هم به سیدحسن دادند. امام به سیدحسن اعتقاد فوق‌العاده‌ای

داشت. آن زمان با اینکه سنّ ایشان ۲۶ یا ۲۷ سال بود، خدا محبتی در دل مؤمنان نسبت به او قرار داد. حتی دشمنان سیدحسن هم اگر محبت نداشتند، اما در دلشان اعتقاد داشتند که او اهل صداقت است؛ تا جایی که مردم خود رژیم

صهیونیستی هم باور داشتند رهبران‌شان دروغ می‌گویند، اما این شخص دروغ نمی‌گوید. بعد از شهادت ایشان هم بعضی

از دشمنان سیاسی و مخالفان فکری در لبنان و منطقه گفتند «(ما با او مشکل داشتیم، اما کسی مثل او نداریم. حداقل

می‌توانستیم با او صحبت و گفت و گو کنیم، اما مثلش وجود ندارد.)»

♦ سازمان نیروی انسانی حزب‌الله چطور می‌تواند در حوادث مختلف به سرعت خودش را بازسازی کند؟ مثلاً

تا اسرائیل ضعیف شود و خودش از بین برود. این سخن را همان یک ماه بعد از طوفان الاقصی هم مطرح کرد.

اما فلسطینی‌ها یک روزی منفجر شدند؛ چون محاصره و بی‌توجهی جهانی و ترورهای روزمره‌ی اسرائیل، آن‌ها را به نقطه‌ی انفجار رساند و شهید سنوار هم به سمت این عملیات رفت. در آن زمان، نتانیاهو فرصت یافت که علیه آن‌ها کلّ دنیا را جمع کند، چون اعلام خطر برای وجود اسرائیل بود. چون غرب و آمریکا و برخی کشورهای عربی برای وجود خودشان احساس خطر کردند. ما هم احساس خطر جدّی داشتیم، اوّل از اینکه فلسطینی‌ها نباید شکست بخوردند و دؤم از اینکه باید پیروز شوند، چون شکست آن‌ها ضربه‌ی بزرگی به مقاومت فلسطین و آینده‌ی آن مقاومت است. ما یقین داریم که نتانیاهو و اسرائیل دنبال فرصتی بودند؛ تاریخ معاصر این رژیم از سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۳ نشان می‌دهد که اسرائیل در مقابل حزب‌الله چندین بار شکست خورده است؛ مثلاً سال ۲۰۰۰ و ۲۰۰۶. آن زمان، اسرائیلی‌ها نسبت به حزب‌الله واهمه داشتند. اگر خطای کوچکی می‌کردند، وضعیت بدی برایشان پیش می‌آمد. ما یقین داشتیم که بعد از قضیه‌ی غزه، اگر فلسطینی‌ها شکست بخوردند، نوبت ما خواهد شد.

♦ یعنی حزب‌الله به این نتیجه رسیده بود که اگر حماس رازمین بزنند، سراغ اومی آیند؟

بله، همین‌طور است. و بحث دؤم، وحدت مقاومت‌ها است، وحدت ساحات است. ما باید دفاع کنیم.

لذا آن زمان، دفاع مختصر را شروع کردیم، گفتیم یک قسمتی از ارتش اسرائیل به منطقه‌ی جنوب لبنان بیاید تا فشار علیه فلسطینی‌ها کم بشود؛ یعنی در دو جبهه درگیر شوند. اگر دقت کرده باشید، آن زمان جبهه‌ی دؤم لبنان شد، جبهه‌ی سوّم عراق و جبهه‌ی چهارم یمن. پس طبیعی بود که ما وارد جنگ شویم تا از مردم مظلوم فلسطین - مخصوصاً غزه - دفاع کنیم. وقتی می‌بینی همسایه و برادرت زیر تهاجم قرار دارد، نمی‌توانی ساکت بمانی؛ غیر از این، منافع آینده در خطر است. این اصل قضیه است.

♦ یعنی این تحلیل وجود نداشت که اگر ما وارد این نزاع نشویم، ضربات بعدی را نخواهیم خورد؟

نه، ما یقین داریم چه وارد می‌شدیم و چه نمی‌شدیم، آن‌ها سراغ ما می‌آمدند، چون فرصت پیدا می‌کردند.

دؤم اینکه ما از لحاظ دینی و اعتقادی نمی‌توانیم مردم مظلوم فلسطین را در این حالت رها کنیم؛ حتی اگر به قیمت جانمان، املاکمان و هرچه داریم باشد، باید بدهیم. بالاخره ظلمی در منطقه هست که نمی‌توانیم در برابرش ساکت بمانیم؛ این برای انسان باعیرت و اهل اعتقاد، قابل تحمّل نیست. کسانی که دفاع نمی‌کنند، یا گرفتار توطئه‌اند یا بی‌دین و بی‌غیرت و بی‌معرفتند.

♦ الان یک تحلیل دیگر هم هست که می‌گویند با محاسبه‌ی هزینه و فایده، حزب‌الله با توجّه به ضرباتی که

خورد، اگر ورود نمی‌کرد بهتر بود. شما این را چقدر می‌پذیرید؟

این افکار ناشیانه و بچگانه است، چون جنگ بالاخره به سمت ما می‌آمد. تنها راه این بود که زودتر شروع کنیم و خودمان را آماده کنیم. مثلاً در بحث پیچ‌ها، خودشان گفتند که از دوازده سال پیش توطئه می‌کردند. نفوذ به بعضی



اعتقاد به اطاعت از رهبری

سیدحسن به حضرت آقا اعتقاد داشت و من می دانم که رهبر انقلاب اسلامی هم چه عشق و محبتی در دلش به سید داشت. سیدحسن اعتقاد داشت اطاعت از مقام رهبر انقلاب اسلامی اطاعت از خدا است و هر کسی می خواهد خدا از او راضی باشد، باید از حضرت آقا اطاعت کند



♦ اشاره ای کردید به ارادت و نگاه سیدحسن به رهبر انقلاب اسلامی. مقداری درباره ی رابطه ی ایشان با حضرت آقا توضیح بدهید و اگر خاطره ی خاصی در این مورد دارید، بفرمایید.

خب سیدحسن به حضرت آقا اعتقاد داشت و من می دانم که رهبر انقلاب اسلامی هم چه عشق و محبتی در دلش به سید داشت. سیدحسن اعتقاد داشت اطاعت از مقام رهبر انقلاب اسلامی اطاعت از خدا است و هر کسی می خواهد خدا از او راضی باشد، باید از حضرت آقا اطاعت کند. آقای نصرالله در صحبت کردن علیه اشخاص و مخصوصاً علما خیلی احتیاط می کرد؛ حتی اگر گناه می کردند، اشتباه می کردند، اسم نمی آورد. یک روزی یک بحثی در حزب الله بود، من گفتم که فلانی این کار را کرده و خیلی بد است؛ این نه در ایران، بلکه در لبنان بود. سیدحسن تأمل کرد و به من گفت هر کسی علیه حضرت امام حرفی بزند یا مسئولان و علما را مسخره و اذیت کند و اطاعت نکند، خدا در این دنیا مفتضحش می کند. و همین الان به شما بگویم که هر کسی حرف و تکلیف حضرت آقا را مخالفت کند، در این دنیا خدا او را مفتضح می کند؛ اعتقاد سید به حضرت آقا این گونه است. در یک قضیه ای یک تحوّل در فلان کشور دنیا اتفاق افتاد که حالا به دلایل مختلف، ما خوشحال شدیم؛ یعنی حزب الله و و حتی جامعه ی ایران. خدمت حضرت آقا که رسیدیم، حضرت آقا گفت من آن روزی که فلان حادثه واقع شد، خوابیدم، خیلی ناراحت شدم. اینجا آقای نصر الله و دوستان به خودشان نگاه کردند که چطور ما خوشحال شدیم و حضرت آقا این طور ناراحت بودند! بعد، آقای نصر الله در صحبتش گفت «حضرت آقا! ما را ببخشید؛ من به نیابت از دوستان از شما معذرت می خواهم، چون ما در آن قضیه خوشحال شدیم. ما نمی دانستیم نظر شما این است؛ خیلی شرمنده شدیم و معذرت می خواهیم.» یعنی سیدحسن حاضر نبود از آن چیزی که حتی در دل حضرت آقا است، یک ذره رد بشود؛ حتی اگر چیزی در تفکر حضرت آقا بود، ایشان تلاش می کرد همان را دنبال کند.

♦ تهدیدات علیه جان سیدحسن، مخصوصاً بعد از جنگ سی و سه روزه، خیلی جدّی و زیاد بود. در این جنگ هم که اصلاً وضعیت متفاوت شده بود. چرا ایشان حاضر نشد ضاحیه را ترک کند و به جای امن تری برود؟

سید اعتقاد داشت که در حال آرامش و در حال جنگ، باید با مردم زندگی کنیم؛ یعنی این طور نباشد که مردم را می گذاریم زیر بمباران، بعد خودمان می آییم بیرون، و لو در فاصله ی صدمتری! این خلاف غیرت و شهامت است. این اعتقاد سلیم است؛ محبت مردم باعث می شود که شما در این مسائل خیلی احتیاط کنید.

♦ با توجه به فضایی که بوده، سیدحسن حتماً پیش بینی می کرده که ممکن است بالاخره با شهادت از این دنیا برود. آیا در مورد بحث شهادت نکته ای گفته بودند؟

من همان روزی که قضیه ی پیجرها اتفاق افتاد، تلفنی با ایشان صحبت کردم و اصلاً در فکرمان نبود که ممکن است برای سید هم اتفاقی بیفتد، چون اعتقاد داشتیم که جایش امن است؛ منتها همیشه محاسبه ی انسان در این دنیای مادی، صد درصد درست نیست. آن چیزی که در این باره مطرح شده بود، بحث انتخاب جایگزین ایشان بود؛ ایشان اعلام کرده بود، به حضرت آقا هم چند بار گفته بود که اگر برای من اتفاقی افتاد، فلانی بیاید جای من.

حادثه ی پیجرها که پیش آمد، خودش را ترمیم کرد؛ سید را شهید کردند، ضربه ی سنگینی بود، بعد سیدهاشم، باز هم ضربات زیادی خورد، ولی شکست خورده و متلاشی بیرون نیامد.

ببینید! اولاً حزب الله سازمانی است که اگر بخواهید در آن دنبال کسی که روحیه ی کارمندی دارد بگردید، خیلی محدود است. شاید بعضی از بچه هایی که در پایین ترین سطوح فعالیت دارند، از نظر اعتقادی و بصیرت، از بعضی بزرگانِ درجه یک حزب الله هم بهتر باشند. حزب الله در تبلیغات، تبیین مسائل مربوط به مقاومت، آینده، شیعه و ولایت فقیه، بسیار خوب عمل کرده؛ به ویژه با سخنرانی ها و صحبت های رهبر انقلاب اسلامی. چون نسل های حاضر از زمان امام چیزی نمی دانند، چون بیشتر تلاش حضرت امام در تثبیت ارکان دولت جمهوری اسلامی بود، بعد از آن، رهبر انقلاب اسلامی وارد تربیت نسل ها شدند از لحاظ اعتقادی، بصیرتی و فکری. ایشان آینده را روشن کردند، دشمن را معرفی کردند، توان فعلی مؤمنان را تبیین کردند و امید به حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را تبیین کردند. این بصیرت افزایی همان کاری است که آقای نصر الله هم انجام داد، البته به زبان لبنانی و محلی. سخنرانی های رهبر انقلاب اسلامی به فارسی ترجمه و پخش می شد، اما تفاوتی وجود دارد بین ترجمه ی تلویزیونی با حضور مستقیم و لحظه به لحظه ی ایشان. رهبر انقلاب اسلامی در ایران نسلی با بصیرت تربیت کردند. اکنون شما می بینید برخی جوانان از نظر فهم مسائل استراتژیک از برخی مسئولانِ درجه یک کشور هم بالاتر هستند. در لبنان هم همین طور شد؛ سیدحسن، در طّی سی سال، این نسل را تربیت کرد و جامعه و تشکیلات را محکم ساخت. مسئولان حزب الله و مخصوصاً آقای نصر الله فرمایشات حضرت آقا را لحظه به لحظه پیگیری می کردند. خودم خاطره ای در این باره دارم. من هر وقت به لبنان می رفتم و به زیارت آقای نصر الله می رسیدم، اولین سؤالش این بود که «آقا چطور هستند؟» می گفتم «دیدید در تلویزیون.» می گفت «نه، تلویزیون غیر از حضوری است. حال ایشان چطور است؟» یعنی نفس وجود رهبر انقلاب اسلامی را پیگیری می کرد تا بیشتر مطمئن شود. در کل، می توان گفت بصیرتی که رهبر انقلاب اسلامی در بدنه ی جوانان ایران تزریق کردند، آقای نصر الله آن را فرا می گرفتند و در بدنه ی جوانان لبنان تزریق می کردند. همین بصیرت باعث شد اگر کوه ها هم فرو بریزد، این نسل ثابت بماند. به همین دلیل، امروز تحلیل منطقه ای ما هم همین است. مردم بعد از حادثه ی پیجر، استوار ایستادند. آن ها می گویند خدا را شکر که ما در این جنگ شریک هستیم، خدا را شکر که ما به حضرت ابوالفضل شبیه هستیم، خدا را شکر که ما با سیدحسن نصر الله مواسات کردیم. بعد از شهادت سید، فقط می گویند الحمدلله، هرچه خدا خواست همان شد؛ سید را خدا برای ما ایجاد کرد، حالا هم سرنوشت ما به دست خدا است. همین الان در این سفر اخیری که رفتم لبنان، می شود گفت الان در محیط ما، در محیط شیعیان، نود درصد از این مردم آسیب دیده اند؛ یا منزلشان آسیب دیده یا فرزندشان شهید شده، منتها هیچ لحظه ای من در این هفته نشنیدم که بگویند «چرا؟» فقط می گویند «الحمدلله» و «بعد از شهادت سید، ما برای چه در این دنیا می مانیم؟ هرچه داریم به خدا تقدیم می کنیم.» این جامعه ی ما است. مردم مادر همراهی با مقاومت و ولایت فقیه خیلی محکم هستند.



وحید یامین پور

فعال رسانه‌ای



روایت امید و اندوه در لبنانِ پس‌د

چند روایت متفاوت از ضاحیه

ضاحیه همواره شهری زنده بود؛ پُر از رفت و آمد، پُر از صدا و نشانه‌های امید. در روزهایی که سید حسن نصر الله در میان مردم حضور داشت، این شهر بیش از هر زمان دیگری طعم آرامش و اطمینان را می‌چشید. ضاحیه روزهایی را به خاطر دارد که سایه‌ی سید حسن بر آن گسترده بود؛ روزهایی که امنیت و اعتماد در کوچه‌ها جریان داشت و صدای او به مردم جرئت زندگی و امید می‌داد؛ همان سایه‌ای که در برابر ارتش صهیونیستی، شکست‌ها و عقب‌نشینی‌های پیاپی را رقم زد و به نسل‌های جدید مقاومت آموخت که لبنان تنها نیست.





ما از طرف مجلس شورای اسلامی به لبنان اعزام شده بودیم. گروهی از برگزیدگان یک کنفرانس دانشجویی در تهران با عنوان «انتفاضه».

جایزه‌ی برگزیدگان این اجلاس، سفر به سوریه و لبنان و دیدار با رهبران جبهه‌ی مقاومت بود. از این بهتر نمی شد

نمی شد. بنا بود روز قدس را در «یرموک»، اردوگاه آوارگان فلسطینی در سوریه، باشیم و بعد برای دیدار با سیدحسن نصر الله، دبیرکل حزب الله لبنان، و بازدید از مناطق عملیاتی جنوب و سرزمین هایی که به تازگی از اشغال اسرائیل آزاد شده بود، به لبنان سفر کنیم.

♦ ضاحیه؛ شلوغ و صمیمی، آشنا و تازه

ضاحیه سروشکل عجیبی دارد. خیابان ها اغلب کم عرض و در سایه‌ی مجتمع های بلند و تودرتو در هم تنیده اند. ساختمان ها اغلب شبیه هم، کوچه ها و مغازه ها شبیه هم، عکس ها و تابلوها شبیه هم. بالکن ها با پرده های یک شکل پوشانده شده بودند. توی پیاده روها، هر چند قدم، چند نفر روی صندلی نشسته و قهوه می خوردند یا قلیان می کشند. در اولین برخورد با اولین نشانه های تمایز فرهنگی، یعنی پوشش، چیزهایی نظرم را جلب کرده؛ پوشیدن شلوارک برای مردها در ملأ عام عرف است و معمول. موتورهای شبیه همین وسپای خودمان با ابعاد کمی کوچک تر، تندوتیز می آیند و می روند. تصاویر امام و آقا و شهدای حزب الله، ضاحیه را برای من آشنا کرده؛ مثل آشنای دوری که پس از سال ها پیدایش کرده باشی. متراکم، شلوغ ولی صمیمی....

♦ جایی که مقاومت نفس می کشد

ماشین جایی کنار یک نرده ی بلند سبز رنگ می ایستد. جوانی پلنگی پوش پشت نرده است. اسلحه ی کلاش را حمایل کرده. چیزهایی با همراه لبنانی ما ردوبدل می کنند و نرده ها باز می شود. من یاد نرده های سبز فلسطین جنوبی می افتم؛ حتی در رنگ نرده ها از ما تقلید کرده اند.

دل توی دلم نیست. در یکی از این اتاق ها سیدحسن نصر الله منتظر ما است. او در قلب ضاحیه کابوس اسرائیل شده است. صهیونیست ها در خواب هم نمی دیدند در یک کشور بی دفاع و بی ارتش که مقصد دؤم اشغال آن ها پس از فلسطین بوده، جمعی از مردم به تأثی از انقلابی در یک کشوری دیگر به هم پیوندند و این طور مایه ی گرفتاری و افسردگی آن ها بشوند.

سیدحسن حالا دو سه سال است به عنوان یک رهبر جهانی محبوب شناخته می شود. در داخل لبنان هم یک چهره ی ملّی است که خاک سرزمینش را پس از

وجود سیدحسن فقط آرامشِ ضاحیه نبود، بلکه وزنه ای بود در معادلات منطقه ای. وقتی او سخن می گفت، پژواکش فراتر از مرزهای لبنان می رفت و به قلب دشمن می نشست. همین حضور بود که به کوچه های شهر جسارت می بخشید و به خانواده ها امید آینده ای امن می داد. گویی سایه ی او همان قدر که بر سر خانه های مردم گسترده بود، بر خارج از مرزهای کشور هم کشیده می شد.

زمان گذشت و ضاحیه به روزهای دیگری رسید؛ روزهایی که خبر شهادت سید در آن پیچید و حال و هوای شهر تغییر کرد. کوچه هایی که پیش تر از صدا و جنب و جوش لبریز بودند، با پرچم ها و اشک ها رنگ دیگری به خود گرفتند. اندوه سنگینی بر دل ها نشست، ولی این غم در دل خود جرقه ای از ایمان و ایستادگی را حمل می کرد؛ مردمی که می گریستند اما همچنان بر همان راه مقاومت استوار بودند.

این دو تصویر، آرام و پیوسته، در امتداد یکدیگرند: حضور و غیبت، امید و اندوه. و در هر دو، سیدحسن همچنان زنده است؛ در ایمان مردم و در مسیری که برایشان ترسیم کرد.

آنچه پیش رو دارید، برشی از کتاب «عربیکا» است؛ جایی که وحید یامین پور از لبنان می گوید؛ از روزهایی که ضاحیه زیر چتر آرامش سیدحسن نفس می کشید و از روزهایی که بعد از شهادتش، غم و ایستادگی دوشادوش هم در دل مردم قد برافراشتند. روایتی از شادی و غم، امید و سوگ و از مردمی که در هر دو صحنه، راه مقاومت را ادامه دادند.

♦ دیدار با نصر الله | نوامبر ۲۰۰۳ (آبان ۱۳۸۲)

ما از طرف مجلس شورای اسلامی به لبنان اعزام شده بودیم. گروهی از برگزیدگان یک کنفرانس دانشجویی در تهران با عنوان «انتفاضه». آن روزها رسانه ها از «انتفاضه ی دؤم اقصی» سخن می گفتند؛ خیزش دوباره ی مردم فلسطین که نخستین بار در سال ۲۰۰۰ میلادی در واکنش به حضور آریل شارون، نخست وزیر وقت اسرائیل، در مسجدالاقصی آغاز شده بود. کفر فلسطینی ها درآمده بود؛ شارون معروف بود به «قاتل صبرا و شتیلا».

... سال سوّم کارشناسی حقوق بودم و درباره ی امکان بررسی جنایات رژیم صهیونیستی در دادگاه کیفری بین المللی (ICC) مقاله ای به دبیرخانه ی کنفرانس فرستاده بودم که برگزیده شد. مقاله حاشیه برانگیز شد. مسئولان برگزاری کنفرانس مقاله ی مرا اولین ارائه ی کنفرانس قرار داده بودند. نتیجه ی تحقیق من تلخ بود. علی رغم اینکه همه ی عناوین مجرمانه ی مندرج در اساسنامه ی دادگاه کیفری بین المللی – مثل جنایات جنگی، نسل کشی و جنایت علیه بشریّت – بر جنایات رژیم صهیونیستی در فلسطین و لبنان تطبیق داشت، ولی آئین دادرسی آن طوری طرّاحی شده بود که عملاً امکان تعقیب کیفری جنایت کاران بسیار اندک بود.

... جایزه ی برگزیدگان این اجلاس، سفر به سوریه و لبنان و دیدار با رهبران جبهه ی مقاومت بود. از این بهتر



تحلیل سید حسن از رابطه آمریکا و اسرائیل

ممکنه بعضی از شما فکر کنید این اسرائیله که آمریکا رواداره می‌کنه، ولی در واقع اسرائیل فقط یکی از پروژه‌های آمریکاست؛ پروژه‌ی آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه. این پروژه تاریخ انقضا داره و همیشگی نیست. زمانی که هزینه‌هاش بیشتر از فوایدش بشه، منقضی می‌شه

سال‌ها از دست اشغالگران نجات داده است؛ خاکی که نه ارتش درست و درمانی دارد و نه حامیان وفاداری و نه سیاستمداران وطن پرستی. حالا یک روحانی جوان شیعه شده است مؤلفه‌ی تعیین کننده‌ی قدرت و سیاست در غرب آسیا، در بحرانی ترین نقطه‌ی جهان و بغرنج ترین دوره‌ی تاریخ. با خودم فکر می‌کنم اگر صد سال بعد به دنیا می‌آمدم و از من می‌پرسیدند دوست داری چه کسی را در گذشته‌ی تاریخ ببینی، پاسخ می‌دادم سید حسن نصرالله. جمع حدوداً پانزده نفره‌ی ما روی صندلی‌هایی در یک اتاق نه چندان بزرگ می‌نشینیم. دوسه دیپلمات از سفارت ایران در بیروت همراه ما آمده‌اند که نام هیچ کدام را نمی‌دانم. یک صندلی در مقابل ما است که حتماً برای نشستن سید آنجا قرار داده شده. محافظ‌ها با قد بلند و هیکل‌های تنومند و کت و شلوارهای سیاه می‌آیند و می‌روند. بی‌سیم‌شان با یک کابل فنی سیاه از لای یقه‌ی کتشان به گوشی توی گوششان وصل است. به نظر می‌رسد تمرین کرده‌اند که نخندند و خوش و بش نکنند.

سید حسن وارد می‌شود، با لبخندی آشنا. خوشامد می‌گوید و می‌نشیند. رفتارش نرم و متواضعانه است؛ از آن تواضع‌ها که گره ماهیچه‌های کرخت شده‌ی از هیجان ما را باز می‌کند تا روی صندلی‌ها به راحتی لم بدهیم؛ -من فارسی حرف می‌زنم؛ اگر کلمه‌ای رو اشتباه گفتم، دوستان کمکم کنن.

این را می‌گوید و می‌خندد.

از همان دقایق ابتدایی، بحثی جدی را شروع می‌کند در تحلیل منطقه و شرایط جبهه‌ی مقاومت. از اینکه جمع را جدی گرفته است خوشم آمده. جملات را شمرده شمرده اداء می‌کند؛ یک فارسی شیرین، بدون نیاز به کمک کسی. -بگذارید نظرم رو درباره‌ی رژیم صهیونیستی صریح بگم. ممکنه بعضی از شما فکر کنید این اسرائیله که آمریکا رو اداره می‌کنه، ولی در واقع اسرائیل فقط یکی از پروژه‌های آمریکاست؛ پروژه‌ی آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه. این پروژه تاریخ انقضا داره و همیشگی نیست. زمانی که هزینه‌هاش بیشتر از فوایدش بشه، منقضی می‌شه.

از نظر دبیرکل حزب الله، مقاومت لبنان و فلسطین کارش همین بود که با ایستادگی در برابر اسرائیل و به شکست کشاندن برنامه‌هایش، هزینه‌های باقی ماندن آن را آن قدر زیاد کند که عملاً امکان ادامه‌ی حیات نداشته باشد. آن‌ها دست کم در یک مبارزه‌ی پانزده ساله در جنوب لبنان، یک بار یک پیروزی تاریخی را به دست آورده بودند که نظریه‌شان را اثبات کرده بود. اسرائیل با شکست دادن چندین کشور عربی در ۱۹۴۸ و ۱۹۶۸ و سال‌ها اقدام تجاوزکارانه به هرجا که میلش می‌کشیده، از خودش چهره‌ی یک نیروی شکست ناپذیر به جا گذاشته بود تا اینکه بالاخره حزب الله این چهره را سیاه کرد و تاریخ شکست‌های اسرائیل را آغاز کرد.

سید حسن نصرالله طوری از نابودی اسرائیل حرف می‌زد که گمان می‌کردی دارد دفترچه‌ی برنامه‌ی روتین سال پیش رویش را ورق می‌زند و، به نوبت، آن‌ها را اجرا می‌کند. برنامه و مأموریتش برای اوروشن، واضح و معین است: آزادی لبنان و آنگاه آزادی قدس. این مأموریت که تا سه سال پیش ناممکن و خیال بافی به نظر می‌رسید، حالا

کاملاً محتمل است.

-ممکنه بپرسید چرا در فرار اسرائیل از لبنان، مزارع شبعا هنوز در اشغال نیروهای رژیم باقی مونده؟ این خیلی هم ما رو ناراحت نمی‌کنه. اولاً اینکه ما همچنان به کلّ دنیا اعلام می‌کنیم که اسرائیل یه رژیم اشغالگره و خاک ما رو اشغال کرده، ثانیاً دولت و مردم لبنان هم می‌دونن که هنوز بخشی از خاکشون در اشغال اسرائیله و این به مقاومت لبنان مشروعیت مبارزه می‌ده، ثالثاً خود ما هم همچنان خود را در موقعیت مبارزه نگه می‌داریم. سید هنگام گفتن جملات پایانی لبخند می‌زند. از او چهره‌ی جدیدی دیده‌ام. او فقط یک رهبر مذهبی ایدئولوژیک نیست؛ هوشیاری و ذکاوتش در حفظ آمادگی و انسجام درونی حزب الله ستودنی است. آمریکا و اسرائیل و عربستان سعودی و ترکیه و دیگر کشورهای منطقه احتمالاً او را مجری سیاست‌های ایران می‌دانند، اما بی شک درایت و کفایت او در بحرانی ترین نقطه‌ی جهان حرف اول را می‌زند.

یک نفر می‌پرسد «رابطه‌ی شما با جمهوری اسلامی چطور تنظیم می‌شه؟ همه‌ی کارها تون رو با تهران هماهنگ می‌کنین؟»

-نه، رهبر انقلاب ما رو مستقل پرورش داده. ما خودمون بررسی می‌کنیم و تصمیم می‌گیریم، ولی در موارد مهم با تهران مشورت می‌کنیم. در آخر هم تصمیم برای کاری که باید صورت بگیره رو خودمون می‌گیریم. پاسخ‌های سید بی‌درنگ است اما فی‌البداهه نیست؛ به آن‌ها اندیشیده و پیدا است که با کنج و کنار مسئله سروکله زده است. زیرکی و تیزهوشی او هر بار در هر پاسخی بیش از پیش آشکار می‌شود. اعتمادش به راهی که تا اکنون آمده و شناختش به راهی که در پیش دارد، او را استوار و عاری از هر تزلزلی نشان می‌دهد.

♦ ضاحیه از عشق خمینی می‌نوشد | ۶ اکتبر ۲۰۲۴ (۱۵ مهر ۱۴۰۳)

هوایما در فرودگاه بر زمین نشسته. عجله‌ای برای خروج ندارم. نمی‌دانم با چه صحنه‌ای روبه‌رو خواهم شد. لبنان، حالا سید حسن را ندارد و روزی ده‌ها بار بمباران می‌شود.

آخرین نفر هستم که در مقابل کانتر پلیس لبنان قرار می‌گیرم. گذرنامه را بالا و پایین می‌کند.

در لبنان چه کار دارید؟

+ روزنامه نگار هستم.

-کدام هتل مستقر می‌شید؟

جوابش را نمی‌دانم. قرارمان این بوده که یک نفر از دوستان مستقر در بیروت بیاید فرودگاه و مرا ببرد به محل استقرار همکارانی که از صداوسیما اعزام شده‌اند. موبایل هم رومینگ نشده و من امکان تماس ندارم. مأمور گذرنامه ول کن نیست. سؤالات دیگری می‌پرسد. آشکارا، از دفعات قبل سخت گیرتر شده‌اند. احتمالاً به خاطر همان خبری است که پیچیده؛ اینکه بعضی‌ها بدون هماهنگی از ایران می‌آیند برای شرکت در جنگ. این چیزی



خاطره سید برای کشور لبنان

سید حسن نصرالله در متن پرچم لبنان و حزب الله به شهر لیخند می زند؛ شهری که زیر سایه ی او آرام بود و به وعده ی او دلگرم. بغض راه تنقّسم را تنگ کرده؛ هنوز باور ندارم که سید مقاومت رفته و دیگر با همان لبخند آشنا و لحن آتشینش برای دشمن اسرائیلی رجز نمی خواند!



الّهائِم، جاء نصر الله؛ زمان شکست ها سپری شده و نصر الله ـ پیروزی الهی ـ فرا رسیده است. این ایهام سرشار از امید است. «نصر الله» همان پیروزی الهی است که به زودی فرا خواهد رسید.

❖ قلعه ای در زیر آتش | کاملاً سوت و کور

راننده ی جوان به اتوبان الغبیری می پیچد. ما حالا وارد ضاحیه شده ایم. راننده سرعتش را زیاد می کند تا در کوتاه ترین زمان ممکن از ضاحیه خارج بشویم. ضاحیه خلوت است. من این خیابان را بارها در اوج شلوغی و ترافیک دیده ام و حالا باور نمی کنم که تا این اندازه خالی و خلوت باشد. غم عجیبی در همین ابتدای ورود بردلم می نشیند.

❖ می پرسم «مردم کجا رفته اند؟»

ـ بعضیا رفتن به شمال، به طرابلس،^۱ بعضیا به مناطق کوهستانی، بقیّه هم تو مدارس و مساجد و ... ناگهان یک صدای مهیب، زمان را متوقّف می کند؛ ناخودآگاه و بی اراده، همه به سمت عقب برمی گردیم. ... برای چند ثانیه گوش ها و چشم ها توان معمول شنیدن و دیدنشان را از دست می دهند. گویی هزاران تُن شیشه به ناگاه در اتاقی در بسته و خالی به زمین می خورند و تگّه تگّه می شوند. ماشین، کمی به راست و چپ می پیچد و سرعت می گیرد. انگار از گیجی انفجار به تلوتلو خوردن افتاده باشد. صدای انفجار گواه این است که به محلّ انفجار خیلی نزدیکیم؛ اما دقیقاً نمی دانیم کجا است. واکنش طبیعی راننده این است که با سرعت بیشتری براند. در اوّلین تقاطع، می پیچد به یک خیابان تا از ضاحیه خارج شود. همه جا را نگاه می کنیم و از هم می پرسیم «کجا رازدند؟» عجب استقبالی از آمدنم شده! بعد از چند ثانیه، دود سفید و سیاهی از پشت ساختمانی بلند می شود. ساختمان نزدیک نقطه ای است که ثانیه ای پیش از آنجا عبور کرده ایم.

از کجا زدن؟ من هواپیمایی ندیدم!

+ از روی دریا!

من بمباران های جنگ تحمیلی را به خوبی به یاد دارم. بمباران همیشه بعد از شنیدن صدای مضطرب کننده ی آژیر قرمز و یا شلیک های گلوله های ضدّ هوایی شروع می شد. هواپیماهای عراقی را از روی ردّ سفیدی که در آسمان می انداختند و یا صدای مهیب شیرجه هایشان برای زدن راکت ها و ریختن بمب ها تشخیص می دادیم. اما حالا نه صدای آژیری در کار است و نه ضدّ هوایی و پدافند؛ نه هواپیمایی دیده می شود و نه ردّ سفید عبورش در آسمان. آن ها نیازی به گشت زدن بر فراز آسمان لبنان ندارند. فاصله ی اندک پایگاه های هوایی اسرائیل تا بیروت کار را برای آن ها راحت کرده. اغلب از همان جا و یا از روی دریا موشک های نقطه زن شان را روانه می کنند و ساختمان مورد نظر را هدف قرار می دهند.

۱. شهر تاریخی طرابلس، دوّمین شهر بزرگ لبنان، در شمال این کشور قرار دارد. این شهر سقّ نشین است و جمعیت مسیحی و شیعه ی اندکی دارد.

است که نه دولت ایران آن را دوست دارد و نه دولت لبنان.

نام منطقه ای را که سفارت ایران مستقر است به خاطر می آورم.

+ میرم به «بئر حسن»؛ به رایزنی فرهنگی ایران در لبنان.

همین آدرس نجاتم می دهد. مأمور هم بیشتر از این حوصله ی سؤال و جواب ندارد.

❖ حضور غایب، امید بی پایان | ضاحیه در سایه ی خاطره ها

به فاصله ی کوتاهی از فرودگاه بین المللی بیروت، در تنها اتوبانی که ما را به شهر می رساند، فضایی به وسعت نزدیک به هزار متر مرتّج ویران شده است. دود سیاهی از لابه لای ویرانه هنوز برمی خیزد. هنوز چیزهایی برای سوختن باقی مانده. این همان جایی است که روز گذشته خبر بمبارانش منتشر شده بود. محلّ بمباران کنار هتل گلدن پلازا است؛ همان جایی که در سفر اوّلم به لبنان، ساکن شده بودم. دیوارهای هتل از دود انفجار سیاه شده و شیشه هایش فرو ریخته است.

خبرگزاری ها می گویند اینجا محلّ تأمین کپسول های اکسیژن بوده، برای درمانگاه ها؛ اقا بنی صهیون گفته اند ما انبار مهمّات را هدف گرفته ایم. انفجار کپسول های اکسیژن بعد از بمباران، بعضی ها را به اشتباه انداخته بود. کپسول ها یکی پس از دیگری منفجر شده بودند، درست مثل اینکه مهمّات پنهان شده در یک انبار منهدم می شوند. اگر آنجا انبار مهمّات بوده باشد، تا صدها متر چیزی باقی نمی ماند؛ اما حالا فقط همان ساختمان ویران شده بود.

بیلبردهای بزرگی چهره ی خندان سید حسن نصر الله را قاب گرفته اند. او در متن پرچم لبنان و حزب الله به شهر لیخند می زند؛ شهری که زیر سایه ی او آرام بود و به وعده ی او دلگرم. بغض راه تنقّسم را تنگ کرده؛ هنوز باور ندارم که سید مقاومت رفته و دیگر با همان لبخند آشنا و لحن آتشینش برای دشمن اسرائیلی رجز نمی خواند! لبنان سال ها است که در هر هنگامه ای، سرش را بر شانه ی سید می گذاشت و به او تکیه می کرد. حالا، در سخت ترین و ناگهانی ترین لحظه، سر بر شانه ی چه کسی بگذارد؟

بدون او هر رؤیایی برای آینده ناقص و باور نکردنی می ماند. او وعده داده بود در قدس نماز می گذارد. آزادی قدس بدون او تصویری است که تخیّلش برای ما مقدور نیست. چاره ای نمانده که قول و قرارش را به دوران ظهور حواله بدهیم و او را جزئی از رؤیای تحقق یابنده ی آینده می بینیم.

به هر طرف رو می گردانم، تصویری از او به من لیخند می زند و گویی برای ورودم به ضاحیه خوشامد می گوید. انگار مردمی که تاب تحمّل فراق او را نداشته اند، تمام در و دیوار ضاحیه را با تصویر او آذین بسته اند تا کمی آرام بگیرند.

ضاحیه از این نگاه جان می گیرد و آنچه را نوشته شده، با لحن با صلابت سید حسن می شنود: «وَلّی زمن



خواب اسرائیل برای حزب الله

اسرائیل مدّعی است حزب الله موشک ها را در خانه های خود نگه می دارد، در زیرزمین ها و پارکینگ ها یا حتی در اتاق خواب! همه می دانند قصّه از چه قرار است. اسرائیل خواب از بین بردن قلعه را دیده است. گمان می کند اگر حزب الله خانه نداشته باشد، فرو می ریزد

تکنولوژی شیطانی واسطه ی نفّس لّوامه و اقماره شده. آن که شلّیک می کند نمی بیند و نمی خواهد بداند که چه می کند؛ او به واسطه ی حائل شدن تکنیک، از هر ملامت و عذاب وجدانی رها است. پیش تر به آن ها آموزش داده اند اخبار قربانیان جنگ را هم نبینند. آن ها برای کشتن و نابود کردن بدون فکر و تهی از ملامت وجدان، آموزش می بینند. تکنیک جای خرد و قلب را گرفته؛ جنگ افزارها انسان را به نهایت توخّش رسانده اند.

از ضاحیه خارج می شویم تا در جایی نزدیک به آن مستقر شویم. ضاحیه، جز لحظات مهیب بمباران، در سکوت است و تقریباً خالی از سکنه، ولی همچنان اوّلین هدف بمباران های اسرائیل است. ضاحیه دست کم چهل سال است که کانون جوشش حزب الله است؛ جایی که کودکانش از عشق خمینی می نوشتند و با آرزوی نابودی اسرائیل قد می کشند. ضاحیه را به عنوان «قلعه ی حزب الله» می شناسند. قلعه مکانی است بلندبالا و مستحکم که از فراز آن می توان قلمرو را زیر نظر گرفت و دشمن را پایید. ضاحیه بلندبالا است و مستحکم؛ حتی همان لحظه که ساختمان هایش با بمب های نقطه زن فرو می ریزد.

رژیم مدّعی است من اماکن نظامی را هدف قرار می دهم و کاری با مردم عادی ندارم و این خانه ها که ویران می کنم محلّ نگهداری ادوات نظامی و مهمّات حزب الله است! اسرائیل مدّعی است حزب الله موشک ها را در خانه های خود نگه می دارد، در زیرزمین ها و پارکینگ ها یا حتی در اتاق خواب!

همه می دانند قصّه از چه قرار است. اسرائیل خواب از بین بردن قلعه را دیده است. گمان می کند اگر حزب الله خانه نداشته باشد، فرو می ریزد. گمان می کند ضاحیه همین دیوارها و کوچه ها و مغازه ها است. قلعه ی واقعی قلب هایی است که با جنگ ویران نمی شود؛ وگرنه اسرائیل قبلاً هم ضاحیه را بارها بمباران کرده است و مردم آن را از نو ساخته اند.

مگر مغول ها به ایران حمله نکردند؟ و مگر هرچه بر سر راهشان بود از خانه و مدرس و بازار و کتابخانه ویران نکردند؟ مگر اسب و استر خود را به مسجد نیاوردند و چشم دانا و حکیم و شاعر را کور نکردند؟ مغول خشت قلعه ی تمدّن ایرانی را بر سر خودش کوفت. دیری نگذشت که از اسب ها پایین آمدند و در برابر عظمت فرهنگ و ادب ایرانی سجده کردند و خود به کارگران و کارگزاران این فرهنگ بدل شدند.

قلعه مجموعه خشتی است که چون کالبد انسان با روح و جان قوام یافته و برپا ایستاده. تا روح و جان باقی است، کالبد فاسد نمی شود؛ اگر جان فاسد شود و بمیرد، کالبد سالم و تنومند چیزی جز جیفه و مردار نیست، زیر خاک می رود. و جنگ از عوامل شدّت و حیات روح و جان است، نه ضعف و سستی و فساد. تاریخ گواه است که اقوام مختلف آنگاه که در هنگامه ی دفاع از خود برخاسته اند، زیبایی های پنهان خود را کشف کرده اند و روزاروز استوارتر و شکوهمندتر و زنده تر شده اند. و چه بسیار اقوامی که در سستی و رخوت ناشی از عافیت و غفلت ناشی از

تمتّعات نفسانی، ضعیف و بیمار و زمین گیر شده اند!

مردمان خانه ها را ترک گفته اند، ولی چشم به آن دوخته اند. آن ها به «خانه» باز خواهند گشت؛ به قلعه؛ به زودی.

◆ جنگ وجودی

می پرسم «اهل کجایی؟» از بنت جُبیل آمده اند؛ سه هفته است.

از اونجا چه خبر دارین؟

ابوحیدر، که مردی حدوداً شصت ساله است، جواب می دهد:

-. از خونه ها بی خبریم؛ حتی قبرستونا رو هم زدن.

پُک عمیقی به سیگارش میزند و نگاهش را می دزدد. ادامه می دهد:

-. خونه ها که از بچّه هامون عزیزتر نیستن. سنگ دوباره روی سنگ میره ... خونه ها رو از نو می سازیم ... فدای مقاومت.

یخ ابوحیدر آب شده. موبایلش را باز می کند و فیلم خانه اش در جنوب را به من نشان می دهد؛ با خاک یکسان شده. می خندد و علامت پیروزی نشان می دهد!

می پرسم «آخر و عاقبت این جنگ چه می شود؟» همه با هم شروع کردند به بحث کردن. حسن و آن دیگری می گویند بعد از انتخابات آمریکا تمامش می کنند. ابوحیدر صدایش را بلند می کند و می گوید «این جنگ، جنگ وجودی است، جنگ مرگ و زندگی است؛ ربطی به انتخابات آمریکا و چیزهای دیگر ندارد.»

می پرسم «جنگ وجودی یعنی چه؟»

-. یعنی یا ما می مونیم یا اونا. پس بذار تا هر وقت که می خواد این جنگ طول بکشه.

شاید این مهم ترین جمله ای باشد که در این چند روز شنیده ام. من قبلاً هم با مردم لبنان زیاد گپ زده ام؛ شجاعند، اما واقع بین. آن ها اسرائیل را از نزدیک دیده اند و می شناسند. بیش از هفتاد سال است از جنایت هایش خاطره دارند. سینه به سینه حرف شنیده اند و چشم در چشم جنگیده اند. این جمله برای من مهم است، چون مردم و حتی تحلیلگران خیلی ساده تر از قبل درباره ی نابودی همیشگی رژیم صهیونیستی حرف می زنند. آغاز هر اتّفاقی امکان تخیل آن اتّفاق است. حالا خیلی ها درباره ی امکان شکست اسرائیل حتی در چند ماه حرف می زنند! عجیب اما امیدبخش است.

این مردم تا به حال دست کم سه بار خانه شان را از نو ساخته اند. آن جنوبی حتی همین چند ماه پیش، همان موقع که در حیاط خانه اش قلیان می کشید و به در و دیوار خانه اش نگاه می کرد، نقشه ی جدید خانه را در ذهنش کشیده؛ با خودش گفته «اگر دفعه ی بعد اسرائیل خرابش کرد، این بار این طور می سازمش.»



یک لشکر حزب الله

گزارشی از روز تشییع شهید سید حسن نصر الله در بیروت^۱

سُق سیاه بینمان نبود، اما از شب قبل همه‌ی بچه‌ها متفق القول بودند که حتماً یک اتفاق خواهد افتاد. عمده‌ی بچه‌های عکاس و خبرنگاری که از ابتدای جنگ در لبنان بوده و تجربه‌ی کاری‌شان پُر بارتر از بقیه است، احتمال زدن حرکت از سمت اسرائیل را بالا ارزیابی می‌کردند. این احتمال وقتی قوی‌تر می‌شود که در نظر بیاوریم سمت وسو و مختصات مراسمی که قرار است برگزار شود، این قدر طول و عرض و ارتفاع دارد که اسرائیلی‌ها را اذیت کند و تحریکشان کند سیخی بزنند تا حداقل همه‌ی امتیازهای این مرحله به حساب حزب الله واریز نشود. بدنه‌ی مردمی هم که عزم حضور در مراسم را کرده‌اند، از این مسئله ناآگاه نیستند.

۱. این متن بریده‌ای از کتاب «دوازده صفر سه» است.



◆ بزرگراه‌های مردانه و زنانه

از جهاز امنیتیِ بچه‌های حزب‌الله که می‌گذرم و خیابان را به انتها که می‌آیم، ناگهان رها می‌شوم بین جمعیتی که در خیابان بالایی ضلع غربی بزرگراه، از کله‌ی صبح منتظر شروع مراسمند. بزرگراه، مسیر اصلی تشییع است؛ باندهایی که مسیر رفت و برگشت‌شان چند متر پایین‌تر از دو خیابانی قرار گرفته‌اند که بالا و در دو طرف آن واقع شده است. خیابان ضلع غربی بزرگراه مختصّ زنان است و خیابان ضلع شرقی هم مختصّ مردان؛ آن پایین در خود بزرگراه هم کاروان حامل پیکرها قرار است به سمت مدفن سید تشییع شود. کاروان قرار است مسیری دوکیلومتری را در داخل بزرگراه طی کند، در ادامه از یکی از خروجی‌های بزرگراه خارج و وارد شارع قاسم سلیمانی شود.

اقیانوسی زردرنگ از جمعیتی که پرچم و نمادهای حزب‌الله را با خود حمل می‌کنند نمایان می‌شود. با وجود تأکید سید بر ملّیت و نمادهای ملّی لبنان، اما بین جمعیت حامی مقاومت، پرچم زرد حزب‌الله جایی برای عرض اندام سایر نمادها باقی نگذاشته، ولو پرچم ملّی کشور باشد.

اینترنت از بیخ‌وبن قطع است؛ پیش‌بینی این موضوع را از روز قبل کرده بودیم. طبیعی است جمع شدن این تعداد از نفوس بشری، آن هم در این شرایط شکننده‌ی زمانی و مکانی، مایه‌ی قطع شدن اینترنت و نتِ موبایل شود. قطع هم نکرده باشند، بی‌تی‌اس‌های اپراتورها که حلقه‌ی واسطِ گوشی‌های موبایل و شبکه‌ی تلفن همراهند، ظرفیت بی‌نهایت ندارند؛ در لحظه هم امکان ارائه‌ی خدمات هم‌زمان به این تعداد از کاربر موبایل را ندارند و خودبه‌خود ارتباطات قطع می‌شود. بگذریم که اگر دستگاه‌های جمر و اختلال ارتباطات رادیویی برای جلوگیری از ارتباطات خرابکاری از راه دور در منطقه‌ی تشییع فعال باشند ـ که عقل سلیم می‌گوید حتماً فعالند ـ مسئله‌ی قطع ارتباط موضوع غامض، دوقبضه می‌شود.

مسیر دوکیلومتری ورزشگاه تا ابتدای شارع قاسم سلیمانی را یک بار از خیابان ضلع شرقی که بخش مردانه‌ی تشییع است، از ابتدا تا انتها می‌روم؛ تقریباً از ساعت یازده، و دو ساعت مانده تا شروع رسمی مراسم، دو ضلع شرقی و غربی بزرگراه مملو از جمعیت شده است.

◆ انا علی العهد

تقریباً همه‌ی تابلوهای ریزودرشتِ شهری و تبلیغاتیِ طولِ مسیر هم مملو است از تصاویر سیدحسن و سیدهاشم و شعارهای تبلیغاتی مقاومت، با شعار محوری و اصلی‌شان: «اَنَا عَلِی الْعَهْد!» جالب آنکه روی بعضی‌هایشان به زبان فارسی از سید و مقاومت نوشته‌اند و به فارسی‌زبانانی که برای تشییع به لبنان آمده‌اند، خیرمقدم گفته‌اند. قصه‌ی این هنرنمایی تبلیغاتی اما شبیه بیلبردها و تابلوهای تبلیغاتی پایتخت نیست که یکی متعلّق به فلان نهاد باشد و دیگری به بهمان نهاد و تهش هم بلدیه‌ی پایتخت،

بخشی از فرصت‌های تبلیغاتی را زیر عنوان فعالیت فرهنگی، امروز رایگان در اختیار بعضی بگذارد؛ نخبر، از این خبرها نیست! در کشوری که نه معدنی دارد، نه منبعی، نه صنعتی، نه کشاورزی و دامپروریِ آن‌چنانی و چرخه‌ی اقتصادیِ خود را در توریسم و سرویس دادن مالی و اقتصادی تعریف کرده و تبدیل شدن بیروت به هاب مالی و تجاری خاورمیانه، اصولاً چیزی به نام کارکرد فرهنگی تعریف نشده و وجود خارجی هم ندارد که مثلاً تشکیلات مقاومت، بخشی از امکان‌های تبلیغاتی را زیر بلیت کارکرد فرهنگی، رایگان در اختیار بگیرد. تک‌تکِ بیلبردها و تابلوهای کوچک و بزرگ بزرگراهی که یکی از دو شاهراه اصلی فرودگاه بین‌المللی رفیق حریری بیروت هم محسوب می‌شوند، کارکرد تبلیغاتی دارند و باید برای اجاره کردنشان دست‌به‌جیب شد و هزینه‌ی دلاری دارد. برای مالک تابلوها هم فرقی ندارد چه چیزی روی تابلو می‌رود! بانویی مکشوفه قرار است چشم عبوری‌های بزرگراه را به صابون روشن‌کننده‌ی پوست نسوان باز کند یا حاوی ایمان‌های مقاومت باشد و تمجید از مبارزه‌ی ضدّصهیونیستی؛ متاع کفر و دین بی‌مشتری نیست!

در طول مسیر، چند تلویزیون شهری هم نصب شده که پوشش زنده‌ی «المنار» را می‌کشاند کف خیابان برای حاضران در خیابان و بزرگراه و مسیر تشییع؛ با این تدبیر، مردمی که در خیابانند، در جریان اتفاقات داخل ورزشگاه هم قرار می‌گیرند؛ تعدادش را نشمردم. ایستگاه‌های خودجوش صلواتی هم مشغول توزیع آب معدنی و خوراکی بین مردمند؛ تقریباً ایستگاه صلواتی غیرخودجوش به چشمم نمی‌خورد، به جز ایستگاه صلواتی برادران عراقی و حشدالشّعی که خب هرچه باشد، با تجربه‌ی عظیم اربعین، کپی‌رایت این فرم از خدمات اجتماعی را در آئین‌هایی این‌چنینی در اختیار دارند؛ استخوان‌دار و محکم هم ایستگاه زده‌اند.

حوالی ساعت سیزده و در آستانه‌ی شروع مراسم، داخل بزرگراه و مقابل ورزشگاهم. هیجان جمعیت بالا رفته؛ انگار که حالا دارد آرام آرام باورشان می‌شود که سیدحسن رفته و اینجا در این هوای سرد و آسمان نیمه‌ابری

تقریباً همه‌ی
تابلوهای
ریزودرشتِ شهری
و تبلیغاتیِ طولِ
مسیر مملو
است از تصاویر
سیدحسن و
سیدهاشم
و شعارهای
تبلیغاتی
مقاومت، با
شعار محوری و
اصلی‌شان: «اَنَا
عَلِی الْعَهْد!»
جالب آنکه روی
بعضی‌هایشان
به زبان فارسی از
سید و مقاومت
نوشته‌اند.



قرائت پیام رهبری در مراسم تشییع

خارج از استادیوم و در نقطه‌ی شروع مسیر داخل بزرگراه، مردم با تراکم بالا جمع شده و چشم دوخته‌اند به نخستین تلویزیون بزرگ شهری که دروازه‌ی ورود مجازی‌شان به داخل استادیوم است. بعد از اجرای سرود حزب‌الله، پیام آیت‌الله خامنه‌ای به زبان عربی از پشت تریبون خوانده می‌شود

بیروت، در حاشیه‌ی بزرگراه حافظ اسد، منتظر تشییع پیکر او هستند. آرام‌آرام، چهره‌ی بعضی زنان و دختران هم اشکی می‌شود. مردان کمتر اهل گریه و بکائند؛ حداقل این‌هایی که من می‌بینم این‌گونه‌اند. در مقابل اما عمق حسرت و افسوس را می‌توان در استعمال پیاپی سیگار دید و پُک‌هایی که تند و تند به قبضه می‌زنند و دودش را در فضا رها می‌کنند. لحظاتی به ساعت سیزده مانده؛ روی جدول‌های میانه‌ی بزرگراه می‌نشینیم.

◆ شروع رسمی مراسم

رأس ساعت سیزده، با قرائت قرآن، مراسم به شکل رسمی آغاز می‌شود. بعد از قرائت قرآن، به‌ترتیب، نوبت سرودهای ملی لبنان و بعد هم سرود رسمی حزب‌الله می‌رسد. اینجا دوباره در جامعه‌ی فرقه‌فرقه و شرحه‌شرحه‌ی لبنان که هر کسی ساز و آواز و پرچم و سلاح خودش را مقدّم بر عالم و آدم می‌داند، حزب‌الله ملّیت لبنان را مقدّم بر خود می‌داند.

بعدها در هنگام نگارش این‌سطور که به ترجمه‌ی سرود رسمی حزب‌الله رجوع کردم، دوزاری‌ام افتاد. کشفی که از کنار هم قرار دادن آیات قرآن در مراسم بدرقه‌ی سیدحسن به منزل ابدی‌اش به آن رسیده بودم، یک اتفاقِ ناشی از رجوع و تفأل به قرآن بعد از جراحت فقدان دبیرکلّ ماضی حزب‌الله نبوده. مقاومت، پیش از این‌ها، هربار و در هر زمان و مکانی که سرود رسمی خود را اجرا می‌کرده، بارها و بارها به این فقرات اذعان و اعتراف می‌کرده و حالا در نبود حضرت سید هم دارد همان مسیر سابق را ادامه می‌دهد:

ما در روز نبرد به سوی پیروزی حرکت کردیم

در پشت ما آثار زخم‌ها باقی است

این زخم‌ها را هدیه‌ای آسمانی می‌دانیم و می‌خوانیم

دست خداوند است که سلاح را به سمت ما دراز کرده است

ما پیرو راه و هدایت قرآنمان هستیم

[که فرمود] لا حزب الله هم الغالبون

قسم به طنین الله اکبر تیراندازی ما

ای اسرائیل! وقت قصاص فرا خواهد رسید

خون ما نشانه و صدای آزادی و اخلاص شده است

و با خون پاک خود لباسمان را مزین خواهیم کرد

ما پیرو راه و هدایت قرآنمان هستیم

[که فرمود] لا حزب الله هم الغالبون

مسیر

فصل ششم

شهادت و پس از آن

صرفاً آهنگ و ملودی سرودها است که اجرا می‌شود، متنی همراهش خوانده نمی‌شود. جالب اما جمعیتِ چهل پنجاه‌هزارنفری داخل ورزشگاه است که با فقراتی که تداعی‌کننده‌ی بخشِ «جزب الله هُم الغالبون» است، کاملاً همراهی می‌کند و اجرای این بخش را خودجوش و چهل پنجاه‌هزارنفره بر عهده می‌گیرد. با این اوصاف، تکلیف مقاومت از اوّل با خودش، دشمنش، زخم‌هایی که خورده و خواهد خورد و حتی رقبای داخلی که این روزها فرصت را مناسب دیده و در تریبونِ «انحصار حقّ سلاح در دست دولت» می‌دمند، مشخص بوده و هست و خواهد بود.

تلویزیون‌های شهریِ داخلِ ورزشگاه و داخل بزرگراه، بدون توقّف، مشغول پوشش زنده‌ی مراسمند. خارج از استادیوم و در نقطه‌ی شروع مسیر داخل بزرگراه، مردم با تراکم بالا جمع شده و چشم دوخته‌اند به نخستین تلویزیون بزرگ شهری که دروازه‌ی ورود مجازی‌شان به داخل استادیوم است. بعد از اجرای سرود حزب‌الله، پیام آیت‌الله خامنه‌ای به زبان عربی از پشت تریبون خوانده می‌شود. آخرالامر هم تابوت سیدحسن و سیدهاشم وارد ورزشگاه می‌شود. خودروی حامل پیکرها در مسیرهای دومیّدانی کناره‌ی زمین چمنِ دُور ورزشگاه و در برابر جمعیتی که روی سگّو و داخل زمین چمن نشسته‌اند، در حال تشییع است. تصویربرداران «المنار» هم که تابوت شهدا را چون نگینی درون قاب دارند، قاب را به رژی «المنار» و از آنجا به پخش ماهواره‌ای و تلویزیون‌هایی در سراسر جهان و از جمله تلویزیون شهری کنار ورزشگاه مخابره می‌کنند تا جمعیت بیروت هم شاهد شکوهی باشد که این دو تابوت در ورزشگاه کمیل شمعون خلق کرده و چند ده هزار نفر را هم روی سگّوها نیم‌خیز.

هم‌زمان، نماهنگی صوتی متشکّل از دکلمه‌ای غرّا به عربی و لابه‌لا هم از سخنان خود سید در حال پخش است. افتتاحیه‌اش هم سخنان حماسی و شورانگیز سید در اوّلین دیدار با مردم بعد از جنگ سی‌وسه‌روزه است: «یا اشرف التّاس و اطهر التّاس و اکرم التّاس! السّلام علیکم ورحمة الله ... انّکم شعب عظیم و انّکم شعب ابی و انّکم شعب وفی ... السّلام علی شهدائکم.» سروصدای مردم داخل خیابان و هم‌زمان اشک تعدادی از آن‌ها درمی‌آید و «لَبّیک یا نصر الله» است که از گوشه‌وکنار و متن و حاشیه، پرتاب می‌شود در دل آسمان ابری بیروت! سخنان سیّد و دکلمه‌ی محکم عربی و موسیقی سوگ‌مندانه‌ی کارن همایون‌فر، ترکیبی از غم و سوگ و حماسه و لطافت را به سلّول سلّول هر بیننده‌ای پمپاژ می‌کند که شاهد حقیقی و مجازی ماجرا است.

پیکرها همچنان داخل ورزشگاه در حال تشییع بین حاضران است. نماهنگ صوتی تمام شده اما مجری مراسم با آن صدای محکم و پخته‌اش و در پس‌زمینه‌ی موسیقی حزن‌انگیزی که همچنان در حال پخش

است، افکت صوتی تشییع واقعی و بازنمایی تصویری آن در قاب «المنار» را یک تنه و البته در اعلی درجه‌ی کیفیت تأمین می‌کند.

♦ جنگنده‌های اسرائیلی

ابراز احساسات داخل ورزشگاه به اوج رسیده. آن‌هایی که نزدیک‌ترند چفیه و گل پرتاب می‌کنند. خارج ورزشگاه هم مردم می‌خکوب تلویزیون شهری شده‌اند. اشک‌های زنان روی صورت‌ها روان می‌شود. ابروهای دو جوان سیگاری کناری‌ام در هم رفته و دندان‌ها را محکم به هم فشرده‌اند، چشم‌هایشان را تنگ کرده‌اند تا حتی یک فریم را هم از دست ندهند. و عمق بلاهت و حماقت را ببین که دقیقاً در چنین معرکه‌ی عظمی و ترکیب خشم و شور و سوگ و حماسه است که دسته‌ی پروازی شیطان، در ارتفاعی پایین، خودش را بالای سر مردم می‌رساند!

یک دسته‌ی چهارفرودی متشکل از دو فروند إف پانزده و دو فروند إف سی و پنج در پروازی به تعبیر خلبان‌ها «Low Pass» هوار می‌شود روی جمعیت چندصد هزار نفری مردم. به تعبیر خودشان، همان فروندهایی را که مجری عملیات ترور سید بوده‌اند، دوباره راهی بیروت کرده‌اند. هر قدر به ورزشگاه نزدیک‌تر می‌شوند، پایین‌تر هم می‌آیند؛ جوری که وقتی بالای سر ما می‌رسند، حتی اجزای هواپیمای لیدر دسته‌ی پروازی هم به‌وضوح معلوم است.

با هیبت ترسناک إف پانزده لیدر، چشم‌توچشم می‌شوم. ناگهان انگار که یکی برق ماشین زمان را قطع کند، زمان فریز می‌شود و می‌ایستد؛ دسته‌ی چهارفرودی در دل آسمان می‌ایستد؛ ابرهایی که جلوی خورشید و بالای سرمان بازی درمی‌آوردند و می‌رفتند و می‌آمدند، می‌ایستند؛ قطرات گاه‌وبی‌گاه باران می‌ایستند؛ جمعیت داخل بزرگراه حافظ اسد و خیابان‌های غربی و شرقی‌اش می‌ایستند؛ تلویزیون چندصداینچی شهری می‌ایستد؛ حجم سکوت هژه می‌شود توی فضا و ذهن و زمان، و من غریق این میزانشم.

آستانه‌ی ادراکم به هم ریخته. موقعیت که ناشی از ترس یا تهی کردن قالب نیست. نه‌آنکه خیلی شجاع باشم و دل قرص؛ نه! آن قدر کنتراست آنچه با صورت به‌شدت انسانی روی زمین جریان دارد با آنچه به غیرانسانی‌ترین و ابلیس‌صفتانه‌ترین حالت ممکن، سی چهل متر بالای سرمان در حال رخ دادن است بالا است که دستگاه هاضمه‌ی روانی یکی مثل من از پردازش و هضمش عاجز است. اصولاً کسی که به مقام ترسیدن رسیده، پیش از ترسیدن، درکی از سوژه پیدا کرده و معرفی یافته نسبت به برزخی که در آن گرفتار است؛ چنین مرحله‌ای ماقبل ترس است. اما من ماقبل همه‌ی این مراحل! اصلاً درکی از این چیدمان ندارم؛ مبهم‌م. اینجا روی زمین، پیر و جوان و زن و مرد و کودک با دست خالی گرد هم آمده‌اند تا یاد و نام قهرمانشان را گرامی دارند؛ و آن بالا یک دسته‌ی چهارفرودی خاکستری‌رنگ، مسلح، خشم‌آگین، کف‌برلب آمده با حلقه‌ی جهنمی بر بینی،

خارج از استادیوم و در نقطه‌ی شروع مسیر داخل بزرگراه، مردم با تراکم بالا جمع شده و چشم‌دوخته‌اند به نخستین تلویزیون بزرگ شهری که دروازه‌ی ورود مجازی‌شان به داخل استادیوم است.



«لَبَّيْكَ يَا نَصْرَ اللَّهِ»

زن جوان از خلسه‌ی

غیرارادی ام پرتابم

می کند به دل

واقعیت. زن،

بر خلاف من، با

مشت های گره کرده

رو به اف پانزده ها و

اف سی و پنج هایی

که حالا در حال دور

شدن هستند، شعار

می دهد. ما کجاییم

در این بحر تفکر تو

کجا!

عتاب آلود و خفاش گونه آسمان را می شکافد و جلو می آید و با صدای خروجیِ موتورهای جت در پی آن است که بذرعب و تردید در ذهن و روان چند صد هزار نفری بکارد که این پایین روی زمینند.

پلک نمی زنم. توی با تلاق بُهت ایستاده ام. بدون اینکه دست و پا بزنم و حتی تلاشی برای نجات و حتی بیشتر، تلاشی در راستای اخلاق حرفه ای خبری برای ثبت این لحظه بکنم، لحظه به لحظه بیشتر فرو می روم و فرورفتن خود را می بینم. من بیگانه ام با این فضا، بیگانه ام با این تجربه، بیگانه ام با لمس این مفاهیم و حتی بیگانه ام با این مردم. غرق اقیانوس سکوت و رکودم و لابه لای امواج، چون تخته پاره ای بالا و پایین می روم که با فریاد حماسی «لَبَّيْكَ يَا نَصْرَ اللَّهِ» زن جوانی که پشت سرم ایستاده، به خود می آیم. حبابِ شیشه ای بُهت و سکوت و انفعال می شکند. صدای خرد شدنش را می شنوم. خرده هایش هم سقوط می کند در اعماقی که جز تاریکی چیزی نیست و من این بالا بر لبه ی سیاه چاله ی لازمان و لا مکان به تماشای سقوطشان ایستاده ام و بیشتر و بیشتر در تاریکی فرو می روم.

«لَبَّيْكَ يَا نَصْرَ اللَّهِ» زن جوان از خلسه ی غیرارادی ام پرتابم می کند به دل واقعیت. زمان دوباره جاری می شود، اما هنوز سوْت سکوت توی گوش میانی ام جاری است. برمی گردم به واقعیت. زن، بر خلاف من، با مشت های گره کرده رو به اف پانزده ها و اف سی و پنج هایی که حالا در حال دور شدن هستند، شعار می دهد. ما کجاییم در این بحر تفکر تو کجا!

در ادامه، «هیهات مّا الدّٰلة» و «الموت لاسرائیل» هم چاشنی کار می شود. من در خلسه ام ول بودم و این جماعت در همان حین که با تماشای طواف تابوت باشکوه یک قهرمان در اطراف ورزشگاه و شنیدن صدای سَید، نمِ اشکی بر صورتشان نشسته بود، به مصاف خصم رفته بودند.

تابوت شهدا هنوز داخل ورزشگاه است. زن جوان، خیلی عادی و خونسرد، شیشه ی شیر را از توی کیفش بیرون می کشد و در دهان نوزاد داخل کالسکه می گذارد. دو مرد جوان کناری ام هم سیگارشان را آتش می زنند و صحبتشان را از سر می گیرند. پسرک دیگری وسط خیابان به رفیقش اشاره می کند که سربند

«آتا علی العهد» را روی پیشانی اش محکم کند.

دسته ی پروازی شیطان دنبال ترساندن چه کسانی است؟ آن زن جوان؟ این پسرک یا آن دو جوان که تنها واکنششان بعد از شعارها و آرام گرفتن، روشن کردن فندک بود و سیگاری گیراندن و مجدداً میخکوب تلویزیون شهری شدن که این مرتبه قرار بود دبیرکلّ جدید را به تصویر بکشد و سخنانی که شیخ نعیم قاسم برای مردم آماده کرده بود؟ مقاومت و سَید حسن نه یک شخص یا یک گروه شبه نظامی، که سرریز این زیست و حیات است. این زیست و حیات است که وقتی ریشه می دواند و در بطن و زیر پوست جامعه جاری می شود، نطفه ی مقاومت و تشکیلاتش را می بندد. از دل این حیات و زیست است که مقاومت می جوشد و جاری می شود و شکل و ساختار پیدا می کند.

تنها راه خشکاندن تشکیلات مقاومت، خشکاندن ریشه ی این زیست و حیات است؛ وگرنه تا وقتی این حیات انسانی جاری باشد و این نگاه و روحیه و کم نیاوردن و ایمان به کُنده ی زانوی خود داشتن، مقاومت می جوشد، با همه ی زخم هایی که بر پشت و شانه و سر و صورت دارد، اعم از آنکه ناشی از مبارزان باشد یا پیجر یا ترور. تا وقتی این عالم انسانی و اجتماعی جاری باشد، این درخت پُر از زخم، خم نخواهد شد. قضیه از خورشید میانه ی تابستانِ کویرِ مرکزی ایران هم روشن تر است.

ساعت از چهارده گذشته و صحبت های شیخ نعیم قاسم تمام نشده که دارودسته ی شیطان دوباره از سمت جنوب از راه می رسند و مانوری می دهند و دوباره واکنش همان است که در مرتبت قبلی شاهدش بودم. تأثیر دسته ی پروازی شیطان روی این جماعتی که مثلاً برای متفرّق کردنشان از پایگاه نواتیم کوبیده و تا اینجا آمده اند، چیزی در مایه های واکنشی است که ما برای کشتن پشه ی مزاحمِ چُرَبِ عصرگاهی تابستانی خرج می کنیم و دوباره فرو می رویم در چُرَبِ ماقبلِ مغرب. این وسط باید به آن مسؤل اسرائیلی تندیس بلورین بلاهت بدهند که مغرور از نمایش دَم و دستگاه میلیتاریستی اش، درآمده بود که «ما در پیروزی تجربه و سابقه داریم و آن ها در تشییع جنازه»! چای ماسالا بزن سردی ات نکند و بلغم و سودای معده کار دستت ندهد! دوبار آمدن و از بُهت اوّلیه درآمدن، مرا هم آن قدر شجاع می کند که این مرتبه در یک موقعیت مناسب، رو به جنوب کمین کنم برای شکار لحظه ای که دسته ی شیطان برای سوّمین مرتبه بخواهند روی جمعیت عربده بکشند، که خب تیرم به سنگ می خورد.

◆ آقای دبیرکل

ابلیس چه ها به همان دو مرتبه قناعت می کنند و دیگر خبری از آن ها نمی شود. من هم ناکام، بعد از ساعتی، موضع اوّلیه را رها می کنم. سخنرانی شیخ نعیم قاسم، دبیرکلّ ۷۲ ساله و جدید حزب الله، فارغ التّحصیل دوره ی کارشناسی و کارشناسی ارشد شیمی و از اعضای حلقه ی نخست بنیان گذاران



بدرقه مهمان حاج قاسم

خودرو و جمعیت پشت سرش آرام آرام از سینه‌ی سربالایی خروجی بزرگراه می‌کشند بالا و راهی شارع قاسم سلیمانی می‌شوند. حاج قاسم، ایستاده بر کرانه‌های ازلی و ابدی وجود، منتظر مهمانش است. ما قبرستان نشینانِ عادت‌سخیف هم داریم این رفتن را بدرقه می‌کنیم



روی جمعیت چیزی می‌باشد. ابرهای سنگین و مرطوبی که حالا دیگر خودشان را به نزدیکی کف آسفالت بزرگراه رسانده‌اند، تاریکی، غم و دلتنگی را چند برابر می‌کنند. چند متر پایین‌تر از ابرهایی که دارند زور می‌زنند خودشان را به زمین برسانند و پیکرها را در میان بگیرند، تابوت باشکوه سیدحسن و سیدهاشم روی دوش مردم روان است:

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن

من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود

◆ دامن‌کشان رفت...

پیکرها دقیقاً مقابلم می‌رسند. همه چیز اسلوموشن می‌شود. یخ می‌کنم. خون درون رگ‌هایم منجمد می‌شود. ذهنم فریز می‌شود. تمام وجودم می‌شود نگاه و بُهت و خیرگی. انگار تازه متوجه حجم واقعیّت می‌شوم که روی سرمان هوار شده. انگار تا پیش از این، این قدر برایمان قابل لمس نبود. قدرت درکمان این چند ماه از شتاب حوادث عقب افتاده بود و نمی‌فهمیدیم چه در حال رخ دادن است. سید ... سید ... سید ...! ما در طول چهار ماه گذشته و حتی این چند روزی که در لبنان بوده‌ایم، هنوز وقت نکرده‌ایم برای تو گریه کنیم! باورت می‌شود؟ حالا این لحظات آخر است و قاب نهایی. همه چیز دارد تمام می‌شود. در دنیای لُجّاره‌ها، در دنیای فریب‌کاران، در دنیای ابلیس پرستان، در دنیای عملی‌ی‌تزویر و زور و در دنیای سیاهی لشکرهای تَبَجّ، حالا دارد پیکر غرقه‌به‌خون وعده‌ی صادقمان این چنین از مقابل دیدگانم می‌گذرد:

ای ساریان آهسته ران کارام جانم می‌رود وان دل که با خود داشتم بادل ستانم می‌رود

بغضی که نرم‌نرم و بی‌اختیار خودش را تا زیر گلورسانده بود، عاقبت می‌شکند، با دیدن پرچم بزرگ توی دست یکی از مردان داخل جمعیت که چهره‌ی نیم‌رخ سید را روی پس‌زمینه‌ای قرمز به تصویر کشیده و حالا توی باد دارد تندوتند می‌رقصد:

او می‌رود دامن‌کشان، من زهرتنهایی چشان دیگر می‌پرس از من نشان، کز دل نشانم می‌رود

خودرو و جمعیت پشت سرش آرام آرام از سینه‌ی سربالایی خروجی بزرگراه می‌کشند بالا و راهی شارع قاسم سلیمانی می‌شوند. حاج قاسم، ایستاده بر کرانه‌های ازلی و ابدی وجود، منتظر مهمانش است. ما قبرستان نشینانِ عادت‌سخیف هم داریم این رفتن را بدرقه می‌کنیم.

ابرها به زمین نزدیک‌تر شده و باران هم نم‌نم می‌شود. خیره شده‌ام به صف‌های پخش و پلای انتهای جمعیت که مثل بچه‌یتیم‌ها چند صد متر عقب‌تر از پیکرها از شیب بالا می‌روند. هقِ بعدی با قدرت می‌زند زیر گلو. بی‌محابا و روی شیبِ تندِ کناره‌ی بزرگراه حافظ‌اسد بیروت می‌زنم زیر گریه ...!

حزب‌الله، نسبت به روزهای نخست ترور سیدحسن و سیدهاشم خیلی ارتقاء پیدا کرده؛ فرازوفروود دارد، مدیریت شده است و حتی جاهایی جمعیت را به هیجان می‌آورد و عاقبت هم با تمجید از سید شهید و تأکید بر ادامه‌ی مسیرش، در یک موقعیت مناسب فرود می‌آید؛ موضوعاتی که در سخنرانی‌های روز نخست پس از شهادت سیدحسن در سخنانش دیده نمی‌شد. صادقانه هم می‌گویند که با درخواست آتش‌بس موافقت کردیم، چون ادامه‌ی درگیری دستاورد سیاسی یا نظامی برای مقاومت نداشت؛ واقعیّت‌گرایی محض!

طبق همان توجیهاتی که روز قبل شده بودیم، می‌دانستیم مراسم داخل ورزشگاه که از ساعت سیزده آغاز می‌شود، باید تا ساعت پانزده تمام شود؛ ساعت پانزده تا هفده هم برای تشییع پیکرها در داخل مسیر طرّاحی شده بود. عقربه‌های ساعت به ۱۵:۳۰ رسیده. ابرهایی هم که از شمال آمده بودند، حالا دیگر کاملاً روی بیروت و منطقه‌ی تشییع خیمه زده و جلوی تابش خورشید را گرفته و هوای سرد ساعتی قبل را سردتر هم کرده‌اند. لاجرم، کلاه کاپشن‌ها روی سر کشیده می‌شود. حوالی ۱۵:۴۵ است که پیش‌قراول کاروان حامل پیکرها شامل گروه‌های رزم‌نواز و تشریفات از راه می‌رسد. تا اینجا برادران حزب‌الله ۴۵ دقیقه از سین برنامه عقبند. در نهایت، خودروی حامل پیکرها از راه می‌رسد؛ خودرویی یک‌دست مشکی با شعار کمپین تشییع سید روی شیشه‌ی جلویی: «اَنَا عَلَى الْعَهْد». در فاصله‌ی معیّنی از جلو و عقب و طرفین خودروی حامل پیکرها، چند حلقه از نیروهای رزمی حزب‌الله با صورت‌های پوشیده حائل شده‌اند تا جمعیت، خود را به خودروها نچسباند و در مسیر حرکتش اختلال ایجاد نکند؛ لباس رزمی هم نشان است.

◆ لتیک یا نصرالله

بلندگوهای داخل مسیر، در هنگام عبور خودروی حامل پیکرها، مشغول پخش نوحه‌اند اما جمعیتی که پشت کاروان راه افتاده، عموماً شعارهای خودش را می‌دهد؛ همچنان هم «لتیک یا نصرالله» در صدر پُرترارترین‌ها است. کاروان وارد تونل چندصدمتری داخل مسیر می‌شود؛ تونلی که از بالایش خیابان دیگری عبور می‌کند. صدای بلندگو و نوحه اینجا هم قطع نمی‌شود. «المنار» دوربین و تصویربردارش را داخل تونل کاشته بود تا پوشش زنده را اینجا هم داشته باشد.

می‌پریم روی گاردریل و از دیواره‌ی شیب‌دار تند کنار بزرگراه خودم را بالا می‌کشم. گوش‌ی و مودم را جمع می‌کنم و توی کوله می‌گذارم. می‌خواهم این قاب آخر برای خودم باشد؛ برای خود خودم! نمی‌خواهم حواسم پرت یادداشت‌برداری و عکس‌برداری شود؛ نمی‌خواهم این نمای آخر را از دست بدهم. هوای سرد، آرام آرام از لابه‌لای درزهای کاپشن، خودش را به بدنم می‌رساند و مورمورم می‌کند. باران نه به شدّت که به مثابه‌ی چیزی بین حالت پودر و مایع بر سر تابوت‌ها و جمعیت می‌بارد؛ انگار که کسی دارد برای تلطیف فضا،



بر خلاف مسیر کوچ

▲ یک سال از هفتم اکتبر و «طوفان الاقصی» می‌گذرد. در این یک سال، من دو بار خود را به لبنان رساندم. بار اول، دو هفته از شروع جنگ گذشته بود. و اکنون، در روزهایی که نبض جنگ تندتر از همیشه می‌زند، بار دیگر بازگشته‌ام. همه چیز تغییر کرده است. هیچ چیز شبیه گذشته نیست. ده‌ها نفر از فرماندهان و نیروهای حزب الله در این مدت شهید شده‌اند. ترورها، پس از ماجرای انفجار پیجرها، شدت بیشتری یافته و حملات موشکی و هوایی بی‌رحمانه‌تر از ماه‌های قبل ادامه دارد. تقریباً روزی نیست که خبر شهادت یکی از اعضای ارشد مقاومت به گوش نرسد.

برای رسیدن به لبنان ناچار شدم از مسیرهایی دور و دشوار عبور کنم. رژیم غاصب، آسمان را بر روی پروازهای از ایران بست و من مجبور شدم از مسیر امارات متحده‌ی عربی خود را به لبنان برسانم. هنوز به لبنان نرسیده بودم که خبر آمد مقرر فرماندهان حزب الله هدف حمله‌ی موشکی قرار گرفته است. شمار زیادی شهید شده بودند. از هفته‌ها پیش، اسرائیل بارها تهدید کرده بود که نیروهای زمینی خود را وارد خاک لبنان خواهد کرد و بخشی از آن را اشغال خواهد نمود؛ اشغالی که در کارنامه‌ی سیاه رژیم صهیونیستی، تجربه‌ای تکراری و آشنا است و اکنون به نظر می‌رسد بیش از هر زمان دیگری به آن هدف شوم خود نزدیک شده‌اند. حزب الله هنوز از زخم حملات پهبادهای التیام نیافته که این موج جدید حملات، رمق آن را نشانه رفته است.



◆ حرکت خلاف جریان کوچ

در نخستین روز پاییز، جنوب لبنان زیر بمباران های سنگین قرار گرفت؛ بیش از ششصد شهید، دو هزار مجروح و ویرانی صدها خانه؛ مردمانی که ناچار شدند خانه و خاکشان را رها کنند و به شمال پناه ببرند؛ جایی که هنوز از هجوم موشک ها در امان مانده است.

اما من تصمیم خود را گرفته ام؛ بر خلاف جریان کوچ اجباری مردم، می خواهم به جنوب بروم؛ می خواهم ببینم؛ می خواهم آنچه را باید، لمس کنم؛ با چشم، با دل، با جان.

در دل شرایط بحرانی، گاهی تصوّر می کنی همه چیز به یک اندازه تیره و سنگین است؛ اما در این پنج روز، با انسان هایی آشنا شدم که خاطره شان برای همیشه در ذهن و دلم خواهد ماند. بسیاری از افرادی که دیدم، مستقیم یا غیرمستقیم با حزب الله در ارتباط بودند و جزو نیروهای مدافع وطن به شمار می رفتند. متأسفانه شرایط اجازه نداد از آنان تصویری ثبت کنم؛ در اینجا هر کس که چهره اش در رسانه ها دیده شود، ممکن است هدف ترور قرار گیرد. عباس یکی از معدود کسانی بود که اجازه داد مقابل دوربین ما حاضر شود؛ او پذیرفت در جنوب لبنان همراهمان باشد و نقش مترجم را ایفا کند. عباس فعال رسانه ای است که در طول این یک سال، کار حرفه ای خود را کنار گذاشته و به امدادسانی روی آورده است؛ او بی وقفه در مناطق پُرخطر حاضر می شود و در خدمت مردم و مقاومت است.

◆ از امنیت به ویرانی

سال گذشته که برای ساخت مستند به جنوب لبنان آمده بودم، هنوز بسیاری از مناطق به عنوان مناطق امن شناخته می شدند اما این بار همه چیز تغییر کرده است. دیگر نقطه ای وجود ندارد که بتوان آن را واقعاً امن نامید؛ هر لحظه ممکن است موشکی فرود آید و خانه ای را با خاک یکسان کند. بسیاری از خانه ها خالی از سکنه شده اند اما هنوز هم بوی زندگی از دل این ویرانه ها به مشام می رسد؛ بوی نان پخته شده به دست زنانی که یا جایی برای رفتن ندارند یا ماندن را به آوارگی و ترک خانه ترجیح داده اند. نمی دانم اگر من در چنین شرایطی بودم، چه تصمیمی می گرفتم؛ آیا می توانستم جان سه فرزند و همسر را به خطر بیندازم یا کوچ کردن و دل کنند از خانه و خاطراتم انتخاب سخت اما محتمل من می بود؟

◆ مخالفان در میانه ی جنگ

شرایط لبنان در یک سال گذشته باعث شده صدای مخالفان جنگ بیش از همیشه شنیده شود؛ افرادی که به حق، حق دارند نگران باشند و اعتراض کنند اما اگر این اعتراض ها به سستی در تصمیم ها یا ناآرامی در جامعه بینجامد، شاید اوضاع از آنچه هست پیچیده تر و بحرانی تر شود. نمی دانم با تداوم جنگ، این گروه ها چه مسیری را انتخاب خواهند کرد؛ آیا در نهایت به صف مقاومت و دفاع خواهند پیوست یا

ناخواسته قدم در مسیری خواهند گذاشت که به نفع دشمن تمام می شود؟

◆ شی که زمان ایستاد

نیمه شب است و مشغول نوشتن خاطرات روز گذشته ام؛ ساعتی که نمی دانم دقیقاً چقدر طول کشید! شاید دو ساعت، شاید دو سال. خبر تلخ و دردناکی بود و باورش برایم سخت بود. چطور ممکن است؟ من، عباس و چندتن از بچه ها در هتل مشغول برنامه ریزی برای تصویربرداری روزهای آینده بودیم که ناگهان آن خبر رسید!

هیچ کس نمی توانست حرف بزند؛ هیچ کس نمی توانست تکان بخورد یا حتی اشک بریزد. بچه ها توانسته بودند با موبایل هایشان چند تصویر بگیرند اما از من خواستند سریعاً خودم را به بیروت برسانم تا از آنچه رخ داده بود گزارش بگیرم. می گفتند شدّت انفجار بسیار زیاد بوده و اسرائیل هرگز در حملات قبلی خود از چنین بمب هایی استفاده نکرده بود.

با هر سختی ای که بود، با دلی خونین به سوی بیروت حرکت کردیم. فاصله ی چهل کیلومتری بین صیدا و بیروت برایم همچون هزاران کیلومتر می آمد؛ هم دلم می خواست زودتر برسیم، هم از رسیدن می ترسیدم. ساعت ۸:۳۰ است و یک ساعت دیگر به مقصد می رسیم. خدا کند این خبر دروغ باشد و فقط یک بازی رسانه ای دشمن! نمی خواهم باور کنم. تماس ها یکی پس از دیگری می آید. از ما می خواهند زودتر برسیم. گویا جز ما کسی آنجا نیست. ما اولین گروهی هستیم که قرار است به مقتل سیّد برسیم.

◆ یورش نهایی

وقتی سیّد به شهادت رسید، برای بسیاری از ما این شک به یقین تبدیل شد که اسرائیل دیگر هیچ مانعی برای حمله و یورش زمینی نخواهد داشت. استرس تمام وجودم را فرا گرفته بود. می ترسیدم اوضاع مانند سال ۱۹۸۲ شود؛ زمانی که رژیم صهیونیستی سدّ مقاومت را شکست و جنوب لبنان و حتی بیروت را اشغال کرد. اکثر فرماندهان ارشد حزب الله ترور شده اند و به نظر می رسد هیچ کس قادر به مقابله با آنان نخواهد بود.

این پرسش ها در ذهنم پُررنگ تر از همیشه شده بود: چرا سیّد حسن

خدا کند این

خبر دروغ باشد

و فقط یک بازی

رسانه ای دشمن!

نمی خواهم باور

کنم. تماس ها

یکی پس از دیگری

می آید. از ما

می خواهند زودتر

برسیم. گویا جز ما

کسی آنجا نیست.

ما اولین گروهی

هستیم که قرار

است به مقتل

سیّد برسیم



ناتوانی در برابر موشک ایرانی

آنچه بیش از همه توجه جهانیان را جلب کرد، دو عملیات موشکی جمهوری اسلامی ایران بود: عملیاتی که بیش از پیش، ناتوانی و شکنندگی این رژیم را عیان ساخت. کشور من، ایران، سال‌ها است بار بی‌تفاوتی و سکوت همسایگانی را به دوش می‌کشد که چشم بر رنج مردم فلسطین و لبنان بسته‌اند.

حزب‌الله را وارد چنین جنگ نابرابری کرد؟ چرا جان خود و بسیاری از فرماندهان مقاومت را به خطر انداخت؟ در روزگاری که دولت‌های عربی سکوت کرده بودند، چرا او مانند دیگران سکوت نکرد و جنگ به چنین نقطه‌ای رسید؟

چند روز پس از ترور سید، اسرائیل به ترور باقیمانده‌های حزب‌الله و دیگر فرماندهان گروه‌های مقاومت دست زد. با وجود این همه جنایت و ترور، هنوز به اهدافش نرسیده و به همین دلیل وحشی‌تر از همیشه شده است. اکنون به بمباران‌های کور و بی‌هدف روی آورده. اسرائیل حالا مردم را هدف قرار داده است؛ نه تنها جان و مالشان، بلکه می‌خواهد از طریق فشار اقتصادی، سیاسی و آواره کردن شمار بیشتری از مردم، روح مقاومت و ایستادگی را نابود کند.

❖ فرار از غم بیروت

پس از شهادت سید حسن، گویی هوای بیروت برایم مسموم شده؛ نمی‌خواهم حتی یک ساعت دیگر در این شهر بمانم. برای نخستین بار، در لبنان حس غربت می‌کنم. بی‌قرارم و این بی‌قراری تمام وجودم را فرا گرفته است. فردا به بهانه‌ی دیدار با پناه‌جویانی که ناچار به کوچ شده‌اند، عازم شمال خواهم شد. می‌خواهم مدتی از بیروت فاصله بگیرم. می‌خواهم طرابلس و دریای شمال را ببینم؛ شاید در آنجا بتوانم برای لحظاتی کوتاه، از زیر فشار این غم و تردید رهایی یابم.

❖ امید از آسمان ایران

یکی از رویدادهای چشمگیر پس از عملیات طوفان الاقصی، آشکار شدن ضعف سپرهای دفاعی رژیم صهیونیستی بود. ادعایی که سال‌ها به عنوان ابزار بازدارندگی تبلیغ می‌شد، در عمل نشان داد که بیشتر یک توهم رسانه‌ای بوده تا واقعیتی نظامی. جبهه‌ی مقاومت بارها موفق شد اهداف نظامی را در عمق سرزمین‌های اشغالی هدف قرار دهد. اما آنچه بیش از همه توجه جهانیان را جلب کرد، دو عملیات موشکی جمهوری اسلامی ایران بود؛ عملیاتی که بیش از پیش، ناتوانی و شکنندگی این رژیم را عیان ساخت.

کشور من، ایران، سال‌ها است بار بی‌تفاوتی و سکوت همسایگانی را به دوش می‌کشد که چشم بر رنج مردم فلسطین و لبنان بسته‌اند. اما ایران هیچ‌گاه از مسیر حمایت از مظلومان عقب ننشسته و همواره بر آرمان‌های خود ایستاده است. در این روزها و شب‌ها، تنها کشوری که به دل‌های شکسته‌ی چادرنشینان فلسطینی و آوارگان لبنانی امید می‌بخشد، ایران است؛ موشک‌هایی که به سوی سرزمینی شلیک شدند که سال‌ها است اشغال شده، نشان دادند این آسمان هنوز گنجایش بیداری و مقاومت را دارد. ترس در دل اشغالگران کاشته شد؛ نه فقط از قدرت نظامی، که از اراده‌ای که پشت آن ایستاده است.

مسیر

فصل ششم

شهادت و پس از آن

شب گذشته، برای من و بسیاری از مردم این سرزمین، شبی آرام بود؛ آرامشی برخاسته از یقین به اینکه هنوز کسانی هستند که صدای مظلومان را می‌شنوند؛ کسانی که در برابر ظلم، سر فرود نمی‌آورند و هنوز می‌دانند چگونه شاخ غول را بشکنند.

❖ پیروزی بر فقر

پیش از آنکه راهی شمال لبنان شوم، با شناختی که از تاریخ پُرتنش این منطقه داشتم، تصوّر نمی‌کردم روزی برسد که پناه‌جویان جنوب در اینجا با آغوشی باز پذیرفته شوند. تفاوت‌های فرهنگی، مذهبی و قومی در این سرزمین، سال‌ها بستر نزاع، درگیری و خون‌ریزی بوده‌اند؛ اما آنچه در این سفر دیدم، خلاف همه‌ی تصوّراتم بود.

در شمال، سکوت حکم‌فرما بود؛ نه صدای پهبادهایی که بی‌وقفه در آسمان غرش می‌کردند، نه سوت موشک‌هایی که آسمان را می‌شکافتند. از آن هیاهوی جنگ، در اینجا خبری نبود اما آرامش ظاهری مانع از درک درد دیگری نمی‌شود که مردم این منطقه با آن روبه‌رو هستند؛ جنگی پنهان و فرساینده به نام «فقر». مردمی که بیشترشان از اهل تستن و مسیحیان لبنان هستند، با فقر دست‌وپنجه نرم می‌کنند؛ فقر عمیق و آشکاری که حتی تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای روزمره را دشوار کرده است. باین حال، همین مردم رنج‌دیده اکنون میزبان بیش از یک میلیون نفر از هم‌وطنان جنوبی خود شده‌اند؛ تصویری که مرا به یاد روزهای جنگ تحمیلی و مهاجرت هم‌وطنان مان در آن دوران انداخت. اما آنچه بیش از هر چیز در اینجا به چشم می‌آید، احترام و بزرگواری بی‌چشمداشت نسبت به مهمان است؛ آن چنان صمیمی و بی‌ریا که گویی روزگار نیز در برابر این کرامت انسانی سر تعظیم فرود می‌آورد. مردمانی که اگر تنها دو قرص نان داشته باشند، یکی را بی‌درنگ به مهمان می‌بخشند؛ صفای دلشان، همچون دریایی بی‌کرانه، همه را در آغوش می‌گیرد.

❖ رنگ باختن دروغ‌ها

دیگر نمی‌توان برای جنگ در لبنان مرزی قائل شد. جنوب و شمال در این ویرانی بی‌پایان تفاوتی ندارند. هیچ نقطه‌ای در این سرزمین، حتی برای لحظه‌ای، پناه امنی برای کودکی بی‌گناه باقی نگذاشته است. امروز پیکر کودکان کشته‌شده را در آغوش مادران و پدران‌شان دیدم و دلم به شدّت فشرده شد؛ در یک لحظه، گویی فرزندان خودم را در کفن‌های خونین آنان می‌دیدم و در لحظه‌ای دیگر، گویی کودکانم در چشمان پُر از ترس این بی‌پناهان گم شده بودند؛ کودکانی که حق زندگی از آنان گرفته شده و شاید فردا کفن پوشانِ خاک این سرزمین نامیده شوند.

رژیمی که امروز در آتش خشونت بی‌حد می‌سوزد، دیگر حتی تلاشی برای پنهان کردن چهره‌ی واقعی خود



رژیم صهیونیستی با وجود برخورداری از تمامی قدرت نظامی و پشتیبانی بی قید و شرط سیاسی و رسانه‌ای غرب، به ویژه آمریکا، هنوز در تحقق اهداف شوم خود ناکام مانده است؛ اهدافی که جز نابودی آزادی و خاموش سازی صدای آزادی خواهان چیزی در سر نمی پروراند

ندارد؛ دروغ‌های رسانه‌ای‌اش رنگ باخته‌اند و کمتر کسی باور دارد که این خشونت با مذاکره یا سازش خاموش خواهد شد. حتی آنان که روزگاری به گفت‌وگو امید داشتند، اکنون به خوبی دریافته‌اند که هیچ واژه‌ای، هیچ میز مذاکره‌ای و هیچ طرح صلحی نمی‌تواند این ماشین جنگی را متوقف کند، زیرا تنها به یک هدف می‌اندیشند: سلطه بر همه چیز، بر تمام این سرزمین، بر تمام این منطقه.

◆ فردای دشوار طرابلس

پنج روز است که در طرابلس هستیم؛ در این مدت توانستم با تعدادی از اهالی دیدار کنم و از وضعیت مردم اینجا بیشتر بدانم. آنچه در نگاه نخست جلب توجه می‌کند، نوعی همزیستی نسبی میان مسیحیان، اهل تسنن و جمعی از شیعیان است؛ همزیستی‌ای که به نوعی تهدیدی جدی برای نقشه‌های شوم دشمنان این منطقه به شمار می‌رود. اما پرسش اساسی اینجا است: این همزیستی تا چه زمانی پایدار خواهد ماند؟ فشارهای فزاینده‌ی اقتصادی، مشکلات روزمره و نداشتن چشم‌انداز روشن، تحمل مردم را به شدت کاهش داده است و وقتی تاب‌آوری فرسوده می‌شود، وقتی درد و رنج از هر سو هجوم می‌آورد، شنیدن صدای دشمن با لحنی دوستانه کار چندان دشواری نیست؛ در چنین شرایطی، خطر فریب و دودستگی بیش از همیشه در کمین است. من از آن روز می‌ترسم؛ روزی که بذر نفاق در دل‌ها کاشته شود و شکاف‌ها از نوع عمیق‌تر و گسترده‌تر شوند؛ روزی که در تاریخ، تنها جای زخم بماند و پشیمانی سودی نداشته باشد.

فردا باید به بیروت بازگردم. شب گذشته با عباس تماس گرفتم؛ خبر داد که موفق شده چند گفت‌وگو با افرادی ترتیب دهد که حتی اگر روزی در تقابل با حزب الله بودند، اکنون دیدگاه‌های متفاوتی دارند. باید خودم را به او برسانم؛ باید با کسانی دیدار کنم که تا کنون فقط نامشان را شنیده‌ام، اما امروز روایتشان برای فهم بهتر این روزها ضروری است.

◆ ناکامی جنایت

ماه از نیمه گذشته و شمار ترورشدگان آن قدر بالا رفته که به سختی

مسیر

فصل ششم

شهادت و پس از آن

می‌توان نام و عددی برایشان ثبت کرد. باین همه، رژیم اسرائیل با ارتکاب بی‌پایان‌ترین جنایات، هنوز نتوانسته به اهداف خود دست یابد. در غزه نیز شرایط تفاوت چندانی ندارد. هرچند شمار زیادی از شهدا با روایت‌هایی تلخ و جان‌سوز، قلب هر بیننده‌ای را به درد می‌آورند، اما واقعیت آن است که کودکان این سرزمین به جای آنکه طعم کودکی و زندگی را بچشند، تنها میراثی که بر جای می‌گذارند ردّ خون بر خاک است. رژیم صهیونیستی با وجود برخورداری از تمامی قدرت نظامی و پشتیبانی بی‌قید و شرط سیاسی و رسانه‌ای غرب، به ویژه آمریکا، هنوز در تحقق اهداف شوم خود ناکام مانده است؛ اهدافی که جز نابودی آزادی و خاموش سازی صدای آزادی خواهان چیزی در سر نمی‌پروراند. این تلاش عیان برای فرونشاندن فریاد مردم غزه، در حقیقت، کوششی برای سپردن این بخش از جهان به ورطه‌ی سکوت و فراموشی است.

در این گیرودار، لبنان و غزه روزهای سخت و پُردردی را سپری می‌کنند؛ روزهایی که هزینه‌های مقاومت و پایداری با گران‌ترین بها پرداخت می‌شود؛ بهایی که مردمان ستم‌دیده‌ی این سرزمین‌ها همچنان خاموش و استوار بر دوش می‌کشند.

◆ باور به ایستادگی

امروز سی‌امین روزی است که در لبنان به سر می‌برم. احساس می‌کنم زندگی‌ام به دو بخش پیش و پس از این سفر تقسیم خواهد شد؛ رویدادهایی که تا پایان عمر در ذهن و جانم نقش خواهند بست و هرگز فراموششان نخواهم کرد.

فردا به سوی تهران بازمی‌گردم و لبنان را با آینده‌ای مبهم ترک می‌کنم؛ آینده‌ای که می‌دانم ثمره‌ی پایداری امروز خواهد بود. باور مردمان این سرزمین به مقاومت، چیزی بود که بیش از هر چیز دیگر می‌شد دید و حس کرد؛ مردمانی که در دل هزاران رنج، ایستادگی را به تسلیم شدن و تن دادن به خواست ستمگران ترجیح داده‌اند.

می‌دانم که حسن میهمان‌نوازی و پناه دادن به آوارگان و یاری‌رسانی به مردمانی دیگر در اوج تنگدستی، روزی در شعرهای زیبای شاعران لبنانی خواهد درخشید.

◆ وعده‌ای برای فردا

می‌دانم این جنگ به زودی پایان خواهد یافت و بار دیگر رنگ زندگی شاداب و بوی خوش دریای مدیترانه بر لبنان خواهد نشست. امروز، دانسته‌هایم بیش از ندانسته‌هایم است. امروز می‌دانم روزی فرا خواهد رسید که وعده‌ی خداوند را برای زنان و مردان جهادگر خواهیم دید؛ وعده‌ای که به یقین تحقق خواهد یافت. می‌دانم آزادی سرزمین‌های اشغال‌شده نزدیک است. می‌دانم بهای رسیدن به آزادی گران است. می‌دانم که ستم همیشه پایدار نخواهد ماند و چهره‌ای سیاه برای ستمکاران به یادگار خواهد ماند.



محفوف

در حجاب معاصرت

نگاهی به چهار کتاب درباره‌ی شهید سید حسن نصرالله

یکی از دشواری‌های بنیادین در شناخت چهره‌های بزرگ تاریخ، پدیده‌ای است که می‌توان آن را «حجاب معاصرت» نامید. هم‌زمانی با این افراد، ما را در معرض داوری‌های شتاب‌زده و محدود قرار می‌دهد. در هنگامه‌ای که آنان هنوز درگیر مسائل روزگار خویشند، هم‌عصران غالباً نمی‌توانند ورای نزاع‌های جاری و شرایط اجتماعی و سیاسی لحظه، به جایگاه حقیقی ایشان در افق تاریخ بیندیشند. تنها با گذر زمان و با ایجاد فاصله‌ای تاریخی است که پرده‌ی معاصرت کنار می‌رود و می‌توان با نگاهی عینی‌تر به میزان اثرگذاری و عمق اندیشه‌ی آنان پی برد. اما هنگامی که چنین شخصیت‌هایی از میان ما می‌روند، تجربه‌ی فقدان، نوعی خلأ معنوی و فکری پدید می‌آورد. این غیبت، خود محرّکی می‌شود برای بازاندیشی در میراث فکری و عملی آنان. نویسندگان، پژوهشگران و متفکران می‌کوشند با آن میراث وارد گفت‌وگو شوند؛ گویی هر نوشته تلاشی است برای جبران غیاب و برقراری نوعی استمرار معنوی با چهره‌ای که دیگر حضور ندارد. در این میان، هر نویسنده بر پایه‌ی افق ذهنی، دغدغه‌های فکری و تجربه‌ی زیسته‌ی خویش، نسبتی منحصر به فرد با آن شخصیت برقرار می‌سازد. به همین دلیل، آثار متعدّدی که درباره‌ی یک شخصیت نوشته می‌شود، نه صرفاً بازگویی یک تاریخ واحد، بلکه بازتابی از نحوه‌ی مواجهه‌ی نویسندگان گوناگون با پرسش‌های ماندگار و نیازهای زمانه‌ی خویش است. هر اثر، پرتوی تازه بر ابعاد وجودی آن چهره می‌افکند و تصویری متفاوت از او عرضه می‌کند. این تکرار، بیانگر غنای شخصیت‌هایی است که حقیقت آنان را نمی‌توان در قرائتی واحد محدود ساخت. سید حسن نصرالله یکی از همان معدود قهرمان‌های گرفتار در حجاب معاصرت است. نصرالله روح دوران بی‌روح بود، وجدان عصر بی‌وجدانی بود. نصرالله با شیطان معامله نکرد، شمایی از انسان بود و ما مفتخر به سوگواری انسان هستیم.



ستاره‌ای که ماه شد

نویسنده: مصطفی رضایی

ناشر: نشر معارف

تاریخ چاپ: ۱۴۰۳

تعداد صفحه: ۱۸۴

در سالگرد شهادت سیدحسن نصرالله که شرافت انسان بود در عصر نسل کشی با کیفیت ۴k و بی‌عملی حاکمان و قدرتمندان، به بررسی چهار کتاب می‌پردازیم که در واقع مواجهه‌ی نثر است با اقیانوس وجود مردی که شاید نسل‌های بعد بفهمند که بود و چه کرد. چهار کتاب «زبور مقاومت»، «سید عزیز»، «ستاره‌ای که ماه شد»، «حزب‌الله و رهبری مجاهد شهید سیدحسن نصرالله» نیز در همین مسیر گام برمی‌دارند؛ این کتاب‌ها در واقع تلاشی هستند برای کنار زدن حجاب معاصرت و ایجاد نسبیّت تازه با شخصیتی که فقدان او احساس نیاز به بازاندیشی در اندیشه‌ها و دستاوردهایش را بیش‌ازپیش آشکار ساخته است. هدف صرفاً بازگویی زندگی و آثار سید شهید نیست، بلکه کوششی است برای فهم معنای حضورش در تاریخ و روشن ساختن سهمی که می‌تواند در افق آینده‌ی بشریت داشته باشد.

«ستاره‌ای که ماه شد» از دیرباز، زندگینامه‌نویسی و تاریخ‌نگاری درباره‌ی شخصیت‌های اثرگذار، عمدتاً در چهارچوب متون تحلیلی یا گزارش‌های مستند صورت گرفته است؛ در این قالب‌ها، دقت در ارائه‌ی داده‌های تاریخی و حفظ بی‌طرفی علمی، در اولویت بوده است. با این حال، این شیوه گاه نمی‌تواند تمامی ابعاد انسانی و زیسته‌ی یک شخصیت را به مخاطب منتقل کند؛ چرا که آنچه یک فرد را در تاریخ زنده و اثرگذار می‌سازد، تنها مجموعه‌ای از تاریخ‌ها و وقایع نیست، بلکه تجربه‌های درونی، کشاکش‌های روحی و شرایط زیست او است که به درک عمیق‌تری از جایگاهش منتهی می‌شود. کتاب «ستاره‌ای که ماه شد»، ناظر به همین موضوع، با روش‌نگاری داستانی به مواجهه با شخصیت فرمانده شهید حزب‌الله رفته است. کتاب، ساختاری پازل‌گونه دارد که هر تکه بنا است ما را با وجهی از شخصیت سیدحسن آشنا کند؛ با این توضیح که هر بخش از این پنجاه داستان، همچون یک قطعه از یک پازل تاریخی، به صورت مستقل اما هماهنگ، مسیر تحوّل این شخصیت را به خواننده ارائه می‌دهد. در این کتاب، سعی شده به قدر وسیع به بررسی ابعاد سیاسی و اجتماعی شخصیت شهید سیدحسن نصرالله پرداخته شود و در عین حال به لایه‌های روحی و اعتقادی وی نیز اشاره می‌کند. نویسنده در گفت‌وگوای گفته است: «پیش از شروع هر پژوهشی، بررسی آثار مشابه ضروری است تا مشخص شود کتاب جدید چه نقطه‌ضعفی را برطرف خواهد کرد؛ چون معمولاً کتاب‌های نوشته‌شده درباره‌ی شخصیت‌های مهم، تفاوت‌چندانی با یکدیگر ندارند و تنها شامل تغییراتی در محتوا یا نحوه‌ی پردازش هستند.» بنابراین، به نظر می‌رسد او در این کتاب سعی کرده تا روایت‌های ناقص را تکمیل کند و اثری جذاب و قابل خواندن برای مخاطب ارائه دهد. کتاب، مانند همه‌ی کتاب‌های مشابه خودش، از دوران نوجوانی شهید نصرالله آغاز می‌شود و تلاش دارد تا بُعد خانوادگی را در کنار ابعاد دیگر زندگی ایشان به تصویر بکشد و تا زمان شهادت او هم پیش می‌رود. اودانش آموخته‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی نجف بود و ارتباط نزدیکش با اندیشمندان بزرگی همچون شهید سیدمحمدباقر صدر و شهید سیدعبّاس موسوی، افق تازه‌ای پیش رویش گشود. همین پیوندهای



زبور مقاومت

نویسنده: محمدحسین بزی

مترجم: مصطفی الهیاری

ناشر: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل

تاریخ چاپ: ۱۴۰۳ | تعداد صفحه: ۴۲۰

فکری و معنوی بود که مسیر زندگی او را از چهارچوب سنتی درس و بحث حوزوی فراتر برد و به مبارزه‌ای گسترده علیه اشغالگری اسرائیل پیوند زد. در این راستا، موضوع پذیرش دبیرکلی حزب‌الله و نحوه‌ی مدیریت و تأثیرات سید بر منطقه به طور جدی بررسی می‌شود. عنوان کتاب به‌روشنی به نقش کلیدی او در محور مقاومت اشاره دارد؛ چرا که او به عنوان یک چهره‌ی برجسته در این میدان شناخته شده است. پس از سال‌ها تجربه و فعالیت مستمر، ایشان به مرحله‌ای از پختگی و رهبری دست یافته که توانسته از این موقعیت به نحو احسن بهره‌برداری کند؛ این مسئله نشان‌دهنده‌ی توانایی او در تأثیرگذاری بر تحولات منطقه‌ای و ایجاد تعادل‌های جدید در عرصه‌ی سیاسی است. در واقع، سید نه تنها به عنوان یک رهبر محلی بلکه به عنوان یک شخصیت بین‌المللی در محور مقاومت مطرح است و این اهمیت باعث می‌شود که تحلیل‌ها و بررسی‌ها درباره‌ی او همیشه در کانون توجه باشد. شهید سیدحسن، در دوران حیات خود، به جایگاهی فراتر از یک فرمانده محلی دست یافت و توانست با اتکاء به مجموعه‌ای از عملیات‌های نظامی حساب‌شده، موازنه‌ی قدرت را در منطقه تغییر دهد. نقطه‌ی عطف این مسیر، سال ۲۰۰۰ بود؛ هنگامی که با مقاومت پیگیر، اسرائیل را وادار به عقب‌نشینی از خاک لبنان کردند و زمینه‌ی آزادی اسرای لبنانی را فراهم ساختند. چنین دستاوردی نه تنها اهمیت راهبردی داشت، بلکه به نمادی از امکان ایستادگی در برابر اشغالگری تبدیل شد.

البته در نگارش هر کتابی، پرسشی بنیادین مطرح می‌شود: این اثر قرار است چه نیازی را برآورده سازد و چه گرهی را در فهم یک موضوع بگشاید؟ تجربه نشان داده است که بسیاری از کتاب‌هایی که درباره‌ی چهره‌های شاخص نوشته می‌شوند، تفاوت‌چندانی با یکدیگر ندارند و تنها در میزان تفصیل یا نوع پردازش روایات متمایز می‌شوند. ارزش افزوده‌ی یک کتاب زمانی روشن می‌شود که نویسنده، با آگاهی از آثار مشابه و موجود، دریابد چه چشم‌انداز تازه‌ای را می‌تواند به مخاطب عرضه کند. کتاب حاضر نیز دقیقاً از این زاویه قابل تأمل است؛ چرا که کوشیده است میان دقت تاریخی و روایت داستانی، پلی خلاقانه برقرار کند و تصویری زنده‌تر و انسانی‌تر از شهید سیدحسن ارائه دهد.

«زبور مقاومت» کتاب «هكذا تكلم نصر الله» اثری است که سال‌ها پیش در لبنان منتشر شد و تمرکز آن بر روی شخصیت سیدحسن نصرالله، مواضع سیاسی و مبارزات او و همچنین شهادت فرزندش سیدهادی نصرالله است. این اثر در سال ۱۳۸۶ توسط شرکت چاپ و نشر بین‌الملل به فارسی ترجمه شد و با عنوان «زبور مقاومت» منتشر گردید. اکنون، پس از دوازده سال، این کتاب با بازنویسی و افزودن مطالب تازه به بازآفرینی خود پرداخته است؛ خصوصیات منحصر به فرد این اثر، آن را از سایر کتاب‌ها درباره‌ی سیدحسن نصرالله متمایز می‌کند. کتاب «زبور مقاومت» به بررسی زندگی، مواضع و دیدگاه‌های سیدحسن نصرالله، دبیرکل حزب‌الله لبنان، می‌پردازد و نگاهی ویژه به جنگ سی‌وسه‌روزه و مجاهدت‌های سردار شهید حاج قاسم سلیمانی دارد.



حزب الله و رهبري مجاهد شهيد سيّد حسن نصر الله

نویسنده: مصباح محجوب

مترجم: محمدرضا میرزاجان

ناشر: موسسه فرهنگی هنری قدرولایت

تاریخ چاپ: ۱۴۰۳

«حزب الله و رهبري مجاهد شهيد سيّد حسن نصر الله»

«حزب الله و رهبري مجاهد شهيد سيّد حسن نصر الله»، اثری از مصباح محجوب، به بررسی اندیشه‌ها و تفکرات رهبر حزب الله لبنان می‌پردازد و عوامل موقّعیّت او در نبردهای مختلف و جنگ‌های روانی علیه صهیونیسم و آمریکا را تحلیل می‌کند. ناشر این کتاب بر این باور است که درک تجارب سيّد حسن نصر الله در مواجهه با چالش‌های غرب، از اهمّیّت ویژه‌ای برخوردار است. این کتاب که به عنوان ترجمه‌ای آزاد از اثر اصلی به شمار می‌آید، به همت محمدرضا میرزاجان و با حمایت مؤسسه‌ی فرهنگی هنری قدرولایت به فارسی ترجمه و منتشر شده است. در این نوشتار، تاریخچه‌ی زندگی سيّد حسن نصر الله و زندگینامه‌ی برخی از شهدای مقاومت اسلامی مورد بررسی قرار می‌گیرد و فعالیت‌های حزب الله در سطح منطقه و جهان اسلام تحلیل می‌شود. کتاب به تبیین خاستگاه‌های نظری و اعتقادی حزب الله و ویژگی‌های شخصی رهبري آن می‌پردازد که زمینه‌ساز موقّعیّت‌های این حزب بوده است. یکی از نقاط قوّت اثر، تبیین موقّعیّت‌های سيّد حسن نصر الله در عرصه‌ی جنگ روانی و ترفندهایی است که او در نبردهای نابرابر اتّخاذ کرده است. این کتاب هم با توضیح زندگینامه و داستان تشکیل حزب الله آغاز می‌شود و مخاطبان را با شخصیت‌هایی مانند شهيد سيّد عباس موسوی و بنیادهای اعتقادی و سیاسی این تشکیلات آشنا می‌کند. نویسنده همچنین به بررسی ۳۵ ویژگی اخلاقی و فردی سيّد حسن نصر الله مانند شجاعت و فنّ سخنوری اشاره کرده که نقش بسزایی در موقّعیّت رهبري او داشته‌اند.

احمد عطایی، مدیرمسئول مؤسسه‌ی فرهنگی هنری قدرولایت، ضرورت ترجمه و نشر این کتاب را در زمانه‌ای که ملّت ایران با چالش‌های صهیونیسم مواجه است، بسیار مهم می‌داند. او بر این باور است که شناخت اقدامات دشمن و روش‌های مقابله با آن‌ها برای ما ضروری است و تجربه‌ی سيّد حسن نصر الله در مقابله با آمریکا و اسرائیل می‌تواند الگوی خوبی برای ما باشد. کتاب به بررسی ابعاد گوناگون رهبري سيّد و نقش وی در شکل‌گیری، انسجام و موقّعیّت‌های حزب الله می‌پردازد. در این راستا، تلاش شده است تا بیش از ۳۵ ویژگی و خصیصه‌ی شخصیتی و مدیریتی که زمینه‌ساز کارآمدی سيّد حسن در مقام رهبري حزب بوده و دستیابی به اهداف جمعی را تسهیل کرده است، شناسایی و تحلیل گردد. از دیگر محورهای مورد توجّه در این اثر، تبیین دلایل محبوبیّت و جایگاه ممتاز ایشان در حزب، میان مردم لبنان و در سطح روابط بین‌الملل با همسایگان و هم‌پیمانان است. این جایگاه نه تنها ناشی از مسئولیّت‌پذیری فردی سيّد، بلکه حاصل نفوذ معنوی، توانایی ارتباطی و الگوی رفتاری او است که سبب شده نقش وی از حدّ یک رهبر حزب فراتر رود و به عنوان مرجع اعتماد و انسجام اجتماعی شناخته شود.

کتاب، در چهار فصل، به بررسی هم‌افزایی دو منظومه‌ی فکری در اندیشه‌ی سيّد حسن، ارزش‌های الهی و

این اثر شامل شش بخش است. در بخش اوّل، زندگی شخصی، تحصیلات، ازدواج و فرزندان سيّد حسن نصر الله بررسی می‌شود و خواننده با شرایط زندگی او، دوران کودکی، آشنایی با شخصیت امام موسی صدر و مراحل تحصیلاتش در لبنان و عراق آشنا می‌شود. همچنین، فعالیت‌های او پیش از تأسیس حزب الله و نقش وی در دوران دبیرکلی سيّد عباس موسوی نیز در این بخش مطرح شده است. این فصل شامل خاطراتی است که کمتر شنیده شده و جدّابیت خاصی برای خواننده دارد. فصل دوّم به تحلیل ابعاد شخصیتی سيّد حسن نصر الله اختصاص دارد و نظرات دوستان و دشمنانش درباره‌ی او را بیان می‌کند. در این بخش، تحلیل‌هایی از روزنامه‌ی «یدیعتو آحارونوت» درباره‌ی جنگ سی‌وسه‌روزه و نگرانی‌های صهیونیست‌ها نسبت به تأثیرگذاری سيّد حسن نصر الله بر افکار عمومی منطقه نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد. سخنرانی‌های برجسته و به‌یادماندنی سيّد حسن نصر الله موضوع فصل سوّم کتاب است. این فصل شامل سخنرانی‌های او در مناسبت‌های مختلف، از جمله مراسم تشییع شهيد سيّد عباس موسوی و سالگرد تأسیس جنبش حماس در سال ۲۰۰۰ می‌باشد. از مهم‌ترین فصول کتاب فصل چهارم است که به شهادت سيّد هادی، فرزند ارشد سيّد حسن، می‌پردازد. در این بخش، نحوه‌ی شهادت او و چگونگی مطلع شدن خانواده‌اش از این واقعه بیان شده است؛ همچنین، سخنرانی‌های سيّد حسن نصر الله بعد از شهادت فرزندش و پیام‌های مقام معظم رهبري نیز در این فصل گنجانده شده است. به نظر می‌رسد توازن میان نقش‌پذیری و رهبري حزب، از نقاط عطف کتاب است؛ گویی تعادل میان شخصیت حقوقی و حقیقی عصاره‌ی ایمان شیعی است در مبارزه با شیطان مجسم. اما نکته‌ی جدید در این اثر، بررسی نقش سيّد حسن نصر الله و مقاومت لبنان در تحقّق اهداف نظام اسلامی ایران است. نویسنده با توجّه به این‌گزاره که جمهوری اسلامی به دنبال ایجاد تمدّن نوین اسلامی است - تمدّنی که شامل مراحل مختلفی از جمله ایجاد نظام اسلامی، دولت اسلامی، جامعه‌ی اسلامی و در نهایت تمدّن و امت اسلامی می‌باشد - به تبیین نقش حزب الله و سيّد حسن نصر الله در این مسیر پرداخته است. حزب الله فرزند انقلاب اسلامی است و سيّد حسن فرزند معنوی سيّد روح الله خمینی؛ از این رو، مرز جغرافیایی در تمدّن اسلامی و در پارادایم انقلاب اسلامی موضوعیّت و رسمیت ندارد؛ ظالم و مظلوم هر جا باشد، انسان انقلاب اسلامی موظّف به کنش برای مقابله است. کتاب «(زبور مقاومت)» به حق سعی دارد نشان دهد که چگونه نابرابری نظامی و تجاوزات مکرّر رژیم صهیونیستی لزوم مقاومت را به وجود آورده است. واقعیت منطقه‌ی غرب آسیا و حضور توده‌ی سرطانی صهیونیسم همه‌ی معادلات را برای بقا و تثبیت تحت‌الشّعاع خودش قرار می‌دهد. به عنوان نمونه، جنگ سی‌وسه‌روزه نه تنها نمایانگر قدرت و اراده‌ی مردم لبنان بود، بلکه به نوعی الهام‌بخش دیگر ملّت‌ها در برابر ظلم و ستم نیز گردید. این وقایع به خوبی نشان می‌دهند که چگونه یک ملّت می‌تواند با اتّکاء به عزم و اراده‌ی خود، در برابر قدرت‌های بزرگ ایستادگی کند و بر مشکلات فائق آید.



حزب الله و رهبری سید حسن نصر الله، اثری از مصباح محجوب، به بررسی اندیشه ها و تفکرات رهبر حزب الله لبنان می پردازد و عوامل موفقیت او در نبردهای مختلف و جنگ های روانی علیه صهیونیسم و آمریکارا تحلیل می کند. ناشر این کتاب بر این باور است که درک تجارب سید حسن نصر الله در مواجهه با چالش های غرب از اهمیت ویژه ای برخوردار است



سید عزیز

نویسنده: آقای حمید داودآبادی

ناشر: نشر یازهرا

تاریخ چاپ: ۱۴۰۳

تعداد صفحه: ۱۲۰

باورهای راهبردی وی می پردازد. در فصل اوّل، مخاطبان با تاریخچه ی تشکیل حزب الله و ویژگی های آن آشنا می شوند. فصل دوّم به بررسی ویژگی های رهبری و تأثیر آن در موقّعیّت های حزب الله می پردازد. فصل سوّم به ترفندهای جنگ روانی سیّد اختصاص دارد. و نهایتاً در فصل چهارم به تلاش های حزب الله برای آزادی زندانیان از زندان های اسرائیل اشاره می شود. مترجم و ناشر این اثر، با حفظ اصالت متن، برخی از جملات غیرضروری را حذف کرده و توضیحات بیشتری در متن و پاورقی ها اضافه کرده اند تا فهم مطالب برای مخاطبان آسان تر شود.

♦ **((سید عزیز))**

«سید عزیز»، اثر حمید داودآبادی، لاغرتین کتاب میان این چهار عنوان کتاب است. کتاب، در واقع، گفت وگوای است که نویسنده با سیّدحسن نصر الله، دبیرکلّ حزب الله لبنان، انجام داده و به زندگی خصوصی و تاریخ لبنان و حزب الله پرداخته است. عنوان کتاب هم از سخنرانی رهبر معظّم انقلاب، آیت الله خامنه ای، گرفته شده که در آن به اهمّیّت شناخت و احترام به سیّد عزیز اشاره شده است. کتاب به صورت ستّی با فصل های مشخّص تقسیم بندی نشده، بلکه شامل ۵۶ یادداشت از سیّد عزیز است. نویسنده سعی کرده است تا زیبایی های زبان عربی را در ترجمه ی فارسی حفظ کند. این نکته به ویژه در وصیّت نامه ی شهدا و نامه های افراد به سیّد عزیز به خوبی نمایان است. تصویر سیّدحسن در کتاب این است: خانواده اش فقیرند و در حدّ معمول دین دارند و با طلبگی مشکل دارند. عازم نجف می شود و شهید صدر او را به سیّدعبّاس معرّفی می کند؛ عبّاس موسوی ای که تا آخر برای سیّدحسن «سیّد» ماند. شوخی می کند، داماد می شود، برای درس و اجتهاد به ایران می آید، امّا با ناراحتی مجبور است به لبنان برگردد. از حزب الله می گوید. وقتی از شهادت سیّدهادی می گوید، مثل اینکه لبخند بر لب دارد امّا لبخندش بوی بغض دارد. کتاب حاضر بازنویسی گفت وگوای شش ساعته از سیّدحسن نصر الله، دبیرکلّ حزب الله لبنان، در زمان حیات

مسیر

فصل ششم

شهادت و پس از آن

ایشان است و به صورت خلاصه و روان نوشته شده و به این ترتیب به خواننده این امکان را می دهد که با اجازه به مواجهه با شخصیتّ بزرگ سیّد برود. در متن، تواضع و خشوع سیّدحسن در بیان مسائل مشهود است و این تواضع، دل خواننده را به وجد می آورد. یکی از بخش های بسیار تأثیرگذار کتاب مربوط به عملیات های استشهادی است که حسرت و شگفتی را در دل می نشاند. تصوّر کنید یک جوان بیست ساله تا چه اندازه به خدا نزدیک شده که با عشق و ایمان، برای شهادت تمّتا می کند، نامه می نویسد و تلاش می کند تا عملیات های خود را به عهده بگیرد. این موضوع نشان دهنده ی عمق ایمان و اعتقاد ایشان به راهی است که انتخاب کرده اند. این محتوا نه تنها ما را با شخصیتّ ایشان آشنا می کند، بلکه به ما یادآوری می کند که ایمان و اراده می توانند جوانان را به انجام کارهای بزرگ وادار کنند. نویسنده در انتها به آسیب شناسی تاریخ شفاهی پرداخته و به بیان تجربیّات و چالش های موجود در این زمینه می پردازد. محتوای این اثر را می توان در سه دسته ی کلی خلاصه کرد: زندگینامه ی شخصی سیّد عزیز، تاریخچه ی لبنان و حزب الله، و گزارشی از عملیات استشهادی. در بخش زندگینامه، نویسنده به معرّفی خانواده ی سیّد و چالش های زندگی او در لبنان، از جمله فقر و جنگ داخلی می پردازد. استعداد او برای طلبگی از سنّین پایین نمایان بوده و او در دوران تحصیل، تلاش های زیادی برای ارتباط با شخصیتّ های روحانی انجام داده است. زندگی سیّد پس از تحصیل در نجف و ارتباط با آیت الله صدر، به بعلبک منتقل می شود؛ جایی که او و سیّدعبّاس موسوی حوزه ای را تأسیس می کنند. با وجود مشکلاتی که رژیم بعث برای طلبّاب لبنانی ایجاد کرده بود، سیّد به تحصیل ادامه می دهد و در نهایت به تحصیلات خود در قم ادامه نمی دهد، چرا که نیاز مردم لبنان او را به سمت فعالیت های اجتماعی و سیاسی هدایت می کند. در بخش تاریخچه ی لبنان و حزب الله، سیّد عزیز به فعالیت های سیاسی خود در جنبش آمل و پس از آن در حزب الله می پردازد. او در پست های مختلفی مسؤولیّت هایی را بر عهده می گیرد و به تدریج به یکی از چهره های کلیدی حزب الله تبدیل می شود. شهادت سیّدهادی نصر الله به عنوان یک واقعه ی تأثیرگذار در زندگی سیّد عزیز به تصویر کشیده شده و به نوعی به عنوان نقطه عطفی در تاریخ حزب الله مورد بحث قرار می گیرد. اگر می خواهید سیّد عزیز را بیشتر بشناسید، به این کتاب نمی توانید اکتفا کنید، چرا که او حقّ مطلب را در مورد خودش هرگز اداء نمی کند؛ باید دیگران او را روایت کنند.

همان طور که ملاحظه می شود، در هر چهار کتاب، تمرکز بر زندگی شخصی سیّدحسن، آشنایی با سیّدعبّاس موسوی، رهبری حزب الله و تثبیت قدرت آن و شهادت سیّدهادی، فرزندش، مشترک است؛ در این میان، قلم ها متفاوت هستند و گاهی به صبغه ی داستانی اثر افزوده شده است و یا رویکردهای تحلیلی، ناظر به افق وسیع تمدّن اسلامی و امتداد تاریخی انسان انقلاب اسلامی است. کتاب ها، در مجموع، تصویری جامع از سیّدحسن ارائه می کنند امّا نه آن گونه که حجاب معاصرت را بدرند.



در فصل هفتم، سیمای انسانی و شخصی سید حسن نصر الله را باز میخوانیم؛ مردی که فراتر از نقش سیاسی و نظامی اش، در زندگی فردی، خانوادگی و اخلاقی چهره ای متواضع و صمیمی داشت. او در عین رهبری یک جریان جهانی، ساده زیستی را نه در گفتار بلکه در رفتار و معاشرت خود حفظ کرده بود و در جمع خانواده، با مهربانی و تواضع شناخته میشد. این فصل نشان میدهد چگونه نصر الله، در سالهای پایانی عمر، میان سنگینی مسئولیتها و لحظات کوتاه دیدار با خانواده، تعادلی از ایمان و انسانیت را حفظ کرد. در عین حال، زبان بدن، لحن و ادبیات خطابه اش به قدری نافذ بود که حتی دشمنانش آن را به عنوان یک «موضوع مطالعاتی» تحلیل میکردند؛ زبانی که نه از قدرت، بلکه از یقین و صداقت سرچشمه میگرفت.

مسیر

فصل هفتم
سید حسن
نصر الله



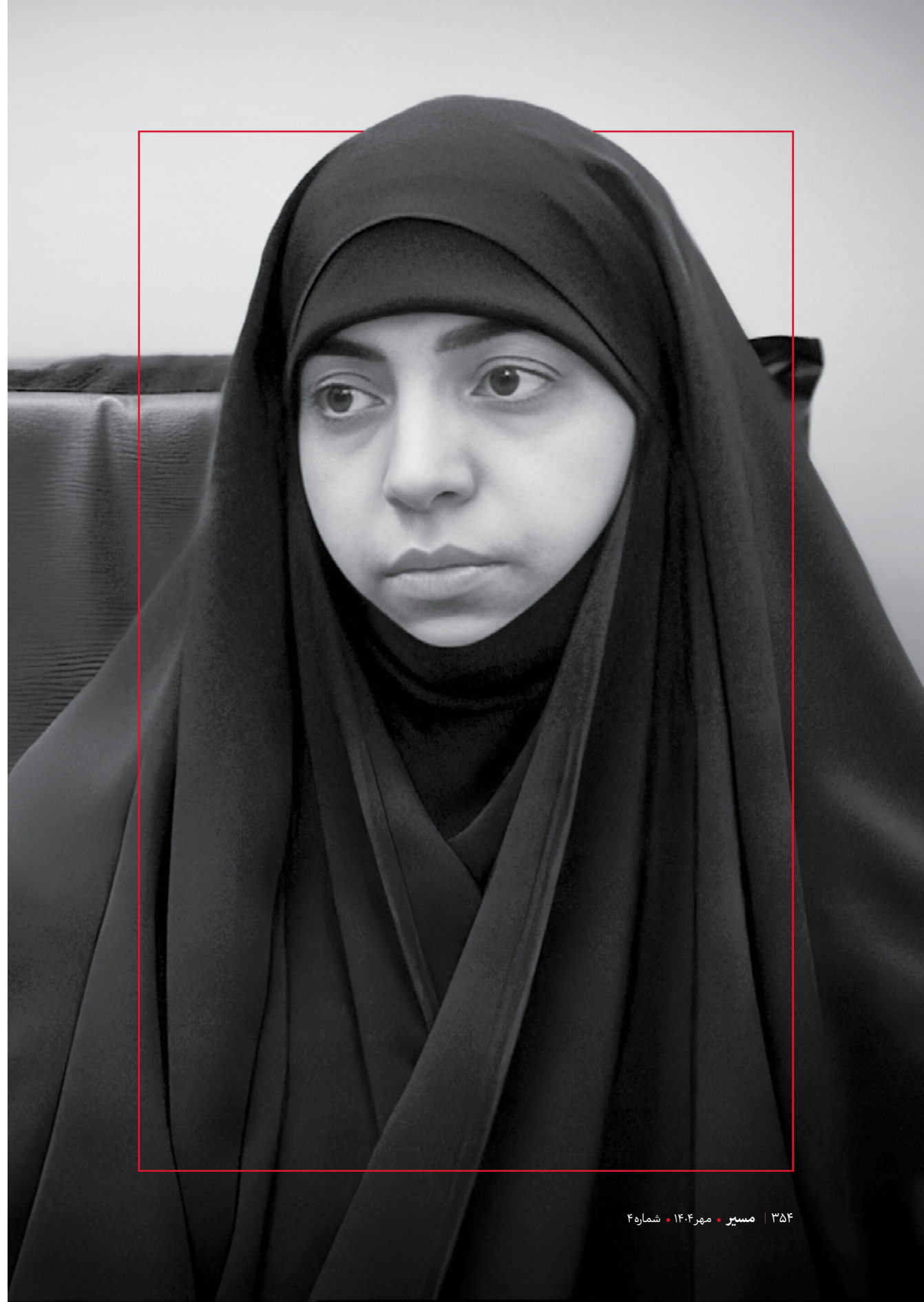
نمونه‌ی خدمت خالصانه

گفت وگو با خانم زینب نصرالله، دختر شهید سید حسن نصرالله

محبوبیت سید در میان مردم جهان، فراتر از انتظارات و پیش‌بینی‌ها بود؛ از ایران و عراق تا دیگر کشورهای محور مقاومت و حتی میان ملت‌های مختلف، مردم با اشتیاق و دلی‌پُر از احترام به او واکنش نشان دادند. این محبت بی‌حدومرز نشان می‌دهد که سید نه تنها یک فرمانده نظامی بلکه نمادی از امید، ایستادگی و فداکاری است که راه و یاد او همچنان در دل‌ها زنده می‌ماند و به عنوان منبع الهام نسل‌های آینده در مسیر مقاومت و خدمت به خلق باقی خواهد ماند.

♦ برای شروع، بگویید چرا به خصوص در روزهای اول، خیلی‌ها شهادت سید حسن را قبول نکردند و درباره‌ی شهادت ایشان حرف‌های متفاوتی زده می‌شود؟

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين. کسانی که هنوز شهادت سید را باور نکرده‌اند، حق دارند؛ چون بسیاری فقط به صورت غیررسمی این خبر را شنیده‌اند و نخواستند آن را بپذیرند. سید فقط یک فرمانده نبود، بلکه پدری مهربان برای این امت بود؛ برای مردان، زنان و حتی کودکان. خیلی‌ها غم‌ها، شادی‌ها، دردها و پیروزی‌ها را در کنار او تجربه کرده‌اند و به همین دلیل، باور اینکه چنین فرمانده بزرگی را از دست داده‌اند برایشان بسیار سخت است. به خصوص در روزهای اول، عده‌ای گفتند سید شهید نشده و در شرایط امنیتی خاصی به سر می‌برد؛ برخی دیگر هم با احساسات مردم بازی کردند و مدام می‌گفتند سید هنوز زنده است و دوباره ظاهر خواهد شد. ما نمی‌توانیم مردم را به خاطر این احساسات سرزنش کنیم یا حرفی بزنیم که دلشان را بشکند.





راهنمای فرزندان

از زمانی که کودک بودیم، بدون هیچ اجبار یا تحمیلی نظر خود را بیان می کردند و با بیانی روشن وقایع کننده ما را قانع می کردند. حتی در بزرگسالی، مثلاً من در همین سن با وجود داشتن فرزند و نوه، همچنان علاقه مند بودم با ایشان مشورت کنم، زیرا به راهنمایی هایشان اطمینان داشتم



♦ شما به عنوان خانواده ی سید، چگونه خبر شهادت را شنیدید و احساساتان چه بود؟

ما خبر شهادت سید را از طریق تلویزیون شنیدیم. در آن لحظه، همه ی اعضای خانواده کنار هم بودیم؛ من، مادرم، برادرم، خواهرانم و فرزندانم. مجری تلویزیون بیانیه ی حزب الله را قرائت کرد و اعلام شهادت سید را داد. همه ی ما شوکه شدیم و باورمان نمی شد. با خودمان گفتیم باید درد و غم خود را با کسانی که در حمایت از غزه خبر شهادت عزیزانشان را از نزدیک دریافت کرده بودند، شریک شویم.

این خبر بسیار سخت بود. ما شاگردان سید بودیم و همیشه باور داشتیم که شهادت مایه ی افتخار و عزّت است و زندگی با شهادت را برای او همواره مسئله ای مقدّس می دانستیم. سید هیچ گاه نمی خواست به مرگ طبیعی از دنیا برود و بارها در سخنرانی هایش گفته بود که زندگی خود را با شهادت به پایان خواهد رساند؛ این اعتقاد برای ما تسلّا بخش بود. خدا را شکر می کنیم که شهادت برای ایشان مقدّر شد؛ شهادتی که به دست سخت ترین دشمنان رقم خورد. این شهادت بزرگ، آن هم با استفاده از ۸۲ یا ۸۳ تُن بمب، نشان دهنده ی تأثیر و جایگاه عظیم ایشان نزد دشمنان است که چقدر آن ها را به تنگ آورده بود.

♦ از خانواده ی شما چه کسی بیشتر از همه تحت تأثیر خبر شهادت سید قرار گرفت؟

حقیقت این است که همه ی خانواده متأثر شدند اما اگر بخواهم دقیق تر بگویم، قطعاً مادرم بیشتر از همه تحت تأثیر قرار گرفت، زیرا بیش از همه یاور ایشان بود و بیشتر در کنارشان زندگی کرده بود. بی شک، کسی که جای خالی ایشان را بیش از همه احساس می کند مادرم است.

♦ آیا مادرتان درباره ی کارهای خانه با پدرتان مشورت می کرد و نظرشان را می خواست؟

بله؛ همه ی ما، حتی مادرم، دوست داشتیم درباره ی هر کاری با ایشان مشورت کنیم؛ به ویژه در موضوعات اساسی و مسائلی که مسیر مشخصی را برای آینده ی ما تعیین می کرد. حتی زمانی که نمی توانستیم به دلیل مسائل امنیتی با ایشان دیدار کنیم، از طریق تماس تلفنی با ایشان ارتباط می گرفتیم و نظر می خواستیم.

ایشان همواره ما را راهنمایی می کردند. از زمانی که کودک بودیم، بدون هیچ اجبار یا تحمیلی نظر خود را بیان می کردند و با بیانی روشن وقایع کننده ما را قانع می کردند. حتی در بزرگسالی، مثلاً من در همین سن با وجود داشتن فرزند و نوه، همچنان علاقه مند بودم با ایشان مشورت کنم، زیرا به راهنمایی هایشان اطمینان داشتم. اکنون که این نعمت بزرگ را از دست داده ایم، با وجود این باز هم خدا را شکر می کنیم.

♦ پیش از شهادت، چه مدّتی ایشان را ندیده بودید؟

ما معمولاً زمان معیّنی برای دیدار با پدر نداشتیم؛ تنها در صورتی که شرایط امنیتی اجازه می داد یا خود ایشان تمایل داشتند، ما را می دیدند. اما جنگِ حمایت از غزه ی ایشان را بسیار درگیر کرده بود، زیرا شب بیداری ها و تلاش های فراوانی لازم داشت. به همین دلیل، آخرین باری که پدرم را دیدم زمانی بود که از زیارت اربعین امام

حسین ﷺ بازگشته بودم؛ من، برادرم و فرزندم به زیارت رفته بودیم و معمولاً وقتی از اربعین برمی گشتیم، پدرم برای دیدار ما می آمد. به همین خاطر، آن دیدار آخرین دیدار من با ایشان بود. البته برادر و خواهرانم بعد از آن باز هم به دیدار پدر رفته بودند، اما آخرین باری که تلفنی با ایشان صحبت کردم چند روز پیش از شهادتشان بود.

♦ آیا پیش از شروع جنگ غزه، روز معیّنی برای دیدار با سید داشتید؟

خیر، از سال ۲۰۰۶ دیگر زمان مشخصی برای دیدار با ایشان نداشتیم و شاید هر ماه یک بار موقّق به دیدار می شدیم.

♦ آیا سید نوه های خود را دیده بودند؟

بله، نوه هایشان را دیده بودند؛ جز دختر برادرم که یک ماه یا یک ماه و چند روز پیش از جنگ متولّد شده بود و ایشان تنها عکس او را دیده بودند، سایر نوه ها و فرزندان ما را کاملاً دیده بودند و از این موضوع خوشحال بودند. این امری طبیعی است؛ زیرا همان گونه که سید نسبت به مردم و ملّت دلسوز بودند، نسبت به فرزندان و نوه های خود نیز چنین بودند. ایشان علاقه داشتند با ما دیدار کنند و ما را ببینند، اما شرایط و وضعیّت امنیتی چنین اجازه ای نمی داد.

♦ شما چگونه می توانید جناب سید را به عنوان یک پدر توصیف کنید؟

در واقع، شخصیت پدرانه و شخصیت فرماندهی و رهبری در وجود ایشان یکی شده بود و من نمی توانم این دو مقام را از یکدیگر جدا کنم. ایشان، هم یک پدر بودند و هم یک فرمانده و رهبر؛ نه اینکه صرفاً فرمانده یا رهبر باشند، بلکه برای مردم نیز پدری دلسوز به شمار می رفتند. مسئولیت و فرماندهی ایشان ویژگی پدرانه شان را بیشتر کرده بود و او را مهربان تر ساخته بود. همان طور که یک پدر با فرزندانش رفتار می کند، ایشان به مردم نیز نگاهی پدرانه داشتند. همین محبّت سید است که نمی گذارد مردم شهادت ایشان را باور کنند. من نمی توانم شخصیت پدرانه و فرماندهی سید را از هم جدا کنم.

♦ آیا خاطره ی مشخصی از ایشان در ذهن دارید؟

خاطره ی خاصی به یاد ندارم، اما هر سال پیش از عاشورا مدّت طولانی ای با پدرم درباره ی موضوعاتی که باید در مراسم عاشورا مطرح شود صحبت می کردم. ایشان همواره دیدار ویژه ای با مبلّغان و مدّاحان داشت و برای آن ها سخنرانی می کرد تا بر مسائل مهمّ آن سال تمرکز کنند.

همیشه با جان و دل به من کمک می کردند و هیچ گاه از پاسخ دادن به سؤالات علمی و معنوی من خسته نمی شدند. سید انسانی با فرهنگ بالا و روحیه ای بی نظیر بود که در هر شرایطی همراه و یاری دهنده ی من بود. روش بیان ایشان بسیار تأثیرگذار بود؛ به طوری که حتی وقتی موضوعی تکراری مطرح می شد، با سبک و شیوه ی سخنرانی خود، آن را تازه و جذّاب می ساخت. این روند در دهه ی اوّل ماه محرم ادامه داشت و من همیشه از حضور و راهنمایی های ایشان بهره مند می شدم.



اهل خدمت به خانواده

سَيِّد همیشه تلاش می‌کرد حتّی وقتی از خانواده دور بود، نیازهایشان را برطرف کند و به آن‌ها محبّت نشان دهد. معتقد بود اگر نتوانی کناروالدین باشی، می‌توانی با رفع نیازهایشان و خوشحال کردن آن‌ها وظیفه‌ات را انجام دهی

♦ درمورد نگاه سَيِّد به موضوع تحصیل، به‌خصوص تحصیل فرزندان، برایمان بگویید.

از کودکی، سَيِّدحسَن نصرالله با راهنمایی‌های خود مسیر علمی‌ما را روشن می‌کرد و هیچ‌گاه چیزی را تحمیل نمی‌کرد. او بر اهِمّیّت تحصیل کامل، به‌ویژه برای زنان تأکید داشت و به من توصیه کرد در دانشگاه رشته‌ای را انتخاب کنم که با شرایط خانواده‌ام سازگار باشد؛ مانند جامعه‌شناسی. در ادامه، هنگام ورود به حوزه‌ی علمیّه، علوم قرآنی را پیشنهاد کرد؛ زیرا معتقد بودند قرآن کلید همه‌ی علوم است و از تحصیل من در این رشته خوشحال بود. همچنین، در زمینه‌ی مَدّاحی راهنمایی زیادی می‌کرد که هدف اصلی آن اشک ریختن برای اهل بیت (علیهم‌السلام) است. این نگاه را با برادرم سَیدمحمّد مهدی نیز داشت و تأکید می‌کرد که نخست باید فضایل اهل بیت را درک کنیم و سپس آن‌ها را به دیگران منتقل کنیم.

♦ چرا می‌گویند سَیدمحمّد مهدی شبیه سَیدحسَن شده و جای‌اورا می‌گیرد؟

رشته‌ی تحصیلی سَیدمحمّد مهدی برگرفته از علاقه‌ی شخصی خود او است و او واقعاً دوست داشت این مسیر را دنبال کند؛ هرچند سَیدحسَن نصرالله نیز او را در این راه تشویق می‌کرد. خود سَیدمحمّد مهدی در گفت‌وگوای تأکید کرده که هیچ برنامه‌ریزی قبلی‌ای برای این موضوع نداشته و صرفاً به آن رشته علاقه‌مند بوده است؛ همان انتخابی که سَیدحسَن نیز تأیید می‌کردند. سَیدحسَن بارها گفته بود «اگر بخوایم بین مسئولیّت‌های سنگین حزب‌الله و امامت مسجد و تدریس حوزه یکی را انتخاب کنم، ترجیح می‌دهم امام جماعت مسجد و استاد حوزه باشم و به مطالعه‌ی علوم دینی بپردازم.» مسیر سَیدمحمّد مهدی نیز دقیقاً همین است.

♦ آیا همراه با پدرتان به خارج از لبنان، مثلاً ایران یا عراق، سفر کرده‌اید؟

بله، زمانی که کوچک‌تر بودیم و قبل از اینکه پدرم دبیرکلّ حزب‌الله شود، به ایران سفر کردیم اقا به ما گفته شد که باید بازگردیم. در سال ۱۹۹۷ میلادی، زمانی که برادرم هادی شهید شد، به لبنان برگشتیم؛ هادی با ما بود ولی به دلیل کار، قبل از بازگشت ما به لبنان، خودش برگشت و چند ماه بعد در همان جا به شهادت رسید. در آن سفر، به یاد دارم که به حرم امام رضا (علیه‌السلام) مشرف شدیم و همچنین به سوریه رفتیم. غیر از این سفر، خاطره‌ی دیگری از سفر خارجی ندارم؛ سَید نیز مدّت زیادی بود که به عراق نرفته بود.

♦ وقتی برادران هادی به شهادت رسید، سَید چه پیامی به شما داد؟

پیام سَید فقط برای خانواده‌ی ما نبود، بلکه برای همه‌ی مردم بود. ایشان در منطقه‌ی «الشّوّرة» سخنرانی کردند که مراسم از پیش برای شهادت هادی برنامه‌ریزی شده بود و ما مانند دیگران منتظر حرف‌هایشان بودیم. سَید گفت «خدا را سپاس می‌گویم برای بزرگ‌ترین نعمتی که به من داده. شهادت تنها یک اتفاق نیست، بلکه یک نعمت بزرگ است. چه چیزی بهتر از چنین پایانی؟» و افزود «کسی که فرزندش مجاهد در برابر دشمن است و شهید می‌شود، نزد خدا ارزش‌والایی دارد.»

مسیر

فصل هفتم

سیدحسَن نصرالله

من هم در شهادت سَید همین احساس را داشتم و خدا را به خاطر نعمتی که به ما داد سپاسگزارم. زندگی پُر از تلاش، خستگی و محرومیّت سَید به پایان رسید و فکر نمی‌کنم کسی چنین شرایطی را تجربه کرده باشد؛ هرچند که سَید هرگز به امور مادی اهِمّیّت نمی‌داد.

♦ امروز شما چه پیامی برای جبهه‌ی مقاومت دارید؟

پیامی که دارم همان است که سَید در مراسم ختم سَیدمحسن بیان کردند: «این راه با شهادت یک فرمانده بزرگ متوقّف نخواهد شد.» شهادت سَید هم پایان راه نیست و این مسیر همچنان باید ادامه پیدا کند. ما باید حافظ روح، فکر و خون ایشان باشیم و با قدرت به پیش برویم.

سَید می‌دانست در طول ۳۲ سال چه انسان‌های بزرگی در این مسیر تربیت شده‌اند و امروز شاهد پیروزی واقعی هستیم؛ مردمی که خودشان در حال آزادسازی سرزمین‌شان هستند. این ملّت فرزندان و شاگردان سَید هستند و تلاش‌ها و فداکاری‌های آنان بیهوده نبوده است. غم و اندوه فرزندان و مجاهدان نمی‌تواند آن‌ها را ناامید کند، بلکه انگیزه‌ای قوی برای ادامه‌ی راه و افزایش ایمان و اراده‌ی آن‌ها است؛ به طوری که با هر شهادت، عزم و قدرتشان بیشتر می‌شود و یقینشان به مسیر حق تقویت می‌گردد.

♦ ارتباط سَید با خانواده چطور بود؟ به‌خصوص در زمانی که حضور نداشت، چطور مشکلات را حل می‌کرد؟

سَید همیشه تلاش می‌کرد حتی وقتی از خانواده دور بود، نیازهایشان را برطرف کند و به آن‌ها محبّت نشان دهد. معتقد بود اگر نتوانی کناروالدین باشی، می‌توانی با رفع نیازهایشان و خوشحال کردن آن‌ها وظیفه‌ات را انجام دهی. همچنین، او همیشه برای مشکلات مردم گوش شنوا داشت و هدایا و کمک‌ها را صرف ساختن مساجد، کمک به نیازمندان و بیماران می‌کرد، نه برای خود یا خانواده‌اش. این محبّت و خدمت خالصانه بود که جایگاه ویژه‌ای به سَید بخشید و نشان از اخلاص و بندگی واقعی او داشت.

♦ آیا فکر می‌کردید سَید تا این حد نزد مردم جهان محبوب و تأثیرگذار باشد؟

هیچ‌گاه انتظار چنین محبوبیّتی را نداشتیم، زیرا در دوران جنگ و مسائل امنیتی نمی‌توانستیم ابعاد گسترده‌ی احساسات مردم را به‌درستی ببینیم؛ اقا زمانی که موج همدردی و عزاداری مردم از سراسر جهان را مشاهده کردیم، از ایران و عراق گرفته تا کشورهای محور مقاومت و حتی ملّیّت‌های مختلف، متوجّه شدیم که سَید فقط یک فرمانده نظامی نیست، بلکه الگویی از امید، مقاومت و ایمان برای مردم بسیاری است. این میزان محبّت و احترام که از طرف میلیون‌ها نفر دریافت شد، قلب ما را تسلّا داد و نشان داد که راه و منش او عمیقاً در دل‌های مردم جای دارد. حضور پُرشور مردم در مراسم‌های بزرگداشت و برپایی محافل عزاداری، نشانه‌ی زنده بودن یاد و راه سَید است که الهام‌بخش نسل‌های آینده خواهد بود و باعث می‌شود این مسیر همچنان با قدرت و انگیزه ادامه پیدا کند. یقین دارم که خون و اندیشه‌ی او حفظ خواهد شد و تأثیر آن در منطقه و جهان ماندگار خواهد بود.



«تریبون»؛ بی قرار سید

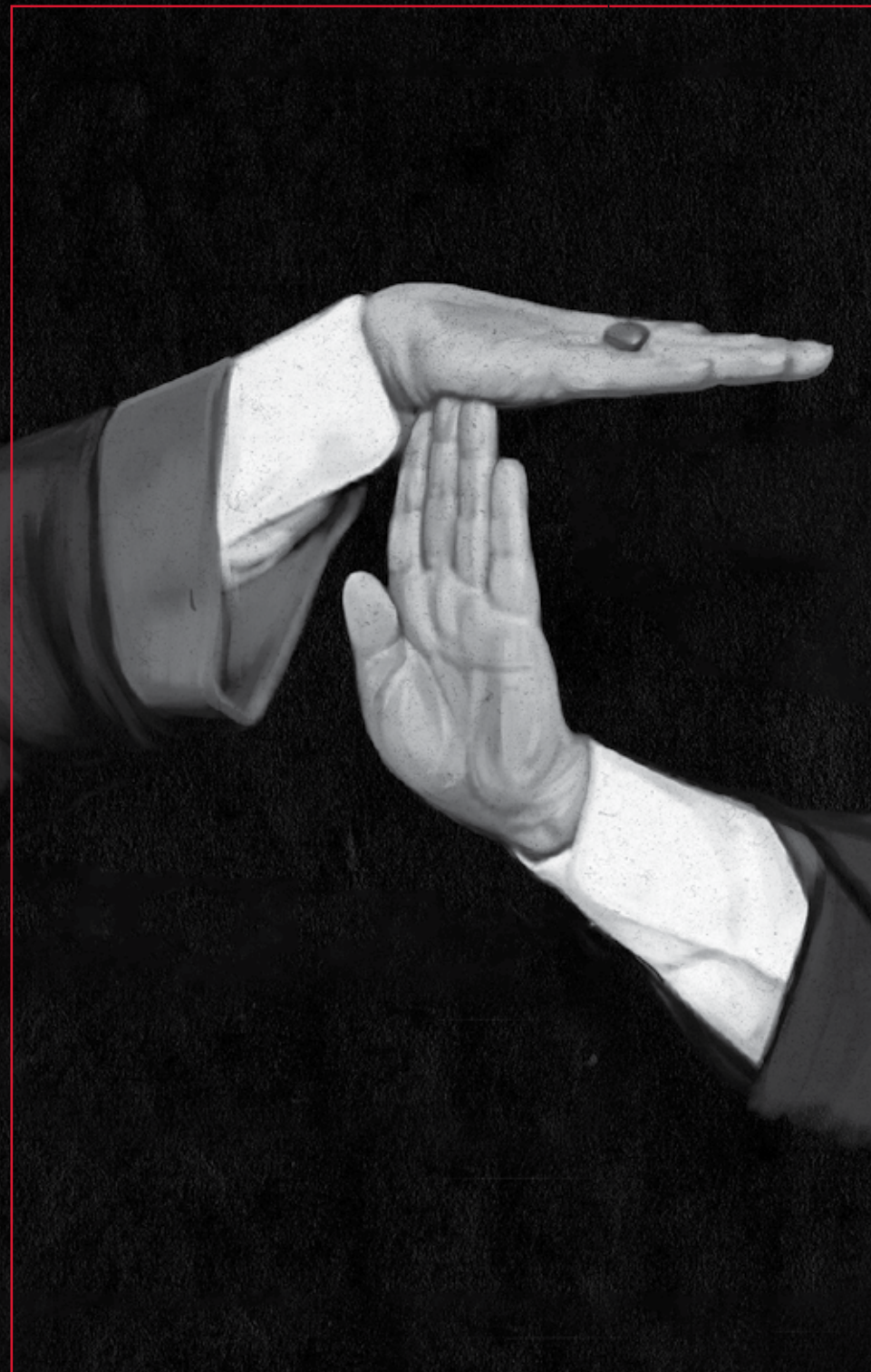
مروری بر زبان بدن و سخنرانی های سید حسن نصر الله

موضوع رسانه و عملیات های رسانه ای یکی از مواردی است که سید حسن نصر الله، دبیرکل حزب الله لبنان، توجه بسیاری به آن داشته است؛ توجهی که نمی توان عملیاتی شدن آن را نادیده گرفت. اقدامات رسانه ای که حزب الله در برهه های مختلف انجام داده بسیار مهم و مؤثر است که از آن بین می توان به رژه های نظامی و مسلح در ایام خاص مثل روز قدس اشاره کرد.

در کنار همه ی این موارد، نکته ی دیگری که نمی توان آن را نادیده گرفت کنشگری های رسانه ای شخص سید حسن نصر الله است؛ اقداماتی که خودش مجری بود، و آن سخنرانی های او است. سخنرانی های سید حسن، بالحن ویژه و زبان بدن منحصر به فرد خود، یکی دیگر از ابزارهای جنگی حزب الله در جنگ رسانه ای به شمار می آید؛ جنگی مؤثر که تاروهای پایان عمر دنیوی اش، در آن مشغول بود و دشمن را هم در آن عرصه آزار می داد. می توان گفت سید حسن با سلول های خودش به مبارزه می پرداخت و این امر تا پایان عمر مبارکش ادامه داشت.

در این نوشتار، می خواهیم به بُعدی کمتر دیده شده از شخصیت دبیرکل شهید حزب الله، سید حسن نصر الله، بپردازیم؛ بُعدی که در قالب زبان بدن او در سخنرانی ها دیده می شد. این امر نشان از هوشمندی، توانمندی و مهارت ارتباطی ویژه اش داشت. حرکت ها، نگاه ها و ژست های او نه تنها بیانگر اعتماد به نفس و تسلطش بر صحنه بود، بلکه به ابزار قدرتمندی برای کنشگری رسانه ای بدل شده بود. در عین حال، بازتاب این زبان بدن تنها محدود به هواداران و دوستدارانش نبود؛ حتی بسیاری از مخالفان و منتقدان سرسخت او نیز با وجود نفرت عمیق از مواضعش، به این ویژگی های شخصیتی و تأثیرگذاری کم نظیرش اذعان کرده اند.

این نوشتار، هم به تحلیل این جلوه های غیرکلامی می پردازد و هم دیدگاه های گوناگون درباره ی آن را مرور می کند. البته که برای رسیدن به یک متن کامل و جامع باید همه ی سخنرانی های ایشان را با دقت بررسی کرد؛ با این حال، این نوشتار صرفاً برش کوتاهی از این موضع در فرصت اندک زمان تولید محتوا و در حدّ وسیع نگارنده است و شاید مشتی نمونه ی خروار باشد.



۱ موضوعات سخنرانی

ویژگی‌های سخنرانی‌های شهید سیدحسین نصرالله را می‌توان در چند ساختار کلی، به صورت خاص دسته‌بندی کرد. این ساختارها در هنگام سخنرانی عموماً با توجه به موضوع سخنرانی متفاوت بوده است. سخنرانی‌های آقای دبیرکل را می‌توان در سه بخش دید:

سخنرانی‌های حماسی با موضوع جهاد و شهادت و مقابله با رژیم؛

سخنرانی‌های تبیینی درباره‌ی موضوعات مختلف، مانند نگاه و مواضع حزب؛

سخنرانی‌هایی با مضامین دینی که این بخش دو دسته دارد:

سخنرانی‌هایی در باب نگاه دینی و اسلامی و بعضاً تبیین مذهب؛

سخنرانی‌هایی که در ایام عزای اهل بیت (علیهم‌السلام) انجام می‌شده و بعضاً به روضه، مقتل خوانی و مانند این‌ها می‌رسد. اما وجه مشترک همه‌ی سخنرانی‌ها چندبُعدی بودن است؛ یعنی ممکن است موضوع اصلی سخنرانی و زمان آن به ایام محرم و شهادت حضرت اباعبدالله مربوط باشد، اما این مناسبت بهانه‌ای برای پرداختن به موضوع مظلومیت مردم فلسطین باشد. سیدحسین، به عنوان سخنران، توانایی خاصی برای در هم تنیدن موضوعات مختلف داشت.

۲ چیدمان

مدل چیدمان سخنرانی‌های سیدحسین نصرالله، به‌خصوص در سال‌های ابتدایی تا حدود سال ۲۰۰۰، ترکیبی از تصاویر و پرچم و تصاویر پس‌زمینه‌ی ثابت بوده است و تصویرپردازان عموماً از قاب‌های بسته با تمرکز بر شخص او بهره می‌بردند. بعد از تغییر فضای سخنرانی و ویدیویی شدن، این ماجرا تا اندازه‌ای تغییر کرد. در مورد تصویر زمینه‌ی سخنرانی در برنامه‌های مربوط به دبیرکل حزب الله، می‌توان گفت که در سخنرانی‌های تلویزیونی تا سال ۲۰۰۸، سخنرانی تصویر پس‌زمینه‌ی مشخصی نداشت. پرچم لبنان، پرچم حزب الله، پرده‌های اتاق، کتابخانه و مانند این‌ها به عنوان خروجی نهایی در تصاویر دیده می‌شود. نور تصویر روشن است و به نظر می‌رسد تا اندازه‌ای شدت نور ناشی از نور طبیعی باشد. در شب پنجم محرم ۱۴۲۹، مطابق با بیست‌وچهارم دی ۱۳۸۶، اولین ویدیویی که یک تصویر پس‌زمینه‌ی طراحی شده داشت، رونمایی می‌شود. در آن سخنرانی، زمینه‌ی تصاویر آبی است و کلمه‌ی «عاشورا» و تکرار جمله‌ی «هیهات ممّا الذّٰلة» دیده می‌شود. این مدل، مقدمه‌ای می‌شود برای طراحی‌های پشت صحنه‌ی آقای دبیرکل در سخنرانی‌ها. این فرم، در سال‌های دیگر تکمیل‌تر می‌شود. در سال‌های آخر، پس‌زمینه عموماً تک‌رنگ است و در گوشه‌ی راست یا چپ تصویر، شعار یا نماد مشخصی مرتبط با موضوع، همراه با تاریخ روز سخنرانی قرار دارد. در برخی مناسبت‌های خاص - مانند ایام محرم - و هنگامی که از سه دوربین برای ضبط سخنرانی استفاده می‌شود، در دو طرف آقای دبیرکل هم جزئیاتی مانند آویز، کتیبه یا پرچم به کار می‌رفت.

۳ موقعیت سخنران

در مورد موقعیت قرارگیری سیدحسین در جلسات سخنرانی، با وجود جستجوهای فراوان ویدیوها و تصاویر - با توجه به اینکه آرشیو مشخص و مدوّنی به‌خصوص قبل از سال ۲۰۱۰ وجود ندارد - نمی‌توان دسته‌بندی جزئی با مختصات مشخص و قاطعی داشت، اما می‌توان به صورت کلی چند دسته‌بندی ارائه کرد. موقعیت دبیرکل حزب الله هنگام سخنرانی، در طیّ سال‌های مختلف، به ترتیب زیر تغییر کرده است:

سخنرانی بدون تریبون و ایستاده؛

سخنرانی با تریبون و ایستاده؛

سخنرانی نشسته، بدون تریبون، همراه میز.

۴ ارتباط با مخاطب

در مورد فضای ارتباط با مخاطبان، می‌توان گفت که بخش اول سخنرانی‌ها تا قبل از سال ۲۰۰۰، در فضای عمومی و در ارتباط مستقیم و چهره‌به‌چهره با مخاطبان بود. از سال ۲۰۰۰ به بعد، به فضاهای مسقف با حضور جمع مشخصی از مخاطبان و پخش زنده با تلویزیون‌های شهری همراه با تجمع مخاطبان در محل‌های مشخص تغییر کرد. بعد از سال ۲۰۰۶، سخنرانی‌ها به صورت پخش زنده‌ی تلویزیونی با ارتباط غیرمستقیم^۱ با مخاطب برگزار می‌شد. از حوالی سال ۲۰۱۶ نیز این ارتباط به صورت یک‌طرفه تعریف شد؛ یعنی ویدیوهای زنده یا ضبط‌شده، در جمع‌های مردمی و خیابانی، در فضای باز یا مسقف پخش می‌شد و سخنران با مخاطبان سخنرانی ارتباط مستقیم نداشت.

۱. مخاطبان و سیدحسین یکدیگر را در نمایشگرها به صورت زنده می‌دیدند و واکنش‌ها قابل درک بود.



۵ سخنرانی‌ها به زبان فارسی

یکی از ویژگی‌های جالب سیدحسین توانایی صحبت به زبان فارسی^۲ است؛ ایشان تا اندازه‌ای به این زبان تسلط داشت که می‌توانست سخنرانی فارسی هم داشته باشد. البته در این نوع از سخنرانی‌ها تقریباً همه‌ی عبارات از روی کاغذ خوانده می‌شد، تسلط او به سخنرانی تا اندازه‌ای کاهش پیدا می‌کرد و به صورت یک نواخت صحبت می‌کرد. نمونه‌ی مشهوری که از او در سخنرانی فارسی وجود دارد، سخنرانی در نماز جمعه‌ی تهران در در هفدهم تیر ۱۳۷۹ است. او در آن روز به اشغال بخش‌هایی از جنوب لبنان توسط رژیم صهیونیستی اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که امام خمینی (رحمة الله علیه)، در دیدار با شخصیت‌های لبنانی، بر این نکته تأکید داشتند که سرزمین لبنان باید به گورستان اشغالگران صهیونیست تبدیل شود.

۶ پیش‌نمایش سخنرانی

یکی از ویژگی‌های سخنرانی‌های سیدحسین این بود که در ابتدای سخنرانی، عموماً موضوعاتی را که می‌خواست درباره‌ی آن صحبت کند اعلام می‌کرد.^۳ این امر باعث می‌شود که مخاطب علاوه بر اشراف به همه‌ی مسیر سخنرانی، بر شنیدن بخش‌های مورد توجه و خاص تمرکز کند و ذهن جستجوگر او درگیر این نباشد که چه محتوایی را در ادامه خواهد شنید. سخنران اگر در آغاز سخنرانی موضوعاتی را که قرار است در مورد آن‌ها صحبت کند مشخص کند، معمولاً تأثیر مثبتی بر مخاطب می‌گذارد؛ به این شکل که او را آماده‌تر و متمرکزتر می‌کند و امکان پردازش عمیق‌تر پیام را افزایش می‌دهد.^۴ این مدل ورود به بحث، در اصطلاح علوم ارتباطات، به «ارائه‌ی پیش‌نمایش سخنرانی» مشهور است. یکی از راه‌های اثرگذاری بر مخاطب، ارائه‌ی چهارچوب یا فهرست موضوعات در ابتدای سخنرانی و ارائه‌ی پیش‌نمایش است.^۵ این کار فایده‌های متعددی دارد^۶ که از جمله‌ی آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

وضوح بیشتر بحث و موضوع: مخاطب مسیر بحث را می‌فهمد و راحت‌تر با سخنران همراه می‌شود؛

افزایش توجه مخاطب: آگاهی از موضوعات، کنجکاوی و انگیزه‌ی ذهنی شنونده را بالا می‌برد؛

آسان شدن پردازش محتوای پیام در حین سخنرانی: پیش‌نمایش باعث می‌شود مخاطب با تمرکز و عمق بیشتری

استدلال‌ها را دنبال کند؛

۲. چند سال زندگی در قم برای تحصیل علوم دینی و ارتباط زیاد با نیروهای انقلابی و ساختار نظامی را می‌توان از دلایل این امر دانست.

۳. این امر عموماً در سخنرانی‌های رهبر انقلاب هم دیده می‌شود.

۴. اما این تأثیر مشروط به انگیزه‌ی مخاطب، کیفیت پیش‌آگاهی و کیفیت اجرای ادامه‌ی سخنرانی است.

۵. مقاله‌ی «تأثیر ورودی و ساختار پیام و توانایی سازمان‌دهی کلامی بر یادگیری محتوا»، تام‌دی دنیلز و ریچارد اف ویتمن، ۱۷ مارس ۲۰۱۶

۶. البته تأثیر این روش مطلق نیست؛ اگر مخاطب بی‌انگیزه باشد، پیش‌نمایش مبهم باشد یا سخنران به وعده‌هایش عمل نکند،

نتیجه معکوس خواهد داشت.



اعتماد به سخنران: ارائه‌ی ساختار در آغاز، انسجام و اعتبار گوینده و میزان توانایی و تسلط او را در ذهن مخاطب تقویت می‌کند؛ کم شدن غافلگیری و رسیدن به گزینه‌های جدید: وقتی شنونده بداند چه نکاتی در راه است، کمتر غافلگیر می‌شود و این امر باعث تمرکز بیشتر مخاطب در هنگام شنیدن سخنرانی است.

۷ توانایی‌های خاص سیدحسین

تسلط سیدحسین و رصد رسانه‌های اسرائیلی یکی از گزینه‌های قابل توجه است: «حسن نصرالله رسانه‌های اسرائیلی را زندگی می‌کند. او همه‌ی روزنامه‌نگاران را می‌شناسد. این روش او برای مطالعه‌ی جامعه‌ی اسرائیل، مردم اسرائیل و ارتباط مستقیم با آن‌ها است. در دوره‌ی اخیر، رسانه‌های اسرائیلی حتی بیشتر از رسانه‌های کشور خودش، لبنان، به او میدان داده‌اند.»^۷

توجه به جزئیات ظاهری قبل از سخنرانی، یکی دیگر از مواردی است که مورد توجه سیدحسین بوده است. خبرنگاران اسرائیلی در این باره نوشته‌اند: «قبل از هر سخنرانی، موها و ریشش را با دقت آرایش می‌کنند. نصرالله به لباس‌هایش بسیار توجه می‌کند و مقابل دوربین عرق نمی‌ریزد. هیچ ضعف یا فشاری را نشان نمی‌دهد. او کاملاً خود را وقف امورش کرده.»^۸

توجه به زبان بدن، لحن و حالت صورت و واکنش‌ها در حین سخنرانی، یکی دیگر از ویژگی‌های مهمی است که در سخنرانی‌های سیدحسین نصرالله وجود داشته است. لیراز مارگالیت^۹ در مورد این

۷. مقاله‌ی «درون سر نصرالله»، نوشته‌ی یوسی یهوشوا و روبین وایس

(خبرنگاران دیدیعت آحارانوت)، منتشرشده در دیدیعت آحارانوت، ۱۲ مارس

۲۰۲۱ مطابق با ۲۲ اسفند ۱۳۹۹

۸. همان

۹. لیراز مارگالیت (Liraz Margalit) یک روان‌شناس شناختی و متخصص

در زمینه‌ی رفتار مشتری و تجربه‌ی کاربری (UX) است. او به دلیل توانایی‌هایش

در ارتباط دادن مباحث روان‌شناسی شناختی با دنیای دیجیتال و تجربه‌ی

توانایی می نویسد: «حدود هفتاد درصد از پیام‌های منتقل شده در سخنرانی‌ها مربوط به خود محتوا نیست، بلکه به زبان بدن، لحن و حالات چهره‌ی او مربوط می‌شود. در مورد نصرالله، قطعاً در لحن صدایش است؛ هر کلمه‌ای که می‌گوید، با تأکید بیان می‌شود. او با لبخندی نیمه‌خندان صحبت می‌کند که به شنوندگانش این حس را می‌دهد که ترفند دیگری در آستین دارد. این مرد جنگ روانی را به یک هنر تبدیل کرده است. او گفت‌وگوهای زیادی انجام نمی‌دهد، که این امر باعث ایجاد انتظاراتی برای سخنرانی‌هایش می‌شود؛ نه تنها در میان مردم خودش، بلکه در میان بینندگان خارج از کشور و به‌ویژه در اسرائیل. او بسیار آرام و خونسرد است که به او کمک می‌کند اعتمادبه‌نفس بالایی از خود نشان دهد.»^{۱۰} بروس هافمن، کارشناس امنیت و استاد در شورای روابط خارجی آمریکا، می‌نویسد: «نصرالله برای سه دهه چهره‌ی برجسته در صحنه‌ی سیاسی لبنان و منطقه بود. در طول ۳۲ سالی که رهبری حزب‌الله را بر عهده داشت، مهندس تحوّل چشمگیر در این سازمان شد؛ تحوّل که از یک گروه تروریستی آغاز شد، به جنبش مقاومت تبدیل گردید و در نهایت به قدرتمندترین نیروی سیاسی و نظامی لبنان و، در واقع، سراسر شامات تبدیل شد. نصرالله توانست این دگرگونی را محقق سازد، چرا که از کاریزمایی بی‌چون‌وچرا به عنوان یک سخنور قدرتمند، مهارت‌های سازمانی فوق‌العاده، بینش، فروتنی و تقوا برخوردار بود. بر خلاف بسیاری از رهبران گروه‌های تروریستی که پسران دیگران را به کام مرگ می‌فرستند، نصرالله خود این بالاترین بها را پرداخت کرد؛ آنگاه که پسر هجده‌ساله‌اش، هادی، در سال ۱۹۹۷ در درگیری با اسرائیل کشته شد.»^{۱۱}

۸ حقی مخالفان

یکی از مواردی که در مورد سیدحسین نصرالله جالب توجه است، نگاه مخالفان و حتی دشمنان به توانایی‌هایش است: «حتی سرسخت‌ترین مخالفان لبنانی او نیز شیخ سیدحسین نصرالله، رهبر بلامنازع جنبش شیعی حزب‌الله را کاریزماتیک‌ترین سیاستمدار لبنان می‌شناسند. او که سخنوری واضح و پُرشور است و به آسانی از عربی فصیح به زبان محاوره‌ای مدرن تغییر لحن می‌دهد، بیش از هر لبنانی دیگری قدرت تصمیم‌گیری درباره‌ی جنگ و صلح را در دست دارد.»^{۱۲}

مشتری شناخته شده است. او مقالات متعددی در نشریات معتبری مانند «Psychology Today»، «Forbes» و «Harvard Business Review» منتشر کرده است. مقالات او اغلب به بررسی روان‌شناسی پشت رفتار کاربران آنلاین، تأثیر دیجیتال‌سازی بر ذهن انسان و آینده‌ی کار می‌پردازند.

۱۰. یادداشت «غرور نصرالله از بین رفته و...»، نوشته‌ی لیراز مارگالیت در جرزالم پست، ۲۸ فوریه ۲۰۲۴ مطابق با ۱۰ اسفند ۱۴۰۲ |

<https://www.jpost.com/israel-hamas-war/article-788899>

۱۱. سایت شورای روابط خارجی آمریکا (CFR)، ۲۸ سپتامبر ۲۰۲۴ مطابق با ۶ مهر ۱۴۰۳ |

<https://www.cfr.org/expert-brief/nasrallah-killing-crushing-blow-hezbollah>

۱۲. مقاله‌ی «رهبر کاریزماتیک که بحران را کلید زد»؛ گزارش پروفایل در روزنامه‌ی گاردین (بخش اخبار جهان)، ۲۲ ژوئیه ۲۰۰۶ مطابق با

۸ حقی سرسخت‌ترین
مخالفان لبنانی او نیز شیخ
سیدحسین نصرالله، رهبر
بلامنازع جنبش شیعی
حزب‌الله را کاریزماتیک‌ترین
سیاستمدار لبنان
می‌شناسند

اودی لیبل،^{۱۳} استاد روان‌شناسی سیاسی و از فارغ‌التحصیلان دانشگاه تل‌آویو، درباره‌ی او می‌گوید: «او شخصیتی بسیار تأثیرگذار است؛ بر هدفش اصرار دارد و هیچ چیز او را از سخنش منحرف نمی‌کند؛ می‌داند چه می‌خواهد و محکم در مسیرش حرکت می‌کند.»

تسفیکا یحزکالی،^{۱۴} تحلیلگر صهیونیست، در مورد قدرت روحی و توانایی‌های سیدحسین در گفتارها و سخنرانی‌هایش می‌گوید: «وقتی از یک رهبر عرب صحبت می‌کنیم که از دشمن سخن می‌گوید، او از دشمن نام می‌برد اما نصرالله می‌گوید "کیان صهیونیستی" و به ما به عنوان یک هم‌تا نگاه می‌کند. او می‌داند که چطور اسرائیلی‌ها را با نقاط ضعفشان بترساند و می‌گوید من الجلیل و فراتر از حيفا را اشغال خواهم کرد. او مدیریت نبرد را از نظر رسانه‌ای به خوبی می‌داند.»

«نصرالله در سال ۱۹۹۲ پس از کشته شدن رهبر پیشین حزب‌الله در حمله‌ی اسرائیل به رهبری رسید.» او بعدها به رابین رایت گفت که «از کودکی چنین آینده‌ای را در ذهن داشته است: از نه‌سالگی برای روزی که این کار را آغاز کنم برنامه داشتم. مادر بزرگم شالی سیاه و بلند داشت؛ آن را دور سرم می‌پیچیدم و به بقیه می‌گفتم من روحانی‌ام، باید پشت سرم نماز بخوانید.» رایت در سال ۲۰۰۶ او را چنین توصیف کرد: «مردی خداجو، مسلح و سیاستمدار؛ آمیزه‌ای میان آیت‌الله خمینی و چه‌گوارا؛ یک پوپولیست اسلامی و درعین حال چریک کاریزماتیک»^{۱۵} برخی خبرنگاران غربی هم با او خاطره دارند: «پس از به دست گرفتن رهبری، نصرالله با چند خبرنگار غربی گفت‌وگو کرد؛ از جمله با اندرسون در سال ۱۹۹۵. او در آن گفت‌وگو منکر شد که حزب‌الله او را ربوده باشد و بازداشتش را بخشی از جنگ داخلی لبنان دانست. در سال ۲۰۰۳، اد برادلی از شبکه‌ی CBS به بیروت رفت تا در برنامه‌ی "۶۰ دقیقه" با او گفت‌وگو کند. این دیدار پس از آن انجام شد که یک مقام ارشد وزارت خارجه‌ی آمریکا حزب‌الله را "شاید تیم الف تروریست‌ها" و القاعده را "تیم ب" نامیده بود. آن مقام گفته بود "با این مشکلات مثل یک کشتی گیر دبیرستانی برخورد می‌کنیم: یکی یکی

۳۱ تیر ۱۳۸۵

۱۳. Udi Lebel، استاد روان‌شناسی سیاسی و تحلیلگر، متولد فلسطین اشغالی است. لیسانس خود در رشته‌های جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و علوم سیاسی را از دانشگاه تل‌آویو در سال ۱۹۹۶ و فوق‌لیسانس علوم سیاسی خود را در سال ۱۹۹۸ از همان دانشگاه اخذ کرده است. او پست‌دکترای مطالعات خاورمیانه و مدیریتانه از «King's College» لندن را در کارنامه دارد. برخی معتقدند او یکی از شناخته‌شده‌ترین ژورنالیست‌های اسرائیلی در زمینه‌ی مسائل عربی است و تأثیر قابل توجهی بر شکل‌دهی به دیدگاه عمومی درباره‌ی جوامع اسلامی در رسانه‌های اسرائیل دارد.

۱۴. مستندساز اسرائیلی متمرکز بر مسائل عربی و خاورمیانه و سردبیر بخش امور عربی در شبکه‌ی خبری «News ۱۳» اسرائیل بوده است.

۱۵. مقاله‌ی «زندگی و مرگ حسن نصرالله»، نوشته‌ی جان آلساپ، منتشرشده در کلمبیا ژورنالیسم ریویو، ۳۰ سپتامبر ۲۰۲۴ مطابق با ۳۰ مهر ۱۴۰۳ |

https://www.cjr.org/the_media_today/death_hassan_nasrallah_media_israel_lebanon.php

سرنگوشان می‌کنیم." اما نصرالله در پاسخ به برادلی گفت برای آمریکا تهدیدی نیست: "این را اتهامی اسرائیلی می‌دانم که از دهان آمریکایی‌ها بیرون می‌آید و نه بیشتر." نصرالله مقابل دوربین برادلی با لبخند ظاهر شد؛ نیل مک‌فارکووار، خبرنگار نیویورک‌تایمز که سال قبل با او گفت‌وگو کرده بود، به یاد آورد که در اتاقی کوچک روی زمین نشسته بودند و نصرالله به او گفت "اگر انتظار دارید اینجا بگویم مرگ بر آمریکا، چنین نخواهد شد؛ چون آن را برای تجمع‌اتم نگه می‌دارم."^{۱۶}

۹ ویژگی‌های مشترک زبان سخنرانی‌ها

◆ صداقت

یکی دیگر از مواردی که در سخنرانی‌ها و زبان بدن سیدحسین به چشم می‌آید استمرار و ثبات در نگاه است: «شما هیچ‌گاه نمی‌بینید سیدحسین نصرالله به چپ یا راست متمایل شود یا نگاهش را از دوربین بگیرد یا حتی حالت سؤال برانگیز و مبهمی در نگاه او وجود داشته باشد. تعداد پلک‌زدن‌های زیاد نشانه‌ی دروغ گفتن است که این مورد در تشخیص روتیه‌های دروغ گفتن برای سیدحسین صدق نمی‌کند. پلک زدن، زاویه‌ی سر و گردن، چرخش به راست و چپ یا نشستن، همه در یک چهارچوب قرار دارد که می‌توان آن را به عنوان مسلمانی که به چیزی که می‌گوید اشراف دارد، به وضوح دید. شما به عکس‌های حاج قاسم سلیمانی نگاه کنید؛ ویژگی خاصی دارد و آن اینکه خنده‌ی توأم با آرامش در آن‌ها موج می‌زند. سیدحسین نصرالله نیز همین‌گونه بود.»^{۱۷}

◆ شخصیت قاطع، با اعتماد به نفس بالا

در ابتدای سال‌های دبیرکلی و وقتی سید در دهه‌ی چهارم

۱۶. همان

۱۷. مقاله‌ی «از نماد انتقام نصرالله تا زبان بدن ترامپ»، نوشته‌ی

سیدمازیار میر، ۲۲ دی ۱۳۹۸، پایگاه خبری قدس؛ کد خبر: ۶۸۷۶۱۳



زندگی اش به سر می برد، تا قبل از سال ۲۰۰۶ که تقریباً همه‌ی سخنرانی‌ها در فضای باز و در حضور عینی مخاطبان بود، حرکت دست - به خصوص در هنگام صحبت از مفاهیم مبنایی و عمیق حماسی - بسیار تکرار می شد. این حرکت‌ها بعد از سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۶ با تغییر فضای سخنرانی و کاهش ارتباط مستقیم با مخاطب، کاهش پیدا کرد. هرچند ممکن است این تغییرات به علت افزایش سن یا احیاناً بیماری رماتیسم اثری سیدحسن بوده باشد، حرکت دست از محور کتف به محور آرنج منتقل شد اما همچنان کارکرد خود را داشته است. استفاده از دست و انگشت سیاه برای نشان دادن این امر در سال‌های ابتدایی دبیرکلی سیدحسن بسیار بیشتر بوده و با حرکت بیشتری انجام می شده است. هماهنگی کامل حرکت دست با لحن و محتوای سخنان، بازتابی از صداقت درونی و قاطعیت شخصیتی او است. زبان بدن وی نشان می دهد که از حضور میان مردم، هیچ گونه هراس یا تردیدی ندارد. بالا و پایین رفتن دست و تغییر حالت چهره، با تمرکز روی چشم‌ها و گونه‌ها، نشان دهنده‌ی اعتماد به نفس و صداقت و باور عمیق او به آن چیزی است که بر زبان می آورد.

◆ اطمینان درونی و آرامش

یکی دیگر از ویژگی‌های سخنرانی‌های سیدحسن آرامش و اطمینان درونی است. عده‌ای معتقدند این امر معیار خوبی برای تشخیص صداقت است: «اگر صورت نصرالله را به چهار ربع دایره تقسیم کنیم، این چهار قسمت با همدیگر برابر هستند. یکی از ملاک‌های صداقت و تشخیص دروغ برای ما همین برابر بودن چهار قسمت دایره در صورت است؛ یعنی وقتی صحبت می کند، شما در چشم او این انرژی را حس می کنید.»^{۱۸}

نگاه ثابت و نافذ او نیز حاکی از اصرار بر تحقق وعده‌ها است؛ نشانه‌ای روشن از اطمینان درونی که او را از کسانی که با اضطراب به اطراف می نگرند متمایز می سازد. تکرار حرکت دست‌ها، بالا بردن انگشت سیاه و هماهنگی چهره و عضلات صورت با این حرکات، در کنار لحن محکم و رنگ طبیعی چهره، تصویری یکپارچه از فردی در موقعیت برتر ترسیم می کند. این حرکت، در عین اینکه تأکید بر موضوعی را تداعی می کند، نشانگر تسلط کامل بر فضا و ابتکار عمل در میدان است. ترکیب این نشانه‌های غیرکلامی با گفتار او، اعتماد به نفس، صداقت و احساس قدرتی را منتقل می کند که از شخصیت و باورهای عمیق او سرچشمه می گیرد.

۱۰ افقی برمی گردید

یکی از سخنرانی‌های مشهور سیدحسن نصرالله که تا سال‌های بعد هم مورد توجه قرار گرفت، سخنرانی او بعد از شهادت حاج قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس بود. سیدحسن، در بخشی از آن صحبت، نیروهای آمریکایی حاضر در غرب آسیا و منطقه را مورد خطاب قرار داده بود. او در بخشی از آن صحبت با اشاره‌ی دست گفته بود: «شما عمودی وارد منطقه می شوید، ولی به صورت افقی خارج می شوید.» زبان بدن سیدحسن در این سخنرانی

بسیار قابل تحلیل است؛ برای نمونه، می توان به این مطلب اشاره کرد: «اما زبان بدن سید مقاومت با ترسیم عمودی آمدن ارتش ایالات متحده و افقی بازگشتن شان به وطن، مهم ترین زبان بدنی بود که سید مقاومت از خود خلق نمود و تا ابد باقی گذاشت. آری! سید مقاومت، شیخ حسن نصرالله، با اطمینان حداکثری و با قدرت و درحالی که از آتش و اشتیاق انتقام می لرزید، با شور و اشتیاق فراوان و در زمان‌هایی که به اوج حماسی در سخنرانی خود رسید، این شکل را خلق نمود. سیدحسن نصرالله با زبان بدن متفاوت و متمایز و خاص خود و با بالا بردن انگشتان دست به صورت ثابت در زمان‌های خاص و حماسی شدن در زمان ایراد سخنرانی، این را نشان داد که در مواضع خود کاملاً مصمم و جدی و مطمئن بود.»^{۱۹}

۱۱ سخنرانی‌های روز قدس

سخنرانی‌های سید شهید در روزهای جهانی قدس صرفاً بیان مواضع نبود، بلکه نوعی نقشه‌ی راه برای ملت‌های منطقه به شمار می رفت. او هر بار متناسب با شرایط روز، افکار عمومی را در مسیر مقاومت هدایت می کرد؛ گاهی با هشدار درباره‌ی توطئه‌های دشمن، گاهی با نشان دادن ظرفیت‌های مقاومت و گاهی با پیش بینی آینده‌ای که اندکی بعد محقق می شد. برای نمونه، در ادامه به برخی از این موارد اشاره شده است. البته برای درک انتخاب موضوعات سخنرانی در این سال‌ها و دلیل اهمیت این موضوعات، لازم است که وقایع آن سال و برهه‌ی زمانی مرور شود که به اهمیت این انتخاب برسیم.

از سال ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۴، محور اصلی سخنرانی‌های روز قدس سیدحسن نصرالله ترسیم نقشه‌ی راه مقاومت بود. او در سال

۱۹. مقاله‌ی «زبان بدن شیخ حسن نصرالله»، نوشته‌ی دکتر مازیار میر، ۲۵



۲۰۱۸ اقدام آمریکا برای انتقال سفارت به قدس را توطئه‌ای آشکار علیه فلسطین دانست. در سال ۲۰۱۹ از معادله‌ی بازدارندگی سخن گفت؛ جایی که هر حمله به غزه با پاسخی مستقیم به تل آویو همراه می‌شد.

در طحّ سال‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱، جنگ روایت‌ها و نقش افکار عمومی را برجسته کرد و هشدار داد که تعرّض به قدس می‌تواند جرقه‌ی جنگ منطقه‌ای باشد؛ هشدار می‌کند که در نبرد «شمشیر قدس» به واقعیت پیوست. در سال ۲۰۲۲ بر نقش ایران و فداکاری فلسطینیان تأکید کرد و پیش‌بینی عملیات‌هایی چون «طوفان الاقصی» و «وعده‌ی صادق» را آشکار ساخت. سرانجام، در رمضان ۲۰۲۴، آخرین پیام او دعوتی بود به پایداری، امید و ایستادگی کامل در کنار مقاومت غزه.

۱۲ عملیات اربعین

سیدحسین، بعد از شهادت شهید فؤاد شُکر و عملیات اربعین، در چهارم شهریور ۱۴۰۳، هم‌زمان با روز اربعین سخنرانی می‌کند و در این سخنرانی چند موضوع را مطرح می‌کند؛ از اربعین و زیارت اربعین و تلاش مردم عراق تا توضیحات «عملیات اربعین» و شرح آن و مسائلی مانند این‌ها.

در این سخنرانی وقتی از تشکّر از مردم عراق صحبت می‌کند، حالت نرم‌تر و آرام‌تری در چهره دارد، ابروها بالا می‌روند و چهره آرام می‌گیرد؛ این حالت نشان‌دهنده‌ی قدردانی و تأکید بر جنبه‌ی انسانی است. در این هنگام، لحن و ریتم صدا پایین‌تر و ملایم‌تر می‌شود.

هنگامی که درباره‌ی هدف قرار دادن ساختارها در تل آویو صحبت می‌کند، لبخند کم‌رنگی به چهره دارد که می‌توان آن را معادل همان «خنده‌ی تمسخرآمیز» دانست که تحلیلگران اسرائیلی بر آن تأکید دارند.^{۲۰}

در لحظه‌هایی که درباره‌ی «عملیات اربعین» یا «انتقام ترور فؤاد شُکر» سخن می‌گوید، چهره‌اش جدّی می‌شود و با اخم خفیف و نگاه مستقیم همراه است. این هماهنگی چهره با محتوای تهدیدآمیز، قدرت بیان را افزایش می‌دهد. لحن و ریتم صدا ناگهان بلند، قاطع و کوبشی می‌شود. این تغییر ریتم باعث حفظ توجه مخاطب می‌شود.

در بخش دیگری از صحبت‌ها وقتی معمولاً دست راست را برای تأکید بالا می‌آورد، کف دست راست را باز و به سمت مخاطب نگه می‌دارد یا پایین می‌آورد تا قطعیت کلام را نشان دهد. هنگام اشاره به آمار -۳۰۰ یا ۳۴۰ موشک - حرکت انگشتان برای شمردن یا تأکید بر عددها دیده می‌شود؛ این کار باعث افزایش باورپذیری در مخاطب می‌شود. وقتی از «مرکز موساد» در تل آویو می‌گوید، دست‌ها ممکن است جمع شوند و انگشت اشاره به سمت پایین یا جلو برود؛ این نشانه‌ی تمرکز و تهدید مستقیم است.

۲۰. تحلیلگران اسرائیلی این مدل لبخند سیدحسین را نشانی از قدرت او در برابر اسرائیل دانسته و معتقدند که سید، با این لبخند، آن‌ها

را به سخره می‌گیرد.

مکث‌های طولانی در جملات حسّاس، مثل «ما تصمیم گرفتیم که هدف، عمیق و نزدیک به تل آویو باشد»، پیام را برجسته می‌کند و تسلّط او را بر هدف و تصمیمی که دارد، به‌خوبی به مخاطب منتقل می‌کند.

از نکات قابل توجّه این سخنرانی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ارائه‌ی آمار دقیق فاصله‌هایی که با اهداف اسرائیل در این عملیات وجود داشت؛

تسلّط بر محلّ قرارگیری ساختمان‌ها و حالتی که با اشاره‌های دست و فاصله‌ها نشان می‌داد،^{۲۱} این حس را به مخاطب القاء می‌کرد که او در آن منطقه بوده و جاهایی را که در مورد آن صحبت می‌کند، از نزدیک دیده است؛

استفاده از آمار و داده‌هایی مثل تعداد موشک‌ها و هزینه‌ها، برای اقناع مخاطب مؤثر است؛

در مواردی که به دروغ‌گویی رسانه‌های اسرائیلی و نتانیا‌هو اشاره می‌کند، خنده‌های جدّابی دارد که به‌خوبی این حس را به مخاطب منتقل می‌کند که دشمن هیچ راهی جز دروغ ندارد و ما توانسته‌ایم او را سر جای خود بنشانیم.

۱۳ مشتی از خروار

این‌ها تنها بررسی و مرور سریع بخشی از مواردی بود که مربوط به زبان بدن و تأثیرات رسانه‌ای سیدحسین نصرالله است. به عقیده‌ی نگارنده، بررسی سخنرانی‌ها و کنش‌های عملی سیدحسین در این سال‌ها یک گزینه‌ی جدّاب مطالعاتی برای اهالی رسانه و کسانی است که علاقه‌مند به مباحثی مانند اصول زبان بدن هستند.

۲۱. در اینجا به محلّ قرارگیری زیرساخت مخابراتی اسرائیل اشاره می‌کند.





گفت و گو با حجت الاسلام عاملی درباره‌ی شهید سید حسن نصرالله

به ایرانی‌ها می‌گفت قدر رهبر انقلاب را بدانید

نشریه «مسیر» رسانه‌ی KHAMENEI.IR در ویژه‌نامه‌ی «مسیر نصرالله» در گفت و گو با حجت الاسلام سیدحسن عاملی، نماینده‌ی ولی‌فقیه در استان اردبیل، بخش‌هایی از خاطرات وی از شهید نصرالله و ویژگی‌های شخصیتی این شهید و مقام را بررسی کرده است.

♦ از چه زمانی و چگونه با سیدحسن نصرالله آشنا شدید؟

ما که می‌رفتیم سوریه، با توجه به اینکه مرز باز بود، می‌شد از مرز رد شد و به راحتی از آنجا می‌رفتیم لبنان؛ آن وقت در آنجا از طریق سفارت به محضر آقای سیدحسن نصرالله می‌رسیدیم. یک بار هم در جریان کنگره‌ی محقق کرکی خدمت ایشان رسیدیم که آن را آقای شیخ حسن بغدادی، معاون فرهنگی آقای سیدحسن نصرالله برگزار کرد. من از احفاد محقق کرکی هستم و ایشان جد مادری ما است. محقق کرکی سه دختر داشت؛ یکی را داد به سیدحسن کرکی که پدرجد ما است، یکی را داد به پدر شیخ بهایی و لذا شیخ بهایی هم نوه‌ی دختری ایشان است، یکی را هم داد به پدر محقق داماد که رهبر انقلاب اسلامی از آن نسلند و ایشان هم به محقق کرکی می‌رسند. محقق کرکی یک فقیه بسیار بزرگی است. وقتی که سلطان سلیم مفتی‌ها را آورد برای تکفیر شاه اسماعیل صفوی تا بینی چری‌ها با شاه اسماعیل جنگ کنند. چون بینی چری‌ها فقط به جنگ کفار می‌رفتند و می‌گفتند این کافر نیست که ما با او بجنگیم،

۱. نوادگان





اراده مقاومت

باید مراکز تحقیقاتی مطالعه بکنند که چطور سید حسن چنین اراده‌ای پیدا کرد در برابر اسرائیل. می‌دانست کسی که با اسرائیل درگیر شود، با کل اروپا، با کل آمریکا، با کل ناتو درگیر می‌شود. تکنولوژی آنها همه در خدمت اسرائیل است. آن وقت بتوانی این‌طور درگیر بشوی، به خاک ذلت برسانی، از لبنان بیرونشان کنی.



لذا عصبانیتشان علیه ایشان خیلی بالا بود، چون خودشان تحقیر می‌شدند. من این نکته را برای شما عرض کنم همین الان یکی از علّت‌های ناراحتی کشورهای عربی از ایران این است که ایران در خطّ مقدم مبارزه با اسرائیل است. در نتیجه، عرب‌ها توسری می‌خورند از اینکه به آن‌ها می‌گویند ببینید ایران چه کار کرد و شما چه کار کردید.

گاهی یک کشور عربی به ایران گفته بود ما به شرطی با شما کار می‌کنیم که اصلاً درباره‌ی فلسطین صحبت نکنید؛ شما اصلاً فلسطین را رها کنید، فلسطین یک مشکل عربی است نه مشکل اسلامی! اوّل کسی که فلسطین را مشکل اسلامی کرد حضرت امام بود، چون شعار «عروبة عروبة» که شعار عبدالناصر بود جواب نداد. کلاً ناسیونالیسم برای قضیه‌ی فلسطین جواب نمی‌دهد؛ چرا؟ الان کشورهای عربی عربند، غرّه هم عرب است؛ پس کجا هستند؟ معلوم می‌شود ادّعای ناسیونالیسم دارند، ولی پشت پرده چیزهای دیگری هست. واقعاً اگر می‌خواهی از نژاد خودت و هم‌تبار خودت دفاع کنی، بسم‌الله. بین الان به چه روزگاری افتاده‌اند!

♦ فکر می‌کنید سید حسن نصرالله چه ویژگی‌های دیگری داشت که توانست حزب‌الله را به این مرحله برساند؟

کدام ویژگی‌های شخصیتی ایشان به نظرتان جذّاب بود؟

توحید ایشان خیلی برجسته بود. هرچه داشت از توحید بود؛ یعنی با تمام وجود به این نکته رسیده بود که همه‌کاره خدا است. این ویژگی باعث می‌شد که ترسی نداشته باشد، همه چیز را به خدا واگذار می‌کرد و هر اتفاقی هم می‌افتاد به حساب خدا می‌نوشت. وقتی شما کوتاهی نکردید و اتفاقی افتاد، «اعتصم ب‌الله»، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حضرت زهرا (سلام الله علیها) که خیلی ناراحت بود، گفت «اعتصمی ب‌الله»؛ بنویس به حساب خدا؛ حضرت زهرا فوراً گفت «حسبی الله». ایشان به این نکته رسیده بود.

در کنار توحید، یک تفکّر عرفانی هم داشت. ایران که می‌آمد، محضر آقای بهجت می‌رسید. آن ذائقه‌ی عرفانی خیلی کار می‌کرد، وقتی به میدان حماسه می‌آمد و با حماسه عجین می‌شد. سردار سلیمانی یک عارف بزرگ بود. همه خیال می‌کردند فقط سردار جنگ است، ولی خلوت‌هایی با خدا داشت و یک روح لطیفی داشت. یادم هست که در دفتر معاونت بین‌الملل رهبری درباره‌ی یک کشور بحث می‌کردیم. حدود ده پانزده دستگاه بودند، سردار سلیمانی هم آنجا بود. ایشان پیشنهادی دادند درباره‌ی آن کشور، من هم خلافتش را گفتم. گفتم آن جواب نمی‌دهد، چون این مشکلات پیدا می‌شود و باید این‌طور وارد بشویم. بالاخره ایشان گفتند، من گفتم و آخر سر هم فرمایش آقای سردار سلیمانی تصویب شد. وقتی از جلسه بیرون آمدیم، دیدم دستی روی شانه‌ی من قرار گرفت؛ برگشتم دیدم سردار سلیمانی است. گفت آقا سیّد! ما نوکر اولاد زهرا هستیم. یعنی آن قدر حسّاس بود که مبادا دل کسی بشکند. این نشان می‌دهد که با خدا خیلی خلوت‌ها دارد و معامله‌های خاصّی دارد. سید حسن نصرالله هم همین‌طور بود؛ از نظر عبودیت و معرفت، انسان جامعی بود.

یک خصوصیت بسیار ویژه‌ی ایشان که واقعاً حیرت‌آور بود، این بود که تقیّد به ولایت فقیه و اطاعت از ولایت فقیه

آن مفتی‌ها را آوردند تا تکفیر بکنند شاه اسماعیل را. شاه اسماعیل هم مجبور شد علمای لبنان را بیاورد اینجا که ما هم از آن جهت عاملی هستیم.

یک کنگره‌ی بسیار باعظمتی بود. جناب آقای سیّد هاشم صفی‌الدّین هم سخنرانی خیلی خوبی داشتند و پیام بسیار مبارکی را هم از سید حسن نصرالله خواندند. میهمانانی که از ایران رفتیم، حدود پنج شش نفر بودیم که محضر ایشان رسیدیم. هر وقت هم محضر ایشان می‌رسیدیم، حدّاقل پنج ساعت قطعی بود؛ هم مفصل صحبت می‌کردیم و هم شام خدمتشان بودیم.

یک نکته‌ای را عرض کنم. من بعد از شهادت سید حسن نصرالله معنی آیه‌ی «وَالْحَقُّنِ بِالصَّالِحِينَ» را فهمیدم. آن قدر جاذبه‌اش بالا بود، اصلاً غیر قابل وصف بود. هر کس هر چقدر هم توصیف بکند، جای درک حضوری را نمی‌گیرد. چقدر انسان باید بزرگ باشد، باعظمت باشد، روحش بزرگ باشد، فکرش بزرگ باشد، مرامش بزرگ باشد، مقصدش بزرگ باشد، اراده‌اش بزرگ باشد! به نظرم مراکز تحقیقاتی باید مطالعه بکنند که چطور این آقا چنین اراده‌ای در برابر اسرائیل پیدا کرد. ایشان می‌دانست کسی که با اسرائیل درگیر شود، با کلّ اروپا، با کلّ آمریکا، با کلّ ناتو درگیر می‌شود و تکنولوژی آن‌ها همه در خدمت اسرائیل است؛ آن وقت بتوانی این‌طور درگیر بشوی، آن‌ها را به خاک ذلت برسانی و از لبنان بیرونشان کنی! ایشان سال ۲۰۰۰ اسرائیل را از لبنان بیرون کردند. آن زمان، پادشاه عربستان گفت «ما هذا؟» یک زمانی هم به سید حسن نصرالله گفت «ما هذه المؤامرة؟» این ماجراجویی چیست که شما می‌کنید؟ ایشان گفت ما سال ۲۰۰۰ ماجراجویی کردیم و اسرائیل را بیرون ریختیم؛ اگر شما هم می‌توانید، از این ماجراجویی‌ها بکنید.

به او هم فحش می‌دادند که بالاخره صفوی است، روحانی صفوی است، شیعه‌ی صفوی است و از این حرف‌ها! ولی واقعاً هیبت مسلمان‌ها بود، هیبت عرب‌ها بود و جایگاه بسیار ویژه‌ای بین عرب‌ها پیدا کرده بود. جوانان عرب او را الگو کرده بودند، چون الگو ندارند. کلّ عرب را الان به هم بریزی، نمی‌توانی کسی را پیدا کنی که یک جوان عربی بگوید این الگوی من است؛ اصلاً و ابداً نمی‌توانی پیدا کنی. ایشان آبروی عرب‌ها را هم حفظ کرده بود، آبروی شیعه را هم حفظ کرده بود. تجلّی فکرش کربلا بود؛ خودش هم می‌گفت «نحن ابناء الحسين». واقعاً فرزند حسین بود؛ هم از جهت معنوی و هم از جهت فکری و هم از جهت جسمی.

علمای اهل سنت هم - غیر از وهّابی‌ها - همه مریدش بودند؛ می‌آمدند محضرش و ارادت خاصّی به او داشتند. یک روزی می‌گفت یکی از علمای بزرگ اهل سنت آمد پیش من و گفت فلانی! ما دو امپراتوری داشتیم؛ یک امپراتوری بنی‌عبّاس بود و یکی هم بنی‌امیه؛ پایتخت بنی‌عبّاس بغداد است، پایتخت بنی‌امیه دمشق است که هر دو را از ما گرفتید.

در هر صورت، جایگاه بسیار ویژه‌ای داشت و عظمت روحی ایشان باعث می‌شد که پادشاهان عربی تحقیر بشوند؛



مقیدتر از ایرانی‌ها

سید حسن می‌گفت: ما از شما ایرانی‌ها بیشتر تبعیت از ولایت فقیه داریم. می‌گفت: آقا یک حرفی بزند تا شما بخواهید عمل بکنید، اما ما بالاتر از آن هستیم. اگر بدانیم که آقا در دلش چه می‌گذرد، مقید هستیم به آن عمل بکنیم، ولو اظهار هم نکنند.

داشت. اولاً به ولایت فقیه معتقد بود. یک جمله‌ی جالبی هم داشت. در لبنان، دشمنانش می‌گفتند تو مرتزقه‌ی ولایت فقیه هستی؛ یعنی جیره‌خوار ولایت فقیه ایران هستی. ایشان می‌گفت ولایت فقیه ایرانی نیست، لبنانی است، بعداً علمای ایران روی آن کار کردند. چون اول کسی که به طور مبسوط این نظر را عملیاتی کرد، محقق کرکی از لبنان است. آن زمان که ایشان آمد در ایران، شاه‌طهماسب رسماً اعلام کرد که حکومت مال محقق کرکی است و من به نیابت از ایشان دارم کار می‌کنم. بله، ایشان در این باب آن‌قدر عجیب بود و درست هم ادعا می‌کرد. می‌گفت ما از شما ایرانی‌ها بیشتر تبعیت از ولایت فقیه داریم. می‌گفت آقا باید یک حرفی بزند تا شما بخواهید عمل بکنید، اما ما بالاتر از آن هستیم؛ اگر بدانیم که آقا در دلش چه می‌گذرد، مقید هستیم به آن عمل بکنیم، ولو اظهار هم نکنند.

بعد، یک مثالی را مفضلاً برای من نقل کردند. زمانی یک رئیس‌جمهوری در یک کشوری ساقط شد، ایشان می‌گفت این خیلی کم‌لطفی کرده بود به حزب‌الله، ما خوشحال شدیم. می‌گفت چند روز گذشت، سردار سلیمانی آمد لبنان، ما قصه را گفتیم؛ گفتیم ما خیلی خوشحال شدیم و قضیه این طور بود. ایشان رفت ایران، بعد از مدتی آمد؛ اعضای حزب‌الله همه نشسته بودیم، گفت من این قصه را به آقا گفتم، آقا گفت خیر، من با سقوط آن آقا مخالف بودم و آن روزی که او سقوط کرد، آن شب من خوابیدم. تا این را گفت، سردار سلیمانی دید همه‌ی ما گریه می‌کنیم! گفت چرا گریه می‌کنید؟ من که چیزی نگفتم. همه گفتیم ما گریه می‌کنیم از اینکه شبی که مولای ما و رهبر ما ناراحت بود، ما خوشحال بودیم!

واقعاً اگر بانصاف حرف بزنیم، در ایران چنین اطاعتی با این عمق نداریم. این نشان می‌دهد که از جهت فکری، منظومه‌ی فکری این‌ها واقعاً علمی و برهانی بود و از سر یقین به این مطلب رسیده بودند. این برای ما خیلی جالب بود. ♦ خیلی کم به این بُعد علمی و عرفانی سید حسن پرداخته شده و همه فکر می‌کنند ایشان صرفاً یک رهبر نظامی یا سیاسی است. در این زمینه، باز هم خاطره‌ای دارید؟

این جور افراد خودشان را در آن عرصه نشان نمی‌دهند، چون ریا می‌شود؛ اما از صحبت‌هایشان هم معلوم بود، از دعاهایشان و از نجواهایشان معلوم بود که واقعاً در آن عرصه کار کرده. خیلی مؤدب بود؛ یعنی سر سوزنی شما منیت در ایشان نمی‌دیدید. کسی که این قدر توانسته تشخصات و تعینات را کنار بزند، معلوم می‌شود خیلی ریاضت دیده، خیلی خلوت‌های خاصی داشته و دستورالعمل‌های عرفانی زیادی را عمل کرده.

در یکی از سخنرانی‌هایشان می‌گویند ما حتی وقتی در محاصره بودیم، ناظر به این آیه‌ی «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»،^۳ می‌گفتیم دشمنمان در محاصره است؛ یعنی همین الان هم که ما ظاهراً در محاصره‌ایم، ولی به واسطه‌ی آن آیه نگاهیتمان این بود که واقعاً دشمن در محاصره است.

بله، ایشان به این آیه رسیده بودند، درحالی‌که شاید خیلی‌ها به‌زبان این آیه را بخوانند. «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ

۳. سوره فتح، آیه ۴

سید حسن نصرالله در
حساس‌ترین عرصه‌ی
جنگ تترسید و نرفت جای
دیگر؛ می‌توانست
بیاید ایران و بماند، اما
ملتش را ترک نکرد و
آنجا ماند.





قدرت خطابه

خدا یک بیان و خطابه‌ی حماسی به سید حسن داده بود. کاری می‌کرد که بی‌اختیار مخاطب بلند می‌شد و ابراز احساسات می‌کرد. این بزرگوار در تمام سخنانش شجاعت، جرأت، قدرت و امید موج می‌زد. جوری حرف می‌زد که اسرائیلی‌ها هم باور داشتند اگر وعده‌ای داد یا تهدیدی کرد، آن را عملیاتی می‌کند.



ما آینده نداریم. اولاً یک کشور بزرگ نباید باشد. دیدید که سودان را تجزیه کردند، فردای تجزیه هم اسرائیل نشست در سودان جنوبی که چاه‌های نفت سودان آنجا است. اعتقادشان این است که در منطقه هیچ قدرت فائق نباید شکل بگیرد. الان هم از جهت ایران، بیش از حد عصبانی‌اند؛ چرا؟ چون ایران توانست در برابر این‌ها مقاومت بکند و این‌ها را گوشمالی هم بدهد. اعتقاد اروپا و آمریکا این است که حتماً باید کاری بکنیم که خاورمیانه یک رهبر داشته باشد، آن هم اسرائیل.

حالا هر جا را نگاه کنید همین‌طور است؛ مصر به شدت در قرض است و بانک جهانی کاری کرده که اصلاً نمی‌تواند تکان بخورد، اردن هم که هیچ، سوریه هم که الان دیگر برای خودشان است و جولان می‌دهند، وضعیت کشورهای خلیج فارس را هم که ملاحظه می‌کنید. بنابراین، از همه جا خاطرشان جمع بود. ناگهان دیدند در نزدیکی‌شان حزب‌الله درست شد. آن‌ها خواستند او را از بین ببرند، اما چندین بار شکست سختی خوردند. در نتیجه، آن‌ها بسیار عصبانی و ناراحت شدند، مخصوصاً وقتی که ایشان به کمک غرّه آمد.

از این جهت، سیدحسن نصرالله خدمتی بسیار استثنایی کرد. می‌دانید که فقط دو گروه این کار را کردند: یکی انصارالله یمن و یکی هم حزب‌الله؛ این‌ها به خاطر کشور دیگری خودشان را به مخاطره انداختند. الان می‌بینید که می‌روند یمنی‌ها را بمباران می‌کنند. واقعاً یمن شاهکار کرده است، حزب‌الله هم همین‌طور.

حزب‌الله اسرائیل را مستأصل کرد و مهاجرت آن قدر زیاد شد که مثلاً از حدود شصت کیلومتری مرز، جمعیت زیادی جابه‌جا شدند و افتادند دست نتانیاهو تا این بازی‌ها را بکند، در زمانی که سیدحسن نصرالله زنده بود. یک‌دفعه دیدند که او سلاح‌هایی آماده کرده بود. ایشان آینده‌نگری داشت، همچنان که رهبر انقلاب اسلامی آینده‌نگری داشت و دستور داد که تا بُرد دو هزار کیلومتر، موشک درست شود. اگر ما بُرد دو هزار نداشتیم، اسرائیل حمله می‌کرد ما را شخم می‌زد، حتماً خون راه می‌افتاد و افتضاح می‌شد. این بزرگ‌ترین خصوصیت برای یک رهبر آرمانی است که آینده‌نگری داشته باشد. سیدحسن نصرالله این‌طور بود. هر سلاخی را که یکی یکی ظاهر می‌شد، اسرائیل می‌دید و فغان می‌کرد که «ای داد بیداد! بیخ گوش ما یک قدرت بسیار بزرگ و یک شیر عجیبی خوابیده بود»؛ لذا وحشت داشتند و می‌خواستند که بالاخره این را از بین ببرند. این همه بمب با این وضع نشان می‌دهد که وحشتشان چقدر بالا بود.

و بالاخره آن بزرگوار هم در آن حساس‌ترین عرصه‌ی جنگ نترسید و نفرت جای دیگر؛ می‌توانست بیاید ایران و بماند، اما ملتش را ترک نکرد و آنجا ماند. ایشان روحیه‌ی بسیار عجیبی از خودش نشان داد. بعد از ماجرای پیجرها، بعضی از اصحابش یا کور شدند یا قطع عضو شدند. آنجا تعصبشان آن قدر عمیق بود. نشان می‌دهد که این شخصیت، شخصیتی عاطفی است، بی‌خیال نیست، بلکه خودش را فدا کرده بود برای عزت امت خود.

♦ به نظر شما بعد از شهادت سیدحسن محور مقاومت و حزب‌الله ضعیف‌تر شد؟

اگر حزب‌الله ضعیف شده بود، چرا می‌گویند سلاحش را تحویل بدهد؟ پس می‌فهمیم که ضعیف نشده است. اگر

الأرض»؛ یعنی همه جا لشکر خدا هست، آن‌ها در احاطه هستند نه ما. واقعاً به این ایمان داشت و لذا واهمه‌ای نداشت، ترسی نداشت، دلهره‌ای نداشت.

♦ مردم آذربایجان چه رابطه‌ای با سیدحسن نصرالله داشتند؟ حالا چه خود استان آذربایجان و چه کشور آذربایجان و باکو. شما ارتباطاتی در این زمینه داشتید؟

ببینید، ایشان یک شخصیت کاریزماتیک داشتند. خدا یک بیان و خطابه‌ی حماسی به او داده بود. من شخصاً اعتقاد می‌کنم این است که فعلاً در دنیا در خطابه دو نفر سرآمد هستند که یکی شهید شد. اولین کسی که در خطابه سرآمد است رهبر انقلاب اسلامی است. خطابه‌های ایشان واقعاً استثنایی است و هیچ قَلتاتی ۴ در آن نیست. استخدام کلمات، استخدام مفاهیم، شناسایی مخاطب، همه حساب شده است. باید یک خطیب بیاید بررسی بکند که حضرت آقا کجاها تأکید دارند، کجاها تأکید ندارند و با چه تعبیری وارد یک موضوع می‌شوند. ورودشان و خروجشان استثنایی است.

نفر دوم سیدحسن نصرالله بود. کاری می‌کرد که بی‌اختیار مخاطب بلند می‌شد و ابراز احساسات می‌کرد. این در تاریخ خیلی کم است که کسی بتواند کاری بکند مخاطبش از جایش بلند شود و ابراز احساسات بکند. در تمام سخنان این بزرگوار شجاعت، جرئت، قدرت و امید موج می‌زد. جوری حرف می‌زد که اسرائیلی‌ها هم باور داشتند اگر وعده‌ای داد یا تهدیدی کرد، آن را عملیاتی می‌کند. آن قدر خطابه‌اش بالا بود که قلب‌ها را با خطابه تسخیر کرده بود. کشورهای عربی هم چون خطابه عربی بود، تأثیر زیادی می‌گرفتند. فارسی را هم خیلی خوب صحبت می‌کرد؛ گاهی که ما در محضرش بودیم، شروع می‌کرد به فارسی صحبت کردن، خیلی هم خوب. آن خطابه از یک طرف، روح شجاعت از یک طرف، حماسی صحبت کردن از یک طرف، حسینی بودن از یک طرف و شیعه بودن - که موالی اهل بیت بود - از طرف دیگر، همه باعث شده بود که آذری‌های ما هم با چشم بسیار ویژه به ایشان نگاه کنند؛ هم آن طرف و هم این طرف. آن طرف که می‌دانید اسرائیل آنجا غالب است و حکومتشان هرچه توانستند علیه سیدحسن نصرالله تبلیغ کردند. ولی با هر کدام از مردمشان صحبت می‌کردید، مرید تمام عیار سیدحسن نصرالله بودند، او را مؤید من عندالله می‌دانستند و می‌گفتند این کار، کار عادی نیست؛ انگار خدا در هر دوره‌ای دل را ممحّض ۵ می‌کند و آماده می‌کند برای دفاع از دین خودش، و این یکی از آن‌ها است. با این دید به او نگاه می‌کردند. نه تنها ایران، نه تنها آذری‌ها، بلکه در دنیا همه‌ی مسلمان‌ها به او افتخار می‌کردند. دیگر چه عیبی می‌توانستند از او بگیرند؟ چه ایرادی می‌توانستند بر او وارد کنند؟ عزت مسلمانان بود؛ سنگر اول را در برابر اسرائیل گرفته بود که پیشروی نکند.

♦ ایشان چه بلایی سر اسرائیل آورده بود که برای شهادتش هشتاد تن بمب در مکانی محدود ریختند؟

سیاست اسرائیل این است که در منطقه‌ی خاورمیانه هیچ قدرتی فائق بر اسرائیل نباشد؛ می‌گویند در این صورت



شخصیتی آینده‌نگر

سید حسن جامع کار کرده بود. یعنی حزب‌الله را برای آینده آماده کرده بود. مثلاً می‌گفت ما باید پزشکان خوبی داشته باشیم. این‌ها را به ایران اعزام می‌کرد، در دانشگاه‌های ایران عده‌ای پزشکی می‌خواندند، عده‌ای صنایع خاص را می‌خواندند. خیلی آینده‌نگر بود

ضعیف شده بود، دشمن رها می‌کرد و می‌رفت.

♦ سید حسن چه کار کرد که بعد از شهادتش هم حزب‌الله ضعیف نشد؟

یکی از علّت‌هایش کادرسازی بسیار خوب بود؛ یعنی شخصیتش تأثیر خاصی روی فرماندهان گذاشته بود و الان هم انگار از ایشان الهام می‌گیرند. واقعاً کادرسازی خوبی کرده بود، افرادشان هم خیلی مهذب بودند. ایشان جامع کار کرده بود؛ یعنی حزب‌الله را برای آینده آماده کرده بود. مثلاً می‌گفت ما باید پزشکان خوبی داشته باشیم؛ این‌ها را به ایران اعزام می‌کرد و در دانشگاه‌های ایران عده‌ای پزشکی می‌خواندند، عده‌ای صنایع خاص را می‌خواندند. خیلی آینده‌نگر بود؛ هم ایشان و هم سید هاشم صفی‌الدین. مسئولیت اصلی این بخش هم با سید هاشم صفی‌الدین بود که این‌ها را تنظیم و مدیریت کند. این دانشجویان وقتی هم که به ایران می‌آمدند، در دانشگاه‌ها خیلی قاطی فضای دانشجویی ایران نمی‌شدند، بلکه یک فضای خاصّ معنوی برای خودشان داشتند.

یک کار بزرگ دیگر هم کرده بود و آن تبدیل تهدید به فرصت بود. مثلاً وقتی آمریکا بانک‌های لبنان را تحریم کرد، حزب‌الله آمد یک سیستم قرض الحسنه‌ی خیلی وسیعی راه انداخت که با طلا هم کار می‌کردند؛ یعنی طرف طلایش را می‌گذاشت و هرچه وام می‌خواست می‌گرفت. این اقدام آن‌قدر به درد ملت لبنان خورد که یک نظام بانکی مردمی ایجاد شد؛ لذا هم تمکّن مالی پیدا کردند و هم قلب غیرمسلمان‌ها را در لبنان به خاطر این خدمت فتح کردند. این‌ها همه نشان‌دهنده‌ی جامعیت ایشان بود.

♦ ارتباطش با سوریه چگونه بود؟

ایشان به بشّاراسد خیلی مشورت می‌داد، بشّاراسد هم واقعاً به ایشان معتقد بود و اگر پیامی برای رهبر انقلاب اسلامی داشت، از طریق سید حسن نصرالله می‌رساند. دو بار پیش آمد که یک کشور عربی به بشّار گفت «داعش تا بیخ گوشت آمده؛ من داعش را جمع می‌کنم، اقتصادات را درست می‌کنم، تحریمات را برمی‌دارم، فقط به یک شرط: فردا اعلام کن از ایران جدا شدی.» بشّاراسد این موضوع را به سید حسن رسانده بود و ایشان هم به ایران منتقل کرده بود. رهبر انقلاب اسلامی فرموده بودند «خودشان تصمیم بگیرند؛ هرچه تصمیم بگیرند برای ما محترم است.» خود این یک درایت بسیار بزرگ از حضرت آقا بود. بشّاراسد هم عکس سید حسن را روی میزش گذاشته بود که وقتی هیئت از آن کشور آمدند و آن عکس را دیدند، برایشان خیلی سخت بود.

♦ چقدر شخصیت سید حسن نصرالله جذّاب بوده! در عین اینکه سخنران خوبی بود، در عرصه‌ی نظامی و

اجتماعی هم این‌همه فعالیت داشت.

آن‌ها می‌دانستند که ایشان اگر بماند، روزه‌روز پیشرفت می‌کند، مخصوصاً در عرصه‌های نظامی؛ لذا در آینده دیگر حریفش نمی‌شدند. شما این را هم حساب کنید که کشور ما ایران، کشور بسیار بزرگی است. اسرائیل کجا را می‌خواهد بزند؟ کدام زاغه‌ی مهمّات را می‌خواهد هدف بگیرد؟ اگر بیاید غرب ایران مثلاً مراکز موشکی را بزند، از شرق ایران پرتاب

مسیر

فصل هفتم

سید حسن نصرالله

می‌شود. نمی‌تواند حریف بشود؛ کشوری با این وسعت سرزمینی و این شاخصه‌ی قدرت را نمی‌شود به‌راحتی از بین برد. اما یک کشوری مثل لبنان، اولاً کوچک است، ثانیاً افرادی که آنجا جمع شده‌اند از ملّیت‌های مختلفند و همه یک‌دست نیستند؛ مسیحی دارد، غیرمسیحی دارد، دروزی دارد و بعضی‌هایشان هم مخالف ایشان بودند. شاهکار بزرگ سید حسن نصرالله مدیریت این اختلافات بود. اگر اشتباه نکنم، یک جمله‌ای شبیه این داشت که می‌گفت خیلی برای من سخت بود که این‌ها را باید مدیریت کنم. واقعاً خوب مدیریت کرده بود و اتّحاد را در برابر اسرائیل حفظ کرده بود.

اما نظر من این است که شما وقتی سلاح‌های پیشرفته داری، کجا می‌خواهی نگه داری؟ آن هم در یک کشور کوچک که تمامش دست تو نیست، آن هم در برابر اسرائیل، با وجود ماهواره‌هایی که بالای سرت ایستاده‌اند و حتی نوشته‌ی روی یقه‌ات را هم می‌خوانند! زمان جنگ، آواکس‌ها و سوپراتانداردها، این هواپیماهای راداری، بالای سر ما بودند و در هشت سال دفاع مقدّس، کوچک‌ترین تحرّکات ما را به صدّام گزارش می‌دادند. شب‌ها نیروها را با کامیون‌های غذا جابه‌جا می‌کردند که ماهواره‌ها گزارش ندهند. حالا سید حسن نصرالله چه کرده بود که وقتی شلّیک می‌کردند، نقطه‌ی پرتاب معلوم می‌شد که کجا است اما اسرائیل نمی‌توانست حریف شود، حزب‌الله دوباره شلّیک می‌کرد. الان هم می‌بینید موشک‌هایی که از ایران شلّیک می‌شود، بلافاصله جایشان را بمباران می‌کنند. ولی ایشان در لبنان چه تدبیری کرده بود که اسرائیل مستأصل شد و یک قدرت اتمی را درمانده کرده بود؟ این نشان می‌دهد که درایت بسیار بالایی داشته و فکرش بسیار بلند بوده است.

♦ در این دیدارهایی که با سید حسن داشتید، آیا توصیه‌ی خاصی به شما داشتند؟

توصیه‌ی ایشان یک کلمه بود؛ می‌گفت «از طرف من به ایرانی‌ها بگویید قدر رهبر انقلاب اسلامی را بدانند.» این را همیشه می‌گفت.

♦ چه ویژگی دیگری از ایشان برای شما جذّابیت داشت؟

ایشان با همه‌ی مشاغلی که داشت، حقوق خانواده را رعایت کرده بود. معمولاً افراد این‌چنینی فرصت پیدا نمی‌کنند به خانواده‌شان رسیدگی کنند. این کار درستی نیست. ناگهان می‌بینند که فرزند از دست رفته یا دوران هویت‌یابی تمام شده است. هنر این است که انسان حقوق همه را جمع کند. رسول خدا (صلّی الله علیه و آله) فرمود: «جُلوسُ المَرءِ عِنْدَ عِیَالِهِ أَحَبُّ إِلَی اللَّهِ تَعَالٰی مِنْ اِعْتِکَافٍ فِی مَسْجِدٍ هٰذَا»؛ یعنی چند لحظه بنشین با همسرت، بهتر از این است که در مسجدالتّی اعتکاف بکنی. این یک هشدار است؛ یعنی نیاز عاطفی خانواده باید تأمین بشود. ایشان از این جهت هم کاملاً موفق بود. به همین خاطر، می‌بینید که خانواده‌اش بسیار آرمانی هستند. این یک توصیه است؛ هم برای بعضی از متدیّنین که گاهی این را تعطیل می‌کنند، و هم برای بعضی غیرمتدیّنین که آدم حرف‌هایی می‌شنود و تعجّب می‌کند که چطور کسی این‌گونه با خانواده‌ی خودش معامله می‌کند! ان‌شاءالله این درس خوبی برای همه باشد.



متواضع مقتدر

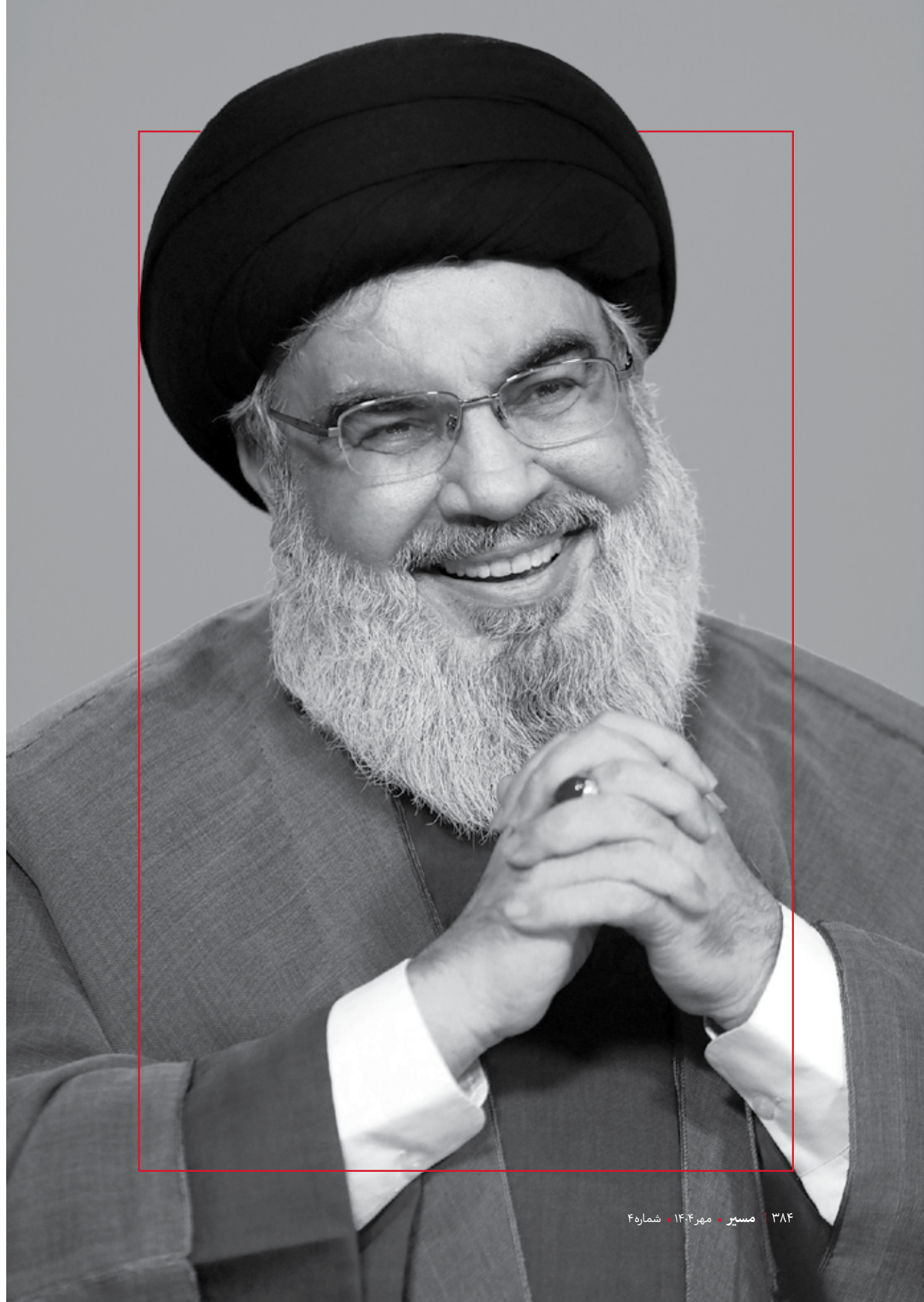
روایتی متفاوت از زندگی سید حسن نصر الله

معرفی سید حسن نصر الله در یادداشت کوتاهی، به سختی جای دادن بحر درون کوزه‌ای است. ابعاد پیچیده‌ی زندگی پرهیجان رهبری که عصاری تمام اعصار عطر و خشم شیعیان جبل است، نشدنی است. به قدر رفع تشنگی چند کلمه‌ای پدید آمد به یاد شرافت و نجابت سایه‌اش؛ نه حتی خودش.

فَجَلَّ وَ جَرَجِيْزُ و نَعْنَاع مَزْرَعَه‌ها را باید خوب می‌شناخت؛ تازه از پلاسیده، جنس را از ناجنس، گیاه را از علف هرز، واقعی را از تقلبی...

سید عبدالکریم یادش می‌داد، دست کوچک بچه‌ی نُهم را از مچ به نرمی می‌گرفت و آن را روی سبزی بلاد می‌کشید؛ نرمی و زبری و مخمل و حریر سبزی‌ها همراه با این توصیه‌ها: فقط لامسه نیست عزیزم؛ چهار حس دیگر؛ تُردی‌اش باید بین دندان‌های حس شود، صدای داخل هندوانه‌ها را باید به خوبی نت‌شناسی کنی، درست ببینی تا رنگ و لعابشان طازج باشد، نه مانده... کودک با ته‌لهجه‌ی صوری والدینش که ته‌مایه قرو فر مسیحی‌های بیروت را به خود گرفته بود، لفظ می‌آمد: «عطر، بو، رایحه پدرکم...» عبدالکریم می‌خندید من به تو می‌گویم: «پسرکم که تو نباید به من بگویی پدرکم...» یعنی تقلید راهگشا نیست، باید دید خودش را می‌یافت...

۱. شهر صور (تبر) در ساحل جنوبی لبنان یکی از کهن‌ترین شهرهای جهان است که از دوران فنیقی‌ها تاکنون به طور پیوسته سکونت داشته است.





پاسخ رده امان نامه دشمن

بارها به اوپیشنهاد امان داده شد که اگر دست از مبارزه با اسرائیل بردارد... اما نه... او بارانی را که بیروت را می شست، گواه گرفت: «فقط وقتی امان نامه را قبول می کنیم که کودکان فلسطینی در امان باشند... اگر چنین نیست... لعنت به شما و امانتان...»



همه حتی ضحاک تل آویو هم می دانست که سید راست می گوید.

و کردار سید همین رفتار را تأیید می کرد؛ تاجایی که میشل عون، رئیس جمهور مسیحی، برایش نوشت: «ما بر سر اهداف ملی و انسانی با هم توافق کردیم... شما یک دوست شریف، یک رهبر استثنایی و یک مبارزه وفادار و شجاع هستید.» در حیات و شهادت... «عظیماً کنت فی حیاتک و عظیماً فی استشهادک...»

و دشمن که جنسی انسانیت سید را می شناخت، حتی به او امان هم داد... نه یک بار... بارها به او پیشنهاد امان داده شد که اگر دست از مبارزه با اسرائیل بردارد... اما نه... او بارانی را که بیروت را می شست، گواه گرفت: «فقط وقتی امان نامه را قبول می کنیم که کودکان فلسطینی در امان باشند... اگر چنین نیست... لعنت به شما و امانتان...»

امان را نپذیرفت تا مرگ را در آغوش بگوید... پدر، سید عبدالکریم، مرگ آگاهی پسر در آخرین دیدار را روایت می کند... «قال لی دع حزنک و صبرک لله و لا تحزن فأنا مشروع شهید...» پسر گفت: «انده و صبرت را به خدا بسپار و غمگین نباش که من پروژه ای برای شهادتم. (در مسیر شهادتم...)»

در بین رهبران بی عمل عربی، این وفای به عهد و صداقت در کردار پسندیده شد. یکی از آن ها نوشت: «عشت شامخا و ذهبت شهیدا شامخا»... سرافراز زیستی و شهید شدی...

و چون در نیت و گفتار و رفتار و حرکت تا سکانس آخر صادق بود، تأثیر سخنانش تکان دهنده بود... بگذار مثالی بزنم و تمام کنم. نقل زیر یکی از آن غریب سید است:

پس از پیروزی در جنگ ۳۳ روزه، بچه های حزب نامه ای برای سید می نویسند و از شجاعت و تدبیر او قدردانی می کنند. سید اما این پیروزی را که وعده صادق می نامد، نتیجه مجاهدت رزمندگان می داند. سید می گوید: «پیام شما را شنیدم. همان طور که شما گفتید، مردان مجاهد خدا در میدان هستید. شما وعده صادق هستید، شما پیروزی نزدیک مابید... شما آزادی اسیران هستید و رهایی سرزمین ما... ای برادران من... شما اصالت تاریخ این ملت هستید. شما عصاره روح این ملتید. شما استواری درختان سرو در کوه های ما هستید و سره زیری خوسه های گندم در دشت هایمان...»

تا آنجا که سید با لحن آرام و مطمئن می گوید:

«بر سرهای شما که مایه سرافرازی همه اید، بوسه می زنم و دستان شما را که بر ماشه رفته است می بوسم... و بر قدم هایتان بوسه می زنم که چون درختی در زمین ریشه دارند، به لرزه نمی افتند و حتی اگر کوه ها به لرزه درآیند، این قدم ها نمی لغزند. ای برادرانم... ای کسانی که جمجمه هایتان را به خدا سپرده اید... خطاب من به شما تشکر از شماست... این شما یید که فرمانده اید و شما یید که بزرگ

در الوان طیف ها و طایفه ها و مذاهب و راه و بیراهه ها آن «دیگری» را باید خود آموخت؛ حس ششم...

گاهی به خود می اندیشید. حتماً اصل صدر و چمران، الدعوه محمدباقر صدر، دروس فرماندهی سیدعباس افسانه ای، حتماً مؤثر بوده در امین العوامی اش و در استمرار سربازی اش در این سال ها... اما پایه در خُصْرِیّة و قواکِهیّة پدر گذاشته شد؛ وقتی باید برای فروش و خرید و قیمت گذاری و مشتری مداری باید هر پنج حس را به کار می انداخت... تا بعد بتواند مسیحی منتقد، اما دلسوز و ملی را از مسیحی فالانژ حيله گر مزدور تمییز دهد. پایه بنا را سید عبدالکریم گذاشته بود... باید خوب هر پنج حس می آزمود... تا آلودگی ها را دریابد...

از همان سال های نوجوانی در محله مسیحی نشین بیروت، به واسطه تجارت کوچک پدرش، تعامل و تعایش با دیگر لبنانی ها را می آموخت. او دریافت بدون حضور همه مردم نمی توان خطر را رفع کرد... نباید با مردم درگیر شد و میوه خوب را باید بتوان، به همه، به انصاف فروخت و سود کرد... این خط متعادل، همیشه در سید روشن بود... او در یک کشور عمیقاً فرقه ای که در آن مناسبات خودی غیرخودی، به شدت فعال بود، چنین می گفت: «متأسفانه در کشور ما همه چیز را طائفه ای کرده اند و سخن از برق شیعیان و برق سنی ها، برق مسیحی ها و برق دروزی هاست. آب هم همین وضعیت را دارد و نفت و گاز و امنیت و دیگر مسائل نیز همین وضعیت را دارند؛ باین حال، آب های لیطانی را همه، چه شیعیان، چه سنی ها، چه مسیحی ها و چه دروزیان می نوشند.»

همین نگاه او را به یک آیکون تبدیل کرد. سعی کرد از این خط منحرف نشود. با آنکه جنوب بیروت در بست در اختیارش بود، به دنبال شیعه سازی نهضت نبود... از همان روزهای اول امین العوامی گفت: «ما در حزب الله، با حماس، جهاد اسلامی، همه نیروهای اسلام گرا و ملی گرای لبنانی و فلسطینی و همه نیروهای زنده در امت عرب و اسلام هم صدا می شویم...» و این را لبنانی به چشمش دید وقتی حزب همه را به یک چشم می دید؛ مخصوصاً در عملیات ناممکن آزادسازی اسرا، اسیر چون لبنانی بود برای سید کافی بود؛ تلاش برای حفظ این شرافت ملی، سید را سید کرد...

سید در مزرعه سیاست تنها یک علف هرز را دشمن می شناخت: اسرائیل. به همین خاطر، مجموعه حزب را تا جایی که می شد، در درون دایره لبنان تعریف می کرد. اگر توفیقی پیدا می شد می گفت: «این پیروزی، پیروزی یک حزب، جنبش و تشکیلات نیست. این رخداد، پیروزی یک فرقه و هزیمت فرقه ای دیگر نیست. کسی که چنین بیندیشد یا چنین بگوید، خطا کار و جاهل است...»

و چند جمله جلوتر:

«مشخصاً حزب الله و مقاومت اسلامی را متواضع تر از همیشه خواهید یافت...»



مایید... شما تاج سرمایید و مایه فخر ملت...»

اما آن واقعه غریب آن بود که جولای آوازه‌خوان، مغنیه مشهور مسیحی پس از جنگ ۳۳ روزه، «برادرانم» سید را تبدیل کرد به «عزیزانم» و با اندکی تغییر نشان داد سید شورانگیزترین و ادیب‌ترین ترانه‌سرای بیروت است... در آهنگ او چنین شنیده می‌شود که به فارسی ترجمه می‌شود، اما عربی‌اش چیز دیگری ست... قلب آدم را از جا می‌کند:

احتیایی... احتیایی... احتیایی...

به پیامتان گوش سپردم...

شما همان گونه که گفتید، مردان خدا در میدان مبارزه هستید...

شما وعده صادقید، شما پیروزی نزدیک مایید...

عزیزانم... عزیزانم...

آزاد کردن اسیران تنها از شما برمی‌آید

آزاد کردن سرزمینمان تنها از شما برمی‌آید

شما جاودانید؛ همچون ریشه‌داری سرو در کوه‌ها

شما سرداران و شرف ملت مایید...

شما سروران ما و تاج سر ما هستید

و این تنها آهنگ جولیا نبود... سید را می‌توان منبع الهام و سرچشمه عاطفی‌ترین کلمه‌ها می‌دانست.

بدون سید، امثال نبیل أبو عبدو و غسان مطر به این کلمه‌های مهیج و شریف نمی‌رسیدند... جولیا در

سرود ضربه‌دار دیگری جوری می‌خواند که گره در گلوی آدم می‌افتد... با ضرب آهنگ الحق سلاحی و أقاوم:

حقیقت سلاح من است...

من بر فراز زخم‌هایم مقاومت خواهم کرد

و بر تو، ای کشور من، من سازش نخواهم کرد

خانه من اینجاست... سرزمین من اینجاست

دریا، دشت، رودخانه از آن ماست

و چگونه می‌توانم در برابر آتش سازش کنم

من مقاومت خواهم کرد...

و این آهنگ‌ها جمعاً صدها میلیون بار در یوتیوب دیده و پسندیده شده است و در شلوغ‌ترین کنسرت‌های

لبنان بارها و بارها در زبان هزاران تماشاچی تکرار شد... تنها جنبه‌ای فرعی و کوتاه از تأثیر سیدی بی‌ظیر است.

این پیروزی، پیروزی یک
حزب، جنبش و تشکیلات
نیست. این رخداد، پیروزی
یک فرقه و هزیمت فرقه‌ای
دیگر نیست. کسی که چنین
بیندیشد یا چنین بگوید،
خطاکار و جاهل است...



در آخرین فصل این شماره ی مسیر، به شکل گیری و تحول حزب الله لبنان میپردازیم؛ جریانی که همزمان با اشغال جنوب لبنان متولد شد و به تدریج به ستون اصلی مقاومت در منطقه بدل گردید. حزب الله از آغاز بر سه محور بنا شد: مبارزه ی مسلحانه با اشغالگران، فعالیتهای اجتماعی در میان مردم و حضور سیاسی در صحنه ی لبنان. این فصل روایت میکند چگونه حزب الله، به رهبری سید حسن نصر الله، از یک گروه نظامی به نهادی مردمی و چندوجهی تبدیل شد و پیوندی پایدار میان مقاومت و زندگی مردم لبنان پدید آورد.

مسیر

فصل هشتم حزب الله لبنان



تمرکز بر جزئیات مؤثر

گفت وگو با سردار علی شمشیری، از اعضای سابق شورای حزب الله

سردار علی شمشیری از سال ۱۳۷۲ به عنوان نماینده‌ای ایرانی در شورای قرار لبنان حضور داشته؛ مردی که هم‌زمان مشاور، پل ارتباطی و ضامن اجرای نظم راهبردی در یکی از پرتلاطم‌ترین عرصه‌های منطقه بود. او می‌گوید آشنایی‌اش با سید حسن نصر الله نتیجه‌ی سال‌ها ارتباط کاری و مأموریت‌های سازمانی بود و نقش ایرانیان در آن شورا صرفاً فنی نبود، بلکه پیوندهای قلبی، تبادل فکری و التزام عملی به رهنمودهای رهبری را تقویت می‌کرد. در این گفت‌وگو، به برخی از مسائل مربوط به حضور ایشان در لبنان پرداخته‌ایم.





♦ آغاز آشنایی شما با سیدالشّهدای مقاومت از همان سال ۱۳۷۲ بود که به لبنان اعزام شدید یا سابقه‌ی

قبلی هم داشتید؟ اصلاً چه شد که به لبنان اعزام شدید؟

من به واسطه‌ی مسئولیتی که در سپاه داشتم، از قبل کم‌وبیش ارتباطات کاری محدودی با شهید نصرالله داشتم. در آن موقع، سیر کاری به این شکل بود که کسانی که قرار بود در لبنان مسئولیتی را به عهده بگیرند، ابتدا مراحل را طی می‌کردند و نهایتاً مصوّبه‌ای را از حضرت آقا می‌گرفتند تا فردی که به محیط پُرتنش و حسّاس لبنان اعزام می‌شود، شناخت جامعی نسبت به آن کشور داشته و از تأثی و پختگی و دقّت برخوردار باشد. در سال ۱۳۷۲، آقای رضایی مرا به لبنان بردند و با سیدحسن نصرالله آشنا کردند. در آنجا یک شورای قرار وجود داشت که متشکل از هفت عضو لبنانی و دو عضو ایرانی بود و تصمیم‌گیری‌های کلان و سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های سالیانه را انجام می‌داد و در شورا تصویب و سپس اجرا می‌شد.

♦ علّت حضوریک فرمانده ایرانی چه بود؟

سال ۱۳۶۱، اسرائیل از جنوب به لبنان حمله کرد و تا رودخانه‌ی لیتانی پیش آمده بود. پس از عملیات بیت‌المقدس و فتح خرمشهر، عده‌ای از برادران سپاه و عده‌ای از اعضای تیپ نوه‌د ارتش به لبنان رفتند و به محض اینکه امام فرمودند «(راه قدس از کربلا می‌گذرد)»، عمده‌ی نیروهای نظامی برگشتند و تعداد محدودی برای کار آموزش و تربیت کادر و پشتیبانی ماندند. لذا این نوع همکاری ستادی ادامه داشت تا دوره‌ی ما رسید.

♦ شما در زمان دبیرکلی شهید نصرالله اعزام شدید؟

بله. حزب‌الله قبل از سیدحسن نصرالله دو دبیرکل دیگر را به خود دیده بود. یکی شیخ طفیلی بود که با مجموعه خیلی هماهنگ نبود و دوران مسئولیتش تقریباً کوتاه بود. بعد، دوره‌ی مسئولیت شهید سیدعبّاس موسوی شروع شد که حدود دو سال طول کشید و صهیونیست‌ها ایشان را همراه با همسر و فرزندش در جنوب لبنان به شهادت رساندند. آقای سیدحسن نصرالله تقریباً یک‌سال و نیم قبل از اینکه من به آنجا بروم، دبیرکل شده بودند. ایشان قبل از آن هم با این مجموعه کار کرده و نقش معاون اجرایی یا رئیس تنفیذ را به عهده داشتند؛ یعنی همین نقشی که آقای سیدهاشم صفی‌الدّین در قبال ایشان داشت. ایشان نزدیک‌ترین شخصیت به شهید سیدعبّاس موسوی بود و بیشترین بارِ مسئولیت در مجموعه‌ی حزب‌الله بر دوش ایشان بود.

♦ قدری بیشتر درباره‌ی جلسات شورای قرار توضیح دهید.

وقتی من خدمت ایشان رسیدم، یک‌سال و نیم از دبیرکلی ایشان می‌گذشت. جلسات شورای قرار در آنجا با جلسات ما در ایران تفاوت داشت. جلسات در ایران بیش از یک‌ساعت و نیم طول نمی‌کشید و مسئولان، قبل و بعد از جلسات، برنامه‌هایی داشتند و اگر هم حرف‌ها به طور کامل منتقل نمی‌شد، معمولاً به دلیل حجم کارها در کشورمان به جمع‌بندی اقلّی نمی‌رسیدیم. البته در دوره‌ی جنگ این اقلّی‌سازی وجود داشت، ولی بعداً به تدریج کم شد. اما وقتی

به آنجا رفتم دیدم الحمدلّله این روحیه‌ای که همه حرف‌هایشان را بزنند و حرف‌های مخالف شنیده بشود، وجود دارد و ما نباید خودمان را در محدوده‌ی زمان زندانی کنیم؛ باید تمام اعضای جلسه به اقلّی برسند و قلباً در آن طرح مشارکت کنند.

♦ معمولاً چه کسانی در آن جلسات شرکت می‌کردند؟

در آن مقطع زمانی، هفت نفر از برادران حزب‌الله بودند: خود شهید نصرالله، شهید سیدهاشم صفی‌الدّین، آقای شیخ نعیم، آقای شیخ یزیک، شهید فؤاد شُکر یا همان حاج محسن، حاج رضوان یا همان شهید عماد مغنّیه، و حاج حسین خلیل. البته در سال‌های بعد، برخی از نمایندگان مجلس مثل آقای محمّد رعد ابوحسن هم شرکت می‌کردند، اما آن زمان اعضای شورای قرار هفت نفر بودند، به اضافه‌ی دو نفر ایرانی که یکی حاج آقای اختری بود که نماینده‌ی رهبری و سفیر ایران در سوریه بودند و دیگری هم یکی از فرماندهان سپاه بود به اقتضای کسانی که آنجا بودند.

♦ علّت طولانی شدن جلسات شورای قرار چه بود؟

یکی به خاطر اینکه آقای سیدحسن معتقد بود باید تمام پیامدهای کوتاه‌مدّت، میان‌مدّت و درازمدّت تصمیماتی که گرفته می‌شود بررسی شود. صحنه‌ی لبنان صحنه‌ی بسیار پیچیده‌ای است. رئیس‌جمهور مسیحی مارونی، نخست‌وزیر سنی، رئیس مجلس شیعه؛ خود شیعیان شامل اَمل و حزب‌الله، مجموعه‌ی اهل سَنّت دارای طیف‌های مختلف؛ همین‌طور مسیحیت و دروزی‌ها. لبنان کشوری با وسعت ۱۰۴۰۰ کیلومتر مربع، اما با تنوّع فرهنگی فوق‌العاده فراوان است. دانشگاه تهران ما در سال ۱۳۱۳ تأسیس می‌شود، اما دانشگاه آمریکایی بیروت ۷۵ سال قبل از آن تأسیس شده؛ چرا؟ چون به استعدادها و زمینه‌های آنجا توجه شد و آنجا مرکز تربیت مدیران حوزه‌ی خاورمیانه شد. به جای اینکه آدم‌ها را به غرب ببرند، یک دانشگاه غربی را در بیروت ایجاد کردند. بسیاری از شخصیت‌های کشور ما، هم ارزشی‌ها و هم خبیث‌هایی مانند هویدا، در دانشگاه آمریکایی بیروت تربیت شدند. هویدا بعد از آن در ایران نخست‌وزیر شد و سرسپردگی خود را به آمریکا نشان داد.

بنابراین، صحنه‌ی لبنان صحنه‌ی فوق‌العاده پیچیده، پُرمُتغیّر، پُرتشنّج و تأثیرگذار بر روی کلّ منطقه است و لذا اشاره کردم که با وجود وسعت کم و جمعیت محدود، بسیار تأثیرگذار است و در نتیجه، هر تصمیمی که می‌گیریم

پس از عملیات
بیت المقدس
و فتح خرمشهر
عده‌ای از برادران
سپاه و عده‌ای
از اعضای تیپ
نوه‌د ارتش به
لبنان رفتند و به
محض اینکه امام
فرمودند راه قدس
از کربلا می‌گذرد،
عمده نیروهای
نظامی برگشتند و
تعداد محدودی
برای کار آموزش
و تربیت کادر و
پشتیبانی ماندند



اهمیت حزب الله در جهان

شورای قرار هر سال یک بار و گاهی اوقات ۹ ماه یا شش ماه یک بار خدمت مقام معظم رهبری می‌رسید گزارش می‌داد و رهنمود می‌گرفت. حضرت آقا می‌فرمودند: در اهمیت حزب الله همین قدر بس که غربی‌ها مجبورند حداقل روزی چند بار اسم این مجموعه را بیاورند

باید ببینیم روی مسیحی‌ها چه تأثیری می‌گذارد، سّی‌ها چه فکری می‌کنند، شیعیان چه قضاوتی دارند، چون این‌ها وابستگی‌های عمیقی با کشورهای خارجی دارند؛ مثلاً اهل سُنّت با سعودی‌ها مرتبط هستند، مسیحی‌ها هم وابستگی شدید به فرانسوی‌ها دارند. به همین دلیل هم شورای قرار در تصمیم‌گیری‌هایش باید به طیف‌های مختلف داخل لبنان و رژیم صهیونیستی فکر می‌کرد و می‌دانست پیامد تصمیماتش روی تک‌تک این‌ها چه خواهد بود و چه عکس‌العملی نشان خواهند داد؛ یعنی واقعاً تمام ابعاد قضیه با حوصله و دقّت کافی بررسی می‌شد و به همین دلیل هم بود که حزب الله سال به سال قد می‌کشید و رشد می‌کرد و سطوح تأثیرگذاری‌اش بیشتر می‌شد. نتیجه‌ی چنین تدابیری بود که وقتی رژیم صهیونیستی در خصوص ۱۳ نقطه‌ی اختلاف مرزی با لبنان، به دولت این کشور پیشنهاد داد که ۱۲ مورد از این ۱۳ مورد طبق حرف شما و تنها یک نقطه به خواسته‌ی ما باشد، مقامات لبنانی نظر مقاومت را پذیرفتند و حتی همین خواسته‌ی صهیونیست‌ها را هم قبول نکردند.

♦ گاهی خبر دیدار این شورا با مقام معظم رهبری منتشر می‌شد؛ این دیدارها چگونه بود؟

شورای قرار هر سال یک بار و گاهی اوقات نُه ماه یا شش ماه یک بار خدمت مقام معظم رهبری می‌رسید، گزارش می‌داد و رهنمود می‌گرفت. حضرت آقا می‌فرمودند در اهقیّت حزب الله همین قدر بس که غربی‌ها مجبورند حداقل روزی چند بار اسم این مجموعه را بیاورند. لذا تأثیرگذاری حزب الله محدود به لبنان نبوده و نیست و واقعاً روی وضعیّت منطقه تأثیر دارد. همان‌طور که دیدیم، لبنان عملاً به صحنه‌ی جبهه‌ی مقاومت تبدیل شد و تأثیرگذاری از محدوده‌ی ۱۰۴۰۰ کیلومتر مرّبع به ۲۷ هزار کیلومتر مرّبع تا سرزمین‌های اشغالی کشیده شد و این خطّ‌مشی‌ای که سیّد برقرار کرد، تقریباً خطّ سازش را در مجموعه‌ی فلسطین اشغالی کور کرد و منجر به ایجاد مجموعه‌هایی چون حماس و جهاد اسلامی شد. این‌ها همه متأثر از مشی و منشی بود که سیّدحسن با دیگران تعامل می‌کرد و مسئله را برای این‌ها جا انداخت که مسیر عزّت و آزادسازی سرزمین‌ها مسیر مقاومت است و مسیر سازش مسیر سقوط است. این مسئله در آنجا زیاد گفته می‌شد و به بیانات حضرت امام و مقام معظم رهبری زیاد تمسّک می‌شد و انسان می‌دید که واقعاً اعتقاد قلبی و التزام حقیقی به بیانات حضرت امام و مقام معظم رهبری وجود دارد. ♦ شما از یک سواز جلسات مباحثه‌ی اقناعی سخن گفتید و از سوی دیگر التزام به منویّات رهبری که از تهران برسد؛ این‌ها چگونه قابل جمع هستند؟

حزب الله خطوط کار خودش را عاشقانه ترسیم می‌کرد. مثلاً اگر روزی امام فرموده بود که «(راه قدس از کربلا می‌گذرد)» یا «(آزادی فلسطین با مذاکره میسر نیست، بلکه با مسلسل‌های مِتّکی بر ایمان ممکن است)»، این خطوط کلّی را از امام و یا مقام معظم رهبری می‌گرفتند و خودشان در منطقه بومی‌سازی و طبق آن عمل می‌کردند. آن‌ها چون بستر آماده‌ای داشتند و خودشان هم آدم‌های رشدیافته و کمال‌یافته‌ای بودند، نیاز نبود دستور بگیرند؛ مثلاً در جنگ‌های سی‌وسه‌روزه و پس از آن، خود سیّدحسن تصمیم می‌گرفت و ما همه مشاور بودیم.

مسیر

فصل هشتم

حزب الله لبنان

♦ سپاه در آنجا به معنای واقعی مستشار است؟

بله، در مقام مشاورِی که پیوند قلبی و دلی بسیار بسیار بالایی با حزب الله داشت. آقای سیّدحسن نصر الله (رضوان الله تعالی علیه) سال‌ها قبل در سخنرانی‌هایش می‌گفت تفاوت پذیرش ولایت فقیه توسط ما با ولایتی که کفّار بر برخی از مسلمین دارند، این است که عزّت و حرمت و سیادت ما هیچ خدشه‌ای پیدا نکرده و بلکه روزه‌روز هم افزایش پیدا کرده، امّا ولایتی که بعضی از مرتجعین منطقه پذیرفته‌اند، آن‌ها را به یک عبد ذلیل ضعیف تبدیل کرده است. دیدید آن عبارتی که آن رئیس‌جمهور نفهم برای آن کشور اسلامی به کار برد ـ که این‌ها گاو شیرده هستند ـ چقدر زنده بود! این را مقایسه کنید با برخورد امام. سال اوّلی که سیّدحسن نصر الله همراه با شهید سیّدعبّاس و نبیل قاووق و عده‌ای دیگر خدمت امام رسیدند، امام در همان جلسه‌ی اوّل، اذن اخذ و جوهات را به سیّدحسن که آن موقع یک جوان بیست‌ویک‌ساله بود دادند. امام عزّت و احترام فراوانی برای آن‌ها قائل شدند، به طوری که آن جلسه برای آن‌ها تبدیل به یک جلسه‌ی تاریخی شیرین ماندگار شد. من در جلساتی که این‌ها خدمت حضرت آقا می‌رسیدند حضور داشتم و می‌دیدم که ایشان چقدر پدرا نه، مهربانانه و دوستانه با این‌ها برخورد می‌کنند. این‌ها به معنای واقعی مجذوب امام هستند و اگر ادّعا کنیم که آن‌ها در اجرای تدابیر حضرت امام و مقام معظم رهبری از ما جدّی‌تر بودند، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

سیّدحسن با تمام وجود مطالب را می‌گرفت و بادقّت گوش می‌داد. امکان نداشت که آقا سخنرانی کنند و ایشان حداقل دوباره به آن گوش نکرده و نکات مهم را یادداشت نکرده و به مطالب مسلّط نشده باشد. ایشان نکات برجسته‌ی سخنرانی‌های حضرت آقا را یادداشت می‌کرد و فردای آن روز در شورای قرار مطرح می‌کرد. ما که خدمت سیّدحسن بودیم، این نکات را بعینه مشاهده می‌کردیم.

♦ تعامل با شما در جلسات چگونه بود؟

همه‌ی برادرانی که به آنجا می‌رفتند، از همان ابتدا جذب خُلُق نیکو و رفتار کریمانه و احترامی که ایشان به افراد می‌گذاشت می‌شدند و نوعی ارتباط قلبی تنگاتنگ با ایشان پیدا می‌کردند. سوای بحث‌های ساختاری یا سازمانی، هر وقت هم که جلسه‌ای تشکیل نمی‌شد، ما به بهانه‌ای می‌رفتیم و چند دقیقه‌ای با ایشان صحبت می‌کردیم و نمی‌گذاشتیم فاصله‌ی زمانی زیاد شود؛ یعنی این قدر قلوب به هم نزدیک و ارتباط‌ها معنوی و روحی شده بود.

♦ این تعاملات در سطوح خارج از هسته‌ی میدانی مقاومت و مثلاً با علما هم وجود داشت؟

می‌دانید که سیّدحسن در مقطعی در نجف و سپس در قم درس خواندند و سپس بنا به ضرورت به لبنان رفتند و مستقر شدند. لذا ایشان پیوند بسیار مستحکمی با علمای ما، به‌خصوص کسانی که مشی عرفانی و اخلاقی داشتند، برقرار کرده بودند. با اینکه دوره‌ی تحصیل ایشان در قم کوتاه بود، از محضر آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله احمدی میانجی و آقای سیّدجعفر مرتضی‌عاملی ـ که حدود سی سال در ایران بود و تاریخ‌دان و آدم بسیار مظلّعی بود و تاریخ

اسلام را با دقت‌ها و ظرافت‌های مستند و دقیق می‌دانست - استفاده کرد. سید به حضرت امام و مقام معظم رهبری علاقه‌ی ویژه داشت و از علمای قم تأثیرات مستمر می‌گرفت و با آن‌ها ارتباطات خوبی داشت.

در مقطعی که سردار صفوی فرمانده سپاه بودند، من به ایشان گفتم که آقای سیدحسن از اینکه بعضی از علما به لبنان بروند و چند روزی در آنجا باشند و با دوستان حزب‌الله بحث‌هایی داشته باشند استقبال می‌کند. ایشان پرسیدند چه کسی آمادگی دارد، گفتم من با آقای مصباح صحبت کرده‌ام و ایشان اعلام آمادگی کرده‌اند. به‌هرحال، من و آقای مصباح حدود ده روز به لبنان رفتیم و ایشان جلسات مفصلی با خود سیدحسن نصرالله داشتند و بسیاری از مسائل اعتقادی را هم دو ساعت صبح و سه ساعت بعدازظهر برای بدنه‌ی حزب‌الله تشریح کردند که نوارهای آن‌ها هست و استفاده می‌کنند.

در مقاطعی هم که به ایران تشریف می‌آوردند، حتماً این ملاقات‌ها را انجام می‌دادند. یادم هست که در سال ۱۳۷۹ یا ۱۳۸۰، ایشان تماس گرفتند و گفتند که فلانی! من دارم می‌آیم، هماهنگ کن که با آیت‌الله بهاء‌الدینی ملاقاتی داشته باشم. من دو سه هفته قبلش خدمت آقای بهاء‌الدینی رفته بودم و ایشان به‌شدت بیمار بودند. من از دکتر عین‌اللهی در بیمارستان بقیة‌الله خواستم که برای عیادت آیت‌الله بهاء‌الدینی برویم. در همان ملاقات، از آیت‌الله انصاری شیرازی هم عیادت کردیم. من رفتم و دیدم آیت‌الله بهاء‌الدینی واقعاً کشش ندارند و به اصطلاح شکسته شده‌اند. به سیدحسن گفتم که ایشان چنین وضعیتی دارند. سیدحسن پرسید کس دیگری نیست که بتوانیم خدمتشان برویم، گفتم چرا، اگر موافق باشید نزد آیت‌الله کشمیری برویم؛ ایشان گفت که آیت‌الله کشمیری را می‌شناسد و پرسید کجا هستند، گفتم به خاطر بیماری تنفسی به کلاردشت رفته‌اند؛ سیدگفت که حتماً برنامه‌ی دیداری را تنظیم کن. من با پسر آقای کشمیری صحبت کردم و قرار ملاقات گذاشته شد.

♦ یعنی ایشان شناخت قبلی از آیت‌الله کشمیری داشتند؟

اتفاقاً ماجرای جالبی دارد. در مسیر که با سید می‌رفتیم، پرسیدم شما آیت‌الله کشمیری را از کجا می‌شناسید، سید گفت «نزدیکی‌های بیست‌ودوم بهمن ۱۳۵۷ و پیروزی انقلاب اسلامی بود، من و تعدادی از طلاب - از جمله سیدعباس و شیخ نبیل قاووق - در نجف تحرک زیادی داشتیم و به امام علاقه‌مند بودیم؛ مانده بودیم تکلیفمان چیست و چه باید بکنیم، نزد آیت‌الله خویی رفتیم و ایشان گفتند من واقعاً نمی‌دانم چه باید بکنید؛ بعد، خدمت آیت‌الله سیستانی رفتیم و گفتیم که ما طلبه هستیم، در قبال این وضعیت سرگردان شده‌ایم و نمی‌دانیم چه باید بکنیم، ایشان هم گفتند نمی‌دانم. به‌هرحال، با حالت سرگردانی و یأس به حرم حضرت عباس یا امام حسین رفتیم و آیت‌الله کشمیری را دیدیم و از ایشان خواستیم برایمان استخاره بگیرند، به‌هیچ‌وجه هم به ایشان نگفتیم ملتّی ما یا نیتیمان چیست و چرا می‌خواهیم استخاره بگیریم. ایشان فرمودند سریع برگردید بروید لبنان اما در مسیر که دارید می‌روید، برایتان سه حادثه پیش می‌آید که ان‌شاءالله مشکلی ایجاد نخواهد شد.

سیدگفت: به امام علاقه‌مند بودیم و نزدیکی‌های ۲۲ بهمن ۵۷ در نجف تحرک زیادی داشتیم. باحالت سرگردانی و یأس به حرم رفتیم و آیت‌الله کشمیری را دیدیم، ایشان فرمودند: سریع برگردید بروید لبنان



هوشیاری حاج عماد

هوشیاری خیلی بالائی می‌خواهد که دستگاه‌های جاسوسی دنیا ۳۰ سال در تعقیب کسی باشند و نتوانند ردی از او پیدا کنند. حاج عماد فارسی را مثل خود ما حرف می‌زد، طوری که اگر کسی او را نمی‌شناخت، واقعاً فکر می‌کرد ایرانی است.



همکاری کرد، سپس به آمل و پس از آن به حزب‌الله رفت و بالاترین پیوند را با مجموعه سیدحسن داشت و واقعاً یک بازوی میدانی همه‌جانبه برای سیدحسن بود.

ایشان انسان بسیار بزرگ و هوشیاری بود. این هوشیاری خیلی بالایی می‌خواهد که دستگاه‌های جاسوسی دنیا سی سال در تعقیب کسی باشند و نتوانند ردی از او پیدا کنند. حاج عماد فارسی را مثل خود ما حرف می‌زد؛ طوری که اگر کسی او را نمی‌شناخت، واقعاً فکر می‌کرد ایرانی است. از آن مهم‌تر اینکه می‌توانست به لهجه‌های قمی، تهرانی و برخی دیگر از گویش‌ها حرف بزند.

او بسیار به‌موقع و هوشیارانه و بدون ذره‌ای تبلیغات و جنجال، به عنوان یک بازوی بسیار قوی در کنار سید بود. به‌هرحال، هریک از این‌ها مال جایی بودند؛ یکی مال جنوب بود، یکی مال بعلبک و یکی مال بئی‌شیث، با فرهنگ‌ها و روحیات متفاوت. و سید همه‌ی این‌ها را به معنای واقعی مدیریت قلبی می‌کرد، طوری که همه عاشق او بودند، کارآمدی‌شان هم فوق‌العاده بالا بود.

♦ لطفاً یکی از توفیقات کمترشنیده‌شده‌ی حزب‌الله در دوره‌ی سید را بگویید.

پس از جنگ اول و تخلیه‌ی جنوب لبنان، ده درصد خاک لبنان برای حدود هجده سال در تصرف صهیونیست‌ها بود. در نهایت، ضربات پی‌درپی حزب‌الله به آنان باعث شد که شبانه فرار کنند و نتوانند بسیاری از اطلاعاتی را که در کامپیوترهایشان بود، حذف کنند. این مجموعه به دست حزب‌الله افتاد و باعث شد که ده هزار جاسوس در این ده هزار کیلومتر مربع شناسایی شوند که موفقیت بسیار بزرگی برای حزب‌الله بود که توانست این‌ها را شناسایی، عده‌ای را که قابل هدایت بودند، هدایت و با الباقی آن‌ها برخورد کند.

لذا در جنگ سی‌وسه‌روزه می‌بینیم که با آن همه بمباران رژیم صهیونیستی، آن‌ها نتوانستند به اهداف خود برسند. این به دلیل هوشیاری شخصیت‌هایی مثل حاج عماد بود که به محض دریافت اطلاعات، در کمترین زمان ممکن، همه‌ی جابه‌جایی‌ها را انجام می‌دادند. صهیونیست‌ها چون اطلاعاتشان بر آن مبناها بود، هرچا را که بمباران می‌کردند چیزی جز خسارت نصیبشان نمی‌شد.

♦ این در حالی است که بمباران در جنگ سی‌وسه‌روزه بسیار سنگین بود.

بله، خیلی حرف است؛ در ظرف ۳۳ روز ۱۲۰۰ سورتی پرواز، آن هم روی یک منطقه‌ی محدود و نه همه‌ی سرزمین لبنان! اسرائیل به شرق، طرابلس و شمال کاری نداشت؛ در جنوب هم به بخش‌هایی که مسیحی‌ها بودند کاری نداشت؛ فقط روی ضاحیه یا جنوب آتش سنگین می‌ریخت، اما نتیجه نگرفت و شکست فاحشی خورد و در روزهای آخر مجبور شد به آلمانی‌ها بگوید بیایند واسطه بشوند که حزب‌الله آتش بس را بپذیرد.

در جنگ سی‌وسه‌روزه، خط حمایتی غرب نسبت به صهیونیست‌ها فوق‌العاده سنگین بود و هر شب و روز، این‌ها را پشتیبانی می‌کردند - مثل همین حوادثی که اخیراً اتفاق افتاد - ولی صهیونیست‌ها چرا در جنگ سی‌وسه‌روزه

وقتی ایشان این را گفتند، برای ما یقین شد که باید همین مسیر را برویم.

سواری گرفتیم و راه افتادیم. در مسیر، سواری به یکی از دگه‌های حصیری کنار جاده زد و دعوا راه افتاد. ما معطل نشدیم و وسیله‌ی دیگری گرفتیم و خودمان را به فرودگاه بغداد رساندیم. در آنجا احساس کردیم که بعضی‌ها ما را شناسایی کرده‌اند و تصمیم گرفتیم به هر نحوی که شده از دست آن‌ها فرار کنیم. رفتیم دستشویی و لباس‌های طلبگی را درآوردیم و در ساک گذاشتیم و لباس معمولی پوشیدیم و عینک زدیم. مأموری هم که در نوبت قبل قرار بود پاسپورت‌های ما را مهر بزند، عوض شده بود و فرد دیگری به جای او آمده بود که ما را نمی‌شناخت. الحمدلله از این مرحله هم عبور کردیم و سوار هواپیما شدیم. نزدیک فرودگاه بیروت، خلبان اعلام کرد که چرخ‌های هواپیما باز نمی‌شوند؛ همگی نگران و مستأصل به هم نگاه می‌کردیم و همه احساس می‌کردند در آستانه‌ی مرگ قرار دارند. سرانجام، خلبان اعلام کرد که چرخ‌ها باز شدند و ما به سلامت به زمین رسیدیم.»

موقعی که به منزل آقای کشمیری رسیدیم، برای من جالب بود که ایشان در مقابل سید که یک جوان حدوداً چهل‌ساله بود، بلند شدند. ایشان کسالت شدید تنفسی داشتند و این کارشان خیلی برایم عجیب بود. حدود یک ربع با هم حرف زدند، من احساس کردم ممکن است حرف‌های خصوصی داشته باشند و گفتم می‌روم بیرون. حرف‌های آن‌ها حدود ۴۵ دقیقه طول کشید و به تهران برگشتیم. کاملاً معلوم بود که سیدحسن از این جلسه بسیار راضی است و افق‌های جدیدی به روی ایشان گشوده شده است و بسیار بانشاط بود.

♦ این رفت‌وآمدها ایجاد خطر نمی‌کرد؟ دستورالعمل‌های امنیتی چگونه بود؟

یادم هست یک وقتی شورای قرار به ایران تشریف آوردند. من از سیدحسن پرسیدم آیا توفیق دارم امشب میزبان شما باشم، و ایشان پذیرفت. آن شب، شورا برای شام به منزل ما آمدند. پسر من پرسید که من هم می‌توانم بیایم، برایم خیلی جالب است که بیایم و این جلسه را ضبط کنم. من گفتم نمی‌دانم درست است یا نه. او آمد و شروع کرد به ضبط کردن. در این فاصله، حاج عماد رفت کنارش نشست و گفت ابراهیم! اجازه بده من ضبط کنم و دوربین را گرفت، پسر هم خیالش راحت که او دارد ضبط می‌کند. اما حاج عماد، هم قبلی‌ها را پاک کرده بود، هم چیزی ضبط نکرده بود! یعنی تا این حد در مسائل امنیتی و اطلاعاتی دقت داشت که اجازه نمی‌داد کوچک‌ترین تصویر یا فیلمی درز کند.

حاج عماد شخصیت فوق‌العاده‌ای بود. حتماً می‌دانید که غربی‌ها یکی از جاسوس‌هایشان را به مدت حدود ۲۵ سال مأمور تعقیب حاج عماد کرده بودند. او کتاب خاطراتش را نوشته که کتاب مفصلی است. من آن را خوانده‌ام. البته اغراق زیاد دارد تا دستگاه جاسوسی غربی‌ها را قدرتمند نشان بدهد، ولی به مدت ۲۵ سال حاج عماد را در جاهای مختلف تعقیب کرده و نتوانسته چیزی را که می‌خواهد به دست بیاورد. حاج عماد زیرکی، هوشیاری، دقت و توانایی‌های فوق‌العاده‌ای داشت و از سنن سیزده‌سالگی یا چهارده‌سالگی وارد صحنه مبارزه شد. مدتی با عرفات



هیچ کس برای ما سید و حاج محسن و حاج عماد و سید ذوالفقار و حاج ابوالفضل نمی شود، ولی به هر حال حزب الله در دو سطح بالا آمد. حالا همان انگیزه و تجربه را دارد، منتها ۳۰ سال جوان تر و بانشاط تر شده است

شکست خوردند؟ چون این انسجام درونی و پیوند قلبی و انجام تکلیف بر اساس عشق در بین اعضای حزب الله باعث شده بود که شکست ناپذیر بشوند.

❖ صهیونیست ها در این سال ها با ترور شخصیت هایی مانند عماد مغنیه، فؤاد شکر و در نهایت ترور سید حسن نصرالله و سید هاشم صفی الدین، به دنبال تغییر آن هسته ی مرکزی پیروزی در جنگ سی و سه روزه بودند. چرانتیجه نگرفتند؟

و البته شهید سردار سلیمانی؛ حاج قاسم خودش را از پیکره ی این ها می دانست، بینشان جدایی وجود نداشت و همین بود که برآیند را فوق العاده بالا می برد.

بله، پس از شهادت سید، این ها تصور می کردند که ما سر را زدیم و دیگر دست و پا و بازو تحرکی نخواهند داشت، اما دیدیم که این تحرک فوق العاده افزایش پیدا کرد. تا قبل از این قضیه، بیست کیلومتر بیشتر را نمی زدند، ولی بعد از شهادت سید تل آویو و حیفا را زدند! این نشان می دهد کاری که سید حسن و شورای قرار در ظرف سی سال روی جوانان شیعه ی مستعد عاشق حزب الله انجام دادند، به ساختاری تبدیل شده است که حالا هم که حضور جسمانی سید حسن را نداریم، کار حق برای یک لحظه هم معطل نمانده، بلکه با انگیزه و شتاب بیشتری پیگیری شده است.

ما با عده ای از دوستان قدیمی سی ساله درباره ی موضوع پیچرها حرف می زدیم، یکی شان گفت حزب الله بازسازی و جوان سازی شد. البته هیچ کس برای ما سید و حاج محسن و حاج عماد و سید ذوالفقار و حاج ابوالفضل نمی شود، ولی به هر حال حزب الله دو سطح بالا آمد. حالا همان انگیزه و تجربه را دارد، منتها ۳۰ سال یا ۳۵ سال جوان تر و بانشاط تر شده است.

❖ اشاره ای به حاج قاسم کردید. اگر ممکن است، قدری در این باره توضیح دهید.

پیوند آقای سید حسن با علما و اعتقادات و اخلاق مشخص بود، حاج قاسم هم که دست پرورده ی امام و مقام معظم رهبری بود؛ لذا اشتراکات این دو بسیار زیاد بود و یک عشق حقیقی را ایجاد کرده بود. یک موقع شما برای اینکه چیزی را به کسی بگویید باید یک کتاب صحبت کنید، اما گاهی یک اشاره کافی است. این

راه مبارزه با رژیم صهیونیستی

الان این اعتقاد در منطقه جا افتاده که راه مبارزه با دشمن صهیونیستی همان چیزی است که امام در ۴۲ سال پیش فرمودند که آزادی سرزمین های اشغالی فقط با مسلسل های متکی بر ایمان امکان پذیر است



پیوند قلبی وقتی زیاد می شود، خیلی از کارها با اشاره رد و بدل می شود؛ این چیزی بود که به بدنه ی حزب الله قدرت می داد. سید نزدیک به چهل سال در حال جهاد بود و نزدیک به ۳۲ سال دبیرکل این مجموعه بود. همین پیوند بود که حماس و جهاد اسلامی را به وجود آورد و در مجموعه ی فلسطینی ها این خط را جا انداخت که سازش جز سقوط، اضمحلال و نابودی چیزی نیست و عزت در سایه ی مقاومتی به دست می آید که سید حسن و حاج قاسم در لبنان به طور کامل عملیاتی کردند.

الان این اعتقاد در منطقه جا افتاده که راه مبارزه با دشمن صهیونیستی همان چیزی است که امام در ۴۲ سال پیش فرمودند که «آزادی سرزمین های اشغالی فقط با مسلسل های متکی بر ایمان امکان پذیر است.» از روزهای ابتدایی حیات انقلاب اسلامی، تحولات منطقه آغاز شد. امام اعتقاد داشتند که اسرائیل باید از روی زمین محو شود و با تکیه بر سلاحی که پایه و مبنای آن ایمان به خدا است، می توان این رژیم متجاوز را از منطقه اخراج کرد. ایشان در سال ۱۳۶۷ درباره ی ارتباط دفاع مقدس ما با صحنه ی مقاومت، در جزوه ی «منشور روحانیت» این طور بیان کردند که جنگ تحمیلی ما به مردم منطقه و جهان نشان داد که می توان سالیان سال بدون اتکاء به ابرقدرت ها مبارزه کرد. در همان «منشور روحانیت»، امام تأکید می کند مادامی که فقه در کتاب ها و سینه ی علما مستور بماند، ضرری متوجه جهان خواران نیست؛ لذا تحقق «فقه عملی اسلام» باید مورد توجه قرار بگیرد. برجستگی شخصیت شهید سید حسن نصر الله و دیگر شهدای مقاومت هم این بود که تدابیر مقام معظم رهبری را در میدان پیاده می کردند و همین امر موجب ترس ابرقدرت ها شد.

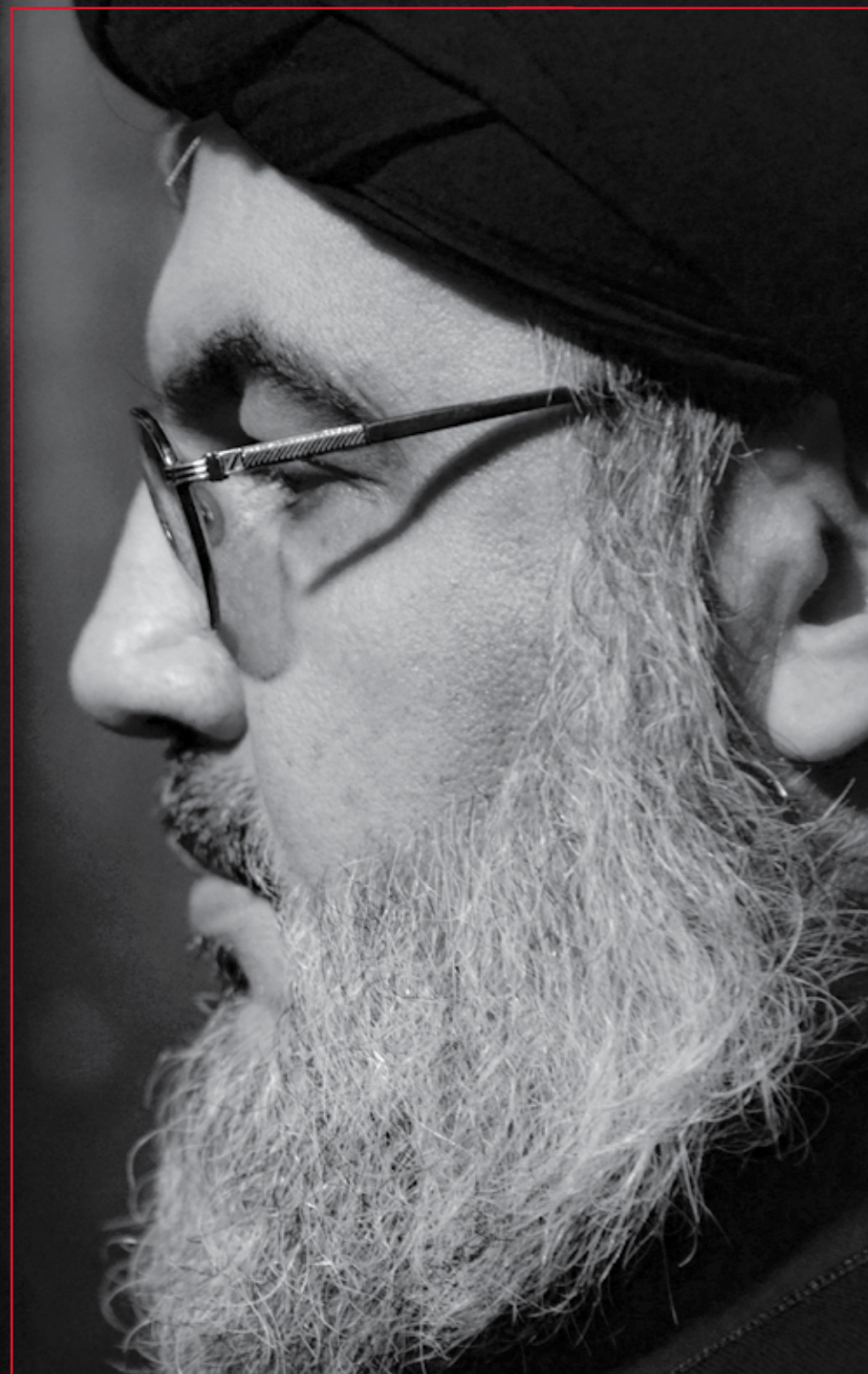
❖ همین ترس موجب فشار به دولت لبنان برای خلع سلاح حزب الله شده است؟

اتفاقاً در همین ماجرای تلاش برای خلع سلاح حزب الله هم می بینید با توجه به اینکه آمریکایی ها و صهیونیست ها بالاترین فشار را به مقامات لبنان آورده اند، ولی در مجموع نتوانستند و نمی توانند این کار را انجام بدهند. این تفکر و حرّیت و آزادی ای که سید حسن در لبنان ایجاد کرد، فقط برای شیعه نبود؛ الان مسیحیان و اهل سنت هم از خلع سلاح حزب الله جلوگیری می کنند و هیچ آزاده ای در لبنان موافق این موضوع نیست؛ چون می دانند اگر خلع سلاح انجام گرفت، کمتر از یک روز، وضع لبنان را به بدتر از وضعیت سوریه تبدیل خواهند کرد. بنابراین، پایه هایی که آقای سید حسن گذاشته سرمایه ای است که برای درازمدت می تواند عزت لبنان را حفظ کند. مرور زمان نشان می دهد که آنچه امام و مقام معظم رهبری گفتند، یکی یکی دارد محقق می شود. شهید سید حسن نصر الله نقل می کرد که در آن دوران، من و هم زمانم که چند طلبه ی جوان بودیم، به دیدار امام خمینی (رحمة الله علیه) در جماران رفتیم و ایشان خطی را برای ما ترسیم کردند. سید حسن نصر الله و هم زمان او این خط ترسیم شده از سوی امام را در لبنان پیاده کردند که هدف کوتاه مدت آن اخراج اسرائیل غاصب از لبنان و هدف بلندمدت آن محو این رژیم غاصب از صحنه ی زمین با شعار «ازالة الاسرائیل من ساحت الوجود» است.



الگوی نصرالله

من نخستین بار شهید سید حسن نصرالله را در ایران دیده بودم؛ بعدها در لبنان نیز ملاقات مفصلی با او در محل کارش داشتم؛ جوانی خوش سیما، نورانی، بسیار شریف و پیرو حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) بود. اردیبهشت ۱۳۶۱ که لبنان توسط اسرائیلی ها اشغال شد و ما نیرو به لبنان فرستادیم، امام تصمیم درستی گرفتند و فرمودند «راه قدس از کربلا می گذرد» و دستور بازگشت نیروها را صادر کردند. آنانی که بازگشتند، نیروهای رزمی بودند؛ نیروهای آموزشی مادر لبنان ماندند امانه برای آموزش مستقیم نیروهای حزب الله، بلکه برای تربیت مرتبی برای آنان - که عرب ها «مُدَرَّب» می گویند - باقی ماندند و به تدریج، حزب الله «حزب الله» شد.





طرفداری مسیحیان از حزب الله

هنر عجیب سیدحسن نصرالله این بود که حتّی مسیحیان را نیز به جمع هواداران خود جذب کرد. امروز حزب الله طرفداران بسیاری میان مسیحیان دارد و نیروهایش با یک فرمان بسیج می‌شوند؛ این ناشی از تدابیر سید مقاومت بود

به یاد دارم در همان سال ۱۳۶۱، شهید سیدحسن نصرالله که تنها ۲۲ سال داشت و هنوز به رهبری حزب الله نرسیده بود، به خدمت امام خمینی (رحمة الله علیه) رسیده بود و امام به او اجازه‌ی اخذ وجوهات شرعی را داد. امام تا این اندازه آدم شناس بود که وکالت امور حسبیّه را به او سپرد، درحالی که در آن زمان روحانیّون مسن تری نیز در لبنان حضور داشتند.

«عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد!»! شهادت مظلومانه و دردناک سیدعبّاس موسوی مصداق کلام خدا شد که «ما هیچ نعمتی را از شما نمی‌ستانیم، مگر آنکه همانند یا بهتر از آن را به شما عطا کنیم.» پس از او، شاهد مدیریّت بسیار عالی و جهادی شهید سیدحسن نصرالله بودیم؛ کسی که در طول سال های حضورش در حزب الله، از همان جوانی و بیست و چندسالگی تا هنگام شهادت در حدود شصت و چهارسالگی، به چهره‌ای کارکشته در عرصه‌ی سیاسی و نظامی و محبوب‌ترین و مشهورترین شخصیتّ منطقه تبدیل شده بود.

اسرائیل بارها مرتکب چنین جنایت‌هایی شده، امّا امروز بر خلاف میل آن‌ها جهان به جایی رسیده که شعار «از نیل تا فرات» به ساختن دیوار دُور خود و تلاش برای احساس امنیت تبدیل شده است. نتیجه‌ی قهری آن کشتارهای ناجوانمردانه این بوده که بسیاری شمارش معکوس نابودی اسرائیل را باور کرده‌اند و امیدواریم به‌زودی این رویداد محقّق شود.

نیروهای حزب الله شیعیان مخلص و استواری هستند که در این زمانه احساسی قابل تحسین نسبت به امام ولایت فقیه و امروز نسبت به رهبر معظم انقلاب اسلامی دارند. ازاین‌رو، پس از رحلت امام، نخستین گروه‌هایی که با آقا بیعت کردند اعضای حزب الله بودند.

حضرت آقا، در زمان حیات امام خمینی، نزدیک به هشت سال ریاست جمهوری را بر عهده داشتند و مورد عنایت خاصّ امام بودند. از سوی دیگر، ایشان در حوزه‌ی سیاست خارجی نیز حضور فعّالی داشتند و رهبران حزب الله به آیت الله خامنه‌ای که در آن زمان رئیس‌جمهور بودند، بسیار مراجعه می‌کردند.

تاریخ و سابقه‌ی تشیّع لبنانی‌ها بسیار پیش‌تر از ما است؛ آنان از صدر اسلام شیعه بوده‌اند؛ شیعیانی که به «جبل عاملی» معروفند؛ ازاین‌رو، شناخت آنان از اسلام و تشیّع شناختی عمیق و ریشه‌دار است. آنان نیز همچون مردم ما، با عشق به امام و با اقدام سریع مجلس خبرگان که در کمتر از ۲۴ ساعت انجام شد، طبیعی بود که از اوّلین گروه‌هایی باشند که با آقا بیعت کردند.

حزب الله تربیت شده و تزکیه شده‌ی مکتب حضرت امام است، چرا که الگوی انقلاب اسلامی به لبنان رفت. همواره گفته‌ام که امام با درک عمیق از تاریخ، سه رکن «ایدئولوژی»، «رهبری» و «مردم» را با هم تبیین



سیدحسن در طول

سال‌های حضورش

در حزب الله، از

همان جوانی و

بیست و چندسالگی

تا هنگام شهادت

در حدود

شصت و چهارسالگی،

به چهره‌ای کارکشته

در عرصه‌ی

سیاسی و نظامی

و محبوب‌ترین

و مشهورترین

شخصیتّ منطقه

تبدیل شده بود

کرد. امام با اختیارات نیابت امام زمان ﷺ می‌توانستند در دوازدهم بهمن اعلام کنند که با استفاده از این اختیارات، دولت تعیین می‌کنند امّا ایشان فرمودند «(من با اعتمادی که مردم به من دارند و با تکیه بر همین مردم، دولت را تعیین می‌کنم.)» در آن ده سال و در این بیست و چند سال، مشاهده کرده‌اید که رهبری امام و رهبری آقا به گونه‌ای بوده که همواره ملّت، پیروز میدان بوده است. حزب الله نیز پیروز است، چون حزب الله نیز یعنی اکثریّت مردم لبنان و نه فقط اکثریّت شیعیان.

هنر عجیب سیدحسن نصرالله این بود که حقّ مسیحیان را نیز به جمع هواداران خود جذب کرد.

امروز حزب الله طرفداران بسیاری میان مسیحیان دارد و نیروهایش با یک فرمان بسیج می‌شوند؛ این ناشی از تدابیر سید مقاومت بود. به عنوان نمونه، در جنگ سی‌وسه‌روزه که اسرائیل به جنوب لبنان حمله و خانه‌های مردم را تخریب کرد، وقتی جنگ پایان یافت و نوبت به بازسازی خانه‌ها توشط حزب الله رسید، شهید سیدحسن نصرالله دستور تعمیر همه‌ی خانه‌ها را داد بدون آنکه بپرسد این خانه متعلّق به شیعه یا سنی یا مسیحی است.

اگر به لبنان سفر کنید، خانه‌های بازسازی‌شده‌ی بسیاری را خواهید دید که متعلّق به مسیحیان است. امروزه هواداران حزب الله میان اهل تسنّن و مسیحیان کم‌شمار نیستند. همه‌ی این‌ها یعنی «ملّت لبنان».

خوشبختانه، پس از آنکه شیخ نعیم قاسم به عنوان دبیرکل انتخاب شد و شمار زیادی از جوانان لبنانی نیز به حزب الله پیوستند، این حزب امروز از نظر سیاسی، نظامی و اجتماعی در موقعیّت بسیار مطلوبی قرار دارد. تا کنون، هر بار اسرائیل با لبنان درگیر شده شکست خورده و مجبور به عقب‌نشینی شده است.

اگرچه شهادت سیدحسن نصرالله رویدادی بسیار تلخ بود، امّا بااین حال مادر لبنان احساس خطر نمی‌کنیم؛ چرا که حزب الله، هم در جنوب و هم در بیروت، قدرتمندانه و مسلّط حاضر شده است.



صندلي کنارِ خودم بنشین

◆ خبرانتصاب

غروب یکی از روزها در اواسط تابستان سال ۱۳۸۲ در دفتر کارم نشسته بودم که آقای دکتر صدر، معاون عربی و آفریقایی، وارد اتاق شد و بعد از احوالپرسی گفت: «خواستم خبر انتصاب ساعت پیش شما به سفارتman در سوریه را بدهم.» صبح روز بعد، به ملاقات آقای دکتر خزازی رفته و ضمن تشکر از حسن ظن ایشان، گفتم: «مأموریت سوریه برای من سخت است؛ کار من نیست؛ شخصیت های بزرگ و توانمندی آنجا بوده اند، خوب است فردی در سطح آنها را انتخاب بفرمایید.»





آقای سید حسن
نصر الله در اولین
واکنش خود با
لبخند پرسید: «آیا
از همراه شدن
محافظین نگرانی
دارید؟» پاسخ
دادم: «نگرانی ام
به خاطر آن است
که اشتباهی مورد
هدف دشمن
قرار نگیرم. مایلم
اگر به من حمله
می شود، به نام
سفیر ایران و در
داخل اتومبیل
خودم مورد حمله
قرار گیرم. نگرانم
که بعضی ها
بگویند باقری
اشتباهاً ترور شده
است.»

ایران در سوریه دیگر عضو شورای حزب الله نشدند. جلسات شورا به صورت هفتگی و بسیار مهم و تعیین کننده بود. در دیدار آشنایی با رهبر حزب الله، او اظهار داشت که سابقه ی آشنایی با من را از دهه ی ۶۰ و از کویت دارد. در اولین جلسه ی شورا شرکت کردم و کنار یکی از اعضای جلسه نشستم. آقای سیدحسن نصرالله با دست به کنار خود اشاره کردند و گفتند: «جای شما اینجا است.» او به تعارف و تواضع من نیز اعتنا نکرد و صندلی خالی کنار خود را نشان داد، لذا اطاعت کردم و نشستم. هفته ی بعد هم کنار یکی از اعضای جلسه نشسته بودم که ایشان به محض ورود گفت: «آقای باقری! جای شما اینجا است.» و من فهمیدم که محلّ سازمانی سفیر ایران در جلسات این شورا کنار آقای دبیرکل است.

اعضای شورا متشکل از معاونین دبیرکل و یک نفر به عنوان دبیر جلسات و سفیر ایران در سوریه بودند. در جلسات، به زبان عربی محلی و نه فصیح گفت و گو می کردند؛ لذا من که به زبان عربی فصیح آشنا بودم، هرگاه دچار مشکل می شدم، از روی متن صورت جلسه که توسط دبیر جلسه تندنویسی می شد، مطالب را دنبال می کردم. خاطرم هست که سیدحسن وقتی متوجه می شد که چشمم روی صورت جلسه متمرکز است، با صدای بلند دیگران را خطاب قرار می داد و می گفت: «آقایان! باقری رفت روی محضر (صورت جلسه)؛ درست حرف بزنید.»

◆ تخصیص محافظین خود

معمولاً از فرصت سفر به بیروت استفاده می کردم تا با شخصیت های سیاسی مثل آقای نبیه بڑی (رئیس مجلس لبنان) و برخی از علمای شیعه، سّی، مسیحی و دُروزی لبنان دیدار و گفت و گو کنم. در پایان نیز در محلّ سفارتمان با سفیر و همکاران سفارت دیدار و تبادل نظر داشتیم و گاهی نیز بنا به ضرورت، با اصحاب رسانه گفت و گو می کردم. در اوایل کار، محافظین آقا سیدحسن با اتومبیل

وزیر گفت: «برو و قدر خودت را بدان؛ من سه اسم خدمت حضرت آقا برده بودم تا نظرخواهی کنم؛ ایشان اسامی را ملاحظه کرده و فرمودند این کدام باقری است؟ عرض کردم باقری که در ترکیه بوده است؛ فرمودند همان که در کویت هم بوده اند؟ عرض کردم بله؛ فرمودند این خوب است.» خدا را شکر کردم که پس از گذشت سالیان دراز، این شناخت و اعتماد از سوی نظام و شخص رهبری نسبت به من وجود دارد؛ لذا با افتخار پذیرفتم. علاوه بر مطالعه، با کلیّته ی افراد و مسئولانی که در رابطه با مسائل سوریه کار کرده بودند و تجربه ای داشتند، همچون سفرای قبلی جمهوری اسلامی در سوریه، شهید بزرگوار سردار حاج قاسم سلیمانی، نماینده های گروه های جهادی در تهران مثل حماس، جهاد اسلامی، حزب الله و آقای صلاح زواوی (سفیر فلسطین در تهران) و وزرا و مقامات کشور و همین طور نماینده ی مقام معظم رهبری در سوریه و بالاخره با آقایان خزازی و رئیس جمهور دیدار و مذاکره کردم.

◆ استقبال معاون سید

اواسط زمستان سال ۱۳۸۲ وارد دمشق شدم و مورد استقبال شهید رکن آبادی (معاون سفیر) و جمعی از همکاران و چند تن از علما و معاون تشریفات وزارت امور خارجه ی سوریه قرار گرفتم. با شخصیت های مختلف سوری هم که به دیدنم آمده بودند ملاقات کردم. تعداد زیادی از افراد و شخصیت ها هم از لبنان آمده بودند و دیدار آشنایی صورت گرفته بود؛ از جمله ی این افراد، آقای حسین خلیل (معاون حزب الله) بود. ایشان به زبان فارسی مسلّط بود. در حزب الله، چند نفر بودند که به زبان فارسی تسلّط داشتند ـ از جمله شهید عماد مغنّیه، معروف به حاج رضوان ـ اما شهید سیدحسن نصرالله بهتر و کامل تر از دیگران به زبان فارسی صحبت می کرد. آقای حسین خلیل و همراهانش از طرف رهبر حزب الله به دیدن من آمدند و خیرمقدم گفتند. رهبران گروه های ده گانه ی فلسطینی مثل آقای خالد مشعل (دبیر سیاسی حماس)، آقای دکتر رمضان عبدالله (رهبر جهاد اسلامی) و آقای احمد جبرئیل (رهبر جبهة الشّعبیّة) که تمام آن ها در دمشق دفتر داشتند و در سوریه اقامت داشتند نیز جهت دیدار آشنایی به سفارت آمدند؛ طبعاً، من هم به دیدن آن ها رفتم و بدین ترتیب، کار شروع شد. با توجه به عضویتیم در شورای حزب الله، به لبنان هم سفر کردم.

◆ شورای حزب الله

تا زمان سفارت من، سفرای ایران در سوریه عضو شورای حزب الله لبنان بودند؛ یعنی آقایان محتشمی پور، اختری، شیخ الاسلام و من. بعدها به لحاظ تحولاتی که در منطقه پیش آمد، سفرای



از مزایای نشست
کنار دست آقا
سید حسن این
بود که گاهی که
تصمیم گیری
سخت می شد،
به آهستگی
می گفت: «چه
وقت می توانی
به تهران بروی؟»
پاسخ می دادم:
«هر وقت که
لازم بدانید.»
سپس می گفت:
«این بحث را و
می گذاریم تا نظر
تهران را بیاورید.»

خاصّ ایشان به دمشق می آمدند و مرا به بیروت می بردند. پس از چند سفر، از آن ها تقاضا کردم تا اجازه دهند که بدون محافظ و با اتومبیل سفارت به محلّ جلسات بروم. آقای سیدحسن نصرالله در اوّلین واکنش خود با لبخند پرسید: «آیا از همراه شدن محافظین نگرانی دارید؟» پاسخ دادم: «نگرانی ام به خاطر آن است که اشتباهی مورد هدف دشمن قرار نگیرم؛ مایلم اگر به من حمله می شود، به نام سفیر ایران و در داخل اتومبیل خودم مورد حمله قرار گیرم؛ نگرانم که بعضی ها بگویند باقری اشتباهاً ترور شده است.» ایشان نیز این منطق را قبول داشت.

به طور متوسط، هفته ای ده ساعت وقتم صرف رفت و آمد به بیروت می شد: دو ساعت می رفتم، دو ساعت می آمدم، شش ساعت هم در جلسه بودم. جلسه با نماز ظهر و عصر شروع می شد و ساعت سه ی بعدازظهر به عنوان تنفّس ناهار می خوردیم. گاهی دو ساعت برای رفتن به سفارتمان در بیروت و دیدار و تبادل نظر با سفیر و کارشناسان، وقت می گذاشتم که یا به ملاقات نبیه بّری (رئیس مجلس لبنان) و یا یک روحانی عالی قدر شیعه و یا سقّی لبنانی می رفتم. گاهی لازم بود با اصحاب رسانه گفت و گو کنم و این برنامه ها بیش از آن ده ساعت اشاره شده بود.

◆ مأموریت های فوری

از مزایای نشست کنار دست آقا سیدحسن این بود که گاهی که تصمیم گیری سخت می شد، به آهستگی می گفت: «چه وقت می توانی به تهران بروی؟» پاسخ می دادم: «هر وقت که لازم بدانید.» سپس می گفت: «این بحث را می گذاریم تا نظر تهران را بیاورید.» به بقیه ی اعضا هم می گفت: «کفایت مذاکره است تا باقری برود صحبت کند و برگردد.» گاهی شده بود که همان شب به تهران پرواز می کردم، پیش ازظهر روز بعد پاسخ را می گرفتم و با پرواز بعدازظهر همان روز به بیروت برمی گشتم. یکی از اعضای توانمند و عزیز شورا

که به نظرم در جایگاه وزارت دفاع حزب الله قرار داشت، عماد مغنّیه معروف به حاج رضوان بود؛ فراموش نمی کنم که با همه ی مشغله ی زیادش، یک روز با اتومبیل شخصی خود مرا به منطقه ی مرزی لبنان و فلسطین اشغالی برد تا ضمن آشنایی با منطقه، امکانات و استحکامات حزب الله را از نزدیک مشاهده کنم.

◆ وداع با سیّد

اواخر شهریور ۱۳۸۴، آقای متّکی ضمن تماس تلفنی از من خواست تا مسئولیت معاونت عربی و آفریقایی وزارت امور خارجه را به عهده بگیرم. اواخر دولت آقای خاتمی، وزارت امور خارجه معاون عربی و آفریقایی نداشت. خاطرم هست چند بار به آقای دکتر خزّازی گفتم که عدم تعیین جایگزین برای آقای دکتر صدر (معاون مستعفی امور کشورهای عربی و آفریقایی) خوشایند دوستان عربمان نیست؛ سوری ها و فلسطینی ها مدام سؤال می کنند و بهتر است سریعاً جایگزین معرّفی شود. ایشان نیز هر بار پاسخی می دادند که البتّه برایم قابل قبول نبود. این وضعیّت تا تشکیل دولت جدید ادامه داشت تا اینکه چند هفته پس از آمدن آقای متّکی، این مسئولیت به من واگذار شد. دستور دادند که به سرعت خداحافظی هایم را انجام دهم و به تهران برگردم. به رغم کار زیاد در سوریه و لبنان و سفرهای مکرّر مسئولان جمهوری اسلامی به دمشق، ملاقات ها را به سرعت انجام دادم. در دمشق، با رئیس جمهور، نخست وزیر و تعدادی از وزرا، رئیس مجلس و تعدادی از نمایندگان، علما و تعدادی از شخصیت های فرهنگی و سیاسی، شیخ السفرا و تعدادی از سفرا، رهبران گروه های مقاومت فلسطینی و ایرانیان مقیم سوریه، و در لبنان نیز با رئیس مجلس، تعدادی از علما و شخصیت های فرهنگی و سیاسی، دبیرکل و شورای حزب الله و دوستان سفارت خداحافظی کردم. در پایان هیچ یک از مأموریت هایم - لیبی، کویت، ترکیه - و در خاتمه ی کار در وزارت امور خارجه، برنامه ای به عنوان تودیع نداشته ام، به جز در دمشق که به دلایلی این کار انجام شد و آقای سیدحسن نصرالله با دعوت از همه ی فرماندهان و ارکان حزب الله، جلسه ی تودיעی فراموش نشدنی برگزار کرد.

◆ یاد ی از شهید رکن آبادی

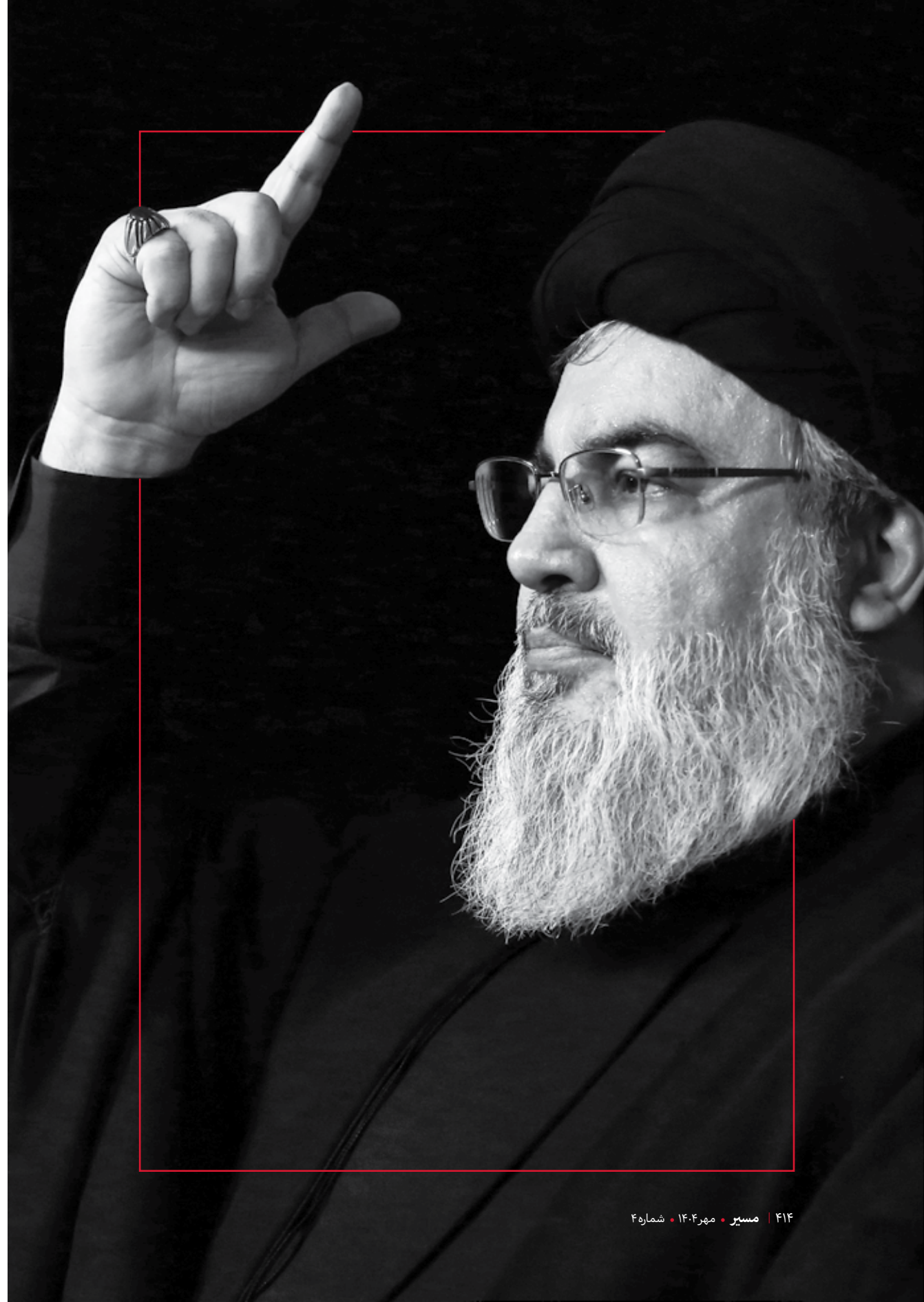
این نکته قابل توجّه است که تا زمان سفارت شهید رکن آبادی در لبنان، سفیرمان در آن کشور عضو شورای حزب الله نبود و مطالب خاص را دنبال نمی کرد و این مهم بر عهده ی سفیر ما در دمشق بود؛ ولی از زمان سفارت شهید رکن آبادی این مهم بر عهده ی ایشان گذاشته شد و آقای سیدحسن نصرالله هم نسبت به ایشان رضایت و اعتماد فراوان داشت.



رهبر دلاور و مؤمن عربی

آغاز آشنایی من با سید حسن نصر الله در حدود سال های ۱۳۶۰ یا ۱۳۶۱ بود. بعد از فقدان امام موسی صدر و پیروزی انقلاب اسلامی، شیعیان مؤمن تر حزب امل به این نتیجه رسیدند که خدمت حضرت امام خمینی (ره) بیایند و توانایی های خود را برای مبارزه با رژیم صهیونیستی تقدیم ایشان کنند. خدمت حضرت امام آمدند و دیدگاهشان را بیان کردند؛ سید عباس موسوی، شهید شیخ راغب حرب، شیخ نعیم قاسم، آقای سید حسن نصر الله که آن زمان بسیار جوان بودند و عده ای دیگر. جلسه ی لطیف و خاصی تشکیل شد؛ حضرت امام در پرداخت وجه از سهم امام برای مسائل خارجی بسیار سخت گیر و محتاط بودند؛ ولی درباره ی این جمع که ما آن ها را خوب نمی شناختیم، امام خیلی باز برخورد کردند و همین که از نظر مالی برای آن ها به ما اختیارات زیادی دادند، ما فهمیدیم افراد خاصی هستند.

۱. منتخبی از کتاب «سفیر قدس: برش هایی از خاطرات حسین شیخ الاسلام»، انتشارات راه یار، ۱۴۰۰



◆ شکل‌گیری حزب‌الله

ما نبودیم که بچه‌های حزب‌الله را انتخاب کردیم تا کنارشان باشیم، بلکه آن‌ها انتخاب کردند ما در کنارشان باشیم؛ این نکته‌ی بسیار مهمی است. آن زمان هنوز حزب‌الله وجود نداشت و فقط جنبش اَمل بود؛ تصمیم گرفته بودند سازمانی غیر از اَمل تأسیس کنند که بیشتر عقیدتی باشد تا طایفی. آن‌ها با ایران رفت و آمد کردند و با شخص من هم ارتباط داشتند؛ من نماینده‌ی ایران بودم و دسترسی به من آسان‌تر بود تا وزیر خارجه.

بچه‌های حزب‌الله، تک‌تک یا دونفر دونفر، به ملاقات من می‌آمدند تا در نهایت تصمیم بر این شد آن‌ها خدمت امام برونند؛ بدین ترتیب، حزب‌الله شکل گرفت. سال ۱۳۶۱ این افراد تصمیم گرفتند با امام ملاقات کنند؛ همه چیز طبق روال طبیعی پیش رفت و آن‌ها به این نتیجه رسیدند که تشکیلات را شکل دهند؛ لذا صحبت‌ها و عقایدشان را یکی کردند و تصمیم گرفتند کار را چگونه ادامه دهند و چه چیزی از ایران بخواهند و چه چیزی به امام ارائه دهند. من در جلسه‌ی دیدار با امام حضور نداشتم؛ از طرف ما فقط یک مترجم رفته بود و او هم آقای ترک‌آبادی بود.

من از قول آقای ترک‌آبادی نقل می‌کنم که وقتی سیدعبّاس موسوی و همراهان، عقاید و برداشت‌های اسلامی‌شان را برای امام بیان کردند، ایشان فرمودند: «شما باید بروید اسرائیل را نابود کنید؛ ما باید اسرائیل را نابود کنیم.» بعد فرمودند: «ملت ایران شاه را نابود کردند، درحالی‌که همه‌ی دنیا از شاه پشتیبانی می‌کرد؛ همه‌ی این‌ها از اسرائیل هم پشتیبانی می‌کنند اما فراموش نکنید و توجه داشته باشید شاه و شاهنشاهی در این مملکت، ۲۵۰۰ سال ریشه داشت اما اسرائیل در آن منطقه ریشه ندارد و این، کار را برای شما راحت‌تر می‌کند.» حق امام در همان دیدار به آن‌ها گفته بودند من در ناصیه‌ی شما می‌بینم که اسرائیل را نابود می‌کنید. از برخورد امام با حزب‌الله تازه متوجه شدم آن‌ها چه اهمیتی دارند، ولی واقعاً درکی از آینده‌شان نداشتم. بعد، کمیته‌ی لبنان را ساختم. آن زمان، آیت‌الله خامنه‌ای رئیس‌جمهور بودند. حادثه‌ی بزرگی که در آن مقطع اتفاق افتاد، اشغال لبنان توسط اسرائیل بود؛ این یکی از آن اشتباهات بزرگی بود که اسرائیل مرتکب شد، چون ما دیگر فهمیدیم که آنجا بهترین مکان برای جنگیدن با اسرائیل است؛ خود حزب‌اللهی‌ها هم آماده بودند. حزب‌الله خودش راهبردهایش را تعیین می‌کرد و بعد، از ایران تأیید می‌گرفت. این گونه نبود که ایران آن را اداره کند، ولی معتقد به ولایت فقیه بوده و هست. از همین رو برای کارهایش تأیید امام را می‌گرفت و بعد از امام هم تأیید مقام معظم رهبری را می‌گیرد. اگر موقعیت خیلی حساس بود و به تغییرات راهبردی منجر می‌شد، خدمت آیت‌الله خامنه‌ای، رئیس‌جمهور وقت، مطرح می‌کردیم؛ اگر هم لازم بود، خدمت امام عرضه می‌شد. البته خیلی کم پیش می‌آمد که کار به اینجا بکشد، چون تقریباً همه چیز روشن بود.

◆ محبوبیت در حزب

آن سال‌های ابتدای شکل‌گیری حزب‌الله، برادران حزب‌الله به ایران می‌آمدند و ما هم به لبنان می‌رفتیم. مقام معظم رهبری طبیعتاً با سیدعبّاس موسوی که از روحانیون مؤمن و مبارز بود، ارتباط بسیار صمیمانه‌ای

انتخاب دبیر کل در جلسه شورا

وقتی سیدعبّاس شهید شد، جلسه شورا در منزل شیخ صبحی طفیلی تشکیل شد؛ موضوع جانشینی سیدحسن نصرالله در آن‌جا تصویب شد. روز بعد در مراسم تشییع جنازه سیدعبّاس که در زادگاهش برگزار شد، کسی که به عنوان دبیرکل حزب‌الله صحبت کرد و بسیار هم قوی و محکم صحبت کرد، سیدحسن نصرالله بود



داشتند. سیدعبّاس موسوی دبیرکل بود و سیدحسن نصرالله مسئول اجرایی او که غیر از اینکه بااخلاص بود، خیلی تیز و بااستعداد به نظر می‌رسید؛ بعداً هم اثبات شد که همین‌طور است. مدتی هم به دفتر قم آمد و این مایه‌ی برکتی بود و ابهاماتمان درباره‌ی حزب‌الله و اتفاقات لبنان را از او پرسیدیم. سَنَس هم به ما نزدیک‌تر بود و راحت‌تر می‌توانستیم با هم ارتباط برقرار کنیم؛ او هم خیلی دوستانه‌تر رفتار می‌کرد. ما با همه‌ی آن‌ها دوست بودیم، اما جنس بعضی از آن‌ها شیشه‌خردۀ داشت که بعداً از نیروهای حزب‌الله حذف شدند. سید، هم به لحاظ سیادتش و هم به دلیل نوع برخورد و لطافت و تیزهوشی‌اش، بسیار ارتباط صمیمی و مؤثری با دیگران برقرار می‌کند؛ به‌خصوص وقتی انسان با او مذاکره‌ی سیاسی می‌کند و تحلیل‌هایش را می‌شنود، واقعاً به توانایی و تیزهوشی او ایمان می‌آورد. او پس از مدتی دوباره به لبنان رفت و همان سمت اجرایی حزب‌الله را داشت. بین حزب‌اللهی‌ها هم خیلی محبوب بود. در درگیری‌های داخلی حزب‌الله، همیشه سخنان سیدحسن به سبب خلوص و لطفش پذیرفته می‌شد.

◆ انتخاب به دبیرکلی

وقتی سیدعبّاس شهید شد، جلسه‌ی شورا در منزل شیخ صبحی طفیلی تشکیل شد؛ موضوع جانشینی سیدحسن نصرالله در آنجا تصویب شد. روز بعد، در مراسم تشییع جنازه‌ی سیدعبّاس که در زادگاهش برگزار شد، کسی که به عنوان دبیرکل حزب‌الله صحبت کرد و بسیار هم قوی و محکم صحبت کرد، سیدحسن نصرالله بود. یادم هست باران می‌آمد و گل‌ولای بود و می‌خواستیم در سرازیری هم برویم تا به مقبره برسیم؛ خیلی وضعیت سختی بود، اما جمعیت با عشق آمده بود. سیدحسن در حسینیه سخنانی کرد و به عنوان دبیرکل معروف شد. مشخص شد که این تشکیلات از چنان قدرتی برخوردار است که بلافاصله بعد از شهادت دبیرکل، دبیرکل جدیدش را تعیین و معرفی می‌کند و قول می‌دهد که انتقام شهید سیدعبّاس موسوی را بگیرد.

مراسم بسیار خاصی بود و همه‌ی ما حالت دیگری داشتیم. خدا لطف کرد که وقفه‌ای در تعیین جانشین نیفتاد. ما از حضرت امام درس گرفته بودیم که وقتی مسئولی شهید می‌شد، قبل از خاک‌سپاری او جانشینش را تعیین می‌کردند؛ وقتی کسی شهید می‌شود، شهادتش تعالی حرکت است نه ضعف حرکت.

◆ جنگ تموز

جنگ سی‌وسه‌روزه به این دلیل و با این طرح شروع شد که دندان تیز اسلام و انقلاب اسلامی را از آنجا بکنند. از صحبت‌های خانم رایس می‌توان دریافت که اسرائیلی‌ها نمی‌خواستند این جنگ را شروع کنند، بلکه آمریکایی‌ها به آن‌ها تحمیل کردند. خانم رایس گفت: «این درد دارد؛ ولی این درد تولّد خاورمیانه‌ی جدید است.» یعنی اسرائیل باید تحمّل کند ولی بعد از تولّد بچه‌ی جدید. یعنی خاورمیانه‌ی جدید. راحت می‌شود.

اگر نگوییم توطئه از قبل طراحی شده بود، ولی مسلماً اسرائیل موافقت تمام قدرت‌های بزرگ را برای این جنگ به دست آورده بود؛ سران هشت کشور بزرگ صنعتی، در کنفرانس خود که در سن‌پترزبورگ برگزار شد، عملاً



تهدید دشمن صهیونی

از روز اول جنگ، سیدحسن نصرالله به اسرائیلی‌ها گفت که جنگ همه‌جانبه خواسته حزب‌الله نبود؛ ولی حالا که چنین خواستید اشکالی ندارد. این بار فقط ما کشته نمی‌دهیم و تنها خانه‌های ما ویران نمی‌شوند؛ بلکه شما هم آواره می‌شوید، خانه‌های‌تان خراب و بچه‌های‌تان کشته خواهند شد

از اسرائیل پشتیبانی کردند. محافظه‌کارهای عرب هم از موضع آمریکا و اسرائیل حمایت کردند؛ جریان‌هایی در داخل عرب‌ها، با این امید واهی که نابودی حزب‌الله امکان‌پذیر است، با آمریکا همراهی کردند. تمام توانایی‌های ضد‌موشک‌شان را آوردند و در آنجا مستقر کردند. حزب‌الله قبلاً از موشک استفاده کرده بود و می‌دانستند حزب‌الله موشک دارد، اما برای اینکه همه‌ی این‌ها را از حزب‌الله بگیرند به آنجا آمده بودند.

اما مشخص شد سیدحسن نصرالله هر زمان اعلام کند فلان‌جا را می‌زنیم، می‌زند. در همه‌ی صحنه‌های سیاسی، نظامی، اطلاعاتی، اجتماعی و فرهنگی، حزب‌الله به پیروزی کامل دست یافت و متجاوزان را به انزوا کشاند. اسرائیل یکی از بزرگ‌ترین ارتش‌های دنیا را دارد و ظرف سه روز می‌تواند سه لشکر مکانیزه را آماده کند و پای جنگ بیاورد، اما با همه‌ی توانایی و مهمات خود کم آورد. حزب‌الله با اینکه اسرائیل دُورنادر جاده‌های لبنان را بمباران کرده بود، در این جنگ با کمبود مهمات روبه‌رو نشد. در روز اول جنگ ۱۰۰ موشک و در روز دوم ۱۵۰ موشک و در روز آخر ۳۵۰ موشک شلیک کرد و شهرهای خضیره و عفوله و کریات شمونا را هدف قرار داد، در روزهای آخر هم حيفا را زد. آن‌ها جنگ را شروع کردند، ولی بمب‌هوشمند و لیزری کم آوردند که از آمریکا برای آنان آورده بودند. اما نیروهای حزب‌الله از روز اول تا آخر جنگ، محکم و استوار در سنگرهای خود مستقر بودند و توانستند جنگ را اداره کنند.

♦ مدیریت میدان نصرالله

از روز اول جنگ، سیدحسن نصرالله به اسرائیلی‌ها گفت که جنگ همه‌جانبه خواسته‌ی حزب‌الله نبود ولی حالا که چنین خواستید، اشکالی ندارد؛ این بار فقط ما کشته نمی‌دهیم و تنها خانه‌های ما ویران نمی‌شوند، بلکه شما هم آواره می‌شوید، خانه‌های‌تان خراب و بچه‌های‌تان کشته خواهند شد. او به آنان گفت اگر شهرهای ما را بزنید، ما نیز شهر حيفا، بعد حيفا و بعد بعد حيفا را می‌زنیم.

راهکار سیدحسن نصرالله برای جنگ بود که روند شعارهای اسرائیل در جنگ را تغییر داد. در ابتدای جنگ گفتند «هدف، نابودی حزب‌الله است»؛ یعنی سیدحسن و دیگر رهبران حزب‌الله را بگیرند و در دادگاه مبارزه با تروریسم محاکمه کنند؛ وقتی نشد، شعار «خاورمیانه‌ی جدید» سر دادند؛ بعد گفتند «پاک‌سازی جنوب رودخانه‌ی لیتانی از سلاح حزب‌الله». به‌صراحت می‌گویم تنها کسی که از روز اول به پیروزی حزب‌الله ایمان داشت، شخص مقام معظم رهبری بود. خود من که سال‌های طولانی در وزارت خارجه بودم، در جنگ سی‌وسه‌روزه به‌واقع ترسیده بودم؛ به‌خصوص از حرف‌های خانم رایس در سفارت آمریکا که در حضور امثال سمیر جعجع، جنبلاط و دیگر حامیان آمریکا مطرح شد و قاطعانه گفت: «ما در اسرائیل زندان ساخته‌ایم؛ حزب‌اللهی‌ها را دستگیر کرده و در آنجا محاکمه‌شان می‌کنیم.» آمریکایی‌ها هم که بی‌گدار به آب نمی‌زنند. از سوی دیگر، حتی نوع هجوم رژیم صهیونیستی حزب‌الله را به ترس واداشته بود. فقط می‌توانم بگویم این پیروزی کار خدا بود. حزب‌الله از نظر کارشناسی باخته بود، ولی ایمان بچه‌های حزب‌الله در کنار رهبری سیدحسن و مقام معظم رهبری معادله را تغییر داد.

وقتی سیدعباس موسوی

و همراهان عقاید و

برداشت‌های اسلامی‌شان را

برای امام بیان کردند، ایشان

فرمودند: «شما باید بروید

اسرائیل را نابود کنید. ما باید

اسرائیل را نابود کنیم.»



امتحان صداقت در عقاید

یک بار از سیدحسن نصرالله پرسیدم: «می‌دانستی با بوسیدن دست رهبر چنین واکنشی پیش می‌آید؟» گفت: «بله، من در لبنان زندگی می‌کنم و همه را می‌شناسم.» گفتم: «پس چرا این کار را کردی؟» گفت: «می‌خواستم ببینم خودم با این عقاید و با خدای خود چقدر صادق هستم.»

◆ تغییر معادلات

نوع رفتار سیدحسن نصرالله در جنگ سی‌وسه‌روزه، حتی بسیاری کشورهای غربی متحد اسرائیل را با حزب‌الله همراه کرد. به نظر من، آمریکا این جنگ را برای نابودی حزب‌الله آغاز کرد و بوش آغازگر جنگ بود تا در منطقه خاورمیانه‌ی جدیدی بسازد. شکی نیست که او و هیئت حاکم آمریکا این جنگ را برای تحکیم موقعیت حزب جمهوری خواه راه انداختند، اما نتیجه‌ی آن خلاف انتظار آن‌ها بود. در تمام پایتخت‌های دنیا تصاویر بوش و پرچم آمریکا را آتش زدند و تصاویر سیدحسن نصرالله را در دست گرفتند یا روی خودروها چسبانند و پرچم‌های حزب‌الله را به اهتزاز درآوردند! آمریکایی‌ها به بی‌کفایتی در جنگ معروف شدند؛ آن‌ها نه تنها از نظر نظامی و تاکتیکی و استراتژیک، بلکه از نظر سیاسی هم کم‌عقل و سست بودند؛ به گونه‌ای که تصمیم‌گیری شورای امنیت را معطل کردند تا اینکه شمار کشتگان بی‌دفاع و غیرنظامی روزبه‌روز بیشتر شد و حادثه‌ی قانا اتفاق افتاد و مسئولیت تمام این تعلل‌ها و طولانی کردن جنگ به عهده‌ی آمریکا افتاد. در حقیقت، هم سران آمریکا و هم سران اسرائیل باید سرزنش می‌شدند. همه می‌دانند که در این جنگ، خانم رایس و آقای بوش تصمیم‌گیرنده بودند و اسرائیل در خدمت خانم رایس بود.

سیدحسن نصرالله در سخنرانی روز جشن پیروزی به این نکته اشاره کرد که مزارع شبعا در آستانه‌ی آزادی قرار داشت ولی بعضی افراد برای لج‌بازی و برای اینکه این موقعیت به نام حزب‌الله ثبت نشود، جلوی آزادسازی شبعا را گرفتند. رایس شخصاً تصمیم گرفت مزارع شبعا آزاد شده و در چهارچوب مذاکره قرار داده شوند، ولی سران برخی احزاب و گروه‌های لبنانی مخالف حزب‌الله در دیدار با خانم رایس در سفارت آمریکا مانع از این تصمیم شدند؛ آن‌ها نمی‌خواستند پیروزی و افتخار در این جنگ به نام حزب‌الله ثبت شود، درحالی‌که برای حزب‌الله این نکته مهم نبود و سیدحسن اعلام کرد «با آزادی مزارع شبعا موافق است و این آزادی به نام هر کسی ثبت شود مانعی ندارد؛ اسیران لبنانی در بند رژیم صهیونیستی باید به میهن برگردند و فرقی نمی‌کند این کار به اسم چه کسی تمام شود.»

یکی از گام‌های مثبت سیدحسن جذب مقاومت مؤمنه بود؛ او نیروهای مخلص را که در مقاومت مؤمنه سراغ داشت جذب کرد و برای نیروهای سیاسی هم که نمی‌توانست جذب کند، جایگاه خاصی ایجاد کرد.

◆ اخلاص عملی

من در سفری با آقای نبیه بڑی، رئیس مجلس لبنان، دیدار کردم؛ او رهبر جنبش امل بوده و در مقطعی با حزب‌الله جنگیده است، اما در آن زمان از سیدحسن نصرالله ممنون بود. او می‌گفت که سیدحسن نصرالله در اوج جنگ سی‌وسه‌روزه برایم پیغام فرستاد که «من جنگ را از نظر نظامی فرماندهی می‌کنم، ولی در صحنه‌ی سیاسی شما جنگ را فرماندهی کنید.» نبیه بڑی می‌داند که ثمره‌ی جنگ در بهره‌برداری سیاسی از آن است و

مسیر

فصل هشتم

حزب الله لبنان

آقای نصرالله خالصانه آن را در طبق اخلاص قرار داد و به ایشان تقدیم کرد.

درباره‌ی اخلاص سیدحسن به بیان خاطره‌ای اکتفا می‌کنم که وقتی آن را به یاد می‌آورم، باز متأثر می‌شوم. ما هر قدر پول به لبنان می‌فرستیم باید از زیر دست سیدحسن رد شود – این روال کار است – اما زمانی متوجه شدم با وجود این همه پول که در اختیار سید است، او به دلیل نداشتن پول، بچه‌اش را به مدرسه نفرستاده است! از سوی دیگر، مبالغ زیادی وجوه شرعی به او می‌دادند و او همه را تقدیم رهبری می‌کرد؛ بااین حال، برای مدرسه رفتن فرزند خود پولی نداشت!

بعد از خلوص و توکل به خدا، مهم‌ترین ویژگی سیدحسن خردمندی و حُسن تدبیر است. او با تدبیر توانسته است جمع را حفظ کند و به خرد جمعی نقش دهد. سید نه تنها شیعیان بلکه همه‌ی مردم لبنان را جذب کرد. نوع رفتار سیدحسن نصرالله در جنگ سی‌وسه‌روزه حتی بسیاری کشورهای غربی متحد اسرائیل را با حزب‌الله همراه کرد.

◆ ماجرای دست‌بوسی

برخورد سیدحسن نصرالله با مقام معظم رهبری، به‌واقع، برخورد مرید و مراد است. حضرت آقا نیز به او احترام بسیاری می‌گذارند؛ به ما دستور دادند هرچه سیدحسن دستور داد، انجام دهید. بعد از اینکه سیدحسن نصرالله در کنفرانس فلسطینی خم شد و دست مقام معظم رهبری را بوسید، در داخل لبنان برایش بسیار گران تمام شد. چون وقتی پسر سیدحسن نصرالله – سیدهادی – در جبهه شهید شد، در لبنان انعکاس عجیبی پیدا کرد؛ زیرا هیچ یک از رهبران فلسطینی خودشان به جبهه نمی‌روند و بچه‌هایشان را هم به جبهه نمی‌فرستند. شهادت سیدهادی اتفاق عجیبی بود؛ ساعت‌ها سیدحسن دم در می‌ایستاد و همه‌ی لبنان دست سیدحسن را می‌بوسیدند، حتی رئیس و فرمانده ستاد ارتش لبنان. اما بعد از اینکه سیدحسن دست مقام معظم رهبری را بوسید، همه‌ی لبنانی‌ها و به‌ویژه لبنانی‌های مسیحی که آن‌ها هم دست سید را بوسیده بودند، به او حمله کردند: «چرا عزت لبنان را فدای ایران کردی؟ ما همه دست تو را بوسیدیم و تو دست رهبر ایران را بوسیدی؟» اما سید با این کار نمادین داشت به دنیای استکبار می‌گفت که من و توانایی‌هایم تابع این آقا و این رهبریم؛ یعنی هرچه توانایی در حزب‌الله هست، در اختیار ایشان است.

یک بار از سیدحسن نصرالله پرسیدم «می‌دانستی با بوسیدن دست رهبر چنین واکنشی پیش می‌آید؟» گفت «بله، من در لبنان زندگی می‌کنم و همه را می‌شناسم.» گفتم «پس چرا این کار را کردی؟ می‌توانستی در دیدار خصوصی این کار را بکنی.» گفت «می‌خواستم ببینم خودم با این عقاید و با خدای خود چقدر صادق هستم.» البته مقام معظم رهبری هیچ گاه نمی‌گذاشت سید دست ایشان را ببوسد، ولی دست ایشان به علت جانبازی تحرک سربعی ندارد و سیدحسن سرعت عمل به خرج داد؛ بعد از آن هم دیگر اجازه ندادند و سریع ایشان را به آغوش می‌کشیدند.



سه دیدار

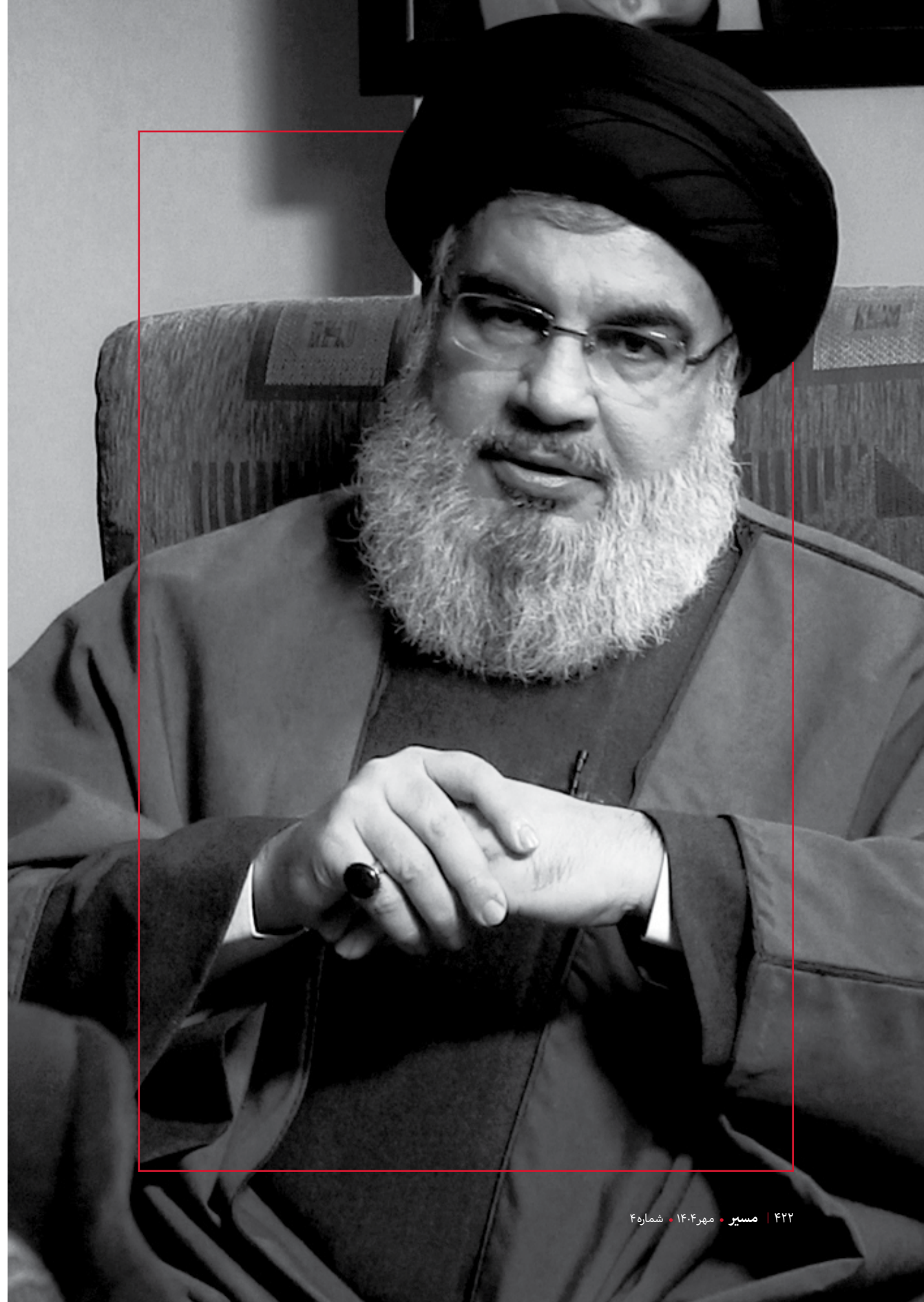
روایت صمیمانه مرتضیٰ شعبانی، مستندساز و از چهره‌های شاخص روایت فتح، از سه مواجهه‌اش با شهید سیدحسن نصرالله در سه مقطع متفاوت از حیات مقاومت در این مطلب آمده است. از نخستین گفت‌وگو در سال ۱۳۷۷ با نگاهی به امام موسی صدر و شهید سیدعباس موسوی، تا دیدار پراز جزئیات سال ۱۳۸۳ در جریان ساخت مستند «زیتون تلخ» و مصاحبه‌ی متفاوت سال ۱۳۹۸، پس از شهادت حاج قاسم سلیمانی. شعبانی در این روایت‌ها، چهره‌ای کمتر دیده‌شده از نصرالله را ترسیم می‌کند؛ رهبری کاریزماتیک و قاطع که در عین حال، مهربان بوده است.

◆ درباره‌ی اسطوره‌ها

اولین دیدار ما با سیدحسن نصرالله مربوط به سال ۱۳۷۷ بود. ما در قالب گروهی مستندساز برای پرداختن به قصه‌ی امام موسی صدر و شهید سیدعباس موسوی به لبنان رفته بودیم و برای انجام گفت‌وگو سید را در لبنان ملاقات کردیم. ما به همراه تیمی متشکل از بنده، محمّدعلی فارسی، مهدی همایون‌فرو و احسان رجبی، به نمایندگی از گروه «روایت فتح» اعزام شدیم و درباره‌ی موضوعات مقاومت، خاطرات و مسائل مربوط به شهید سیدعباس موسوی و امام موسی صدر، با سیدحسن نصرالله گفت‌وگو کردیم. در این دیدار، شرایط امنیتی سخت نبود و خیلی ساده و راحت به دیدار سیدحسن رفتیم، چون تهدید رژیم صهیونیستی به شکل کنونی نبود. در آن مقطع، حزب الله شکل گرفته بود اما قطعاً به اندازه‌ی امروز قوی نبود و اسرائیل نیز تهدید به ترور نکرده بود. یک ماه در لبنان مستقر شده بودیم و در آن برهه، مسائل امنیتی و حفاظتی خیلی سفت‌وسخت نبود.

البته من جزئیات زیادی از دیدار اول با شهید نصرالله را به خاطر ندارم، اما همین خودمانی بودن و احساس صمیمیت به نظرم برجسته بود، چون این مسئله در ذهنم مانده است. ایشان با استقبال گرم و صمیمانه در کنار ما نشست و درباره‌ی امام موسی صدر و سیدعباس موسوی صحبت کرد.

۱. مستندساز و عضو گروه «روایت فتح»





جان فدایی برای حاج قاسم

دیدار آخر دیداری بسیار صمیمانه بود که در انتها به بیان خاطره‌ای ویژه انجامید. وقتی از ارتباط شخصی‌شان با حاج قاسم پرسیدم، گفتند «اگر ملک‌الموت بگوید قرار است جان حاج قاسم سلیمانی را بگیرم و فرصتی باشد که جان شما را به جای ایشان بگیرم، قطعاً قبول می‌کنم.»

◆ یادگاری برای پس از شهادت

سفر دوم ما به لبنان در سال ۱۳۸۳ برای پروژه‌ی مستند «زیتون تلخ» که مربوط به عملیات‌های حزب‌الله علیه اسرائیل از سال ۱۹۸۲ تا ۲۰۰۰ به مدت هجده سال بود، به همراه آقایان ابوالحسنی، رضانی و به گمانم آقای سیفی انجام شد. تیم حفاظت سید ما را سوار یک ماشین بنز کردند که پرده‌های مشکی ضخیمی داشت و چراغ‌های داخل آن روشن بود؛ به همین دلیل، از بیرون دیده نمی‌شدیم. هر بار که به لبنان می‌رفتیم، شرایط متفاوت بود. در آن زمان، درهای ریموتی و کنترلی چندان رایج نبود یا حداقل من ندیده بودم. به جایی رسیدیم که راننده ریموت را زد و کرکره بالا رفت و ماشین به داخل رفت. آنجا فقط به اندازه‌ی یک ماشین جا وجود داشت و هیچ فضای دیگری نبود. کرکره پایین آمد و ما از در وارد شدیم. تنها یک آسانسور وجود داشت؛ یعنی درهای مختلفی در کار نبود.

در آن جلسه، ابتدا شهید عماد مغنّیه حضور داشت. چون ایشان شخصیتی جهادی بودند، به هیچ کس گفت‌وگو نمی‌دادند و با ما نیز گفت‌وگو نکردند. ما در آنجا ایشان را دیدیم. پرسیدند «می‌خواهید چه کار کنید و طرحان چیست؟» من طرح را توضیح دادم و ایشان ما را راهنمایی کردند و به تعدادی از فرماندهان محوره‌های مختلف لبنان معرفی کردند. ما رفتیم و آن‌ها را بررسی کردیم و تحقیق و پژوهشی انجام دادیم و سپس به هشت طرح رسیدیم که در جلسه‌ی بعد با آقا سیدحسن مطرح کردیم.

ساعت حدود یک نیمه‌شب بود که ما را بیدار کردند و گفتند «برویم»؛ پرسیدیم کجا، گفتند «ملاقات سید». وقتی رسیدیم، سید و حاج عماد آنجا بودند. ما طرح‌ها را توضیح دادیم و آقا سید فرمودند «این دو طرح خیلی خوب است.» یکی طرح «ابوزینب» بود ـ که بعداً فیلم سینمایی شد ـ و دیگری «عملیات انصاریه».

ما برای انجام گفت‌وگو و تصویربرداری میدانی به مناطق مختلف رفتیم و سپس نوبت به گفت‌وگوی خود آقا سید رسید. گفت‌وگوی ایشان تقریباً سه ساعت طول کشید. وسایل را کامل جمع کرده بودیم که یادم افتاد عملیات انصاریه را پاک فراموش کرده‌ام که ببرسم. بین صحبت‌های معاون جهادی رفتم و موضوع را گفتم؛ گفت «اشکال ندارد؛ تا ما یک چای می‌خوریم، دوباره آماده کنید.» مجدداً دوربین را چیدیم و نورپردازی کردیم.

عملیات انصاریه را با جزئیات توضیح دادند و معاون جهادی نیز با دقت گوش می‌داد تا مبدا چیزی از گفته‌های سید از دست برود. آقا سید گفت‌وگو را تمام کرد و با خنده گفت «باز هم فکر کنید ببینید چیز دیگری فراموش نکرده‌اید؟» من هم از فرصت استفاده کردم و گفتم «چرا، یک موضوع خیلی مهم مانده.» پرسید «چه موضوعی؟» گفتم «لطفاً خواب امام موسی صدر را هم بفرمایید تا ضبط کنیم.»

دفعه‌ی قبل که برای موضوع امام موسی صدر خدمتشان رسیده بودیم، خواب را داخل سفارت دمشق برای آقای همایون فر تعریف کرده بودند. اوّلش برایشان سخت بود، ولی راضی‌شان کردیم. می‌خواستند به

مسیر

فصل هشتم

حزب الله لبنان

عربی صحبت کنند که ما گفتیم فارسی صحبت کنید. با محبت پذیرفتند، ولی گفتند «تا زمانی که زنده‌ام، پخش نشود.» پرسیدند «شما چی می‌گید؟ برای یادگاری.»

این همان خوابی است که قبل از انقلاب اسلامی، یکی از علمای نجف در هنگام تعبیرش از دبیرکلی او بر تشکیلاتی به مثابه‌ی حزب‌الله خبر داده بود و شامگاه شهادت سید مقاومت از سیما پخش شد. جزئیات آن خواب را نمی‌گوییم، زیرا شنیدن آن به بیان خود او شیرین است.

◆ تقاضا از حضرت عزرائیل

دیدار آخر ما با سید مربوط به چهلم شهادت حاج قاسم سلیمانی در سال ۱۳۹۸ بود. ما از ایشان تقاضا کردیم فرصتی برای گفت‌وگو بدهند که قبول کردند و در شرایط ویژه‌ی امنیتی، سه ساعت و نیم با ایشان گفت‌وگو انجام دادیم. این دیدار بسیار متفاوت بود و برای ملاقات با ایشان، چندین ماشین را جابه‌جا کردیم. هر بار وارد یک ساختمان می‌شدیم و درحالی‌که نمی‌دانستیم کجا هستیم، سوار ماشین دیگری می‌شدیم و به مسیر دیگری می‌رفتیم. به همین دلیل، اصلاً نمی‌دانستیم کجا هستیم اما اهمیت این حجم از حفاظت را درک می‌کردیم. شرایط امنیتی خاصی حاکم بود و تهدید اسرائیل تهدیدی جدّی و غیر قابل شوخی بود. لذا ما این شرایط را می‌پذیرفتیم، چون اهمیت مقاومت و رهبر آن را می‌دانستیم و اینکه باید هر اقدامی برای حفاظت از ایشان انجام شود. ما در گفت‌وگوی آخرمان حتی امکان همراه داشتن دوربین را نیز نداشتیم و دوربین را خود حزب‌الله تهیه می‌کرد؛ چون ممکن بود دوربین‌های ما ردیاب داشته باشند و به لحاظ امنیتی مشکل داشت، لذا اجازه‌ی استفاده از دوربین شخصی داده نمی‌شد و خودشان وسایل را آماده می‌کردند و فیلم‌برداری انجام می‌گرفت و در نهایت، فیلم را به ما تحویل می‌دادند.

دیدار آخر دیداری بسیار صمیمانه بود که در انتها به بیان خاطره‌ای ویژه انجامید. سید درباره‌ی حاج قاسم گفتند. وقتی از ارتباط شخصی‌شان با حاج قاسم پرسیدم، گفتند «اگر ملک‌الموت بگوید قرار است جان حاج قاسم سلیمانی را بگیرم و فرصتی باشد که جان شما را به جای ایشان بگیرم، قطعاً قبول می‌کنم.»

مهم‌ترین ویژگی سیدحسن نصرالله مهربانی‌اش بود. ایشان بسیار مهربان، بی‌تکلف و خودمانی بودند؛ یعنی باورمان نمی‌شد چهره‌ای که در تلویزیون آن‌چنان کوبنده صحبت می‌کند، همین باشد! ایشان بسیار لطیف و مهربان بودند و این برجسته‌ترین ویژگی‌ای بود که در این دیدارها لمس کردیم.

شهید سیدحسن نصرالله از سال ۱۳۷۷ تا آخرین دیدارمان در سال ۱۳۹۸ به اوج رسیده بود. بی‌تکلفی ایشان در جلسه و دیدار آخر، بسیار بیشتر شده بود. من در طول این سال‌ها که شامل چهار دیدار در سال‌های ۱۳۷۷، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴ و ۱۳۹۸ می‌شد، حدود هفت بار ایشان را دیدم. هرچه به دیدارهای آخر نزدیک‌تر شدیم، مهربانی و صمیمیت سیدحسن نصرالله به اوج خود رسید.



من دبیرکل نمی شوم

روایت کمتر شنیده شده از تاریخ و دبیرکلی حزب الله

سید حسن نصر الله در سال های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ گفتگوهای تفصیلی با غسان بن جدو کرد. چهره سرشناس عرب که مدیر سابق دفتر شبکه تلویزیونی الجزیره قطر بود و مدیریت شبکه ماهواره ای المیادین را برعهده گرفت. قرار بود ضبط «روایت سید حسن نصر الله از تاریخ حزب الله» ادامه پیدا کند ولی حوادث پرشتاب منطقه (خصوصاً تجاوز آمریکا به عراق) و مشغولیت های چندبرابر شده سید حسن نصر الله، مانع ادامه این گفت وگوها گردید و بخش های ضبط شده در بایگانی باقی ماند تا آنکه در چهلمین سالگرد تأسیس حزب الله طی پنج قسمت در سال ۲۰۲۲ از شبکه المیادین پخش شد.

آنچه در پی می آید فرازی از این گفت وگو است که به همت وحید خضاب ترجمه و گویا سازی شده است:





♦ از ابتدای تشکیل حزب تا زمان دبیرکلی چه مسئولیت‌هایی داشتید؟

در ابتدا، در ۱۹۸۲، اگر بخواهم اصطلاحات سازمانی‌ای که آن وقت وجود داشت را بگویم، من به عنوان مسئول پذیرش داوطلبان (که بفرستم‌شان به دوره‌های آموزش نظامی) کارم را [در حزب‌الله] شروع کردم. بعد از پایان موفقیت‌آمیز چند دوره، حالا چندین دسته [پر تعداد] از بر و بچه‌های [آموزش دیده] داشتیم. آن وقت من مسئول چیزی شدم که الان می‌توانیم اسمش را بگذاریم «مسئول امور پرسنلی» یا «مسئول (امور اعضا) یا مسئول جنبه سازمانی افراد». یعنی کل پرونده‌های این افراد [در بخشی که من مسئولش بودم] قرار داشت، همین‌طور اینکه چه سمتی بگیرند و نامزد شدنشان [برای سمت‌های دیگر]. همه این کارها در تشکیلاتی بود که من مسئولش بودم.

بعداً وضعیت سازمانی سر و شکلی گرفت. آن وقت من شدم مسئول بسیج [و جذب نیرو] در منطقه بقاع. یعنی مسئول تشکیلات بسیجی - جهادی - نظامی [حزب‌الله در بقاع]. هنوز در آن زمان هم تشکیلات، کامل نبود [و اعضای رسمی و کادر زیادی نداشتیم]. ابتدای کار تشکیلات، [بیشتر سازمان را] همان بسیج [و نیروهای داوطلب تشکیل می‌دادند].

بعداً تشکیلات بزرگ‌تری درست کردیم که کاملاً سازمانی بود. یعنی [حزب‌الله] بخش‌های مختلف فرهنگی، رسانه‌ای، اجتماعی، بسیج، فعالیت‌های پیشاهنگی، فعالیت‌های بانوان و ... پیدا کرد. یعنی سازمان داشت گسترش پیدا می‌کرد. در نتیجه تقسیم‌بندی‌ای درست شد به اسم «مناطق سازمانی». آن زمان ساختار حزب عبارت بود از کادر رهبری مرکزی (که همان شورا بود)، کمیته سیاسی، کمیته امنیتی-نظامی و سه منطقه. این کل ساختار حزب‌الله بود. من آن وقت مسئول منطقه بقاع و عضو کمیته سیاسی مرکزی بودم.

این ادامه داشت تا سال ۱۹۸۵. سال ۱۹۸۵ [بعد از عقب‌نشینی صهیونیست‌ها از پایتخت] آمدیم بیروت. وقتی به بیروت نقل مکان کردیم من شدم مسئول تشکیلات نظامی-جهادی منطقه بیروت. سید ابراهیم [امین السید] هم مسئول سازمانی منطقه بیروت بود. بعد [در تغییرات ساختاری‌ای که ایجاد کردیم] جدا شدیم: یک دفتر سیاسی درست کردیم و سید ابراهیم شد رئیس دفتر سیاسی و من شدم مسئول منطقه بیروت.

تا جایی که خاطر هست تا سال ۱۹۸۷ [در همین مسئولیت بودم]. آن وقت و بعد از آزادسازی [بخش عمده لبنان، جز کمربند مرزی] سمت تازه‌ای [در ساختار حزب] ایجاد شد. آن وقت دیگر بقاع، بیروت، جبل لبنان، صیدا، صور و نبطیه تا کمربند مرزی همگی آزاد شده بود. لذا مجموعه‌ای از مناطق و مجموعه‌ای از تشکیلات [منطقه‌ای تازه در ساختار حزب] داشتیم. [برای هماهنگی این

تشکیلات] سمتی درست کردند به اسم «مسئول اجرایی کل» که بعداً اسمش را اصلاح کردیم شد رئیس شورای اجرایی. به تعبیر دیگر، مسئول اجرایی حزب. یعنی یک شورا هست [که در رأس حزب قرار دارد] و تصمیم می‌گیرد و یک نفر هم [به عنوان رئیس شورای اجرایی] هست که می‌رود و آن تصمیم را اجرا می‌کند. آن زمان برادرها پیشنهاد کردند که من رئیس اجرایی حزب بشوم. وقتی که مسئول اجرایی می‌شدی خودکار عضو کادر رهبری هم می‌شدی، یعنی می‌شدی یکی از اعضای شورای حزب. در نتیجه شدم یکی از اعضای شورا، و مسئول اجرایی کل حزب.

تا مدتی مسئول اجرایی بودم و فقط یک سال در این بین فاصله افتاد که رفتم قم برای ادامه تحصیل. آن موقع جناب شیخ نعیم قاسم معاون مسئول اجرایی کل بود و در آن یک سال او شد رئیس شورای اجرایی. موقعی که من برگشتم هم جناب شیخ در این مسئولیت باقی ماند تا زمانی که سید عباس [الموسوی] شد دبیرکل حزب.

سید عباس که شد دبیر کل، شیخ نعیم هم شد معاون دبیرکل و من دوباره شدم رئیس شورای اجرایی تا یک سال. بعد از یک سال جناب سید عباس (رحمة الله علیه) شهید شد و من به عنوان دبیرکل انتخاب شدم.

♦ می‌گویند شما آن وقت دوست داشتید شهید عباس

الموسوی به عنوان [اولین دبیرکل حزب] انتخاب شود.

طبیعتاً من از نظر عاطفی و روحی، بیشتر به شهید سید عباس نزدیک بودم. یعنی مثل هر گروه انسانی دیگری، که بعضی‌ها به بعضی‌ها نزدیک‌ترند [در داخل حزب هم بعضی‌ها به هم نزدیک‌تر بودند، مثلاً من به سید عباس نزدیک‌تر بودم تا به بقیه]. ولی با شیخ صبحی مشکلی نداشتیم. نه اختلافی داشتیم نه درگیری‌ای داشتیم نه دشمنی‌ای؛ برعکس، محبت بین ما بود. ولی این محبت با سید

سال ۱۹۷۶ که به

نجف اشرف رفتم

با اولین کسی

که آشنا شدم

سید عباس بود.

او برای من فقط

استاد نبود؛ حتی

به خورد و خوراک

و لباس و حجره

و کتاب‌هایم هم

رسیدگی می‌کرد.

پس طبیعی

بود که نزدیکی

روحی‌ام با او بیش

از هر کس دیگر

باشد.



همراهی شیخ نعیم

مسئول اجرایی بودم و فقط یک سال در این بین فاصله افتاد که برای ادامهٔ تحصیل رفتم قم. آن موقع جناب شیخ نعیم قاسم رئیس شورای اجرایی شد. سید عباس که شد دبیر کل، شیخ نعیم هم معاون دبیرکل شد و من دوباره رئیس شورای اجرایی شدم.

عباس بیشتر بود. دلایلش هم طبیعی بود. چون من سال ۱۹۷۶ که برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف رفتم با اولین کسی که در نجف آشنا شدم سید عباس بود. من پیش سید عباس درس خواندم. او برای من فقط استاد نبود؛ مربی بود، مرشد بود. من هم نوجوان کم‌سن و سالی بودم. فقط ۱۶ سالم بود. سید عباس حتی به خورد و خوراک و لباس و حجره و کتاب‌هایم و اینکه پیش چه کسی درس بخوانم هم رسیدگی می‌کرد. پس طبیعی بود که روابطم با او و نزدیکی عاطفی و روحی‌ام با او بیش از هر کس دیگر باشد؛ نه فقط از شیخ صبحی، بلکه قوی‌تر از رابطه‌ام با هر کدام دیگر از برادرها. این را در لبنان همه می‌دانستند که بین من و سید عباس چه رابطهٔ [نزدیک] و عاطفه و محبتی وجود دارد. مسئلهٔ مخفی‌ای نبود. من [به دبیرکل شدن سید عباس] بیشتر تمایل داشتم ولی مشکلی هم با این نداشتم که شیخ صبحی دبیرکل حزب‌الله شود.

◆ چه شد که بعد از یک سال از ایران برگشتید؟

متأسفانه در سال ۱۹۸۹ فتنه [و جنگ مسلحانهٔ شیعی-شیعی] که بین امل و حزب‌الله وجود داشت [و مدتی بود آرام شده بود] دوباره شروع شد و وضع [حزب‌الله هم این بار] یک‌مقدار سخت بود. برادرها همه به این نتیجه رسیدند که این مرحله یک مقدار سخت است و باید این موضوع را حل و فصل کنیم. طبعاً در این برهه مثل هر فتنهٔ داخلی دیگری [رزمندگان روحیهٔ خوبی ندارند]. حزب‌الله وقتی که [در آن سال‌ها] نه فقط با اسرائیل بلکه با ناتو هم می‌جنگید، [با وجود سختی جنگ،] در چهرهٔ نیروها می‌توانست نور و شادابی را ببینی. مشکلی [با هیچ کدام از سختی‌های میدان جنگ] نداشتند. ولی وقتی فتنهٔ داخلی بود [و باید با هم‌وطن و هم‌مذهب خودش می‌جنگید]، حتی اگر که مظلوم بود و داشت از خودش دفاع می‌کرد [درست مثل وضعیت حزب‌الله در درگیری با امل]، نیروها ناراحت بودند و درد می‌کشیدند و از خودشان می‌پرسیدند آخر من چرا باید اینجا بجنگم؟ و این چه مصیبتی است که گرفتارش شده‌ایم؟

در نتیجه گاهی در خصوص اینکه در فلان مسئلهٔ جزئی چه رفتاری بکنیم، اختلاف نظر به وجود می‌آمد؛ اینکه فلان جا چطور رفتار کنیم بهمان جا چطور رفتار کنیم. [در چنین وضعیتی] برادرها اصرار کردند من برگردم چون من این توانایی را داشتم که با همه صحبت کنم. با هیچ کس مشکلی نداشتم. می‌توانستم با همه تفاهم کنم. می‌توانستم دیدگاه‌ها را به هم نزدیک کنم. با اینکه آنها اساتید من بودند و من اذعان می‌کنم که آنها استاد من بودند. ولی در هر حال خداوند متعال این نعمت را به من عطا کرده بود و این اطمینان و محبت به من را در قلب آنها گذاشته بود. خلاصه رسیده بودیم به وضعیتی که در آن مصیبت غم‌بار، کل موجودیت حزب‌الله در خطر

مسیر

فصل هشتم

حزب‌الله لبنان

بود. طوری شده بود که حزب‌الله یا باقی می‌ماند یا [کلاً و از ریشه] نابود می‌شد. در این وضعیت برادرها برایم پیغام فرستادند که: «ما تو را فرستادیم درس بخوانی که به درد آیندهٔ حزب‌الله بخوری. حالا داریم می‌گوییم اصلاً معلوم نیست حزب‌اللهی باقی می‌ماند یا نه!» قضیه اینقدر سخت بود. معروف است دیگر. [خلاصه گفتند:] «برگرد.» من هم گفتم: «به روی چشمم. من با اجازهٔ شما برای درس خواندن رفتم و الان هم که می‌گویید برگرد برمی‌گردم. شما می‌گویید برگرد، تمام است، برمی‌گردم.» دلیل برگشتنم این بود.

◆ رهبران ایران نقشی در بازگشت شما نداشتند؟ به این دلیل که بخواهند شما کنشگر اصلی در کادر رهبری حزب‌الله شوید؟

نه در این موضوع دخالتی نداشتند. حتی در مرحلهٔ اول بحث [که می‌خواستند مرا به لبنان بازگردانند] توسط بعضی از برادرها از آنها مشورت گرفته شد و هدف هم این بود که زورشان به من بچربد [با خنده]. مشخصاً بگویم سید عباس این کار را کرد. او آمد قم که مرا برگرداند. سید عباس می‌دانست که اگر قرار باشد با تفاهم [و رضایت خودم] برگردم، من قبول نخواهم کرد [و تفاهمی در کار نخواهد بود و برنخواهم گشت]. ولی اگر تصمیم [حزب] باشد، به آن ملتزم خواهم بود. مسئله اینطور بود. سید عباس هم آن اول به همراه تصمیم مجموعهٔ برادران نیامده بود. برادرها (یعنی شورای حزب) به او گفته بودند «برو قم با او تفاهم کن [و راضی‌اش کن برگردد]. [با خنده:] اگر راضی شد که تمام است اگر راضی نشد به ما بگو که تصمیم بگیریم [و دستور برگشتنش را بدهیم].»

جناب سید عباس (خدا رحمتش کند) در تهران با بعضی از برادرها صحبت کرده بود که لطفاً به ما در قضیهٔ این رفیقمان کمک کنید [و راضی‌اش کنید برگردد]. آنها هم جواب داده بودند «این یک موضوع داخلی خودتان است. او هم آزاد است. اینکه چه تصمیمی گرفتید و شورا در لبنان در این خصوص چه گفته، همه‌اش موضوعات داخلی خودتان است و به ما مربوط نمی‌شود.»

آن موقع سید عباس مفصل با من بحث کرد و نتوانست قانع کند. قانع نشدم و با سید عباس هم برگشتم. ولی وقتی سید عباس برگشت لبنان و شورا جلسه تشکیل داد و مصوب کرد که من برگردم، آن وقت دیگر تمام، من ملتزم بودم به تصمیمات شورا [و برگشتم].

◆ دربارهٔ انتخاب سید عباس به دبیرکلی حزب برای‌مان بگویید.

اواخر سال ۱۹۸۹ بعد از آنکه شکرِ خدا، خداوند متعال توفیق داد که فتنهٔ داخلی [و جنگ شیعی-شیعی بین امل و حزب‌الله] تمام شود (که حزب‌الله و امل را خیلی مشغول کرده بود)، مقاومت [علیه اشغالگران اسرائیلی در جنوب لبنان] به شکل طبیعی ادامه پیدا کرد. آن وقت یک

کنگره داخلی در حزب برگزار شد. گفتند نظرتان را بفرمایید که چطور بنیه مان را تقویت کنیم. و ضمناً تجربه ای که [در این ۷ سال] داشته ایم را هم بازخوانی کنیم و ببینیم چه نقاط ضعفی داریم که حلش کنیم.

از جمله اموری که در آن زمان درباره اش بحث شد، مسئله [ایجاد سمت] دبیرکلی بود. گفته شد خب ما یک شورای رهبری داریم و یک مسئول اجرایی هم داریم ولی ما چند نفر [عضو شورای حزب] (که فکر می کنم آن وقت ۴ یا ۵ نفر بودیم) که همه مان در رسانه ها حضور نداریم و همه مان با رسانه ها صحبت نمی کنیم، خب اگر کسی (مثلاً فلان حزب) خواست بیاید با حزب الله صحبت کند، بیاید سراغ کی؟ بیاید سراغ هر پنج نفر (یا هر هفت نفر)؟ اگر خواستیم توافقی با طرفی داشته باشیم، چه کسی باید برود مذاکره کند؟ در هر موضوعی [جلسه تشکیل دهیم] و یک نفر را تعیین کنیم و در موضوع دیگر [باز جلسه بگذاریم] و نفر دیگری را تعیین کنیم؟ برای اداره امور به یک نفر نیاز داریم که مدیر حزب به صورت کلی باشد، مسئول روابط سیاسی باشد سخنگوی رسمی باشد، در ساختار پلکانی حزب فرد شماره یک محسوب شود. نمی خواهیم رهبر درست کنیم. نمی خواهیم [در حزب] برویم سراغ رهبری فردی. همچنان رهبری مان جمعی خواهد ماند ولی بالاخره یک مدیر واحد لازم داریم. برای این رهبری جمعی نیاز به یک رأس داریم.

از ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۹ وضعیت، حق وضعیت داخلی خودمان در حزب، برای این مسئله آماده نبود. اما آن روز، همه برادرها اجماع داشتند که بله این حرف صحیح است و تجربه هم همین را نشان می دهد. یعنی همان تجربه ای که ما را از تمرکززدایی اداری در اجرا، به مسئول اجرایی کل رساند همان تجربه چند سال بعد ما را به دبیرکل رساند. خلاصه توافق کردیم که دبیرکل داشته باشیم و از طرف اعضای شورا انتخاب شود. یعنی کادرهای اصلی حزب، شورا را انتخاب می کنند و شورا دبیرکل را انتخاب می کند.

بعد از تصویب اصل قضیه، رفتیم سراغ انتخاب شخص دبیرکل. منطقی و بسیار طبیعی بود که یکی از این دو نفر که همه، توجهشان به آن دو بود دبیرکل خواهد شد: سید عباس و شیخ صبحی. [با خنده:] خود آن دو هم جوان بودند ولی به آنها می گفتیم «پیرمردهای حزب». یعنی پرسن و سال ترین مان آن ها بودند. در بین کادر اصلی مرکزی، هیچ کس گزینه ای جز سید و شیخ به ذهنش خطور نمی کرد. در بدنه حزب، کادرهای میانی و قاعده هرم حزبی، شاید خیلی هایشان مشکلی نداشتند که من دبیرکل باشم و شاید حتی دوست هم داشتند (چون همه فعالیت های من کف میدان [و با همین افراد] بود) ولی من خودم چنین چیزی نمی خواستم و در کادر مرکزی، نظرها به

سال ۱۹۸۷ برادرها پیشنهاد کردند که من رئیس اجرایی حزب بشوم. وقتی که مسئول اجرایی می شدی خودکار عضو کادر رهبری هم می شدی. در نتیجه شدم یکی از اعضای شورا و مسئول اجرایی کل حزب.



بازگشت از قم

برادران برایم پیغام فرستادند که: «ما تو را فرستادیم درس بخوانی که به درد آینده حزب الله بخوری. اصلا معلوم نیست حزب اللهی باقی می ماند یا نه! برگرد.» من هم گفتم: «به روی چشمم. من با اجازه شما رفتم و الان هم که می گویند برمی گردم.»



رأی گیری شد. پنج نفر به سید عباس رأی دادند و پنج نفر به شیخ صبحی. دوباره رأی گیری کردیم شاید کسی مردد شود و تجدید نظر کند. دوباره شد پنج در برابر پنج. برای بار سوم رأی گیری کردیم باز شد پنج در برابر پنج. دیدیم هرچقدر رأی گیری کنیم می شود پنج در برابر پنج!

خب می دانی دیگر ما در فقه عبارتی داریم که می گوید: «القرعة لكل امر مشكل» [برای هر کاری که سخت شد و گره خورد و از طریق فکر و مشورت و رأی حل نشد، قرعه کشیده شود]. [با خنده:] [گفتیم:] «خب بچه ها بین شیخ و سید قرعه بکشید.» قرعه کشیدیم، اسم شیخ درآمد. و [اینطور بود که] شیخ [صبحی طفیلی] اولین دبیرکل حزب الله شد.

جناب سید من قضیه ای را در تهران شنیدم. خواهش می کنم بگویند درست است یا نه. این قضیه نشان می دهد شخص شما چه جایگاهی پیش رهبران ایران و مشخصا پیش شخص آیت الله سید علی خامنه ای دارید. گفتند یک بار که رهبران حزب الله به تهران رفته بودند، ظاهرا یک موضوع مهم و تعیین کننده بوده و درباره اش با آیت الله سید علی خامنه ای صحبت کرده بودید و گفته بود به من مدتی فرصت بدهید [تا فکر کنم]. بعد که این گروه پیش ایشان رفته بودند گفته بود هرچه سید حسن نصرالله گفت و نظرش هرچه بود، آن را نظر من بدانید. و این صحبت برای هیئتی که از طرف رهبری حزب الله [به تهران] رفته بود، خیلی غافلگیرکننده بود. این قضیه درست است یا نه؟

-[با خنده] تو از کجا از این قضیه خبر داری؟ این بحث، در یک قضیه خاص بود [نه به صورت مطلق]. در آن موضوع خاص، یادم هست سال های ۱۹۹۰-۱۹۹۱، درست کمی پیش از آغاز جنگ دوم خلیج [فارس]، بحثی در رهبری حزب وجود داشت (درست مثل بحثی که همین روزها وجود دارد) که خیلی احتمالش بالاست که همزمان با جنگ دوم خلیج [فارس] یا نبرد [آزادسازی] کویت، شاید قضا یا [به شکل خاصی] پیش برود و ممکن است که دشمن اسرائیلی از این فرصت استفاده و مجددا به لبنان تجاوز و لشکرکشی کند. خصوصا که مقاومت در آن روزها خیلی فعال بود [و عملیات های متعددی علیه اسرائیلی ها انجام می داد]. [این بحث وجود داشت که احتمال دارد] به لبنان لشکرکشی کند تا مقاومت را از بین ببرد. می گفتم اگر بخواهد لشکرکشی ای از طرف اسرائیل رخ دهد خط اصلی ای که باید در نبرد پی بگیریم چیست؟ دو دیدگاه وجود داشت. جزئیاتش را نمی گویم چون آن دو دیدگاه به مرحله حاضر هم مربوط می شود [و دوباره همان دو دیدگاه برای این روزها هم مطرح است].

خلاصه دو دیدگاه درباره خط کلی جنگ وجود داشت. البته اگر همه اجماع یا توافق داشتیم،

سمت شیخ و سید بود].

راستش در این موضوع مقداری بحث وجود داشت که چه کسی دبیر کل شود، جناب سید عباس یا جناب شیخ صبحی. و خود آنها هم در بحث مشارکت داشتند [و هر کدام اصرار داشتند آن دیگری دبیرکل شود]. یک روز هر دو نفرشان گفتند می خواهیم ببینیمت [و با تو جلسه ای داشته باشیم]. این یکی از آن موضوعات خیلی خصوصی بوده که تا الان [در رسانه ها] تعریفش نکرده بودم. سال ۱۹۸۹ بود دیگر یعنی من ۲۹ سالم بود. گفتند می خواهیم ببینیمت. من هم گفتم: «به روی چشم، با کمال میل، شما استاد من هستید. من در خدمتم.» رفتم و با هم نشستیم. سید عباس گفت: «ما در موضوع انتخاب دبیرکل صحبت کردیم و در بررسی ها دیدیم اگر من باشم (یعنی سید عباس دبیرکل شود) فلان نکات مثبت و فلان نکات منفی را خواهد داشت. اگر شیخ صبحی باشد فلان نکات مثبت و فلان نکات منفی را خواهد داشت. خود ما دو نفر -که جمع، همگی قبول دارند که یکی از ما دبیرکل شود- توافق کردیم که تو دبیرکل شوی.»

خب معلوم است که من [چقدر] غافلگیر شدم. اصلا در این حال و هوا نبودم. ابدا چنین چیزی در فکرم نبود. لذا فوری واکنش نشان دادم و گفتم: «چی دارید می گید؟! [با خنده] چی نشسته اید برای خودتان پخت و پز کرده اید؟! چی درست کرده اید؟!» شروع کردند به استدلال آوردن. جلسه یک ساعت و نیم ادامه داشت. آخر جلسه من گفتم: «[ببینید، محال است. من دبیرکل حزب الله نمی شوم. من مسئول اجرایی می شوم، مسئول منطقه می شوم، مرا می توانید به جبهه بفرستید. برای همه اش در خدمتم. اما من بشوم دبیرکل حزب الله؟!]

یک شوخی هم با آن ها کردم که یک مقدار هم سنگین بود. گفتم: «ببینید تا وقتی شما دو تا زنده اید من دبیرکلی حزب الله را قبول نمی کنم. [با خنده] هر وقت هر جفتان مردید، آن وقت قبول می کنم.» یعنی بحث به اینجا رسیده بود. گفتند: «از چه می ترسی؟ ما به تو تعهد می دهیم که با تو همکاری کنیم و حرفت را گوش بدهیم و ...» گفتم: «من اصلا از نظر روحی نمی توانم این موضوع را قبول کنم. گفتند: «خب حالا [فوری جواب نده] یک مقدار صبر کن، دو سه روز [بعد جواب بده].» بحث هم تا چند روز ادامه داشت. ولی من نظرم قاطع بود. می گفتم: «من این مسئولیت را نمی پذیرم. خودتان بپذیرید. چه کم دارید که این مسئولیت را نمی پذیرید؟ هر کدام از شما دو تا هم که دبیرکل شود همه ما با او همکاری می کنیم.»

بعد [از دو سه روز] این موضوع کنار گذاشته شد. گفته شد بسیار خب، خود شورا دبیرکل را انتخاب کند. این شورا، شورای تازه انتخاب شده ای بود. ده نفر هم بودیم. برای انتخاب اولین دبیرکل



**برادرها (یعنی
شورای حزب)
به سید عباس
گفته بودند «برو
قم با او تفاهم
کن [و راضی اش
کن برگردد]. [با
خنده:] اگر راضی
شد که تمام است
اگر راضی نشد به
ما بگو که تصمیم
بگیریم [و دستور
برگشتنش را
بدهیم].**

نیازی به مراجعه [به ولی فقیه] نبود. چون به ما تفویض شده بود که این قبیل مسائل را خود رهبری حزب باید درباره اش بحث کند و نظر دهد. ولی یک مقدار بحث [و اختلاف نظر در این موضوع] وجود داشت. البته هر دوی این دیدگاه‌ها می‌گفتند باید بجنگیم، باید [از لبنان] دفاع کنیم. اصلاً هیچ وقت، هرگز، در حزب الله این بحث حتی مطرح هم نبوده که در مقابله با تجاوز اسرائیل، حزب الله سلاحش را زمین بگذارد و از نبرد خارج شود. این اصلاً مطرح نبود. پس اصل قضیه، قطعی بود. بحث سر این بود که خط کلی روش جنگ [و راهبرد عملیاتی جنگی] چه باشد.

دو دیدگاه در این خصوص وجود داشت و [طرفداران] هر دیدگاهی هم استدلال‌هایی و مقدمات و نتایجی مطرح می‌کردند. چون موضوع یک موضوع شرعی بود [و مسئله جان و مال مردم مطرح بود]، بحث شرعی هم درگرفت. یعنی راه اول با راه دوم تفاوتش در تعداد شهدا، حجم فداکاری و قربانی‌هایی که باید در نبرد داده می‌شد بود. لذا برادرها گفتند حالا که بحث به این نقطه رسیده، این چیزی نیست که ما بخواهیم خودمان مسئولیتش را بپذیریم. این چیزی است که باید (به تعبیر ما) ولی فقیه، یعنی آن مرجع دینی‌ای که رهبری را در اختیار دارد، [حرف آخر را] بزند و مسئولیت [شرعی] این مسئله را بپذیرد.

به این ترتیب بود که قضیه به جناب سید القائد آیت‌الله خامنه‌ای (خدا حافظشان باشد) منتقل شد و [پرسیدیم] که با این قضیه چه کنیم؟ آن موقع جناب سید القائد گفتند: «این موضوع تشخیص میدانی می‌خواهد و برادرها الحمدلله همه‌شان خوبند (یعنی از همه برادرها تعریف کردند) ولی دست آخر باید یک نفر را تعیین کنم که اگر از این قبیل مسائل به وجود آمد تشخیص او، حجت [شرعی] باشد و طبق تشخیص او عمل شود و من فلانی [یعنی سید حسن نصرالله] را تعیین می‌کنم. اگر مواجهه‌ای از این قبیل [که احتمالش را می‌دهید] به وجود آمد، مشورت کنید و بنشینید بحث

اختیار تام به سید

جناب سید من قضیه‌ای را در تهران شنیدم. گفتند یک بار که رهبران حزب الله به تهران رفته بودند، درباره موضوع مهم و تعیین‌کننده‌ای با آیت‌الله خامنه‌ای صحبت کرده بودند و شنیده بودند نظر سید حسن نصرالله هرچه بود، آن را نظر من بدانید که برای هیئت خیلی غافلگیرکننده بود.



کنید ولی کف میدان هر چیزی او تشخیص داد [طبق آن عمل کنید] و این، ان شاء الله شما را [از نظر شرعی] بری‌الذمة می‌کند.»

ولی خدا را شکر نه اسرائیلی‌ها حمله کردند و نه نیازی شد که آن روز این مسئولیت را به دوش بگیریم.

جناب سید، شما یک روز بعد از شهادت سید عباس الموسوی (خدا رحمتش کند) به دبیرکلی انتخاب شدید. آن ساعت‌ها برای همه ساعت‌های سختی بود. شاید برای شخص شما سخت‌تر از بقیه. کجا بودی؟ چطور خبر را شنیدی؟ چطور جلسه گذاشتید [دبیرکل انتخاب کردید]؟ لطفاً درباره این چند ساعت برای مان بگویید.

تقریباً چند لحظه بعد از وقوع حادثه خبر را شنیدم. جناب سید داشت از جبهیت بازمی‌گشت، به تفاحتاً که می‌رسد بالگردها می‌آیند و کاروان را با موشک می‌زنند. بعضی از برادرها (از مسئولین مقاومت) که در همان کاروان بودند فقط یک مقدار فاصله داشتند [و سالم مانده بودند] تماس گرفتند با آن برادری که مسئول نظامی مرکزی در حزب بود (ارتباطات آن موقع بی‌سیم بود) با بی‌سیم تماس گرفتند و گفتند سید و همسرش و پسر بچه اش شهید شده‌اند. من در ضاحیه در خانه بودم. در دیرالعبد، بلدی کجا؟ کنار مسجد امام رضا علیه السلام. خانه‌ام آنجا بود. خلاصه آنجا بودم که آن برادر مسئول [اصلی نظامی حزب] به من تلفن زد. [گوشی را که برداشتم] گفت: «عظم الله اجرک [خدا به تو اجر فراوان در این مصیبت بدهد]. اصلاً بدون اینکه بقیه حرف را بگویند فهمیدم چه شده. وقتی می‌گویند عظم الله اجرک، خب [معلوم است] قضیه چیست.

[دلیل اینکه سریع فهمیدم] این بود که ماها اصلاً نگران بودیم. گفت اینطور شده. از هوا کاروان را با موشک زده‌اند و سید عباس و همسرش و پسر بچه شان شهید شده‌اند. کل کاروان را زده‌اند ولی از برو بچه‌ها بعضی‌ها سوخته‌اند ولی هنوز نمی‌دانیم شهید شده‌اند یا نه. (سبحان الله، خداوند نجاتشان داد. یعنی برو بچه‌هایی که داخل همان ماشین سید بودند -راننده و محافظ- از سر تا پا مجروح شده و سوخته بودند. چند ماه هم سوختگی شان [و بستری بودنشان] ادامه داشت ولی خداوند متعال نجاتشان داد.) عجیب اینکه در کل این عملیات فقط سید و همسرش و بچه‌شان شهید شدند. گفت چه کنیم؟ گفتم [کارهای] طبیعی‌ای که باید بکنیم. من حالا با برادرها تماس می‌گیرم.

صریح بگویم. من غافلگیر نشدم. اینکه سید شهید شد برای من غافلگیرکننده نبود. اصلاً در خصوص سید عباس ما مدت‌ها بود انتظارش را داشتیم [که او را بزنند] چون دائم می‌رفت جنوب

و می آمد و ماشین های [کاروانش] شناخته شده بود. هر لحظه می توانستند با هواگردی [یا هواپیما یا بالگرد] بزنند و ماشینش را نابود کنند. برای من اینطور نبود که مسئله تازه ای [که فکرش را نکرده باشم] پیش آمده باشد. نه. هر روز ممکن بود این قضیه برای سید عباس پیش بیاید. حالا الان رخ داده. خب، تحمل کردم.

البته از نظر عاطفی من ضربه سنگینی خوردم. شاید بیش از هر کس دیگری در حزب الله من ضربه عاطفی خوردم به خاطر رابطه دوطرفه ای که بین من و سید بود. ولی در آن لحظه، وظیفه من این بود که به خودم تسلط داشته باشم، محکم باشم. گریه نکردم چون باید با برادرها حرف می زدم؛ باید تماس هایی می گرفتیم؛ باید موضوع را جمع و جور می کردیم. برادرمان شیخ نعیم [قاسم] معاون دبیرکل بود. باید اول با او حرف می زدم. باید با شیخ صبحی [طفیلی] دبیرکل قبلی حرف می زدم. و با بقیه اعضای کادر رهبری. تلفنی با آنها تماس گرفتم و خبر را به آنها دادم. قرار گذاشتیم یک ساعت بعد فلان جا جلسه داشته باشیم و ببینیم چه کار باید بکنیم.

همه برادرها سریع آمدند و جلسه گذاشتیم. با اینکه روز یکشنبه هم بود و معمولاً روز یکشنبه [که در لبنان، روز تعطیل است] برادرها در مناطق [مختلف کشور، برای سرکشی] پخش بودند ولی [سریع] جمع شدند و نشستیم. گفتیم «خب حالا چه کار باید بکنیم؟» همه مان، همه برادرها، محکم و قوی بودند [و کسی ضعفی نشان نمی داد]. آخر [اینکه کسی از نیروهای حزب الله شهید شود] چیز جدیدی هم برایمان نبود. [این بار] فقط یک ویژگی داشت و آن هم اینکه این بار، سید عباس بود که شهید شده و دبیرکل هم بوده. ولی [جز این] ما از ۱۹۸۲ تا زمان شهادت سید عباس [مدام] در حال شهید دادن و تشییع شهدا بودیم که بینشان از کادرهای رده بالای حزب هم بودند. جوی که در آن بودیم و فرهنگمان و ساختار [عقیدتی و روانی] و تربیتمان همین [انس با شهادت] بود. مشکلی نبود.

توافق کردیم که بیانیه ای برای تبریک و تسلیت این شهادت بدهیم و خبر شهادت سید عباس را [به صورت رسمی] اعلام کنیم. یادم هست آن روزها شبکه تلویزینی المنار [شبکه رسمی حزب الله] هم تازه شروع به کار کرده بود. یعنی هنوز شبکه محلی [با دامنه محدود] بود، اوایل کارش بود. رادیو نور را هم [از قبل] داشتیم. قرار شد شیخ صبحی برود شبکه المنار و او به عنوان دبیرکل قبلی، این بیانیه را بخواند.

حتی بحثی هم شد که معاون دبیرکل برود بیانیه را بخواند یا دبیرکل سابق یا من یا کس دیگر. دست آخر به این نتیجه رسیدیم که شیخ صبحی طفیلی که دبیرکل قبلی بوده و (همانطور که قبلاً

گفتم) پیرمردمان محسوب می شد، روحانی بود و رفیق سید عباس بود، او برود و بیانیه را بخواند. شیخ هم رفت و بیانیه را خواند و همه از شهادت سید خبردار شدند.

روز اول (یعنی بقیه روز یکشنبه) مشغول کار انتقال پیکرها بودیم. پیکرها را از جنوب (از تفاحتا) به بیمارستان رسول اعظم [در بیروت] آوردیم. شب من و برادرها رفتیم بیمارستان. همه آمده بودند بیمارستان که پیکرها را ببینند. صحنه ای را که آن شب دیدم هیچ وقت فراموش نخواهم کرد. دو تا جسد بود. نمی شد تشخیص داد کدام سید است و کدام ام یاسر [همسر سید عباس]. پزشکان بودند که تشخیص دادند و گفتند این جسد سید است و این جسد ام یاسر. حسین، بچه کوچک، گوشت و بدنش کاملاً با پیکر ام یاسر یکی شده بود. گفتیم حسین، طفل کوچک، کو؟ اصلاً حسین نبود. جسد بچه نبود. پیکرش با پیکر ام یاسر ممزوج شده بود. طوری که چندی از پزشکان آمدند و مشغول کار شدند که این دو پیکر را هم از [تشخیص دهند و] جدا کنند. هر دو پیکر نه سر داشت، نه دست داشت، نه پا داشت. یک تکه بدن سوخته تکه تکه بود [که سر و دست و پا از آن جدا شده بود].

در هر حال همان شب از بیمارستان برگشتیم نشستیم درباره کارهای تشییع توافق کردیم. صبح روز بعد مراسم تشییع از جلوی بیمارستان رسول اعظم آغاز شد. تشییع را هم دو روز عقب نینداختیم که جمعیت جمع شود و اینها. خود مردم خودجوش صدها هزار نفر آمده بودند. این حادثه کشور را تکان داده بود. پیکرها را از بیمارستان رسول اعظم تا مقر دبیرکل تشییع کردیم (که همین محل است). همان روز پیکرها را بردیم به بعلبک. ماه فوریه [بهمن] هم بود و هوا خیلی سرد و طوفانی. پیکرها را مستقیم نبردیم نبی شیث [اول بردیم بعلبک] چون سید ارتباط قوی ای با شهر بعلبک داشت. دلیل دیگر هم این بود که به هم وطنانمان در بقاع امکان مشارکت در تشییع روز بعد را بدهیم.

فرماندهان گفتند
اگر می خواهی
فشاری بیاوریم
که اسرائیلی ها به
عقب برگردند باید
شهرک های غصبی
صهیونیستی
را با کاتیوشا
بزنیم. این اولین
تصمیمی بود
که من به عنوان
دبیرکل، آن هم
در تشییع جنازه
گرفتم و این
اولین باری بود که
مقاومت اسلامی،
سلاح کاتیوشا را
به معادله نبرد
وارد کرد.

برادرها گفتند باید همین امشب دبیرکل را انتخاب کنیم. فردا پیش از اینکه پیکر سید در قبر گذاشته شود باید همه مردم خبردار شوند که ما دبیرکل انتخاب کرده ایم. و سخنران تشیع سید هم دبیرکل جدید باشد.

به بحث انتخاب دبیرکل پرداختیم. موضوع پنج دقیقه هم طول نکشید. البته همه برادرهایی که آنجا حضور داشتند سن شان از من بیشتر بود. مثلاً شیخ صبحی عضو شورا بود. شیخ نعیم [هم عضو شورا] و معاون دبیرکل بود. شیخ محمد یزبک بود. حاج حسین خلیل معاون سیاسی و برادران دیگر.

من چون مسئول اجرایی بودم، اول همه کارها را مرتب کردم و بعد به جلسه رفتم لذا چند دقیقه ای دیرتر از بقیه رسیدم. [در این مدت که من نبودم، آنها حرف های خودشان را زده بودند] برادرها گفتند: «قبل از این که تو بیایی ما صحبت کردیم. موضوع روشن است، خیلی بحثی نمی خواهد. الان با این اجماع، تو باید دبیرکل شوی.»

من از برادرها خواهش کردم اگر ممکن است گزینه دیگری باشد. من نظر شخصی خودم را هم در جلسه به آنها گفتم. گفتم نظر من این است که شیخ صبحی دبیرکل شود. یعنی دوباره او دبیرکل شود. خود شیخ صبحی و بقیه برادرها گفتند نه. این حرف ها برای قبل بود، الان در وضع جدیدی هستیم، دبیرکلمان شهید شده، در اوج مبارزه با اسرائیلی ها هم هستیم. مصلحت حزب، مصلحت مقاومت، مصلحت همه این است که تو این مسئولیت را قبول کنی. ما هم به خدا توکل کردیم.

یادم هست همان روز در حالی که در تشیع جنازه بودیم، یعنی بعد از نماز میت، داشتیم پیکرها را می بردیم به محل دفن که برادرها از جنوب تماس گرفتند و گفتند که اسرائیلی ها دارند به سمت کفرا و یاطر پیشروی می کنند و نبرد شدید و سنگینی بین برادرها و اسرائیلی ها در گرفته، چه کنیم؟

فرماندهان مقاومت گفتند پیشنهاد ما این است که به شدت [روی زمین] مقابلہ کنیم ولی اگر می خواهی فشاری بیاوریم که اسرائیلی ها به عقب برگردند باید مستعمرات [یعنی شهرک های غصبی صهیونیستی در شمال فلسطین] را با کاتیوشا بزنیم. این اولین تصمیمی بود که من به عنوان دبیرکل، آن هم در تشیع جنازه گرفتم. بقیه برادران عضو شورا هم همانجا بودند. در همان حالی که داشتیم در تشیع جنازه راه می رفتیم با آنها مشورت کردم و روی این تصمیم توافق کردیم که بله، بگذار برادرها همینطور [که خودشان پیشنهاد داده اند] عمل کنند. و این اولین باری بود که مقاومت اسلامی، سلاح کاتیوشا را به معادله نبرد وارد کرد.



قال به عزوجل :

وَبَشِّرِ الْعِزَّةَ وَلِرَبِّهَا وَلِلْمُؤْمِنِينَ

وَلَكُنَّ الْمَنَافِقِينَ أَعْيُنَ

حَضْرَتِ سَيِّدِ نَسْرَةِ

الْكَوْنِ رِ اَوْجِ عَزَّتِ اَسْت

مسیح

 KHAMENEI.IR